

زندگی سیاسی شهید محمد داؤد
از آغاز تا انجام
(۱۳۱۰ تا ۱۳۵۷ ش)

(جلد دوم)
نظام جمهوری

نویسنده:

داکتر سید عبدالله کاظم

سابق استاد پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل

مشخصات کتاب:

نام کتاب: زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام
(۱۳۱۰ تا ۱۳۵۷)

جلد دوم: نظام جمهوری

داکتر سید عبدالله کاظم

نویسنده:

سابق استاد پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل

اکمل عازم

ویراستار:

مطبعه عازم، کابل - افغانستان

محل چاپ

۱۰۰۰ نسخه

شمارگان:

اول

نوبت چاپ:

۱۳۹۷ خورشیدی (۲۰۱۹ میلادی)

سال چاپ:

حق چاپ این کتاب برای نویسنده محفوظ می‌باشد و هیچ شخص یا مؤسسه بدون اجازه نویسنده کتاب حق چاپ مجدد و یا چاپ قسمتی از آنرا ندارد.
آدرس ایمیل نویسنده: drkazemsa@yahoo.com



فهرست مکمل مندرجات جلد دوم

صفحه	عنوان
	نظام جمهوری
	بخش هشتم: کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، سقوط سلطنت و اعلام نظام جمهوری
	فصل اول: آمادگی ها برای کودتا
	— جلب و جذب
	— نقش داکتر حسن شرق در تدارکات مقدماتی کودتا
	— حسن شرق و تلاش جهت برقراری روابط جناح
	چپ با محمد داؤد
	— ادعای غوث الدین فایق
	فصل دوم: چگونه کودتا به پیش رفت و موفق گردید؟
	— طرح پلان عملیاتی کودتا
	— تأخیر روز کودتا و نگرانی محمد داؤد
	— آغاز و انجام عملیات موفقانه کودتا

	فصل سوم: سفر پرماجر ای اعلیحضرت به لندن
	— زخمی شدن چشم پادشاه و سفر به لندن
	— دیدار غیرمترقبه محمد نعیم خان با پادشاه در لندن
	— مراجعت فوری سردار عبدالولی از لندن به کابل
	— آیا محمد نعیم خان از پلان کودتا قبلاً آگاه بود؟
	فصل چهارم: اعلام جمهوریت
	— بیانیه محمد داؤد: "اعلام نظام جمهوری"
	— رفتن جنرال خان محمد مرستیال به وزارت دفاع و
	مقرری جنرال مستغنی
	— مقاومت ملکه حمیرا و تقاضای سفر به ایتالیا
	— تدویر "کمیته مرکزی" و تصاویر مهمه
	فصل پنجم: چگونگی آگاهی اعلیحضرت از کودتا و ارسال استعفا نامه
	— مصاحبه داکتر عبدالفتاح نجم
	— استعفا از مقام سلطنت، چرا؟
	فصل ششم: نگرانی مردم از حضور چپی‌ها در کودتا و کابینه
	— شایعات و افواها
	— مردم از خود می پرسیدند!
	— محمد داؤد و کودتا
	— دلیل مسکو
	— چرا محمد داؤد؟

	— شوروی و تطبیق مدل مصر در کودتا
	— گزارش تحلیلی سفارت امریکا در کابل
	فصل هفتم: نظام جمهوری و خط مشی عمومی
	— بیانیه "خطاب به مردم افغانستان"
	— محتوای این بیانیه محصول فکری کی بود؟
	فصل هشتم: مسئله مشروعیت نظام، دموکراسی و دیکتاتوری
	— مشروعیت نظام؟
	— دموکراسی و دیکتاتوری؟
	بخش نهم: رویدادهای عمده دولت جمهوری در امور داخلی
	— یک نگاه عمومی بر تحول در امور داخلی
	فصل اول: توطئه های علیه نظام
	— پاکستان - عامل اصلی توطئه ها
	— کودتای مسمی به میوندوال
	— کودتای مربوط به نهضت اسلامی جوانان مسلمان
	— بازهم کودتای دیگر از طرف نهضت اسلامی جوانان مسلمان
	— قیام مسلحانه پنجشیر و لغمان
	— اقدام نظامی جنرال میر احمد شاه و گروپ او
	— مولانا فیضانی و تعدادی از مخلصان او
	— تعداد زندانیها و سرنوشت بعدی شان

	فصل دوم: تصفیه جناح چپ
	— محمد داؤد در بین دو قطب افراطی
	— آغاز تصفیه جناح چپ از کابینه و کمیته مرکزی
	فصل سوم: لزوم تشکیل یک حزب بر مبنای "ایدئولوژی ملی"
	— بیانیه محمد داؤد خطاب به شهریان هرات
	— اقدام به تشکیل حزب "انقلاب ملی" و اختلافات در درون نظام
	فصل چهارم: کودتای ناکام در شب دوم جشن جمهوری در سال ۱۳۵۴
	— شرحی از داکتر حسن شرق
	— شرحی از غوث الدین فایق
	— به کدام یک این ادعا باور داشت؟
	— استعفای جنرال مستغنی
	فصل پنجم: تسوید و تصویب قانون اساسی جدید در لویه جرگه ۱۳۵۵
	— تشکیل کمیسیون تسوید قانون اساسی جدید
	— آغاز کار و نحوه انتخاب و انتصاب اعضای لویه جرگه
	— افتتاح لویه جرگه و نکات مختصر بیانیه افتتاحیه رئیس دولت
	— لویه جرگه و تصویب قانون اساسی
	فصل ششم: نگاهی به بعضی موضوعات مهم قانون اساسی ۱۳۵۵

	— ماده چهارم در مورد "سیستم یک حزبی"
	— اساسات اقتصادی متمایل به "سوسیالیزم"
	— محدودیت بر "آزادی های فردی و جمعی"
	— بحث ملی جرگه و معضله ماده چهل و نهم
	— صلاحیت های رئیس جمهور
	— مصوبه لویه جرگه
	— لویه جرگه و انتخاب اولین رئیس جمهور کشور
	— نگاهی به برخی نارسائی قانونی در انتخاب اولین رئیس جمهور
	فصل هفتم: تشکیل رسمی "حزب انقلاب ملی"
	— نشر و انفاذ اساسنامه حزب
	— نظری به نکات مهم مواد اساسنامه حزب
	— "بیانیه خطاب به مردم" - مبنای اساسی مرام و اهداف حزب
	فصل هشتم: منازعه قدرت در داخل نظام و برکناری داکتر شرق
	— آغاز یک تشنج و کشمکش در بین اعضای کابینه
	— نگاهی به زندگینامه داکتر شرق
	— دلایل سردی روابط محمد داؤد با داکتر شرق
	— از سردی روابط تا برکناری از قدرت
	فصل نهم: تحولات اقتصادی
	— مشی اساسی انکشاف اقتصادی دولت جمهوری

	— سرنوشت پلان پنج‌ساله چهارم بعد از سقوط سلطنت
	— پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی هفت ساله
	— منابع کمکی برای تمویل پلان هفت ساله
	— توجه مزید به انکشاف مناطق و ولایات کم انکشاف
	— تحولات در ساحه پولی و بانکی
	۱- ملی ساختن بانک‌ها
	۲- نشر بانک‌نوت‌هایی جدید
	۳- نرخ تبادل افغانی با دالر
	— اصلاحات ارضی
	فصل دهم: تحولات اجتماعی و فرهنگی
	— استقرار نظم و توقف مظاهرات
	— تغییر نشان و شکل بیرق
	— سرود ملی جمهوری
	— تأسیس و آغاز فعالیت اولین تلویزیون در کشور
	— آغاز کار اعمار زندان بزرگ "پلچرخي"
	— دو تحول در ساحه معارف
	— تأسیس آرشیف ملی
	— تدوین و تصویب قانون مدنی و جزائی (کود جزاء)
	— لغو القاب و تخلص‌های قومی و محلی
	— مطبوعات و نشرات جدید

	بخش دهم: تحولات عمده در روابط خارجی دولت جمهوری
	فصل اول: نگاهی به پایه های اساسی سیاست خارجی محمد داؤد
	— انعکاس سیاست خارجی در بیانیه های محمد داؤد
	— مختصری از سفرهای رسمی محمد داؤد به خارج
	— سفرها و جلب کمک ها
	فصل دوم: روابط با ایران
	— نگاه مختصر به روابط دو کشور در دهه دموکراسی
	— نگرانی شاه ایران پس از سقوط سلطنت در افغانستان
	— تماس استاد خلیل الله خلیلی با مقامات ایرانی
	— یکی دو برخورد کوچک در حواشی سرحد دو کشور
	— سفر محمد نعیم به ایران - بهبود روابط بین دو کشور
	— تبادل اسناد مصدقه موافقتنامه آب دریای هلمند
	— سفر محمد داؤد به ایران
	— تشدید روابط اقتصادی و وعده های کمک مالی
	— بروز تشنجات در ایران - مانع ایفای تعهدات با افغانستان
	فصل سوم: روابط با پاکستان
	— پاکستان در صدد تخریب نظام جمهوری
	— دومین نامه محمد داؤد عنوانی کورت والدهایم
	— افزایش کشیدگی ها بین دو کشور

	— تبادل نظر با کیسنجر در کابل پیرامون روابط با پاکستان
	— سفر محمد داؤد به پاکستان
	— آخرین دیدار بوتو با محمد داؤد
	— محمد داؤد و ادامه تلاشها با جنرال ضیاء الحق
	— چرا محمد داؤد در موضوع پشتونستان نرمش اختیار کرد؟
	فصل چهارم: روابط با ایالات متحده امریکا
	— نگاهی مختصر به سوابق
	— صحبت محمد نعیم خان با سفیر امریکا روز بعد کودتا
	— موقف ایالات متحده در برابر نظام جمهوری
	— دومین سفر کیسنجر به کابل
	فصل پنجم: نظام جمهوری و ادامه پیروی از جنبش عدم انسلاک
	— کنفرانس الجزایر
	— کنفرانس کولمبو
	— کنفرانس هاوانا
	فصل ششم: روابط با شوروی - "از دوستی تا دشمنی"
	— روابط دوستانه و گرم در آغاز
	— سفر جنجالی محمد داؤد به مسکو: برخورد لفظی با برژنف
	— تفاوت نظر در مورد گزارش مربوط به جریان مذاکرات
	— مقایسه دو متن

	— کدام متن از نظر لفظی قابل اعتبار است؟
	— آیا این برخورد لفظی یک انتحار سیاسی بود؟
	— آیا سخنان برژنف موجب این رویداد گردید، یا جواب محمد داؤد؟
	ضمایم جلد دوم
	ضمیمه اول: اعترافات متهمان به کودتای مسمی به "میوندوال"
	الف - جریان اعترافات شفاهی (درج کست)
	ب - اعترافات تحریری (درج اوراق)
	ضمیمه دوم: متن بیانیه محمد داؤد به مناسبت افتتاح لویه جرگه ۱۳۵۵
	ضمیمه سوم: متن مکمل قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان
	ضمیمه چهارم: متن مکمل اساسنامه حزب انقلاب ملی
	ضمیمه پنجم: کاپی بانکنوت های دوره جمهوری
	ضمیمه ششم: بیرق و نشان دولت جمهوری افغانستان
	فهرست مآخذ جلد دوم

بخش هشتم

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، سقوط سلطنت و اعلام

نظام جمهوری

فصل اول

آمادگی‌ها برای کودتا

جلب و جذب

برای بررسی این موضوع ناگزیر باید به دو مأخذ اتکاء کرد که در واقع ادعا‌های هریک دو قطب موضوع را افاده می‌کند: یکی نوشته‌های دکتر حسن شرق دوست دیرینه محمد داؤد و دیگر یک نوشته از غوث الدین فایق که یکی از فعالان کودتای سرطان ۱۳۵۲، عضو کمیته مرکزی جمهوریت و وزیر فواید عامه بود. او از مخلصان محمد داؤد شمرده می‌شد که از نظر فکری در مخالفت با جناح چپ قرار داشت.

دکتر محمد حسن شرق یکی از معتمدترین و نزدیکترین همکاران محمد داؤد در زمان صدارتش و نیز تا چند سال بعد از جمهوریت بود. او خود را یکی

از مهره های فعال کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و پس از محمد داؤد دومین شخص در جلب و جذب و طرح پلان های کودتا می شمارد و بعد از کودتا به حیث منشی کمیته مرکزی و معاون صدراعظم و سپس سفیر افغانستان در توکیو؛ و بعد از کودتای ثور ۱۳۵۷ برای مدت ۹ سال سفیر افغانستان در دهلی و همچنان در دوره داکتر نجیب به حیث صدراعظم ایفای وظیفه کرد. داکتر شرق خاطرات خود را نخست در کتابی تحت عنوان "کرباس پوشهای برهنه پا" نوشت که در سرطان ۱۳۷۰ (جولای ۱۹۹۱) در دهلی جدید به طبع رسید، بعداً کتاب دیگر خود را که باز هم جزء خاطراتش بود، تحت عنوان "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" در سرطان ۱۳۸۴ به اهتمام دوست نزدیکش دگروال خان آقا سعید در پشاور به نشر سپرد و کتاب سومش زیر نام "کودتای پنجم سرخ و سیاه" است که در سال ۱۳۹۴ در ۱۵۵ صفحه نوشته و چاپ شده است. (این کتاب به سلسله در ویسایت "افغان جرمن آنالین" در ۱۵ قسمت سر از تاریخ ۵ جون ۲۰۱۶ به نشر رسیده است.)

اینکه چرا داکتر شرق درعین موضوع با کمی تفاوت سه کتاب فوق الذکر را بالترتیب به نشر رسانیده است، بر می گردد به نشر کتاب غوث الدین فایق تحت عنوان "رازی را که نمی خواستم افشاء گردد!" که در سال ۱۳۷۹ پس از نشر کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" بسیاری از ادعاهای داکتر شرق را مورد تردید قرار داده و حتی او را به صراحت وابسته به جناح چپ و در خدمت کمونیستها متهم ساخته بود. در همان سال خان آقا سعید (دوست نزدیک داکتر شرق) به جواب فایق کتاب تحت عنوان "رازی را که فایق افشاء نکرد؟" نوشت و از موقف داکتر شرق دفاع و بر فایق که در اول جزء دوستانش بود، انتقاد نمود. به همین دلیل کتاب های بعدی داکتر شرق در واقع به جواب فایق و شرح اوضاع نگاشته شده اند و کسانی که دو کتاب اخیر الذکر داکتر شرق را به دقت بخوانند، به وضاحت در می یابند که موصوف کوشیده تا ضمن توضیح مسایل، پرده از رقابت های درونی بین کسانی بردارد که روزی هریک شان سنگ زعامت محمد داؤد را به سینه میزدند و عده ای بعداً به زیر نام "جمهوریخواهان" از محمد داؤد فاصله

گرفتند و حتی در برابر او به مقاومت پرداختند. (شرح مزید در زمینه بعداً تقدیم می‌گردد)

حالا با این مقدمه موضوع جلب و جذب را با استناد دو مأخذ فوق‌الذکر بیان می‌دارم؛ نخست میروم به سراغ گفته‌های حسن شرق و اقتباس مطالب مهم از هر سه کتاب او:

نقش داکتر حسن شرق در تدارکات مقدماتی کودتا

حسن شرق در صفحه ۸۸ کتاب "کرباس پوشها" راجع به سفر محمد داؤد در دورهٔ بیکاری به یک تعداد ولایات کشور می‌نویسد: «روابط محمد داؤد با مردم روز تا روز توسعه یافته و در اثر خواهش دوستان خود به یک [سفر] دور افغانستان که شامل ولایات پروان، بامیان، قندز، بغلان، مزار شریف، جوزجان، میمنه، بادغیس، هرات، فراه، هلمند، قندهار، قلات، وردک و غزنی بود، اقدام و از این مسافرت راضی برگشته بودند. او در حالیکه با درایور [راننده موتر] و دو نفر دیگر به طور عادی و معمولی سفر کرده بود، از پیش آمد مردم این ولایات خصوصاً در طول راه خاطرهٔ فراموش ناشدنی داشتند. همین علاقمندی مردم بود که او را واداشتند تا در راه خدمتگذاری بمردم با قبول هر نوع خطر حتی مرگ اقدام نمایند... او برای حل این معما بفکر کودتا و تغییر رژیم افتاده بود و از آنرو روزی بمن برادرانه گفت: هردوی ما درین باره باید سنجید و راهی را جستجو کرد و فرمود: بهتر خواهد بود تا یک هفته دربارهٔ جوانب موضوع به دقت مطالعه و باز آنرا در میان بگذاریم.»

حسن شرق در ادامه می‌افزاید: «موضوع را به یکی از دوستانم دگروال امان الله حیدری در میان گذاشتم؛ او تائید نمود و ما هردو اقدام به کار نمودیم. متأسفانه یکماه بعد او در اثر حادثهٔ ترافیکی خودش با یک پسر جوان او کشته شدند. باردوم با محمد نبی خان دگروال ارکان حرب گفتگو بعمل آمد. هنوز تعداد ما پنج نفر نشده بود که او را به فرقهٔ نهرین تبدیل کردند..... از طرف دیگر بایک نفر خانه سامان سردار عبدالولی بنام "مهردل" که همبازی دوران طفولیت

من در "انار دره" بود، رابطه گذشته را تجدید نمودم... جگرن محمد جان خان مدیر ریاست اخذ خبر وزارت دفاع ملی نیز... همیشه اطلاعات بعضی اشخاص را که درباره محمد داؤد به ریاست اخذ خبر وزارت دفاع داده میشد، خبر می داد. مهردل خان هفته وار لست اشخاصی را که به ملاقات سردار عبدالولی می رفتند، می آوردند.» (کرباس پوشها... صفحه ۹۰)

[راجع به مهردل که از دوستان ایام طفولیت داکتر شرق در انار دره - فراه بود و در خانه سردار عبدالولی به حیث منتظم و پیشخدمت از مدت ها بدانسوشب و روز ایفای وظیفه می کرد و مورد اعتماد خانواده قرار داشت، باید خاطر نشان ساخت که این شخص نه تنها در خدمت داکتر شرق برای اطلاع رسانی مؤظف شده بود؛ بلکه گفته می شود که موصوف به حیث شخص رابط بین داکتر شرق و سفارت شوروی نیز فعالیت می کرد. مهردل که رازهای نهفته و مهم در دلش بود، چندی پس از کودتای ثور، در حالیکه با بایسکل در سرک دارالامان روان بود، به وسیله شخصی ناشناس در حواشی سفارت شوروی با فیر تفگنچه به قتل رسید که هیچ مرجعی این قتل مرموز را از آنوقت تا امروز دنبال نکرد، چون انگیزه قتل واضح بود. - کاظم]

شرق می افزاید: «برای جذب اشخاص مورد نظر سه نکته مورد قبول واقع شده بود: ۱ - مذاکره و گفتگوی آینده افغانستان بروی نکات برجسته خط مشی که بعدها بنام "خطاب بمردم افغانستان" از طرف محمد داؤد به اول سنبله ۱۳۵۲ خوانده شد؛ ۲ - بیطرفی فعال در سیاست خارجی افغانستان؛ ۳ - شخصیت شناخته شده محمد داؤد بحیث رهبر.» (کرباس پوشها...، صفحه ۹۲)

حسن شرق راجع به برنامه جلب و جذب از اشخاص ذیل نام می برد: دگروال غلام حیدر رسولی - یکی از تانکسیت های سابقه دار اولین کسی بود که درهسته مرکزی جذب شده بود... محمد سرور نورستانی تانکسیت و قوماندان تولی تانک در قوای ۴ زره دار و مولاداد تانکسیت قوای ۴ که ما چهار

نفر یک گروپ را تشکیل دادیم. بعد یکماه تعداد ما به ۱۲ نفر رسید و بعضی آنها منسوب به قوای ۱۵ زره‌دار بودند، از جمله یکی هم تورن محمد یوسف [فراهی] و در ارگ شاهی از بلوک تانک بریدمن حبیب الله زرمتمی بود. برای تجمعات خود خانه سید عبدالاله را انتخاب کردیم و شخص دیگری که مورد توجه قرار نداشت، تورن غوث الدین فایق بود که با روزگار اتر و بایسکل کهنه خود به قشله‌های عسکری بصورت عادی و بی ساخت و بدون اینکه توجه کسی را به خود جلب کند، رفت و آمد داشت و وظایف خود را به دقت اجراء می‌نمود. به هدایت محمد داؤد فیصله شد که اشخاص فوق‌الذکر هریک به حیث "سرگروپ" ها باید در پی جلب و جذب محتاطانه دیگر اشخاص در اردو باشند. سید عبدالاله دوست خود عبدالقدیر نورستانی را به ما معرفی کرد که او نیز شامل حلقه سرگروپها گردید. بعداً ضیاء مجید از تولی انضباط و فیض محمد از قطعه کوماندو مستقر در بالاحصار و از قوای هوایی هریک پاچاگل وفادار و عبدالحمید محتاط نیز داخل حلقه سرگروپ ها شدند. (برای شرح مزید دیده شود: "کرباس پوشها....، صفحات ۹۲ تا ۱۰۷)

حسن شرق و تلاش جهت برقراری روابط جناح چپ با محمد داؤد:

داکتر حسن شرق درباره صبر و تحمل محمد داؤد در دوره انزوا و بیکاری می‌نویسد: «آنچه را او از رادیو به مخالفت خویش می شنید و یا در جراید می خواند، صبورانه آنرا تحمل می‌نمود و به قضاوت و حق بینی مردم بیشتر متوجه شده بود تا به درگیری مخالفین خویش. بناً اشخاصی که برای معلومات دست اول به خانه او می‌آمدند، او بیشتر به سخنان آنان گوش می‌داد تا اینکه داخل مشاجره سیاسی شده باشد.» (شرق، داکتر محمد حسن: "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان"، چاپ دوم، ۱۳۸۴، صفحه ۹۷)

داکتر شرق که از همان دوره‌های قبل به اعتراف خودش با کسانی از جناح چپ و منسوب به خط مسکو شناخت و روابط دوستانه داشت، اذعان می‌دارد

که با میراکبر خیبر در سال ۱۳۲۴ در صنف ۱۲ لیسه عسکری، با بیرک کارمل به ۱۳۲۹ در اتحادیه محصلان و با حفیظ الله امین به سال ۱۳۳۵ زمانی که او معلم لیسه خوشحال خان بود و آن مکتب اساساً توسط یکی از دوستداران محمد داؤد - تاج محمد وردک مدیر عمومی اداری صدارت اداره می شد، آشنایی و رفت و آمد پیدا کرده بود.

حسن شرق در باره اولین دیدار نور محمد تره کی با محمد داؤد در زمان صدارت داکتر محمد یوسف می نویسد: «نظر به شناخت و سابقه با آنها [مقصد اشخاص فوق الذکر است] بعد از اینکه نورمحمد تره کی در جدی ۱۳۴۳ به حیث منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق تعیین شده بود، میراکبر خیبر به خانه ام آمده و خواهش نمود اگر زمینه ملاقات نورمحمد تره کی با محمد داؤد را مساعد نمایم.» او می افزاید: «به یکی از روزهای اخیر حوت ۱۳۴۳ به همراهی خودم محمد داؤد نور محمد تره کی را به خانه خود می پذیرد. بعد از تعارفات معمولی نورمحمد تره کی از محمد داؤد پرسید: "شما در باره خدا و دین اسلام چه نظر دارید؟" محمد داؤد که بصورت غیرمنتظره به چنین سؤالی مواجه شده بود، کمی از جا تکان خورده، گفتند: "آقای تره کی من به خداوند بزرگ ایمان دارم و پیرو دین مقدس اسلام میباشم؛ تره کی: "شما در باره آنهائیکه به خدا ایمان ندارند، چه فکر میکنید؟" محمد داؤد: "به خداوند ایمان آوردن و یا نیاوردن به فهم و درایت هر شخص فرق می کند و به نزد من مؤمن بودن و کافر بودن موضوع شخصی افراد است و نایستی مورد بحث و مشاجره قرار گیرد." تره کی: "حزب ما از شخص شما ممنون و متشکرند؛ زیرا شما روابط نزدیک و دوستانه را با شوروی ها اساس گذاشتید." محمد داؤد که کاملاً از شنیدن سؤالهای تره کی برافروخته و عصبانی شده بودند، بدون توجه به اینکه پیاله چای را خانه سامان تازه سرمیز گذاشته بود، گفتند: "آقای تره کی! من برای سعادت مردم و آبادی کشورم از تمام کشورهای جهان بدون قید و شرط و بصورت کامله الوداد قرضه و کمک گرفته بودم و دروازه های افغانستان به روی تمام کشورهای که صادقانه و بدون غرض بخواهند کمک نمایند، چه

من باشم و یا کسی دیگری همیشه باز خواهند بود و با صدای بلند از حالت عادی علاوه نموده و گفتند: "فکر میکنم صحبت های ما و شما تمام شده باشد."»

داکتر شرق علاوه می کند که: «این اولین ملاقات و شناسائی تره کی با محمد داؤد بود. تره کی بعد از برآمدن از خانه محمد داؤد گفت: "فکر نمیکنم روابط و شناسائی این شخص و دوستان او برای حزب ما لازم و مفید باشد.... ما به آنهایی دوستی و علاقه خواهیم داشت که با ما عقیده مشترک داشته باشند؛ چند روز بعد که خدمت محمد داؤد رفتم، گفت: "چنین اشخاص نه به درد افغانستان می خورند و نه به درد مردمش... اینها به خداوند و وطن علاقه ندارند و درست برعکس آنچه که تار پود وجود مرا بوجود آورده است؛" گفتم: ما در شرایط کاملاً منزوی شده قرار داریم، از آنرو بعضی ها که میخواهند با شما ملاقات نمایند، خدمت شما [قبلاً] عرض میکنم. او درک نموده بود که [من] از ترتیب چنین ملاقات احساس شرمندگی دارم... محمد داؤد گفت: "باهرکس خواهیم دید، ایمان به خداوند و دین مقدس اسلام و عشق ما به سعادت مردم افغانستان مشی زندگی ما بوده و وارد کردن خلل در آن حتی به مواجه شدن به مرگ امکان پذیر نخواهد بود. بگذار آنهائیکه مرا نمی شناسند، خوبیر بشناسند، بناً باهرکس خواهیم دید...» (شرق: "تأسیس و تخریب اولین.."، صفحه ۹۸ - ۹۹)

نکته دلچسپ در اینجا دیدار حسن شرق با بعضی سران حزب پرچم است که به گفته او "به هدایت محمد داؤد" صورت می گرفت و از ورای آن مردم فکر می کردند که: «من [شرق] عضو حزب پرچم باشم، حالانکه تمام این نزدیکی برای جلب اعتماد آنها برای کسب معلومات بود» [چه نوع معلومات؟؟]؛ شرق می نویسد: «با میراکبر خیبر دوهفته یکبار در خانه لالا سیدجان جاجی واقع ده بوری و هفته یکبار با سلیمان لایق که او نیز مقابل خانه ما در کارته پروان خانه داشتند، ملاقات کرده و بعضاً کارمل را هم میدیدم... با اطمینان و

معلومات کامل واضح گردید که اینها با تعهد خود به شاه و در عدم مداخله و جذب در میان صاحبمنصبان اردو صادق بودند.» [۹۹]

حسن شرق در باره ملاقات محمد داؤد با ببرک کارمل که در ماه ثور ۱۳۵۲ به وساطت او به خانه محمد داؤد صورت گرفت، چنین می نویسد: «ببرک کارمل به محمد داؤد گفت: "چون شما مطابق قانون اساسی حق فعالیت سیاسی ندارید، اگر بخواهید می توانید از سه طریق استفاده نمایید: ۱ - یک روزنامه یا جریده بنام شخص دیگر امتیاز بگیرید و نظریات خود را به نشر برسانید تا زمینه فعالیت های سیاسی به شما میسر و مساعد گردد؛ ۲ - اگر امکان داشته باشد با اعلیحضرت راه مفاهمه را باز کنید و بهترین راه خدمتگذاری بشما این خواهد بود که شما نائب السلطنه شوید؛ ۳ - روش مبارزه و ایدئولوژی ما با کودتا متضاد بوده و آنرا یک عمل خائنانه و ضد منافع ملی می شماریم و هرکس به این راه اقدام کند، ماطرف مقابل آنها قرار خواهیم داشت."»

شرق در ادامه می نویسد: «محمد داؤد که از توصیه های ببرک رنجیده خاطر شده بود، تشکر نموده گفت: من هم بشما می گویم که اگر شما عقیده مارکسیزم را بقوه برچه داخلی و یا خارجی در مغز مردم افغانستان داخل نمودید، به زنده ام تف و به مرده ام نفرین نمایید. پیروی و پیوند شما را همه به سلطنت می دانند، خداکند به وعده های خود با اعلیحضرت وفا دار باقی بمانید.» (کرباس پوشها... صفحه ۱۰۷)

در کتاب "تأسیس و تخریب جمهوریت" داکتر شرق در گفتار محمد داؤد این عبارات را علاوه کرده است: «هر دو طرف بهم دیگر صداقت ندارند، با آنهم کارمل و رفقاییش درین مقطع زمانی سلطنت را به عناصر ملی و به جمهوریت ترجیح میدهند، بایستی با اوشان محتاط بود.» (کتاب "تأسیس و تخریب..."، صفحه ۱۶۰)

نمی دانم که داکتر شرق این متن اخیر را از روی کدام سند اضافه کرده است

یا چطور و اگر مبتنی بر سند بوده باشد، چرا در متن اول در کتاب "کرباس پوشها" آنرا تذکر نداده است؟ این یک مثال بود؛ زیرا در دو کتاب بعدی دکتر شرق تغییر کلمات و جملات زیاد دیده می‌شوند مثلاً در کتاب کرباس پوشها سخنی از "جمهوریخواهان" دیده نمی‌شود، در حالیکه در کتاب دوم و سوم این کلمه به وفرت به نظر می‌خورد و مقصد آن کسانی اند که از چرخش بزرگ سیاست خارجی محمد داؤد و نیز از تصفیه عناصر چپ از حکومت ناراضی بوده اند و تعدادی از این گویا "جمهوریخواهان" از جمله خود دکتر شرق، ضیاء مجید، عبدالحمید محتاط و عده ای دیگر پس از سقوط جمهوریت به رژیم کمونیستی ۷ ثور پیوستند. از این معلوم می‌شود که کتاب دوم و سوم دکتر شرق روی هدف مشخص با جابه جایی کلمات و جملاتی که نشانه ای از انگیزه‌های فاصله گرفتن از محمد داؤد می‌باشد، نوشته شده است. (در زمینه بعداً به تفصیل صحبت خواهد شد.)

دکتر شرق دربارهٔ دوستان وفادار محمد داؤد بعد از استعفا و دورهٔ بیکاری می‌نویسد که: «از وزرای کابینهٔ او مانند سیدعبدالله خان وزیر داخله و غلام حیدر عدالت وزیر زراعت که با وی وفادار مانده بودند، یکی بعد از دیگری وفات کردند. آن عده صاحب‌منصبان عالیرتبهٔ اردو که با محمد داؤد سابقهٔ طولانی از زمان که قوماندان قوای مرکز بود، داشتند و او را بنیان‌گذار اردوی نوین افغانستان می‌دانستند، نیز با وی مقاطعه کردند. تنها دوسه نفر از جنرالها درایام عید و جشن استقلال جهت تبریک به خانه او می‌آمدند، مانند دگر جنرال غلام فاروق خان لوی درستیز، و سترجنرال خان محمد خان وزیر دفاع ملی و تورن جنرال مستغنی و اینها هم آرزو نداشتند که غیر از مسائل روزمره بر موضوعات سیاسی بحث نمایند. چنین رویه برای محمد داؤد که از صمیم قلب شاه و خاندان او و طبقهٔ روشنفکر وطن عزیز خود را دوست می‌داشتند، غیرمترقبه بود و کم از کم از صبر و حوصله مندی او به مقابل شاه می‌کاست. اما با تمام اینها خود را طرف قرار نداده، تنها از رفت و آمد و دید و وادید با شاه و نزدیکان او دوری می‌نمود.» ("تأسیس و تخریب اولین... صفحه ۱۰۱")

اما دگر جنرال نذیر کبیر سراج با اشاره به دوستان وفادار محمد داؤد از سه شخصیت نام می برد که همیشه او را در راه تحول تشویق می کردند، می نویسد: «مشوق محمد داؤدخان در این راه سه نفر بودند: دگر جنرال محمد عیسی خان نورستانی، تورن جنرال عبدالکریم سراج و عبدالرزاق خان ضیائی معین وزارت خارجه. سه نفر فوق الذکر به این فکر بودند که محمد داؤدخان کودتایی در برابر حکومت و قانون اساسی براه اندازد و قدرت را دوباره به حیث صدراعظم و وزیر دفاع در دست گیرد، پادشاه را به جایش ابقاء نموده و صلاحیتش را محدود سازد. اما محمد داؤدخان طور دیگر می اندیشید که بعدتر به میدان برآمد.» (نذیر کبیر سراج: "رویدادها...، صفحه ۵۵)

ادعای غوث الدین فایق!

اینک روی سخن را به غوث الدین فایق میگردانم و مطالبی را از کتاب او تحت عنوان: "زاری را که نمی خواستم افشاء گردد" اقتباس می دارم. اما قبل از آن باید گفت که فایق و حسن شرق از لحاظ فکر و عمل از همان اول در دو قطب مخالف قرار داشتند و ادعاهای شان نیز همینطور، چنانچه داکتر شرق خود را همپایه محمد داؤد میدانست و اما فایق خود را «مبتکر اصلی انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲" می خواند. او در مقدمه کتاب خود مینویسد: «بنابر مصلحتی نمی خواستم چگونگی حقایق تغییر نظام شاهی به جمهوری در افغانستان افشاء گردد... تا اینکه در شب ۲۹ جدی ۱۳۷۵ [جنوری ۱۹۹۷] در یک پروگرام مجله آسیای میانه - افغانستان در قرن ۲۰ که از رادیوی بی بی سی به وسیله ظاهر طنین پخش میشد... از زبان بعضی اشخاص که خود ها را هیروی [قهرمان] صحنه وانمود می کردند، حرفهای اکاذیب، جعلیات و چتباتی را شنیدم، اظهارات غیرواقعی وجعلیات این داستان سرایان دروغین وادارم ساخت تا مهر سکوت را بشکسته... عامل اصلی انقلاب [کودتا]، عاملین و سربراه کنندگان آنرا معرفی کنم... دو نفریکه در میز مدور بودند یکی آقای حسن شرق که قطعاً در انقلاب مذکور سهم و رولی نداشت [؟] و دیگر آقای

عبدالحمید محتاط....»

با این تذکر میتوان به عمق محتوای کتاب فایق پی برد که همه کاره ای کودتا خود را می داند و بر داکتر شرق به حیث یک عنصر وابسته به کمونیزم و همچنان بر ضیاء مجید، سید عبدالاله، قدیر نورستانی و حیدر رسولی انتقاد زیاد می کند. (برای شرح مزید دیده شود - غوث الدین فایق: "رازی را که نمی خواستم افشاء کنم؟"، پشاور، ۱۳۷۹، صفحه ۵۴ تا ۵۷)

اما در باره جلب و جذب که موضوع بحث این فصل است، موصوف از یک تعداد صاحب منصبانی یاد می کند که آنها را خودش جذب کرده و هریک را زیر نظر یک سرگروپ به وظیفه ای خاص در شب کودتا توظیف نموده و پلان مرتبه خود را قبلاً به محمد داؤد تقدیم داشته بود. او زیر عنوان "عاملین انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲" می نویسد: «هرگاه اسامی تمام اشتراک کنندگان را ذکر کنم، کلام بطول می انجامد.... لہذا به تذکر اسامی قوماندانان گروپ و اشخاص مهم شان اکتفا میکنم: اینجانب غوث الدین جگتورن در موجودیت شاه با دو گروپ ۲۷ نفری مؤظف به گرفتاری شاه بود. در صورت عدم موجودیت شاه، یک گروپ تأمین امنیت حرم سرای و گرفتاری شهزاده احمد شاه وکیل سلطنت را عهده دار بودم.»

او درگروپ خود از ۴ صاحب منصب نام می برد: عبداللطیف بریدمن، محمد اصغر لمری بریدمن، عبدالظاهر لمری بریدمن و محمد معصوم لمری بریدمن؛

- قوماندان گرفتاری سردار عبدالولی: جگرن اصحاب الدین با همراهی محمد آصف، عبدالخالق چهره، آقا گل و محمد عیسی؛
- قوماندان گروپ گرفتاری خان محمد خان وزیر دفاع: داکتر بهاء الدین با اشتراک لاله میرزا، جان محمد، محمد کریم و محمد انور؛
- قوماندان گرفتاری موسی شفیق صدراعظم: غوث الدین جگتورن به اشتراک هریک چهار لمری بریدمن ها: عبداللطیف، محمد اصغر،

عبدالظاهر و محمد معصوم؛

■ قوماندان گرفتاری کتوازی قوماندان فرقه ریشخورد: محمد دین جگرن با اشتراک غلام دستگیر جگرن، غیاث الدین تورن، محمد سعید تورن، سلطان محمد تورن نام می برد.

به همین ترتیب او برای گرفتاری یک تعداد قوماندان های دیگر نیز یک لستی را تهیه و پلان مرتبه خود را به محمد داؤد ارائه می دارد. محمد داؤد با دیدن این پلان از او می پرسد که سلاح مورد ضرورت خود را از کجا تهیه می کند، در جواب فایق می گوید از دیپوی شهر آراء و یا از کلوله پشته که دو نفر افسران برایم وعده داده اند. محمد داؤد می گوید که به بریدمن احمد ضیاء [مجید] از قطعه انضباط شهری از وزیر اکبر خان گفته ام که بشما سلاح بدهد. (دیده شود: مأخذ فوق، صفحه ۵۰ تا ۵۳)

این گزارش را با اختصار به دو دلیل درج این مبحث کردم: یکی اینکه دیده می شود عناصر جذب شده در کودتا اکثر بریدمن ها و تورن ها بوده و فقط چند نفر معدود جکتورن و جگرن در کودتا اشتراک داشته اند و دیگر اینکه به عمق اختلاف نظربین گروپهای سهیم در کودتا از همان روزهای اول پی برد که اثرات سوء این اختلافات و انشعابات را در سال های بعدی به وضاحت میتوان مشاهده کرد.

اینکه محمد داؤد چرا غوث الدین فایق را با وجود سادگی هایش و با وجود اصرار مخالفان در برکناری او، باز هم تا آخر در مقام وزارت نگهداشت، به دلیل صداقتش به نظام جمهوری، دیانتش به اسلام و فعالیتش در راستای خبررسانی از رویدادهای مهم کشور به شخص رئیس دولت بود. اما باید گفت که موصوف از نظر کفایت و اهلیت کاری و مسلکی دچار ضعف بود و توانایی پیشبرد امور یک وزارت، آنهم یک وزارت مسلکی را نداشت.

فصل دوم

چگونه کودتا به پیش رفت و موفق گردید؟

طرح پلان عملیاتی کودتا

در این مورد بازهم به سراغ نوشته‌های متفاوت داکتر شرق و فایق می‌روم. در هر سه کتاب داکتر شرق راجع به پلان کودتا و تطبیق آن با آنکه تفاوت در جمله بندی ها و تزئید و تنقیص کلمات از جمله ذکر "جمهوریخواهان" به جای "سرگروپها"، "رفقا" و یا "کودتا چیان" دیده می‌شود؛ اما لازم است تا این موضوع را به استناد متن کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت" بررسی کرد.

شرق در زمینه می‌نویسد: «به اوائل سرطان ۱۳۵۲ ش سرگروپها به رهبر کودتا اطمینان میدهند که جمهوری خواهان برای سقوط سلطنت آماده و منتظر هدایت اند. بنأ محمد داؤد جهت اقدامات عملی و جلوگیری از برخورد احتمالی با داشتن نظریات سرگروپ ها تجویز کردند که در شب

کودتا، همزمان با اشغال رادیو افغانستان و تصرف دستگاه مخابراتی سرتاسری، قوماندانان ها و اشخاص مؤثر اردو که میتوانند قوای تحت فرمان خود را به مقابلهٔ کودتاجیان سوق دهند، دستگیر شوند، مانند وزیر دفاع ملی، مارشال شاه ولی خان، قوماندان قوای مرکز، قوماندان فرقه ریشخور، قوماندان فرقه قرغه و قوماندان های قوای ۴ و ۱۵ زرهدار، قوماندان گارد شاهی، قوماندان قوای هوایی و مدافع هوا، قوماندان ژاندارم و پولیس، قوماندان کوماندو و هم ردیفان و همکاران مؤثر شان.»

داکتر شرق در ادامه می نگارد: «محمد داؤد که سال ها به حیث قوماندان فرقه، قوماندان قوای مرکز و وزیر دفاع در تجهیز و تعلیم و تربیت اردو خصوصاً قوای زرهدار و هوایی نقش برانزده و سهم فعال داشتند، می دانستند که کدام قطعه در چه زمان و برای چه هدف سوق داده شود تا موفقیت نهائی را داشته باشد. بناً وظایف هر قطعه و هماهنگی همه را تنظیم و نقشهٔ کودتا را ترسیم و وظیفهٔ هر سرگروپ را مشخص و زمان حمله هر کدام را چنان عالمانه پی ریزی کرده بودند که واقعاً جای تکان خوردن و مقاومت به حامیان سلطنت باقی نمانده بود.»

شرق در ادامه می افزاید: «به طور نمونه دستگیری قوماندان های قوای ۴ و ۱۵ زرهدار به عهده تانکسیت ها بود و دستگیری قوماندان هوایی و دافع هوا را طرفداران پاچاگل وفادار تأمین می کردند. اشغال مرکز تیلیفون سرتاسری به توره خان دگرمن و دیگر صاحب منصبان احتیاط واگذار شده بود. دستگیری قوماندان کوماندو و تسخیر گارد شاهی به کوماندوهای تحت امر فیض محمد و تانکسیت های تحت امر حبیب الله [زرمتمی] سپرده شده بود. از آنجایی که قرارگاه قطعه انضباط در وزیر اکبر خان، محل بود و باش مارشال شاه ولی خان، وزیر دفاع ملی و قوماندان قوای مرکز [سردار عبدالولی] و مرکز رادیو افغانستان بود، دستگیری اشخاص گفته شده و تصرف رادیو را به قرار ذیل به قطعه انضباط داده بودند: محمد نبی عظیمی و چند صاحب منصب از

قوای انضباط و دیگر قوا به دستگیری وزیر دفاع ملی، دستگیری مارشال شاه ولی خان توسط جان محمد و صاحب جان و چند همکار دیگر از قطعه انضباط، تصرف رادیو افغانستان به وسیله عبدالستار، سیدنجم الدین و رفقای از انضباط. با آنکه احمد ضیاء مجید همراه با محافظین خانه عبدالولی از دستگیری وی اطمینان می دادند، با وجود آن یک بلوک از کوماندو و یک زنجیر تانک از قطعه حبیب الله و چند صاحب منصب احتیاط هم گماشته شده بود تا در صورت لزوم با ضیاء مجید همکاری کنند و هم رهبر کودتا به غلام حیدر رسولی هدایت دادند تا قومانده حمله آوران خانه قوماندهان قوای مرکز را شخصاً بعهده بگیرد. «تأسیس و تخریب اولین جمهوری...، صفحه ۱۶۱)

تأخیر روز کودتا و نگرانی محمد داؤد:

قرار بود که کودتا طبق هدایت محمد داؤد در شب یازدهم سرطان طبق پلان اولی صورت گیرد، ولی به دلیل حرکت لوای قرغه در آنشب به بالاحصار اجرای کودتا به تعویق افتاد و اما عناصر شامل در کودتا از اینکه مبدا اقدام شان افشاء شود، نگران بودند، چنانکه فایق را یکبار جنرال عبدالولی احضار و از او استفسار کرده بود و به دلیل پایان رتبه بودنش چندین به موضوع علاقه جدی نگرفت. به این اساس سرگروپ ها اصرار داشتند که باید تاریخ عملیات هرچه زودتر مشخص شود و محمد داؤد با موافقه سرگروپها تاریخ ۲۶ سرطان را برای اجرای عملیات کودتا تعیین کرد. «(مأخذ بالا ... صفحه ۱۶۱)

غوث الدین فایق در مورد اینکه سردار عبدالولی او را احضار کرد و جویای معلومات در باره کودتا شد، چنین می نویسد: «به روز ۸ سرطان ۱۳۵۲ جهت اجرای کاری به یونت ساختمان پلچرخی رفته بودم، جمعه گل دریور رئیس تعمیرات در یونت آمد، برایم گفت سردار صاحب عبدالولی خان

شما را به قوای مرکز خواسته و رئیس صاحب مرا هدایت داد که شما را به قوای مرکز برسانم. باشنیدن این سخن روح از کالبدم خالی شد، درک کردم که راز افشاء شده و گرفتار خواهم شد. ... و قتیکه به مقر قوماندانی رسیدم، دفتر انتظار را مملو از افسران و موسفیدان پکتیا دیدم. شاه محمودخان یاور بمجرد دیدن من به دفتر کار عبدالولی خان داخل شد، زود برآمد و مرا گفت شما را خواست. من داخل دفتر کار شدم، بعد مصافحه مختصر فرمودند نام شما چیست و از کجا هستید؟ من به سؤال شان پاسخ دادم. بعد برایم گفت: شما با داؤد چه رابطه دارید؟ من گفتم کدام داؤد؟ گفت داؤد معروف، بعد به عصبانیت گفت سردار داؤد، من در جواب گفتم: بخدا و قرآن اگر بین من و سردار محمد داؤد کدام رشته و قرابت باشد، من از جبل السراج پروان و او از کابل است...» بعد از توضیحات مزید فایق می نویسد: «در اخیر برایم گفت در کجا وظیفه دارید؟ گفتم مدیر میخانیک یونت اول ریاست تعمیرات وزارت دفاع هستم، روغنیات و پرزه جات و سایط کار را تهیه میکنم. بعد خدا حافظی کرده مرا رخصت نمود.» فایق علاوه می کند که: «من که از این ورطه جان سلامت بردم، درک کردم که دشمن در کمین است و روزی با تمام رفقا دستگیر خواهم شد. غلام حیدر رسولی نفر ارتباط ساعت ۴ بجبه همان روز پیامی از سردار مرحوم را برایم آورد. من موضوع افشای راز را کتباً برایش خبر دادم و تذکر دادم که کشیدن انتظار شاه را مصلحت نمی بینم، احتمال گرفتاری من و رفقایم محتمل است، ما الی شب ۲۵ سرطان احضارات خود را تکمیل و شب مذکور بعمل اقدام خواهیم نمود....» (شرح مزید - فایق: "رازی را که..."، صفحات ۵۸ تا ۶۰)

حسن شرق از حادثه دیگر یادآور می شود که بازهم در اجرای کودتا نقش داشت. او می نویسد: «زخمی شدن چشم پادشاه و سفر او به لندن از تصادف که به تاریخ ۲۸ جوزا ۱۳۵۲ (۱۸ جون ۱۹۷۳) چشم پادشاه حین بازی والیبال در "کاریز میر" - محل ییلاقی پادشاه زخم برداشت و خونریزی پیدا

کرد که بعد از دوسه روز تداوی در شفاخانه "نور" در کابل بنابر اصرار شهزاده احمد شاه تصمیم گرفته شد تا اعلیحضرت جهت تداوی نزد داکتر معالج چشم خود به تاریخ ۴ سرطان (۲۵ جون) به لندن برود. پادشاه بعد از ختم معاینات طبق معمول برای چند روز استراحت به یکی از جزایر ایتالیا با هیئت معیتی خود سفر کرد. (جریان رویدادها چه در لندن و چه در ایتالیا بعداً در فصل سوم به تفصیل گزارش می یابد.)

محمد داؤد به دو دلیل برای انجام کودتا در آن موقع دچار تردد و نگرانی شده بود: یکی اینکه وقتی متوجه می شد که با تعداد تقریباً ۹۰ نفر شاملان کودتا چگونه میتوان از موفقیت آن مطمئن بود، آنهم در برابر چندین فرقه نظامی در کابل که زیر پوشش قوای مرکز در راس آن سردار عبدالولی با تمام قدرت قرار داشت و برای حفظ نظام از سالها بدینسو این قوای بزرگ در کابل متمرکز و مجهز گردیده بود. دیگر اینکه زیر تأثیر غیرت افغانی که چگونه در غیاب پادشاه کودتا کند، نیز او را ناراحت ساخته و در حال تردد قرار داده بود. چنانچه داکتر شرق از قول محمد داؤد می نویسد که می گفت: "در غیاب شاه به کودتا اشتراک نمیکنم؛ زیرا چنین حرکتی به نظر جامعه افغانی مردانه تلقی نمی شود". از جانب دیگر محمد داؤد ترس آنرا داشت تا مبادا شاه افغانستان توسط شاه ایران و حکومت پاکستان تحریک و بواسطه دوستان خارجی اش به بازگشت به افغانستان تشویق و در نتیجه جنگ داخلی را در افغانستان پیاده کند. (مأخذ فوق... صفحه ۱۶۲)

داکتر شرق در ادامه می افزاید: «ولی جمهوریخواهان [مقصد او از یک تعداد سرگروپهای شامل کودتا است که سالها بعد آنها را به "جمهوریخواهان" مسمی ساخت است] از استدلال محمد داؤد برداشت دیگری داشتند و به تأخیر کودتا موافقه نمی کردند، چنانچه صبح روز ۲۵ سرطان سید عبدالاله و عبدالقدیر [نورستانی] و پسانتر غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی نزد آمدند گفتند: "سرگروپها تصمیم گرفته اند، اگر

محمد داؤد به کودتا اشتراک نمی‌کنند، اختیار دارند؛ اما تو مجبور هستی از تصمیم و اراده رفقا پیروی کرده قومانده کودتا را بعهده بگیری؛ من که باور داشتم با قبول چنین مسئولیتی همه چیز از هم می‌پاشد، بناً موضوع را به همان صبح وقت با محمد داؤد در میان گذاشته [برایشان] گفتم: در این مرحله حساس نمی‌شود تصمیم رفقا را نادیده گرفت و فیصله آنها را رد کرد؛ زیرا اگر حادثه بدی اتفاق افتد، آنها شما را مسؤول می‌دانند.» حسن شرق علاوه می‌کند: «دراثنای گفتگو با محمد داؤد، غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی که تا اندازه از دو دله شدن محمد داؤد در کودتا برافروخته هم بودند، داخل اطاق شدند. بعد از گفت و شنود با آنها، چون محمد داؤد رفقا را به کودتا مصمم یافتند، فرمودند: "از اندیشه و تلقی رفقا به معطلی کودتا واقعاً پشت انسان میلرزد، از آنرو هرچه باداباد با شما بوده و هستم. بناً طبق پلانی که به دهم سرطان طرح شده بود، امشب ساعت یک و نیم شب سه شنبه ۲۶ سرطان به یاری خداوند پاک اقدام شود؛ و به غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی وظیفه دادند تا سرگروپ ها را جهت آمادگی برای سرنگونی نظام شاهی مطلع ساخته تا به ساعت گفته شده منتظر امر حرکت باشند و هم فیصله شد که محل قومانده خانه محمد داؤد و جای دستگیر شوندگان خانه عبدالقدیر نورستانی باشد؛ زیرا خانه او به گوشه افتاده بود و همسایه نداشتند و مرا هدایت دادند تا در آن شب همراهی شان در محل قومانده باشم. محمد داؤد به رسولی گفت: "اگر بنا بر اتفاق نتوانم با شما تماس بگیرم، در آنصورت داکتر با شما تماس خواهد گرفت."» (مأخذ بالا، صفحه ۱۶۱ - ۱۶۲)

متن بالا آنچه از کتاب "تأسیس و تخریب .." اقتباس گردید با متنی که در کتاب "کرباس پوشها" (صفحه ۱۰۸) آمده است، فرق دارد؛ در کتاب کرباس پوشها متن مختصر بوده و فقط از دو نفر رسولی و سرور نورستانی نام برده شده، در حالیکه در کتاب بعدی نام های سیدعبدالله و قدیر نورستانی نیز

برآن علاوه گردیده است؛ در کتاب کرباس پوشها این ملاقات با ذکر "روزی بعد" خلاصه شده و اما در کتاب بعدی تاریخ این ملاقات بروز ۲۵ سرطان مشخص گردیده است. در اینجا سؤال می‌شود که چگونه در ظرف یکروز امکان داشت همه اقدامات برای یک کار بس مهم و خطیر آنهم به طور سری و مخفی آماده گردند؟ لذا گمان می‌رود که ملاقات چند سرگروپ با محمد داؤد باید در حواشی روزهایی صورت گرفته باشد که پادشاه هنوزهم در لندن بوده است؛ زیرا سفر غیرمترقب سردار محمد نعیم به لندن و دیدار با پادشاه روی موضوعی صورت گرفته خواهد بود که با این فشار سرگروپ ها بر محمد داؤد مبنی براینکه اگر او در کودتا اشتراک نکند، آنها خود شان به آن کار اقدام خواهند کرد، ارتباط می‌گیرد.

علاوتاً حسن شرق از نگرانی و تشویش محمد داؤد در اجرای موفقانه عملیه کودتا تذکر داده و در کتاب "کرباس پوشها" می‌نویسد: «داؤدخان همان شب کودتا با پسر خود ویس به خانه من آمد و گفت: "تا همین دقیقه پسر من از کودتا اطلاع ندارد. در این نیمه شب از تو یک خواهش دارم و به حیث یک برادر بزرگ به تو امر میکنم،... در صورت ناکامی به خداوند بزرگ ترا سوگند میدهم اگر من قادر به خود کشی نشدم، مرا از بین بردارید؛ زیرا زندگی برایم ارزش اسارت را ندارد"، می‌خواستم چیزی بگویم به همراه ویس پسر خود به موتر سوار شد و خدا حافظی کرد و رفتند.» ("کرباس پوشها.."، صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰)

در اینجا این سؤال در ذهن خطور می‌کند که چرا محمد داؤد در شب کودتا با پسر خود به خانه داکتر شرق رفت و بازهم چرا خواست با ابراز اینکه اگر قادر به خود کشی نشود، او را از بین ببرد و با این کار به جای آنکه مورال کودتاچیان را تقویه کند، در دل آنها ایجاد وسوسه کرد؟ لذا داکتر شرق در کتاب بعدی خود برای پر کردن این خلاء دلیلی را به این عبارت از قول محمد داؤد بیان می‌کند: «محمد داؤد فرمود: "به این جهت آمدم تا رفقا نگویند که

همه در حرکت اند و داؤد نشسته. "[!]"... و فرمود: "پاچاگل به محل چنار - محل قوماندانی هوایی انتظار دارد، او را با خود به خانه ام بیاورید" و سپس [محمد داؤد] کلید موتر خود را به من داده و خود با موتر ویس پرسر که به عقب او آمده بود، خواست سوار موتر شوند، آهسته گفت: "پسرم از کودتا خبر ندارد؟" ضمناً فرمود: "اگر خدای ناخواسته موفق نشدیم از شما و پاچاگل خواهش میکنم، اگر خود کشی نتوانستم، مرا از میان بردارید؛ زیرا نمی‌خواهم به ناکامی و سرافکندگی زنده باشم."

بازهم سؤال می‌شود که چرا محمد داؤد در آن شب مهم با پسر خود به خانه شرق بیاید و بعد کلید موتر خود را به او بدهد و خودش با پرسر که از کودتا خبر نداشت، دوباره رهسپار خانه خود شود؟ آیا داکتر شرق خودش موتر نداشت تا نزد پاچا گل به قوماندانی هوایی برود؟

شرق می‌افزاید: «اوشان که قوماندانی بود مجرب و مردی بود ناترس، در دل شب با فرزندش که هردو غیر مسلح بودند، در جستجو و تقویه روحیه رفقای هم پیمان برای سعادت افغانستان کوچه به کوچه می‌گشتند.» [چرا کوچه به کوچه؟؟؟؛ این همه حرفهای است که در متن کتاب دوم علاوه شده، در حالیکه در کتاب کرباس پوشها چنین نکات وجود ندارند.] (تأسیس و تخریب جمهوریت صفحه ۱۶۴)

همچنان پاچا گل وفادار می‌گوید که: داؤدخان در شب کودتا هنگامیکه دستگاه مخابره را به خانه موصوف می‌برد، برایش گفته بود: در صورت ناکامی کودتا، او را به قتل برساند و علاوه کرده بود که: «من می‌دانم که پادشاه مرا اعدام نمی‌کند و مرا می‌بخشد؛ اما من اینگونه زندگی را نمی‌خواهم.» (شهرت ننگیال: "محمد ظاهرشاه"،...، صفحه ۷۱) [این گفته پاچا گل ممکن است قرین به حقیقت باشد؛ زیرا محمد داؤد در خانه خود این سخن را به او گفته خواهد بود.]

خلاصه داکتر شرق به محل چنار می‌رود و در آنجا با پاچاگل وفادار و دو

نفر دیگر - سید محمد گلابزوی [خلقی بزرگ] و محمد رحیم مستغنی [پسر جنرال کریم مستغنی] که به گفته شرق هر دو از جمله "جمهوریخواهان" بودند، ملاقی شده و پس از آنکه پاچاگل مراقبت قوای هوایی را به عبدالحمید محتاط در آنشب می سپارد، خودش با داکتر شرق به مرکز قوماندان - خانه محمد داؤد می آید و در نصب آلهٔ مخابره که از قوماندانی هوایی به خود آورده بود، دست به کار می شود و یک پایه دیگر آنرا به محمد آصف - بزعم شرق که از جمله "جمهوریخواهان" بود، به قطعه انضباط انتقال می دهد. بدینترتیب دستگاه مخابره آماده شده و همه عناصر کودتا (بزعم داکتر شرق "جمهوریخواهان") گوش به فرمان محمد داؤد میدهند.

آغاز و انجام عملیات موفقانه کودتا

داکتر شرق می نویسد: «محمد داؤد به ساعت یک و نیم شب ۲۶ سرطان با اتکاء به خداوند بزرگ به قطعات آماده شده برای تغییر رژیم شاهی به جمهوریت قوماندان حرکت دادند. چند ثانیه بعد صدای زره دار و تانک ها از میان ارگ و بالا حصار بالا می گیرد و قطعات دیگر جمهوری خواهان بهرجائی که بودند، به سوی نکات قبلاً تعیین شده به حرکت می افتند و همزمان با دستگیری اشخاص مورد نظر، رادیو افغانستان و دستگاه مخابرات سرتاسری را اشغال و فلج می کنند.... صاحب منصبان همکار ضیاء مجید در قوای انضباط به دستگیری بسیاری از شخصیت های خاندانی و دولتی سهیم بودند و ضیاء مجید به دستگیری شخص سردار عبدالولی تعیین شده بود. او بهتر از هر کسی دیگر کنج و کنار خانه او [سردار عبدالولی] را می توانست زیر نظر داشته باشد؛ زیرا او عبدالحمید ضابط و عمرا خان خورد ضابط و محافظین خانه عبدالولی را جذب کرده بود. ضیاء مجید می گوید: "همین که قوماندان رهبر کودتا را شنیدم، از دروازه به صدای بلند به عبدالولی گفتم که کودتا شده و باید تسلیم شود. او از کلکین نگاه کرده گفت: ضیاء تو؟، گفتم بلی او کلکین را می بندد و به صدای های پی هم اعتناء نمی کند. در این اثنا

قطعه کوماندو و یک تانک از ارگ رسید. رسولی مردی که در آنشب به همه جا حاضر بود، پرسید: "عبدالولی تسلیم نشد؟"، گفتم نه! به تانکیست ها امر کرد تا آهن پوش خانه اش را هدف قرار دهند و من [ضیاء مجید] دویده به داخل خانه رفتم. در این اثنا توپ تانک پشت خانه را به هوا بلند می کند که ناگهان عبدالولی با لباس جنرالی و تفنگچه بدست پیش رویم سبز می شود، در حالیکه مرگ در چند قدمی ام رسیده بود، صدا کردم والاحضرت تسلیم شوید. خلاف آنچه پنداشته بودم، او تفنگچه را دو دسته پیشکش و سراپا آماده ای تسلیمی بود که پاچا گل وفادار هم از خانه رهبر می رسد. او تفنگچه را گرفت و من عبدالولی را به خانه قدیر خان بردم. «تأسیس و تخریب جمهوری.. صفحه ۱۶۶»

شرق می نویسد: «ساعت ۲:۱۰: پاچاگل خبر دستگیری عبدالولی را آورد و تفنگچه او را با خود داشت، به او گفتم: تفنگچه و دستگیری عبدالولی را به تو تبریک می گویم. محمد داؤد برایم گفت ما به چور و چپاول و تقسیم مال مردم کودتا نمیکنیم؛ در حالیکه از شنیدن این جمله تمام وجود مرا عرق خجلت پوشانده بود، ادامه داد: "اگر کامیاب شدیم مسؤول امنیت، حفظ جان و مال مردم شخص شما در مقابل کمیته مرکزی خواهد بود"، به او گفتم: عملاً اجرای امر شما را ثابت میکنم.» حسن شرق می افزاید: «این اولین بار بود که محمد داؤد به جای سرگروپ ها "کمیته مرکزی" را نام می گذارند. به ساعت ۲:۲۰: مخابره مرکزی سرتاسری افغانستان فلج و مرکز مخابرات بدست کودتاچی ها اشغال شده بود [شرق در اینجا از کودتاچی ها سخن می گوید، نه از جمهوریخواهان]، ساعت ۳:۰۰: حبیب الله خان [زرمتمی] در حالیکه از پیشانی او خون می چکید، مرا در بغل گرفته و چیغ زد: "تبریک! تبریک! تماماً گارد تسلیم و اکنون ارگ تحت تسلط ما می باشد". تا ساعت ۵:۰۰: صبح تمام آنهائیکه باید دستگیر می شدند، دستگیر و تنها شهزاده احمدشاه کمی مقاومت کرده خوش بختانه به کشاله نکشیده، از آنرو او از

خانه اش و مارشال شاه ولی خان که در پغمان بود تا ساعت شش صبح ۲۶ سرطان در محل توقیف بخانه عبدالقدیر آورده شده بودند. شش صبح به تمام شهر کابل و قطعات عسکری کودتاچیان مسلط بودند.» («کرباس پوشها...» صفحه ۱۱۱)

در حالیکه حسن شرق در کتاب کرباس پوشها (صفحه ۱۰۹) راجع به فعالیت غوث الدین فایق همینقدر می نویسد که: «یک تعداد تانکیست با سرگروپ ها و همکاران غوث الدین فایق از کندی انضباط سلاح گرفته و اشخاص مورد نظری که قبلاً در باره شان فیصله شده تحت توقیف قرار میدهند، محل توقیف خانه عبدالقریر نورستانی مقابل مارکیت شهر آراء بود؛ اما خود فایق در کتاب خود از تعداد ۶۰ نفر رفقای خود صحبت می کند و از جمله از حبیب الله زرمی نام میبرد که با خارج ساختن چند تانک از ارگ در گرفتاری وزیر دفاع و دیگر جا های حساس فعالیت کرد؛ همچنان او از اشغال قطعه منتظره و قرارگاه وزارت داخله، و درعین زمان از گرفتاری قوماندان فرقه ریشخور، قوماندان هوایی، قوماندان فرقه قرغه و نیز گرفتاری شهزاده احمد شاه وکیل سلطنت و محمد موسی شفیق صدراعظم گزارش می دهد. (برای شرح مزید دیده شود "فایق - رازی را که نمی خواستم افساء گردد...» صفحه ۶۱ تا ۶۵)

داکتر حسن شرق در کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" (صفحات ۴۸۶ تا ۴۹۰) از جمعاً ۱۱۱ نفر نظامی نام می برد که در کودتا اشتراک داشتند به این ترتیب که: ۳۲ نفر نظامی از قطعات مربوط قوای ۴ و ۱۵ زره دار که ۲۸ نفر آن از لمری بریدمن تا خورد ضابط بودند، ۳۴ نفر از مربوطات قوای هوایی و پیلوتان، ۳۲ نفر از نظامی های "احتیاط" که به سلاح دسترسی نداشتند و بیشتر در ادارت نظامی کار می کردند که اکثر شان در رتب جگتورن قرار داشتند، ۷ نفر - لمری بریدمن از قوای کوماندو و ۶ نفر لمری بریدمن از قطعه انضباط.

با شرح فوق دیده می شود که در ظرف پنج ساعت یعنی از ساعت یک تا شش صبح ۲۶ سرطان کودتاچیان که تعداد شان به کمتر از یکصد نفر میرسید و اکثریت قاطع آنها در پایان ترین رتب نظامی قرار داشتند، موفق شدند به سهولت و بدون تلفات و مقاومت، همه شخصیت های کلیدی اعم از ملکی و نظامی را به آرامی دستگیر و آنها را به محل توقیف در منزل قدیر نورستانی انتقال دهند و شهزاده احمدشاه و به خصوص سردار عبدالولی - کل اختیار اردوی شاهی را بدون مقاومت در ظرف کمتر از نیم ساعت وادار به تسلیم شدن سازند و با این ترتیب سلطنت چهل ساله محمد ظاهرشاه را که خودش بعد از تداوی چشم از لندن برای استراحت به یکی از جزایر ایتالیا رفته بود، سقوط دهند و به جای آن نظام جمهوری را در کشور جاگزین سازند.

فصل سوم

سفر پرماجر ای اعلیحضرت به لندن

زخمی شدن چشم پادشاه و سفر به لندن

تلگرام مورخ ۲۶ جون ۱۹۷۳ سفارت امریکا در کابل عنوانی وزارت خارجه آن کشور مشعر است که: «اعلیحضرت محمد ظاهر شاه روز ۲۵ جون ناگهانی رهسپار لندن گردید... سفر پادشاه نتیجه نیازمندی به مداوای خونریزی چشم بود که برطبق یک گزارش روز ۱۸ جون ۱۹۷۳ چشم وی با توپ والیبال زخمی شد... شاه صبح وقت روز ۲۳ جون به شفاخانه نور در کابل رفت...» دو روز بعد به تاریخ ۲۵ جون [۴ سرطان ۱۳۵۲] پادشاه به مقصد تداوی چشم با پسرش شهزاده شاه محمود و خانمش و سردار عبدالولی، همچنان داکتر ابراهیم مجید سراج، داکتر سعدالله غوثی رئیس تشریفات و داکتر عبدالفتاح نجم طبیب مخصوص شاه و چند نفر دیگر رهسپار لندن شدند.

صبور الله سیاه سنگ نویسنده و محقق افغان وقوع حادثه را مختصر چنین بیان می‌کند: «درست وقتی شاه بلند قامت می‌خواست توپ را آن سوی جال پرتاب کند، هاشم میرزاد [یکی از بازیکنان طرف مقابل] برای جلوگیری از ضربه، خیز برداشت و مشتش را با شدت به سوی توپ کوبید. آن مشت که گوئی سرنوشت افغانستان در میانش گره خورده بود، به جای توپ، به چشم پادشاه حواله شد و رویش را خونین کرد.» (سیاه سنگ، صبورالله: "چشم خونین پادشاه"، منتشره افغان جرمن آنالاین، مورخ ۲ می ۲۰۱۰)

پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم که مدت بیش از ده سال را به حیث داکتر مخصوص در خدمت شاه گذرانیده و در ۳۲ سفر در داخل و خارج کشور او را همراهی کرده بود و در این بازی والیبال نیز اشتراک داشت، حادثه را طی یک مصاحبه رادیویی چنین شرح می‌دهد: «در کاریز میر ما هفته دو روز خدمت شان [پادشاه] میرفتیم، آنجا یک میدانک والیبال بود. والیبال را اعلیحضرت خوش داشتند. دست یک نفریکه مقابل اعلیحضرت استاده بود، درعین توپ زدن انگشتش به چشم اعلیحضرت خورد. من دیدم که از چشم اعلیحضرت خون آمده، باز رفتیم در شفاخانه نور که در آنوقت یک داکتر بسیار خوب آمده بود از انگلستان. سه شب متواتر اعلیحضرت را معاینه کرد که من بودم و عبدالولی جان و همگی می‌رفتند، باز ابراهیم جان مجید که وزیر صحنه بود، همگی گفتند که چیزی مهم نیست؛ اما با آنهم احمد شاه جان [شهباده] و دیگر فامیل مرا وادار ساختند که تو داکتر معالج هستی اگر در آینده کدام خطر برای پدر ما پیش می‌شود، تو مسؤول هستی که بعد از آن اعلیحضرت تشریف آوردند به لندن.»

قابل ذکر است که حین مواصلت پادشاه به لندن، داکتر همیشگی معالج چشم شان به رخصتی رفته بود و بعد از چند روز آمد و به گفته ای داکتر نجم:

«پیش از اینکه اعلیحضرت بیایند به ایتالیا، چهار یا پنج روز طول کشید تا که معاینات چشم اعلیحضرت تمام شد و عبدالولی جان مطمئن شد که چشم اعلیحضرت چیزی قابل تشویش نیست باز اینها آمدند به کابل یعنی پیش از آمدن عبدالولی جان عرض کردم که سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند بصورت ناگهانی برای ملاقات اعلیحضرت؛ در آن زمان عبدالولی جان از اطاق برآمده بود و شاه محمود جان [پسر شاه] هم نبود، تنها اعلیحضرت و خود سردار محمد نعیم خان مرحوم ملاقات داشتند و گپ می زدند.» (متن مصاحبه داکتر نجم، مندرج مقاله: "گوشه از تاریخ: اظهارات یک شاهد عینی در باره سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در لندن برای تداوی چشم و عواقب آن"، از این قلم، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ ۱۷ جنوری ۲۰۱۵)

دیدار غیرمترقبه محمد نعیم خان با پادشاه در لندن

بعضی ها معتقد اند که کودتای سرطان در اثر سازش بین دوپسر کاکا صورت گرفته است که برطبق یک تفاهم قبلی بین آنها، شاه به بهانه تداوی به اروپا رفت و عبدالولی را نیز با خود برد و جای را برای محمد داؤد خالی ساخت.

این ادعا با دلایل زیاد منطقی و موجه نیست و با عقل سلیم برابر نمی آید، ولی احتمال اینکه شاه در آخرین روزها از امکان وقوع کودتا اطلاع یافته باشد، بسیار قرین به واقعیت است. به این شرح که: وقتی شاه جهت تداوی چشم رهسپار لندن شد، چند روز بعد سردار محمد نعیم خان به ادامه سفر خود از امریکا و اتحاد شوروی بصورت غیر مترقب به لندن آمد و به دیدار شاه در هوتل رفت. شاه و عبدالولی با نعیم خان دیدار کردند. پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم طبیب خاص پادشاه و یکی از اعضای معیتی در این سفر، چشم دید خود را ضمن یک مصاحبه مفصل رادیویی در فبروری ۱۹۹۹ چنین بیان کرد:

«عرض کنم در همین تداوی چشم که اعلیحضرت تشریف آوردند به لندن به هتلی که بودند، بصورت ناگهانی و بدون خبر سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند. سردار محمد نعیم خان برای معاینه نیامده بودند، رفته بودند امریکا و بعداً روسیه و باز آمدند ناگهانی پیش اعلیحضرت به لندن در همان هتلی که ما بودیم، در آنجا در پایان من خودم نشسته بودم، سعدالله جان بود، دیگر سید وحید الله عبدالله که پسان معاون وزارت خارجه شده بود و در آنوقت شارژ دافیر سفارت ما در لندن بود و ابراهیم جان مجید سراج بودیم که سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند و با همه سلام و علیکی کردند و بعد مصافحه بالا رفتند پیش اعلیحضرت در اطاق شان. ما همگی تعجب کردیم که چطور شد؟ تا آنکه زمانی عبدالولی جان از اطاق برآمدند، او نیز همراه اعلیحضرت هم از کابل آمده بود. باز عبدالولی جان از اطاق برآمد، دو به دو آنها مشوره کردند و مذاکره کردند یک ساعت دو ساعت. بعد پایان شدند باز برای نان خوردن اعلیحضرت، عبدالولی جان و سردار محمد نعیم خان و سعدالله جان رفتند، چون سعدالله جان کشیر [خزانه دار] بود و پیشش پیسه بود. باز ما در هتل نان خود را خوردیم. همگی تبصره کردند که چطور شد که سردار صاحب محمد نعیم خان ناگهانی آمدند به پیش اعلیحضرت. چند روز بعد عبدالولی روانه کابل گردید و شاه نیز از لندن به ایتالیا رفت.» [در این مورد داکتر سعدالله غوثی رئیس تشریفات و یکی از اعضای هیئت معیتی اعلیحضرت این ادعای داکتر فتاح نجم را رد می‌کند و می‌گوید حین ملاقات هیچگاه عبدالولی اتاق را ترک نکرد.]

اینکه شاه و نعیم خان (احتمالاً در حضور عبدالولی و یا در غیابش) در همچو موقع حساس باهم چه گفتند، هیچکس نمی‌داند. حدس و گمان اینجانب در اینست که:

احتمالاً نعیم خان به پادشاه گفته باشد که در این اواخر کمونیستها

درصد یک کودتا در کشور می‌باشند و از داؤدخان خواسته اند تا سرکردگی کودتا را بدست گیرد. داؤدخان در حال تردد است و نمی‌داند چه کند. عده ای از کسانی که با او در زمینه تماس داشته اند، به او گفته اند اگر او در این کار پیشقدم نشود، خود آنها فوری دست به کار خواهند شد، چه موفق شوند و یا نه. داؤدخان فکر می‌کند که کناره گرفتن او در این موقع در حقیقت سپردن افغانستان بدست یک مشت اشخاصی خواهد بود که مردم به دور آنها جمع نخواهند شد و آنها در صورت موفقیت قادر نخواهند بود تا امنیت و ثبات را کشور برقرار سازند و لذا آنوقت لجام امور بدست چپی‌ها خواهد افتید که هم افغانستان برباد خواهد رفت و هم خاندان. (الغیب عندالله)

در اینجا باید به عمق گفتار محمد ظاهر شاه توجه کرد که در مصاحبه با مینه بکتاش (گزارشگر بی بی سی) در برابر این سؤال که: "زمانی خبر کودتا را شنیدید، چه احساس کردید"، چنین پاسخ داد: «هیچ تعجب نکردم. کسی که برایم خبر را داد، بسیار هیجانی بود، گفت: "کوکوکودتای داؤدخان صورت گرفته". او به تعجب بطرفم نگاه می‌کرد که چرا من واکنش نشان نمیدهم. دلیل این بود که من یک سهو کردم؛ من و داؤدخان بسیار صمیمی بودیم، در یک خانه زندگی کرده بودیم، اقلاً میدانستم که داؤد یک عشق ملی دارد. من هم مانده شده بودم، همین صفت داؤدخان مرا وادار ساخت که فکر کنم اگر قرار است کسی بعد از من بیاید، داؤدخان می‌تواند یک کاری کند.»

با این سناریو میتوان حدس زد که جواب شاه به نعیم خان احتمالاً چیزی دیگری به جز این سه حالت بوده نمی‌تواند: خاموشی، یا مخالفت و یا قبول این واقعیت تلخ که محمد داؤد این وظیفه را بعهدہ بگیرد.

مراجعت فوری سردار عبدالولی از لندن به کابل:

درسنازیوی فوق که اگر صحبت در حضور سردار عبدالولی صورت گرفته باشد یا در غیاب او، در هردو حالت واضح است که تحمل شنیدن همچو خبر برای عبدالولی بسیار ناراحت کننده بود و با طمطراق همیشگی به شاه اطمینان می‌دهد که فوری به کابل رفته و برای جلوگیری از حادثه جداً داخل اقدام می‌شود. به همین دلیل عبدالولی در ظرف دو سه روز لندن را بعزم کابل ترک گفت. او در کابل همه رده‌های بالائی اردو را زیر مراقبت قرار داد، ولی نشانه‌ای از کودتا و کودتاگران را نیافت و موفق نشد تا پلان تاکتیکی کودتا را کشف و خنثی سازد. همان بود که کودتا به چنان مهارت و دقت عملی شد که جنرال صاحب در بستر خواب و سائر جنرالهای اردو در خانه‌ها و یا قرارگاه‌های شان غافل گیر و گرفتار شدند و بدین ترتیب در ظرف چند ساعت کودتا موفقانه بسر رسید و ساعت ۷:۲۰ صبح ۲۶ سرطان نظام جمهوری در کشور با پخش بیانیه سردار محمد داود از طریق رادیو افغانستان اعلام گردید.

آیا محمد نعیم خان از پلان کودتا قبلاً آگاه بود؟

بعضی‌ها به این نظر اند که سردار نعیم خان از پلان کودتا قبلاً هیچ اطلاع نداشت و فقط در همان شب کودتا از آن آگاه شد. بناً اینکه محمد نعیم خان برای رساندن همچو خبر و معلوم کردن نظر اعلیحضرت در زمینه به طور غیرمترقب به دیدار شاه در لندن رفته باشد، بر طبق این نظر بی اساس تلقی می‌گردد. چنانکه محمد عزیز نعیم - پسر نعیم خان و داماد پادشاه که در آنوقت به حیث عضو سفارت افغانی در لندن ایفای وظیفه می‌کرد، با آنکه یکبار گفته بود که پدرش از جزئیات کودتا تا آخرین روز اطلاع نداشت، ولی بعداً در مورد چگونگی کودتا از قول پدرش چنین گفت که: «ازاینکه یک کشور خارجی کشور ما را اشغال نماید، همین کودتا بهتر

است.» (اکرم، داکتر محمد عاصم: "سردار محمد داؤد"، ویرجینیا، ۲۰۰۱، صفحه ۲۰۲)

اما خوشبختانه اکنون اسنادی دردست است که آگاهی محمد نعیم خان را از تصمیم کودتا یک سال سه ماه قبل از وقوع آن بیان می‌کند. اخیراً متن تلگراف مورخ ۳۱ مارچ ۱۹۷۲ (۱۱ حمل ۱۳۵۱ ش) سفیر آنوقت امریکا در کابل "رابرت نیومن" در مورد مراجعه وحیدعبدالله به نمایندگی از محمد داؤد به دولت امریکا در رابطه به قدرت رسیدن مجدد موصوف به نشر رسیده است که در یک قسمت آن چنین آمده است:

«مسئله اول - به تاریخ ۱۱ مارچ ۱۹۷۲ مطابق ۲۱ حوت ۱۳۵۰ رئیس دفتر اطلاعات وزارت خارجه افغانستان وحید عبدالله به خواهش خودش بخانه سفیر امریکا تشریف آورد. ما وحیدعبدالله را از سال‌ها به اینطرف منحیث یک طرفدار سرسخت صدراعظم سابق سردار داؤد می‌شناسیم. در این ملاقات وحیدعبدالله از من پرسید که اگر سردار داؤد دوباره قدرت را بدست گیرد، عکس‌العمل امریکا چه خواهد بود؟ درمقابل این سؤال، من از وی پرسیدم که آیا این سؤال را از من به امر سردار داؤد می‌پرسد؟ وحیدعبدالله به من بصورت غیرمستقیم چنین جواب داد: "سردار داؤد می‌داند که من اینجا هستم." من به جواب وی گفتم که برای من مناسب نیست که در مورد مسائل داخلی افغانستان نظر بدهم.»

همچنان در ادامه موضوع در تلگراف مذکور چنین آمده است: «مسئله دوم - به تاریخ ۲۷ مارچ ۱۹۷۲ مطابق ۷ حمل ۱۳۵۱ وحیدعبدالله دوباره با یک مامور سفارت امریکا تماس گرفت و اظهار داشت که سؤال‌های ذیل در یک مجلس شب گذشته بین سردار داؤد، سردار نعیم و وحیدعبدالله طرح شده و به وی مستقیماً وظیفه داده شده است تا این سؤالات را به مامور سفارت امریکا بسپارد تا از دولت امریکا پرسیده شود:

الف - موقف امریکا در مورد این که سردار داؤد دوباره قدرت را بدست گیرد، چیست؟

ب - آیا داؤد/نعیم بالای امریکا حساب کرده میتوانند که امریکا در مورد دوباره بدست گرفتن قدرت توسط آنها خوشبین خواهد بود؟

ج - آیا بعد از بدست گرفتن قدرت توسط داؤد/نعیم امریکا به ادامه کمک‌های اقتصادی و حمایت معنوی از حکومت افغانستان ادامه خواهد داد؟

د - آیا اضلاع متحده امریکا استقلال افغانستان را حفاظت خواهد کرد؟
(برای شرح مزید دیده شود: متن تلگراف مندرج سند شماره ۱۹۶ وزارت خارجه امریکا که توسط احمد فواد ارسلا از انگلیسی ترجمه شده و در پورتال افغان جرمن آنلاین مورخ ۱۳ جون ۲۰۱۵ به نشر رسیده است)
متن تلگراف مورخ ۱۳ اپریل ۱۹۷۲ (۲۴ حمل ۱۳۵۱) سفیر امریکا در کابل به وزارت خارجه امریکا این موضوع را تذکر می‌دهد و در ضمن می‌افزاید که: «در این روزها آوازه‌های دخول دوباره سردار داؤد در دولت در بین حلقه‌های مختلف در کابل زیاد شده است.» (برای شرح مزید دیده شود: متن تلگراف شماره ۲۰۴۲ سفیر امریکا در کابل عنوانی وزارت خارجه امریکا، ترجمه احمد فواد ارسلا، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ ۱۱ جولای ۲۰۱۵)

یک سند محرمانه دیگر وزارت خارجه ایالات متحده امریکا که توسط رابرت فلاتین - مامور آن وزارت به تاریخ ۳۱ می ۱۹۷۲ تحت عنوان "افغانستان - بحران در حال داغ شدن" گزارش شده، حاکی از شرح احوال متشنج افغانستان در سال‌های اخیر سلطنت است، به خصوص در دوره صدارت داکتر عبدالظاهر که مواجه با سلب اعتماد از طرف ولسی جرگه بود و در این ارتباط یک تحول مهم پیشینی می‌شد. در یک قسمت گزارش فوق

چنین آمده است: «اعضای سفارت امریکا در کابل در این مورد اتفاق نظر دارند که اگر درجه شدت موضوعات بحران زای فعلی پائین برود، بازهم بحران به شکلی دوام خواهد یافت... بنا بر آن پیشبینی شده می‌تواند که این بحران تا یکسال دیگر شاید هم تا انتخابات سال ۱۹۷۳ ولسی جرگه و شاید هم تا سال ۱۹۷۴ و شاید زیاده‌تر تا آن حدی دوام کند که به سرحد انفجار برسد. و اگر بحران به سرحد انفجار برسد، نتیجه احتمالی آن برگشت اداره مستقیم خاندان شاهی خواهد بود که به وسیله یکی از قدرتمندان خاندان شاهی سردار داؤد و یا سردار ولی عملی خواهد شد» که کودتای محمد داؤد بروز ۲۶ سرطان ۱۳۵۷ این پیشبینی را تحقق بخشید. ("سند راپور رسمی از سفر تحقیقاتی مامور وزارت خارجه امریکا به کابل در سال ۱۹۷۲"، ترجمه: احمد فواد ارسلا، منتشره: افغان جرمن آنالین، مورخ اول آگست ۲۰۱۵ - ضمیمه متن انگلیسی)



یک عکس بسیار کمیاب: اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در بین دو قطب قدرت خاندانی: از راست به چپ: سردار عبدالولی، مارشال شاه ولیخان، اعلیحضرت، سپهسالار شاه محمودخان، سردار محمد نعیم و محمد داؤد

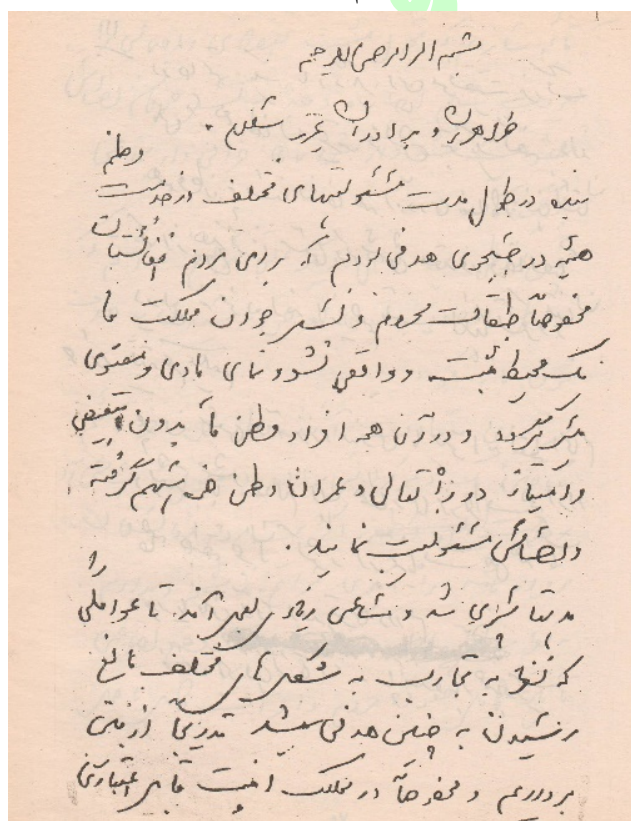
فصل چهارم

اعلام جمهوریت

اولین بیانیه محمد داؤد: "اعلام نظام جمهوری"

شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ظاهراً یک شب آرام به نظر میرسید؛ اما در دل تاریکیها یک تحول مهم در کشور در حال وقوع بود. نیمه های آن شب صدای غرش چند تانک و بعد آواز چند فیر ثقیل در فضای شهر کابل طنین افکند که بزودی خاموش گردید. تا صبح زود کمتر کسی میدانست که در طول شب چه تغییری به وجود آمده است. تنها چیزی که توجه را جلب می کرد، همانا نغمه های اتن ملی و مارش های عسکری مثل روزهای جشن استقلال بود که متواتر از رادیو افغانستان پخش می شد و این کار در روزهای عادی کاملاً غیرمعمول بود. مردم بیصبرانه انتظار آنرا داشتند تا بدانند چه حادثه رخ داده است. ساعت ۷ بجه و ۲۰ دقیقه صبح پخش موسیقی دفعتاً قطع شد و مهدی ظفر- نطق رادیو اعلان کرد: «اکنون سردار محمد داؤد بیانیه می دهد!»

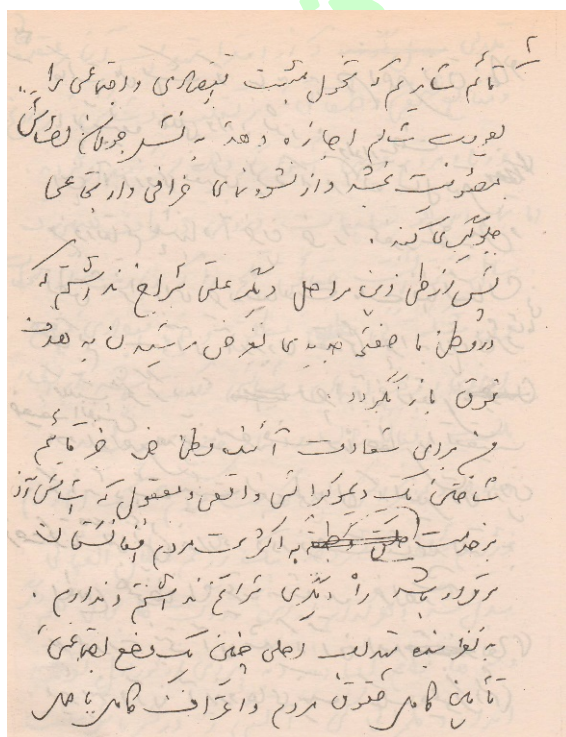
محمد داؤد در حالیکه به نطاق گفت که: «برادر دیگر مرا و هیچکس را سردار خطاب نکنید؛ سرداری برای همیشه از افغانستان رخت بسته است»، رشته سخن را بدست گرفت و اولین بیانیۀ خود را که بعداً در بین مردم به "بیانیۀ اعلام جمهوریت" مسمی گردید، از روی دست نویس خودش که قبلاً تهیه کرده بود، ایراد کرد. اینک متن دست نویس را به خط خودش برگرفته از سالنامه ۱۳۵۲ جمهوریت و از کتاب "اسناد و نامه های تاریخی افغانستان" که توسط شهرت ننگیال گردآوری و در سال ۱۳۷۷ به وسیلۀ کتابخانه دانش در پشاور به چاپ رسیده است، تقدیم می‌گردد:



بسم الله الرحمن الرحيم

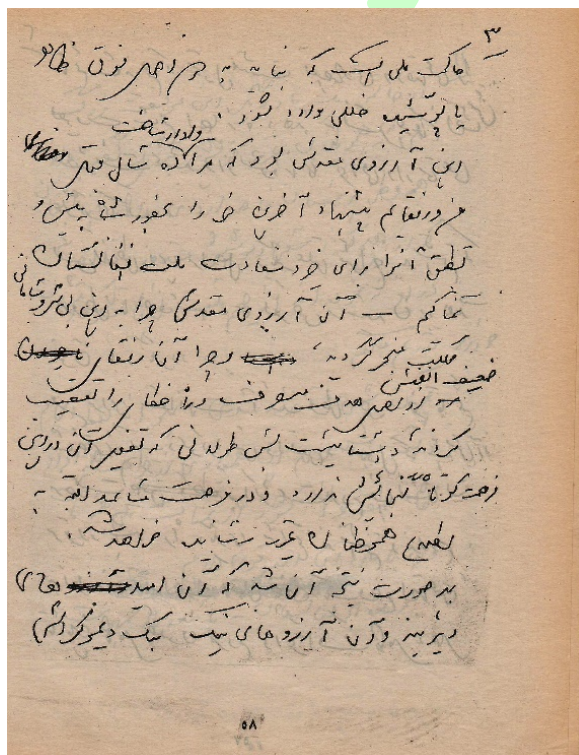
خواهران و برادران عزیز سلام!

بنده در طول مدت مسؤلیتهای مختلف در خدمت وطن همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما يك محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسؤلیت نمایند. مدت ها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی می شدند، تدریجاً از بین برداریم و مخصوصاً در مملکت امنیت قابل اعتباری



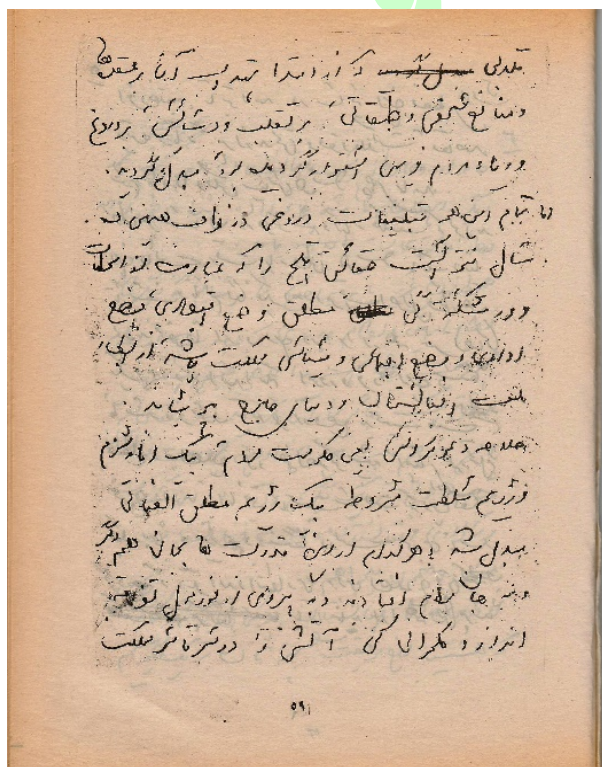
قائم سازیم که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را بصورت سالم اجازه دهد، به نسل جوان احساس مصئونیت بخشد و از نشو و نماي خرافای و ارتجاعی جلوگیری نماید.

پس از طی این مراحل، دیگر علتی سراغ نداشتم که در وطن ما صفحه جدیدی به غرض رسیدن به هدف فوق باز نگردد. من برای سعادت وطن خود جز قایم ساختن یک دیموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم. به نظر بنده تهداب اصلی چنین یک وضع اجتماعی تأمین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل باصل



حاکمیت ملی است که باید به دو اصل فوق ظاهر و یا پوشیده خللی وارد

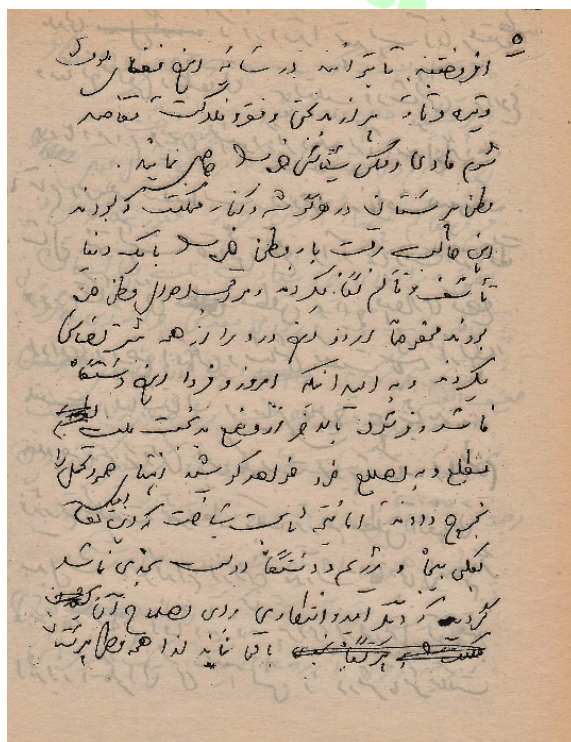
نشود. این آرزوی مقدس بود که مرا وادار ساخت، ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را به حضور شاه سابق پیش و تطبیق آنرا برای خیر و سعادت ملت تمنا کنیم. آن آرزوی مقدس چرا به این بی سر و سامانی مملکت منجر گردید و چرا آن رفقای ضعیف النفس از اصل هدف منحرف و راه خطا را تعقیب کردند، داستانی است بس طولانی که تفصیل آن درین فرصت کوتاه گنجایش ندارد و در فرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسانیده خواهد شد. بهر صورت نتیجه آن شد تا آن امید های دیرینه و آن آرزوهای نیک به دیموکراسی



قلایی که ابتداء تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر ثقل و دسایس، بر دروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید. اما تمام

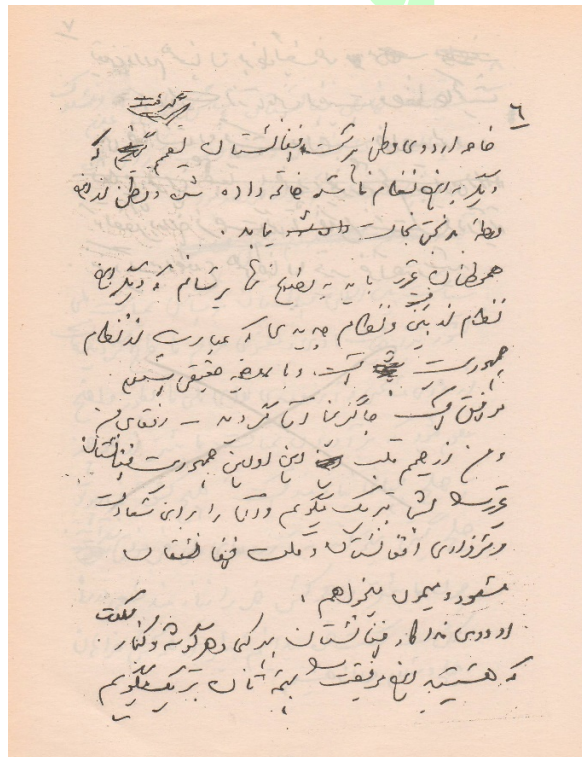
این تبلیغات دروغی در ظرف همین ده سال نتوانست حقایق تلخ را که عبارت از انحطاط و ورشکسته گئی مطلق وضع اقتصادی، وضع اداری، وضع اجتماعی و سیاسی مملکت باشد، از انظار ملت افغانستان و دنیای خارج بپوشاند.

خلاصه دیموکراسی یعنی حکومت مردم به یک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه به یک رژیم مطلق العنانی مبدل شد؛ هر کدام ازین قدرت ها به جان هم دیگر و به جان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکمرانی کن، آتشی را در سرتاسر مملکت



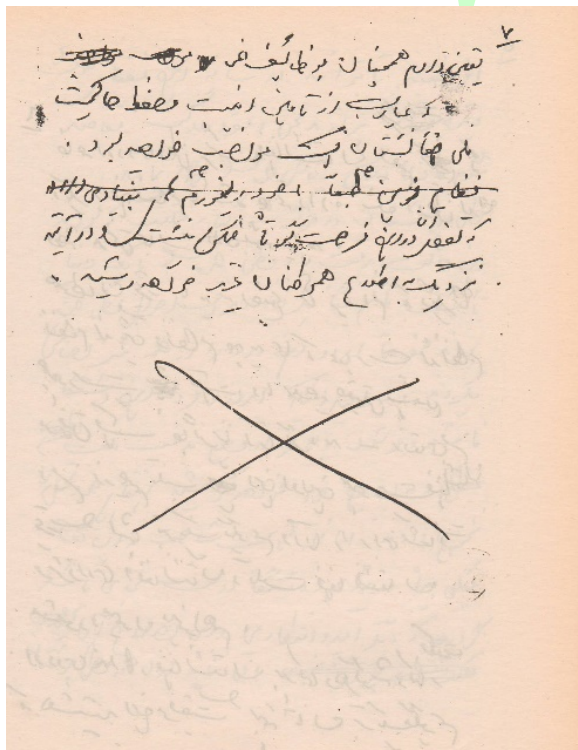
افروختند تا بتوانند در سایه این فضای ملوث و تیره و تار، پراز بدبختی و فقر و فلاکت مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند.

وطن پرستان در هر گوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقتبار وطن خود را با یک دنیا تأسف و تألم نگاه می کردند و مراقب احوال وطن خود بودند، مخصوصاً اردو این درد را از همه بیشتر احساس می کردند و به امید اینکه امروز و فردا این دستگاه فاسد و فرسوده بالاخره از وضع بدبخت ملت مطلع و به اصلاح خود خواهد کوشید، انتهای صبر و تحمل را به خرج دادند؛ اما نتیجه ثابت ساخت که این امید به کلی بی جا و رژیم و دستگاه دولت به حدی فاسد گردیده که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نماند. لذا همه وطن پرستان



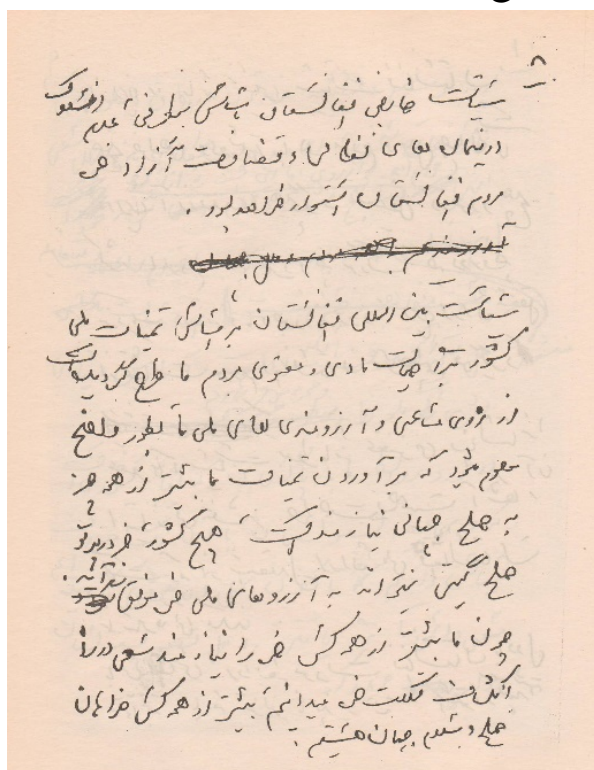
و خاصه اردوی وطن پرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده و وطن ازین ورطه بدبختی نجات یابد.

هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جاگزین آن گردید. رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را به شما تبریک می گویم و آنرا برای سعادت و سرفرازی افغانستان عزیز و ملت افغانستان مسعود و میمون می خواهم. اردوی فداکار افغانستان به هر کجا و گوشه و کنار مملکت که هستید، این موفقیت را به همه تان تبریک می گویم.



یقین دارم همچنان به وظایف خود که عبارت از تأمین امنیت و حفظ حاکمیت ملی افغانستان است مواظب خواهید بود. نظام نوین طبعاً باخود ریفورم های بنیادی دارد که تفصیل آن درین فرصت کوتاه ممکن نیست و در

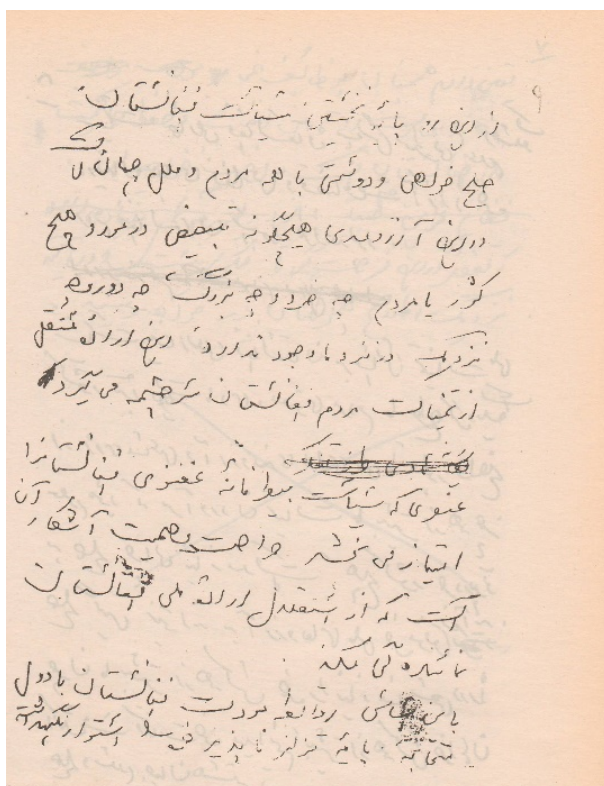
آینده نزدیک به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید.



سیاست خارجی افغانستان به اساس بیطرفی عدم انسلاک در پیمان های نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود. سیاست بین المللی افغانستان بر اساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی و معنوی مردم ما مطرح گردیده است. از روی مساعی و آرزو های ملی ما به طور واضح معلوم می شود که بر آوردن تمنیات ما بیشتر از همه به صلح جهان نیازمند است. هیچ کشور جز در پرتو صلح گیتی نمی تواند در آرزو های ملی خود موفق شود.

چون ما بیشتر از همه کس خود را نیازمند سعی در راه انکشاف مملکت

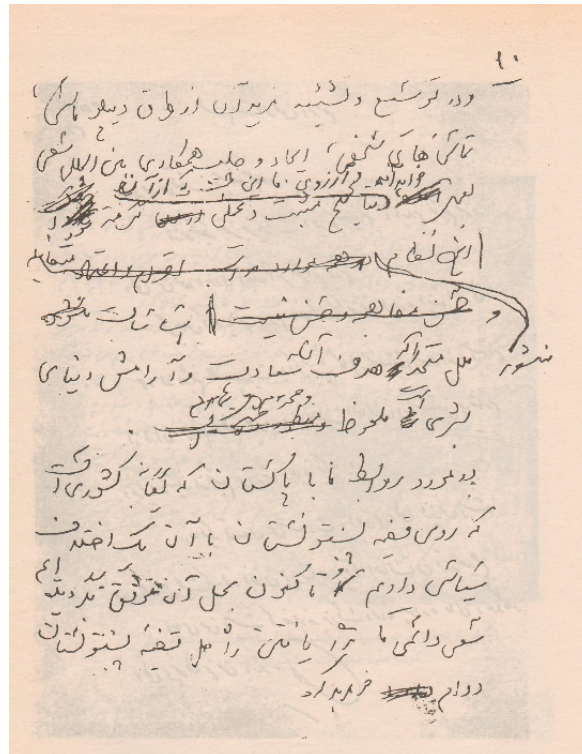
خود می دانیم، بیشتر از همه کس خواهان صلح و سلم جهان هستیم،



ازین رو پایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است. درین آرزومندی از هیچگونه تبعیض در مورد هیچ کشور یا مردم، چه خورد و چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک، در نزد ما وجود ندارد. این اراده مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه می گیرد.

عنصری که سیاست بیطرفانه عنعنوی افغانستان را امتیاز می بخشد، صداقت و صمیمیت آشکار آن است که از استقلال اراده ملی مردم افغانستان نمایندگی می کند.

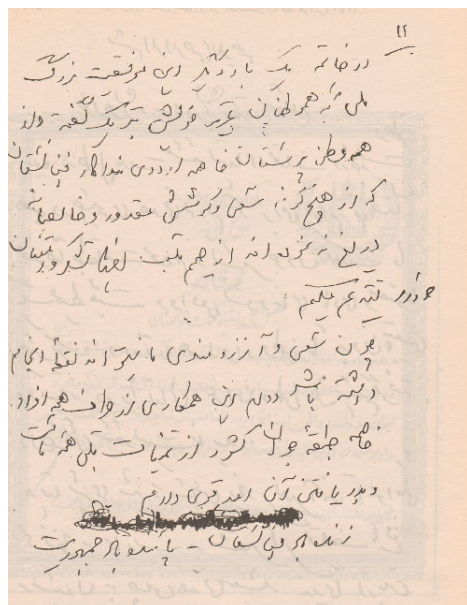
به این اساس روابط مؤدت افغانستان را با دول متحابه بر پایه تزلزل ناپذیر استوار نگهداشته



و در توسیع و تشدید مزید آن از طریق دیپلوماسی، تماس های شخصی، ایجاد و جلب همکاری بین المللی، سعی بعمل خواهد آمد و آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود. این نظام اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است، ملحوظ و محترم می شمارد.

در مورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پشتونستان با آن اختلاف سیاسی داریم و تا کنون به حل آن موفق نگردیده

ایم، سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد.



در خاتمه یک بار دیگر این موفقیت بزرگ ملی را به همه هموطنان عزیز خویش تبریک گفته و از همه وطن پرستان، خاصه اردوی فدا کار افغانستان که از هیچ گونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ نه نموده اند، از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم می کنم.

چون سعی و آرزومندی ما نمی تواند نقطه انجام داشته باشد، دوام این همکاری از طرف همه افراد، خاصه طبقه جوان کشور از تمنیات قلبی همه ما است که به دریافتن آن امید قوی دارم.

زنده باد افغانستان

پاینده باد جمهوریت

قابل ذکر است که یگانه بیانیه محمد داؤد به خط خودش همین بیانیه "اعلام جمهوریت" می باشد که معلوم می شود به طور عاجل همان شب کودتا پس از حصول اطمینان موفقیت آن نوشته شده است.

رفتن جنرال خان محمد مرستیال به وزارت دفاع

و مقرری جنرال مستغنی

محمد داؤد پس از ایراد اولین بیانیه به منزل خود برگشت و از همان ساعات اول، ورود بعضی دوستان جهت عرض تبریک آغاز شد و اما دوخبر عمده آرامش او را برهم زد: یکی خبر مقاومت ملکه حمیرا که دروازه حرم سرا را بسته و نمی خواست تسلیم شود، مگر آنکه برای همه شان اجازه سفر فوری به ایتالیا داده شود (شرح مختصر آن بعداً ذکر می شود) و دیگر خبر تصادم تانک حبیب الله زرمتمی - یکی از فعالان کودتا در حاشیه دریای کابل و وفات او در این سانحه که برای کودتاچیان و به خصوص برای شخص محمد داؤد موجب تأثر عمیق گردید.

درهمین روز مشکل دیگری که بوجود آمد، همانا رفتن جنرال خان محمد خان مرستیال به حیث وزیر دفاع به آن وزارت بود که شرح آنرا داکتر شرق با این عبارات بیان می کند: «درهمین روز اطلاع دادند که تورنجنرال خان محمد خان مشهور به "مرستیال" بوزارت دفاع رفته و بحیث وزیر دفاع خودسرانه اوامری جهت تبدیل و ترفیع صاحب منصبان مورد نظر خویش صادر می نماید. از محمد داؤد پرسیده شد، او اطلاع نداشتند. به پیغامی از وی خواهش بعمل آمد تا بخانه محمد داؤد تشریف آورند. گفته بود من به وظیفه خود تا زمانی که لازم باشد، ادامه خواهم داد. از آنرو غوث الدین فایق با چند نفر دیگر فرستاده شد تا قهراً او را از وزارت دفاع اخراج نمایند.» داکتر شرق می افزاید: «او [خان محمد مرستیال] که جهت ادای احترام نزد محمد داؤد آمده بود، به دگر جنرال سیدحسن خان گفته بود که این چند نفر ضابط

بی سابقه لیاقت زعامت را نداشته، شخصاً باید اداره کشور را بدست گیرم...»
(کرباس پوشها... صفحه ۱۱۶)

اما داکتر شرق در کتاب "تأسیس و تخریب جمهوری" رفتن خان محمد مرستیال را در وزارت دفاع به نحوی متفاوت از متن قبلی خود بیان می‌کند و می‌نویسد: «در میان این دید و بازدید های سرور آفرین خبر دادند که جنرال خان محمد خان مشهور به مرستیال که جهت ادای احترام به جمع دیگران بخانه محمد داؤد آمده بود، بفهم استفاده از گرفتاری شان و رخنه کردن در اردو به وزارت دفاع رفته و بحیث وزیر دفاع اوامری برای جابه جا کردن صاحب منصبان مورد نظر خویش صادر می‌کند. بناً به هدایت محمد داؤد احمد ضیاء مجید با چند صاحب منصب دیگر فرستاده شد تا او را از وزارت دفاع اخراج کنند.» ("تأسیس و تخریب جمهوری.. صفحه ۱۷۴)

در دو متن فوق داکتر شرق در موضوع گویا "اخراج" مرستیال از وزارت دفاع دچار تناقض می‌گردد، چنانچه در اول از غوث الدین فایق نام می‌برد و بعد از ضیاء مجید و در عین زمان لحن بیانش نیز در دو متن از هم متفاوت می‌باشند.

غوث الدین فایق شرحی متفاوت در زمینه دارد، او می‌نویسد: «بروز دوم [اول] انقلاب [کودتا] بخانه سردار محمد داؤد به هدایت کاری رفتم. مرحومی در صحن چمن منزلش با سیدحسن خان و خان محمدخان مرستیال و جنرال مستغنی در خلال صحبت بودند. من با دیدن اوشان مقرری یک سرپرست بوزارت دفاع بخاطرم رسید، فکر کردم که جنرالان مذکور را ممکن به همین مناسبت خواسته باشد، من بحضور شان یادآور شدم که برای سرپرستی وزارت دفاع کسی تعیین شده یا نه؟ رئیس جمهور [دولت] گفتند: یکی از شما برای باز کردن دروازه وزارت دفاع و رسیدگی به کارها بروید، از کسی ذکر نام نکرد. جنرال سیدحسن گفت من میروم و مستغنی می‌خواست که برود. خان محمدخان مرستیال بصوب وزارت دفاع روان شد و مرا گفت

بیا، برویم. نزدیک دروازه خروجی منزل، رئیس جمهور مرا خواست و گفت چند نفر رفقای خود را همراهیت گرفته برو، فکر خود را بگیر که خان محمدخان یک جنرال "دست ماشور" [یعنی درهرکار تشبث ناموزون کردن] و ایدیالیست است، به کدام عمل دست نزنند. مرستیال مرا گفت که سردار صاحب به شما چه گفت؟ من گفتم به من هدایت داد که شرایط انقلاب است، مرستیال یک جنرال قیمت دار اردو است، درحیثه سکیوریتی [محافظت] و امنیت اش محتاط باشید. وقتیکه به دروازه وزارت دفاع رسیدیم.... مرستیال را به افسران معرفی و بچوکی وزارت نشانیدم و خودم به اتاق یاور، مهمانان که به تبریکی می آمدند از آنها پذیرائی می کردم.»

فایق در ادامه می نویسد: «دو ساعت بعد کسی برایم گفت که مستغنی صاحب به حیث لوی درستیز آمده، چوکی خود را اشغال کرده، چند لحظه بعد مرستیال مرا خواست که رئیس صاحب دولت با شما گپ میزند. گوشکی را بالا کردم گفت: همراه مرستیال نزد من آئید. بعد با مرستیال نزد رئیس دولت رفتیم. رئیس دولت خان محمدخان را گفت: فعلاً شما بخانه خود بروید، من شما را می خواهم. به این صورت محمد داودخان عبدالکریم مستغنی یکی از جنرالهای ورزیده طرف اعتماد، همکار سابقه دار خود را بحیث لوی درستیز وزارت دفاع مقرر نمود و غلام حیدر [رسولی] دگروال متقاعد... را به تورن جنرالی رفع تقاعد کرده قوماندان قوای مرکز گماشت.» (فایق: "رازی را که... صفحه ۱۰۴ - ۱۰۶)

جنرال زکریا ابوی در مورد خان محمد خان و نیز جنرال مستغنی می نویسد: «جنرال خان محمد خان مشهور و ملقب به مرستیال (زمانی معاون و مرستیال لوی درستیز سید حسن خان بود) از پشتون های ولایت کنر بود، شخص دلاور و زیرک و تحصیل یافته لایق ترکیه، تیزفهم و قوماندان برجسته اردو بود. رفقاییش نسبت تیز فهمی و هوشیاری اش او را خان محمد "زاغ" می گفتند، سخنور خوب در پشتو و دری بود و در وقت ماموریت یکی

از دوستان بسیار نزدیک داؤدخان محسوب می شد، مگر شخص نا آرام، جاه طلب و دارائی پسند بود که عهده های مختلف و عالی را در اردو و ملکی عقب گذاشته بود و در ادوار مختلف کار و وظیفه داری خود چه در داخل اردو و چه در موضوعات سرحدی و پشتونستان و در امور ملکی و چه در حلقه قومی و مردم، دوستان بسیار بهم ریخته بود. (جنرال محمد زکریا ابوی: "از کودتا تا کودتا"، مجله نامه خراسان، شماره دوم، سال اول فبروری ۱۹۹۰، صفحه ۴۵)

داکتر شرق در کتاب "کودتای پنجم سرخ و سیاه" در زمینه تقرر جنرال عبدالکریم مستغنی چنین می نویسد: «کمیته مرکزی پیشنهاد رئیس دولت را در تقرر جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز و سید وحیدعبدالله را به حیث معین سیاسی وزارت خارجه که در صف جمهوریخواهان نبودند، به احترام رئیس دولت اما با آرامشی که نمایانگر عدم رضایت کمیته مرکزی بود، تصویب نمودند. زیرا آنها علاوه بر اینکه در کودتا سهم نبودند، به نسبت وابسته بودن به نظام سلطنتی [۴۴] به جمهوریخواهان هم نظر مساعد نداشتند...» (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه؟" - قسمت سوم، افغان جرمن آنالین، صفحه ۹)

داکتر شرق که متن فوق الذکر را در آخرین کتاب خود (منتشره سال ۱۳۹۴) نوشته اما در کتاب اول خود (کریاس پوشها...) ذکر نکرده است، با آنهم از این معلوم می شود که داکتر شرق و رفقاییش که بعداً آنها را به "جمهوری خواهان" مسمی ساخته است، از همان روزهای اول برای خود پلان و هدف خاص در سر داشتند و می خواستند تا محمد داؤد را در قید نظر خویش محصور نگهدارند، بدون آنکه فکر کنند که اگر نام محمد داؤد به حیث رهبر کودتا نمی بود، مردم هیچ یک کودتاجی ها را نمی شناختند و اردو نیز از قبول آنها ابا می ورزید. بهر حال این آغاز کار بود که ادامه آنرا میتوان در رویداد مسافرت ملکه به ایتالیا در یکی دو روز بعد آن مشاهده کرد.

مقاومت ملکه حمیرا و تقاضای سفر به ایتالیا:

وقتی محمد داؤد بعد از ایراد اولین بیانیه خود از رادیو به منزلش برگشت، اطلاع رسید که به هدایت ملکه حمیرا دروازه حرم سرای ارگ را محافظان از دورن بسته و ملکه گفته تا کشته نشود، تسلیم نمی‌شود. محمد داؤد از تیمورشاه آصفی برادر ملکه خواست تا در رفع این مشکل کمک کند. موصوف توانست ملکه را با آنچه بوقوع پیوسته بود، قناعت دهد، به شرطی که به او و همه فامیلش فوری اجازه رفتن به ایتالیا داده شود. محمد داؤد این شرط را پذیرفت و زمینه سفر همه آنها به استثنای سردار عبدالولی مهیا شد (مارشال شاه ولی خان و خانمش بخاطر زندانی شدن پسرشان از رفتن بخارج خودداری کردند).

داکتر شرق در مورد رویداد میدان هوایی حین سفر ملکه و فامیل شاهی می‌نویسد: «متأسفانه روز رفتن ملکه به ایتالیا تدابیر امنیتی در نظر گرفته نشده بود و سفر اوشان به عجله توسط کارمندان وزارت خارجه بدون در نظر داشت وضع کشور صورت می‌گیرد و در میدان طیاره تعدادی از کودتاچیان که میدان را به اداره خود داشتند و از فیصله اعزام ملکه بی خبر مانده بودند، به تصور اینکه فراری در میان است، ملکه و همراهانش را از رفتن مانع می‌شوند و چند بکس کالا و زیوراتی که همراهان ملکه با خود داشته و یا پوشیده بودند، از نزدشان می‌گیرند.» او می‌افزاید: «پیش آمد نادرست رفقای ما مقابل ملکه، واقعاً برای همه ما درد آور و ننگین بود. چنانچه زمانیکه فرستاده محمد داؤد به آمر میدان جریان اعزام ملکه را قصه می‌کند، او بیشتر از همه شرم زده شده بود. ولی با آنهم ملکه بدون اینکه معذرت کارکنان میدان و استرداد آنچه از همراهانش گرفته بودند، بپذیرند جانب طیاره ای که عازم ایتالیا بود، روان می‌شوند. بناً بکس ها و زیورات شان امانت به بانک مرکزی سپرده شد.» (تأسیس و تخریب جمهوری، صفحه ۱۷۲ - ۱۷۳)

داکتر شرق در ادامه می‌نویسد: «یکی دو روز بعد از تقرر این دو

نفر [مقصد جنرال خان محمد مرستیال و جنرال مستغنی] بود که به ملکه و ولیعهد با دختران و فرزندان شان از جانب رئیس دولت بدون تماس با کمیته مرکزی اجازه داده شد، به ایتالیا رفته با شاه مخلوع زندگی کنند. مامورین وزارت خارجه که سند خود مختاری در دست داشتند [؟؟]، بدون توجه و اعتناء به اینکه حکومت نظامی است و میدان طیاره و آمد و شد مسافری آن به اداره قوای هوایی تعلق گرفته، با ملکه و همراهانش جهت پرواز وارد میدان شده بودند و نظامیان بی خبر از موضوع [؟؟] به فهم اینکه فراری در میان است، مانع مسافرت ملکه و همراهانش میگردند و زیورات با خود داشته آنها را ضبط می کنند. با اطلاع ازین خبر رئیس دولت با نا آرامی مرا احضار و مورد سؤال قرار داد، در حالیکه از سر تا پای قضیه بی اطلاع بودم، اجازه تحقیق خواستم. ولی قبل از همه به آمریت میدان طیاره توسط پاچاگل وفادار هدایت دادند که مانع سفر ملکه و همراهان نشوند. ملکه و همراهان به سوی ایتالیا پرواز کردند، [۱۱ روز بعد از کودتا یعنی به تاریخ ۶ اسد ۱۳۵۲ مطابق ۲۷ جولای ۱۹۷۳] اما از اخذ زیورات خویش ابا ورزیدند. اگرچه زیورات مذکور توسط اشخاص باصلاحیت قیمت گذاری و طور امانت به بانک مرکزی گذاشته شده بود.»

شرق در این ارتباط به یک نکته مهم اشاره می کند: «هکذا جستجو هم نشان می داد که ممانعت پرواز ملکه و همراهان به ایتالیا در اثر بیخبری [؟؟] کارمندان و محافظین میدان طیاره از هدایت رئیس دولت صورت گرفته بود و نه به منظور انتقام جوئی و کینه توزی [!!]؛ ولی بازهم نزدیکان ملکه که به دور و پیش رئیس دولت زندگی می کردند، با ناباوری از حقیقت، محمد داود را به ضد جمهوریخواهان مخالف سلطنت، خصوصاً پاچاگل وفادار که اداره میدان را در دست داشت، تحریک می کردند که تلاشی و اخذ زیورات خانم ها در افغانستان یک عمل ننگین، نامردانه و خلاف عنعنه مردم افغانستان است که در زمامداری شما، آنهم بالای خانواده خود شما قصداً تحمیل شده

است تا شما را در جامعه افغانستان به نام متجاوز به حرمت زنان بدنام نمایند.» (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه؟" - قسمت سوم، افغان جرمن آنالین، صفحه ۹)

در این متن کوتاه باید به چند نکته مهم توجه نمود:

- ادعای وابسته بودن جنرال مستغنی و وحیدعبدالله به نظام سلطنتی و اینکه این هردو جزء کودتاچیان نبودند و با جمهوریخواهان نظر مساعد نداشتند؛

- تقرر و نفر مذکور به وسیله رئیس دولت و بدون رضایت کمیته مرکزی؛

- مامورین وزارت خارجه که سند خود مختاری در دست داشتند، بدون توجه و اعتناء به اینکه حکومت نظامی است و میدان طیاره و آمد و شد مسافری آن به اداره قوای هوایی تعلق گرفته است.

در حالیکه پاچاگل وفاداریکی از نزدیکترین کسان به محمد داؤد بود و اداره میدان را در دست داشت و سؤال در اینست که چگونه امکان دارد پاچاگل از تصمیم محمد داؤد مبنی بر اجازه مسافرت به ملکه و همراهان شان بی خبر بوده باشد؟ آیا در این موضوع کدام دست دیگر دخیل نبود؟ و یا اینکه واقعاً این کار در اثر انتقام جوئی و کینه توزی عده ای از کودتاچیان بر علیه خانواده شاهی صورت گرفته باشد، بعید از امکان بوده نمی تواند. بهر حال این کار به هر دلیلی که بوده به حیث نشانه ای اولین سبوتاژ بعضی از حلقات کودتاچی در همان روز های اول کودتا تلقی می گردد و نیز ذکر اینکه تقرر جنرال مستغنی و وحیدعبدالله بدون رضایت کمیته مرکزی توسط رئیس دولت صورت گرفته بود، نشانه ای دیگر همچو وضع پنداشته می شود. همچنان از احضار و مورد سؤال قرار دادن حسن شرق و بعد بدون توجه به درخواست تحقیق او، معلوم می شود که محمد داؤد عمق قضیه را درک و میدانست که این اقدام مغایر به هدایت او از کجا ریشه گرفته است و بر حسن

شرق مظنون می‌شود و اما حرفی بزبان نمی‌آورد و قاطعانه به پاچاگل هدایت می‌دهد که مانع سفرملکه و همراهانش نگردند. این نکات اولین جرقه‌های کوچک بین رئیس دولت و تعدادی از کودتاچیان را نشان می‌دهد که در همان روزهای اول پدید می‌آید و به تدریج دامنه آن وسیع و وسیعتر می‌شود، چنانچه در مباحث بعدی بیشتر به آن تماس خواهیم گرفت.

تدویر "کمیته مرکزی" و تصاویر مهمه

طوری که قبلاً اشاره شد محمد داؤد بار اول از "کمیته مرکزی" به جای "سرگروپ‌های کودتا" وقتی نام برد که خبر تسلیمی سردار عبدالولی را با تفنگچه دستی او پاچاگل وفادار در همان حوالی ساعت ۲:۰۰ شب کودتا به محمد داؤد رسانید و داکتر شرق به پاچاگل تفنگچه را تبریک گفت و اما محمد داؤد به آنها خاطر نشان کرد و گفت: «ما به چور چپاول و تقسیم مال کودتا نمیکنیم... اگر کامیاب شدیم، مسؤول امنیت، حفظ جان و مال مردم شخص شما در مقابل کمیته مرکزی خواهد بود.»

باهمین گفته روز بعد از کودتا یعنی بروز چهارشنبه ۲۷ سرطان ۱۳۵۲ محمد داؤد شخصاً به وزارت دفاع رفت و دستور داد تا همه سرگروپ‌ها در آنجا تجمع نموده و با حضور آنها تحت ریاست محمد داؤد اولین نشست بعد از کودتا زیر نام "کمیته مرکزی" دائر گردید. اشخاص ذیل در این اجلاس اشتراک داشتند که بعداً هریک بنام عضو کمیته مرکزی یاد شدند:

- ۱- محمد داؤد (رئیس)، ۲- حسن شرق (منشی)، اعضاء هریک: ۳- غلام حیدر رسولی، ۴- سید عبدالاله، ۵- فیض محمد، ۶- محمد سرور نورستانی، ۷- غوث الدین فایق، ۸- احمد ضیاء مجید، ۹- محمد یوسف فراهی، ۱۰- عبدالحمید محتاط، ۱۱- عبدالقدیر نورستانی، ۱۲- پاچاگل وفادار، ۱۳- مولاداد، ۱۴- عبدالخلیل (میاخلیل).

درمورد شمولیت خلیل به حیث عضو کمیته مرکزی که یک شخص

شناخته شده پرچمی بود، داکتر شرق می نویسد: «در [دومین] جلسه کمیته مرکزی [که روز بعد به تاریخ ۲۸ سرطان دایر شد] محمد سرور نورستانی یکی از کودتاجیان (خلیل توپچی - بعدها مشهور به خلیل کمیته مرکزی) [نزد مردم مشهور به خلیل سگباز] را با خود آورده بود، اگرچه او از دوستان نزدیک ما و از سرسپردگان جمهوری بود[۴۴]؛ اما چون عضو کمیته مرکزی نبود، به عکس العمل شدید غلام حیدر رسولی مواجه شدند، ولی به هرصورت در خبر مصور کمیته مرکزی عکس او بحیث عضو کمیته بچاپ رسیده بود.» ("تأسیس و تخریب جمهوری... صفحه ۱۷۵)



اولین عکس کمیته مرکزی جمهوری که بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به نشر رسید

درارتباط با اعضای کمیته مرکزی نام اعضای آن رسماً به نشر نرسید و فقط با انتشار یک عکس دسته جمعی دو سه روز بعد از کودتا مردم به هویت آنها پی بردند و هریک در مورد آنها تبصره های فراوان کردند. همچنان اسمای کسانی دیگری که در کودتا فعالانه در همان شب اشتراک داشتند و سپس در ازای همین کار مستحق دو رتبه ترفیع شناخته شدند، نیز تا اکنون رسماً به نشر نرسیده است.



(عکس یادگاری فوق دو سال بعد وقتی گرفته شده که عبدالحمید محتاط و
پاچا گل وفادار از کابینه و کمیته مرکزی برکنار شده بودند)

روز ۲۸ سرطان دومین نشست کمیته مرکزی دائر شد و طی این دو
اجلاس موضوعات ذیل مطرح و در زمینه تصاویر لازم اتخاذ شد:

۱. نام رسمی دولت از "دولت شاهی افغانستان" به "دولت جمهوری
افغانستان" تغییر کرد؛

۲. قانون اساسی ۱۳۴۳ زمان شاهی ملغی گردید؛

۳. محمد داؤد رهبر کودتا به حیث رئیس دولت و صدراعظم و رئیس
کمیته مرکزی شناخته شد و داکتر حسن شرق به حیث منشی آن
کمیته تعیین گردید.

داکتر شرق می نویسد: «یک هفته بعد از طرف کمیته مرکزی جمهوریت
اولین حکومت جمهوری افغانستان حسب ذیل تعیین و اعلام گردید: محمد
داؤد علاوه بر وظایف ریاست دولت و صدارت متصدی وزارت خارجه و
وزیر دفاع ملی، نویسنده [حسن شرق] بحیث معاون صدراعظم، داکتر

عبدالمجید وزیر عدلیه، عبدالاله وزیر مالیه، فیض محمد وزیر داخله، غوث الدین فایق وزیر فوئد عامه، عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات، پاچاگل وفادار وزیر سرحدات، داکتر نظر محمد سکندر وزیر صحت عامه [آنوقت وزارت صحتیه یاد می شد]، داکتر عبدالقیوم [او داکتر نداشت، ولی پوهاند بود] وزیر صنایع [آنوقت وزارت معادن و صنایع نامیده می شد]، داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور، داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف، غلام جیلانی باختری وزیر زراعت، وزیر پلان و وزیر تجارت به کفالت معین های شان تائید و تصویب گردید.» (تأسیس و تخریب جمهوری ... صفحه ۱۷۵)

ناگفته نماند که در آغاز این پراگراف گفته شد که اولین حکومت جمهوری افغانستان از طرف کمیته مرکزی "تعیین و اعلام" گردید و اما در ختم پراگراف از "تائید و تصویب" سخن زده شده که دقت به تفاوت مفهوم کلمات میرساند که "تعیین و اعلام" صلاحیت کامل کمیته مرکزی را دربر می گیرد، در حالیکه "تائید و تصویب" معنی معرفی اعضای کابینه را به وسیله رئیس دولت به کمیته مرکزی معنی می دهد. در اینجا داکتر شرق یا متوجه این تفاوت نشده و یا اینکه عمداً به مقصد جلوه گر ساختن بیش از حد قدرت کمیته مرکزی کلمه "تعیین" را به کار برده است.

همچنان حسن شرق راجع به مصوبه کمیته مرکزی مبنی بر اعطای دو رتبه ترفیع برای شاملان کودتا و نیز تعویض کلمه "کودتا" به "انقلاب" چنین می نویسد: «نظم و همکاری مؤثر جمهوریخواهان [کودتاچیان] در تأمین امنیت عامه و حقوق مردم و امانت داری در حفظ بیت المال و جانبازی در تغییر نظام شاهی به جمهوریت، به جمهوری خواهانی که به صف اول مبارزه قرار داشته بودند، کمیته مرکزی دو رتبه و به متباقی یک رتبه ترفیع دادند، همچنان فیصله بعمل آمد تا با این تحول اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در مردم صورت پذیرفته و زمینه تحولات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در افغانستان فراهم گردیده است، به جای "کودتا" باید "انقلاب" گفته شود.»

(تأسیس و تخریب اولین... صفحه ۱۷۶)

جنرال زکریا ابوی در مورد ترفیعات فوق العاده نظامیان کودتاچی می نویسد: «داؤدخان برای بدست داشتن [رضایت] رفقای کودتا حاتم بخشی نمود و رفقای عسکری را دو رتبه ترفیع داد (به استثنای جنرال مستغنی که خودش قبول نکرد) بیش از ۶ هزار خورد ضابطان اردو را به رتبه صاحب منصبی ارتقا داد، مگر اینها درد را دوا نبود و چاره نتوانست، برضد "توازن قدم" را که در یک اردو شرط مهم می باشد، برهم زد. از جانبی آن همه خورد ضابطان نقصانان پولی و مالی دیدند و در ترفیعات بعدی شان معطلی ها رخ داد و به مقام و پرستیژ شان چیزی افزوده نشد. این کار بدان ماند که پیاده دفتر را به نام مدیر صاحب خطاب کنید و بیچاره مجبور باشد لباس به سویه مدیریت پوشند، مگر کار و نان و جیب خرجش به سویه پیاده ادامه یابد. لذا آهسته آهسته آنها به همین دلیل نارضایتی در صف مخالفان قرار گرفتند.» (مأخذ بالا... صفحه ۴۵)

در مورد ماهیت کمیته مرکزی به حیث یک مرجع تصمیماتی مافوق قوه اجرائیه بعد از آنکه طی یکی دو جلسه نخستین تصمیم مهم را اتخاذ کرد، تغییری اساسی به وجود آمد به این زعم که همه اعضای آن جزء قوه اجرائیه شدند و به عنوان وزیر در کابینه و یا در قوماندانی های قطعات اردو توظیف گردیدند و با این ترتیب از نظر موقف همه آنها به حیث مامورین حکومت و مامور مادون رئیس دولت قرار گرفتند.



چنانچه حسن شرق، عبدالاله، فیض محمد، فایق، پاچاگل وفادار و محتاط شامل کابینه شدند، حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز، خلیل قوماندان قطعه مهتاب قلعه، سرور نورستانی قوماندان قوای ۴، یوسف فراهی قوماندان قوای ۱۵، ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری، قدیر نورستانی قوماندان ژاندارم و پولیس و مولا داد نیز در یکی از قطعات نظامی مقرر شدند که همه آنها زیر اثر رئیس دولت و صدراعظم ایفای وظیفه می کردند. بنأ کمیته

مرکزی استقلالیت و اهمیت خود را به حیث اورگان مافوق قوه اجرائیه عملاً از دست داد و در واقع ماهیت شکلی و مشورتی را به خود گرفت.

تأکید بر تغییر ماهیت شکلی کمیته مرکزی به این دلیل مهم است که داکتر شرق بعداً زیر نام "جمهوریخواهان" به نکاتی اشاره می‌کند که گویا محمد داود بدون نظر کمیته مرکزی تصمیم اتخاذ و عمل کرده و لذا این کار موجب آزرده‌گی خاطر عده ای از اعضای آن کمیته شده و آنها به همین دلیل رهبر کودتا، رئیس دولت و صدراعظم را ملزم به خود کامگی و بی اعتنائی به کمیته مرکزی می‌سازند و آنرا موجب پیوستن همین اعضا به جناح‌ها مخالف به خصوص جناح خلق و پرچم می‌داند، در حالیکه یک عده از اعضای کمیته مرکزی و نیز از اعضای کابینه قبلاً پیوند های نهان و عیان با جناح خلق و پرچم داشتند که بعداً درباره صحبت می‌گردد.

جنرال یحیی نوروز به این نظر است که: «رهبر انقلاب ۲۶ سرطان فکر نمی‌کرد باید قدرتش متکی به یک حلقه محدود باشد. او باور داشت که باید نظام جدید دارای قاعده وسیع باشد. علاوه بر آن غالباً سردار محمد داودخان معتقد بود آن اشخاصیکه در موفقیت کودتا مفید واقع شده بودند، خورد ضابط‌هایی بودند که نسبت به دلایل مختلف کفایت آنرا نداشتند در راس امور کشور قرار بگیرند و بالاخره چون داودخان آدمی نبود که تمایل زیاد به تقسیم قدرت داشته باشد، نمی‌خواست با ایجاد موجودیکه به خودش در اداره و صلاحیت تصمیم گیری آن شریک باشد و حتی روزی با او مخالفت نماید، برای خود درد سر خلق کند؛ زیرا هرگاه کمیته [مرکزی] شکل رسمی را به خود می‌گرفت، داودخان مجبور می‌شد مشوره آنرا بطلبد و متعاقباً مدنظر بگیرد. لهذا براساس دلایل فوق داودخان هیچگاه سعی نکرد تا "کمیته مرکزی" صورت رسمی را کسب نماید.» (اکرم، داکتر عاصم: "نگاهی به شخصیت، نظریان و سیاستهای سردار محمد داود"، ورجینا، ۱۳۸۰ش، صفحه ۲۰۷-۲۰۸)

فصل پنجم چگونگی آگاهی اعلیحضرت از کودتا و ارسال استعفا نامه

مصاحبه داکتر عبدالفتاح نجم

جریان این رویداد مهم را بهتر است از زبان شخصی بشنویم که از همراهان شاه و داکتر معالج و معتمد شاه بود. داکتر فتاح نجم طی یک مصاحبه مفصل و طولانی که در فبروری ۱۹۹۹ با رادیو ۲۴ ساعته منتشره کالیفورنیا انجام داد و قسمتی از آن در ارتباط با گزارشات اقامت شاه جهت تداوی چشم در لندن قبلاً گزارش یافت، اینک قسمت دیگر چشم دید داکتر موصوف را در زمینه عیناً اقتباس می‌دارم. (برگرفته از کست مربوطه)

داکتر نجم می‌گوید: «عرض کنم که ما به همین جزیره بودیم بنام جزیره "ایسکیا" (Ischia) [درحواشی ناپل - ایتالیا] که در آن جزیره سال قبل هم اعلیحضرت تشریف برده بود، یک جزیره است که یک هتل دارد و در آنجا

یک مینوی عمومی دارد که تنها کسانی که می آیند برای معالجه فزیوتراپی مثلاً تداوی با آب گرم، آب رادیوم و غیره است. در آن جزیره موتر و بایسکل نیست، همه پیاده می گردند؛ کسی نان فرمایش داده نمی تواند، همان یک غذای است که همه می خورند. آنجا برای ده روز رفته بودیم، هفت روز تیر شده بود، روز هشتم بود، من به اطاق اعلیحضرت صبح وقت هشت بجه می رفتم آنها با بالاپوش خواب و من بکس شانرا گرفته می آمدم پائین به منزل زیر زمینی، آنجا تداوی مساز "گل و لوش" و مساز در آب گرم، جمناستک و غیره بود. همان روز ۸ بجه صبح که رفتیم تا ۱۲ بجه. ۱۲ بجه بالا آمدم و اعلیحضرت فرمودند که امروز بسیار ذله [خسته] شدیم من در پایان همراه شما یکجا نان نمیخورم. سعدالله جان غوثی رئیس تشریفات بود، سعدالله جان را بگوئید که بالا بیاید که برای من یک نان فرمایش بدهد و من امروز در اطاق تنها نان میخورم همراه نور آقا زکریا [مشاور و شوهر خواهر شاه]. من آمدم برای سعدالله جان پایان و اطاقهای ما پهلوی پهلوی بود، دیدم که سعدالله جان دریشی لوکس سرمه پوشیده، من گفتم سعدالله خیریت است، سعدالله جان که زبانش کمی لکنت داشت، بسیار انسان کامل و بسیار لایق و پر معلومات بود، گفت که بعدتر برایت چیزی را می گویم. پرسیدم چه را میگوئی؟ گفت که مگر خبر نداری. خوب آمدم سرمیز نان در پایان. من و شمس الدین خان یاور نشستیم و برایش گفتم که من شب پیشتر یک خواب نا آرام دیده ام. شمس الدین خان گفت که شما داکتر صاحب هروقت سفر به آخر میرسد، همینطور خوابهای نا آرام می بینید. ما نشستیم که در آنجا یک خارجی آمد و او مرا می شناخت که میرفتم به اطاق اعلیحضرت. او به زبان آلمانی همرایم گپ زد و گفت که شب شنیده ام که در مملکت تان کودتا شده است. من گفتم چه میگوئی؟ شمس الدین گفت که چه گفت، گفتم کودتا شده؛ گفت برو کدام مرد پیدا شود که کودتا کند.»

داکتر نجم افزود: «خوب مقصد دیدیم که بعدتر اعلیحضرت خبر شدند.

همین سعدالله جان رفت به اعلیحضرت گفت که این را هم نوراحمد جان اعتمادی را خدا رحمت کند، سفیر افغانستان در ایتالیا بود و از امین جان اعتمادی خبر را از بی بی سی شنیده بود و او سفیر در یوگوسلاویا بود و به نوراحمد جان پسر کاکای خود تلیفون کرد که این گپ شده است و گفت که به اعلیحضرت چطور میگوئی. باز او به سعدالله جان گفته بود که اینطور گپ است که باید به اعلیحضرت برسد. اعلیحضرت خبر شد و مرا خواست و من پیش شان نشستم. تنها خود شان بود و به حق من بسیار لطف کرد. خوب لازم گفتن حالا نیست، تنها همیتقدر کلمه را گفت که داکتر صاحب، گفتم بلی، اعلیحضرت همیشه داؤدخان را "آغه لاله" میگفتند، گفتند: "آغه لاله ام مرا از پشت سر زد و هرکس به دامن روس خود را بیندازد، کار آسان نیست" و خود شان دعا کردند که "خدا افغانستان را خراب نکند، آرام داشته باشد". این یک صحنه فوق العاده خراب بود، فقط همین دو جمله را گفتند. «متن مکمل مصاحبه داکتر نجم: "گوشه از تاریخ - اظهارات یک شاهد عینی درباره آخرین سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در لندن برای تداوی چشم"، از این قلم، افغان جرمن آنالین، ۱۷ جنوری ۲۰۱۵)

اعلیحضرت در برابر این سؤال مینه بکتاش - گزارشگر بی بی سی که زمانی خبر کودتا را شنیدید، چه احساس کردید، چنین پاسخ داد: «هیچ تعجب نکردم. کسیکه برایم خبر را داد، بسیار هیجانی بود، گفت: "کوکوکودتای داؤدخان صورت گرفته". او به تعجب بطرفم نگاه می کرد که چرا من واکنش نشان نمیدهم. دلیل این بود که من یک سهو کردم؛ من و داؤدخان بسیار صمیمی بودیم، در یک خانه زندگی کرده بودیم، اقلاً میدانستم که داؤد یک عشق ملی دارد. من هم مانده شده بودم، همین صفت داؤدخان مرا وادار ساخت که فکر کنم اگر قرار است کسی بعد از من بیاید، داؤدخان می تواند یک کاری کند. تا زمانی که من در سفارت روم بودم، اخبار جمهوریت رسید و دیدم که... در همان جا گفتم که خدا خیر افغانستان را

پیش کند باین اوضاعی که من می بینم. داؤدخان در دوره آخری صدراعظم بود، یک دوره ای دیگر هم محمدهاشم خان کاکایش بود. صدا می کردند که "دوره ای فرسوده ای سلطنت"، بعداً پرسان کردم که چطور؟ گفتند که این را تحمیل کرده بودند.» (مینه بکتاش: "خاطرات محمد ظاهر شاه در گفتگوی اختصاصی با بی بی سی"، منتشره بی بی سی فارسی، مورخ ۲ سپتمبر ۲۰۰۵)

استعفا از مقام سلطنت، چرا؟

اعلیحضرت وقتی از وقوع کودتا درایتالیا اطلاع حاصل کرد، چند روز بعد به تاریخ ۲۱ اسد ۱۳۵۲ استعفای خود را از مقام سلطنت که به ملاحظه سناریوی فوق بسیار بدیهی و قابل فهم بود، به این متن عنوانی "رئیس جمهور" ارسال کرد:

برادران محبتناز
از تو که بجز جرات اخیر نشدیم تا ایام کرم شود
و من من بعد و برای آینده آرزوگران بودم
مگر چون که دقایق مردم افغانستان برض اداره آیند امور
خود را در نیم جبهه بریت با کثرت کامل استقبال نمودند به احترام
از اراده مردم و منم خود را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم
و بدین وسیله از تقسیم خود به شما اطلاع می کنم
و حالیکه آرزوی من سعادت و اعتدای وطن عزیز من است
خود را بحریث یک فرد افغان زیر سایه بریت افغانستان قرار می دهم
و حامی من انیت که خداوند بزرگ دوزما همواره حامی و مددگار
وطن و پهلوان من باشد. الهی

«برادرم جلالتماب رئیس جمهور!»

از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکر متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر همینکه دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام از اراده مردم و وطنم، خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می‌کنم.

در حالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را به حیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار می‌دهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد.»

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان

ایتالیا - ۲۱ اسد ۱۳۵۲ (۱۲ آگست ۱۹۷۳)

در ارتباط با استعفا نامه اعلیحضرت، انجنیر احسان الله مایار روایتی از قول محمد انور نوروز - آنوقت سکرتر اول سفارت افغانی در لندن به این شرح دارد که: شفری از کابل به سفارت رسید که به مطالعه سفیر - زلمی محمود غازی رسانیده شد. وقتی سفیر نامه را خواند، پرسید که رئیس دفتر ریاست جمهوری محمد اکبر به لندن می‌آید. محمد اکبر حامل یک مکتوب تایپی بود که باید به وسیله محمد انور نوروز به اعلیحضرت در روم تسلیم داده می‌شد. موصوف وقتی نامه را بحضور پادشاه در روم تقدیم کرد، پادشاه بعد از مطالعه آن نامه، رو به او کرد و گفت: «پدرتان مرحوم محمد نوروز خان برای اعلیحضرت شهید بیعت مردم را جمع می‌کرد و خودت امروز حامل بیعت من به یک شخص میباشی.» وقتی محمد انور نوروز فردا برای گرفتن جواب نامه بحضور پادشاه رسید، پادشاه یک پاکتی که سرش باز بود، برایش داد. محمد انور نوروز می‌افزاید: «چون اعلیحضرت پاکت را سر باز برابیم داده بودند، آنرا مطالعه کردم، ولی با تعجب مشاهده کردم که مکتوب

امروزی با دست نوشته شده و در متن نیز با مکتوب تایپ شده قبلی تفاوت دارد. چون در خدمت اعلیحضرت کسی دیگر نبود، فکر میکنم که بقلم خود شان نوشته و تصنیف شده بود.» او در ادامه می‌گوید: «بهرصورت مرام اعلیحضرت که "به نفع یک شخص استعفا نمی‌کند؛ بلکه مردم را عنوان می‌کند"، در این نامه واضحاً دیده می‌شود.» (مایار، احسان الله: مقاله "تکه تکه بهم پیوستن گزارشات تاریخی چشم خونین پادشاه"، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ ۸ می ۲۰۱۰)

اینکه بعضی‌ها ادعا دارند که محمد داؤد فامیل شاهی را تا وصول استعفا نامه گروگان گرفته بود، حقیقت ندارد؛ زیرا ملکه و همه اعضای فامیل به استثنای عبدالولی، در اولین طیاره به امر محمد داؤد تاریخ ۶ اسد (۲۷ جولای) به روم مواصلت کردند و با اعلیحضرت که بعد از اطلاع کودتا در سفارت افغانستان در روم می‌زیستند، پیوستند. تنها سردار شاه ولی خان بخاطر آینده پسرش عبدالولی نخواست وطن را ترک کند و در کابل ماند. سفیر افغانستان در روم نوراحمد اعتمادی از شاه و فامیلش بخوبی در سفارت پذیرائی کرد. اینکه گفته می‌شد که اعتمادی در نوشتن استعفا نامه ذیدخل بوده است، اظهارات محمد انور نوروز این موضوع را تأیید نمی‌کند.

اینکه چرا شاه از مقام سلطنت استعفا کرد برعلاوه دلیلی که در متن استعفا نامه ذکر شده است یعنی "حمایت مردم از نظام جدید"، عواملی دیگری نیز در آن دخیل بود، از جمله: طوری که قبلاً ذکر شد، پادشاه در مورد مواد مربوط به تعیین جانشین مقام سلطنت حین تسوید قانون اساسی جدید به یکی از اعضای کمیسیون تسوید صریحاً گفته بود که: «مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آینده سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارید تا خود مردم هرچه مناسب بدانند، عملی کنند...»؛ پادشاه این مطالب را چند بار با شخصیت‌های دیگر افغان از جمله داکتر عبدالمجید نیز در میان گذاشته بود و از وراى آن معلوم می‌شود که اعلیحضرت می‌خواست

خودش به حیث آخرین پادشاه افغانستان باشد و این افتخار بزرگ را در تاریخ کشور به خود اختصاص دهد؛ زیرا او میدانست که در بین فرزندان کسی نیست که بتواند به ادامه سلطنت بدون اصطکاک و برخورد پیردازد و نیز از اختلافات درون خانواده که منجر به کشت و خون گردد، بسیار هراس داشت.

این احتمال که محمد ظاهر شاه از وقوع یک کودتا در غیاب او حین دیدار با سردار محمد نعیم در لندن، آگاهی یافته و به همین دلیل برای جلوگیری از همچو رویداد سردار عبدالولی را بسرعت از لندن به کابل اعزام نمود، و اما او موفق به دریافت نشانه های کودتا نگردید، تا آنکه بی خبر در بستر خواب در منزل خود با آن مواجه شد و در ظرف چند دقیقه مجبور به تسلیمی گردید، و به همین دلیل پادشاه که پس دیدار با سردار محمد نعیم آماده قبول احتمالی همچو رویداد شده بود، در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفت و با آرامش ظاهری آنرا بدرقه کرد.

خونسردی محمد ظاهر شاه حین اطلاع از وقوع کودتا را بعضی ها دال بر یک نوع سازش قبلی بین دو پسر کاکا می دانند که حقیقت ندارد. محمد ظاهر شاه بعد از ۳۰ سال مهاجرت وقتی به وطن برگشت و در سپتمبر ۲۰۰۵ ضمن یک مصاحبه با مینه بکتاش (بی بی سی) در ارتباط با پیشنهاد شاه ایران که در صورت برگشت به افغانستان به منظور اعاده مجدد سلطنت کمک مالی خواهد کرد، چنین گفت: «از نظر من این کمک بسیار خطرناک بود و من هیچوقت نخواستم که به کمک دیگران به کشور خود برگردم. اگر چنین هم می شد، برای من تنگ بود. اگر مردم من مرا قبول می کردند، خودم قبول نمی کردم. من هیچگاهی میان خود و مردم واسطه را قبول نکردم. این برای اطمینانی است که نسبت به محبت مردم دارم. شرایطی که پیش شد [مقصد از کودتا است]، در آن دست های مختلف بود و داؤد خان بعداً روزگار خود را دید. همین کار را که کرد، چه نبود که ندید. من هیچ وقت تصور نمی کردم که چنین شود.» (مصاحبه مینه بکتاش با محمد ظاهر شاه، قسمت

چهارم، ویسایت فارسی بی بی سی، صفحه ۲)

واقعاً ارسال استعفا نامه ناشی از حس خیرخواهی و دوراندیشی پادشاه بود، درغیر آن کشورهای همسایه ایران و پاکستان که از پیروزی کودتا (در راس آن محمد داؤد) و سقوط سلطنت و اعلام جمهوریت در افغانستان نگران بودند، می خواستند به هر شکلی که بود به این تحول صدمه بزنند، چنانچه این موضوعات در کتاب خاطرات اسدالله علم نخست وزیر آن کشور به طور مشرح بازتاب یافته است؛ اما محمدظاهر شاه از قبول کمک های شاه ایران برای اعاده مجدد سلطنت خودداری کرد؛ زیرا او میدانست که این اقدام موجب بروز جنگ و خونریزی در کشور می شود.

با ارسال استعفا نامه ای پادشاه به دلیل استقبال مردم از تحول، نظام جدید اولین مرحله مشروعیت خود را کسب کرد که البته دومین مرحله کسب مشروعیت همانا ادامه امنیت سرتاسری در کشور بود که منجر به هیچ برخورد و قیام مردمی علیه رژیم نگردید. (بعداً درباره صحبت خواهیم کرد)

فصل ششم

نگرانی مردم از حضور چپی‌ها در کودتا و کابینه

شایعات و افواها

کابل محیط کوچک بود و در آنوقت مهمترین مرکز پخش اطلاعات همانا زیر نام "آوازه‌های سرچوک" شایعاتی پخش می‌شد که در بین مردم اعتبار داشت و در بسا موارد ذهنیت عامه را در مسائل مهم دولتی از قبل منعکس می‌ساخت. مردم نیز در طول سال‌های دهه دموکراسی با مطالعه روزنامه و جراید آزاد به بسا مسائل و نیز بسا چهره‌های فعال سیاسی اعم از چپ و راست و میانه‌اشنایی پیدا کرده بودند و با کنجکاوی خاص به بررسی موضوعات جاری می‌پرداختند. با اینحال پوهنتون کابل نیز به یک مرکز مهم فعالیتهای سیاسی از هر قماش تبدیل گردیده بود.

وقوع کودتای ۲۶ سرطان با آنکه با استقبال بی سابقه مردم مواجه شد، ولی سؤال‌های زیاد را نیز نزد مردم خلق کرد که هرکس به طور خصوصی

در حلقه دوستان و یا به طور علنی در باره آن ابراز نظر می کردند. حتی قبل از آنکه یک عکس دسته جمعی از اعضای کمیته مرکزی به نشر برسد، مردم از طریق روابط خصوصی با اشخاص ذیدخل در کودتا و روابط بعضی از آنها با جناح چپ و حتی بیشتر از آنچه که واقعیت بود، سخن می گفتند. البته در پخش شایعات و ذهنیت سازی منفی در برابر کودتا و کودتاچیان دست های مخالفان تحول بیش از دیگران فعال بود. بازار گرم شایعات مثبت و منفی از یک طرف موجب خوشی و استقبال مردم از تحول میگردید و اما از طرف دیگر سؤال های آینده نظام جدید را زیر بحث می برد.

جنرال زکریا ابوی در یک مقاله دیگر خود تحت عنوان "از کودتا تا کودتا" در زمینه می نویسد: «آنهائیکه از یکنواختی سلطنت، خودسری های وزراء، مامورین، رشوت ستانی، حق تلفی ها، استفاده های سوء و کلاء در دوره دموکراسی دروغین قانون اساسی جدید [۱۳۴۳] تطبیق نداشته که یکی از معاونین صدارت به آن "کتابچه شیطان" نام نهاده بود، خسته شده بودند، از اعلان جمهوریت محمد داؤد و کودتای سردارزاده مشهور و معروف خوشبینی ها و گرم جوشی ها نشان دادند. با آنها تبصره و پیشبینی ها مختلف بود: گروهی آنها را یک خیانت فامیلی در مقابل شاه، ولینعمت و پسرعم می شمردند و به یادی از اختلافات و خونریزی های فامیلی بین سرداران و شاهان بارکزانی و خودکشی ها و کشمکش های شاهزادگان سدوزانی می افتادند. تعدادی هم آنها را یک تحول و رشد سیاسی می گفتند و عده ای آنها را یک واقعه مصلحتی بین شاه و آغه لاله اش تصور و برای آن دلایل می تراشیدند.»

او می افزاید: «بدین گونه خبرهای متضاد از سرچوک - آژانس ملی و مردمی چند ساله کشور به گوشه و کنار پخش می شد. عده ای تشویش داشتند از تحولات آینده و هراسی از منبع و منشاء اصلی کمک های مادی و فکری به کودتا کنندگان. بهر حال تبصره ها و گفتارهای مختلف در جریان بود

و در پهلوی آن مردم شهرها، دهات، اهل بازار، مامورین و طلاب جوقه جوقه برای تهنیت و تبارز مسرت در حرکت بودند و داؤدخان بعضاً در بین جمعیت ها حاضر و به مردم پاسخ می داد؛ اتمسفر [فضای] فامیلها مختلف بود: جوانان پایکوبی داشتند و پیران در فکر عمیق فرو رفته، فکر آینده، فکر بغاوتهای بعدی و تحریک نظرداران خارجی همه را مصروف ساخته بود.»

جنرال زکریا ابوی از احساس و برداشت خود از اوضاع می نویسد: «من هم غرق افکار خود بودم، چه داؤدخان را همه می شناختیم. اوصاف عالی او از قبیل پشتکار، زحمت کشی، عفت و پاک نفسی، عشق به اعتلای وطن و غیره او را، صفات دکتاتوری، خودسری، قساوت، کینه توزی و خودخواهی اش عقب میزد...» (جنرال محمد زکریا ابوی: "از کودتا تا کودتا"، مجله نامه خراسان، شماره دوم، سال اول فیروزی ۱۹۹۰، صفحه ۴۳)

مردم از خود می پرسیدند

یکروز بعد از کودتا با نشر یک فوتوی دسته جمعی در روزنامه ها سخن از کمیته مرکزی به میان آمد. اگر چه نام اعضای کمیته مرکزی رسماً هیچگاه نشرنشد، ولی مردم بزودی دریافتند که در بین آنها یکعده وابسته به حزب دموکراتیک خلق به خصوص جناح پرچم بودند. دوهفته بعد وقتی اعضای کابینه اعلان شد، بازهم این احساس تقویه شد و مردم که از یک طرف با همچو تحول ابراز امیدواری می کردند، از طرف دیگر دچار بهت و سردرگمی شدند و این سؤال برای همه مطرح گردید که آیا کودتا یک پدیده کاملاً داخلی بوده و توسط محمد داؤد طرح و مستقلانه تطبیق شده است یا اینکه دست دراز شورویها از آستین کودتاچیان بیرون شده است؟؟ این سؤال ذهن اکثر مردم را به خود مصروف ساخته بود، ولی جرأت ابراز نظر و بحث آنرا هیچکس نداشت.

توأم با این سؤال، مسائلی دیگر نیز درازدهان خطور می کرد مثلاً: اگر

کودتا داؤدخانی بود، شمول یک تعداد چپگراها برای چه؟ و اگر کودتا طرح کمونیستی بود، پس اشتراک محمد داؤد به حیث یک مسلمان واقعی و یک شخصیت ملی از برای چه؟ چرا شورویها با وجود لاف دوستی و حمایت از سلطنت، تصمیم فوری به تغییر رژیم و سقوط سلطنت گرفتند و چرا آنها از این کودتا که محمد داؤد در راس آن قرار داشت، حمایت کردند و نیز اینکه چگونه محمد داؤد حاضر به قبول کودتا با همکاری کمونیستها گردید، از خود پرسشهایی داشتند؟ همچنان این سؤال که آیا شاه از وقوع کودتا قبلاً آگاهی داشت، نیز در اذهان خطور می‌کرد. چگونه این کودتا توانست با تعدادی محدود و اکثر اشخاص پایان رتبه و کمتر شناخته شده یک قوت بزرگ اردوی شاهی را که در مرکز قرار داشت، در ظرف چند ساعت و آنهم بدون تلفات به طور غیرقابل باور درهم شکند و سلطنت چهل ساله را پایان دهد و نقش صداقت شعار همان جنرالهای ورزیده برای دفاع از نظام چگونه ضرب صفر شد؟ دلایل موفقیت کودتا با این سرعت و بدون خونریزی چه بود؟ اینها همه سؤالاتی بودند که مردم در حلقه های خصوصی با خود در میان می گذاشتند و هرکس در مورد تبصره می‌کرد.

در این مبحث سعی می‌گردد تا به بعضی سؤال های فوق تاحد امکان جواب گفته شود، و اما پاسخ به این سؤالها چه از همان آغاز و چه در سالها بعد به گونه بسیار متفاوت ابراز گردیده و هر صاحب نظر توجیه و دلیل خاص برای خود داشته است که به طور عموم نظریات را میتوان از آنروز تا امروز بدو کتگوری عمده تقسیم کرد:

یکی کسانی که کودتا را یک پدیده داخلی و مظهر اراده و تلاش خالص محمد داؤد می‌دانند و نقش شوروی را در آن قاطعانه نفی می‌کنند؛ واضح است که خلقیها و پرچمیها و همه عناصر ذیدخل در کودتا و نیز هواداران محمد داؤد و بعضی دیگر شامل این کتگوری می‌باشند. در مقابل یک عده دیگر به خصوص مخالفان محمد داؤد - از جمله طرفداران سلطنت و احزاب

اسلامی به دلایل و قرینه های مختلف برنقش شوروی از طریق گماشتگان افغانی آن در کودتا مهر تائید می گذارند.

از جمله شخصیت های شامل کتگوری اول طور مثال داکتر حسن شرق می نویسد که: «پرچم و خلق در کودتای ۲۶ سرطان شریک نبودند و تا امروز هیچ مدرکی به نشر سپرده نشده است که شوروی دیروزی و یا روسیه امروزی مدعی شده باشد که از وقوع چنین تحولی (تأسیس جمهوریت در افغانستان) اطلاع قبلی داشته است، چه رسد به اینکه ادعای همکاری کرده باشد.» او علاوه می دارد که: «زمامداران هم عقیده با حکومت اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان، نور محمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و داکتر نجیب الله در هیچ بیانیه، مصاحبه و یا نوشته ای از اشتراک و یا اطلاع قبلی خویش از کودتای ۲۶ سرطان نه حرفی به میان گذاشته اند و نه مدعی حضور خویش در تغییر نظام شاهی به جمهوری شده اند.»

داکتر شرق همچنان از کتاب "خاطرات" سلطانعلی کشتمند (صفحه ۲۴۳) نقل قول می کند که موصوف می نویسد: «در هر حال نظریات هر چه باشد، ولی واقعیت سرسخت این است که کودتای ۱۷ جولای (۲۶ سرطان) به تشخیص و به ابتکار شخص محمد داؤد سازمان داده شده و انجام گردیده بود. دست داشتن اتحاد شوروی و به ویژه سهم گیری پرچمی ها در آن یک افسانه محض است و صرف از روی تخمینات، حدسیات، قیاس ها و قرینه سازی های ناشی از بدگمانی ساخته و پرداخته شده است.» (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه"، منتشره افغان جرمن آنلاین، قسمت سوم، صفحه ۶)

به همین ترتیب سردار محمد نعیم در روز سوم پس از کودتا هنگامیکه با سفیر امریکا رابرت نیومن دیدار داشت، سفیر از وی پرسید که: «آوازه است که شوروی ها در مورد کودتای داؤدخان اطلاع قبلی داشتند و حتی گفته شده است که شوروی ها این حرکت داؤدخان را تشویق کرده اند!» نعیم خان

جواب داد: «بگذارید رُک و پوست کنده بگویم... که روسها هیچ چیز نمی دانستند و هیچ معلومات قبلی در مورد این حرکت نداشتند، به همانطوری که شخص ظاهر شاه هیچ معلومات قبلی نداشت و غافلگیر شد.» (ارسلا، احمد فواد: "سخنان شهید محمد نعیم خان سه روز بعد از اعلام جمهوری..."، راپور سفیر امریکا به وزارت خارجه آن کشور، افغان جرمن آنالین، مورخ ۳ نوامبر ۲۰۱۶، صفحه ۳)

درکتگوری دوم یک عده دیگر به خصوص مخالفان محمد داؤد، طرفداران سلطنت و احزاب اسلامی بر نقش اصلی شوروی آنهم از طریق گماشتگان افغانی آن در کودتا به دلایل و قرینه های مختلف تأکید میدارند. از جمله طور مثال میتوان از میر محمد صدیق فرهنگ، داکتر نصیر حق شناس و همچنان ابوذر پیرزاده غزنوی نام برد:

فرهنگ می نویسد: «شواهد و قراین متعدد به اثبات مداخله [شوروی] دلالت می کند» او بروایت از جگرن دین محمد (برادر احمد شاه مسعود) می نویسد که: «بتاریخ ۱۸ سرطان ۱۳۵۲ یعنی یک هفته قبل از کودتای ۱۲۰ تن تانکیست شوروی به کابل وارد شده، شایع گشت که جهت آموزش کاربرد تانکهای ۲۶ روسی آمده اند. اینها بودند که تانکهای را بالای ارگ و کابل رادیو سوق دادند.» فرهنگ قرائنی را نیز از قول نصرت الله ملکپار وزیر مخابرات حکومت موسی شفیق نیز بیان می کند و نیز علاوه می کند که: وقتی خودش سفیر در یوگوسلاوی بود، اطلاع حاصل کرد که برای قتل رابرت نیومن سفیر امریکا توطئه ای در کابل در نظر است و او فوری به کابل آمده و موسی شفیق را در جریان گذاشت و در نتیجه با فاش شدن موضوع توطئه خنثی گردید. فرهنگ می نویسد که: «طرح چنین نقشه در پراگ بدون آگاهی و موافقت حکومت چکوسلواکیه امکان پذیر نبود و دولت چکوسلواکیه هم نظر به چگونگی مناسبات بین کشورهای سوسیالیستی نمی توانست بدون اجازه و موافقت دولت شوروی به این کار اقدام نماید.» همچنان به نظر فرهنگ:

«قرینه دیگر شرکت اعضای نظامی گروه پرچم مانند محمد رفیع، اسلم وطنجار، عبدالحمید محتاط و عبدالقادر پیلوت در کودتا بود که بدون اطلاع قبلی مقامات شوروی امکان نداشت در کودتا اشتراک نمایند... و بالاخره نظم و نسقی که در اجرای کودتا مشاهده شد، واضح ساخت که نقشه کودتا توسط اشخاص و مقامات حرفه ای و با تجربه طرح و تطبیق گردیده که در این مورد جز مقامات شوروی نمی توانست باشد.» (فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دو، چاپ پشاور، صفحه ۵-۶)

نصیر حق شناس که منسوب به "جمعیت اسلامی" است، در کتاب "دسایس و جنایات روس..." می نویسد: «شهر کابل در روز اول کودتا منظره عجیبی داشت، کمونیست ها به طور عام و پرچمی ها به طور خاص مردم را به استقبال از رژیم فرا می خواندند و در کوچه و خیابان ها با ابراز احساسات توجه رهروان را به خود جلب می کردند» او می افزاید: «در نخستین کابینه ای که تشکیل شد، شش نفر از اعضای حزب کمونیست وابسته به مسکو عضویت داشتند» و از هریک حسن شرق به حیث معاون صدارت، باختری پسر خاله ببرک وزیر زراعت، نعمت الله پژواک وزیر معارف، فیض محمد وزیر داخله، پاچا گل وزیر سرحدات و عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات نام می برد. (برای شرح مزید دیده شود - حق شناس: "دسایس و جنایات روس در افغانستان..."، چاپ دوم، صفحه ۳۸۸-۳۸۹)

ابوذر پیرزاده غزنوی که یکی از وابستگان حزب اسلامی حکمتیار است و فعلاً در ایران زندگی می کند در جلد اول کتاب "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر..." یک فصل جداگانه تحت عنوان "دلایل اثبات کننده مداخله شوروی در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲" دارد که بیشتر به استناد نشرات ایرانی و نیز قرینه هائیکه در بعضی از مأخذ افغانی به خصوص طرفداران سلطنت و احزاب اسلامی ذکر شده اند، مطالبی را مبنی بر دست داشتن غیر مستقیم روسها در کودتا بیان می دارد که شرح آن در این مختصر نمی گنجد. (برای

شرح مزید دیده شود: ابوذر پیرزاده غزنوی: تاریخ سیاسی افغانستان معاصر - کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و جمهوریت دارد خان"، چاپ ایران، ۱۳۸۹، صفحات ۱۱۱ تا ۱۲۶)

در این میان هستند دیگر کسانی که در شک و تردید قرار دارند و درگفتار و نوشته‌های خود گاهی به یکسو و گاهی به سوی دیگر دلیل و برهان می آورند. ولی وقتی موضوع به دقت بررسی گردد، واقعیت در بین دو نظر رادیکال فوق نهفته است، بدین معنی که: هردو جانب یعنی گروپ محمد داؤد از یک طرف و گروپ چپگرایان متشکل از عناصر خلقی و پرچمی شامل کودتا از طرف دیگر برای یک هدف مشترک یعنی سقوط رژیم و بسررساندن کودتا همکار شدند، در حالیکه هدف نهائی و اصلی آنها از همان بدو مرحله کاملاً متفاوت بود.

محمد داؤد و کودتا؟

طوری که در مباحث قبلی بیان شد، محمد داؤد از وضع کشور در طول ده سال مشروطیت راضی نبود و آینده سلطنت را نامطمئن می دید، به خصوص اینکه جانشین با اهلیت و با کفایت بعد از شاه در بین پسرانش وجود نداشت. خطرات ناشی از کودتای دیر یا زود از طرف چپی ها یا توسط جنرال عبدالولی ذهن محمد داؤد را به خود مشغول ساخته بود، بناً او از مدتی در تغییر اوضاع به نفع خود می اندیشید؛ اما توان اقدام به کودتا را در خود به تنهایی نمی دید؛ زیرا در طول ده سال دوری از قدرت اطراف او تقریباً خالی و نفوذ او در اردو بسیار کم شده بود و کسانی را که در آغوش خود در اردو پرورده و هریک را به مقام و منصب و دانش مسلکی آماده ساخته بود، بیشترین آنها برای حفظ مقام در دامن سردار عبدالولی پناه برده و رابطه خود را با محمد داؤد قطع و یا تضعیف کرده بودند.

لذا برای راه اندازی کودتا محمد داؤد ناگزیر بود از اشخاص پایان رتبه که

خودش با آنها رابطه و شناخت مستقیم نداشت و فقط توسط بعضی از دوستان معتمد او جذب شده بودند، استفاده کند و اما عده ای از آنها، طوری که بعداً آشکار شد، روابطی با افسران چپگرا داشتند. به نظر بعضی‌ها: اگر تعداد چپی‌های عیان و پنهان را حین کودتا از صف محمد داؤد بیرون کنند، دیده می‌شود که عده بسیار کم، آنهم بدون کفایت لازم عملیاتی برای همچو یک کودتای منظم باقی میماند. حیدررسولی، سیدعبدالاله، قدیرنورستانی، غوث الدین فایق، محمد یوسف فراهی و چند نفر دیگر کسانی نبودند که توان برسرسانیدن کودتا را داشته باشند.

بنابراین به نظر این عده: نزدیکی عناصر چپگرا با دوستان محمد داؤد و آمادگی شان برای اشتراک باهمی در کودتا نمی‌تواند بدون تائید و موافقت غیرمستقیم مراجع استخباراتی شوروی صورت گرفته باشد.

داکتر امین صیقل در کتاب "افغانستان معاصر" که به همکاری داکتر روان فراهی نوشته است، در زمینه می‌نگارد: «میزان شمولیت و سهمگیری ماسکو در حوادث جولای ۱۹۷۳ [جوزای ۱۳۵۲] را به آسانی نمی‌توان تعیین کرد. اگرچه در مطبوعات غربی وسیعاً گفته شد که روسها هیچ نقشی در کودتای افغانستان نداشتند، ولی محققین افغان کوشش کرده اند خلع سازی ظاهرشاه را یک پلانی که از طرف روسها طراحی شده بود، نشان دهند. با آنکه شواهد مؤثق و مربوط به مداخله مستقیم شوروی در کودتای افغانستان زیاد نیستند، ولی قرائن ضمنی و فراوان وجود دارد که نظریات یکعده از کارمندان بلند پایه دولت در این زمینه را تائید می‌کند و چنین می‌رساند که ماسکو نه تنها از وقوع این کودتا اطلاع قبلی داشته؛ بلکه به طور غیرمستقیم در راه اندازی آن نیز سهمیم بوده است.» (صیقل، داکتر امین: "افغانستان معاصر... مترجم: محمد نعیم مجددی، چاپ اول، کالیفورنیا، ۲۰۱۴، صفحه ۲۲۱)

"آژانس خبری سرچوک" نیز اینگونه افواهاات و شایعاتی را در آنروزها

متواتر پخش می‌کرد و از روابط بعضی از دوستان محمد داؤد با عناصر پرچم خبر می‌داد، چنانچه بعدها وقتی داکتر شرق کتاب "کرباش پوشها..." را نوشت، ناگزیر شد به تماس های همیشگی خود با بعضی سران پرچم اعتراف کند. موصوف می‌نویسد: «به آنانیکه از اصل بی خبر بودند، تصور می‌کردند که با این نزدیکی گویا من [شرق] عضو حزب پرچم باشم، حالانکه تمام این نزدیکی برای جلب اعتماد آنها برای کسب معلومات بود» شرق می‌نویسد: «با میراکبر خیبر دوهفته یکبار در خانه لالا سیدجان جاجی واقع ده بوری و هفته یکبار با سلیمان لایق که او نیز مقابل خانه ما در کارته پروان خانه داشتند، ملاقات کرده و بعضاً کامل را هم میدیدم نتایج ملاقات ها برای تصفیه اعضای جذب شده به کودتا نهایت مفید بود و محمد داؤد را مرتباً بجریان میگذاشتم. از جناح خلق از دو جهت اطلاع گرفته میشد: یکی از مخالفت های پرچم و دیگری گاهی شخصاً با تره کی در خانه شان ملاقات می‌کردیم. با اطمینان و معلومات کامل واضح گردید که اینها با تعهد خود به شاه و درعدم مداخله و جذب درمیان صاحب منصبان اردو صادق بودند.» [؟؟] ("کرباس پوشها..." صفحه ۹۱ - ۹۲)

ازاین نوع تماسهای قبلی داکتر شرق که شخص دوم کودتا شمرده میشد، مردم آگاه بودند و شایعات سرچوک نیز بر همچو روابط مهر تائید میگذاشت و عناصر مخالف تحول، آنرا با آب و تاب بیشتر بازگو می‌کردند و دستگاه تبلیغاتی پاکستان از همان روزهای اول با شاخ و برگ بیشتر آنرا به نشر می سپرد، حتی سخن از این درمیان بود که کودتا با تغییر مسیر سیاست خارجی افغانستان حین صدارت محمد موسی شفیق ارتباط داشت و مسکو آینده سرمایه گذاری طویل المدت خود را درقبال آن تحول درخطر میدید. لذا درتغییر فوری نظام سلطنتی بیعلاقه نبود.

دلیل مسکو!

مسکو میدانست که شاه و شفیق هردو مصمم به یک تحول کلی در سیاست داخلی و خارجی افغانستان شده اند. علاوه شفیق توانست بزودی به یک شخصیت با اعتبار در جامعه افغانی و بین المللی تبدیل شود. او یک مسلمان لیبرال و درعین زمان متمایل به غرب بود که می خواست نظم را در داخل کشور برقرار سازد و فعالیت روزافزون گروه های کمونیستی را تدریجاً ریشه کن سازد و وابستگی روبه تزاید کشور را به اتحاد شوروی تقلیل دهد. امضای معاهده آب هلمند با ایران و تلاش برای تشدید مناسبات دوستانه با پاکستان، برقراری روابط نزدیک با کشورهای اسلامی و غرب، پایداری در سیاست عدم انسلاک و طفره رفتن از شمول در پیمان امنیت دسته جمعی آسیا، همه نشانه های نامطلوب برای شوروی بود که مخالف میل و پالیسی همیشگی آنها در افغانستان در حال شکل گرفتن بود و در حقیقت دوری افغانستان را از محور نفوذ شوروی معنی می داد. همچنان با احتمال قوی برچیده شدن تدریجی دامنه فعالیت احزاب کمونیستی، سرمایه گذاری ۲۰ ساله ایدئولوژیک شوروی را در افغانستان برباد می داد.

در آن زمان که برژنف در راس قدرت شوروی قرار داشت، دوکتورین او حاوی این مطلب بود: "هرجا شوروی پا گذارد، نباید پای خود را از آنجا بیرون کند و به هر قیمت موقف شوروی در آنجا باید در حال استحکام باشد". مسلم است که اقدامات شفیق به تعبیر شورویها یک تخطی صریح از این دوکتورین محسوب میشد و از آنرو جزای این تخطی بر طبق پالیسی معموله شوروی فقط در سرنگونی رژیم سلطنتی افغانستان خلاصه میگردید آن هم به اسرع وقت یعنی قبل از آنکه شفیق موفق به استحکام روابط خود با همسایه ها و غرب گردد.

چرا محمد داؤد؟

اینکه مسکو چرا از محمد داؤد حمایت کرد و موافقه کرد کودتا زیر هدایت او صورت گیرد، دلایل آن روشن است زیرا: محمد داؤد از یک طرف یک شخصیت شناخته شده در کشور بود و از طرف دیگر آرزو داشت "برای خدمت به وطن" بار دیگر به قدرت برسد. پاچا گل وفادار - یکی از صاحب‌منصبان کودتاجی و عضو کمیته مرکزی که بعداً به مقام وزارت رسید، در این زمینه می‌گوید: «داؤدخان مهارت خاص داشت، دانش، استعداد و رهبری واقعی او کودتا را کامیاب ساخت. در آن کودتا بیشتر از ۸۰ نفر شامل نبود. ما معتقد بودیم که اگر قدرت را درکابل بگیریم و نام محمد داؤدخان اعلان شود که یک شخصیت شناخته شده است، در آن صورت در ولایات کشور ضرورتی باقی نمی‌ماند که اقدام علیه کودتا صورت گیرد و همانطور هم شد.» (شهرت ننگیال: "محمد ظاهر شاه"، ۱۹۹۲، صفحه ۷۶)

علاوفاً مسکو از یک طرف تا هنوز فکر می‌کرد که محمد داؤد همان محمد داؤد صدراعظم و دوست آنها خواهد بود، از طرف دیگر چون مسکو قاطعانه به موفقیت کودتا مطمئن نبود، می‌خواست در صورت ناکامی کودتا، محمد داؤد و گروپ کوچک او را قربانی این حادثه سازد و با این ترتیب سرکردگان و گماشتگان خلقی و پرچمی خود را به طور کل از خطر نابودی نجات دهد و آنها را برای پلان‌های آینده مصئون نگهدارد. به همین دلیل بود که مراجع شوروی به اعضای آشکار و فعالان شناخته شده دو جناح حزب دموکراتیک خلق (خلق و پرچم) اجازه ندادند تا علناً و مستقیماً در کودتا اشتراک نمایند؛ بلکه روسها کوشیدند تا اشخاص گمنام و غیرشناخته شده خود را آنهم در صفوف پایانتر نظامی در ردیف کودتاجیان فعال سازند و از مجرای داکتر شرق به محمد داؤد معرفی دارند، چنانچه در فصل اول این بخش در زمینه توضیحاتی ارائه گردید.

داکتر صبیقل به این نظر است که: «کرم‌لین در ختم سال‌های ۱۹۷۰ دهه

دموکراسی] و علی الرغم بی ثباتی و مشکلات موجود توانسته بود موقف راحت و بی دردسری را از طریق نفوذ در ادارات دولتی و قوای مسلح افغانستان برای خود تأمین کند. تاحدی که ایجنت های افغانی بشمول هواخواهان و مشاوران روسی قبلاً همه پست های مهم دولتی را اشغال کرده بودند. او تصریح می کند که: «داؤدخان که جریان دموکراسی شدن کشور را به عقب برده بود... سیاست خارجی خود را با چنان شدتی که عامل اصلی وابستگی افغانستان به اتحاد شوروی محسوب می شود، عیار نمود و بدون شک پرچمی ها و حامیان شوروی شانرا خوشحال ساخت. و اما این آخر شاهنامه [کار] نبود؛ بلکه داؤدخان می خواست با پیروی از این سیاستها وقت بیشتری بدست آورد و قدرت شخصی خود را بیشتر تحکیم بخشید. اگرچه پرچمی ها کودتا و خطوط اساسی رژیم جدید را مقدمه ای برای یک انقلاب "دموکراتیک ملی" تحت زعامت خود شان میدانستند، ولی پلان های دراز مدت داؤدخان چیز دیگر بود و به طور چشمگیر با این پیش بینی ها تفاوت داشت.» (مأخذ بالا صفحات ۲۲۱ و ۲۲۲)

داکتر صیقل می افزاید: «اتحاد داؤدخان با پرچمی ها از همان آغاز یک اتحاد فکری و ایدئولوژیکی نبود؛ بلکه این اتحاد بیشتر برای گرفتن انتقام از ظاهرشاه و گرفتن قدرت در قبال نظریاتی که خودش برای افغانستان داشت، پیش بینی شده بود. از طرفی داؤدخان میدانست که چون کمونیست های طرفدار شوروی بشمول مشاورین شان در تمام قوای مسلح افغانستان قبلاً جاگیر شده اند، مجبور است از کمک روسیه در رسیدن به اهداف خویش استفاده کند. از این گذشته داؤدخان که یک زعيم اتوکرات و یک اصلاح طلب ملیگرا بود، سرانجام حاضر نشد دیگران را در قدرت سهیم سازد.... محمد داؤد تا اواسط سال های ۱۹۷۰ قدرتش را تحکیم بخشید و اعتبارش را در بین شوروی ها دوباره تثبیت کرد و دیگر مایل نبود نفوذ کمونیست ها و حضور مزاحم ایشان را در ساختار رژیم خود تحمل نماید.» (مأخذ بالا... صفحات ۲۲۴ و ۲۲۵)

شوروی و تطبیق مدل مصر در کودتا

پس از گذشت چند ماه از کودتای ۲۶ سرطان و تغییر نظام شاهی به جمهوری این نظر شایع گردید که گماشتگان خلقی و پرچمی بر طبق طراحی مدل مصر می‌خواهند در افغانستان نیز قدمهای بعدی را به منصهٔ اجراء گذارند. این موضوع بیشتر از طریق کسانی پخش گردید که روابط شان در داخل حزب دموکراتیک خلق برهم خورده و یکی علیه دیگر شهادت می‌دادند، چنانچه جگرن خلیل [مشهور به سگ باز] که قوماندان قوای توپچی در مهتاب قلعه و در کودتای ۲۶ سرطان شریک و نیز عضو کمیته مرکزی آنوقت بود و بعداً در کودتای ۷ ثور نیز خدمات برجسته را برای موفقیت کودتا انجام داد، حینیکه در ردیف پرچمی ها در دوران تره کی - امین در زندان پلچرخ زنجانی شد، در حضور یک تعداد این راز را فاش کرد.

داکتر فضل احمد عبدیانی که با موصوف در یک اتاق بزرگ در بلاک دوم زندان پلچرخ زنجانی بود، اخیراً در یک قسمت از خاطرات ایام زندان خود می‌نویسد: «خوب به خاطر دارم یکروز سیدعبدالله قوماندان محبس که به ظلم و بیداد شهرت فرعونى داشت، به اتاق ما داخل شد و با عصبانیت و ترش رویی، ولی بدون آنکه عیادتی و یا پرسانی از مریض ها بکند، دوباره اتاق را با عجله ترک گفت. جگرن خلیل که از جایش بلند شده بود، در عقبش به راه افتاد و با صدای "قوماندان صاحب، قوماندان صاحب! تاسره خبری لرم"، در عقبش به دویدن آغاز کرد. ولی سیدعبدالله در حالیکه با عصبانیت و قهر همیشگی دشنام های رکیکی نثار وی می‌کرد، گفت: "زه وقت نلرم!"

خلیل جگرن با مایوسیت و خجالت به جایش برگشت و بعد از دقایقی سکوت گفت: "بازهم خدا داؤدخان رابیخشد." من پرسیدم: چطور این حرف رامیزی. مگر شما نبودید که بر علیه داؤدخان کودتا کردید و تمام فامیل او را به گلوله بستید؟"

جگرن خلیل گفت: "من بخاطری این حرف را زدم که داؤدخان با اینکه

فهمیده بود پلان از بین بردن وی را داشتیم، نه کسی از ما را کشت و نه بندی ساخت. او فقط حسن شرق را به جاپان فرستاد، ضیاء گارد را اتاشه نظامی در هندوستان مقرر کرد و فیض محمد وزیر داخله را از وزارت داخله به وزارت سرحدات تبدیل نمود. در واقع او تنها چند نفر از اشخاص مهم ما را از مرکز دور ساخت، و به دیگران چوکیهای غیرفعالی داده بود و بس."

جگرن خلیل علاوه کرد: "همه می دانند که من سهم فعال در کودتای هفت ثور داشتم، من قوماندان توپچی قطعۀ مهتاب قلعه بودم، از آنجا محل قوماندۀ قوای مرکز را که در دارالامان موقعیت داشت، به فیر راکت بستم تا [قوای مدافع نظام جمهوری] نتوانند رفقای ما را تحت آتش خود قرار دهند. همچنان قطعات دیگر عسکری را که کوچکترین خطری از آن برای ما متصور بود، تحت ضربات راکت و توپ های سنگین درهم شکستم. در همین آوان بود که یک طیاره سهواً بالای ما بم انداخت و تقریباً ۱۳ نفر از افراد من کشته و زخمی شدند. خدمات من بحدی برازنده بود که وقتی چهار روز بعد از موفقیت حزب دموکراتیک خلق و تشکیل حکومت جدید، بوزارت دفاع رفتم، تعداد کثیری از منصبداران که مرا دیدند، همه به استقبال آمدند و مرا بالای شانه های خود بلند کردند و شعار می دادند که زنده باد خلیل خان! زیرا اگر تونمی بودی، ما پیروز نمیشدیم. من در این همه موفقیت های شان شریک بوده ام، ولی اکنون ببین که سید عبدالله [قوماندان محبس] به من چه گفت و چه رفتاری با من کرد. حال زارم را ببین که هم بندی و هم مریض هستم."

داکتر عبدیانی پس از آنکه مختصری درباره چگونگی زندانی شدن جگرن خلیل از قول خود او معلومات می دهد، بقیه موضوع را چنین بیان می کند: «روزی در بارۀ کودتای داؤدخان به مقابل شاه سؤالاتی از جگرن خلیل نمودم که به جواب من چنین قصه کرد: "ما بک تعداد پرچمیها بسرکردگی ببرک کارمل به این دشت پلچرخی می آمدیم و جلسات محرمانه خود را در

زیرسایه یکی از درختان همین دشت دائر می‌کردیم. وقتی گرسنه میشدیم درین دشت یکتعداد کوچیها خیمه داشتند، از آنها نان و ماست می‌خریدیم و می‌خوردیم. در این جلسات فیصله شد که برای گرفتن قدرت و ازبین بردن رژیم و خاندان سلطنتی باید آنرا از داخل و به وسیله خود آن خاندان از بین ببریم. بنابراین شخص داؤدخان بهترین کسی بود که این مأمول را به وسیله وی برآورده می‌توانستیم. داؤدخان خودش هم می‌خواست قدرت را بدست آورد. او همیشه تحت مراقبت و کنترل سردار عبدالولی که دشمن و رقیب وی بود، قرار داشت، از طرفی داؤدخان می‌خواست درنظام دولتی و سلطنتی تغییر بیاورد و رژیم شاهی را ساقط سازد. از آنجایی که وی یک شخص بسیار وطن‌دوست و ترقی خواه بود، و همیشه در راه ازبین بردن رژیم فعالیت داشت، ما هم زیرکانه و با احتیاط کامل با وی یکجا شده و پلان کودتا را متفقاً با داؤدخان طرح نمودیم و موفق شدیم. ما می‌خواستیم در آینده پلان جمال عبدالناصر را در افغانستان پیاده کنیم."

داکتر عبدیانی می‌نویسد: «پرسیدم پلان جمال عبدالناصر یعنی چطور؟ و توضیحاتی از جگرن خلیل خواستم که چنین گفت: "جمال عبدالناصر وقتی با رفقای خود مشوره کرد تا رژیم سلطنتی ملک فاروق را ازبین ببرد و خودشان قدرت را بدست بگیرند، بین خود فیصله کردند که چون خودشان مورد تأیید ملت نبوده از شناسائی لازمه دربین مردم بهره مند نیستند، باید جنرال نجیب را که یک شخصیت شناخته شده مصر و هم مورد تأیید ملت مصر بود، به منظور کودتای خود انتخاب کنند؛ طوری که او رهبری کودتا را به ظاهر بدست گیرد، ولی در خفا و یا در پشت پرده تمام امور دولتی را تیم جمال ناصر خود به عهده داشته باشد. چنانچه وقتی کودتای ناصر موفق شد، افراد این تیم در تمام نقاط حساس و کلیدی کشور مصر مقرر و جابه جا شدند و یکسال بعد زمانی که فهمیدند مملکت را خود اداره می‌توانند و مردم نیز از ایشان پشتیبانی خواهند کرد، جنرال نجیب را برکنار و خود مستقیماً زمام امور

را بدست گرفتند.»

داکتر عبدیانی در ادامه می‌افزاید: «جگرن خلیل که از مریضی شدید جلدی رنج می‌برد و مرتباً سگرت می‌کشید، لحظه کوتاهی مکث نموده چنین ادامه داد: "شما می‌بینید که در واقع ماهم عین پلان ناصر را عملی نمودیم، چنانچه داؤدخان را که ظاهراً در راس کودتا قرار گرفته بود، به نام رهبر جمهوریت به تمامی مملکت معرفی کردیم.... خلاصه ماهم به مثل تیم ناصر اعضای حزب خود را در داخل و خارج مملکت به پست های کلیدی و مهمی توظیف کردیم تا در آینده از آنها کار گرفته بتوانیم. دوسال بعد بود که تصمیم گرفتیم داؤدخان را از بین ببریم تا حزب بتواند مستقیماً قدرت را بدست گیرد. باید بگویم که هرچند داؤدخان به اهداف ما پی برده بود، ولی ضرری به ما نرسانید و یا کسی از ما را نکشت و حتی بندی نکرد. تنها کاری که کرد رفقای سرشناس حزبی ما را از چوکی فعال به پستهای غیرفعال دولتی توظیف کرد. چنانچه حسن شرق را سفیر جاپان، ضیاء قومندان گارد را اتاشه نظامی هند، فیض محمد وزیر داخله را به وزارت سرحدات و دیگران را هم به جاهای دیگر مقرر نمود. من به همین سبب گفتم که باز هم داؤدخان را خدا بیخشد.» (برای شرح مزید دیده شود - عبدیانی، داکتر فضل احمد: مقاله "خاطره ای از زندان"، منتشره سالنامه انجمن سالمندان افغان در بی ایریا - کالیفونیای شمالی، سال ۲۰۰۸، صفحه ۱۶ تا ۲۸)

در این ارتباط باید علاوه کرد که داکتر شرق در کتاب "کودتای پنجم سرخ یا سیاه" از همان روزهای اول کودتا از این موضوع که گفته میشد: تغییر نظام در افغانستان با نحوه کودتای مصر شباهت دارد، آگاهی داشت و اما آنرا عاری از حقیقت می‌داند، چنانچه در زمینه می‌نویسد: «با انتخاب محمد داؤد به حیث رئیس دولت از جانب کمیته مرکزی و نویسنده [داکتر شرق] به صفت منشی کمیته مرکزی قبل از تشکیل کابینه آوازه به دروازه ها افتاد که کودتای سفید و آرام افغانستان شبیه به کودتای مصر است که در بطن خویش

تعویض نفر اول را به دوم نهفته دارد، مانند جنرال نجیب و جمال ناصر.» او در ادامه می‌افزاید: «با اینکه همسنگران محمد داؤد رئیس دولت عاشقانه از وی پیروی می‌کردند، ولی بازهم نشر و پخش افواه مذکور در رسانه‌های خارجی و شاخ و برگ و پنجه تراشیدن مخالفان داخلی، خصوصاً خانواده سلطنتی [؟؟] باعث گردید تا رئیس دولت جهت جلوگیری از اتفاقات ناخواسته صلاحیت رفقای خویش را در اداره کشور محدود نماید، چنانچه بعد از انتخاب شان به حیث رئیس دولت مرا مامور تشکیل کابینه نمود؛ اما [به کمیته مرکزی] گفت: "عجالتاً وظیفه صدارت، وزارت دفاع ملی و وزارت خارجه را به عهده من بگذارید." (کودتای پنجم...، قسمت سوم، منتشره: افغان جرمن آنالین، صفحه ۹)

این سخن به جاست و حقیقت دارد که محمد داؤد انتخاب یک تعداد اعضای کابینه اول را بدست داکتر شرق سپرد و تا او را از خود راضی نگه‌دارد. داکتر شرق با استفاده از این صلاحیت کوشید تا دوستان همفکر خود را در وزارت های مهم دیگر که بیشتر با مردم سر و کار داشت، خصوصاً وزارت داخله، معارف و زراعت شامل کابینه سازد. آنها توانستند بیشتر اشخاصی منسوب به خلقی و پرچمی را در مربوطات وزارت های فوق‌الذکر جابه جا نمایند. داکتر شرق این مقرریها را به نحوی دیگر وانمود می‌کند و می‌نویسد که گویا: «به کار گماشتن بعضی از مامورین نظام شاهی و پرچمی ها و خلقی ها و عناصری از بنیاد گرایان نه چندان افراطی [؟؟] در اوایل جمهوریت بدستگاه دولتی از آن منشاء می‌گرفتند که حکومت جمهوری آرزو داشتند تا بوحدت نظر و همکاری طبقه منور در دگرگون ساختن انکشاف اقتصادی اجتماعی در افغانستان زیر شعار "جمهوریت ازهمه"، مساعی مشترک را بوجود آورده باشند. بناً به آنهائیکه تمایل و یا عملاً وابسته گی عقیدوی در زنجیر کمونیزم یا احزاب اسلامی خارج کشور داشتند، زمینه ای هم آهنگی و همکاری بوحدت و حاکمیت ملی و انکشاف کشور مساعد

گردانیده شد تا اگر خدا بخواهد به جای پیوند با بیگانگان، پیوند و ارتباط مردمی خود را دوباره باز یابد. [۴۴]

داکتر شرق در ادامه می‌افزاید: «برای رسیدن به این هدف مقدس [۴۴]، حکومت جمهوری تعدادی از مامورین سابق و سی نفر از معلمین وابسته به جناح خلق و پرچم را به حیث ولسوال در ولایات مقرر کردند، تا در اثر تماس با مردم و علاقه گرفتن به کار ساختمانی، مردم و خواست های آنها را درک نمایند و راهی را برگزینند که سعادت و رضامندی مردم شان را دربرداشته باشد تا منافع بیگانگان را. به همین تعداد و به عین مقصد قضاتی را در محاکم عدلی گماشته بودند که عضویت و یا تمایل به بنیادگرایان اسلامی داشتند [در ردیف قضات نیز کسانی را مقرر کردند که ظاهراً مسلمان؛ اما در واقع پیرو اندیشه های کمونیستی بودند. از این نوع کمونیست های ملا نما تعداد زیاد در دهه دموکراسی پرورده شده بودند، چنانکه بعداً همه شاهد آن بودیم - کاظم].»

داکتر شرق اعتراف می‌کند که: «متأسفانه اکثر آنها به جای همکاری، برای بدنامی و تخریب نظام جمهوری به اعمال خرابه کارانه و ترویج عقاید بیگانه مبادرت می‌نمودند. بنأ حکومت جمهوری برای حفظ عقاید مذهبی و حاکمیت ملی همه آنها را برطرف کردند. همچنان او ناگزیر به اعتراف می‌شود که: «غلام جیلانی باختی را که به صفت دوست خود در اولین کابینه ای جمهوریت به حیث وزیر زراعت آورده بودم، او از اعتماد من به نفع بیرک کارمل پسر خاله خود در جذب و جلب مامورین وزارت زراعت به جناح پرچم بدون در نظر داشت اعتماد و آرزویی که از وی به همکاری داشتم، بهره برداری می‌نمود. از آنرو تا روزی که مستعفی نشده بودند، به مقابل کمیته مرکزی جمهوریت احساس شرمندگی داشتم.» ("تأسیس و تخریب جمهوری..."، صفحه ۱۹۴ - ۱۹۵)

پلان جابه جا ساختن پرچمی ها و خلقی ها به حیث ولسوال ها از طریق

فیض محمد وزیر داخله که یک خلقی شناخته شده بود و جابه جایی یک تعداد پرچمی ها در مربوطات وزارت زراعت به وسیله جیلانی باختری که یک پرچمی معلوم الحال و جزء حلقه دوستان شباروزی داکتر شرق بود، و عین کار در مربوطات وزارت معارف به وسیله داکتر نعمت الله پڑواک که از جمله حلقه پنهان پرچمی ها و از دوستان همفکر داکتر شرق محسوب می شد، نیز در همان سال اول جمهوری صورت گرفت و به تعداد زیاد پرچمی ها به حیث مدیران معارف، لیسه ها و مکاتب و حتی معلمین در ولایات کشور مقرر شدند. این عین پلانی بود که در کودتای مصر روی دست گرفته شده بود، طوری که از قول جگرن خلیل در بالا به این عبارت بیان گردید: «وقتی کودتای ناصر موفق شد، افراد این تیم در تمام نقاط حساس و کلیدی کشور مصر مقرر و جابه جا شدند و یکسال بعد زمانی که فهمیدند مملکت را خود اداره میتوانند و مردم نیز از ایشان پشتیبانی خواهند کرد، جنرال نجیب را برکنار و خود مستقیماً زمام امور را بدست گرفتند.»

همین مقررری عناصر پرچمی و خلقی در سال اول موجب شد تا مردم به شایعات روزهای اول مبنی بر دست داشتن کمونیست ها، به خصوص جناح پرچم در کودتا و بعداً در اداره کشور بیشتر باورمند شوند. این کار نه تنها به روحیه مردم تأثیر منفی به جا گذاشت؛ بلکه تبر تخریب عناصر مخالف، به خصوص جناح راست افراطی را دسته داد و زمینه بهره برداری پاکستان را از آنها علیه نظام جدید مساعد ساخت.

در اینجا سؤال می شود که: آیا محمد داؤد از این پلان آگاه نبود و اگر آگاه بود چرا جلو آنرا از همان اول نگرفت؟

محمد داؤد میدانست که پلان کودتای مصر اساساً به وسیله سوسیالیست های مصر که با مسکو ارتباط نزدیک داشتند، طراحی شده بود و نیز او از شروع مرحله و حتی قبل از آن میدانست که عاقبت کار بکجا خواهد رسید و هم بخوبی پی برده بود که نقش نفر دوم یعنی داکتر شرق در این پلان چه

خواهد بود، لذا محمد داؤد در همان وهله اول تصمیم گرفت تا امور سه وزارت کلیدی را بعهده خود بگیرد و جنرال مستغنی را که یکی از جنرالهای ورزیده اردوی افغانستان بود، در همان روزهای اول برخلاف میل کمیته مرکزی به حیث لوی درستیز وزارت دفاع ملی مقرر کند و وحیدعبدالله را که در کودتا عملاً اشتراک نداشت، به حیث معاون وزارت امور خارجه بگمارد. همچنان فکر تصفیه کودتاجیان چپگرا از قدرت جزء پلان اصلی محمد داؤد بود که بعد از موفقیت کودتا و استحکام نسبی نظام باید قدم به قدم مورد اجراء قرار گیرد و تدریجاً جای آنها را به اشخاص دیگر بسپارد و پلان مطروحه کمونیست ها را در اجرای کودتای نمونه مصر در افغانستان خنثی سازد. محمد داؤد در این کار بسیار عجله نکرد؛ زیرا او از نقش شوروی و به خصوص سفارت آن کشور در کابل و حمایت آنها از خلق و پرچم آگاه بود و کمال احتیاط را در حفظ روابط ظاهراً دوستانه با شوروی در نظر داشت. محمد داؤد با آنکه از نقش داکتر شرق به حیث نفر دوم آگاه بود؛ اما به روی خود نمی آورد، چون میدانست که به یکبارگی کسی را که در جلب و جذب کودتاجیان نقش مهم داشت، باید تا زمان استحکام نظام جمهوری همچنان در کنار خود نگهدارد و اما بکوشد تا نخست اطراف او را خالی کند و سپس او را از قدرت دور نماید که بعداً در زمینه با تفصیل صحبت خواهیم کرد.

گزارش تحلیلی سفارت امریکا در کابل

این گزارش تحلیلی تحت عنوان "آینده رژیم داؤد" پس از گذشت دو ماه از کودتای ۲۶ سرطان به وسیله سفارت ایالات متحده امریکا در کابل به وزارت خارجه آن کشور ارسال گردید و تحت شماره ۶۷۵۵، مورخ ۱۷ سپتمبر ۱۹۷۳ قید گردیده است.

این سند مهم توسط احمد فواد ارسلا از روی متن رسمی آن که در ارسیف اسناد وزارت خارجه امریکا موجود است، به دری ترجمه و به تاریخ

۲۴ جنوری ۲۰۱۶ در ویسایت "افغان جرمن آنالین" به نشر رسیده است. نظر به اهمیت این سند که حاوی بعضی پیشبینی ها راجع به آینده نظام جدید جمهوری در کشور می باشد، به ذکر بعضی نکات مهم آن ذیلاً پرداخته می شود:

«۱۷ سپتمبر ۱۹۷۳»

موضوع: آینده رژیم داود

تلگرام نمبر ۶۷۵۵ از سفارت امریکا به وزارت خارجه

۱ - خلاصه: [در ارائه گزارشات شیوه معمول آنست که خلاصه موضوع در آغاز تذکار می یابد] دو ماه بعد از کودتا، با آنکه داود در رأس رژیم جدید قرار دارد، مگر هنوز هم به صورت کامل در کنترل اوضاع نیست. نشانه های تشنج و بحران در بین رهبریت قوای عسکری که کودتا را انجام داده اند، به نظر میرسد و اما از بیرون همه چیز آرام معلوم می شود.....عملیه ساختن حکومت هم بنا بر دلایل ارتباطات فامیلی، و هم بنا بر مجادله شدید بر ضد فساد و رشوتخوری و سوء اداره به آهستگی به پیش می رود. شاید بعد از سپری شدن حدود شش ماه فهمیده بتوانیم که آیا واقعا داود کنترل قدرت دولتی را در اختیار دارد و یا نه. احتمال ضد کودتا موجود است اما نه کودتا برضد داود؛ بلکه از همه بیشتر این احتمال زیاد است که داود کوشش خواهد کرد که تا افراطی های چپی را از قدرت خارج بسازد.....گرچه یک تعداد زیادی ادعا میکنند که اتحاد شوروی در این کودتا نقش داشته است؛ اما نقش شوروی در این کودتا تا هنوز اسرار آمیز به نظر میرسد. داود اعلام کرده است که وی کمک و همکاری زیاده تر امریکا و دیگر ممالک خارجی را می خواهد و دیده شود که آیا وی خواهد توانست استقلال خود را حفظ کند و یا نه؟ در عین حال وی خواهد کوشید تا حد توان کمک های بیشتر شوروی را بدست بیاورد، البته وی این کمک ها را مطابق به شرایط خود می خواهد. ما در این مورد قبول داریم که این

موقف واقعی داؤد است، البته موفقیت آن مبنی بر اینست که وی تا چه اندازه خواهد توانست که قدرت را در دست خود تمرکز بدهد.

۲ - دو ماه از کودتای ناگهانی میگذرد که داؤد را دوباره در افغانستان بر قدرت آورد. وضع سیاسی هنوز هم نا متعادل و بی ثبات است و از جنبه های متعددی شکننده به نظر میرسد.....، خاصاً اگر از طرز دید راپور خلاصه اخیر SRF دیده شود و اگر از نظر راپور طولانی دفتر معاونت های سفارت امریکا USAID در رابطه به تمام فعالیت های معاونتی و امدادی امریکا (ضمیمه الف) دیده شود، منظره تاریکتر به نظر خواهد رسید.....

۳ - یک ملاحظه دیگر: باید تذکر داده شود و متوجه بود که این پیش بینی ها و تحلیل ها و ادعا ها را که داؤد ناکام خواهد شد، نباید به آسانی قبول کرد. به این دلیل که قطع شدن روابط با دوستان سابقه و از بین رفتن دسترسی به منابع معمول گذشته و ایجاد یک رژیم با انضباط که بر خلاف گذشته شدیداً متوجه تماسها است، خواه نا خواه از نظرسایکولوژی یک روحیه منفی و بدبینانه را در بین ناظران بین المللی موجود در کابل ایجاد کرده است.

۴ - مبارزه برای آینده رژیم داؤد حد اقل در سه جبهه مختلف به پیش می رود؛ اما خطوط این جبهات قاطعانه از هم جدا نیستند؛ بلکه بعضاً میدان های این مبارزات با هم مخلوط میگردند و این جنگ سردرگم پیش بینی در مورد اوضاع را بعضاً مشکل و خطرناک میسازد. جبهات متذکره فوق قرار ذیل اند:

الف - همانطوری که ما به صورت متواتر در هفته های گذشته راپور دادیم، داؤد هنوز بر چوکی قدرت به صورت کامل مستحکم نشده است و سایه ای یک کمیته مرکزی بر وی قرار دارد که پر از صاحب منصبان جوان عسکری است که کودتا را با وی پلان و عملی کردند. اکثریت این صاحب منصبان حد اقل چندین سال را در اتحاد شوروی برای تعلیمات

عسکری گذشتانده اند وبدون شک زیر تأثیر موفقیت های رژیم شوروی رفته اند. تصادم فکری این صاحب منصبان با داؤد احتمالاً در سه اصل ذیل است:

اول - تمایل این صاحب منصبان در عملی کردن راه حل های سریع افراطی مارکسیستی در مقایسه با طرز فکر داؤد که عبارت است از ایجاد دولت مرکزی قوی بر اساس عنعنات ملی افغانی و ایجاد تحولات محتاطانه؛

دوم - عجله و بی تجربگی صاحب منصبان جوان که به یکبارگی خود شان را برای اولین بار در مسند قدرت عظیمی می بینند، در مقایسه با تجربه داؤد در امور حکومت کردن، تجربه ودانش و معلومات وی در مورد جامعه عنعنوی افغانستان، احترام به بزرگان و رهبری محتاطانه؛

سوم - آرزوی انقلابی برای ریشه کن کردن مناسبات قومی و فامیلی و مودل حاکمیت قدیم در مقایسه با اهمیت مداوم به آن مناسبات و مودل های موجود در جامعه افغانستان و احترام اکثر افغان ها به مناسبات موجود در افغانستان. این مجادله بین داؤد و این صاحب منصبان جوان در تقرر وزیران و مقامات کلیدی پایان تر از رتبه وزیر انعکاس یافته است و به ما نشان می دهد که چرا ساختن یک کابینه کامل به این آهستگی به پیش می رود و دیده می شود که داؤد از تخنیک "فایان" [Fabian] در سیاست معامله با این صاحب منصبان جوان در کمیته مرکزی استفاده می کند. مشاهده می شود که داؤد به مقرری های عجولانه این صاحب منصبان جوان موقع می دهد و با ثابت شدن بی کفایتی این ها در انجام امور آهسته آهسته یک تعداد از این مقرری ها را با اشخاص با تجربه و با کفایت انتخاب شده توسط خودش تعویض نماید.

ب - صحنه دوم این مجادلات که احتمالاً در این صحنه داؤد حمایت پرشور این همکاران خود را با خود دارد، عبارت است از: از بین بردن تمام اثرات باقیمانده آن دوره غلط سنجیده شده ای نام نهاد "تجربه دیموکراسی"

است. برای داؤد مهمترین الویت وفاداری به وی است. لیاقت و تجربه مسلکی برای وی مگر در درجه دوم قرار دارد. "مخالفتان غیرمسئول" تحمل نخواهند شد و این نوع برخورد منتج به از بین رفتن کامل آزادی بیان تا یک آینده نامعلوم خواهد گردید. یک انقلاب خالص و شدید برضد فساد اداری و رشوتخواری و خویشخوری آغاز گردیده است که هم داؤد و هم رفقای کمیته مرکزی وی شدیداً خواهان آن اند؛ اما عقده های قبلی از یک طرف و انتقام های شخصی که یکی از اساسات کلچر پشتون ها است، در تمام تصامیم مهم رول عمده ای بازی خواهد کرد. تماسهای آزاد افغان های تحصیلکرده در غرب با خارجی ها که در گذشته امر معمول بود، از این به بعد دیگر تحمل نخواهد شد و در نتیجه آن مقامات عالیرتبه سابق که از قدرت برکنار شده اند، برای "توجیه این که چرا از قدرت برکنار شده اند" نظریات منفی خود را به ما منتقل خواهند کرد. این مقامات عالیرتبه سابق به ما خواهند گفت که به دلیل اینکه درغرب تحصیلکرده اند، از مقام شان برطرف شده اند، در حالیکه اصل موضوع وفاداری و یا انتقام بوده است، نه مسائل ایدیولوژیک.

ج - و بالاخره جبهه دیگر عبارت است از آن مجادله روشن که در بین آن هائیکه میخواهند افغانستان را در همان مسیر متمایل با غرب نگهدارند و آن های که بی صبرانه در تلاش هستند که افغانستان را به یکی از اقمار اتحاد شوروی تبدیل نمایند، در جریان است.

۵ - برخلاف توقع افغان ها و خارجی ها و با در نظر داشت اختلافات ایدیالوژیک و شخصی، واضحاً برقراری یک رژیم باثبات به آهستگی به پیش می رود. از طرف دیگر با در نظر داشت جوانب به هم مختلط مجادلات متذکره در فوق، این پیشرفت برای برقراری یک رژیم با ثبات را آهسته تر میسازد. اکثریت افغان های ناظر به اوضاع به این عقیده هستند که ضرورت به حد اقل شش ماه است تا موضوع یک طرفه شود که آیا داؤد صاحب خانه

خود و بادار این صاحب‌منصبان جوان می‌گردد و یا اینکه این صاحب‌منصبان جوان صاحب‌خانه و بادار داؤد خواهند گشت.

۶- این احتمال شدید وجود دارد که قبل از این که خطوط اصلی این رژیم مشخص شود، در ظرف چند هفته آینده یک ضد کودتا صورت خواهد گرفت. این ضد کودتا احتمالاً توسط یکی از سه جانب ذیل اجراء خواهد شد: یک- احتمال دارد که تحمل و حوصله گروپ صاحب‌منصبان جوان در مورد رهبری احتیاط آمیز داؤد به سر برسد و دست به یک ضد کودتا زده وی را با شخص مورد اعتماد خود تعویض نمایند.

دو- صاحب‌منصبان بلند رتبه عسکری و پولیس رژیم سابقه که از مسیر حرکت این رژیم پریشان هستند و برکنار شدن خود را از قدرت تحمل کرده نمی‌توانند، شاید برای این که دوباره به قدرت برسند، با استفاده از یک نوع مناسبات نظام شاهی دست به یک ضد کودتا بر ضد دولت داؤد بزنند.

سه- اتفاق نظر وسیع موجود است که شخص داؤد آهسته آهسته و خاموشانه خود را در موقعیتی قرار می‌دهد که با یک حرکت، یک تعداد از این صاحب‌منصبان جوان را از قدرت بیرون نموده و موقعیت خود را در رأس قدرت تثبیت و مستحکم بسازد. کسانی که داؤد را در دوران رژیم قبلی و در زمان قدرتش در سال‌های ۱۹۵۰ می‌شناسند و از شخصیت داؤد خان آگاه اند، به این عقیده هستند که این امکان ندارد که داؤد برای مدت زیادی یک نقش مثل جنرال نجیب را بازی نماید. اما دور بودن داؤد از قدرت برای ده سال سبب شده است که وی یک تعداد از همکاران سابق خود را با خود ندارد و یا آن دوستان وی دیگر قدرت و نفوذ سابق را ندارند و پایه های قدرت شخصی محمد داؤد بسیار محدود است. کوچکترین قدم اشتباه در موضوع پشتونستان باعث جنجال بزرگی خواهد شد و برای پلان‌های داؤد قبل از وقت خواهد بود که درک همین موضوع باعث احتیاط بی اندازه داؤد شده است. اگرچه

پیش‌بینی در مورد این سه احتمال بالا بسیار مشکل است اما امکان این نوع ضد کودتای سوم زیاده تر از دو امکان دیگر است.

۷ - نقش شوروی قبل و بعد از این کودتا هنوز در پرده اسرار باقیمانده است. ما تا هنوز هیچ استخبارات قابل اعتبار در این مورد در دست نداریم. منطق حکم می‌کند که آن نظریه زیاده تر به واقعیت نزدیک است که زیاده ترین درجه دخالت شوروی قبل از کودتا احتمالاً در این است که شوروی ها باخبر شده اند که واقعه ای در حال وقوع است و همین که کودتا صورت گرفت به سرعت برای تأمین حد اکثر منافع خود در این رژیم داخل عمل شدند، البته آنهم تا اندازه ای که حساسیت موضوع را در نظر میگیرند و نمیخواهند که به دنیای خارج این نشانه داده شود که شوروی ها در امور داخلی افغانستان مداخله میکنند. برخلاف نظریه بالا یک تعداد افغان های که بسیار با فهم و تحصیلکرده و در مورد اوضاع سیاسی حساس هستند، ادعا دارند که "آنها باخبر هستند" که رابطه بسیار نزدیکتر بین شوروی ها و کودتای آنها وجود داشته است. البته این جای شک نیست که در مقرری ها در وزارت های مختلف و در کمیته مرکزی موجودیت افراد حزب پرچم کمونیست طرفدار شوروی زیاده تر از همه مشاهده می‌شود. یک تعداد منابع دیگر ادعا دارند که این کودتا توسط شوروی ها اجراء شده است (درمورد این ادعا راپور جداگانه فرستاده خواهد شد).

در هر صورت، صرف نظر از این که کدام یک از این مدعیات به واقعیت نزدیک است، ما عقیده داریم که این ناممکن است که داؤد اجازه بدهد که به وسیله شوروی ها استعمال شود. البته داؤد کوشش خواهد کرد تا حدی که توان دارد و ممکن است، از گاو شیری شوروی ها حد اکثر استفاده را برای افغانستان به دوشد و از تمام امکانات اقتصادی و حمایت سیاسی برای پیشبرد پلان و نقشه خودش استفاده خواهد کرد. ما این اظهارات داؤد را که وی واقعاً میخواهد موجودیت سیاسی و اقتصادی امریکا و دیگر ممالک و

مؤسسات بین المللی در افغانستان باقی بماند، صادقانه میپنداریم و میدانیم که داؤد آرزو دارد تا با استفاده از این موجودیت غیرشوروی تعادل سیاسی را بر ضد نفوذ شوروی حفظ نموده و استقلال افغانستان را حفاظت نماید. این مسئله به کلی وضاحت داده شده که وی توقع کمک‌های عظیم اقتصادی را از تمام منابع دارد؛ اما داؤد کمک‌ها را بر اساس شرایط خودش میخواهد نه بر اساس شرایط تحمیل شده توسط خارجی‌ها. اما ما شاهد این هم هستیم که خصومت با امریکا در جنبه‌های مختلف این دولت شدت یافته است و ما باید پیش بین این باشیم که درجه فشار و مزاحمت بر ما توسط مقامات انفرادی در دولت و پولیس و دیگر مقامات ملکی در وزارت‌ها که قبلاً از قدرت دور بوده اند، افزایش خواهد یافت.

۸ - باید متذکر شد که در حال حاضر داؤد یگانه شخص منحصر به فرد افغانستان است که منحیث یک رهبر واقعی و اصلی ملی افغانستان مورد قبول اردوی افغانستان، اقوام، اقشار تحصیلکرده، شاگردان، محصلان و مردم عام می‌باشد. صرف نظر از اینکه این اقشار ملت افغانستان چپی هستند و یا به عنعنات ملی افغانستان معتقد هستند. البته این قبولی به این معنی نیست که این هیچ امکان نخواهد داشت که کدام دگرمن جوان اردو اقدام به بدست گرفتن قدرت نخواهد کرد؛ اما ما به این عقیده هستیم که این دو ماه گذشته تأثیر شدیدی بر این صاحب‌منصبان جوان گذاشته است و آنها دیده اند که بدست گرفتن قدرت بسیار آسانتر از اداره کردن دولت است.

۹ - گذشته از این داؤد بسیار هوشیارتر و دارای تجربه سیاسی و اداری زیاده تر است در مقایسه با این صاحب منصبان همکار جوان خود. اگرطور مثال از نظر احتمال محاسبه کنیم به نظر ما چانس داؤد از ۵۰ فیصد بسیار بالاتر است که آهسته آهسته قدرت شخصی خود را بر این رژیم مستحکم تر بسازد و دوباره یک رژیم تیغ دار، متمرکز بر داخل، مستقل، شدیداً ملی و نوع خاص افغانی را بوجود خواهد آورد که در سال‌های ۱۹۵۰ رهبری می‌کرد،

البته اگر اتحاد شوروی دست به سیاست مداخله فعال بیشتر نزند که از نظر ما بعید به نظر می‌رسد و یا یک تصمیم غیرعقلانه و جاهلانه توسط بوتو گرفته نشود که گفته است "به داؤد باید یک درس داده شود". در ظرف هفته‌های آینده اگر دو استثنای فوق صورت نگیرد، پیش‌بینی که ما توضیح کردیم از جمله احتمالی‌ترین پیش‌بینی‌ها برای رژیم موجود محسوب می‌شود. در هر حال گذشت روزها و هفته‌ها از همه‌زیاده‌تر به نفع داؤد است نه صاحب‌منصبان جوان. اگر داؤد بتواند دوام این هفته‌ها را به ماه‌ها اداره کند، موقعیت وی منحیث مرد قدرتمند افغانستان تثبیت خواهد شد.» (لوپس)

[فشرده گزارش سفارت ایالات متحده امریکا در کابل عنوانی وزارت خارجه آن کشور که دو ماه بعد از کودتای ۲۶ سرطان در باره آینده نظام جمهوری ارسال گردید.] (ترجمه: احمد فواد ارسلا، منتشره: افغان جرمن آنالین، مورخ ۲۴ جنوری ۲۰۱۶)؛

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1969-76ve08/d8>

وقایع بعدی نشان داد که آنچه در این گزارش مورد پیش‌بینی قرار گرفته بود، قدم به قدم تحقق پذیرفت و محمد داؤد از همان روزهای اول کوشید تا کمیته مرکزی را در مقامات اداری و اجرایی دولت به حیث مادیون ریاست دولت به کار مصروف سازد و نیز فوقیت اراده خود را بر آنها به منصفه ظهور برساند، چنانچه در مورد اعزام خانواده پادشاه سابق به روم و نیز در مورد مقرری جنرال مستغنی و در پست حساس و مهم درستیزوال وزارت دفاع و وحید عبدالله به حیث معین وزارت خارجه که هر دوی شان شامل حلقه کودتا نبودند، بدون اعتناء به کمیته مرکزی اقدام کرد. محمد داؤد بدینوسیله خواست تا فوقیت مقام ریاست دولت را به اعضای کمیته مرکزی عملاً نشان دهد. البته او در عین زمان کوشید تا انتخاب بیشتر اعضای کابینه را به داکتر حسن شرق به حیث معاون صدارت بسپارد تا آنها را در لحظات حساس که هنوز نظام جدید پایه‌های مقدماتی خود را استوار نکرده بود، به امید آینده

دلگرم سازد و نیز مقامات شوروی را به امید آنکه دورنمای اجراآت بعدی نظام را در نظر آنها امید بخش جلوه دهد، تا حدی به تفاهم با خود نگهدارد. روابط گرم و دوستانه محمد داؤد در آغاز با شوروی و نیز حین سفر اولش به مسکو انعکاسی از همین رویه بود که بعداً تغییر کرد. (برای شرح مزید فصل ششم - بخش دهم این کتاب دیده شود)

دوستانه

فصل هفتم

نظام جمهوری و خط مشی عمومی آن

بیانیه: "خطاب به مردم افغانستان"

اخيراً بحث های زیاد پیرامون بیانیه تاریخی محمد داؤد (رئیس دولت و صدراعظم آنوقت) مسمی به "خطاب به مردم افغانستان" که شام اول سنبله ۱۳۵۲ یعنی ۳۵ روز بعد از کودتای ۲۶ سرطان همان سال ایراد گردید، مطرح شده و اینکه در نوشتن این بیانیه "کی و یا کی ها" نقش داشته اند، نظریات مختلف ابراز گردیده است. همچنان ادعا می شود که در ارائه و نشر آن بعضی دستکاریها، تزئید و تنقیص ها از طرف بعضی ها و به خصوص در متنی که به وسیله داکتر حسن شرق طی یک مقاله شان تحت عنوان "خطاب به مردم" به نشر رسیده، صورت گرفته است.

متن حاضر بیانیه "خطاب به مردم افغانستان" که اینک تقدیم می گردد، از روی متن منتشره روزنامه جمهوریت گرفته شده که فردای آن به تاریخ دوم

سنبله ۱۳۵۲ به طور مکمل انتشار یافته و مقطوعه یا "کتنگ" اصلی آن روز نامه نزد نویسنده موجود است. همچنان متن مکمل این بیانیه در کتاب "افغانستان در قرن بیستم"، تألیف امین الله دریخ (نشرات کتابخانه دانش در پشاور در ۲۰۰۱ از صفحه ۵۵۰ تا ۵۶۰) به نشر رسیده که با متن اصلی کاملاً یکسان است.

قبل از آنکه متن مکمل بیانیه را اقتباس کنم، لازم به تذکر می‌دانم که در متن اصلی چند اشتباه چاپی دیده شده که نویسنده آنرا طبق معمول این کتاب بین براکت [...] گنجانیده و نیز تغییر عمده در نقطه گذاری و کامه گذاری است که برای سهولت خوانندگان در متن اضافه شده، در حالیکه در اصل متن این کار بشکل بسیار ناقص صورت گرفته است. قابل یادآوریست: در متن بیانیه که توسط داکتر شرق در مقاله "خطاب به مردم" به نشر رسیده، دستکاری های وافر و حذف بسا مطالب صورت گرفته که به اصالت این سند تاریخی که باید به دقت و کمال امانت داری و مطابق به اصول علمی و تحقیقی ارائه میگردید، صدمه رسیده و بنأ نویسنده و محققان در استفاده از آن کمال احتیاط را به خرج دهند.

همچنان انجنیر عبدالکریم عطائی در "رساله ۲۶ سرطان" از نشر متن مکمل بیانیه صرف نظر کرده و تنها به یک قسمت متن که حاوی پلان های آینده بوده، اکتفا نموده و در آن قسمت به استثنای چند جای محدود همه مطالب با اصل مطابقت دارد. به همین ترتیب متن بیانیه را که خانم نصیبه اکرم حیدری در نوشته خود (منتشره پورتال افغان جرمن آنالین) از نوشته انجنیر عطائی اقتباس کرده، نیز از نشر یک قسمت بیانیه صرف نظر گردیده است. (برای شرح مزید درباره تفاوت متن های فوق دیده شود: مقاله "متن مکمل بیانیه خطاب به مردم افغانستان"، از این قلم، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ ۲۳ می ۲۰۱۵)

**«متن دری بیانیه رادیوئی شاغلی محمد داؤد رئیس دولت و
صدراعظم» (منتشره روزنامه جمهوریت، مورخ دوم سنبله ۱۳۵۲)**

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیز، نجیب و قدرشناس افغانستان!

بمناسبت این رستاخیز ملی و تحول شگفت انگیز سیاسی که در وطن عزیز ما افغانستان رخ داده است، بازهم مراتب تبریکات بی نهایت صمیمانه خود و رفقای قهرمان خویش را که به تأسی از اراده بالقوه ملت افغانستان جانبازانه بامر عظیم تاریخی ملی اقدام نمودند و سنگ تهداب اولین جمهوریت افغانستان را گذاشتند، به همه مردم نجیب و زحمت کش کشور و به خصوص اردوی فداکار و جوان افغانستان تقدیم می دارم.

همچنان از پشتیبانی پرشور و شوق مردم افغانستان که از روز اول تأسیس رژیم جمهوری در وطن ابراز داشته اند، اظهار سپاسگذاری و تشکر می نمایم.

هموطنان گرامی می دانند که تاریخ استرداد استقلال افغانستان در حقیقت ۶ جوزا است اما از سالیان دراز معمول برین شد که یاد و بود آن روز مقدس ملی در اول سنبله تجلیل گردد. امسال هم به پیروی از تعامل گذشته خود را وجداناً مکلف می دانم تا تبریکات خود و رفقای خود را به مناسبت این روز فرخنده بهمه هموطنان گرامی تقدیم کنم.

سه پیکار بزرگ ملت افغانستان در برابر تجاوز استعمار گواه بزرگ و انکار ناپذیرست از فداکاری، وطن دوستی و عزم شکست ناپذیر مردم ما.

استرداد استقلال کشور که پنجاه و چهار سال قبل بهمت رهبران جلیل القدر افغانستان و به نیروی اردو و لشکرهای ملی و فداکار ملت افغان صورت گرفت، بار دیگر نمونه کاملی از همین مفهوم بود. ما خدمات فراموش ناشدنی اعلیحضرت غازی امان الله خان و اعلیحضرت غازی

محمد نادرشاه شهید و آن مردان بزرگ را که در صف اعلای مجادله با بیگانه گان قرار داشتند و قربانیهای فرزندان این سرزمین را که با رشادت فطری و آزادی خواهی در راه آزادی جان سپردند، به نظر تقدیر و احترام نگریسته به ارواح تمام شهدای معركة استقلال درود فراوان میفرستیم.

هموطنان گرامی، خواهران و برادران عزیز! ما مطابق به شرایط و قانون تکامل جامعه علماً و عملاً برحسب پلان و به یاری خداوند بزرگ و همکاری مردم خویش قدم به قدم برای اجرای تحولات بنیادی در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه اقدام خواهیم کرد.

این وعده است که در روز اول اعلامیه جمهوریت برای مردم افغانستان داده شد. امیدوارم که بیاری خدای توانا من و رفقایم تا آخرین رمق حیات به ایفای این وعده صادق و وفادار خواهیم بود، ولی حتماً این سؤال مهم در افکار عامه جهان به وجود خواهد آمد که ما چرا منافع خانوادگی و طبقاتی خود را در راه منافع ملی و طبقات محروم کشور قربان کرده ایم.

جواب گویای این سؤال این است که سیاست غیر عادلانه و ضد ملی رژیم سلطنتی طی دهه اخیر و عکس العمل های مشهود تمام طبقات مردم افغانستان خصوصاً منورین وطن علیه آن، و همچنان مشاهده تحولات سریعی که در سیمای منطقه و جهان به منفعت آزادی و ترقی و به زیان استبداد - ارتجاع و استعمار بوجود آمد، به وجدان هیچ فرد وطن پرست افغان اجازه نمی داد که در برابر همه این فجایع خاموش بنشیند. روی این احساس مسؤولیت وطن پرستانه بود که ما طوری که در بیانیه اول خود اعلام داشتیم، برای سعادت و آینده وطن، بیرق جمهوریت و دموکراسی واقعی و معقول را که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، برافراشتیم و در راه تأمین حقوق کامل مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی گام اول را به لطف خدا برداشتیم.

هموطنان عزیز آگاهند - آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیکی که ده

سال قبل با حسن نیت ابراز شده بود، نه تنها در نظر گرفته نشد؛ بلکه رژیم سابق بر علیه مصالح و منافع طبقات محروم و ضد دموکراسی واقعی و ترقی و پیشرفت کشور عملی [عمل] کرد. وطن عزیز ما افغانستان سرزمین دارای منابع طبیعی نسبتاً فراوان، خاک حاصل خیز، نفوس با استعداد و زحمت کش - کلتور و تمدن کهن، ولی وضع کشور ما و روزگار مردمش علی الرغم همه این عوامل مساعد، در اثر سلطه رژیم منسوخ گذشته رقت انگیز است.

هموطنان عزیز! در طی ده سال گذشته سرپای جامعه ما را در ساحات مختلف اقتصادی - اجتماعی و سیاسی، بحران عمیقی فرا گرفت که اینک به بررسی آن مختصراً پرداخته می شود:

درساحه اقتصادی: اقتصاد کشور که با تطبیق دو پلان پنج ساله اول و دوم رشد نسبی می یافت، با رکود مواجه گردید و بطرف ورشکستگی کامل سوق داده شد. پلان گذاری اقتصادی تابع امیال ذهنی اشخاص گردید، مؤثریت لازم خود را در امر رشد اقتصادی کشور از دست داد، آهنگ رشد اقتصادی کندتر گردید و تجمع سرمایه بوجود نیامد، از حجم سرمایه گذاریهای دولتی برای انکشاف اقتصادی از یکسال تا سال دیگر کاسته شد، پس اندازها و سرمایه گذاریهای خصوصی برای ایجاد صنایع جلب نگردید. به طور مثال مجموع سرمایه گذاریها در پلان پنج سال دوم که ۲۶.۶۰ میلیارد افغانی بود در پلان سوم به ۱۹.۳۵ میلیارد افغانی تقلیل یافت. هرگاه تطبیق چند پروژه محدود پیشبینی شده پلان دوم را که آنهم بکمک کشورهای دوست صورت گرفت، استثنا قرار دهیم، اقتصاد کشور طی دهه اخیر با ملاحظه رشد نفوس سالانه، صعود قیم و تناسب رشد کشورهای مشابه در حال رشد عوض اینکه گامی به جلو بردارد، به عقب گام گذاشته است. در نتیجه این وضع درعاید ملی کشور افزایش قابل ملاحظه به وجود نیامده و از آن هم قسمت عمده آن همه ساله بعوض اینکه سرمایه گذاری گردد، براه های غلط و بولهوسیهها [بلهوسیهها] حیف و میل گردید. سرمایه گذاری خصوصی در پلان پنج ساله

اول ۹.۶ فیصد مجموع سرمایه گذاریها را تشکیل می داد، در حالیکه در پلان نام نهاد پنج ساله سوم به ۶.۷ فیصد تقلیل یافت. باوصف اینکه در اثر تطبیق دو پلان پنج سال اول و دوم اقتصادی زیربنا و تهداب اقتصادی کشور تا اندازه ریخته شده بود، ولی از آن زمینه های مساعد به منفعت تکامل اقتصادی و صنعتی کردن کشور بهره برداری لازم صورت نگرفت. در تولیدات صنعتی طی یک دهه اخیر افزایش قابل توجهی بعمل نیامد. در ساحه زراعت نیز انکشاف قابل وصفی رونما نگردید.

در حال حاضر اقتصاد کشور متکی به زراعت است و زراعت ۹۰ فیصد تولید مجموعی ملی را تشکیل می دهد. مناسبات کهنه زراعتی و شیوه های بسیار ابتدائی و عقب مانده زراعت که متأسفانه هنوز در جامعه ما مسلط است، باعث فقر دهقانان، تنگ بودن بازار ملی، عدم قدرت خرید مردم و کمبود مواد خام زراعتی گردیده است. طی این ده سال برای بهبود سیستم مالیاتی افغانستان گام مؤثری برداشته نشد. مالیات هنوز در عواید دولت سهم نهایت ناچیز دارد. مالیات اراضی، مالیه مواشی و مالیات برعایدات تاجران و شرکتهای تجارتی داخلی و خارجی بسطی بسیار پائین سقوط کرد و به جای آن برای تکافوی مصارف اضافی دستگاه دولت به حجم مالیات غیرمستقیم افزوده شد.

در تجارت خارجی کشور در ده سال گذشته سیاست درهای باز تعقیب گردید. میان توريد اموال ضروری و غیر ضروری از لحاظ منافع ملی تفکیک بعمل نیامد. در صدور اجناس عمده صادراتی کشور بهبود به ملاحظه نرسید. هیچگونه کنترولی براسعار خارجی در کشور قایم نشد و نرخهای اسعاری سابق بر اقلام عمده صادراتی برداشته شد. سیاست پولی دولت در ساحه اسعار خارجی تابع نوسانات و دست بازیهای بازار سیاه گردید. نه تنها با نمایندگی های خارجی و تاجران خارجی طبق قانون معامله نگردید؛ بلکه برای آنها همه امتیازات خلاف مقررات داده شده و بدین وسیله اقتصاد کشور

را تضعیف و ورشکست نمودند. خلاصه اینکه طی ده سال اخیر نابسامانیها و بی بند و باریهای عام و تام از لحاظ اقتصادی در جامعه ما حکمفرما بود و این امر اقتصاد کشور را در آستانه ورشکست قرار داد و موجب کندی کامل رشد صنعتی و ترقی اقتصادی و اجتماعی مملکت گردید.

درساحه اجتماعی: سطح زندگی، فرهنگ و صحت در وطن ما متأسفانه در نازل ترین سطح جهانی قرار دارد. طی دهه اخیر زندگی مردم افغانستان مرتباً پائین آمد و مخارج زندگی بالا رفت که بار سنگین و تحمل ناپذیر آن هر سال کمرشکن می شد. قیمت به طور سرسام آوری بالا رفت ولی معاش مامورین پائین رتبه و مستخدمین دولت، اجرت کارگران از حد بخور و نمیر تجاوز نکرد، فقر و بیکاری در جامعه سیاه روزی و آوارگی مردم شدت یافت. بیماری در میان مردم بیش از پیش شیوع پیدا کرد. معارف و فرهنگ ملی به انحطاط گرائید. عدم مصئونیت و عدم تطبیق قانون در جامعه حکمفرما گردید. مطلق العنانی، ظلم و ستم مستبدین، متنفذین و مأمورین عالی رتبه بی رحم شدت یافت. فساد در دستگاه دولت بالا گرفت و به رسوائی کشید. دستبرد از بیت المال از ثروت ملی مملکت و از کیسه مردم رایج گردید. اختلاس، ارتشاء، احتکار، قاچاقبری، تقلب و سودخواری به طور روزافزون شیوع یافت. از این رو عرصه زندگی که به اکثریت مردم ما محدود بود، تنگ تر گردید.

در ساحه سیاسی: سیاست داخلی دولت در ده سال گذشته برپایه فریب و تقلب سیاسی خدعه و عوام فریبی استوار بود. دست زدن به انواع تهدید و تحریک اعمال سیاست زور و ایجاد وحشت و سیاست تبعیض و امتیاز در برابر گروه های مختلف مردم سیاست تفرقه و تفتین میان اقوام افغانستان شرط استقرار و بقای رژیم سلطنتی پنداشته میشد.

تحریک قوای ارتجاعی و تشویق آنها به تاخت و تاز علیه وطن پرستان آن هم به بهانه و در تحت اسم به اصطلاح "دموکراسی" در سیاست داخلی رژیم

منسوخ گذشته مقام بلندی داشت.

سیاست اختناق و فشار به مردم تحمیل میشد، از ظلم و ستمگری و بی عدالتی زورآوران دفاع گردید و داد مظلومان خواسته نمیشد. فساد در میان مردم و به خصوص در میان نسل جوان عمداً ترویج داده میشد. دسیسه و تفرقه های ضد ملی صورت می گرفت. از دموکراسی قلابی سوء استفاده بعمل می آمد و پارلمان به یک ماشین رأی دهی و صحنه گذاری براعمال ضد ملی رژیم و به یک دستگاه چپاول و غارتگری از خزانه بیت المال و جیب مردم مبدل گردیده بود. حقوق و آزادی های حقیقی مردم روز به روز سلب میشد و عملاً پایمال میگردد. قانون جنگل و زورگوئی و خود سری بر کشور حاکم بود.

مشخصه سیاست رژیم گذشته را تحت عنوان عمومی سیاست بیطرفی - سیاست استفاده جوئی تشکیل می داد. از قضاوت آزاد در سیاست خارجی سخن گفته میشد ولی در عمل قضاوت آزاد مردم در هیچ مسأله اساسی زمینه تطبیق پیدا نکرد - دولت در سیاست خارجی خویش صادق نبود. فریب و تدویر، سازش و کرنش از مشخصات این سیاست بود.

نه آه و فریاد مظلومان و نه زنگ های خطری که از هر طرف بصدا درآمده بود، نتوانست آن رژیم مغرور را از حال بدبخت و فلاکت در وطنش ملتفت سازد. دیگر امید اصلاح به کلی قطع گردید و جز سرنگون ساختن چنین رژیمی راه دیگری وجود نداشت.

ولی وضع آشفته و فلاکت باری که رژیم گذشته به میراث ماند، طالب وظایف سنگین از جانب ماست.

عقب ماندگیها در همه شئون زندگی اجتماعی اقتصادی فراوان و بزرگ است که باید رفع گردد. نارسائیهای زیادی در شیوه های کار وجود دارد که باید اصلاح شود. وضع اقتصادی کشور سخت برهم و درهم و بی نظم است. مشکلات گوناگونی در حیات اجتماعی مردم موجود است - دستگاه اداره

دولت فوق العاده فاسد و فرتوت است. بی عدالتی اجتماعی در کلیه ساحات زندگی آشکار است. فقر و بیکاری و بیماری و بی سوادی در جامعه مسلط است. تبعیض و نابرابری نتایج نامطلوبی را ببار آورده است و بهمین ترتیب دهها مشکل دیگر که باید حل گردد و صدها وظیفه مبرم ملی که باید انجام گیرد.

اما باید دید که آیا میتوان این همه مشکلات را به یک بارگی حل کرد؟ و آیا میتوان تمام وظایف ملی را که در برابر ما قرار دارد، فوراً انجام داد؟

تجربه برخی از کشورهای دیگر که به رشد اجتماعی - اقتصادی خویش آغاز کردند، مؤید این است که شتاب زده گی و دست زدن به هر وسیله ممکن و ناممکن برای رفع فوری عقب ماندگی های قرون و اصلاح فوری تمام امور کاریست طفلانه و عملی است بی نتیجه. لذا باید با درایت و متانت با سنجش دقیق و با استفاده از حد اکثر امکانات به غرض اصلاح جامعه و تامین شرایط برای بهبودی وضع مردم آغاز کرد.

باید قدم به قدم ساحة فعاليتهاى عملى را بسط و گسترش داد، مرحله به مرحله به پیش رفت. شرط ضرورى انجام موفقانه وظایف مبرم ملی با شرکت قاطبه مردم در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور است.

هموطنان! اکنون در مرحله قرار داریم که سوال های زیر مطرح است: چه کرده میتوانیم؟ از کجا باید شروع کرد؟ به کدام جهت باید رفت؟

برای جواب دادن به این پرسشها باید قبل از همه اعلام داشت که در اوضاع و احوال کنونی وظیفه عمده و مبرم و ضروری دولت جمهوری جوان افغانستان تحکیم پایه های رژیم جمهوری، تأمین امنیت کامل، مصئونیت و رعایت قانون در کشور است تا شرایط سالم و مطمئن دموکراتیک برای مردم سراسر افغانستان بدون تبعیض و امتیاز آماده گردد و در زود ترین فرصت کمیسیونی به غرض مطالعه و تدوین مسوده قانون اساسی جدید جمهوریت تعیین و پس از طی مراحل قانونی و تصویب آن از طرف لویه جرگه افغانستان

به مرحله انفاذ درآید و دموکراسی حقیقی تحقق یابد.

دولت جمهوری افغانستان خواهان تحول عمیق و اساسی در نظام اجتماعی کشور است. دولت با در نظر داشت و ایفای وظایف متذکره و به موازات آن در اجرای وظایف ذیل مجدانه سعی خواهد کرد:

۱- اصلاحات اساسی

با از بین رفتن رژیم گذشته اکنون امکان آن بوجود آمده است که کلیه قوای دولتی بدست مردم و استقرار حاکمیت ملی در وجود جمهوریت جوان و دموکراتیک افغانستان متمرکز گردد.

حاکمیت ملی: خوش بختانه [خوشبختانه] جمهوریت جوان از پستی بانی [پشتیبانی] صمیمانه اکثریت مردم افغانستان برخوردار است و از منافع اوشان نمایندگی می کند. در آینده براساس قانون اساسی جمهوریت که نافذ می گردد، تجدید انتخابات هیئت دولت جمهوری و تفکیک قوای دولت بر اساس تساوی حقوق و اشتراک قانونی مردم افغانستان صورت خواهد گرفت. دولت جمهوری بمنظور دفاع از تمامیت ارضی و استقلال وطن ما افغانستان و حاکمیت ملی که از وظایف مقدس آن است با در نظر داشت موازنه قوا درین منطقه دنیا، قوای مسلح و قدرت دفاعی کشور را تقویه خواهد نمود. اردوی جوان افغانستان دیگر یک اردوی جمهوریت است.

دولت جمهوری دستگاه اداری دولت را از لحاظ پرسونل، شیوه های کار، سادگی و سرعت عمل و سیستم اداره تصفیه و اصلاح خواهد کرد و آنرا سر از نو تشکیل و تکامل خواهد داد.

دولت جمهوری افغانستان که براساس منافع مردم که در نتیجه فداکاری مردان وطنپرست بوجود آمده است، بسط و توسعه حقوق آزادیهای دیموکراتیک را در وجود قانون اساسی جمهوریت و دیگر قوانین متمم آن بخاطر ترقی و تکامل جامعه، استحکام نظام جدید و پیشرفت مادی و معنوی

لازم می شمارد.

دولت جمهوری افغانستان برای تامین آزادیهای مردم در چوکات منافع ملی و مصالح رژیم جمهوری از همین اکنون به اقدامات مقتضی متوسل خواهد شد.

مساله ملی: افغانستان کشوریست که در آن اقوام برادر مختلف زندگی دارند، رشته های مختلفی، این ساکنین افغانستان را بهم پیوند می دهد که در تاریخ طولانی کشور سرنوشت مشترک داشته و در راه استقلال و آزادی کشور متحدانه مبارزه کرده اند، در ایجاد فرهنگ مشترک ملی باهم همکاری نموده اند.

لهذا دولت جمهوری برای ایجاد یک اتحاد واقعی روابط مادی و معنوی بین مردم افغانستان بر اساس برابری، برادری و دوستی سعی می نماید و در پی آنست که همه انواع و اشکال تبعیض را ریشه کن سازد.

۲- اصلاحات اقتصادی

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشوری است در حال رشد و رفع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گام های سریع و وسیعی در این زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد اجراء گردد و یک اقتصاد ملی مستقل متریقی هماهنگ و بر اساس پلان و بر پایه ساینس و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود.

توسعه صنایع: دولت جمهوری افغانستان ایجاد صنایع سنگین از قبیل صنایع استخراج معادن، ایجاد صنایع فلز کاری و ماشین سازی، صنایع کیمیاوی و برق را که ضامن پیشرفت سریع اقتصاد و تحکیم استقلال کشور است، حایز اهمیت بزرگ می شمارد و در تحت سکتور اقتصادی دولتی اقدامات جدی را در زمینه مرعی خواهد داشت. استفاده از معدن حاجی گک بمنظور ایجاد کارخانه ذوب آهن و صنعتی ساختن کشور آرزوی دیرین

ماست.

دولت جمهوری سرمایه گذاریهای خصوصی و تشبثات فردی را در رشته ایجاد صنایع کوچک و متوسط و صنایع دستی تشویق، حمایت، رهبری و کنترل خواهد کرد و همکاریهای لازم را بین سرمایه های دولتی و خصوصی بمنظور ترقی، هماهنگی و رشد متعادل اقتصاد ملی بصورت مختلف بوجود خواهد آورد.

دولت جمهوری حمایت از صنایع ملی، صنایع دستی و هنرهای ملی را وظیفه جدی خود می شمارد و سیاست حمایتی را از صنایع و تجارت داخلی در برابر رقابت اموال و سرمایه های خارجی در پیش خواهد گرفت.

تجارت: دولت جمهوری تجارت خارجی کشور را به اساس یک تجارت رهنمائی شده بر روی منافع ملی رهبری خواهد کرد.

در ساحه پولی و مالی: دولت جمهوری اسعار خارجی را در کشور کنترل جدی خواهد کرد. دولت از دوران پول در بازار سیاه سر سود فاحش جلوگیری بعمل خواهد آورد و امانات و پس انداز ها را در بانک ها تشویق و تضمین خواهد کرد.

دولت جمهوری افغانستان سیستم مالیاتی کشور را براساس رجحان دادن مالیات مستقیم بر غیر مستقیم اصلاح خواهد کرد.

زراعت: دولت جمهوری افغانستان اصلاحات ارضی را برای منافع اکثریت مردم افغانستان یکی از اقدامات عمده در پروگرام اصلاحات بنیادی خویش در نظر خواهد گرفت. کوپراتیف ها و شرکتهای تعاونی زراعتی تولید و مصرف با اشتراک اکثر زارعین و به نفع آنان به وسیله دولت جمهوری تاسیس خواهد شد.

دولت اراضی بایر را در صورتیکه امکان آن موجود باشد آباد و شبکه های آبیاری را توسعه خواهد داد. همچنان دولت تدابیر علمی را برای بسط و

توسعه تریه حیوانات اتخاذ خواهد کرد.

ساختمان مواصلات و حمل و نقل: دولت جمهوری ساختمان های عامه را مطابق به مقتضیات و شرایط عصر بوجود خواهد آورد، فعالیتهای خانه سازی را تسریع خواهد کرد و به بی خانه ها و مستحقین واقعی قرار مقررات آن توزیع خواهد کرد.

دولت شهرسازی را در کشور اصلاح و به خصوص پلان بیست و پنج ساله تجدید ساختمان شهر کابل را تطبیق خواهد نمود. دولت شبکه های مواصلاتی را توسعه، شهرها و مراکز عمده اقتصادی کشور را به وسیله راه های اساسی موثر رو باهم وصل و امکان تاسیس شبکه های راه آهن را برای آینده کشور مطالعه خواهد نمود.

دولت جمهوری بمنظور تسریع حمل و نقل و تامین رفاه مردم وسایل ترانسپورتی عامه و در درجه اول شرکت های بزرگ ترانسپورتی راهنمائی و تقویت خواهد کرد و در امور سرویس های شهری برای مردم سهولت بیشتری را در نظر دارد.

۳- اصلاحات اجتماعی

در وضع کنونی کشور ما اکثریت مطلق مردم از حقوق و نعمات مادی و معنوی محروم اند و از لحاظ اجتماعی در شرایط دشواری بسر می برند. این وضع رقت بار به هیچ وجه متناسب با مدنیت معاصر و در خور مردم نجیب و مستعد افغانستان نیست، لهذا دولت جمهوری افغانستان پروگرام اصلاحات ذیل را در نظر دارد:

بهبود شرایط کار: دولت جمهوری برای بهبود شرایط کار، معیشت مامورین و مستخدمین دولتی و سایر مردم اقدامات مقتضی را بعمل خواهد آورد. ارتقا به مقامات دولتی بر اساس شایستگی، تقوا، صلاحیت سوابق خدمت، روحیه وطن دوستی و عشق به خدمت در راه اعتلا و ترقی وطن

در نظر خواهد گرفت.

دولت در جمله نخستین اقدامات خویش حد اقل دستمزد کارگران را متناسب به مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان و ساعات کار کارگران را تعیین خواهد کرد و اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی را برقرار خواهد ساخت.

دولت قانون متری و دیموکراتیک کار را بمنظور اصلاح و بهبود شرایط کار و تأمین مسئولیت حقوق فردی و اجتماعی کارگران صنعتی و زراعتی وضع و تطبیق خواهد کرد.

دولت جمهوری بیمه‌های اجتماعی را برای مامورین و مستخدمین دولتی و سایر اتباع کشور نظر به وضع و بنیه مالی خویش تاسیس خواهد کرد و نیز بهبود وضع بلدی را جزء اقدامات خویش به غرض بهبود شرایط زندگی مردم در نظر خواهد گرفت و در تثبیت کرایه خانه‌ها، موسسات و دکاکین جداً اقدام خواهد کرد.

ترقی عمومی: دولت جمهوری افغانستان بر پروگرام‌های معارف تجدید نظر نموده و آنها را اصلاح خواهد کرد. برای امحای بیسودی عمومی و ایجاد تحول فرهنگی در مملکت بر اساس فرهنگ ملی و متری مبارزه خواهد نمود و نسل جوان را با تقوا و با روحیه وطن دوستی و خدمت به مردم پرورش خواهد داد.

دولت تعلیمات ابتدائی عمومی و مجانی را برای تمام کودکان اعم از دختر و پسر از طریق بسط و توسعه مکاتب دولتی تأمین خواهد کرد. همچنین زمینه‌های تعلیمات متوسط و عالی بمنظور پرورش کادر علمی آماده خواهد ساخت.

دولت جمهوری برای بسط و توسعه مطبوعات و انتشارات دیموکراتیک بمنظور بیداری مردم کمک موثر خواهد کرد و هنرهای ملی تیاتر، سینما و

رادیو را تقویه و توسعه خواهد بخشید و همچنان برای ایجاد شبکه تلویزیون در مملکت عندالزوم اقدام خواهد کرد.

دولت به منظور توسعه تحقیقات علمی و تاریخی در باره مدنیت گذشته مملکت برای حفظ آثار باستانی و تحقیقات باستانشناسی و تاسیس موزیم های ملی اقدام لازم را مرعی خواهد داشت.

دولت در ایجاد کتابخانه ها به سویه های مختلف و در نقاط مختلف کشور سعی بعمل خواهد آورد.

دولت جمهوری طب معالجوی و شفاخانه های دولتی را بسط و توسعه خواهد داد، تا زمینه تداوی و معالجه برای عموم اهالی کشور، حتی المقدور فراهم گردد. مخصوصاً طب وقایوی را توسعه خواهد بخشید و برای جلوگیری از بیماری های ساری وسایل و تجهیزات لازم را فراهم خواهد کرد.

دولت نظر به ایجاب وضع مالی مملکت زایشگاه ها، شیرخوارگاه ها و کودکستان ها را بمنظور حمایه مادران و کودکان و رشد سالم و تربیت نسل جدید ایجاد خواهد کرد.

دولت برای ریشه کن کردن فحشاء، اعتیاد به چرس، تریاک و الکحول به اقدامات جدی متوسل خواهد شد. همچنان علیه گرانی، احتکار و قاچاق جداً مبارزه خواهد کرد.

دولت جمهوری برای ایجاد شرایط لازم جهت تامین و تساوی حقوق زنان افغان با مردان افغان در کلیه شئون حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اقدام خواهد کرد.

دولت شرایط لازم را حتی المقدور جهت مسکون شدن کوچی ها و همچنان توزیع املاک دولتی را برای مردمان بی زمین فراهم خواهد آورد و آثار حیات بدوی کوچی و عشیره وی را از بین خواهد برد.

هموطنان عزیز! مسلم است که ترقی اقتصادی و اجتماعی و تحول

فرهنگی، اجرای ریفورم‌های بنیادی و تأمین دیموکراسی واقعی، با هم ارتباط نزدیک دارد. در وضع سیر تکامل منطقه و جهان تحولات عظیم اجتماعی و سیاسی به وقوع پیوسته است و جنبش‌های ملی و اجتماعی به طور روز افزون اوج می‌گیرد. نیروهای صلح دوست و آزادیخواه در برابر جنگ و تجاوز در جهان برتری کسب می‌نمایند. سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز روز بروز در جهان طرفدار بیشتر پیدا می‌کند.

دولت جمهوری جوان افغانستان با در نظر داشت تحولات جهانی و به تأسی از سیاست داخلی مترقی خویش مسایل آتی را در سیاست خارجی خود در نظر می‌گیرد:

افغانستان همیشه یک کشور صلح دوست بوده و خواهد بود. این سیاست به خصوص از طرف دولت جمهوری جوان افغانستان بصورت دوامدار تعقیب می‌گردد.

دولت جمهوری افغانستان در حالیکه به معاهدات عادلانه بین المللی خود وفادار می‌باشد، معتقد است که با کمک کشورهای عضو سازمان ملل متحد و به اتفاق سایر کشورهای صلح دوست جهان، می‌تواند در امر تأمین صلح و امنیت، رفع تشنجات بین المللی و موفقیت سیاست دیتانت، سهم بگیرد.

دولت جمهوری افغانستان معتقد است که باید به سیاست استعمار و نژاد پرستانه خاتمه داده شود. اصل حق تعیین سرنوشت ملل تحقق یابد، آثار تجاوز اسرائیل بر کشورهای عربی از میان برده شود و حقوق ملی مردمان فلسطینی احیاء گردد. سیاست همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای پیرو نظام‌های اجتماعی مختلف به طور دوامدار تعقیب گردد و به سیاست تجاوز و جنگ خاتمه داده شود و از توسل به قوه در زمینه حل مسایل مورد اختلاف اجتناب بعمل آید.

بخاطر اعتقاد به این هدف‌ها دولت جمهوری افغانستان بر اساس

سیاست مستقل صلح جویانه، بیطرفی مثبت و فعال و عدم شرکت در پیمان های نظامی، احترام به منشور ملل متحد، پشتیبانی از نهضت آزادیخواهی، دوستی و همکاری و تحکیم روابط حسنه با تمام کشورهای صلح دوست جهان - بسط و توسعه روابط و همکاری اقتصادی، فنی و فرهنگی به این کشورها، بر مبنای منافع متقابل ملی استوار می باشد.

دولت جمهوری افغانستان به پیروی از اراده آزاد مردم خود یکبار دیگر به تائید از اعلامیه جمهوری به صراحت و صداقت اعلام می دارد که ماهیت سیاست داخلی و خارجی افغانستان را اصل صلح و عدالت، آزادی ملی، حاکمیت ملی و استقلال ملی تشکیل می دهد. بنا برآن تکرار میکنم که زیستن در صلح و تقویه علایق دوستانه به اساس احترام متقابل بهمه مردم و ملل دنیا، یکی از آرزوهای قلبی ما است.

به حکم اصول همجواری خاطر نشان میسازم که روابط همسایگی نیک دوستی ما با اتحاد جماهیر شوروی خلل ناپذیر است.

با همسایه دیگر خود جمهوری مردم چین مناسبات دوستانه و صمیمانه داریم و آرزو مندیم این دوستی باز هم گسترش یابد.

روابط ما با برادران ایرانی همیشه دوستانه بوده و امیدواریم این روابط دوستانه بیشتر تحکیم گردد. در مورد مناسبات ما با پاکستان باید گفت که متأسفانه این یگانه کشوری است که روی مسئله پشتونستان و حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ خود با آن اختلاف نظر داریم. دولت جمهوری افغانستان با حوصله و خون سردی کامل در راه پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه مسئله ملی پشتونستان مجدانه سعی خواهد کرد. ما عقیده داریم که مناسبات افغانستان و پاکستان با منافع دو کشور و با منافع ترقی و تحکیم صلح در منطقه مطابقت دارد و امیدواریم سرانجام به این امر توفیق خواهیم یافت.

پیوند های معنوی فراوان ما را با کشورهای ملی و مترقی عربی بسته

میسازد. ما با کشورهای غیرمنسلک جهان سوم بخاطر تامین صلح و مبارزه علیه استعمار به هر شکلی که باشد و تبعیض نژادی همکاری نزدیک خواهیم داشت. رشته های محکم و وجوه مشترک قابل توجه، دوستی ما را با هند و بنگله دیش تامین کرده است و خواهان صلح دایمی در نیم قاره میباشیم. درین موقع بيمورد نخواهد بود از تمام موسسات بین المللی و همه ممالک دوست مخصوصاً اتحاد جماهیر شوروی، اضلاع متحده امریکا، جمهوریت فدرالی آلمان، جمهوریت مردم چین و تمام ممالک دوست که در راه انکشاف و پیشرفت وطن ما سهم گرفته اند، قدردانی نموده و از صمیم قلب از طرف دولت و مردم افغانستان اظهار تشکر نمایم.

هموطنان عزیز! اجازه می خواهم تا با صراحت که خاصه ما افغانها است در روشنی واقعی ترقی خواهانه اسلامی و مطابق به ایجابات عصر و زمان اعلام دارم که دولت جمهوری جوان افغانستان در راه اصلاحات بنیادی، بدون شتاب قدم به قدم و بیاری خدا، بدون لغزش به جانب افراط و تفریط، شجاعانه به پیش خواهد رفت. ما مستشعریم که وظیفه اساسی دولت جمهوری افغانستان درین مرحله تاریخی عبارت از پایان بخشیدن به نابرابری های اجتماعی، فقر و عقب ماندگی که در طول قرون متوالی دامنگیر کشور ما است، تحکیم استقلال سیاسی و نیل به استقلال اقتصادی می باشد.

دولت جمهوری هرگاه در مرحله مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی و ایجاد یک اقتصاد مستحکم ملی وارد نگردد، استقلال سیاسی کشور و حاکمیت ملی مردم ما به مخاطره می افتد. بخاطر ایجاد یک اقتصاد ملی متکی به ساینس و تکنولوژی معاصر و ارتقای سطح زندگی مردم ما لازم است که ریفورم های عمیق و بنیادی اقتصادی و اجتماعی اجرا گردد، سکتور دولتی تحکیم و تکامل یابد، کشور صنعتی و صنایع ملی احداث گردد، دیموکراسی در حیات اجتماعی سیاسی و اقتصادی تعمیم یابد.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت که استقلال

ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان به یاری خداوند بزرگ در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

هموطنان بسیار عزیز و گرامی! ایفای این وظایف عظیم ملی ایجاب می‌کند که درین مرحله خطیر و حساس تاریخی تمام نیروهای ملی و متمدنی و تمام طبقات و طندوست کشور در یک جبهه وسیع تحت لوای رژیم جمهوریت جوان کشور متحد گردند و به فضل خداوند جهت اصلاحات بنیادی و ایجاد یک افغانستان نوین مقتدر و متمدنی، با شور و شوق وطن پرستانه، با شجاعت و اطمینان به آینده، با سرود انقلابی جمهوریت جوان افغانستان عزیز به توکل خالق بی نیاز به پیش روند.

مذهب زنده دلان خواب پریشانی نیست

از همین خاک جهان دیگری ساختن است

زنده و جاوید باد افغانستان

سر بلند باد مردم افغانستان

برافراشته باد بیرق جمهوریت

و من الله التوفیق

(پایان متن مکمل بیانیه شهید داؤدخان "خطاب به مردم افغانستان" که از روزنامه جمهوریت مورخ ۲ سنبله ۱۳۵۲ عیناً اقتباس گردید)

محتوای این بیانیه محصول فکری کی بود؟

از آنجایی که این بیانیه یک سند بسیار مهم تاریخی می‌باشد، باید به این ادعاها رسیدگی شود تا از یک طرف بیانیه از قالب اصلی خود بیرون نگردد و اصالت لفظی و متنی آن به اعتبار اسناد معتبر حفظ شود و از طرف دیگر با تحلیل شیوه تحریر و محتوای مطالب آن بتوان به جواب این سؤال پرداخت که آیا این بیانیه محصول فکری محمد داؤد بوده و یا اینکه به ادعای بعضی‌ها توسط حلقه‌ها "پرچمی و یا به هدایت و مشوره مقامات شوروی" نگاشته شده

و به طور غیر مستقیم به محمد داؤد ارائه گردیده بود؟

داکتر سیدخلیل الله هاشمیان طی یک مقاله مبسوط تحت عنوان "تبصره مختصر بر مقاله پیرامون خطاب به مردم" (منتشره وبسایت افغان جرمن آنلاین - مورخ ۲۳ می ۲۰۱۵) در برابر این ادعای یکی از اعضای جناح پرچم - بنام ذبیح الله زیارمل، که گویا متن بیانیه "خطاب به مردم" را حزب پرچم تهیه کرده و به داکتر حسن شرف داده و همان متن توسط محمد داؤد در شب دوم سنبله ۱۳۵۲ از طریق رادیو افغانستان قرائت شده است، می نگارد: «اینجانب با سابقه ۳۰ سال نویسندگی بحیث مدیر مسؤول مجله آئینه افغانستان همیشه در مسایل ملی و سیاسی اجتماعی افغانستان سهم گرفته ام و تحقیق در چنین مسایل را وظیفه خود می دانم، خصوصاً وقتی مساله ای مطرح شود که بساحه تخصص من تعلق داشته باشد... [از ادعای متذکره] تحریک شدم متن بیانیه (خطاب به مردم) را یکباردیگر بارتباط (سبک شناسی) و هنرنگارش مطالعه کنم؛ زیرا یک پرچمی ادعا کرده که بیانیه مذکور را زعامت پرچم نوشته و شخص دیگری بنام (خواتی) ادعا کرده که بیانیه مذکور توسط دولت شوروی نوشته شده است. در حالیکه من هردو افغان مذکور را نمی شناسم، مدرک متن خطابه را از لحاظ سبک شناسی و هنر نگارش مطالعه کردم که هردو جزء تجربه و مسلک من می باشند: این خطابه به سبک میرزایی سیاسی افغانستان نوشته شده، یک کلمه و یک اصطلاح کمونستی در آن وجود ندارد، جمله بندی و عبارات و پراگرافهای آن به طور کل از سبک نگارش میرزایی افغانی همانطور که در سفارات افغانی و وزارت خارجه رایج بود، نمایندگی می کند. لهذا نتیجه تحقیق خود را نشر کردم که به اساس آن بیانیه (خطاب به مردم) بقلم کمونست ها نوشته نشده است!»

داکتر هاشمیان طی نوشته فوق الذکر خود نیز به رد ادعای های محمد آصف خواتی تحت عنوان "پیرامون خطاب به مردم" که بزبان پشتو در وبسایت "تول افغانستان" به تاریخ ۷ می ۲۰۱۵ به نشر رسیده بود، مطالبی

قابل ذکر نوشته و ادعای موصوف را مبنی بر اینکه گویا «پرچمی ها و یا به هدایت و مشوره مقامات شوروی» آن بیانیه را نوشته اند، به شدت رد کرده است.

داکتر هاشیان خطاب به محمد آصف خواتی [که احتمالا منسوب به جناح خلق باشد] به تردید بسا نکات مندرج مقاله شان پرداخته است، از جمله یکی هم این ادعا که گویا بیانیه خطاب به مردم از طرف دولت شوروی نوشته شده و از طریق ببرک کارمل به داکتر شرق داده شده و او آنرا به نام خود به محمد داؤد داده باشد. داکتر هاشمیان در این ارتباط خواتی را مخاطب قرار داده چنین می نویسد: «نظریات و اصرار جناب شما را درباره بیانیه (خطاب به مردم) بحیث نظریک هموطن، محترم می شمارم؛ اما من تا کنون به این نتیجه نرسیده ام که بیانیه (خطاب به مردم) از طرف دولت شوروی تهیه شده باشد این کار، یعنی چنین تقاضایی از جانب جمهوری نو تاسیس ولبیک گفتن شوروی و تهیه و ارسال بیانیه از طریق تلگرام بکابل، با تمام نورم های دیپلماسی و عقل سلیم در تضاد قرار دارد، یقین دارم محمد داودخان و هم داکتر حسن شرق (ولوکه بعقیده شما عضو مخفی حزب پرچم بوده باشد) چنین تقاضای مزخرف را که در حقیقت حکم تسلیم شدن جمهوری نو تاسیس به شوروی می باشد، نکرده اند. برادر محمد داود خان، یک دیپلمات بسیار باتجربه و هم نویسنده خوب بود برادرزاده اش مرحوم استاد عزیز نعیم شخص تحصیل یافته و نویسنده بود و با کاکای خود مناسبات نزدیک داشت دوستان سابق محمد داودخان، داکتر مجیدخان سابق وزیر معارف و امثالهم در کابل حاضر بودند، هکذا شخص داکتر حسن شرق که در دوره صدارت محمد داود خان همه فرامین و بیانات سیاسی را مینوشت و بگفته خودش به جمع آوری نظریات احزاب مصروف بود که از وصول و خواندن آنها اطمینان داده، من گمان قرین به یقین دارم که همه آنها در تهیه مسوده این بیانیه همکاری کرده اند.»

داکتر هاشمیان باز هم در ادامه تصریح می‌کند که: «جناب آقای خواتی بیانات یک نفر روسی و ادعای او را از بابت نوشتن خط مشی در ماسکو و ارسال آنرا توسط تلگرام بکابل یک سند ثقه و قاطع دانسته و اصرار مینماید که: "موضوع قابل حیرانی نیست که محمد داود باموتلف و متحد خود (پرچم) از یک سازمان منظم سیاسی تقاضا کنند تا خط مشی دولت را بسازد... بنابراین کارمل تقاضای محمد داود را هم بماسکو خبر داد و ماسکو برای تنظیم سیاست داخلی و خارجی افغانستان (تیزس) را بقسم یک بیانیه ترتیب و از طرف حسن شرق به زعيم ائتلاف مشترک محمد داود رسانید... من این رویداد را... باستناد اثر یک محقق روسی... اقتباس کرده بودم..."»

هاشمیان در زمینه می‌نویسد: «هموطن محترم آقای خواتی لطفا بعرایض من درین مورد دقت بفرمائید: در حالیکه من به اظهارات و اسناد روسها باور ندارم، به افغانها سفارش میکنم که هرگاه اسناد شورویها را می‌خوانند، خوش باور نباشند؛ بلکه از تحقیق مستقل نیز کار بگیرند. حالا برمیگردیم به مدعیات فوق‌الذکر آقای خواتی و برایش می‌گوییم در حالیکه هیچ ثبوت مستند و معقول برای پذیرفتن مدعیات فوق‌الذکر وجود ندارد؛ اما برای یک لحظه هموطن محترم خود خواتی صاحب را آزرده نمیسازم و می‌گوییم نظریات شما را بفرض محال قبول دارم، یعنی بعقیده شما سیاست داخلی و خارجی افغانستان را روسها در ماسکو نوشتند و رهبر کودتای سرطان آنرا قرائت کرد. خوبست اکنون بالای بعضی نکات متن خطابه دقت کنیم:

الف — این خطابه بنام خدا یعنی با (بسم الله الرحمن الرحيم) شروع شده.

ب — در خطابه درج است که "نظام جمهوریت با روحیه حقیقی اسلام موافق می‌باشد".

ج — "مناسبات خارجی افغانستان با اساس بیطرفی، عدم انسلاک در پیمان‌های نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود."

د — "پایه نخستین سیاست افغانستان، صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است. درین آرزو هیچگونه تبعیضی درمورد هیچ کشوری یا مردم، چه خورد چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک، نزد ما وجود ندارد."

ه — "افغانستان کشوریست که در آن اقوام برادر مختلف زندگی دارند و رشته های مختلفی، خصوصاً دین مقدس اسلام، ساکنین افغانستان را بهمین پیوند داده اند."

و — "اصلاحات اقتصادی: یک اقتصاد ملی، مستقل و متمدن، هم آهنگ و براساس پلان و برپایه ساینس و تکنالوژی معاصر ایجاد شود... توسعه صنایع، تجارت، زراعت و توزیع اراضی دولتی برای منافع اکثریت مردم... ساختمان مواصلات و حمل و نقل..."

ز — "اصلاحات اجتماعی: بهبود شرایط کار، حداقل دستمزد و متناسب به مخارج زندگی، اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی... تجدید نظر بر پروگرام معارف و اصلاح آن، امحای بیسوادی، تعلیمات ابتدایی، متوسط و عالی رایگان به مردم..."

ح — "آثار تجاوز اسرائیل بکشورهای عربی از بین برده شود، سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز، پشتیبانی از موفقیت دیتانت، حق تعیین سرنوشت و ختم سیاست استعمار همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهای پیرو نظامهای اجتماعی مختلف..."

ط — "سیاست مستقل صلحجویانه، بیطرفی مثبت و فعال و عدم شرکت در پیمانهای نظامی احترام به منشور ملل متحد"

ی — "ماهیت سیاست داخلی و خارجی افغانستان را اصل صلح و عدالت، آزادی ملی، حاکمیت ملی و استقلال ملی تشکیل می دهد..."

داکتر هاشمیان با ذکر نکات فوق که از متن بیانیه خطاب به مردم اقتباس گردیده منطقیاً به این نتیجه میرسد که: «هرافغان که نکات فوق را بخواند،

مطمئن می‌شود که از یک سیاست خارجی بیطرف و غیرمنسلک، فعال و متحرک سخن می‌گوید و در سیاست داخلی از پابندی به دین مبین اسلام و عنعنات ملی افغانی صحبت می‌کند و سیاست اقتصادی خود را مانند سابق باساس اقتصاد رهبری شده و پلان گذاری و جلب کمک‌های همه کشورهای جهان تشریح می‌کند... اکنون از جناب آقای خواتی میپرسم، کجای این خطابه دیکته شده روسها می‌باشد؟ درین خطابه نکاتی است که در تضاد با اهداف سیاست شوروی قرار دارد؛ پس آقای خواتی باساس کدام سند حکم می‌کند که: "ماسکو برای تنظیم سیاست داخلی و خارجی افغانستان (تیزس) رابقسم یک بیانیه ترتیب و ارسال کرد..." «؟؟؟» (برای شرح مزید دیده شود - داکتر سیدخلیل الله هاشمیان: "تبصره مختصر بر مقاله پیرامون خطاب به مردم"، وبسایت افغان جرمن آنلاین - مورخ ۲۳ می ۲۰۱۵، صفحه ۸)

فصل هشتم

مسئله مشروعیت نظام، دموکراسی و دیکتاتوری؟

مخالفان کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ از همان روزهای اول تا اکنون سعی دارند تا در رابطه با مشروعیت نظام کودتائی، همچنان ادعای محمد داود مبنی بر تحقق دموکراسی "واقعی و معقول" و نیز ماهیت مستبدانه و دیکتاتور گونه نظام جدید سؤال هایی را مطرح سازند و ذهنیت منفی را علیه آن نظام و به خصوص رهبر کودتا محمد داود تحریک و تقویه نمایند. آنها مدعی اند رژیمی که در اثر کودتا به قدرت برسد، فاقد مشروعیت می باشد. آنها براین گفته محمد داود که در بیانیه اعلام جمهوری به تاریخ ۲۶ سرطان بعد از موفقیت کودتا راجع به ماهیت دموکراسی نظر خود را بیان کرد و گفت: «من برای سعادت آینده وطن خود جز قائم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم»، به مباحثه پرداخته و ماهیت "واقعی و معقول" آنرا زیر سؤال می برند و به جای آن نظام جدید را با موجودیت محمد داود همسان با

دیکتاتوری می‌دانند.

این بحث را به خاطری مطرح کردم که به موضوعات فوق با ملاحظه شرایط خاص کشور روشنی انداخته شود و مردم به واقعیت های حاکم جامعه در آنوقت پی برند و رویدادهای تاریخی را با نظر داشت واقعیت ها مورد بررسی قرار دهند.

مشروعیت نظام؟

کسانیکه بدون آگاهی از چگونگی کسب مشروعیت نظام های گذشته و بدون آنکه سخنی در زمینه به میان آورند، موضوع مشروعیت نظام جمهوری را که در اثر کودتای ۲۶ سرطان در کشور به وجود آمد، زیر سؤال می برند و می گویند که رژیم ها کودتائی چون برطبق نظر مردم رویکار نیامده و به وسیله قوت نظامی حاکم بر جامعه شده اند، فاقد مشروعیت می باشند.

در این ارتباط باید آنها نگاهی به تاریخ نه چندان دور کشور اندازند و از یاد نبرند که بیشترین پادشاه گردشی ها در تاریخ کشور از مجرای جنگ و توسل به قوت نظامی صورت گرفته و رأی مردم در آن کمتر دخیل بوده است، با آنها مشروعیت خود را در قبال رضایت بعدی مردم کسب کرده اند. برای توضیح این مطلب بهتر است کمی به گذشته نه چندان دورنظر اندازیم و ببینیم که محمد نادرشاه و سپس محمد ظاهر شاه چگونه به سلطنت رسیدند؟ آیا در مشروعیت بخشیدن سلطنت آنها رأی مردم دخیل بود، یا چطور؟ برای پاسخ به این سؤال به خاطرات دگرجنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوائی و مدافعه هوائی در زمان شاهی رجوع میکنم که شخصاً شاهد و ناظر آن رویدادها بوده است.

چگونگی اخذ بیعت برای سپهسالار محمد نادر خان:

عبدالرزاق خان در مورد اینکه چگونه سپهسالار محمد نادر خان به پادشاهی رسید، چشم دید خود را در سلام خانه ارگ چنین بیان می کند:

«بعد از اشغال کابل توسط قوای مارشال شاه ولی خان، سپهسالار محمد نادرخان [از چهلستون - حومه کابل] به کابل تشریف آوردند. بروز تشریف آوری شان یک عده مامورین اسبق ملکی و عسکری و یک تعداد سرشناسان و یک تعداد مردم جنوبی به سلام خانه [سالون بزرگ در داخل ارگ که در زمان امیر عبدالرحمن خان برای محافل بزرگ دربار اعمار شده بود و تاهنوزهم پابرجاست] گردهم آمدند و منتظر تشریف آوری وی شدند. بعد از چندی تخمین ساعت یازده بجه سپهسالار نادرخان با دوبرادر شان مارشال شاه ولی خان و جنرال شاه محمودخان و همچنان محمد گل خان مومند و الله نواز خان سپهسالار داخل شدند و محمد نادرخان لباس ملکی به تن داشت و کرتی اش به طرز عسکری چهار جیب و برجست و موزه پیا داشتند، بر سر خود لنگی خاکی زده بودند. مارشال شاه ولیخان و جنرال شاه محمودخان لباسهای خاکی پوشیده بودند با چکمه های جاجی که بالای چکمه قطارها به کمر و شانه داشتند. لباس خاکی، چپلی، کلاه و لنگی به سر داشتند؛ محمد گل خان [مومند] لباس وطنی و الله نواز خان لباس ملکی در برداشت. مردم چک چک کرده بعد از آن سپهسالار محمد نادر خان فرمودند که: "وظیفه من بود که آنهایی را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

عبدالرزاق خان در ادامه می نویسد: «پس از این گفتار فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک به وکالت حاضرین گفت که: "همه ما، شما را به پادشاهی خود قبول کردیم." سپهسالار نادر خان فرمود که: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را درنظر بگیرید؛ بازهمین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم."؛ در این وقت سپهسالار کمی عقب رفته با برادر ها و هیتی که همرايش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان

سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم". بعداً پرسیدند راجع به محمود سامی و محمد ولی خان شما چه نظریه دارید؟"، بازهم همین دو نفر که عبارت از فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک باشند، گفتند: "هردویش را بکشید!"; نادرشاه فرمود که: "جرم محمود سامی زیاد است، اگر کشته شود درست است؛ اما محمد ولی خان به همان اندازه جرم ندارد، بهتر می شود که هشت سال حبس شود؛ بازهم همین دو نفر گفتند: "فرموده اعلیحضرت را قبول کردیم."؛ بعد از آن اعلیحضرت از سلام خانه تشریف بردند. «(کتاب "افغانستان در جریان زندگی من"، صفحه ۳۱ - ۳۲)

با این شکل و شیوه سپهسالار محمد نادر خان به تاریخ ۲۳ میزان ۱۳۰۸ - مطابق ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۹ سلطنت خود را اعلام و برادران خود را به مقام های عالیله دولت گماشتند.

نحوه اخذ بیعت به شهزاده محمد ظاهر

در فصل دوم کتاب خود بازهم دگر جنرال عبدالرزاق خان چشم دید خود را از چگونگی اخذ بیعت عسکری به شهزاده محمد ظاهر پس از شهادت پدرش بروز ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ (مطابق ۲۴ نوامبر ۱۹۳۳) چنین بیان می کند: «در این وقت ما یکعهده افسران قوای هوائی، در حالیکه محمد احسان خان قوماندان هوائی هم موجود بود، والیبال می کردیم [در میدان هوائی قدیمی در شیرپور]. یک نفر صاحب منصب به سواری بایسکل آمد با احسان خان قوماندان هوائی سرگوشی کرد. قوماندان هوائی رو بطرف ما کرد و گفت: "امروز والیبال را معطل کنید؛ زیرا سپهسالار صاحب ما و شما را به کلوپ عسکری [ساحه مقابل میدان هوائی سابقه] خواسته و به سرعت باید بطرف کلوپ عسکری برویم." بعضی به سواری بایسکل و بعضی که بایسکل نداشت، احسان خان به موتر خود آنها را برداشت تا که به کلوپ عسکری

رسیدیم. پیش از رسیدن ما یک تعداد صاحب‌منصبان از وزارت حربیه و هم یک تعداد از قلعه جنگی رسیده بودند؛ اما چون رخصتی بود، بسیار صاحب‌منصبان از وزارت به خانه‌های خود رفته بودند و تعداد موجود که بیشتر از دو تا سه صد نفر بود، بمقابل سمت شمال کلپ عسکری همگی صف گرفته، ایستاده شدیم.»

او در ادامه می‌نگارد: «درین وقت یک موتر جیپ سربازها که در بین آن شاه محمودخان سپه‌سالار و محمد ظاهر شاه موجود بودند، در مقابل قطعات صاحب‌منصب ها رسیدند. در اینجا یکی از جنرال ها تیاری و ولنگو گفتند. شاه محمودخان صاحب‌منصبان را خطاب کرده گفت که: "باکمال تأسف به شما می‌گویم که اعلیحضرت نادرشاه امروز از طرف یکی از طلاب به شهادت رسانیده شد. ما جمیع وزرا که در آنجا بودیم با کل مدعین ظاهر شاه را به پادشاهی افغانستان قبول کردیم. حالا از شما صاحب‌منصب ها خواهش میکنیم شما هم ظاهرشاه را به حیث پادشاه افغانستان قبول کنید." به مجردی ختم این گفتار همگی با یک آواز گفتیم که ما اعلیحضرت ظاهر شاه را به پادشاهی قبول داریم. پس ازین قبولی ازما، موتر ها دور شده از کلپ خارج شد و ما هم رخصت شده به خانه رفتیم.» (مأخذ بالا، صفحه ۳۷-۴۰)

در این ارتباط باید یادآور شد که جانشینی شهزاده محمد ظاهر به جای پدر شهیدش در مقام سلطنت افغانستان در نقاضت صریح با قانون اساسی نافذ آنوقت نیز قرار داشت، طوری که قانون اساسی سال ۱۳۰۹ ماده ۵، فقره اخیر آن حکم می‌کند که: «ملت نجیب افغانستان متعهد می‌شوند که سلطنت افغانستان به خاندان این پادشاه ترقی خواه مملکت با انتخاب اعلیحضرت پادشاهی [محمد نادر شاه افغان] و اهالی ملت افغانستان انتقال می‌کند» و در تبصره ذیل این ماده آمده است: «خاندان عبارت است از اولاد ذکور کبیر و برادر». از آنجایی که اعلیحضرت محمد نادرشاه آنّا شهید شد، لذا نظر قبلی پادشاه در مورد جانشینی او (برطبق ماده ۵ قانون اساسی)

موجود نبود، پس یگانه راه قانونی برای تعیین جانشین پادشاه مراجعه به نظر «اهالی مردم افغانستان» بود که به آن وقعی گذاشته نشد و به نظر چند نفر آنهم «وزرا و دو تا سه صد نفر صاحب منصبان» این کار صورت گرفت. اگر بعضی‌ها این کار را ناشی از حالت خاص "اضطرار" می‌دانند، باید گفت که همچو حالت خاص قطعاً در قانون اساسی پیشبینی نشده بود که برای این اقدام مجوز قانونی محسوب شود.

مطالب فوق را برای تداعی نظر کسانی آوردم که نظام جمهوری ناشی از کودتای محمد داؤد را نامشروع می‌خوانند، متأسفانه آنها فراموش کرده اند که نصب اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به سلطنت مغایر به روحیه صریح قانون اساسی آنوقت انجام یافت و رسیدن اعلیحضرت محمد نادرشاه به سلطنت فقط در اثر یک اقدام فاتحانه نظامی بوقوع پیوست که تفاوتی چندان از یک کودتا نداشت، در حالیکه خودش در بیانیه خود از اعلیحضرت امان الله خان نام برد و قبلاً هم اظهار کرده بود که او برای اعاده مجدد سلطنت شاه قبلی داخل پیکار شده بود.

در ارتباط با موضوع مشروعیت رژیم‌ها باید گفت که مشروعیت می‌تواند بر طبق قانون بصورت قبلی از طریق مراجعه به آرای مردم یعنی انتخابات و یا ریفراندوم به میان آید و یا به شکل بعدی به این نحو که هرگاه در برابر یک رژیم جدید مردم صدای اعتراض و قیام جمعی را بلند نکنند و تغییر رژیم را خاموشانه و بدون برخورد جدی به طور عادی با رضایت پذیرا شوند، این حالت می‌تواند رژیمی را که ولو به وسیله کودتا یا غلبه نظامی بمیان آمده باشد، مشروعیت بخشد، چنانچه همین حالت مؤید مشروعیت بعدی سلطنت اعلیحضرات محمد نادرشاه و محمد ظاهر شاه گردید. اما اگر تغییر نظام به وسیله کودتا موجب قیام سرتاسری و دوامدار مردم می‌گردد و مردم در برابر آن به مقاومت مسلحانه می‌پردازند، واضح است که همچو نظام از کسب مشروعیت مردمی محروم می‌گردد.

در اینجا اگر به پس منظر کودتای ۲۶ سرطان دقیقاً نظر اندازیم، واضح می‌شود که نه تنها در برابر آن ضدیت علنی پدیدار نگشت؛ بلکه مردم از آن به طور کل استقبال کردند و پادشاه افغانستان با اعتراف به استقبال مردم از آن تحول از سلطنت استعفا داد و نظام جدید را تبریک گفت، چنانکه ایشان در استعفا نامه خود تصریح کردند: «برادرم جلال‌تاج رئیس جمهور! از موقعی که خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکر متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر همینکه دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام از اراده مردم وطنم، خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می‌کنم. در حالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را به حیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار می‌دهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد.» (متن استعفا نامه پادشاه از مقام سلطنت)

دموکراسی و دیکتاتوری؟

چندی قبل مقاله را در یکی از ویسایت ها تحت عنوان "دموکراسی داؤدخان" خواندم که اصطلاح «دموکراسی واقعی و معقول!» را با نگاه انتقادی مطرح کرده بود. نویسنده آن مقاله که از ذکر نامش در اینجا منصرف می‌شوم، در آغاز به چند مشخصه دموکراسی به طور عام اشاره کرده که اقتباس آن یک مقدمه خوب برای این بحث پنداشته می‌شود. او می‌نویسد: «یک تعریف "جنریک" دیموکراسی که تقریباً در همه زبانهای دنیا به عین شکل از متن انگلیسی آن ترجمه شده عبارت است از "حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم"؛ اما وقتی به جزئیات این تعریف می‌رویم، یک مثل [قول معروف] دیگر زبان انگلیسی را به یاد می‌آورد که می‌گوید: "شیطان خود را در جزئیات موضوع پنهان می‌کند".»

نویسنده آن مقاله با ذکر مثل فوق توصیه می‌کند که: «پس بهتر که با استفاده از روند دیگری رژیم‌های دیموکراتیک را از روی خواص الزامی و خواص ممنوعه آن بررسی کنیم: — در یک دیموکراسی اولاً قدرت توسط انتخابات آزاد تفویض می‌گردد؛ — تفکیک قوای ثلاثه (اجرائیه، مقننه و قضائیه) وجود دارد؛ — پرنسپ‌های آزادی بیان و مطبوعات مراعات می‌گردد؛ — به مردم حق تشکیل اجتماعات و احزاب داده شده است و غیره؛ — همچنان در یک دیموکراسی نه مفهوم زندانی سیاسی وجود دارد و نه امکانات کودتا.»

اینکه نویسنده مقاله در مورد "دیموکراسی داؤدخانی" چه نظر دارد، بعدتر به آن به طور مختصر تماس خواهم گرفت، ولی قبل از آن می‌خواهم چند نکته را درباره مفهوم کلی دموکراسی خدمت به عرض برسانم که به زعم ضرب المثل فوق‌الذکر "شیطان خود را در جزئیات موضوع پنهان می‌کند"، یعنی نه تنها در «خواص الزامی و خواص ممنوعه» آن؛ بلکه بیشتر در نسبت آن بر طبق شرایط خاص جامعه و نیز مساعد ساختن زمینه‌ها برای تطبیق و اجرای آن در هر کشور، آنهم با رعایت یک تعداد ملحوظات خاص، از جمله:

۱ - دموکراسی یک مفهوم و یا یک پدیده مطلق نیست؛ بلکه وجه نسبی دارد و نسبت آن تابع شرایط عینی و ذهنی جامعه است. موضوعاتی که در اکثر جوامع غربی شامل آزادیهای دموکراتیک می‌باشند، برعکس در بعضی جوامع سنتی و عنعنوی به دلیل ارزش‌های دینی، تاریخی و فرهنگی متفاوت اند. طور مثال در کشور بزرگ و نمونه دموکراسی در جهان یعنی ایالات متحده امریکا مردم در انتخابات برای قانونی شدن "ازدواج باهمجنس" و یا "سقط جنین" رأی میدهند، در حالیکه در یک کشور اسلامی طرح این دو موضوع به دلیل ممانعت دینی اساساً جواز ندارد. در کشور هند که نمونه دیگر دموکراسی جهان محسوب می‌شود، نمایش فلم‌های مسما به "بالی وود" در

داخل آن کشور ممنوع بوده و سائر فلم های سینمایی بر طبق ایجابات مذهبی، اجتماعی و فرهنگی باید از زیر سانسور بسیار جدی و دقیق مقامات رسمی بگذرند تا قانوناً اجازه نمایش را کسب کنند. مثال دیگر بازهم در ایالات متحده امریکا رئیس جمهور به اساس اکثریت رأی "الکترو کالج" انتخاب می شود، در حالیکه در کشورهای دیگر تعداد مجموعی آرای انفرادی معیار است، چنانکه تعداد آرای خانم کلنتن بسیار بیشتر از آرای حاصله رئیس جمهور ترامپ بود. یا اینکه حق کاندید شدن در یک مقام انتخابی پس از تائید یک مرجع دولتی که روی معیارهای خاص صلاحیت کاندید شدن شخص را تصویب می کند، آنطوری که در ایران این کار به وسیله شورای مصلحت نظام صورت می گیرد. از این مثال ها برمی آید که ارزش های دموکراتیک مطلق نبوده و نسبیّت آن تابع محدودیت های خاص هر جامعه می باشد.

۲ - دموکراسی در روی کاغذ تا دموکراسی در عمل مشکل دیگر است که در بسا کشورها از هم تفاوت دارند. طور مثال یکی از مشخصه های مهم دموکراسی "کسب قدرت توسط انتخابات آزاد" است که در قانون ذکر گردیده؛ اما وقتی پای عمل در میان می آید، در بسا کشورها موضوع "آزاد بودن" انتخابات زیر تأثیر عوامل مختلف از جمله خرید آراء، توسل به فشار و غیره از اصل خود منحرف شده و از واقعیت فاصله می گیرد، همچنانکه انواع تقلبات انتخاباتی بر نتیجه نهائی آن اثر می گذارد. اگر از ذکر افتضاحات انتخاباتی در بعضی کشورها از جمله افغانستان بگذریم، از مدتیست که بحث های بسیار جدی در مورد انتخابات اخیر ریاست جمهوری امریکا و نقش روسیه در دستکاری "دیتا بیس" های انتخاباتی، مردم امریکا را دچار نگرانی شدید ساخته است. به همین ترتیب در بعضی کشورها موجودیت پارلمانهای که اکثریت اعضای آن آغشته در فساد، رشوت و انواع معامله گریها بوده و نقش خود را در راستای تحقق دموکراسی به تاق نسیان گذاشته

اند. همچنان استفاده های سوء از آزادی بیان و مکدر ساختن فضای اعتماد بین مردم و نیز موجودیت احزاب سیاسی بر مبنای ایدئولوژی های وارد شده و یا استوار بر بنیادهای قومی، زبانی یا مذهبی که همه ای این عوامل به تحقق دموکراسی به حیث "حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم" سخت صدمه می رسانند. به عبارت دیگر تنها تدویر انتخابات آزاد، موجودیت پارلمان، آزادی بیان و غیره واقعیت دموکراسی را در یک کشور آشکار نمی سازد؛ بلکه چگونگی عملکرد آنها عمده ترین شاخص دموکراسی محسوب می شود.

۳ - به زعم ضرب المثل معروف که: «با شگفتن یک گل، بهار نمی شود و با گفتن حلوا، دهن شرین نمی شود»، با ذکر مشخصات دموکراسی در قانون اساسی یک کشور از قبیل انتخابات آزاد، تفکیک قوای ثلاثه، آزادی بیان، حق تشکیل اجتماعات و احزاب نیز نمی توان داد از دموکراسی زد. این مشخصه ها وقتی منتج به هدف میگردند که زمینه های رشد و اجراء و تطبیق آن در جامعه ذهناً و عملاً فراهم گردد و مردم عمیقاً به وجایب و مکلفیت های خود پی برده و در اجرای آن متعهد باشند.

عملیه رشد دموکراسی در بسا کشورهای جهان چندین دهه را در بر گرفته تا به شکل امروزی آن تدریجاً تکامل کرده است. همانطوری که در یک زمین پریرف در زمستان و یا در یک زمین "سنگلاخ" با پاشیدن تخمپانه نمی توان توقع حاصل کرد، مگر آنکه نخست برف ها آب شوند و دهقان زمین را نرم و آماده به کشت سازد و نیز پس از پاشیدن تخمپانه باید از نموی نبات به طور سالم و منظم مراقبت کند و زمان لازم است که تدریجی کشت قد بکشد و به پختگی هنگام درو برسد. دموکراسی نیز در یک کشور که تازه از ظلمت جنگ، خود کامگی و قدرت های مطلقه سربلند می کند، به اکمال و طی مراحل نیاز دارد، به خصوص آماده شدن ذهنیت ها در قبال آن، دست کم یکی دو نسل و حتی بیشتر را ایجاب می کند تا مردم مکلفیت ها و وجایب خود را درک کرده و برطبق آن خود را عیار سازند یعنی از حالت تقلید به رأی

دهی، به واقعیت رأی دهی پی ببرند و بدانند که چرا باید برای رأی دهی بروند و آگاهانه تصمیم گیرند که رأی خود را به کی و یا در کدام موضوع بدهند. اینجاست که دموکراسی در جامعه ریشه گرفته و می‌تواند به طور واقعی تحقق می‌یابد، در غیر آن دموکراسی جز نام و فقط در چارچوب شکلیات باقی خواهد ماند.

سال‌ها قبل به این نظر بودم که فرا گرفتن اصول دموکراسی فقط از طریق تمرین صورت گرفته می‌تواند و مردم تدریجی با شیوه‌های دموکراتیک آشنا می‌شوند، چنانکه مردم، دستگاه‌های اداری، و کاندیدها و حتی رسانه‌ها و نیروهای امنیتی طی چند دوره انتخابات در این چند سال اخیر در کشور صاحب تجربه و آشنایی با اصول دموکراسی شده‌اند. ولی تجربه ثابت کرد که با فقدان حاکمیت قانون و با موجودیت فساد اداری و ضعف دولت و نفوذ شخصیت‌های پر قدرت و گروپ‌های مسلح در کشور، با وجود رفتن تعداد کثیر مردم در پای صندوقهای رأی، بازهم دموکراسی نتوانسته اصالت خود را طور لازم به منصه ظهور برساند. در این حال دموکراسی به جای آنکه بطرف مثبت براه افتد، برعکس منتج به جنجالها، کشیدگی‌ها، دستبردها و عدم قناعت به نتایج انتخابات گردیده است. با ملاحظه این حالات میتوان به این نتیجه رسید که برای پرورش دموکراسی نخست باید زمینه‌های سالم نموی آن فراهم گردد و با انکشاف تدریجی زمینه‌ها میتوان قدم به قدم به سوی تحقق دموکراسی واقعی گام برداشت.

۴ - دموکراسی را نمی‌توان تنها در ساحه سیاسی محدود ساخت؛ بلکه فراتر از آن دموکراسی شامل حال مسائل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و دینی نیز می‌گردد که یک بحث وسیع است. (در سلسله مقالات محمد ولی آریا تحت عنوان "تکامل دموکراسی مترقی" - منتشره سایت "آریانا افغانستان آنلین" میتوان مطالب مهم و دلچسپ را در این زمینه مطالعه کرد.)

با در نظر داشت این خصوصیات میتوان به عمق اصطلاح "دموکراسی

واقعی و معقول" پی برد. دموکراسی های وارد شده که با شرایط عینی و ذهنی موجود جامعه سازگار نیستند از یک طرف؛ و آنچه در روی کاغذ در قوانین کشور از مشخصه های دموکراسی نقش بسته و اما در عمل امکانات تطبیق و اجرای آن به دلایل مختلف میسر نیست از طرف دیگر؛ و نیز دقت و اهتمام لازم در مورد پیمودن مراحل تکامل اساسات دموکراسی و فراهم آوری زمینه های باروری آن؛ همه و همه ایجاب می کند تا قدم های متین عملی و معقول در راستای رسیدن به این آرمان بصورت مداوم گذاشته شود تا نهال دموکراسی بتواند در یک کشور ریشه گیرد و به حاصل دهی مطلوب و واقعی آغاز نماید.

برای شرح مزید و وضاحت بیشتر به موضوع، بیمورد نخواهد بود تا توجه را به واقعیت های تلخ "دموکراسی وارد شده" در کشور در حالت موجود جلب دارم: در افغانستان طی دو دوره به استناد مواد مندرج قانون اساسی داعیه پیاده کردن دموکراسی بلند گردید: یکی پس از انقضاء قانون اساسی ۱۳۴۳ش (۱۹۶۴م) در زمان سلطنت (مسمی به دهه دموکراسی) و دیگر قانون اساسی جدید که پس از طی مراحل به تاریخ ۶ دلو ۱۳۸۲ش (۲۶ جنوری ۲۰۰۴م) نافذ گردید و برطبق آن تا حال سه دوره انتخابات ریاست جمهوری و سه دوره انتخابات پارلمانی صورت گرفته است، در حالیکه در دوره جمهوری اول (یعنی پس از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا کودتای کمونیستی ۷ ثور ۱۳۵۷) سخن از فراهم ساختن زمینه های لازم در جهت قدم گذاری به سوی دموکراسی بود، نه ادعای تحقق آن. از این لحاظ دوره جمهوری اول با دو دوره فوق الذکر فرق دارد و اغلب کسان متوجه این تفاوت نیستند.

در مورد بررسی دست آورد های انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی در دوره جدید پس از انقضاء قانون اساسی ۲۰۰۴م در جهت تحقق دموکراسی شرح و بسط زیاد لازم است که در این مختصر نمی گنجد (در این زمینه

مقالات متعدد از این قلم در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده است)، ولی یقین دارم که خوانندگان عزیز نارسائی ها و مشکلات هر دوره را هنوز به یاد دارند و لزومی به تداعی خاطر در جزئیات نیست؛ اما چند اشاره مختصر در اینجا می تواند اقلاً مسیر آنرا روشن کند و شاید هم یک نگاه کلی به محتوای این کارتون یکی از واقعیت های تلخ آنرا واضح سازد که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری اخیر کشور در ماه آگست ۲۰۱۴ در فیسبوک انتشار یافت که با یک نگاه ساده میتوان به عمق دموکراسی و نحوه برپا کردن آن در کشور عمیقاً پی برد.



از آن روز تا حال هنوز که هنوز است، این جدال تقسیم قدرت به پایان نرسیده و هر روز شکل خود را تغییر می دهد. شرکای قدرت که در دو جناح به مقصد نیل به منافع قومی و گروهی اخذ موقع کرده اند، نیز نمی گذارند در این حکومتی که مغایر بر قانون اساسی و محض به روی مصلحت به مثابه "دو سلطان در یک قلمرو" به وسیله جان کری وزیر خارجه آنوقت ایالات متحده امریکا ایجاد گردید، ثبات و آرامش به وجود آید. این وضع بیانگر غلبه مصلحت بر قانون بوده و در نهایت نقض ادعای دموکراسی را در کشور معنی

می‌دهد که انجامش مثل آغازش نامعلوم و ناپیدا است.

بسیاری ها این وضع را زادهٔ مداخلهٔ بیمورد یا با مورد جان کری می‌دانند که سعی کرد تا از خلق آویز شدن اعجوزه ای دموکراسی وارداتی در افغانستان جلوگیری نماید و مسؤولیت آنرا بر دوش دوطرف اندازد که در انتخابات دست به تقلب زدند. به همین بهانه طرف ضعیف حاضر نشد تا نتیجهٔ انتخابات را بپذیرد و خواست با تهدید به قیام و دست بردن به سلاح، نظام را به سقوط مواجه سازد. می‌گویند: اگر حکومت به اصطلاح "وحدت ملی" ساخته نمیشد، دست آورد های سیزده ساله رژیم در زمینه دموکراسی همه از بین میرفت و جای آنرا جنگ و قتل و ویرانی می‌گرفت که بدون شک همچو وضعی بار می‌آمد.

سؤال در اینجا است که چرا طی سه دوره انتخابات ریاست جمهوری و دو دوره انتخابات پارلمانی با موجودیت امنیت و ثبات نسبی در کشور، بازهم جریان امور در هر دوره بدتر از دوره پیشتر گردید، در حالیکه امید همه آن بود که با تجارب گذشته از هر دوره باید نتایج حاصله بهتر می‌شد؟

در انتخابات اخیر ریاست جمهوری یک عامل خلالی قانون و یا به عبارت دیگر عدم وضاحت قانون بود، عامل دیگر ضعف قدرت حاکمه در تطبیق قانون و در عین زمان اعمال نفوذ اشخاص و گروپها در اجرای امور بود و اما مهمتر از همه نارسائی های عمومی جامعه موجب شد تا مردم در استفاده لازم از حق رأی خود دقت نکنند. درست است که مردم در شرایط سخت اقلیمی با صد شوق و امید به محلات رأی‌دهی شتافتند و با قبول دشواریها رأی خود را به صندوقها ریختند و فکر می‌کردند که روز انتخابات یک روز عید است و هریک مثل آنکه برای ادای نماز عید به سوی مساجد با شوق زیاد رهسپار می‌شوند، آنها نیز به سوی محلات رأی‌دهی در حرکت شدند؛ اما خالی ذهن از آنکه رأی شان چه عواقبی را در قبال دارد و با رأی امروز خود، چه سرنوشتی را در چند سال آینده برای ملت و کشور خود رقم

می‌زنند.

از خاطره‌ها هنوز نرفته که در روز انتخابات تعدادی سوار بر موترهای هواداران یک کاندید به محلات برده شدند و تعدادی هم زیر تأثیر قدرت مالی و نظامی مؤتلفان کاندید رأی دادند، عده‌ای بنام زبان، منطقه و مذهب و یا به رهنمائی قدرتمندان مربوطه رأی خود را در صندوق ریختند و نیز هریک از کسانی که خود را "تانک رأی" می‌شمردند، برای جاگرفتن در قدرت، یکی درگروپ بنام "اصلاحات و همگرایی" و دیگری درگروپ "تحول و تداوم" جا زدند و نمونه‌ای از ائتلافهای ناپایدار را بار آوردند که به اصطلاح عوام شکل "شتر-گاو-پلنگ" را داشت و هنوز هم در انتخابات اخیر شورا و به یقین که در انتخابات پیشروی ریاست جمهوری وضع بهتر از گذشته نخواهد بود.

اگر همه این نقایص را جمع داریم، به این نتیجه می‌رسیم که دموکراسی بزعم "حکومت مردم، برای مردم و توسط مردم" تنها با برابر کردن شکلیات یعنی رفتن به حوزه‌های انتخاباتی و رأی دادن به کمال نمی‌رسد؛ بلکه تحقق دموکراسی واقعی نیازمند مؤلفه‌ها و شرایطی است که باید قبلاً آماده گردند و یا به تدریج به سمت سالم به پیش برده شوند، درغیرآن دموکراسی بدون چنین زیرساخت‌های اجتماعی، اداری، مالی، فرهنگی و سیاسی به سادگی به انارشی و خود سری و فساد تبدیل می‌گردد و مردم از نتایج آن متأثر شده و به نظام بی‌اعتماد می‌گردند و شاید دیگر به میل و رغبت به حوزه‌های انتخاباتی حضور نیابند.

اینجاست که دموکراسی باید مطابق به شرایط عینی و ذهنی جامعه شکل گیرد و به تدریج راه تکامل را بییماید. دموکراسی‌های وارد شده به شکلی که با شرایط عینی و ذهنی کشور سازگار نباشند، نه تنها جامعه را به تحرک مثبت و سالم نمی‌کشاند؛ بلکه برعکس به سمت منفی اثر می‌گذارد. به همین دلیل است که ماهیت دموکراسی از معنی لغوی و کتابی آن بیرون می‌شود و باید در راستای شرایط خاص هر کشور و مقتضات آن شکل گیرد.

خوب بیاد دارم که در دهه مسمی به "دهه دموکراسی" با موجودیت نظام شاهی مشروطه در کشور اصطلاح "دموکراسی افغانی" سر زبانها بود و می‌خواستند برای دموکراسی وجه نسبی و مقتضی به شرایط کشور بدهند. کاش این کار عملی میشد که متأسفانه بازهم به دلایل مختلف این شیوه طور لازم مورد اجرا قرار نگرفت؛ زیرا از یک طرف شاه و نیز دامادش سردار عبدالولی در امور حکومت صریحاً مداخله می‌کرد، از طرف دیگر فقدان حزب یا احزاب ملی زمینه عروج و نفوذ بیش از حد احزاب ایدئولوژیک راست و چپ را در پارلمان و نیز مستقیم و غیرمستقیم در دستگاه دولت فراهم کرده بود.

دراثر همین وضع پارلمان به یک مرجع فساد و کارشکنی مبدل گشت و به جای آنکه نقش اصلی خود را در امور تقنینی و کنترل کارکردهای قوه اجرائیه (حکومت) بازی کند، برعکس به مرجع اختلافات ایدئولوژیک و اختلافات زبانی و قومی تبدیل شد و در عین زمان تعداد از وکلا به فساد اداری و مالی پرداختند و حکومت‌ها را در موقفی قرار دادند که یکی پس از دیگری دچار مشکل و بی‌ثباتی شدند. در نتیجه نظم به وسیله اقدامات تخریبی همین عناصر با تدویر روزافزون مظاهرات و کارشکنی‌های عیان و نهان در داخل حکومت تحقق و آرمان دموکراسی را چنانکه به امید روزبهر آغاز شده بود، برعکس بصوب روزبدتر کشانیدند.

دلیل عمده این تجارب تلخ از همه اولتر در عدم توجه به ساختمان ذهنی و عینی جامعه بود که فکر می‌شد با انفاذ یک قانون همه زمینه‌ها برای تحقق دموکراسی خود به خود مهیا و مساعد می‌گردد و همینکه حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به همه داده شد و عملیه‌های رأی‌گیری و رأی‌دهی آغاز گردید، داعیه دموکراسی به سرمنزل مقصود میرسد. این یک اشتباه بزرگ بود که طی دوره به اصطلاح دموکراسی و نیز در همین دوازده سال اخیر به وقوع پیوست.

در دوره جدید، از یک طرف قوه های موازی با حکومت با داشتن اسلحه و قدرت در تمام کشور هنوز حاکم بر اوضاع بود، احزاب نام نهاد به دور محور قوم، زبان و مذهب می چرخیدند، در راس دولت شخص مصلحت جو و فاقد برنامه قرار داشت و مردم نیز از خاکستر جنگ های چند دهه سر بلند کرده بودند و از طرف دیگر سرازیر شدن عالم های پول از خارج و مصرف آن به هردست و هر راه بدون نظارت و پلان دقیق فساد مالی و اداری را به اوجش رسانید، واضح است که در چنین شرایط حاکمیت قانون به مثابه پایه های استوار تحقق دموکراسی از کار باز می ماند و جای آنرا مصلحت های فردی و گروپی، زور، فساد و بی مبالاتی می گیرد. در چنین وضعی است که دموکراسی با وجود حمایت های بیرونی در دورن خود در حالت خفه شدن قرار دارد و نمی تواند تبارز کند، برعکس جای آنرا انارشی می گیرد و با گذشت هر روز این مصیبت بر کشور در حال گسترش می باشد.

نگاهی به شیوه های کاری پارلمان طی این مدت بدتر از اوضاع جاری حکومت است، انکشاف سریع رسانه ها و آزادی بیان نیز از حد معمول پا فراتر گذاشته و این سؤال که این همه تلویزیونها و مؤسسات نشراتی منابع مالی خود را از کجا و چگونه بدست می آورند از یک طرف و شیوه های تبلیغاتی شان از طرف دیگر موجب کشیدگی های قومی، زبانی و مذهبی در کشور گردیده، تمایلات و حتی وابستگی های بیرونی بعضی از آنها بسیار محسوس است که به جای رسیدن به هدف وصل، بیشتر در راه فصل و بی اعتماد شدن جامعه و مردم آگاهانه یا ناآگاهانه به نشرات می پردازند.

برعلاوه نکات فوق، کشوریکه توان مالی را برای پیشبردن پروسه انتخابات از خود نداشته باشد و مصارف انتخابات توسط امداد خارجی تمویل گردد، چگونه میتوان به تداوم این پروسه مطمئن بود. در هر دوره انتخابات اعم از شورا و ریاست جمهوری کشورهریک به بیش از ۲۵۰ میلیون دالر ضرورت است که اگر کمک خارجی نباشد، دولت از تدارک آن عاجز می ماند و

نمی‌تواند پروسه انتخابات را به پیش ببرد. لذا در پهلوی دیگر عوامل برای پیاده کردن دموکراسی در کشور باید توانائی مالی را نیز در نظر گرفت.

نویسنده مقاله "دموکراسی داؤدخان" بعد از بیان مشخصه های دموکراسی توجه خود را در باره محمد داؤد و جمهوری اول و مشخصات آن با نگاه انتقادی معطوف کرده، چنین می‌نویسد: «داؤدخان اولاً قدرت را از طریق یک کودتا به مقابل یک رژیم قانونی بدست آورد. بعداً قوای مقننه (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) را از بین برده و آن را توأم به قوه قضائی مادون قوه اجرائیه قرار داد. قوه اجرائیه داؤدخان نیز عبارت از کابینه ای بود که اعضای آن دست چین خود او از میان اشخاصی بود که یارای نی گفتن را در مقابل سردار صاحب نداشتند. مطبوعات آزاد خاموش شد و عده ای هم به نام محبوسین سیاسی روانه زندان شدند. قانون اساسی ساخته او مثل قوانین دولت های صدام حسین، حافظ اسد، شوروی، چین، کوریای شمالی، کیوبا و رژیم کمونیستی افغانستان یک حزبی بوده و حدود آزادی بیان را در قانون مذکور طوری تعیین کرد که حسب یک ماده آن توهین به سران دول متحابه موجب عقوبت بود.»

طوری که فوقاً بیان گردید، رسیدن به دموکراسی بر طبق شرایط و احوال کشور مستلزم یک تعداد اقدامات مقدماتی است که بر طبق آن نخست باید زمینه های نشو و نموی سالم دموکراسی در کشور مهیا گردد، از جمله اعاده صلح و ثبات، امحای کامل قوه های موازی با حکومت، خلع سلاح زورمندان و به محاکمه کشانیدن جدی مجرمان بر طبق قانون، تلاش برای اجرای حاکمیت قانون و اجتناب از مصلحت های انفرادی و گروهی، نظارت بر صورت عواید و مصارف دولت و نیز تصفیه حلقات مافیائی در داخل و خارج دولت، برنامه های مشخص فرهنگی برای آشنا ساختن مردم عادی به وجایب و مکلفیت های قانونی شان و بالاخره جلب اعتماد مردم بر اینکه رأی شان در سرنوشت آینده شان نقش دارد و باید آگاهانه از این حق خود استفاده

نمایند.

آوردن این تحولات که لازمه تحقق دموکراسی در کشور می‌باشد، کار ساده نیست و شب در میان صورت گرفته نمی‌تواند، لذا باید در مسیر آن با توسل به اقدامات معقول و مبتنی بر واقعیت‌ها مجدانه و عاملانه قدم گذاشت و این همان مطلبی بود که محمد داؤد پس از موفقیت کودتا در صبح ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در اولین بیانیه رادیویی خود ابراز کرد. او گفت: «من برای سعادت وطن خود جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن برخدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم. به نظر بنده تهداب اصلی چنین یک وضع اجتماعی تأمین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی است که باید به دو اصل فوق ظاهر و یا پوشیده خللی وارد نشود.»

محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در بیانیه خود "خطاب به مردم" که در شب اول سنبله ۱۳۵۲ ش به مناسبت تجلیل از جشن استرداد استقلال افغانستان از طریق رادیو افغانستان به نشر رسید، با تأکید بر موضوع فوق هم‌چنان افزود که: «تجربه برخی از کشورهای دیگر که به رشد اجتماعی و اقتصادی خویش آغاز کرده اند، مؤید این است که شتاب زدگی و دست زدن بهر وسیله ممکن و ناممکن برای رفع فوری عقب ماندگی‌های قرون و اصلاح فوری تمام امور کاریست طفلانه و عملی است بی نتیجه. لهذا باید با درایت و متانت با سنجش دقیق و با استفاده از حد اکثر امکانات بغرض اصلاح جامعه و تأمین شرایط برای بهبود وضع مردم آغاز کرد.» موصوف تصریح کرد که: «در آینده براساس قانون اساسی جمهوریت که نافذ می‌گردد، تجدید انتخابات هیئت دولت جمهوری و تفکیک قوای دولت براساس تساوی حقوق و اشتراک قانونی مردم افغانستان صورت خواهد گرفت.»

محمد داؤد طی بیانیه خود ضمن تذکار اینکه: «ترقی اقتصادی و اجتماعی و تحول فرهنگی، اجرای ریفورم‌های بنیادی و تأمین دیموکراسی

واقعی، با هم ارتباط نزدیک دارد»، خطاب به هموطنان چنین گفت: «اجازه می‌خواهم تا با صراحت که خاصه ما افغان‌ها است در روشنی واقعی ترقی خواهانه اسلامی و مطابق به ایجابات عصر و زمان اعلام دارم که دولت جمهوری جوان افغانستان در راه اصلاحات بنیادی، بدون شتاب قدم به قدم و بیاری خدا، بدون لغزش به جانب افراط و تفریط، شجاعانه به پیش خواهد رفت. ما مستشعریم که وظیفه اساسی دولت جمهوری افغانستان درین مرحله تاریخی عبارت از پایان بخشیدن به نابرابری‌های اجتماعی، فقر و عقب ماندگی که در طول قرون متوالی دامنگیر کشور ما است، تحکیم استقلال سیاسی و نیل به استقلال اقتصادی می‌باشد. دولت جمهوری هرگاه در مرحله مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی و ایجاد یک اقتصاد مستحکم ملی وارد نگردد، استقلال سیاسی کشور و حاکمیت ملی مردم ما به مخاطره می‌افتد. بخاطر ایجاد یک اقتصاد ملی متکی به ساینس و تکنولوژی معاصر و ارتقای سطح زندگی مردم ما لازم است که ریفورم‌های عمیق و بنیادی اقتصادی و اجتماعی اجرا گردد، سکتور دولتی تحکیم و تکامل یابد، کشور صنعتی و صنایع ملی احداث گردد، دیموکراسی در حیات اجتماعی سیاسی و اقتصادی تعمیم یابد. صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت که استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان به یاری خداوند بزرگ در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.» ("بیانیه خطاب به مردم"، برگرفته از روزنامه جمهوریت، مورخ دوم سنبله ۱۳۵۲)

محمد داؤد چه در زمان صدارت و چه در دوره جمهوری به این نظر بود که: دموکراسی در جامعه عقب مانده افغانستان چانس تبارز و موفقیت ندارد، مگر آنکه برای استقرار و استحکام دموکراسی نخست قدم‌های جدی در انکشاف اقتصادی و اجتماعی گذاشته شود، سطح آگاهی مردم از طریق توسعه معارف سرتاسری ارتقا یابد و مردم به تدریج از انجماد فرهنگی و گرایش‌های عنعنوی به سوی ترقی و تحول برطبق ایجابات زمان و پیشرفت

های جهانی قدم گذارند تا در قبال آن مردم به مسؤولیت های حقوقی و قانونی خود بیشتر آگاه شوند، آنوقت است که نهال دموکراسی می تواند بارور گردد و بر زندگی مردم کشور به طور وسیع و مثبت اثر گذارد.

اگرچه در ارتباط با نکات انتقادی مطروحه نویسنده مقاله "دیموکراسی داؤدخان" در بحث های بعدی به طور مشرح صحبت می گردد؛ اما برای روشن ساختن بعضی مطالب مندرج مقاله مذکور لازم دیده شد تا با اختصار مطالبی به عرض برسد:

۱ - محمد داؤد نظام جمهوری را به حیث اولین قدم در راه دموکراسی اعلام کرد تا یک نظام متکی به انتخاب مردم را جانشین نظام شاهی میراثی سازد. این اقدام یک عمل پیشگیرانه بود، به خصوص در یک مرحله حساس که مسئله جانشین پادشاه در آینده قریب یا بعید یک سؤال مغلق و نا مطمئن محسوب می شد؛ زیرا پادشاه کشور در طول زمامداری خود هیچ تلاش لازم را برای آماده ساختن جانشین خود که برطبق قانون اساسی ۱۳۴۳ پسر بزرگش بود، به خرج نداد، شاید هم می خواست آخرین پادشاه کشور باشد. لذا آینده کشور پس از وفات پادشاه بسیار سؤال برانگیز معلوم می شد و احتمال بروز جنگ قدرت در داخل خانواده سلطنتی و حتی کودتای کمونیستی دست پروردگان مسکو بسیار متصور بود. محمد داؤد برای جلوگیری از وقوع چنین حالت با راه اندازی یک کودتای سفید اقدام به الغای رژیم سلطنتی کرد تا کشور را از خطرات بعدی حتی المقدور در امان سازد.

اگرچه شیوه های کاری محمد داؤد پس از کودتا شباهت زیاد به دوره صدارتش داشت و به جا بود که آنرا یک نوع «جمهوری سلطنتی» نامید؛ اما از بین رفتن نظام موروثی و جاگزین ساختن رأی و انتخاب مردم برای تعیین رئیس جمهور در آینده یک اقدام مهم و تاریخی در کشور بود. به همین دلیل و به امید آینده بهتر، مردم از این تحول استقبال شایان کردند. نظام کودتائی با استقرار صلح و ثبات سرتاسری در کشور توانست مقبولیت عامه و مشروعیت

خود را کسب کند و هیچ مقاومت قابل ذکر نظامی در برابر آن صورت نگرفت، مگر به استثنای یک حرکت از جانب جناح راست افراطی به تحریک و حمایت پاکستان که آنهم به سرعت سرکوب شد.

اگرچه بعضی‌ها تغییر نظام شاهی به جمهوری را فال نیک نمیگیرند و آنرا گسسته شدن یک روال عنعنوی می‌دانند؛ اما باید اذعان کرد که با به تعویق افتادن این تحول خطرات بیشتر کشور را تهدید می‌کرد؛ زیرا جناح چپ افراطی به حمایت مسکو بیشتر نیرو می‌گرفت که بیرون کشیدن کشور از دهان اژدهای سرخ آنوقت کار ساده نبود. در این ارتباط بعضی‌ها به این نظر اند که سقوط سلطنت به وسیله کودتا زمینه ساز رویداد منحوس شور گردید، ولی به نظر بعضی دیگر کودتای ۲۶ سرطان می‌توانست یک چانس امید بخش برای آینده کشور و رهائی از مصیبت احتمالی جنگ قدرت تلقی گردد.

تلاش جدی محمد داؤد بعد از تصفیه جناح چپ، در جهت بهبود مناسبات با دو کشور همسایه و در عین زمان برقراری روابط دوستانه با کشورهای عربی و جهان غرب به مقصد جلب کمک‌ها جهت تمویل پروژه‌های اقتصادی پلان هفت ساله نویدی برای آینده کشور بود. متأسفانه این سیاست ملی و خیراندیشانه محمد داؤد از نظر مسکو مغایر به "دوکتورین بریژنف" (یعنی بیرون شدن افغانستان از ساحه نفوذ شوروی) تلقی شد و دولتمردان آن کشور که افغانستان را فرو رفته در کام خود تصور کرده بودند، تصمیم گرفتند تا هرچه زودتر قبل از آنکه این طعمه از دهان خونبار شان بیرون افتد، با راه اندازی کودتای شور به وسیله گماشتگان افغانی خود (خلق و پرچم)، نظام نویناد جمهوری را سقوط دهند. با آنکه زعمای شوروی میدانستند که اختلاف بین گماشتگان شان عمیق است و آنها هنوز توانائی اداره کشور را ندارند و نیز با رویکار آوردن آنها در قدرت، تبرجناح راست افراطی با حمایت مردمی علیه آنها قویاً دسته می‌یابد؛ اما راهی نداشتند جز آنکه طفل نابالغ سیاسی خود را قبل از وقت به قدرت آورند. زیرا آنها

میدانستند هر قدر این کار را به تعویق اندازند، به همان اندازه رژیم جمهوری بیشتر استحکام می یابد و سقوط آن دشوارتر می گردد. با این ترتیب فاجعهٔ ثور ۱۳۵۷ را به راه انداختند و همه امید های مردم افغانستان را به یأس مبدل کردند و از آن تاریخ به بعد مصیبت دوامدار درکشور آغاز گردید.

۲ - انحلال قوای مقننه (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) بعد از کودتا و الغای قانون اساسی ۱۳۴۳ شاهی یک امر طبیعی بود، نه تنها به دلیل تغییر نظام؛ بلکه به موجب کشمکشها و کارشکنی هائیکه در ولسی جرگه از مدتی جریان داشت و هم مدت کاری شورا در آنوقت رو به اتمام بود. تغییر نظام ایجاب می کرد تا پارلمان اسبق الی انفاذ قانون اساسی جدید منحل شود و اجرای امور از طریق صدور فرمان های تقنینی صورت گیرد که در این صورت ناگزیر وظیفهٔ پارلمان به عهده قوهٔ اجرائیه افتاد.

محمد داود با شناخت دقیقی که از نحوه کار پارلمان کشور در دهه دموکراسی داشت و میدانست که مشرانو جرگه با نفوذی که مقام سلطنت از طریق انتصاب یک سوم اعضای آن به طور مستقیم داشت و نیز به طور غیر مستقیم در انتخاب دو ثلث دیگر نقش بازی می کرد، چیزی بیش از وسیلهٔ اعمال نفوذ مقام سلطنت در برابر ولسی جرگه نبود، لذا الغای آنرا در قانون اساسی ۱۳۵۵ تائید کرد و ولسی جرگه را بنام "ملی جرگه" یگانه مرجع تقنین قبول نمود (البته با یک ترکیب خاص اعضا که به نواقص آن بعداً به تفصیل صحبت خواهیم کرد).

۳ - قانون اساسی ۱۳۵۵ که متکی به اصل تفکیک قوا بود، قوه قضائیه را به حیث یک رکن مستقل دولت شناخته و اما این قوه تا انفاذ قانون اساسی تحت نظر ریاست دولت با موجودیت اداره قضاء به امور قضائی کشور رسیدگی می کرد.

۴ - از آنجایی که بعد از موفقیت کودتا همه اختیار مؤقتاً در دست قوای اجرائیه قرار گرفت، لذا این تغییر ایجاب می کرد که قوای اجرائیه (حکومت)

به حیث یک تیم کاری و گرداننده امور کشور بیشتر به اشخاصی تفویض گردد که از همه بیشتر مورد اعتماد شخص رئیس دولت باشد. فقط چند روز بعد از کودتا نقش "کمیته مرکزی" به سطح مشورتی تقلیل یافت و با اعلام کابینه صلاحیت های اجرایی به حکومت زیر ریاست رئیس دولت که در عین زمان به حیث صدراعظم ایفای وظیفه می کرد، سپرده شد. در این موقع حساس به روال معمول حکومت در مرحله اول از همان اشخاص "دست چین" تعیین شدند و اما بعداً در اثر تصفیه جناح چپ، تغییراتی در اعضای حکومت رونما گردید که به اساس آن امور وزارت ها بیشتر به یک تعداد اشخاص تخصصی سپرده شد (البته به استثنای چند شخصیت نزدیک و معتمد رئیس دولت).

تاجائیکه اطلاع مؤثق در دست است، بعد از بروز اختلاف بین اعضای کابینه تصمیم بر آن بود تا پس از پایان کنفرانس معاونین وزارت خارجه کشورهای غیر منسلک که در نظر بود در ماه جوزای ۱۳۵۷ در کابل دائر شود، تغییرات کلی در ترکیب اعضای حکومت به وجود آید و شخصیت های مسلکی، متجرب و جوان داخل کابینه شوند؛ اما متأسفانه کودتای شور برای این کار مجال نگذاشت.

۵- در مورد اینکه چرا در قانون اساسی ۱۳۵۵ جمهوری نظام سیاسی "یک حزب" مرجح دانسته شد، باید به این نکته توجه نمود که: محمد داؤد در اخیر دوره صدارت خود به پادشاه پیشنهاد کرد که با تعدیل نظام از مطلقه به مشروطه، او را بگذارد تا با تشکیل یک حزب ملی و مترقی در مبارزات پارلمانی اشتراک نماید. شاه نه تنها پیشنهاد او را قبول نکرد؛ بلکه با تصویب ماده ۲۴ قانون اساسی پای او را رسماً از اشتراک در سیاست بیرون نمود، ورنه این یک فرصت بسیار مساعد برای ایجاد یک حزب وسط با ماهیت ملی در بین دوقطب افراطی محسوب می شد. شاه بعداً کوشید خودش در ایجاد همچو حرکت پیشقدم شود و یکی از دلایلی که شهید میوندوال را به کرسی

صدارت گماشت، همین موضوع بود؛ زیرا شاه اطمینان نداشت که داکتر محمد یوسف و گروپ همکارانش از عهده این کار به خوبی بدر شده بتوانند، لذا به سرعت به جای او میوندوال را به پیش کشید. شهید میوندوال به این مأمول مبادرت ورزید و با راه اندازی حزب "دموکرات مترقی" مشهور به "مساوات" عده ای را در اطراف خود جمع کرد و اما این تشکیل نتوانست در برابر دو جناح چپ و راست افراطی کسب موفقیت کند. سائر حرکت های کوچک ملی نیز زیر فشار دو جناح مذکور تاب مقاومت نیاوردند و در نهایت آب شان در آسیاب آن دو جناح ریخته شد.

محمد داؤد به این نظر بود که ایجاد یک حزب قوی ملی یکی از ایجابات اساسی انکشاف سیاسی برای تبلور دموکراسی واقعی و معقول در کشور است و این تحرک نمی تواند در جوار دو جناح راست و چپ افراطی که از ایدئولوژی های وارد شده از خارج و به کمک و حمایت آنها در طول سال های دهه دموکراسی در کشور قدرت یافته بودند، به سهولت به قوام برسد، مگر آنکه برای یک مرحله مقدماتی زمینه رشد یک حزب ملی را در محدوده نظام "یک حزبی" مساعد سازد. او در نظر داشت که در موقع لازم وقتی این حزب ملی در کشور استحکام یابد، آنوقت با تعدیل قانون اساسی زمینه قانونی ساختن تعدد احزاب فرا خواهد رسید تا از آن طریق رشد متوازن دموکراسی در ساحه سیاسی در کشور تأمین گردد. لذا هدف اصلی نظام "یک حزبی" داؤدخان مثل صدام و حافظ اسد و یا کشورهای مثل شوروی، چین، کیوبا، کوریای شمالی و غیره نبود؛ بلکه می خواست نخست زمینه استحکام یک حزب ملی و مترقی را در وسط دو قطب افراطی فراهم کند و بعد به سراغ تعدد احزاب برود. چنانکه موصوف در بیانیه خود که به تاریخ ۱۱ ثور ۱۳۵۴ ش در حضور جم غفیری از همشهریان هرات ایراد نمود، به وضاحت به این موضوع اشاره و گفت:

«جوانان عزیز! برای اینکه سرنوشت آینده این وطن بدست شماست، اگر

خواسته باشید یا نخواستہ باشید، قهراً مکلف هستید سرنوشت آینده این خاک را بدست خود بگیرید. پس ای جوانان عزیز و ای فرزندان عزیز! خود را آماده خدمت سازید، و وقتی شایسته خدمت شده میتوانید که علم بیاموزید و صاحب یک ایدیالوژی ملی و وحدت فکر و عمل باشید.» او تصریح کرد که: «برادران! ایدیالوژی های وارد شده هیچگاه به تنهایی به درد یک ملت نمی خورد. ملت مرد و قهرمان آن ملتی است که از آن همه ایدیالوژی ها از همه دنیا چیزهای بهتری که موافق با عنعنات ملی، منافع ملی و معتقدات دینی آن باشد، استخراج و جمع آوری نموده، به فکر و دماغ خود برای خویشتن و وطن خویش ایدیالوژی نوی را خلق کند که در پرتو آن راه سعادت و اعتلا را بییماید.»

بخش نهم

رویدادهای عمده دولت جمهوری در امور داخلی

یک نگاه عمومی بر تحول در امور داخلی

اگرچه گرمی و سردی روزگار و تجارب حاصله در دوران عزلت و بیکاری، محمد داؤد را یک شخص باتفاهم و معتدل ساخته بود؛ اما شیوه «دیکتاتوری دلسوزانه» او را در راستای خدمت به وطن و مردم چندان تغییر نداده بود. لذا حرف «رهبر» به مثابه قانون، بدون چون و چرا واجب التعمیل پنداشته می شد. باهمین روحیه بعد از کودتای (۲۶ سرطان ۱۳۵۲) نظم عامه زیر کنترل آمد و مظاهرات روزمره در شهر پایان یافت، امنیت در تمام کشور برقرار و جریان امور به طور عادی در حرکت افتاد. آنچه مایه تشویش و نگرانی عده ای از «ملیگراها» و جناح های راست افراطی از جمله عناصر «اسلامگرا» گردید، همانا نقش روبه تزاید عناصر چپی «خلق و پرچم» در دستگاه دولت بود که مقام های حساس را اشغال کرده بودند. عکس العمل

این وضع به سرعت آوازه کودتاها علیه رژیم را بلند کرد، چنانکه موضوع کودتای نام نهاد شهید میوندوال و بعداً جریان مولوی فیضانی و توطئه جنرال میر احمد شاه که توأم با گیر و گرفت ها و اعدام چند نفر بود، به شهرت رژیم صدمه وارد کرد. همین وضع موجب شد تا عده ای به پاکستان فرار کنند و به حیث قوای مخالف رژیم زیر نظر پاکستانی ها فعال شوند. همین ها بودند که بعداً در ماه اسد ۱۳۵۴ (آگست ۱۹۷۵) به پنجشیر و لغمان حمله کردند و اما شکست خوردند و بسیار شان به حیث مخالفان مسلح رژیم دوباره به پاکستان برگشتند.

نفوذ کمونیست های خلقی و پرچمی در دستگاه دولت از یک طرف و حملات مسلحانه مخالفان در پنجشیر و لغمان از طرف دیگر محمد داؤد را به این نظر آورد که برای ایجاد یک نظام ملی در «وسط چپ و راست» تغییرات اساسی را روی دست گیرد و برای تضعیف گروپ های «چپ و راست» اقدام کند. او به تاریخ ۲۷ سپتمبر ۱۹۷۵ کار تصفیۀ پرچمیها و خلقی ها را از کابینه آغاز کرد و در قدم اول فیض محمد، پاچا گل وفادار، جیلانی باختری، عبدالحمید محتاط و نعمت الله پژواک و بعداً حسن شرق را از وظایف شان برکنار ساخت. بیانیۀ محمد داؤد درهرات مبنی بر مخالفت با هرگونه ایدئولوژی های وارداتی به کشور درحقیقت برای کمونیستهای خلقی و پرچمی زنگهای خطر را به صدا درآورد و توجه شانرا به آینده موهوم معطوف کرد.

این چرخش از یک طرف مقامات شوروی را بر محمد داؤد مظنون ساخت و ادامه دوستی او را با شوروی زیر سؤال برد و بنابراین تلاش ها برای رفع اختلافات بین خلق و پرچم و موضوع اتحاد مجدد آنها از طرف سفارت شوروی درکابل شروع گردید و فعالیت جلب و جذب به وسیله آنها در اردو نیز روی دست گرفته شد. از طرف دیگر مفکوره تأسیس یک حزب واحد بنام «انقلاب ملی» زیر نظر چهارعضو کابینه درزی را بین کابینه به وجود آورد که

به وساطت نعیم خان برادر محمد داؤد با وعده ای اصلاحات ظاهراً وضع در داخل کابینه به حالت عادی برگشت. پس از لویه جرگه (دلو ۱۳۵۵ - فبروی ۱۹۷۷) که محمد داؤد به حیث رئیس جمهور کشور تعیین گردید، تغییرات اندک در کابینه و امور داخلی رونما شد؛ اما سیاست خارجی وارد یک مرحله بسیار حساس گردید.

در این بخش سعی بر آنست تا بیشتر به رویدادهای مهم دوره جمهوری و تحولات وارده در امور داخلی کشور بحث بعمل آید و هریک از موضوعات آتی تحت یک فصل جداگانه بررسی گردد: توطئه ها علیه نظام، تصفیه عناصر چپ، تشکیل یک حزب بر مبنای یک ایدئولوژی ملی، بروز اختلافات در داخل نظام، تسوید قانون اساسی جدید و تصویب آن در لویه جرگه، انتخاب محمد داؤد به حیث رئیس جمهور، تغییرات قسمی در کابینه، تحولات اقتصادی، تشدید فعالیتها برای وحدت جناح خلق و پرچم و بعضی موضوعات دیگر.

بزرگوار

فصل اول

توطئه ها علیه نظام

پاکستان - عامل اصلی توطئه ها

بررسی روابط سیاسی افغانستان و پاکستان چه در زمان صدارت و چه در دورهٔ جمهوریت محمد داؤد یکی از مباحث جنجال برانگیز و درعین حال مغلق است که نمی شود آنرا در این مختصر گنجانید؛ بلکه ایجاب نوشتن یک کتاب را می کند. خوشبختانه یکی از مآخذ مستند، عمیق و همه جانبه در این زمینه همانا کتاب مرحوم عبدالصمد غوث - دیپلمات شناخته شده ای افغان و معین سیاسی وزارت خارجه افغانستان در عهد جمهوریت است که تحت عنوان "سقوط افغانستان" نخست به زبان انگلیسی به نشر رسید و در سال ۱۹۹۹ بار اول به دری و پشتو ترجمه و در پشاور به وسیله کتابخانه سبا چاپ گردید. در فصل پنجم کتاب بحث روی موضوع روابط سیاسی افغانستان با پاکستان از پایان جنگ جهانی دوم تا اعلام جمهوریت (کودتای ۲۶ سرطان

۱۳۵۷) بیشتر از ۵۰ صفحه را دربر می‌گیرد و در فصل هفتم در حدود ۶۰ صفحه کتاب به همین موضوع در دورهٔ جمهوریت محمد داؤد اختصاص یافته است. هدف از این مقدمه آنست تا بحث ازساحهٔ وسیع ترموضوع به یک ساحهٔ اختصاصی تر محدود گردد و توجه بیشتر به دو مقالهٔ اخیر احمد فواد ارسلا جلب شود که مبتنی بر اسناد وزارت خارجه امریکا بوده و در پورتال "افغان جرمن آنلاین" به نشر رسیده است: مقالهٔ اول - ترجمه متن تلگرام مورخ ۱۷ سپتمبر ۱۹۷۳ سفارت امریکا در کابل است که عنوانی وزارت خارجه آن کشور در بارهٔ "آینده رژیم داؤد" ارسال گردیده که در آن پس از گذشت دو ماه از کودتا، احتمال وقوع حوادث و رویدادها را در آینده رژیم جدید جمهوری در افغانستان مورد پیشبینی قرار داده است (متن مکمل این گزارش در فصل ششم این بخش دیده شود). مقالهٔ دوم فواد ارسلا به ترجمه یک قسمت از اسناد مربوط به مذاکرات رسمی ذوالفقارعلی بوتو صدراعظم آنوقت پاکستان پرداخته که طی سفرش به امریکا (به تاریخ ۱۸ و ۱۹ سپتمبر ۱۹۷۳) با رئیس جمهورنکسن و دیگر مقامات ارشد امریکائی به خصوص در رابطه با رویدادهای افغانستان ابراز نگرانی کرده است.

بوتو حین مذاکرات خود با ریچارد نکسن رئیس جمهور وقت امریکا مطالبی را بیان کرد که محتوای آنرا میتوان در یک جمله چنین خلاصه کرد: «به داؤد باید یک درس داده شود!!» بوتو با شیطننت خاصی که خصلت همیشگی سیاسیون پاکستان است، سعی می‌کرد تا خطرات ناشی از تحول در افغانستان را به نحوی به امریکائی واضح سازد و ذهنیت آنها را در برابر نظام جمهوری جدید افغانستان به نفع خود تغییر دهد. (برای شرح مزید دیده شود: مقالهٔ "تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها!"، احمد فواد ارسلا، افغان جرمن آنلاین، مورخ ۶ فیبروری ۲۰۱۶)

با ابراز این نوع نگرانی ها، بوتو می‌خواست برای مداخله غیرمستقیم کشورش در امور داخلی افغانستان و از بین بردن نظام جدید جمهوری و یا لا

اقل ایجاد مشکلات در نظام و بی ثباتی در افغانستان ذهنیت سازی کرده و حمایت امریکا را در این زمینه به نفع خود جلب کند؛ اما امریکائی ها چنانکه در راپورسفارت امریکا تذکر رفت، تحول در افغانستان را به گونه ای مثبت و با امیدواری به آینده نگاه می کردند و جوابی سرد به بوتو دادند.

نکته قابل توجه و دقت اینست که چگونه سه رویداد مهم در آنوقت طی چند روز در رابطه با مسائل افغانستان واقع شدند: یکی ارسال تلگرام سفارت امریکا درباره آینده رژیم داؤدخان به تاریخ ۱۷ سپتمبر ۱۹۷۳ (۲۷ سنبله ۱۳۵۲)، دیگر سفر رسمی بوتو به امریکا در روزهای ۱۸ و ۱۹ سپتمبر و سوم حادثه بازداشت یک عده شخصیت ها به اتهام راه اندازی یک کودتا (مسمی به کودتای میوندوال) علیه رژیم جمهوری در کابل به روز ۲۹ سپتمبر ۱۹۷۳.

با مطالعه دومین نامه ارسالی محمد داؤد عنوانی سرمنشی ملل متحد میتوان به عمق کشیدگی ها بین افغانستان و پاکستان بعد از اعلام نظام جمهوری در کشور پی برد و اما این روابط به جای بهبود بازهم در اثر تلاشهای ممتد جهت سقوط نظام جدید در کشور که گفته می شد دست پاکستان در آن زیدخل است، بازهم بیش از پیش رو به تشنج میرفت. چنانکه محمد داؤد در برابر یک سؤال نماینده روزنامه "تایمز آف اندیا" در زمینه گفت: «البته روابط ما با پاکستان کاملاً روشن است؛ پاکستان همیشه مخصوصاً بعد از تأسیس نظام جمهوری در افغانستان کوشش نموده است تا در افغانستان نا آرامی ایجاد کند و پروپاگند آنها دوام دارد که هدف پروپاگند پاکستان دو چیز است: یکی آنکه میخواهد ذهنیت دنیا را نسبت به افغانستان مغشوش سازد و از طرف دیگر بدینوسیله میخواهد نا آرامی ها و بدبختی های داخل کشور خود را از نظرها پپوشاند....» (متن مکمل مصاحبه در کتاب: "بیانات، پیامها... شاعلی رئیس دولت و صدراعظم از ۲۶ سرطان ۱۳۵۳ تا ۲۶ سرطان ۱۳۵۴"، موضوع شماره ۹، صفحه ۵)

آنچه بر مغلق شدن روابط بین دو کشور بیشتر اثر منفی گذاشت، همانا

ادعای دولت افغانستان مبنی بر دست داشتن پاکستان در راه اندازی به اصطلاح "کودتاها" جهت براندازی نظام جدید بود، چنانکه در ابلاغیه مورخ ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ به ارتباط پلان کودتای که بنام شهید میوندوال شهرت یافت و در واقع مبتکر اصلی آنرا میتوان خان محمد خان مرستیال دانست، منعکس گردید. از آن به بعد تلاشهای متواتر از طرف اشخاص و گروههای دیگر نیز در این راستا صورت گرفت که ریشه های عمیق آنرا در تحریکات و حتی اقدامات آشکار مراجع پاکستانی سراغ کرد.

ناگفته نماند که در داخل افغانستان رقابت های شدید بین دوجناح سیاسی متضاد یعنی جناح چپ افراطی به خصوص حزب دموکراتیک خلق (خلق و پرچم) با جناح راست افراطی به خصوص "جنبش جوانان مسلمان" میراثی بود که از دهه دموکراسی انتقال یافته بود و شمول یک تعداد وابستگان چپ افراطی طی سال اول در نظام جمهوری و نفوذ آنها در دستگاه دولت موجب برانگیخته شدن احساس جناح راست افراطی گردید و آنها در برابر نظام جمهوری موقف خصمانه گرفتند و با تبلیغات وسیع برضد آن پرداختند. در عین زمان همین رقابت های جناحی سابق بین آنها موجب گردید تا وابستگان جناح چپ با استفاده از مقام های خود بر جناح رقیب فشار بیاورند و آنها را حتی المقدور در صحنه سیاسی افغانستان تضعیف نمایند. اینجاست که جمهوری جوان و شخص محمد داؤد در وسط فشار این دو قطب قرار گرفت و واضح بود که در پشت پرده دست های از بیرون در این کشمکش پنهان و خطیر فعالیت داشتند، طوری که شوروی غیر مستقیم در پس جناح چپ شامل در کودتا و پاکستان غیر مستقیم در حمایت از جناح راست به گونه ای فعال بودند. اما محمد داؤد در چنین وضعی شکننده که نظام جمهوری در آغاز با آن مواجه بود، نمی توانست دفعتهاً هردو قدرت رقیب را در جایش بنشاند و مجبور بود تا حدی از مؤتلفان کودتاجی خود خاطرخواهی کند، چنانکه در گزارش ارسالی سفارت امریکا به وزارت خارجه آن کشور به این

وضع به صراحت اشاره شده است و نیز محمد داؤد در یک بیانیه خود، چنانچه در بالا تذکر رفت، به صراحت گفت که: «پاکستان همیشه مخصوصاً بعد از تأسیس نظام جمهوری در افغانستان کوشش نموده است تا در افغانستان نا آرامی ایجاد کند.»

یکی از اولین همپو رویدادها همانا کشف کودتایی بود که گویا به رهبری محمد هاشم میوندوال (سابق صدراعظم) در ظرف تقریباً دو ماه پس از کودتای ۲۶ سرطان در حال شکل گیری بود که اینک با ذکر مختصر آن پرداخته می شود:

کودتای مسمی به "میوندوال":

رژیم جدید جمهوری پس از گذشت تقریباً سه ماه دو ابلاغیه را به پشتو و دری از طریق رادیو و جراید دولتی به تاریخ ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ با متن ذیل به نشر سپرد:

«ابلاغیه اول: از مدتی به اینطرف حکومت پاکستان غیر عادلانه و یکجانبه ادعا می کند که افغانستان در امور داخلی پاکستان مداخله می کند. حالانکه دسیسه در افغانستان کشف می گردد که نظر به دلایل قوی تحرکات پاکستان در آن دخیل است. بحیث حکومت یک مملکت صلح دوست که غیر از صلح در وطن خویش و در منطقه و در جهان چیزی نمیخواهد، جداً خواهش می کند تا حکومت پاکستان بار دوم به این گونه اعمالیکه منجر به برهم خوردن صلح منطقه و بالاخره صلح جهانی می گردد، اقدام ننماید.»

«ابلاغیه دوم: از چندی باینطرف دسته ارتجاعیون به ضد نظام جمهوری برای برهم زدن امنیت و از بین بردن نهضت انقلابی وطن پرستان تشکیل جلسه می دادند. دوستان انقلاب با تمام برده باری و حوصله متوجه اوضاع این خائنین بودند. خوشبختانه و موفقانه اوشان را با تمام اسناد و شواهد دستگیر نمودند. با اینکه تمام مردم افغانستان وقتیکه از حامیان ارتجاع نام

برده می‌شود، چهره های این اشخاص در مقابل چشم های شان نمودار می‌گردد. اما برای اینکه خوبتر از حقیقت واقف گردند، اینها عبارت اند از: محمد هاشم میوندوال، خان محمد والی اسبق ننگرهار، دگر جنرال متقاعد عبدالرزاق با یکتعداد اشخاص دیگر که روز پنجشنبه گذشته به امر حکومت گرفتار شدند.» (برگرفته از روزنامه جمهوریت، سال اول، شماره ۴۱، مورخ شنبه ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ش)



اینکه چگونه موضوع کودتا و نام اشخاص زیربط آشکار و مطرح گردید، سؤال است که دکتر حسن شرق در کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت" (صفحه ۱۷۹) چنین می نویسد: «یکی از جمهوریبخواهان [؟] بنام تورن سیدخان - تورن کندک کوماندو که از اقارب نزدیک مولوی سیف

الرحمن یکی از علمای مشهور شنوار ننگرهار بود، شخصاً به محمد داؤد اطلاع می‌دهد که در خانه مولوی سیف الرحمن ملاهای پاکستانی رفت و آمد دارند و در تلاش اند تا حکومت جمهوری را به اذهان مردم افغانستان تکفیر نمایند و به هدایت محمد داؤد مولوی سیف الرحمن زیر مراقبت و نظر تورن موصوف قرار می‌گیرد و دید وادید مخفیانه مولوی سیف الرحمن موصوف با بعضی از صاحب‌منصبان اردو و خصوصاً جنرال خان محمد مرستیال اشتباهات افزون تری را بوجود می‌آورد...» شرق بازهم در صفحه ۱۸۲ همین کتاب می‌افزاید: «از خانه مولوی سیف الرحمن دخیل در کودتای فوق مکتوبی بدست آمده بود که رهبر جمعیت اسلامی پاکستان به جواب نامه ای نوشته بود: "برای اینکه مردم باور کنند که محمد داؤد و رفقایش کافرنند، تبلیغ کنید که کودتا به همکاری پرچمی‌ها صورت گرفته است"، چون پرچمی‌ها بعد از تجلیل سالگرد لنین از جانب علمای افغانستان در اذهان عامه کافر معرفی شده بودند، حکومت پاکستان می‌خواست تا کودتا را به آنها پیوند داده و مردم را برضد کودتا بشورانند.»

این موضوع را عبدالصمد ازهر (رئیس ارکان قوماندانی ژاندارم و پولیس آنوقت - یکی از فعالان جناح پرچم و متهم به قتل میوندوال) در آغاز کتاب خود تحت عنوان "خودکشی یا قتل؟" به عبارت متفاوت چنین بیان می‌کند: «قضیه از اینقرار بود که مولوی سیف الرحمن وکیل پیشین ولسوالی نازیان مربوط لوی ولسوالی شینوار به اتهام جاسوسی برای پاکستان، توسط نظامی‌ها دستگیر گردیده بود. موصوف از جاسوسی انکار نموده ارتباطش را با پاکستان در پیوند با تدارک کودتا با اشتراک محمد هاشم میوندوال یکی از صدراعظم‌های سابق، خان محمد خان معروف به مرستیال و عبدالرزاق خان سابق قوماندان عمومی قوای هوایی و مدافعه هوایی بیان نمود. سه نفر مذکور به تاریخ ۲۹ سنبله سال ۱۳۵۲ بنا به دستور محمد داؤدخان رئیس دولت جمهوری افغانستان، توسط نظامیان کودتاچی دستگیر گردیده به کوتی باغچه

ارگ ریاست جمهوری برده شده بودند. هیئت هایی که از طرف قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس - عبدالقدیر نورستانی تعیین گردیده بودند، موظف شدند هرکدام متهم مورد بازجوئی خود را از ارگ ریاست جمهوری بیاورند. متهمین به وزارت داخله آورده شدند. من با شادروان [!] غلام فاروق یعقوبی و شادروان [!] نصرالله عمرخیل [از اقارب نزدیک صمد ازهر] برای بازجوئی از میوندوال تعیین شده بودیم.»

صمد ازهر در ادامه می افزاید: به میوندوال ابلاغ شد که او به تدارک کودتا متهم است، آیا این اتهام را می پذیرد یا رد می کند؟ میوندوال اتهام را نپذیرفت.... وقتی در شب ۵ میزان بازجوئی بار دوم صورت گرفت، موصوف از داشتن روابط با خان محمد خان و عبدالرزاق خان انکار ورزید. به تاریخ ۸ میزان با وجود مواجه شدن با اکرم پیلوت، هنوزهم اعتراف نکرد؛ اما پس از استماع اعترافات مفصل دیگران به اعتراف پرداخت. (برای شرح مزید دیده شود: عبدالصمد ازهر: "خودکشی یا قتل - گفتنی های نگفته درباره مرگ میوندوال"، مطبعه دانش - کابل، سنبله ۱۳۹۰، صفحه ۱۴ - ۱۵)

صمد ازهر در قسمت دیگر کتاب خود می نویسد: «وقتی در صبحگاه نامیمون ۹ میزان [مطابق ۲۹ سپتمبر ۱۹۷۳] که قدیر خان مرا از خانه برداشت و در اثنای راندن موترش برایم



از خودکشی میوندوال گفت، باورم نشد. (مأخذ بالا، صفحه ۲۰)؛ گویا که او از موضوع قبلاً اطلاع نداشته و در همان روز از طریق قدیر نورستانی آگاه شده بود.

اینکه چرا قتل یا خودکشی میوندوال را سرآغاز این بحث ساختم، یک دلیل همانا شخصیت و

شهرت میوندوال بود و دیگر اینکه بحث روی چگونگی شهادت میوندوال را محققان متعدد با پیچ و تاب های مختلف مورد بحث قرار داده و در ضمن عده ای از مخالفان رژیم، به خصوص جناح راست افراطی آنرا به مثابه "پیراهن خون پر حضرت عثمان ^{رض}" ساختند و موضوع اصلی یعنی کودتا را تحت الشعاع قتل میوندوال قرار دادند که تا امروز بحثهای فراوان در زمینه جریان دارد.

اسناد و اعترافات منتشره در روزنامه ها مؤید آنست که تشبث به راه اندازی یک کودتا علیه نظام جمهوری یک واقعیت بوده و نمی توان از آن انکار کرد؛ اما سؤال های دیگر که این مفکوره چرا و از کجا نشأت کرد، در راس آن کی و یا کی ها بودند و کی ها از وقوع آن به نحوی اطلاع داشته و اما نقشی را بعهده نگرفته بودند، هدف کودتا چه بود، آیا واقعاً این حرکت به حمایت منابع استخباراتی پاکستان صورت گرفته بود یا توطئه ای از جانب جناح چپ افراطی بود که می خواستند تا محمد داؤد را از خطرات احتمالی برحذر سازند و او را در حیطه قدرت خود قرار دهند و در ضمن اشخاصی را که به حیث رقبای قدرت و یا مخالفان ضمنی خود می دانستند، بدانوسیله از صحنه بیرون کنند و یا از بین ببرند.

اینها همه سؤالاتی اند که ارائه جواب مفصل به آنها از توان این بحث بیرون است؛ اما مآخذ فراوان از جمله کتابها، سلسه مقالات، مصاحبه ها و تشریحات ضمنی وجود دارند که هریک به نحوی متفاوت و اما زیر تأثر گرایشهای فکری و منسوبیت خود به یک سمت خاص به ابراز نظر در زمینه پرداخته است.

(کسانیکه علاقمند معلومات مزید در موضوع باشند، میتوانند به مآخذ مختلف طور نمونه به آثار و نوشته های ذیل مراجعه نمایند: محمد نجیم آریا: "محمد هاشم میوندوال"، چاپ چهارم، صفحات ۱۳۸ تا ۱۶۷ {آریا یکی از دوستان و همفکران میوندوال و معاون حزب "دموکرات مرقی" مسمی به

"مساوات" بوده و بعد از شهادت میوندوال ریاست آن حزب را بعهدہ گرفت؛
 نصیر مهرین: "کودتای نامنهاد میوندوال"، ویسایت "کابل نات"، شماره های
 ۱۱۴ تا ۱۲۲ و شماره ۱۲۹ {مهرین محقق مستقل است که البته به دلایلی با
 خانواده موسوم به "آل یحیی" به طور عموم نظر انتقادی دارد}؛ (قابل ذکر
 است که یک تعداد مقالات دیگر منتشره ویسایت کابل نات در زمینه به
 وسیله نویسندگان دیگر نیز در این موضوع به نشر رسیده اند که هریک
 کوشیده است تا گوشه ای از این موضوع را روشن سازد؛ یک تعداد از این
 نوشته ها و مقالات را محمد حیدر اختر در یک کتاب تحت عنوان "غلط
 گویان جنایتکار" گرد آورده و در سال ۱۳۹۱ در کابل به چاپ رسانیده
 است)؛ عبدالصمد غوث: "سقوط افغانستان"، چاپ دوم ۱۳۷۸، صفحه
 ۲۴۵ تا ۲۴۸ {موصوف یکی از دیپلمات های ورزیده کشور در امور سیاست
 خارجی افغانستان و یکی از اشخاص معتمد محمد داؤد بود}؛ دکتر محمد
 حسن شرق: "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان"، چاپ دوم،
 ۱۳۸۴، صفحه ۱۷۹ - ۱۸۲ {او ضرورت به معرفی ندارد}؛
 دکتر نصیر حق شناس: "دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست
 محمد تا ببرک"، چاپ دوم، ۱۳۶۸، صفحه ۳۹۵ تا ۳۹۸ {او منسوب به
 حزب جمعیت اسلامی - برهان الدین ربانی بود و اکثر نوشته های موصوف به
 حمایت از آن حزب و بناً نظرش اغلباً در برابر نظام جمهوری منفی بوده
 است}؛ ابوذر پیرزاده غزنوی: "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر - کودتای ۲۶
 سرطان ۱۳۵۲ و جمهوریت داؤدخان"، تهران، ۱۳۸۹، صفحه ۲۰۸ تا ۲۲۵
 {پیرزاده غزنوی یکی از وابستگان حزب اسلامی حکمتیار است که اکنون در
 ایران زندگی می کند و نظریاتش زیر تأثیر تفکر افراطی آن حزب قرار دارد و
 بنابر آن او در برابر نظام جمهوری و شخص محمد داؤد طبعاً نظریه شترانتقادی
 و منفی دارد}؛ میر محمد صدیق فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد
 دوم، صفحه ۱۵ تا ۲۰ {فرهنگ در ضدیت با شخص محمد داؤد و میوندوال

شهرت دارد و نظریات و قضاوتش به طورعموم و بالاخص در مورد نظام جمهوری محمد داؤد بدبینانه است؛ محمد نبی عظیمی: "اردو و سیاست..."، چاپ دوم، ۱۳۷۷، صفحه ۱۰۴ تا ۱۰۷ {عظیمی نخست از طریق معرفت با ضیاء مجید در کودتای ۲۶ سرطان سهم گرفت و بعد به حیث یک پرچمی به عالیتین مقامهای نظامی به رتبه ستر جنرالی در دوره خلق و پرچم ایفای وظیفه کرد}؛ هارون الف: "داؤدخان در چنگال ک.ج.ب"، چاپ دوم، ۱۳۷۹، صفحه ۱۱۱ - ۱۱۷ {هویت اصلی نویسنده این کتاب معلوم نیست و اما کتابش با همان روحیه معمول زمان جهاد نگارش یافته است}؛ عبدالصمد ازهر: "خود کشی یا قتل..."، ۱۳۹۰، {این کتاب را مؤلف آن برای رد اتهام وارده بر خود که گویا قاتل میوندوال نمی باشد، در صفحه ۳۳۴ تهیه کرده و نظریات متعدد را در زمینه مورد بررسی قرار داده است. او - بشمول بعضی از اعضای خانواده اش از اعضای فعال جناح پرچم بودند.}

در اینجا سعی می گردد به استناد مآخذ فوق و نیز با اساس منطقی بودن دلایل به کلیات موضوع نظر اندازی شود و از ذکر جزئیات نسبت طوالت کلام صرف نظر گردد:

۱ - نقش حکومت پاکستان در ایجاد بی ثباتی در افغانستان: طوری که قبلاً اشاره شد سفر بوتو صدراعظم پاکستان به امریکا و ملاقات با نکسن و سایر مقامات ارشد آن کشور ضمن بحث روی مسائل مورد نظر، یکی هم نگرانی بوتو در مورد تحول در افغانستان و به خصوص شخص محمد داؤد و همکارانش بود. بوتو به وضاحت گفت که: «اصل موضوع در این نیست که افغانستان دعوی های ملکیت قدیمی را بلند می کند، نه؛ بلکه مسائل دیگری در این موضوع نهفته است. ما عقیده داریم که اصلاً این اتحاد شوروی است که این موضوع را دامن میزند. افغانستان برای ما به تنهایی آن هیچ مشکلی نیست.» بوتو از این شکایت داشت که: «مسئله در این است که وقتی ما با

دولت امریکا صحبت میکنیم، موقف امریکا اینست که [می‌گوید] شواهد مستند از شامل بودن شوروی موجود نیست..... من نمی‌گویم که شوروی میخواهد که پاکستان را تکه تکه کند، آنها میخواهند که ما را داخل قرارداد امنیتی آسیائی خود بسازند؛ دولت قبلی افغانستان [مقصد از حکومت موسی شفیق است] این توقع آنها را برآورده نمی‌ساخت. رئیس جمهورداؤد ریشه عمیق در این کودتای که وی را بر سر قدرت آورده است، ندارد. جگرن ها و دگروالهای زیردست داؤد در شوروی تحصیل کرده اند و این بسیار مشکل است که در مورد آن جوانها پیشینی درست کرد و تا زمانیکه آن جوانها به ما بیشتر نزده اند و ما را تضعیف نکرده اند، آرام نخواهند نشست....»

این اظهارات بوتو نشانه ای واضح از آن بود که پاکستان نمی‌تواند نظام جمهوری افغانستان را تحمل کند و خواست تفاهم مقامات امریکائی را در زمینه جلب نماید؛ اما رئیس جمهور نکسن از آن طفره رفت و در جواب بوتو گفت: «دیده شود که چه می‌شود!» (سفر ذوالفقارعلی بوتو صدراعظم آنوقت پاکستان، به امریکا (به تاریخ ۱۸ و ۱۹ سپتمبر ۱۹۷۳)، ترجمه فواد ارسال، افغان جرمن آنالاین)

محمد داؤد نیز در مورد دست داشتن پاکستان و زمینه سازیهای این کودتا متیقن بود، چنانچه قبلاً تذکر رفت که یک بار در برابر سؤال نماینده روزنامه "تایمز آف اندیا" گفته بود: «البته روابط ما با پاکستان کاملاً روشن است؛ پاکستان همیشه مخصوصاً بعد از تأسیس نظام جمهوری در افغانستان کوشش نموده است تا در افغانستان نا آرامی ایجاد کند و پروپاگند آنها دوام دارد....»

۲ - بازداشت شخصیت‌های مظنون در کودتا: در جمله کسانی به اتهام این کودتا بازداشت شدند، دو کتگوری شخصیت‌های شامل اند: یکی شخصیت‌های نظامی و دیگر شخصیت‌های ملکی. در کتگوری نظامی ها جنرال خان محمد خان مشهور به مرستیال، دگر جنرال متقاعد عبدالرزاق خان قوماندان عمومی هوائی و مدافعه هوائی در زمان شاهی، برید جنرال

گل‌بهارخان قوماندان سابق قوای هوایی، تورن جنرال نیک محمد سهاک، تورن جنرال محمد رحیم ناصری، برید جنرال عبدالسلام ملکیار رئیس تشکیلات وزارت دفاع در دوره شاهی (برادرخانم میوندوال)، جنرال عبدالجبار ملکیار قوماندان مکتب حربیه در دوره شاهی (برادرخانم میوندوال)، دگروال زرغون شاه مشهور به ماما زرغون، دگروال سید امیر قوماندان برحال قوای هوایی و مدافع هوایی رژیم جمهوری و یک تن از کودتاچیان ۲۶ سرطان، دگروال کوهات خان و دگروال هوایی محمد اکرم.

در کتگوری ملکی برعلاوه محمد هاشم میوندوال سابق صدراعظم دوره شاهی، اشخاص ذیل شامل بودند: مولوی سیف الرحمان شینواری وکیل اسبق ولسی جرگه در زمان شاهی، کسیکه نخست به اتهام جاسوسی برای پاکستان بازداشت شد و اما او با رد اتهام جاسوسی اعتراف کرد که در یک کودتا با اشتراک میوندوال و خان محمد مرستیال همدست بوده است و با این اعتراف پیگیری موضوع بازداشتها آغاز گردید، سعدالله کمالی وکیل مهمند دره، حاجی الله نظر هزاربزی وکیل در ولسی جرگه، حاجی فقیر محمد وکیل سرخورد - جلال آباد در ولسی جرگه، جنت خان غروال رئیس پشتنی تجارتی بانک، حاجی هزارگل تاجر، حاجی الله گل تاجر، مولاگل برادر حاجی الله گل تاجر، حاجی عبدالحنان حاجی رئیس شرکت "بدفورد"، محمد عارف ریگشا تاجر و مالک شرکت عارف ریگشا از شینواری های پشاور. برعلاوه اشخاص فوق‌الذکر که به حیث متهمان اصلی شناخته شدند، یک تعداد اشخاص دیگر اکثر از اقارب نزدیک و دوستان متهمان اصلی را نیز جهت تحقیق بازداشت کردند که پس از مدت کوتاه چند هفته آزاد شدند.

موضوع قابل توجه در دو کتگوری اشخاص فوق‌الذکر است که در کتگوری اول اشخاص نظامی دارای سابقه کاری طولانی و از جمله اشخاص سرشناس اردو بودند، در حالیکه در کتگوری دوم اشخاص ملکی بیشتر در سطح وکلای ولسی جرگه اسبق به حیث شخصیت‌های با نفوذ محلی و در

جمع تاجران کسانی شامل بودند که هیچ نوع سابقه کاری در دولت و امور سیاسی و اداری کشور نداشتند، برعکس اکثر آنها از سال‌ها بدانسور و روابط نزدیک تجارتي با پاکستان برقرار کرده بودند و بعضی از آنها در موضوع قاچاق امتعه اقتصادی با شخصیت‌های با نفوذ و مؤثر پاکستان شریک در معاملات محسوب می شدند. موجودیت این اشخاص می تواند راه گشای روابطی باشد که فکر کودتا را به اذهان بعضی از منسوبین نظامی شریک در کودتا تزریق کرده باشند، به خصوص با چند نفر نظامی که منسوب به اقوام مربوطه آنها بوده اند.

در این میان بعید از امکان نیست که خان محمد خان مرستیال پس از رفتن به وزارت دفاع به حیث وزیر و بیرون کشیدن او از آن مقام در همان روز و درعین زمان معرفی جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز و فردای آن متکفل شدن امور وزارت دفاع توسط شخص محمد داؤد موجب بروز عقده بزرگ نزد خان محمد مرستیال گردیده و او را با این فکر که چنین عملی در برابرش - با وجود دوستی قدیمی با محمد داؤد - ناشی از فشار وارده چپی های کودتاجی بر محمد داؤد بوده، او را سخت ناراض از جریان ساخته و به دشمن نظام تبدیل کرده باشد.

این احتمال قرین به واقعیت به نظر میرسد که مراجع پاکستانی از طریق همین تاجران، فکر کودتا را نخست در ذهن وکلای اسبق ولسی جرگه که اشخاص صاحب نفوذ در محلات شان بشمار می رفتند، القاء کرده و آنها با صاحب منصب های شناخته شده محلی که باهم شناخت و روابط بیشتر قومی داشتند و تعدادی هم شینواری و در مجموع بیشتر شان از ولایت ننگرهار بودند، رابطه برقرار کردند، از جمله دگروال زرغون شاه، دگروال سید امیر، دگروال کوهات و دگروال محمد اکرم که هریک در مقام های نظامی برحال و گذشته و درعین حال مخالف با نفوذ جناح چپ در کودتا بودند، در بین گذاشته و همه در مجموع به رهبریت نظامی خان محمد خان مرستیال

همنوا شده و او را به اجرای یک اقدام فوری جهت سرنگونی نظام و کوتاه ساختن نفوذ چپی ها در افغانستان تشویق نموده باشند. به این شکل خان محمد مرستیال در راس همه اقدامات بعدی قرار می گیرد و او در جستجوی دوستان قدیم خود می افتد که صاحب نام و نشان نظامی بوده و با بعضی ها شناخت قبلی نزدیک داشته است و درعین زمان بفکر یک چهره سرشناس ملی می افتد که مردم با شنیدن نام او مثل محمد داؤد امیدوار باشند. این شخص کسی دیگر بوده نمی توانست، به جز میوندوال. لذا بهر وسیله ممکن و شاید هم از طریق دو جنرال عضو خانواده او این تماس ها برقرار شده باشد.

تلاش برای سرعت عمل آنهم در زمان کوتاه پس از کودتای ۲۶ سرطان دال بر آن پنداشته می شود تا قبل از آنکه نظام جدید استحکام یابد، فرصت مساعد برای موفقیت خواهد بود. آنها به این فکر بودند که وقتی با تعداد صد نفر محمد داؤد و همکاران کودتاجی او به براندازی سلطنت چهل ساله با تمام آرگاه و بارگاه نظامی و تمرکز قوا در کابل در ظرف چند ساعت و بدون کدام مقاومت موفق شدند، آنها نیز میتوانند به همین سادگی کودتای دیگر را به عین شکل به ثمر رسانند، به خصوص که به جای چند صاحب منصب پایان رتبه، آنها چند جنرال سرشناس و با تجربه و نیز چند نفر نظامیان پر قدرت بر حال در قوای هوایی را با خود داشتند؛ اما بی خبر از آنکه کودتا: "یا تخت است یا تابوت!"

بعضی ها کودتای میوندوال را یک پلان طرح شده قبل از تحول ۲۶ سرطان می دانند، از جمله داکتر امین صیقل از قول لوئی دوپره (افغانستان شناس امریکائی) می نویسد: «حدقل سه توطئه در حال اجراء الی تابستان ۱۹۷۳ بودند: یکی پلان محمد هاشم میوندوال صدراعظم سابق، دیگر پلان جنرال عبدالولی و سومی پلان شخص داؤدخان که ضربه اول را به دستگاه سلطنت وارد ساخت.» (صیقل، داکتر محمد امین: "افغانستان معاصر - تاریخ مبارزات و بقای یک ملت"، مترجم: محمد نعیم مجددی، صفحه ۲۲۰؛ این کتاب را

داکتر صیقل به کمک داکتر عبدالغفور روان فرهادی نوشته است)

این نظر که میوندوال قبلاً تصمیم به کودتا داشت، وقتی از اعتبار می افتد که پرسیده شود: چرا میوندوال قبل از کودتای ۲۶ سرطان به کابل نیامد تا در تحقق پلان کودتا مورد نظر خود دست به کار می شد؟ آیا ممکن بود چنین سازمانی در کشور قبل از ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) عرض وجود کرده بود که بدون موجودیت رهبر احتمالی نظام را سرنگون کند و آنوقت او را از خارج جهت گرفتن مقام و قدرت به کشور دعوت نماید؟ در حالیکه چنین سازمانی وجود نداشت، چگونه میوندوال می توانست کودتا را از خارج کشور رهبری کند؟ لذا این ادعا لوثی دوپره در مورد پلان کودتای میوندوال قبل از کودتای محمد داؤد چندان اساس منطقی ندارد.

اینکه در جریان تحقیق متهمان هیئت های مؤظف که بیشتر شان به نحوی با جناح چپ پرچم در ارتباط بودند، از انواع شکنجه های معمول استفاده کردند تا هریک متهم را به اعتراف مجبور سازند، متأسفانه یک امر مسلم پنداشته می شود که در چنین موارد حساس در همه جا معمول می باشد. اما صراحت و شرح و بسط اعترافات و شهادت دادن یکی علیه دیگر با الفاظ نسبتاً رکیک می رساند که این نوع اعترافات و شهادت دادنها فراتر از نتیجه شکنجه حین تحقیق بوده است، چنانکه در اثر فشار و شکنجه معمولاً اعترافات به طور بسیار مختصر و بیشتر در حدود کلیات قضیه صورت می گیرد، در حالیکه کست های ثبت شده در جریان تحقیق نشان می دهد که با روبرو ساختن متهمان و شدت لحن یکی در برابر دیگر با صدای بلند به شکل پرخاشگرانه طوری بوده که لزوم سؤال جواب مستنطقان را کمتر می ساخت و حتی شدت کلام خان محمد مرستیال تا حدی بود که به تکرار اظهار می کرد که: «اگر باز آزاد شوم، باز هم به این کار مبادرت می ورزم.»

بهر حال طی هفت روز تحقیقات به پایان رسید و روز بعد یعنی به تاریخ ۸ میزان میوندوال را بار دیگر از محبس به وزارت داخله آوردند. تا آنوقت

موصوف اشتراک در کودتا را رد می‌کرد، ولی وقتی جریان شهادت دیگران را شنید، ناگزیر به اعتراف شد و با چند جمله کوتاه آنرا به قید قلم آورد. گفته می‌شود که این رویداد بر فشارهای روانی او افزود و به ادعای بعضی‌ها به همین دلیل شب هنگام در سلول زندان دست به خودکشی [؟] زد و آنهم طور شایع به وسیله نکاتی یا چیزی مشابه آن.

اینکه تا کدام حد این موضوع حقیقت دارد که او دست به خودکشی زده و یا بوسله شخصی عمداً و یا زیر فشار شکنجه جان سپرده باشد، تا اکنون یک موضوع متنازع فیه بوده و در این باره روایات بسیار متفاوت وجود دارد و هنوز معلوم نیست و شاید هم هیچگاه این راز برملاء نگردد که واقعیت رویداد چگونه بوده است. اما شواهد منطقی می‌تواند تا حدی در حل این معما کمک کند، با این شرح که:

الف - صباح الدین کشکی از روابط دوستانه بین سردار محمد نعیم و میوندوال از سال‌های قبل ۱۹۵۳ هنگامیکه محمدنعیم به حیث سفیرافغانستان در واشنگتن ایفای وظیفه می‌کرد، میوندوال با او همکاری نزدیک داشت و همین دوستی ریشه گرفت تا جائیکه میوندوال در ده سال صدارت محمد داؤد به مقام‌های مهم در ساحه سیاسی مقرر گردید. کشکی حتی می‌نویسد: «پادشاه با رویکار آوردن میوندوال بحیث صدراعظم در عین حال می‌خواست برای ترمیم روابط با محمد داؤد استفاده کند... میوندوال که در همه مدت با دو برادر روابط صمیمی داشت، در هنگام صدارت خود نیز سعی کرد تا اختلافاتی را حل کند که بین محمد داؤد و حکومت [در دوره داکتر محمدیوسف] بمیان آمده بود... او [میوندوال] گفت: "بهمن دلیل است که در نظر دارم داکتر سهیل [یکی دوستان نزدیک محمد داؤد] را بحیث سفیر در چین مقرر کنم."» (کشکی: "دهه قانون اساسی..."، صفحه ۵۰)

گذشته از نزدیکی میوندوال با دو برادر از نظر اهداف و مرامهای سیاسی نیز بین محمد داؤد و میوندوال یک نوع تشابه فکری موجود بود. نگاهی

مقایسوی بین بیانی‌های محمد داؤد به خصوص بیانی‌ه "خطاب به مردم" و بیانی‌ه که در لویه جرگه ۱۳۵۵ ایراد کرد با بیانی‌ه معروف و مطول میوندوال هنگام صدارتش به مناسبت چهل و هشتمین سال استقلال کشور که از رادیو افغانستان پخش گردید و این بیانی‌ه در حقیقت "مانیفست" حزب دیموکرات مرقی را انعکاس می‌داد، تشابه همه جانبه نظریات آن دورا واضح می‌سازد، با این تفاوت که میوندوال در نظام شاهی آن بیانی‌ه را ایراد کرد و لذا پادشاه را مظهر وحدت ملی و رهنمای ترقی کشور دانست، در حالیکه بیانی‌ه محمد داؤد در شرایطی ایراد شد که نظام جمهوری در کشور حکمفرما بود. ولو که میوندوال برنامه خود را زیر عنوان "دیموکراتیک مرقی" اعلام نمود؛ اما در شرح و بسط آن میتوان به وضاحت نقاط مشابه را پیدا کرد. (برای شرح مزید دیده شود دو مقاله از این قلم منتشره افغان جرمن آنلاین: یکی "سوسیالیزم - وجه مشترک بین نظریات میوندوال و داؤدخان"، مورخ ۲۵ مارچ ۲۰۱۵؛ و دیگر مقاله "تبصره دوستانه بر دو مقاله درباره تشابه نظریات داؤدخان و میوندوال"، مورخ ۲۵ اپریل ۲۰۱۵)

دراثر همین تشابه فکری و نیز دوستی قدیمی بود که میوندوال پس از اطلاع از تغییر نظام از خارج به کشور برگشت و در میدان هوایی کابل با شور و شغف، احساسات نیک خود را در برابر نظام جدید ابراز کرد و چندی بعد نیز به ملاقات محمد داؤد و محمد نعیم رفت و از همکاری خود با آنها اطمینان داد و حتی در یکی از جوابهای خود حین تحقیق نوشت که: «حسب وعده ای رئیس دولت منتظر بود سهمی در همکاری با رژیم بگیرد.» (ابوذر پیرزاده غزنوی: "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر - کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و جمهوریت داؤدخان"، تهران، ۱۳۸۹، صفحه ۲۰۷ - ۲۰۸)

اینکه میوندوال چگونه تغییر ذهنیت داد و با خان محمد مرستیال و گروپ او داخل مفاهمه شد و وعده همکاری داد، سؤالیست که به مشکل میتوان به آن جواب داد؛ اما به هرصورت معلوم می‌شود که اساساً او طراح اصلی و

آغازگر چنین اقدام و مفکوره نبود.

ب - آیا میوندوال به قتل رسید یا انتحار کرد، سؤال است که پیرامون آن زیاد بحث صورت گرفته و این سؤال تا حال جواب قاطع پیدا نکرده است. اینجانب از سال‌های بدینسو اکثراً میوندوال را در نوشته‌ها و بیانات خود "شهید" خطاب کرده‌ام، چون ادعای "خودکشی" نزد من بسیار موجه نبوده است؛ بلکه باورم به آن بوده که میوندوال عمداً به قتل رسیده است. دلیل قتل او بنظر من می‌گردد به همان پلان مطروحه "کودتای ناصر علیه نجیب در مصر" که در آن کشور زیرکانه به وسیله گماشتگان روسی در معرض اجراء قرار گرفت. در افغانستان نیز از همان آغاز، چنانچه در مباحث گذشته به تفصیل بیان شد، تطبیق همچو پلان به وسیله گماشتگان نهان و عیان شوروی در نظر بود، با این تفاوت که شوروی می‌خواست از زعامت محمد داؤد تا وقتی که او حیات دارد، حمایت کند، بشرطی که او در بهبود مناسبات با شوروی همچنان متعهد و وفادار بماند. مقصد از گماشتگان عیان همانا اعضای ارشد و شناخته شده و علناً فعال سازمانی در جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق بودند، و اما اعضای پنهان عده دیگری بودند که علناً داخل سازمان نبودند و اما به نحوی غیرمستقیم با مراجع شوروی ارتباط داشتند و درعین زمان زیرکانه خود را در داخل نظام جا زده و به مقام‌های عالی ملکی و نظامی دست یافته بودند و نظام را چه در زمان شاهی و چه در زمان جمهوری از داخل تخریب می‌کردند.

گماشتگان عیان و نهان شوروی در تباری با مشاوران و اعضای سفارت آن کشور می‌خواستند تدریجی در نظام نفوذ کرده و بعد از مدتی محمد داؤد را با یک شخصی مثل جمال عبدالناصر در مصر تعویض نمایند و به همین ترتیب گماشتگان خود را به طور نامحسوس و تدریجی به قدرت برسانند و افغانستان را کاملاً زیر نفوذ مستقیم خود قرار دهند.

ج - برای تطبیق این برنامه کوشش در آن بود که میدان را برای یکی از

معتمدان خود بعد از محمد داؤد باز نگهدارند و شهرت و قدرت او را در بین مردم پخش کنند تا مردم با نام و نشان او عادی شده بر او اعتماد نمایند. به این اساس این گماشتگان از همان روزهای اول کودتا در نظر داشتند تا اشخاص رقیب را در این عرصه به نحوی از بین بردارند و یا بدنام و از کشور فراری سازند تا محمد داؤد را در حالت تجرید و در مشت خود محصور نگهدارند و نگذارند که همچو اشخاص به دور محمد داؤد حلقه زنند. حتی همین گماشتگان نمی خواستند خانواده سلطنتی به خارج بروند و هم تلاش داشتند تا عبدالولی را محاکمه و به موافقه و تائید محمد داؤد اعدام نمایند و نیز آنها میکوشیدند تا موسی شفیق را نیز به نحوی از بین ببرند، ولی چون محمد داؤد از پلان مطروحه قبلاً آگاه بود، به آنها موقع چنین اقدامات را نمی داد و لذا این گماشتگان در پشت پرده اعضای کمیته مرکزی را برعلیه محمد داؤد که بدون توجه به نظر آنها اقدام می کرد، تحریک می نمودند. چنانچه در دور کردن خان محمد مرستیال در همان روز اول کودتا از وزارت دفاع همین فشار اثر گذاشت و محمد داؤد زیر فشار جناح چپ کودتا مجبور شد تا خان محمد مرستیال از آن وزارت فراخواند.

همین گماشتگان شوروی وقتی دیدند که محمد داؤد دو بار با دگر جنرال متقاعد عبدالرزاق خان ملاقات کرد، آنها بار سوم به نحوی مانع ملاقات او شدند و نیز وقتی آنها متوجه شدند که میوندوال نیز وعده همکاری با نظام را داده و با رئیس دولت و برادرش ملاقات کرده است، به هراس افتادند که مبادا میوندوال که در بین مردم از شهرت نیک برخوردار بود، روزی بتواند به حیث جانشین احتمالی محمد داؤد از طریق انتخابات تبارز نماید.

وقتی موضوع کودتای مورد نظر مطرح شد، گماشتگان شوروی و دستهای پشت پرده بهانه خوبی برای از بین بردن میوندوال بدست آوردند تا این خطر آینده را به همین طریق مرفوع سازند. ولی وقتی متوجه شدند که مسئولیت میوندوال به شدتی نیست که او را از طریق محکمه محکوم به

اعدام سازند و نیز این احتمال موجود بود که اگر محکمه او را محکوم به اعدام کند، بازهم شاید محمد داؤد به ساقیه دوستی جزای اعدام او را به حبس ابد تخفیف دهد و پس از یکی دو سال مورد عفو قرار دهد و از زندان آزاد شود و نیز در کدام مقام دیپلماتیک مقرر گردد.

چنانچه دگر جنرال نذیر کبیر سراج از قول رئیس دیوان حرب دگر جنرال غلام فاروق می نویسد که: « متهمین [محکوم به اعدام] در اول ۱۸ نفر بودند، رفقای انقلابی داؤدخان که در این دیوان حرب عضو بودند، اصرار داشتند که همه اینها اعدام شوند؛ اما رهبر چندین بار امر غور و تجدید نظر داده و هدایت می داد که تا حد ممکن جزای اعدام تخفیف شود. در نتیجه برای بار دوم ۱۲ نفر و با تصمیم آخرین ۶ نفر به اعدام محکوم شدند و رهبر حکم اعدام را امضاء کرد.» کبیر سراج در ادامه می نویسد: «بعد از این گیر و گرفت ها و اعدام ها شایعاتی در بین مردم پخش شد دائر براینکه: حبس و اعدام اشخاص بیگناه یک مقدمه چینی از جانب همکاران پرچمی محمد داؤدخان بوده است، تا اشخاصی را که در برابر تطبیق مرام های خود مانع و خطرناک می دیدند، از بین ببرند.» (کبیر سراج، دگر جنرال محمد نذیر: "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان"، ... صفحه ۸۷)

با این احتمال دست های پشت پرده و گماشتگان شوروی خواستند تا میوندوال را قبل از آنکه موضوع به محکمه برود، به طور مرموز ظاهراً زیر نام "خودکشی" از بین ببرند و آنهم به وسیله نکتائی یا طناب و یا یک ریشمه نظیر آن.

اینکه طب عدلی دلیل مرگ میوندوال را به وسیله حلق آویز شدن تأیید کرده است، واقعیت دارد؛ زیرا قتل و اعدام اشخاص به وسیله حلقه کردن یک ریسمان و یا رشته بدست یک نفر عین حالت را مثل حلق آویز کردن خودی بار می آورد و اینکه جسد او را به طور مخفی و فقط پس از نشان دادن مختصر روی جسد به خانمش در محل نامعلوم دفن کردند، نیز دلیلی به

همین موضوع بوده است.

د - بروز ۹ میزان صبح زود وقتی جسد بیجان میوندوال را در سلول زندان دهمزنگ یافتند، معلوم نبود که چگونه این کار صورت گرفته است و وقتی این خبر به محمد داؤد رسید، موجب ناراحتی شدید او شد که اینجانب در آنروز شاهد اوضاع از نزدیک بودم (شرح مختصر آن در توضیح دیده شود)؛^۱ اما کار از کار گذشته بود.

^۱ در آن روز زمینه اولین دیدار با رئیس دولت محمد داؤد برایم مساعد شده بود و در اتاق انتظار در منزل اول قصر که مشرف به دهلیز و زینه به منزل دوم - اتاق کار رئیس دولت بود، منتظر ملاقات بودم و از آنجا متوجه یک وضع غیر معمول شدم و ناظر و شاهد رفت و آمدهای تعدادی از وزرای شامل در کمیته مرکزی و صحبت های کوتاه شان باهم در همان دهلیز منزل اول بودم. وقت ملاقاتم سه ساعت به تعویق افتاد، تا آنکه بحضور شان رسیدم و تمام مدت دیدار با ایشان کمتر از ۲۰ دقیقه را در برگرفت، چون ناراحتی از سیمای رئیس دولت هویدا بود، زودتر مرخص شدم، ولی تا شب ندانستم که چرا اوضاع در آنجا دگرگون و غیرعادی بود، وقتی اخبار را از رادیو شنیدم، آنوقت از قضیه آگاه شدم که آن وضع مربوط به خبر غیر مترقب شهادت میوندوال بود.

شاید این سؤال مطرح شود که چرا زمینه دیدار با رئیس دولت برایم مساعد شده بود، جواب آن برمی گردد به یک مصاحبه ام با راپورتر روزنامه انیس درباره جوانب مختلف مسائل اقتصادی که باید در دوره جمهوری مورد توجه قرار گیرند. این مصاحبه مفصل در روز ۱۱ اسد ۱۳۵۲ در آن روزنامه به نشر رسید که زیاد مورد توجه قرار گرفت و کابل تایمز نیز متن مکمل آنرا به انگلیسی ترجمه و به تاریخ ۱۵ اسد به نشر سپرد. حین این دیدار مختصر، رئیس دولت محمد داؤد اشاره به اهمیت مسائل اقتصادی در نظام جمهوری نمود و فرمود تا هرچه زودتر نظریات مطروحه را با شرح بیشتر تقدیم دفتر شان نمایم که هفته بعد این امریه را به جا کرده و نظریات خود را تایپ شده در بیش از ۲۰ ورق تقدیم داشتیم. (مقطوعه منتشره مصاحبه در روزنامه انیس و نیز در کابل تایمز نزد من موجود است که در صورت لزوم آنرا به نشرخواهم سپرد. کاظم)

(قابل تذکر: هنگامیکه اینجانب در اواخر ماه سرطان ۱۳۵۷ با تعدادی از استادان پوهنتون کابل بازداشت و بعد از تحقیقات به زندان پلچرخ انتقال یافتیم و تا اخیر ماه جدی ۱۳۵۸ در زندان سیاسی (بلاک اول) زندانی بودیم، در ماه عقرب همان سال تعدادی از زندانی های منسوب به کودتای میوندوال را نیز از یک قسمت دیگر به بلاک ما انتقال دادند که به استثنای جنت خان غروال که قبلاً رها گردید، دیگر همه به همان روز به اصطلاح عفو عمومی در آغاز دوره ببرک کارمل رها شدند که اشخاص ذیل شامل آن بودند: دگر جنرال عبدالرزاق خان، جنرال سهاک، ممتاز خان پیلوت، حاجی فقر وکیل، عبدالحنان جاجی، سیدهاشم کاموال پیلوت و اسلم شینواری)

اینکه قتل چگونه و بدست کی انجام یافته بود، سؤالیست که جواب آن تا امروز روی حدس و گمان بر اشخاص مختلف می چرخد و اما واقعیت آن معلوم نیست و هم هیچگاه آشکار نخواهد شد؛ اما اینقدر گفته می شود که دست هایی در این کار ذیدخل بوده است و به هیچوجه همچو کاری بدون همکاری یکی دو شخص صورت گرفته نمی توانست که البته در افغانستان در آنوقت و تا اکنون جلب همچو همکاران به وسایل مختلف کار بسیار سخت نبوده و نیست؛ اکثراً صمد ازهر را متهم به این کار می دانند و اما ممکن است شخص نامعلومی به کمک یکی دو نفر گماشته در داخل زندان راه یافته و این عمل را انجام داده باشد. میر محمد صدیق فرهنگ قتل مرموز مولوی منہاج الدین گهیخ در سال ۱۹۷۲ در منزلش واقع گذرگاه کابل را به وسیله یک از وابستگان سفارت شوروی در کابل می داند و می نویسد که: «در محیط شایع شد که قاتلین او از کارکنان سفارت شوروی در کابل بودند.» (فرهنگ: افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد ۲، صفحه ۲۳)، و نیز همان طوری که اشخاص نقاب پوش در صبح هشت ثور با امام الدین در قصر ریاست جمهوری همراه بودند و در شهادت محمد داؤد و خانواده او دست داشته اند و گمان برده می شود که این اشخاص نقاب پوش از جمله وابستگان خاص سفارت شوروی برای اجرای این کار بوده باشند و همچنان بنابر ادعای جنرال پادشاه میر که شاهد عینی قتل پنج نفر از جمله موسی شفیق، وفی الله سمیعی، وحید عبدالله و دو نفر دیگر در یک شب تاریک در پولیگون یک هفته بعد از کودتای ثور بود و گفته است که بعد از سؤال و جواب مختصر با هریک از آن اشخاص، یک نفر نقاب پوش از عقب موتر جیب با یک ماشیندار برآمده و بالترتیب به هریک فیر کرده و دوباره در پشت موتر پنهان میگردید. این مثالها نشان دهنده آنست که دست های پنهان در همچو قتل ها شریک بوده و قتل میوندوال نیز ممکن است به همین شکل و به وسیله همین دست های مرموز در زندان صورت گرفته باشد (والله اعلم) (برای کسانی که

علاقمند به مطالعه اسناد اعترافات متهمان کودتا حین تحقیق باشند، میتوانند به ضمایم مربوطه در آخرین کتاب مراجعه نمایند - کاظم)

بعد از ختم تحقیقات که تقریباً یک هفته دوام کرد، دوسیه متهمان به محکمه نظامی "دیوان حرب" به ریاست دگر جنرال غلام فاروق (سابق لوی درستیز زمان شاهی) و با عضویت یک تعداد دیگر که اکثر شان منسوب به کمیته مرکزی و جناح چپ کودتا بودند، سپرده شد. در نتیجه برعلاوه میوندوال که حیات نداشت، پنج نفر دیگر نیز به اعدام محکوم شدند، هریک: خان محمد مرستیال، مولوی سیف الرحمن شینواری سابق وکیل ولسی جرگه، محمد عارف ریگشا، دگروال سیدامیر (قوماندان قوای هوائی و مدافع هوائی برحال و یکی از افسران مهم کودتای ۲۶ سرطان) و دگروال ماما زرغون شاه شینواری. کسانیکه به حبس دوام محکوم شدند، هریک: دگر جنرال متقاعد عبدالرزاق خان، دگروال کوهات شینواری، دگروال متقاعد امین الله، دگروال ممتاز، جگرن سیدهاشم، دگروال محمد اکرم و حاجی فقیر محمد وکیل اسبق جلال آباد در ولسی جرگه.

تعدادی دیگر به حبس دراز و کوتاه محکوم شدند، از جمله: غلام حیدر ۱۵ سال، الله نظر وکیل اسبق ۱۲ سال، حاجی هزارگل تاجر ۱۲ سال، عبدالحنان جاجی ۱۲ سال، جنت خان غروال جاجی - رئیس پشتنی تجارتی بانک ۱۲ سال، جنرال نیک محمد سهاک ۱۰ سال، جگرن سیف الرحمن ۱۰ سال، جنرال محمد رحیم ناصری ۸ سال (موصوف در اثر مریضی قلبی در ماه سرطان ۱۳۵۷ پس از کودتای ۷ ثور در زندان پلچرخ و فوت کرد)، دگروال گلشاه علی ۷ سال، تورن نقیب الله ۷ سال، دگروال نوراحمد ۵ سال، دگروال شیرافضل افزیدی ۵ سال، دگروال مهرعلی ۵ سال، جنرال عبدالسلام ملکیار ۵ سال و جگرن محمد اکبر ۴ سال. همچنان یک تعداد دیگر مدت توقیف بحال شان کافی دانسته شد، از جمله جنرال گلپهار و جنرال عبدالجبار ملکیار و چند نفری هم برائت حاصل کردند. (برای شرح

مزید دیده شود - ابوذر پیرزاده: "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر"، صفحه ۲۱۸ - ۲۲۰)

کودتای مربوط به "نهضت اسلامی جوانان مسلمان"

ابوذر پیرزاده غزنوی که به حزب اسلامی حکمتیار منسوب است و بنابر آن سرتاسر کتاب "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر" (جلد اول) او مثل سایر پیروان جناح راست افراطی مملو از ضدیت با محمد داؤد و نظام جمهوری می‌باشد، به صراحت اعتراف می‌کند که: «نخستین اقدام نظامی مسلمانان مبارز اضافه بر فعالیت های تبلیغاتی و فرهنگی جهت شناسائی چهره ای واقعی رژیم داودی برای مردم... عبارت بود از سازماندهی و آماده ساختن افسران مسلمان مربوط نهضت اسلامی جوانان مسلمان برای اجرای یک قیام نظامی برضد جمهوریت استبدادی محمد داؤد و سرنگونی آن رژیم. این اقدام و به عبارت دیگر قیامی که در اواسط سال ۱۳۵۲ (اوایل نیمه دوم سال مذکور) به همت و رهبری انجنیر حبیب الرحمن شهید سازماندهی، برنامه ریزی و تدارک دیده شده بود، بنابر دلایلی که برای نگارنده [پیرزاده غزنوی] به خوبی مشخص نشده، قبل از عملی شدن افشاء و ناکام گردید. به احتمال زیاد کوتاهی بعضی افراد، کم تجربگی و سهل انگاری و مهمتر از همه خیانت و سعایت بعضی از عناصر نفوذی رژیم در بین مسلمانان مبارز را میتوان از عوامل عمده افشاء و ناکامی قیام مذکور برشمرد.» او در ادامه می‌نویسد: «در ۲۴ قوس ۱۳۵۲ (مطابق ۱۵ دسامبر ۱۹۷۳) مهندس [انجنیر] حبیب الرحمن رهبر آن اقدام و قیام نظامی و یک تن از پنج عضو بنیان‌گذار کدر رهبری نهضت جوانان مسلمان افغانستان را قبل از آنکه بتواند خود را مخفی و یا مهاجرت نماید، دستگیر و زندانی کردند.» (برای شرح مزید دیده شود: ابوذر پیرزاده غزنوی: "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر - کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و جمهوریت داؤدخان"، تهران، ۱۳۸۹،

بازهم یک کودتای دیگر از طرف نهضت اسلامی

جوانان مسلمان

به اعتراف پیرزاده غزنوی تلاش دوم جهت سرنگونی رژیم جمهوری از طریق یک قیام نظامی دیگر صورت گرفت که بازهم به ناکامی منتج شد. موصوف اذعان می‌دارد که: «مبارزان مسلمان آرام نشستند و هم انجنیر صاحب حبیب الرحمن از طریق ارتباطات غیرمرئی اش از داخل محبس و هم برادر حکمتیار و جمعی دیگر از بزرگان نهضت اسلامی در صدد راه اندازی قیام نظامی دیگری برعلیه رژیم کودتائی و استبدادی محمد داود برآمدند. این قیام که در اوایل سال ۱۳۵۳ ش (برج جوزای ۱۳۵۳) به همت والای سه تن بزرگان نهضت اسلامی چون انجنیر حکمتیار، انجنیر نصرتیار و دکتر عمر [اینها در آنوقت محصلان پوهنتون و پولی تخنیک بودند و هنوز به درجه انجنیری و غیره دست نیافته بودند] و دیگران و همین طور با رهنمود های خردمندانه انجنیر حبیب الرحمن شهید تهیه و تدارک دیده شده بود، بازهم متأسفانه قبل از عملی شدن افشاء گردید و به دنبال آن تعداد دیگری از مسلمانان انقلابی به وسیله دستگاه پولیسی جمهوریت داؤدخانانی دستگیر و زندانی شدند.... دوسیه نسبیتی یک تعداد اشخاصیکه قبلاً به جرم دهشت افگنی و جاسوسی بالفعل گرفتار شده بودند و بعد از اكمال به دیوان حرب (محکمه نظامی) سپرده شده بود، دیوان حرب درباره ایشان فیصله صادر نمود.... و (انجنیر) حبیب الرحمن به جزای اعدام» محکوم گردید که به تاریخ ۲۷ اسد سال ۱۳۵۳ این حکم عملی شد. (شرح مزید: مأخذ فوق.... صفحه ۲۵۰ و ۲۵۱)

در اینجا بيمورد نخواهد بود که نظرکلی نهضت اسلامی جوانان مسلمان را از زبان رهبرشان (انجنیر) حبیب الرحمن که به تاریخ ۳ حوت ۱۳۵۱ (پنج

ماه قبل از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲) ضمن یک بیانیه ابراز کرده بود، خاطر نشان ساخت که گفته بود: «ما به این مرزهای ساختگی معتقد نیستیم. ما در سرحد عقیده زندگی میکنیم. خط موهومی که انگلیسی ها به نام خط دیورند ایجاد کردند و به اصطلاح ما را از پشتونستان و پشتونستان را از ما جدا کردند، ما به این ها معتقد نیستیم و ما این ها را به رسمیت نمی شناسیم. ما امیدوار هستیم که روزی ما و پشتونستانی ها و پاکستانی ها و همه برادران مسلمان ما در سراسر جهان تحت یک حکومت واحد اسلامی و تحت یک پرچم و یک شعار واحد سرافرازانه زندگی کنیم.» (مأخذ فوق... صفحه ۲۵۲)

خود "حدیث مفصل از این مجمل بخوان" و این عقیده همانا شعار معروف اخوانی های مصر است که به جای "ملت" کلمه "امت اسلامی" را بدون رعایت موجودیت کشورها و حدود معینه آنها که نظام جهانی امروز به بنیاد آن قرار دارد، اساس تشکیل یک دولت تعریف نشده و نامشخص ارضی مطرح بحث می سازند. این همان نظری است که به اساس آن بعداً زیر عنوان "کانفدریشن پاکستان و افغانستان" در زمان جهاد از طرف همین نوع تنظیمها بلند گردید و اکنون داعشی ها نیز برای تحقق این هدف آدم می کشند!

قیام مسلحانه در پنجشیر و لغمان - مورخ ۲۹ سرطان ۱۳۵۴ (۲۰ جولای ۱۹۷۵)

در حالیکه پیرزاده غزنوی از نقش استاد غلام محمد نیازی در ایجاد و سازماندهی نهضت جوانان مسلمان سخنی در میان نمی آورد، مأخذ دیگری موصوف را یکی از بنیان گذاران اصلی آن نهضت شمرده و به فعالیت او چه در دهه مشروطه و چه در آغاز رژیم جمهوری اشاره میکنند، از جمله میر محمد صدیق فرهنگ می نویسد: «در این وقت رهبری جنبش اسلامی در پوهنتون کابل با استاد غلام محمد نیازی رئیس فاکولته شرعیات بود. اندکی پس از

کودتای سال ۱۹۷۳ [جمهوری] استاد نیازی بدون دلیل معلومی گرفتار شد [البته دلیل آنرا میتوان در اشتراک او در تلاشهای نظامی قبلی علیه رژیم که فوقاً ذکر شد، به نحوی ارتباط داد] و پس از آن پولیس به سراغ سایر رهبران و فعالان جمعیت اسلامی [۹۹] برآمد. بعضی از اینان هم دستگیر شدند؛ اما عده دیگر راه فرار را اختیار کردند مانند استاد برهان الدین ربانی.... و از جمله محصلان فعال گلبدین حکمتیار، و احمد شاه مسعود هم به گریز از چنگ پولیس موفق شده در پاکستان جا گرفتند. حکمتیار قبلاً در دوره پادشاهی محمد ظاهر شاه در پایان یک برخورد در پوهنتون کابل به قتل یک نفر محصل "شعله" به نام سیدال متهم و به زندان محکوم شده بود. معروف است که چون شفیق به صدارت رسید، گلبدین را از حبس رها نمود و وی دوباره به فعالیت سیاسی آغاز نهاد [بعضی منابع دیگر رهائی حکمتیار را از زندان در آغاز رژیم جمهوری می‌دانند، از جمله پیرزاده غزنوی می‌نویسد: «حکمتیار که پس از رهائی از زندان محمد داؤد در سال اول کودتای ۲۶ سرطان بصورت مخفی و نیمه مخفی فعالانه مبارزه می‌کرد...»]، (مأخذ بالا.. صفحه ۲۵۳)

فرهنگ در ادامه می‌افزاید: «در پاکستان ذوالفقار علی بوتو صدراعظم آنکشور که در این وقت در جنگ سرد تبلیغاتی در مسئله پشتونستان با سردار محمد داؤد درگیر بود، مقدم این مهاجران را گرامی شمرده، به ایشان موقع داد تا از ساحه پاکستان در عملیات ضد دولت جمهوری استفاده کنند.» فرهنگ از قول داکتر حق شناس می‌نویسد که: علاوه بر استاد ربانی و گلبدین حکمتیار، مولوی محمد یونس خالص، مولوی منصور، مولوی جلال الدین حقانی، قوماندان احمد شاه مسعود و قاضی محمد امین وقاد از بنیان‌گذاران این حرکت بودند. در سال ۱۹۷۵ جمعیت مذکور نقشه عملیاتی را در داخل افغانستان بغرض تحریک قیام عمومی روی دست گرفتند و «قرار بر آن شد که در یک روز معین در سرتاسر افغانستان به شمول کابل قیام و اقدامات مشابهی برضد رژیم محمد داؤد صورت بگیرد. حسب فیصله مذکور تعدادی از

جوانان با سلاحهای عادی مسلح شده راهی پنجشیر، لغمان لوگر، بدخشان، کابل و سایر نقاط شدند و در اول اسد ۱۳۵۴ بر بعضی از حکومتات محلی از جمله پنجشیر حمله کردند و آن را از نیمه شب تا ساعت ده روز در تصرف خود داشتند و فکر می نمودند که در کابل نیز چنین اقداماتی صورت گرفته واژگونی رژیم از طریق رادیو اعلام می شود.» (فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم، چاپ تهران، صفحه ۲۳ و ۲۴؛ حق شناس، نصیر: "دسایس و جنایات روس در افغانستان"، چاپ تهران، ۱۳۶۳، صفحه ۲۸ و ۲۹؛ همچنان برای شرح بیشتر دیده شود: پیرزاده غزنوی، مأخذ فوق الذکر...، صفحه ۲۵۳ تا ۲۵۸)

اینکه سلاح را چگونه بدست آوردند و پلان عملیاتی شان را کی ترتیب داده بود، داکتر صیقل از قول انتونی هایمن می نویسد: «گروپ های اخوانی که تعلیم اسلحه و کمک های مالی را قسماً از طرف حکومت ذوالفقار علی بوتو و آی اس آی و قسماً از طرف افرادی در داخل افغانستان دریافت می کردند، در تابستان ۱۹۷۵ ضربات وسیعی را بر نواحی شرقی و جنوب شرقی افغانستان وارد ساختند.» (داکتر امین صیقل: "افغانستان معاصر..."، صفحه ۲۲۳)

محمد اکرام اندیشمند می نگارد: «در زمستان سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۳) چهل نفر از اعضای نهضت اسلامی افغانستان [که به پاکستان فرار کرده بودند] در یک پایگاه نظامی ارتش پاکستان تحت آموزش نظامی قرار گرفتند. در تنظیم و سازماندهی این افراد و سپس شورش ناکام مسلحانه شان در داخل افغانستان ژنرال نصیرالله بابر نقش عمده داشت. بابر در آن زمان والی ایالت سرحد شمالغربی در شهر پشاور بود. وی فرد نزدیک و قابل اعتماد به ذوالفقارعلی بوتو صدراعظم پاکستان و خانواده او محسوب می شد.» (اندیشمند، محمد اکرام: "ما و پاکستان"... صفحه ۳۱۴)

اقدام نظامی جنرال میراحمد شاه و گروپ او

اگرچه از جریان این اقدام شرحی مستند در دست نیست، ولی گفته می‌شود که جنرال موصوف با چند تن از همراهانش در صدد یک کودتای نظامی بودند که در برج قوس ۱۳۵۵ (دسمبر ۱۹۷۶) اقدام شان کشف و خود او با تعداد دیگر روانه زندان شدند که در زمان تره کی - امین در فاجعه خونبار ۱۴ جوزای ۱۳۵۸ با جمعی کثیر دیگر به شهادت رسیدند. (برای شرح مزید دیده شود: پیرزاده غزنوی...، صفحه ۲۵۸ تا ۲۶۱)

مولانا فیضانی و تعدادی از مخلصان او

مولانا عطاءالله فیضانی شخص عارف و صاحب اندیشه وسیع اسلامی و پیرو طریقه صوفیه بود. منزل او نزدیک سرک نو "تخنیکم" شهر کابل و در قرب آن مسجدی بنام "خالد بن ولید" قرار داشت که مولانا در آنجا همیشه به وعظ و ارشاد اسلامی می پرداخت. مولانا یکی از کسانی بود که در تجمع سرتاسری علماء و ملاها در مسجد پل خشتی در ۴ جوزای ۱۳۴۹ اشتراک داشت. مولانا فیضانی به طور رسمی در نهضت اسلامی جوانان مسلمان که همه راهروان افکار "اخوانیت" بودند، در ارتباط نبود، ولی نفوذ او در حلقه های مذهبی و نیز تبلیغات سوء هواداران او علیه نظام جمهوری از یک طرف و تجمع جوانان در مدرسه و کتابخانه اسلامی او از طرف دیگر رژیم جمهوری را متوجه بروز خطری ساخته بود که احتمالاً در اثر نفوذ روحانی او در قشر ملاها و اهل مساجد مبادا شکل سرتاسری به خود گیرد و یک حرکت تبلیغاتی جدی را علیه رژیم ایجاد نماید که آب در آسیاب اخوانی ها ریخته شود و حوادث دوره امانی تکرار گردد. لذا زندانی شدن او و چند نفر از همکاران نزدیک او بیشتر از آنکه با کدام اقدام مشخص نظامی مربوط بوده باشد، به دلیل تبلیغات منفی او و هوادارانش علیه رژیم پنداشته می شود که مولانا به حبس دوام و چند نفر معدود دیگر از ۳ تا ۱۵ سال به زندان محکوم شدند.

مولانا فیضانی و گروپ او در جملۀ کسانی بودند که در حادثه خونبار جوزای ۱۳۵۸ در زمان تره کی - امین به شهادت رسیدند.

تعداد زندانیها و سرنوشت بعدی شان

درارتباط با تعداد زندانی هانی که طی پنج اقدام فوق‌الذکر برعلیه نظام جمهوری دست به کار شده و زندانی شده بودند، منابع حزب اسلامی و نیز داکترحق شناس آنها را جمعاً بین ۱۳۰ تا ۱۸۰ نفر وانمود میکنند که یک تعداد آنها پس از گذشتانیدن موعده حبس در زمان جمهوری از حبس رها و تعداد دیگری که هنوز موعده حبس شان پایان نیافته بود، بعد از کودتای ثور در زندان پلچرخی و سرکوبی وحشیانه رژیم تره کی - امین در جوزای ۱۳۵۸ در جریان یک مقابله خونین در صحن زندان به شهادت رسیدند. در آنوقت اینجانب که در بلاک اول و نوساخت زندان پلچرخی زندانی بودم، جریان را مثل اکثر کسانی که در اتاقهای سمت شمالی آن بلاک زندانی بودند و از طریق دریچه های کوچک اتاق مشرف به حویلی آمریت قوماندانی مشاهده کردند، بخاطر خواهند داشت.

جریان از اینقرار بود: چهارشنبه/پنجشنبه ۸/۷ جوزای ۱۳۵۸ ساعت ۱۱ بجه شب یک بس بزرگ یک تعداد اشخاص را در صحن حویلی پیش روی دفتر قوماندانی محبس در بلاک اول پلچرخی آورد. ما زندانی ها را از کلکلین کوچک می دیدیم و فکر می کردیم که زندانی های جدید را آورده اند؛ اما حوالی ساعت ۱۱:۳۰ دفعۀ صدای "الله اکبر" در آنجا بلند گردید و به سرعت اشخاص از بس بیرون شده در اطراف و در داخل قوماندانی داخل شدند. متعاقباً صدای فیر ها شنیده شد و این وضع با شدت تام تا حوالی ساعات ۱:۳۰ شب دوام کرد که به تدریج روبه خاموشی رفت و سکوت مرگبار بر فضا حاکم گردید. اما در همین آوان بر شدت قیود افزوده شد و برق اتاقهای زندانی ها خاموش گردید، رفت و آمد پولیس ها و عساکر در آن محوطه

زیادتر شد. بهر حال صبح هنگام نماز وقتی برای وضو بیرون شدیم، دیده شد که لباس اکثر محافظان بلاک خون آلود بود. تا آنوقت کسی از جریان موضوع اطلاع نداشت؛ اما ساعتی بعد همه آگاه شدند که جریان رویداد شب گذشته چه بود: رژیم تره کی - امین کسانیرا که قبلاً به دلیل قیامهای مسلحانه و اقدامات ضد جمهوری محمد داؤد به حبس از ۳ سال تا ۱۵ سال محکوم شده و چند نفر میعاد حبس را گذشتانده و رها شده بودند و تعداد دیگر هنوز در زندان دهمزنگ بودند، آنها را رژیم خلقی به بلاک دوم زندان پلچرخی آورده و با دیگر زندانیهای جدید یکجا ساختند. در آن روز رژیم خلقی تصمیم گرفته بود تا همه این زندانی های آن دوره را اعدام نماید. به همین مقصد در همان شب بساعت ۱۱ بجه به تعداد نزدیک به یکصد نفر آنها را از بلاک دوم سوار بس کرده و برای تثبیت هویت و غیره به قوماندانی محبس در بلاک اول آوردند تا از آنجا به سوی اعدامگاه (پولیگون) ببرند. وقتی این زندانیها از ماجرا اطلاع یافتند، فوری به جهر بلند با ناره تکبیر "الله اکبر" گویان پرداخته از بس خارج شده و با استفاده از تاریکی شب به محلات مختلف در داخل اتاقهای دفتر و بیرون در حویلی پنهان شدند. وقتی قوای امنیتی و اردو به سرعت از قوای ۴ فرا رسیدند، آنها شروع به فیر نمودند و زندانیهای مذکور در کمین بودند تا در صورت امکان به اسلحه قوا دست پیداکنند؛ اما معلوم نشد که به آن هدف رسیده توانستند و یاخیر؟ در نتیجه در ظرف دو ساعت صداها خاموش گردید و متعاقباً قوای پولیس یک لاری را فرا خواندند تا اجساد خون آلود شهداء را در آن انتقال دهند و هنوز هوا تاریک بود که انتقال اجساد به پایان رسید.

رویداد دوم بروز سه شنبه ۱۳ جوزا یعنی شش روز بعد از حادثه اولی صورت گرفت، ولی این بار در روز روشن حوالی ساعات یک بجه بعد ازظهر: رژیم خلقی امر کرده بود تا به تعداد حدود ۵۰ نفر از زندانیهای

مربوط گروپ فوق‌الذکر که هنوز در زندان در بلاک دوم باقی مانده بودند، در روز روشن برای اعدام ببرند. سیدعبدالله قوماندان محبس برای این کار به بلاک دوم با جمعی از محافظان رفته بود که دفعتاً آواز فیرها از آن بلاک شنیده شد. یکی از زندانی‌ها بنام سید اکبر از چهاردره ولسوالی امام صاحب با کاردی که قبلاً تهیه کرده بود، به جان قوماندان محبس حمله کرده و او را از ناحیه شکم سخت زخمی ساخت، قوای محافظ بر ضارب و چند نفر دیگر فیر کردند و آنها را به شهادت رسانیدند و باقیمانده زندانیهای آن گروپ را سوار بس کرده تحت الحفظ برای اعدام بردند. گفته می‌شود که به تعداد ۴۷ نفر شامل این گروپ دوم بودند.

در اینجا قابل ذکر است که تعداد اعدامها و زندانی‌ها در طول دوره جمهوری به دلیل اقدامات مسلحانه و عملیات تخریبی علیه نظام چنین بودند: در رابطه با کودتای مسمی به میوندوال ۵ نفر محکوم به اعدام، ۷ نفر به حبس دوام و ۸ نفر دیگر به حبس از ۱۵ تا ۴ سال محکوم شدند؛ در باقی قیامهای فوق‌الذکر تعدادی محکوم به اعدام و زندان جمعاً در حدود ۱۸۰ نفر میرسید که از آنجمله ۳ نفر هریک: مولوی حبیب الرحمن، داکتر عمر و خواجه محفوظ منصور به تاریخ ۱۴ سرطان ۱۳۵۶ اعدام و باقی به حبس دوام و حبس دراز و کوتاه از ۱۵ تا ۳ سال محکوم شدند: از جمله ۶ نفر آنها بعد از اتمام میعاد حبس رها و دیگران در حدود ۱۵۰ نفر توسط رژیم خلقی طی دو رویداد در ماه جوزای ۱۳۵۸ به شهادت رسیدند و سه یا چهار نفر آنها از جمله استاد عبدالرب رسول سیاف (آنها به دلیل قرابت با حفیظ الله امین و یا دلیل دیگر) جان سلامت بردند. ناگفته نماند که در دوره جمهوری هیچ یک از زندانیها بنام "مفقود الاثر" که احتمال کشته شدن آنها به طور مخفی بوده باشد، وجود ندارد. (لست ۱۴۰ نفر کسانیکه در دوره جمهوری محمد داؤد به جرم مقاومت مسلحانه و یا تخریب و یا تبلیغ علیه نظام زندانی

۶۳۰ □ زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام

شده اند، در کتاب "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر"، تألیف ابوذر پیرزاده
غزنوی، صفحه ۲۹۴ تا ۲۹۶ درج است)

ابوذر پیرزاده

فصل دوم

تصفیه جناح چپ

محمد داؤد در بین دو قطب افراطی

با موجودیت احزاب مختلف در دهه دموکراسی در حالیکه قانون احزاب نافذ نشده بود، دو جناح قوی چپ افراطی و راست افراطی (هریک منقسم به فراکسیونهای متعدد) در رقابت باهم در میدان مبارزه سیاسی قد علم نمودند. محمد داؤد با آنکه از نظر دیانت و معتقدات دینی و اسلامی یک شخصیت بسیار وارسته و مسلمان واقعی در نظر و عمل بود؛ اما به حیث یک زعیم سیاسی کشور می خواست مثل شاه امان الله غازی افغانستان را به شاهراه ترقی و تعالی بر طبق ایجابات عصر و زمان بکشاند و مثل او یک اصلاح طلب (ریفورمیست) جدی باشد. او در دوره صدارت خود کوشید تا بر قوت و مرکزیت دولت از طریق تقویه اردوی کشور بیفزاید و نگذارد تا جناح راست افراطی مثل دوره امانی مانع اجرای تحولات گردد. لذا او از نزدیکی با احزاب

و گروه های سیاسی اسلامی که در دهه دموکراسی و زیر نام اسلام در برابر تجدد خواهی موقف گرفته بودند و حتی با احساس ضدیت در مورد روی لچی اقدام به پاشیدن تیزآب بروی دختران کردند، دوری می جست. همچنان محمد داؤد میدانست که جلب همکاری این گروه ها به دلیل وابستگی آنها با سازمان های افراطی اسلامی در عربستان سعودی و پاکستان نتیجه مطلوب بار آورده نمی تواند. محمد داؤد فکر می کرد که اگر با جناح راست همکار شود به دلیل اعتقادات مردم به رهبران دینی - مذهبی محافظه کار مجبور خواهد بود در حیطه قدرت آنها باقی بماند و بیرون شدن از آن جهت سوق کشور به سوی تمدن عصری برایش مشکل خواهد بود و آنها با داشتن نفوذ دینی - مذهبی مانع تطبیق پلان های اصلاحی او خواهند شد. اما برعکس از آنجایی که فکر می کرد جناح چپ افراطی پایه و ریشه وسیع اعتقادی در بین مردم ندارد و زدودن آنها از قدرت کار مشکل نخواهد بود، لذا او در سال های اخیر دوره بیکاری توجه خود را بطرف جناح چپ معطوف کرد و خواست به کمک آنها کودتای مورد نظر خود را به موفقیت برساند. محمد داؤد در نظر داشت که بعد از موفقیت کودتا تدریجاً با استحکام نظام جدید همان هدف اصلی خود را که سال ها به دل می پرورانید یعنی ایجاد یک حرکت سیاسی ملی و اسلامی در بین دو قطب افراطی چپ و راست به وجود آورد.

در شروع حزب دموکراتیک خلق (خلق و پرچم) از نظام جمهوری حمایت کرد و کوشید تا به دلیل اشتراک یک تعداد از وابستگان آنها در کودتا چنان وانمود کند که گویا نظام بدست آنها می چرخد و بدانوسیله خواستند پایه های خود را در نظام جدید مستحکم سازند و مردمی را که در حاشیه قرار داشتند، به سمت خود اغوا کنند و در این کار تاحدی هم در شروع جمهوریت موفق شدند.

اما احزاب راست افراطی با ریشه های اخوانی که طی سال های دهه دموکراسی از جانب عربستان سعودی و برخی حلقهات دیگر در پاکستان و

ایران تقویه می شدند، با این ادعا که گویا در این کودتا دست دراز شوروی از آستین محمد داؤد دراز شده است، علیه نظام جمهوری موقوف جدی و مخالف گرفتند. آنها بیشتر به تحریک و حمایت پاکستان دست به اقدامات بر علیه نظام زدند و به تبلیغات گسترده پرداختند. وقتی مقامات حکومتی به تعقیب آنها برآمدند و چند نفر را زندانی ساختند و احتمالاً یکی هم به نحوی کشته شد، تعدادی دیگر آنها به پاکستان فرار کردند و زیر حمایت آی اس آی نخست برای سرنگونی نظام و راه اندازی کودتا اقدام کردند، چون به آن موفق نشدند، دست به عملیات نظامی در چند شهر زدند، چنانچه قیام پنجشیر و لغمان در اخیر سرطان و اول اسد ۱۳۵۴ شاهد آن است که به ناکامی منجر گردید که شرح آن قبلاً بیان شد.

محمد داؤد از اول متوجه این وضع بود که نظام جدید در بین دو جناح متخاصم چپ و راست افراطی در حال برخورد است و جناح چپ به کمک و حمایت غیرمستقیم شوروی به طور ملموس میکوشد زیر سایه نظام به قلع و قم مخالفان خود پردازد و نظام را در پنجه خود اسیر سازد. محمد داؤد که با هیچ یک از این دو جناح افراطی سازگار نبود و هدفش در کودتا نیز آوردن یک نظام دارای موقف وسط مبتنی بر «یک ایدیالوژی ملی موافق با عنعنات ملی، منافع ملی و معتقدات دینی» بود، پس از آنکه به قدرت گرائی جناح چپ در داخل نظام و نیز عملیات تخریبی جناح راست به تحریک پاکستان در کشور متیقن گردیده بود، تصمیم گرفت که نفوذ جناح چپ را با تصفیه یک تعداد عاملان آن در کابینه محدود سازد تا بدانوسیله از یک طرف از نفوذ آنها بکاهد و از طرف دیگر صدای تبلیغ و انتقاد عناصر راست افراطی را علیه نظام بی اثر سازد.

با اینحال وقتی محمد داؤد متوجه رقابت ها در داخل نظام گردید که در آن سه نفر برای جانشینی بعد از او باهم در رقابت اند و هریک برای خود در حال زمینه سازی و گسترش نفوذ می باشد، خواست موقف خود را در این

راستا بدون آنکه حرفی به زبان آورد، درعمل نشان دهد.

در رقابت جانشینی بین سه نفر (یعنی داکتر شرق معاون صدارت، جنرال غلام حیدر رسولی وزیر دفاع و سیدعبدالله وزیر مالیه) کسیکه خود را مستحق درجه اول میدانست، داکتر حسن شرق بود که درپناه پرچم و بناً به حمایت شوروی از موفقیت در آینده مطمئن معلوم می شد و اما جنرال رسولی به حیث وزیر دفاع می کوشید تا با جلب و جذب عناصر در اردو برای خود این پشتوانه را تدارک کند، در حالیکه سیدعبدالله به حیث یک جوان سرسپرده و حتی به صفت "پسرخوانده" رئیس دولت؛ اما بدون کدام پشت و پناه دیگر خود را بعد از محمد داؤد شخص دوم و احتمالاً جانشین او میدانست.

جناح چپ کودتا از همان آغاز، پلان مرتبه ای مثل "کودتای جمال ناصر در برابر جنرال نجیب" را در دل می پرورانید تا قدم به قدم با نفوذ عمیق در داخل نظام جمهوری و تفویض مقامهای حساس و مهم به وابستگان خود زمینه تطبیق همجو پلان را مهیا سازد و دریک موقع مناسب چه به طورقهری یعنی انجام یک کودتا و چه در حالت عادی پس از وفات محمد داؤد مهره های مطلوب خود را به قدرت برساند که این مهره ها قبلاً در چهار چوب حزب دموکراتیک خلق به طور عیان و پنهان حاضر و آماده ساخته شده بودند. به سادگی میتوان آغاز این بازی خطر را بین عناصر جناح چپ کودتا و محمد داؤد احساس کرد که با گذشت یکی دوسال این درز به طور مشهود و محسوس بیشتر عیان گردید و در اثر آن محمد داؤد تصمیم گرفت با تصفیه عناصر چپ نخست از کابینه آغاز کند.

آغاز تصفیه جناح چپ از کابینه و کمیته مرکزی

طوری که قبلاً گفته شد، مبارزه قدرت در داخل نظام بین محمد داؤد و جناح چپ کودتا از همان روز های اول محسوس و حتی آشکار بود که مثالها و موارد مشخص آن در مباحث گذشته به تفصیل بیان گردیده است. برای

تداعی خاطر به چند نمونه آن در اینجا اشاره می‌شود، از جمله:

۱ - به گفته حسن شرق رئیس دولت بدون مشوره با سرگروپهای کودتا (بعداً کمیته مرکزی) جنرال مستغنی را به حیث لوی درستیز و وحیدعبدالله را به حیث معین سیاسی وزارت خارجه مقرر کرد (حسن شرق آنها را جزء هواداران سلطنت می‌خواند). ۲ - حینیکه به امر محمد داؤد ملکه و فامیل سلطنتی عازم سفر به ایتالیا بودند، در میدان هوایی رویه نامناسب و از جمله تلاشی و گرفتن زیورات خانمها صورت گرفت که یک نوع مقاومت کودتا چپان در برابر تصمیم محمد داؤد پنداشته می‌شد؛ زیرا آنها می‌خواستند تا این فامیل را در کابل گروگان داشته باشند. ۳ - در مورد محکومیت سردار عبدالولی نیز جناح چپ کودتا با محمد داؤد نظر مخالف داشتند؛ زیرا آنها سعی می‌کردند تا عبدالولی را محکوم به اعدام سازند و بار مسؤولیت آنرا به دوش محمد داؤد اندازند، ولی محمد داؤد از آن جلوگیری کرد و برای مدتی در داخل ارگ به طور زندانی نگهداشت و پس از آن او را نزد فامیلش به ایتالیا فرستاد.

اینکه چرا و چگونه رابطه جناح چپ کودتا در کابینه و کمیته مرکزی با محمد داؤد رئیس دولت متعاقباً در اثر رویدادهای پیهم رو به سردی گرائید، برای روشن ساختن بعضی نکات مهم آن مطالبی را از قول نبی عظیمی اقتباس میکنم که می‌نویسد: «به دنبال گرفتاری مولانا فیضانی و قیام ناکام اخوانی‌ها، تغییراتی در هیئت وزراء صورت گرفت. بدین شرح که عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات با عده‌یی از افسران هوایی به رئیس دولت پیشنهاد کرده بودند تا در صورت کدام واقعه برای رئیس دولت، جانشین وی قبلاً تعیین گردد که طبیعی است رئیس دولت برآشفته گردیده نامبرده را از کمیته مرکزی جمهوری اخراج و مقام وزارت مخابرات را به عبدالکریم عطایی می‌سپارد و پاچاگل وفادار نیز که همراه با وحیدعبدالله علیه دوکتور محمدحسن شرق شروع به مخالفت کرده بودند[؟؟]، نیز به سرنوشت حمید محتاط گرفتار و به

بلغاریا سفیر می‌گردد. به دنبال آنها قرعه بنام جیلانی باختری وزیر زراعت که عضو حزب پرچم بود و از طرف حسن شرق در کابینه وزراء راه پیدا کرده تصادف نموده بود، سبکدوش می‌شود. فیض محمد خان وزیر داخله نیز مشمول این تصفیه می‌شود و عبدالقریر نورستانی بحیث وزیر داخله، عزیز الله واصفی بحیث وزیر زراعت به کابینه راه می‌یابند. حیدر رسولی به رتبه دگرجنرالی ارتقاء کرده بحیث وزیر دفاع با حفظ پست قوماندانی قوای مرکز تعیین شد و تورنجنرال عبدالعزیز بحیث لوی درستیز تعیین می‌گردد.»

نبی عظیمی در ادامه می‌افزاید: «این تصفیه‌ها در کابینه به معنی دور نگهداشتن دولت از وجود کمونیستها پنداشته شد و بعد نوبت تصفیه اردو که دیگر از وجود تندروان اسلامی، مانویستها و طرفدار آن میوندوال پاک شده بود، فرا میرسد تا پرچمیان نیز از آن رانده شوند.» نبی عظیمی به این نظر است که: «محمد داؤد دیگر واضحاً بالای تمام جریانهای چپی خط چلیپا رسم می‌کند و پیشنهاد نورمحمد تره‌کی را که طی نامه‌یی به او فرستاده بود و تا پرچمی‌های مفسد را به افراد آن جناح تعویض نماید، نادیده می‌گیرد و به آن وقعی نمی‌گذارد. قطعه انضباط شهری که من [نبی عظیمی] قوماندان آن بودم، لغو می‌گردد. من به صفت آمر کیمیا در قرارگاه قوای مرکز تعیین میشوم و تمام افسران غند ۷۱۷ کوماندو، لواهای ۴ و ۱۵ زره‌دار، قطعه پراشوت فرقه‌های ۷ و ۸ به تشخیص دستگاه‌های استخباراتی تبدیل و به اطراف کشور در وظایف پاسیف غیر مؤثر فرستاده می‌شوند. در گارد ریاست جمهوری جگرن صاحب جان به حیث قوماندان تعیین و ضیاء مجید بنابر خواهش خودش[!!!] بحیث آتشه نظامی در هند فرستاده می‌شود. وزارت داخله و زراعت از وجود پرچمی‌ها پاکسازی می‌شود و این نتیجه بمیان می‌آید که داؤد میخواهد به شیوه گذشته مطلق العنان و خود کامگی [!!!] را دوباره احیاء کند.»

نبی عظیمی از آن بیشتر می‌رود و علاوه می‌کند که: «دراثر تحریکات وحیدعبدالله [؟؟] معاون وزارت خارجه انشعاب در کمیته مرکزی داؤدخان

بوقوع می پیوندد: در گروه اول رئیس دولت، حیدر رسولی، عبدالاله، عبدالقدیر، سرور نورستانی و غوث الدین فایق شامل بودند که از قدرت و صلاحیت های اجراییوی زیاد برخوردار بودند؛ گروه دوم را که در راس ان دوکتور محمدحسن شرق بود، جگرن مولاداد، دگرمن محمد یوسف، جگرن خلیل، جگرن ضیاء مجید و فیض محمد خان تا هنگامیکه در کابل بود، تشکیل می دادند. تا اینکه محمد حسن شرق به صفت سفیر کبیر در جاپان و فیض محمد در اندنیزیا تعیین و از کشور خارج شدند. کمیته مرکزی جمهوری نیز از بین رفت و همان گروه اول اهرم قدرت مطلقه را در دست گرفت. محمد داؤد با این اقدام خویش با گذشت زمان یگانه پشتیبان خود یعنی جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق را از دست داد، در حالیکه در فضای سیاسی کشور روز بروز اعتماد خود را از دست می داد [!!]؛ زیرا که نه بالای چپی ها و نه بالای راستی ها اعتماد داشت، اساسات ایجاد حزب خود را به نام "انقلاب ملی" گذاشت، حزبی که میبایست یگانه حزب سیاسی در کشور باشد. «(نبی عظیمی: "اردو و سیاست"، صفحه ۱۱۶ - ۱۱۸)

آنچه نبی عظیمی در فوق شرح داد، به وضاحت نشان می دهد که محمد داؤد به هر شکلی که بود با استحکام نسبی نظام، پلان اولی خود را مبنی بر تصفیه جناح چپ از قدرت نخست از کابینه آغاز کرد و آنرا قسماً در اردو نیز به منصه اجراء گذاشت، تا بدانوسیله به نفوذ جناح چپ کودتا پایان دهد. این کار در حقیقت مقدمه ای بود بر خنثی ساختن پلان نوع "کودتای مصر" که جناح چپ برای تطبیق آن زیرکانه در فعالیت بود.

در ارتباط با تصفیه جناح چپ لازم است به نکاتی دیگر نیز عطف توجه کرد که داکتر شرق آنرا در کتاب "کودتای پنجم سرخ و سیاه" خویش بیان می دارد و چنین می نویسد: «ایجاد وسوسه در محمد داؤد تبلیغات وسیع و دامنه داری از جانب رسانه های غربی، پاکستان و کم و تم [بیش] ایران و طرفداران سلطنت در افغانستان، دوباره خانه به خانه به راه افتاده بود که

جمهوری خواهان [یعنی جناح چپ کودتا در راس آن داکتر شرق] در تلاش تعویض محمد داؤد هستند.» در این ارتباط داکتر شرق میکوشد تا بر مظلونیت محمد داؤد بر یک تعداد همکاران کودتاجی روشنی اندازد و می‌افزاید: «از قضا دور و پیش همین روزها [چند ماه بعد از کودتا ۲۶ سرطان] بود که دو سه نفر از جمهوری خواهان در کودتای محمد هاشم میوندوال جهت سرنگونی محمد داؤد و هم رزمانش همدست شده بودند. با اینکه همدستی همکارانش خصوصاً سید امیر قوماندان قوای هوایی و دافع هوا که در رشته هوانوردی دارای تحصیلات عالی از ایالات متحده آمریکا بود و در تأسیس جمهوریت سهم فعال داشت، [نزد] محمد داؤد در باره رفقاییش ایجاد وسوسه و بدگمانی کرده بود، با آنهم پیشنهاد پاچاگل وفادار و عبدالحمید محتاط در تقرر عبدالقادر پیلوت به حیث قوماندان هوایی به اکثریت کامل در کمیته مرکزی جمهوری پذیرفته شد. اما بدون هیچ مقدمه ای با همه اعتباری که پاچاگل وفادار در کمیته مرکزی و قوای هوایی داشت بدون اینکه اعضای کمیته مرکزی را در جریان گذاشته باشد به مشوره رئیس دولت مستعفی و به حیث سفیر کبیر افغانستان در بلغاریا مقرر شد (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه"، منتشره افغان جرمن آنالین، قسمت سوم، صفحه ۱۰ و ۱۱)

از متن بالا واضح می‌شود که محمد داؤد با وجود بدگمانی بر بعضی اعضای کمیته مرکزی، بازهم تقرر عبدالقادر را به حیث قوماندان هوایی که در اثر پیشنهاد پاچاگل و حمید محتاط از طرف کمیته مرکزی تصویب شده بود، تأیید کرد و اما وقتی از تشکیل "گروه کار" به اشتراک محتاط و قادر که در صدد اجرای کودتای دیگر علیه نظام بودند، اطلاع حاصل کرد، محتاط را فوری از کابینه و عضویت کمیته مرکزی اخراج و به سفارت در بلغاریا گماشت. چنانچه حسن شرق با این عبارات بر موضوع مهر تأیید می‌گذارد و می‌نویسد: «حادثه دیگری که کمیته مرکزی جمهوریت را صدمه پذیر کرد

همانا اسناد و مدارکی بود که با حضورداشت عبدالحمید محتاط عضو کمیته مرکزی از جانب عبدالقدیر و سید عبدالاله اعضای کمیته مرکزی که قبلاً رئیس دولت را در جریان گذاشته بودند، در جلسه ارائه گردید که نشان می داد: عبدالحمید محتاط برخلاف تعهدات و خط مشی جمهوری خواهان (خطاب به مردم افغانستان) با چند تن از صاحب منصبان قوای هوایی گروهی را به نام "گروه کار" تشکیل داده بود که واقعا با اهداف جمهوری مغایرت داشت و آنهم در روزگاری که از طرف کمیته مرکزی جمهوریت که خودش عضو آن بود، حکومت نظامی در سراسر کشور برقرار و فعالیت های سیاسی ممنوع شده بود. با اینکه محتاط حاضر گردید که سهو خویش را جبران کند اما کمیته مرکزی بدون توجه به پوزش وی، با یک اقدام غیردوستانه وی را از کمیته مرکزی و وزارت مخابرات برکنار کرد.»

داکتر شرق با آنکه خودش منشی کمیته مرکزی و خود را شخص دوم آن می شمرد و اقدام محتاط را مغایر اهداف جمهورمیدانست، ولی تصمیم برکناری او را یک عمل «عجولانه و بی مروتی» می خواند و بدینوسیله از محتاط حمایت می کند که این خود ثابت می سازد که داکتر شرق با "گروه کار" تفاهم داشته است، چنانچه او می نویسد: «تصمیم عجولانه و بی مروتی اعضای کمیته [مرکزی]، محتاط را در تقویه و ترویج افکار "گروه کار" مصمم تر کرد و انتقام جویانه در هر سه اثرش، در باره تأسیس جمهوریت در افغانستان، اعضای کمیته مرکزی را با کینه توزی بیش از حد به کارهای ناکرده متهم می کند. ولی به هر صورت کمبود این دو شخصیت در حلقه های مختلف تعبیرات مختلفی هم در پی داشت. گروهی حذف آنان را از رهبری جمهوریت با اشتراک سید امیر قوماندان قوای هوایی در کودتای میوندوال پیوند می زدند. دسته ای هم برخورد نادرست نظامیان تحت اداره آنان را با ملکه در میدان طیاره مثال می آوردند» (مأخذ بالا..، قسمت سوم صفحات ۱۰ و ۱۱)

شرق با توضیحات فوق بازهم موضوع را به جانب دیگر میکشاند و برکناری پاچاگل و محتاط را به موضوع سید امیر و نیز با برخورد نامناسب با ملکه در میدان هوایی نسبت می‌دهد، در حالیکه دلیل اصلی برکناری آنها بیشتر در اقدامات شان مغایر به منافع نظام جمهوری نهفته بود.

داکتر شرق در باره اینکه چرا رئیس دولت عبدالقادر [کسیکه در کودتای ۲۶ سرطان شریک بود و کسیکه کودتای ۷ ثور را به موفقیت رسانید] را از مقام قوماندانی هوایی برکنار کرد و به جایش دگر جنرال موسی خان را مقرر نمود، می‌نویسد: «بعد از ۲۶ سرطان غرور و خودسری یک دسته و بی تفاوتی دسته دیگر از جمهوری خواهان سبب گردید تا خدمات و جانبازی های ناترس ترین رادمردانی را که در تغییر نظام شاهی به جمهوری در صف اول قرار داشتند، نادیده انگارند و از آنها دوری گزینند. طرد شدگان هم با عقده مندی به دامن احزابی لغزیدند که با دولت جمهوری کینه توزی داشتند.» شرق می‌نگارد: «وقتی در جاپان به حیث سفیر اقامت داشتم، ماجرای سقوط جمهوری را از قادرخان رهبر صاحبمنصبان شورشی در حادثه هفت ثور پرسیدم که چرا از جمع ما [؟؟] بریدی و باز چرا به تره کی و امین پیوستی؟ گفت: "راستش را بگویم! از بی توجهی رهبر کودتا و کم لطفی تو [؟؟] پیرو تره کی شدم....» [قادر دلیل آنرا چنین تذکار می‌دهد] در اطاق قوماندانی نشسته بودم که ضابط امر آمد و گفت که دگر جنرال موسی خان آمده و میخواهد شما را ملاقات کند... به استقبال او رفتم و وقتی هردو تنها شدیم، فرمانی رئیس دولت را برایم داد که در آن بدون آنکه از من تذکری داده شده باشد، نوشته بود: "دگر جنرال موسی خان را به حیث قوماندان قوای هوایی مقرر نمودم."» (مأخذ فوق، قسمت چهارم، صفحه ۲)

داکتر شرق میخواهد بار دیگر برای کسانی که از نظام جمهوری بریدند و به خلقی ها پیوستند، برأت الذمه بدهد که گویا نظر به کم لطفی محمد داود آنها به سوی کمونیست ها روی آوردند، در حالیکه شرق به فعالیت های آن

اشخاص در جمع "گروه کار" علیه نظام اعتراف می‌کند. نمی‌دانم این تناقض بیان داکتر شرق را چگونه باید تعبیر کرد، مگر آنکه ظاهر و باطن او را از هم تفکیک نمود. در اینجا باید پرسید که آیا قادر برای رسیدن به مقام در کودتا اشتراک کرده بود، یا برای هدف تغییر نظام؟ طوری که واقعیت امر بعد ها نشان داد، یک تعداد از کسانی که خود را شریک کودتای ۲۶ سرطان ساخته بودند، در واقع آنها از قبل برای یک تحول بعدی آمادگی می‌گرفتند و قادر نیز بیشتر از اینکه به خلق پیوند داشته باشد، با دستگاه استخباراتی نظامی شوروی در ارتباط بود. به همین ترتیب کسان دیگر که در زیر پرده در همین راستا فعالیت می‌کردند. اینکه داکتر شرق میکوشد دلیل دلسردی دوستان خود را ناشی از بی توجهی محمد داؤد به آنها وانمود کند، واضحاً تحریف حقایق است؛ زیرا محمد داؤد میدانست که این اشخاص پلان‌های دیگر دارند و تلاش شان برای حضور در مقام‌های حساس ملکی و نظامی برای مقاصد بعدی صورت می‌گیرد و لذا تصمیم داشت تا آنها را یک‌یکه از قدرت دور سازد.

داکتر شرق به طور حرامان زده از روزهای اول کودتا یاد می‌کند و می‌نویسد: «واقعاً خاطره انگیزترین و پرشورترین دقایق زندگی کودتاچیان دقایقی بود که با پشت سر گذاشتن بزرگترین مخاطره، بزرگترین موفقیت را نصیب شده بودند و با معرفی یکدیگر با چشمان پر از اشک شادی همدیگر را به آغوش میکشیدند و می‌بوسیدند. ولی حالا برخورد با جمهوری خواهان طور است که اصلاً چیزی به وقوع نپیوسته باشد. [در حالیکه در جمله بالا از کودتاچیان یاد شده و اما در جمله بعدی سخن از جمهوری خواهان است، معلوم می‌شود که مقصد از جمهوری خواهان همان حلقه خاص داکتر شرق خواهد بود - کاظم].

او می‌افزاید: «به راستی از پس منظر چنین اتفاقی آنهم با سر سپرده ترین دوستان خویش، با اینکه نفر دوم کشور بودم به خود می‌لرزیدم و با حضورداشت ده ها و صدها بلی! قربان! [گویان] درباری، احساس تنهایی

می کردم به محمد داؤد گفتم: گرفتاری های بیش از حد اداری مانع آن گردیده است تا دوستان منتظر و علاقه مند خویش "همرزمان کودتا" را ملاقات کنید. آنها بی صبرانه انتظار دیدار شما را دارند و خیلی هم آرزو دارند تا آنچه در کشور می گذرد، خصوصاً از جریان سفر اخیر شما به ایران از زبان شما بشنوند. گفت: تشکر از یادآوری و مصلحت اندیشی شما، واقعاً در دیدار با کسانی که در تأسیس جمهوریت در افغانستان پیمان بسته بودیم، سهل انگاری شده است و آنانی را که بایستی مرتباً می دیدم بیشتر از سالی شد که با هم ندیده ایم. به قوماندان گارد بگوئید در هفته آینده دعوتی جهت دیدار همه کودتاجیان ترتیب دهند تا یکبار دسته جمعی با هم دیدار و گفتگو کنیم و سپس هرهفته چند نفر آنان را خواهیم دید و ضمن صحبت نان چاشت را با آنان خواهیم خورد. قوماندان گارد احمد ضیاء مجید همه هم پیمانان کودتای ۲۶ سرطان را دعوت می کند. اما متأسفانه قبل از روز موعود سید عبدالاله و عبدالقدیر بعد از دیدار با رئیس دولت به قوماندان گارد خبر می دهند که رهبر گفت دعوت تا هدایت ثانی معطل باشد. در ملاقات های بعدی مثل اینکه هر دوی ما خبری نداشتیم و از دیدار با یاران کودتاجی یادی نشد؛ اما پی گیرانه درتلاش بودم تا علت آنرا دریابم. «مأخذ بالا.. قسمت چهارم، صفحات ۷ و ۸» [احتمال دارد محمد داؤد خطر یک توطئه را در دیدار خود با جناح چپ کودتا حین این دعوت احساس کرده بود که فوراً هدایت به تعویق آن داد و دیگر یادی از آن نکرد - کاظم]

داکتر حسن شرق که تاهنوز مرد درجه دوم نظام بود، بسیار ماهرانه به نفع پرچم این بازی را پیش می برد و همه تلاش او بر آن بود تا اعتماد رئیس دولت و صدراعظم را کمافی السابق به خود جلب دارد و درعین زمان کوشید تا بار تخریبات را بر جناح رقیب یعنی جناح خلق بیندازد و خود را بازهم زیر سایه نظام پنهان نماید. اما محمد داؤد از تلاش های شوروی مبنی بر ایجاد وحدت بین این دو جناح کاملاً آگاه و سخت نگران بود و در این راستا به

نیرنگ داکتر شرق نیز پی برده و ظاهراً این نقش "دورویه" او را به رخس نمی کشید؛ اما تدریجاً او را، در حالیکه هنوز هم در مقام معاونیت صدارت قرار داشت، عملاً از حلقه نزدیک خود دور نگهداشت.

نکته قابل ذکر دیگر در سردی روابط محمد داؤد با جناح چپ کمیتہ مرکزی را میتوان در تقرر عده ای از پرچمی ها به وسیله فیض محمد وزیر داخله در مربوطات آن وزارت دانست. از آنجایی که فیض محمد از جمله گروپ داکتر شرق و منسوب به جناح پرچم بود، انگیزه مقرری پرچمی ها بر می گردد به همان پلان اصلی که باید جناح چپ کودتا با استفاده از صلاحیت و مقام خویش به نصب اشخاص همفکر حزبی خود به سرعت اقدام می کرد تا بدانوسیله با اشغال مقام ها در هر سطح به پخش نفوذ سرتاسری خود می افزودند و تدریجاً همه اختیار و قدرت را در دست می گرفتند. محمد داؤد که از این پلان آگاهی داشت، فیض محمد را زیر فشار قرار داد تا غیر مستقیم این موضوع را به سائر اعضای گروپ جناح چپ کودتا در راس آن داکتر شرق تفهیم کند و به آنها هوشدار دهد. در این رابطه به این قسمت از نوشته داکتر شرق توجه شود: «فیض محمد وزیر داخله طبق معمول جهت اخذ هدایت در رابطه با بعضی موضوعاتی که اجرای آن از صلاحیت وزیر بالاتر بود، به صدارت آمده بود. اما برعکس روزهای دیگر خیلی برآشفته و به هم خورده به نظر می آمد. قبل از اینکه چیزی پرسم گفت: نیم ساعت قبل حضور رهبر برایم خیلی جدی و با عصبانیت گفت که: چرا شما کمونیست های مربوط به پرچم را که مخالفین جمهوری هستند به حیث ولسوال مقرر کرده اید، آنهم در صورتی که اکثریت کامل مردم افغانستان از آنها و عقیده و وابستگی شان نفرت دارند».

خدمت شان گفتم که: طبق قانون ولسوال ها مامورهای رتبه ۵، ۴ و ۳ هستند و مقرری آنها به صلاحیت صدارت می باشد نه وزارت داخله. من طبق هدایت معاون صاحب چند نفر پرچمی و چند نفر خلقی را از رده های پایین

حزب دموکراتیک خلق مقرر کرده ام و همچنان در وزارت عدلیه بیش از ۲۰ نفر اخوانی به حیث قضات در محاکم عدلی به امر معاون صاحب مقرر شده اند. معاون صاحب بعد از تشکیل کابینه جمهوریت به همه وزرا هدایت داده بود که هیچ مامور دولت را به روی عقیده و وابستگی آنها به احزاب با اینکه احزاب قانونی نیستند، برطرف نکنند مگر آنانی که عملاً در تخریب جمهوریت اقدام نمایند. رهبر بدون توجه به عرایض فرمود: "همه می گویند شما پرچمی هستید!"

فیض محمد می نویسد: «عرض کردم همه نه، تنها دو نفر از شخصیت های بزرگ دولتی که علناً با جمهوری خواهان دشمنی دارند و تبلیغات ناروا در باره آنها پخش می کنند، لوی درستیز و وحید عبدالله و طرفداران شان [استند]. هکذا چند نفر شناخته شده و انگشت شمار دیگر که در سایه جمهوریت احساس مصونیت می نمایند، برای اینکه ما را از جامعه تجرید کرده باشند، نوکر روس هم می گویند. اگر دیروز به حزبی متعهد می بودم دلیلی وجود نداشت که از شما پنهان و از شما پیروی می کردم و اگر امروز بخواهم به عضویت حزبی پیوندم جرئت آنرا دارم خدمت شما عرض کنم: اما رهبر مهربان! در چنین شرایطی که طرفداران سلطنت و دشمنان جمهوریت بر ما حمله می کنند، وظیفه کدام اشخاص است که از ما دفاع کنند؟ و چه کسانی باید ما را محاکمه نمایند؟ رهبر چیزی نگفت و من هم با عرض احترام از خدمت شان مرخص شدم.» (حسن شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه"، افغان جرمن آنالین، قسمت ششم، صفحه ۱۰)

با این ترتیب دیده می شود که فضای اعتماد بین کسانی که یک روز برای راه اندازی کودتا دست بدست هم داده بودند، مغشوش می گردد و رئیس دولت محمد داود با انتقاد بر اجراء آنها درصدد یک نوع تصفیه تدریجی جناح چپ کودتا از نظام می برآید که این سلسله بازهم ادامه می یابد تا خود داکتر شرق را نیز مشمول آن می سازد.

فصل سوم

نروم تشکیل یک حزب بر مبنای "ایدئولوژی ملی"

بیانیه محمد داؤد: «خطاب به شهریان هرات»

با اقتباس این بیانیه تاریخی محمد داؤد "خطاب به شهریان هرات" یک گوشه دیگر از رویدادهای تاریخ معاصر روشن می‌گردد. اهمیت این بیانیه را اکثر مؤرخان افغان تنها با ذکر یکی دو جمله آنهم به ارتباط "اجتناب از ایدئولوژی های وارد شده در کشور و تأکید بر یک ایدئولوژی ملی" بیان کرده اند و متأسفانه متن مکمل آن تا اکنون به استثنای یک مأخذ، در دیگر مأخذ قابل دسترسی نبوده است. اما در اثر تلاش ممتد موفق شدم به یک نشریه وزارت اطلاعات و کلتور وقت دست یابم که حاوی بیانیه‌ها و مصاحبه های محمد داؤد از سرطان ۱۳۵۳ تا سرطان ۱۳۵۴ بود و متن مکمل این بیانیه مهم در آن به نشر رسیده بود که اینک تقدیم می‌گردد.

قبل از آن لازم به تذکر می‌دانم که محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم

افغانستان از تاریخ ۶ تا ۱۰ ثور ۱۳۵۴ بنا به دعوت رسمی پادشاه ایران به آن کشور سفر کرد و پس از ختم سفر به وسیله هلیکوپتر به تاریخ ۱۱ ثور به مقصد دیدار با همشریان هرات به آن ولایت آمد و درجم غفیری که از وی به طور شاندار استقبال کردند، به سخنرانی پرداخت و پس از اقامت دو روزه رهسپار کابل گردید.

متن مکمل سخنرانی محمد داؤد درهرات:

«برادران عزیز! شهریان هرات! خواهران، برادران و جوانان و پیران شهرباستانی هرات سلام! از استقبال نهایت گرم و صمیمی که از یک خدمتگار خود میکنید، کلماتی ندارم که این احساسات پرحرارت و پرجوش شما را جواب داده بتواند، غیر ازاینکه از صمیم قلب از شما برادران، شما خواهران و اهالی هرات اظهار تشکر و سپاسگزاری نمایم.



محمد داؤد هنگام ایراد بیانیه در هرات (انجنیر عبدالنواب آصفی والی هرات در کنار شان دیده می شود)

برادران! البته وظیفه من بود که خدمت شما برادرها پیشتر ازین میرسیدم و واقعیاتی که در مملکت گذشت، توضیحاتی می‌دادم. اما فکر کردم که وظایف اولی انقلاب در آنست تا در تأمین امنیت، استحکام و استقرار نظام نوین جمهوریت و بالاخره در جستجوی طرقی برای سعادت و بلند بردن سویه ملت افغانستان کوشش کنم، چه وظایف سنگین به دوش ما بوده و است تا قدم‌های بنیادی و اساسی را برای رفع مشکلات وطن و مردم محروم خود برداریم.

اهالی عزیز هرات! پس از سپری شدن تقریباً دو سال برای شما خواهران و برادران و تمام مردم افغانستان به لطف و مرحمت خدا (ج) و پشتیبانی مردم افغانستان اطمینان داده می‌توانم که قدم‌های اساسی که از طرف دولت جمهوری برداشته شده، انشاءالله آینده بسیار اطمینان بخش و روشنی را برای مردم این خاک نوید می‌دهد.

خواهران و برادران! وقتی که من قدم‌های بنیادی و اساسی می‌گویم، همه چیز آن متناسب با امکانات مالی و همکاری مردم افغانستان است. از اینرو این طور اطمینان دادن که در یک روز یا یکسال یا چند سال همه مشکلات حل می‌گردد، مبالغه کرده خواهیم بود و اگر شما هم فکر کنید که در یک سال مملکت آباد می‌شود، مبالغه خواهد بود. پس سعادت یک مملکت مربوط به همت عالی مردم آنست. اگر نزد مردم آن یک ایدئولوژی و یک مفکوره ملی توأم با از خودگذری، حس فداکاری و ایثار موجود باشد، بدانید که آن ملت به یاری خدای بزرگ روزی به هدف نهائی خود خواهد رسید.

باید بدانیم در این دنیایی که ما و شما زیست می‌کنیم، یک مملکت نمی‌تواند بحال فقر، فلاکت و غربت بسر ببرد. امروز هر فردیکه خود را اولاد این خاک می‌داند و ذره عشق و علاقه بوطن دارد، وظیفه اساسی، ایمانی و وجدانی او است که برای سعادت افغانستان به طیب خاطر قربانی دهد تا نسل‌های آینده سرفراز و آسوده زندگی کرده بتوانند. تا این نسل برای سعادت

ملی خود را قربان نکند و تا این نسل از خود غرضی ها و خودخواهی ها نگذرد و تا روزیکه به حیث یک برادر بدون تبعیض، به حیث یک ملت دورهم جمع نشوند و متحد نشوند، تا آنزمان سرنوشت شان خوار و زار خواهد بود.

جوانان عزیز! برای شما خطاب میکنم!

برای اینکه سرنوشت آینده این وطن بدست شماست، اگر خواسته باشید یا نخواسته باشید، قهراً مکلف هستید سرنوشت آینده این خاک را بدست خود بگیرید.

پس ای جوانان عزیز و ای فرزندان عزیز! خود را آماده خدمت سازید و وقتی شایسته خدمت شده میتوانید که علم بیاموزید و صاحب یک ایدئولوژی ملی و وحدت فکر و عمل باشید.

برادران! ایدئولوژی های وارد شده هیچگاه به تنهایی به درد یک ملت نمی خورد. ملت مرد و قهرمان آن ملتی است که از آن همه ایدئولوژی ها از همه دنیا چیزهای بهتری که موافق با عنعنات ملی، منافع ملی و معتقدات دینی آن باشد، استخراج و جمع آوری نموده، به فکر و دماغ خود برای خویشتن و وطن خویش ایدئولوژی نوی را خلق کند که در پرتو آن راه سعادت و اعتلاء را پیماید.

فرزندان عزیز! بازهم برای شما می گویم و این را کاملاً به قلب خود داشته باشید که خواسته باشید یا نه، سرنوشت این ملت قهراً بدست شماست. خوشا بحال ملتی که جوانان فهمیده با دین و ایمان داشته باشد. لذا به شما جوانان می گویم که وظایف نهایت سنگین دارید و باید مسئولیت خود را درین راه خوب احساس کنید. چه کسی که مسئولیت را قبول نمی تواند، آنرا نیز انجام داده نمی تواند. پس شما باید به آینده وطن تان فکر کنید، محرومیت های کشور را مطالعه کنید، دردهای افغانستان را بدانید. این وطن برای خوش گذرانی یک طبقه خلق نشده است و زندگی یک ملت مربوط به یک طبقه

خاص نیست؛ بلکه مربوط به قاطبهٔ مردم آنست که ملت را تشکیل می‌دهد. تا وقتی که ملت راضی نباشد، از حکومت پشتیبانی نکند، هیچ زمامدار، هیچ حکومت و هیچ دولت حتی سنگی را بالای سنگی گذاشته نخواهد توانست. شما یقین داشته باشید که امروز بزرگترین و مقدس‌ترین وظیفهٔ انقلاب دولت جمهوری اینست و خواهد بود که ما چطور و به چه صورت برای قاطبهٔ ملت خویش خدمت کرده و شکل زندگی شانرا بهتر کرده میتوانیم. هدف ما هدف مقدس است و این کار دشوار از قدرت یک شخص بیرون است. وقتی این هدف عالی برآورده شده می‌تواند که هدف خود، درد خود و مقصد خود را تشخیص کرده بتوانیم و بدون تبعیض به حیث برادر و برابر به سر منزل مقصود برسیم.

اهالی عزیز هرات! امروز ملتفت هستیم و رفقای ما ملتفت هستند که از طرف دشمنان خارجی افغانستان چه دروغ‌ها گفته می‌شود و چه کلمات توهین‌آمیز استعمال می‌گردد. این برای آنست که ذهنیت مردم افغانستان را خراب کند. اما ما از هیچ چیز باکی نداریم، تا روزیکه راه ما حق است و تا وقتی که در راه خدمت این خاک و ملت عزیز افغانستان گام می‌برداریم، این سخنان بی‌معنی مؤثر نیست و خواهران و برادران ما در همه امور اول توفیق خدای بزرگ و بعد پشتیبانی ملت نجیب افغانستان را میخواهیم. تا وقتی که توفیق خدا و پشتیبانی ملت باشد، به اهداف مقدس خود می‌رسیم.

طوری که اطلاع دارید من از یک مسافرت رسمی از کشور دوست و برادر خود ایران آمدم. بشما می‌گویم که با تمام مهمان‌نوازی و صمیمیت دولت و مردم ایران پذیرائی شدیم، همهٔ آن برای داؤد نبود؛ بلکه برای نماینده دولت و ملت افغانستان بود. پس باید بدانید که قدرت حقیقی ملت است، نه شخص. دعا میکنم که خداوند به رفقا و به همه خدمتگاران توفیق عنایت کند که به راستی و ایمانداري بوطن خود خدمت نمایند و به راستی کمر همت به کار بندند. بدون کار و زحمت یک ملت به جایی نمی‌رسد، یک ملت نباید

مفت خوار باشد. تا وقتی که یک ملت خود را کمک نکند، نمی‌توان از آن توقعی داشت، پس همه چیز در دست خودماست. خدای بزرگ این حس را در نهاد هر فرد وطن ما جا گزین بماند که سرزمین خود را، سرزمین آباد سازند تا نسل‌های آینده به آن افتخار نمایند.

شهریان عزیز هرات، خواهران و برادران و جوانان! از صمیم قلب از پذیرائی و از صمیمیت گرم شما تشکر میکنم و از خدای بزرگ استدعا مینمایم به همه ما توفیق اعطا نماید که با ایمان و عقیده کاملی که داریم، پایدار بمانیم. والسلام» (پایان بیانیه)

در این بیانیه کوتاه که برای مردم با شیوه بسیار ساده و عبارات واضح ایراد شد، رئیس دولت و صدراعظم به چند نکته بسیار مهم اشاره کرد و گفت:

۱. وظایف اولی انقلاب در آنست تا در تأمین امنیت، استحکام و استقرار نظام نوین جمهوریت و بالاخره در جستجوی طرقي برای سعادت و بلند بردن سويۀ ملت افغانستان کوشش کنم.

۲. جوانان! اگر شما فکر کنید که در یک سال مملکت آباد می‌شود، مبالغه خواهد بود.

۳. جوانان! سرنوشت آینده این وطن بدست شماست، اگر خواسته باشید یا نخواسته باشید، قهراً مکلف هستید سرنوشت آینده این خاک را بدست خود بگیرید.

۴. جوانان! وقتی شایسته خدمت شده می‌توانید که علم بیاموزید و صاحب یک ایدئولوژی ملی و وحدت فکر و عمل باشید. ایدئولوژی‌های وارد شده هیچگاه به تنهایی به درد یک ملت نمی‌خورد. ملت مرد و قهرمان آن ملتی است که از آن همه ایدئولوژی‌ها از همه دنیا چیزهای بهتری که موافق با عنعنات ملی، منافع ملی و معتقدات دینی آن باشد، استخراج و جمع‌آوری نموده، به فکر و دماغ خود برای

خویشتن و وطن خویش ایدئولوژی نوی را خلق کند که در پرتو آن راه سعادت و اعتلا را بییماید.

۵. کسی که مسؤولیت را قبول نمی تواند، آنرا نیز انجام داده نمی تواند.

۶. تا این نسل برای سعادت ملی، خود را قربان نکند و تا این نسل از خود غرضی ها و خودخواهی ها نگذرد و تا روزیکه به حیث یک برادر بدون تبعیض، به حیث یک ملت دورهم جمع نشوند و متحد نشوند، تا آنزمان سرنوشت شان خوار و زار خواهد بود.

۷. تا وقتیکه ملت راضی نباشد و از حکومت پشتیبانی نکند، هیچ زمامدار، هیچ حکومت و هیچ دولت حتی سنگی را بالای سنگی گذاشته نخواهد توانست.

۸. امروز همه ملتفت هستیم که از طرف دشمنان خارجی افغانستان چه دروغ ها گفته می شود و چه کلمات توهین آمیز استعمال می گردد. این برای آنست که ذهنیت مردم افغانستان را خراب کند. اما ما از هیچ چیز باکی نداریم، تا روزیکه راه ما حق است و تا وقتی که در راه خدمت این خاک و ملت عزیز افغانستان گام می برداریم، این سخنان بی معنی مؤثر نیست.

۹. تا وقتیکه توفیق خدا و پشتیبانی ملت باشد، به اهداف مقدس خود می رسیم.

۱۰. بدون کار و زحمت یک ملت به جایی نمی رسد، یک ملت نباید مفت خوار باشد. تا وقتیکه یک ملت خود را کمک نکند، نمی توان از آن توقعی داشت، پس همه چیز در دست خودماست.

اقدام بر تشکیل حزب "انقلاب ملی" و بروز اختلافات در دوران نظام

آنچه محمد داؤد در بیانیه خود در هرات مبنی لزوم یک ایدئولوژی ملی و دوری جستن از ایدئولوژی های وارد شده بیان کرد، درحقیقت صاعقه بود که هم احزاب چپ افراطی و راست افراطی و هم کشورهای حامی آنها را به شور انداخت. البته به تعقیب آن، نرمش با ایران و پاکستان موجب خشم مزید جناح های چپ طرفدار شوروی و سازمان دادن مجدد آن ها زیر یک چتر به وسیله عمال سفارت شوروی و برحسب هدایت مقامات عالیه آن کشور گردید.

در این موقع حساس تلاش برای تشکیل یک حزب میانه و ملی به حیث یک ضرورت مبرم، موضوعی بود که باید در رقابت با احزاب راست و چپ افراطی مطرح میشد. محمد داؤد از همان دوره صدارت خود تعدد احزاب را در کشور تا رسیدن به یک مرحله رشد اقتصادی و اجتماعی پیش از وقت و غیرمفید میدانست و معتقد بود که تا آن مرحله باید یک حزب ملی مبتنی بر «یک ایدئولوژی ملی موافق با عنعنات ملی، منافع ملی و معتقدات دینی» تأسیس و استحکام یابد و دلیل اصلی استعفایش را از مقام صدارت همین موضوع تشکیل می داد که پادشاه افغانستان از قبول نظر او طفره رفت و حتی او را برطبق ماده ۲۴ قانون اساسی از اشتراک در فعالیت های سیاسی مانع شد. وقتی او پس از کودتای ۲۶ سرطان دوباره به قدرت رسید، تشکیل یک حزب را بنام "ملی غورخنگ" یا "انقلاب ملی" در اواخر سال ۱۳۵۴ مطرح ساخت و در قانون اساسی ۱۳۵۵ به نظام "تک حزبی" توسل جست.

محمد داؤد معتقد بود که در شرایط فعلی نخست باید به تحول اجتماعی و اقتصادی توجه بیشتر مبذول کرد؛ زیرا به نظر او دموکراسی سیاسی، بدون دموکراسی اقتصادی و اجتماعی موجب انارشی می گردد. او ثبات و حاکمیت قانون را مبنای اصلی دموکراسی میدانست و عقیده داشت تا آن زمان دولت

باید نقش رهبری کننده را بعهده گیرد و برای یک مدت فقط برای استحکام یک حزب ملی تلاش بعمل آید و وقتی این زمینه ها مساعد گردید، آنوقت با تعدیل قانون اساسی میتوان به تعدد احزاب جواز داد.

درمورد فراهم آوری زمینه های مقدماتی تشکیل این حزب برطبق فرمان رئیس دولت چهار وزیرکابینه (هریک: داکترعبدالمجید وزیردولت، پوهاند عبدالقیوم وردک وزیر معارف بعداً سرحدات، سیدعبدالاله وزیرمالیه و جنرال حیدر رسولی وزیردفاع) مؤظف شدند تا مراحل مقدماتی تشکیل حزب انقلاب ملی را روی دست گیرند. آنها طی چند هفته اول برای جلب و جذب در این حزب با جدیت اقدام کردند و اما بزودی تلاشها تاحدی فروکش کرد و توجه بیشتر به منظور بسیج کردن یک تعداد زیر نام این حزب در جهت راه اندازی لویه جرگه معطوف شد. تا آنوقت حزب فاقد اساسنامه و تشکیلات بود و تماسها فقط از طریق روابط انفرادی به طور بسیار محدود با بعضی اشخاص، به خصوص کسانی که با چهار وزیر فوق الذکر درارتباط بودند، صورت می گرفت. این فعالیت ها بیشتر دورمحور جنرال حیدر رسولی و دامادش نجیب الله (رئیس شرکت هوائی آریانا) و درعین زمان به وسیله سیدعبدالاله با همکاری قدیر نورستانی می چرخید. داکتر عبدالمجید و پوهاند قیوم وردک در این راستا چندان فعالیت چشمگیر نداشتند.

از یک طرف تمرکز فعالیتها در دست رسولی و سیدعبدالاله موجب شد تا دیگر شخصیت های نزدیک به رئیس دولت از جمله وحیدعبدالله معین سیاسی وزارت خارجه و تعدادی از وزرای کابینه، خود را در این حرکت در حاشیه احساس کنند و بر طرز کار رسولی و عبدالاله انتقاد نمایند. این کار بزودی اختلاف نظر بین اعضای کابینه را بار آورد. آنها به دو گروپ تقسیم شدند، طوری که سخن به استعفای یک تعداد وزراء کشید و از جمله عزیزالله واصفی وزیر زراعت، داکترعبدالله عمر وزیر صحت عامه، عبدالکریم عطائی وزیر مخابرات، عبدالنواب آصفی وزیر معادن و صنایع و

یکی دو وزیر دیگر در محور وحیدعبدالله درآمدند و تصمیم به استعفای دسته جمعی گرفتند. اما در اثر وساطت محمد نعیم خان معضله از شدت باز ماند و موکول به تحولات بعد از تدویر لویه جرگه شد.

از طرف دیگر اعلام حزب انقلاب ملی به حیث یگانه حزب قانونی، بر شیشه امیدهای جناح چپ سنگ بزرگی را حواله کرد و از همه مهمتر بر موقف پرچمی های داخل نظام به خصوص گروپ داکتر حسن شرق اثر گذاشت و امیدی را که آنها در دل پرورانده بودند، به یکبارگی به یأس تبدیل کرد. حتی در همین موقع آوازه های کودتا علیه محمد داؤد سرزبانها افتاد؛ اما رئیس جمهور بزودی تعدادی از آنها را به شمول داکتر شرق از وظایف حساس به وظایف غیرحساس تبدیل نمود.

فصل چهارم

کودتای ناکام در شب دوم جشن جمهوری

در سال ۱۳۵۴

در باره تلاشهای ممتد جناح راست افراطی از توسل به کودتاها تا حملات مسلحانه در پنجشیر، لغمان و دیگر جاها که به منظور سرنگونی نظام جمهوری از همان ماه های اول کودتا تا دو سال بعد چندین بار تکرار گردید، در فصل اول این بخش مطالبی بیان شد. اما در مورد کودتایی که در شب دوم جشن جمهوری به تاریخ ۲۸/۲۷ سرطان ۱۳۵۴ پلان گردیده بود، کمتر معلومات در دست است.

در شب های جشن جمهوری ساحه چمن حضوری و کمپ های مربوطه سرتاسر به طور بسیار زیبا چراغان شده بود و محافل سرور و شادمانی طبق معمول جشن های گذشته با جمع و جوش خاص مردم و بانوای موسیقی در هرکمپ قصه از خوشی و سرور داشت. در شب دوم ناگهان برق ها در منطقه جشن خاموش شدند و همه جا را تاریکی فرا گرفت. مردم به

شور و حرکت غیر معمول افتادند. اما این وضع دیر دوام نکرد و فقط پنج تا ده دقیقه بعد برق دوباره آمد و منطقه همچنان درخشش خود را بازیافت و مردم نیز به خوشی و سرور خود ادامه دادند. همه فکر کردند که این کار به دلیل ایجاد یک مشکل تخنیکی زودگذر بوقوع پیوسته، در حالیکه در پشت پرده دست‌هایی در کار افتاده بود تا با یک حمله ناگهانی به کمپ ریاست جمهوری رئیس دولت را از بین ببرند. وقتی آنها آگاه شدند که رئیس دولت محمد داؤد به دلیل مصروفیت در آنشب به کمپ مذکور حضور نیافته بود، لذا آنها از ادامه کار منصرف شدند و به این ترتیب پلان مطروحه ناکام گردید.

روز بعد در مطبوعات از یک مشکل تخنیکی گزارش بعمل آمد و دیگر هیچ سر و صدای در زمینه بلند نشد. اما بعضی‌ها از احتمال یک کودتا آنهم به ادامه قیامهای ناکام در پنجشیر و لغمان سخن می‌گفتند و اینکه هدف توطئه گران سوء قصد به جان رئیس دولت بوده باشد، در ذهن هیچ کس خطور نمی‌کرد. این موضوع بزودی در اذهان مردم به فراموشی سپرده شد، در حالیکه مراجع رسمی خاموشانه در صدد پیگیری آن بودند.

برای رئیس دولت مخالفت جناح راست افراطی واضح بود، ولی این بار جناح چپ افراطی مورد سوء ظن قرار گرفت؛ زیرا تصفیه‌های پیهم جناح چپ از مقام‌های حساس این نگرانی را برای آنها بوجود آورده بود که با این تصفیه‌ها شاید نقش آنها در دسترسی به قدرت با گذشت هر روز کم و کمتر شده برود و در نهایت هدف نهائی تحقق نیابد. (برای شرح مزید دیده شود فصل هفتم این بخش)

وقتی داکتر حسن شرق کتاب سوم خود را تحت عنوان "کودتای پنجم سرخ و سیاه" در سال ۱۳۹۴ نوشت، شرحی مجمل از این کودتای ناکام را بیان کرد و آنرا اقدامی توجیه کرد که گویا به رهبری جنرال عبدالکریم مستغنی لوی در ستیز بر حال نظام جمهوری صورت گرفته باشد. در حالیکه غوث الدین فایق مطالبی را در این مورد به شکل دیگر در کتاب خود گزارش داده و دست داکتر حسن شرق را در آن دخیل و شریک دانست. اینک هردو نظر با اقتباس

از مآخذ فوق تقدیم می گردد:

شرحی از داکتر شرق

او پس از اشاره به تلاشهای اخیر مخالفان دولت در حملات پنجشیر و جاهای دیگر می نویسد: «خوشبختانه در اثر تلاش جمهوری خواهان سرانجام آشوبگران نه تنها از هم فرو می پاشند و به هدف های نامقدس خویش نمی رسند؛ بلکه تعدادی از آنان خصوصاً در آشوب اخیر منکوب، دستگیر و دوباره راهی پاکستان می شوند. تحقیق از آشوب گران نمایانگر آن بود که توأم با برپا کردن آشوب در ولایات مختلفه و مناطق مورد نظر شان، یکی از جنرالان اردوی افغانستان که با آشوبگران هم پیمان شده بود، می بایست با افراد زیر فرمان خویش در محفلی که رئیس دولت حضور می داشت حمله ور می شدند، که میسر نشد. در پروگرام شبهای جشن جمهوریت، شب دوم جشن دعوتی از جانب رئیس دولت در کمپ جمهوری در صحن چمن حضوری ترتیب داده شده بود. کودتاچیان اطلاع از چنین خبری را به فال نیک می گیرند و تصمیم گرفته می شود تا در آن شب تعدادی از افراد مسلح (شورشیان) با اسلحه زیربغلی (اسلحه کوتاه) در اطراف کمپ در بین تماشاچیان کنده کنده ولی نزدیک به هم برای حمله، منتظر هدایت جنرال هم پیمان باشند.»

داکتر شرق خاطر نشان می سازد که: «معمولاً در شب های جشن، رسم گذشت عسکری و اعیاد وغیره یک کندک افراد مسلح در صحن وزارت دفاع ملی خیمه می زدند و تحت فرمان یک جنرال نوکریوال آماده خدمات عاجل می بودند. فاصله وزارت دفاع ملی و کمپ ریاست جمهوری در آن روزها خیلی کمتر از هزار متر بود. آیا در آن شب از همین قطعه برای دستگیری رئیس دولت وغیره استفاده می کردند یا از قطعه دیگری متیقن نیستیم.»

به گفته داکتر شرق: «در آن شب یک صاحب منصب وظیفه داشت تا جهت هم آهنگی میان حمله آوران از حضور داشت رئیس دولت در کمپ،

جنرال را با خبر و سپس پوره به ساعت ۹ شب توأم با قطع سیم های برق به کمپ حمله ورشوند. ولی دوتصادف غیرمنتظره باعث سردرگمی صاحب منصب در رابطه با کودتاچیان و جنرال می شود: ۱- رئیس دولت بنا بر هراتفاقی که پیش آمده بود از حضور در دعوت معذرت می خواهند؛ اما اطمینان دارم که از دسیسه اطلاع نداشت. ۲- غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز با اینکه شخص نهایت جسور و ناترس بود؛ اما در آن زمان محتاط هم بود. بناً یک کتدک افراد مسلح را تحت قوماندانی چند صاحب منصب از جمهوری خواهان به اطراف کمپ جمهوری جهت محافظت از مهمانان توظیف می کند.»

«نیامدن رئیس دولت به کمپ و محاصره ناگهانی کمپ از جانب افراد مسلح قوای مرکز با اینکه هر دو تصادفی بود؛ اما تصادفی پنداشتن آن برای مشاهدی که خود و رفقاییش در محاصره عساکر افتاده باشند، ناممکن به نظر می آمد و بالطبع با اطلاع از چنین خبری جنرال از فرمان حمله و شورشیان از حمله بر کمپ ریاست جمهوری. باز می ماند.»

داکتر شرق از اینجا به بعد سخن را بطرف جنرال مستغنی می کشاند و می نویسد: «بعد از سر و صدای اشتراک جنرالی از اردو با شورشیان جهت سقوط دولت جمهوری، رئیس دولت در این باره نه با کمیته مرکزی جمهوری صحبتی داشت و نه تمایل بحث روی آن. احتمالاً به این دلیل بوده باشد که کودتاچیان ۲۶ سرطان از حضور فعال جنرالان بعد از کامیابی در کودتا، برخلاف تمایل رئیس دولت به آنها، خصوصاً از تقرر عبدالکریم مستغنی به حیث لوی درستیز اردو، راضی نبودند. (حسن شرق: "کودتای پنجم..."، افغان جرمن آنالین، قسمت پنجم، صفحه ۳)

داکتر شرق می افزاید: «در جشن استقلال در سال ۱۳۵۱ چند نفر محدودی [معدودی] به مقامات ارشد اردو ترفیع می کردند که از آنجمله عبدالکریم مستغنی بود که به فرمان حضور شاهانه به رتبه تورن جنرال ترفیع و به کفالت دگر جنرال به حیث رئیس زره دار در وزارت دفاع ملی مقرر شده

بود. چون او مدعی دوستی با محمد داود بود، بناً ترفیع و تقرر او در چنین مقامی در اثر جلب اعتماد سلطنت به شاه دوستی وی، برای آنانی که جهت تغییر نظام همکاری با محمد داود را پذیرفته بودند، سوال برانگیز چه که حتی ترس آور شده بود.»

شرق درباره مقرری جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز و عقده کمیته مرکزی در برابر او می نگارد: «بناً بعد از موفقیت در تغییر نظام، گماشته شدن وی به حیث لوی درستیز در رهبری اردو با اینکه کمیته مرکزی پیشنهاد رئیس جمهور را در تقرر وی تأیید کرده بود [طور معلوم تقرر او در همان ساعات اول بعد از موفقیت کودتا از طرف شخص محمد داود صورت گرفت و کمیته مرکزی در برابر عمل انجام شده قرار گرفت و ناگزیر از تأیید آن گردید - کاظم]، ولی بازهم برای اکثر کودتاجیان سوال برانگیز شده بود؛ زیرا چنین اقدامی در هیچ کودتای نظامی در هیچ گوشه ای از جهان سابقه نداشت که رهبری اردو را بعد از موفقیت، کودتاجیان به شخصی واگذار شوند که نه به کودتا عقیده داشته باشد و نه به کودتاجیان باور. لذا کودتاجیان خصوصاً اعضای کمیته مرکزی از ستردرستیز احساس خطر می کردند و بالمقابل ستر درستیز از کمیته مرکزی جمهوریّت».

شرق علاوه می کند که: «با سروصدای همدستی جنرالی با گماشتگان پاکستان جهت سقوط دولت جمهوری و جمهوری خواهان، خصوصاً تانکیست ها با حدس و گمان از مستغنی نام می بردند. زیرا مستغنی بعد از تقرر به حیث لوی درستیز به آنانی اعتماد می کرد که با کودتاجیان ۲۶ سرطان مخالف و بی اعتماد می بودند. چون دولت جمهوری به دلالتی که پیشتر گفته شد با خودداری از نشر و افشای چنین حادثه بزرگی که به گوش هرکس از زبان هر کس چیزی گفته و ساخته و پرداخته می شد، باز هم سکوت اختیار کرده بود، بناً هر کس به شکلی از اشکال جنرال مورد نظر خویش را متهم و شریک قضیه می شمرد».

داکتر شرق راجع به تصمیم استعفا جنرال مستغنی از مقام لوی درستیز به

دلیل مخالفت با کمیته مرکزی چنین می نویسد: «جنرال مستغنی هر هفته یا دو هفته بعد جهت تغییر فصل و باب در بودجه وزارت دفاع ملی و دیگر موضوعات که رئیس دولت اجرای آن را به صدارت حواله می داد، به صدارت می آمد. ولی برخلاف انتظار روزی ملبس به لباس ملکی و بدون دوسیه کار تشریف آوردند. ما سال ها با هم می شناختیم و به او احترام داشتم و او هم محبت خویش را از من دریغ نمی کرد [۴۴]. بعد از تعارفات معمول چند ورقی را برابم داد و گفت نقل استعفای من است که به رئیس دولت تقدیم کرده ام و دلیل استعفای خود را عدم اطاعت اعضای کمیته مرکزی از "ستردستیز" وانمود کرده بود و خصوصاً غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز، محمد سرور نورستانی قوماندان قوای ۴ زره دار و محمد یوسف قوماندان قوای ۱۵ زره دار و قوماندان گارد جمهوری را نام برده بود. پرسیدم اجازه می دهید در باره استعفای شما با رئیس دولت مشوره کنم؟ و ضمناً خاطر نشان نمودم مطابق تصمیم جمهوری خواهان رئیس دولت از جانب کمیته مرکزی تعیین شده است نه کمیته مرکزی از جانب رئیس دولت [به قول شرق: کمیته مرکزی را بار اول در همان شب کودتا محمد داؤد از جمله سرگروپ ها تعیین کرد و اینکه اعلان شد که کمیته مرکزی محمد داؤد را به حیث رئیس دولت و صدارعظم تعیین نمود، محض یک وجه شکلی داشت و بس - کاظم]، و شما به حیث یک دوست بایستی مشکلات دولت را درک می کردید نه استعفا! [این گفته معنی می دهد که او با وجود قرار داشتن درعالی ترین مقام نظامی یعنی لوی درستیز باید به نظراعضای کمیته مرکزی احترام می کرد و اوامر شانرا قبول می نمود، در حالیکه اعضای کمیته مرکزی همه صاحب منصبان خورد رتبه و همه جزء زیردستان لوی درستیز بودند. - کاظم]

حسن شرق می افزاید: «او [مستغنی] گفت: همه چیز را می دانم؛ اما رئیس دولت مرا واداشت که استعفا کنم. او نخواست توضیح بیشتر داده باشد و من هم نپرسیدم که چرا رئیس دولت شما را وادار به استعفا کرده اند. هر دوی ما سکوت کردیم و با سکوت هم خداحافظی.» (مأخذ بالا.. قسمت

شرحی از غوث الدین فایق

غوث الدین فایق وزیر فواید عامه که از همان روزهای اول کودتا با داکتر شرق چندان میانه خوب نداشت و با جناح چپ کودتا در کشمکش بود، در کتاب "رازی را که نمی خواستم افشاء گردد" مطالبی دارد که در اینجا فقط بذکر یک قسمت آن در مورد کودتای شب جشن بسنده می شود. او از شخصی یاد می کند که نزدش آمده و برایش اطلاع داده که یک کودتا علیه محمد داؤد در نظر است و خواسته تا موضوع را به آگاهی برساند، چنین می نویسد: «او [آن شخص] قرآن شریف را از بکسش کشیده سخنانش را با سوگند به کلام الهی تاکید... [کرد]، آنوقت بحرفهایش باور کردم در خصوص کودتا بر علیه محمد داؤد خان که گفت پلانی دارند. من تیپ کوچک و جیبی ثبت آوازی ۳۰ دقیقه که با خود داشتم، برایش دادم و گفتم که الی روز دو شنبه ۲۹ سرطان ۱۳۵۴ نتیجه را گرفته برایم بیاور. او دو روز بعد از یک جلسه خصوصی که طرح روز کودتا در آن دایره شده بود، اشتراک کرده کست ثبت شده را برایم رساند. من بعد شنیدن کست فوری نزد رئیس جمهور [رئیس دولت] به بهانه کاری رفتم و بعد اجرای کار برایش گفتم از دشمنان وطن و مخالفین دولت ثبت آوازی بدستم رسیده، اگر وقت و حوصله شنیدن را داشته باشید، به شما بشنوام. خوش شد من تیپ را از بکس کشیده کست ثبت شده را شنوایدم. برایم گفت: آواز حسن شرق معلوم می شود. من گفتم نمی دانم. سه مرتبه کست را شنید. بعد برای اینکه خجالت انتخاب ورد سخنان حقایق گفته شده قبلی ام را نکشیده باشد، برایم گفت: تخنیک جهان امروزی به حدی پیشرفته که آواز یکی را با دیگری مشابه میسازند. من در پاسخ گفتم: نام چند شخصیت هایی که در کست از آن نام برده شد، آنرا چگونه؟ آنوقت در چوکی که نشسته بود، به عقب تکیه زده، آه سردی کشیده گفت: ای وزیر صاحب برای شناخت انسان ها عمر آدمی ناکافیست!»

فایق همچنان از یک جلسه اضطراری کمیته مرکزی یاد می‌کند که در آن رئیس دولت از موجودیت اختلافات یاد کرد. فایق جریان را چنین شرح می‌دهد: «به تاریخ ۳۱ سرطان ۱۳۵۴ تلفونی از دفتر ریاست جمهوری برایم رسید که ساعت ۳ بجای بعد از ظهر به جلسه کمیته مرکزی اشتراک کنید. وقتی داخل سالن شدم.... در این لحظه گفتند رئیس جمهور آمد، همه به جاهای خود قرار گرفتیم. رئیس جمهور با جبین عبوس و خشم آلود وارد مجلس شد به حالت خفقان و تأثر چنین آغاز به سخن نمود: "رفقا! من در طول ماموریت های دوره کارم این قدر رنج و فشار روحی که درین مدت کودتا کشیده ام، ندیده ام. نمی‌دانم که علت این قدر ضد [زد] و بندها و اختلافات چیست؟ امروز تصمیم گرفته ام که در همین جلسه عوامل را به خود معلوم و در حصه اشخاص ملزم و مقصر تصمیم قاطع اتخاذ کنم. بناً شما را بکلام الهی و تمام مقدسات ناموس و شرف سوگند میدهم که حقایق و موجبات اختلافات هرچه باشد و به هرکس که ارتباط می‌گیرد، مردانه‌وار اظهار کنید."»

فایق علاوه می‌کند: «هیچ فردی از اعضای مجلس آهی بر لب نکشید، من از جا برخاسته گفتم.... به حکم وجدان خود را مکلف می‌دانم تا جائیکه حقایق به من معلوم است، در موضوعات مورد نظر روشنی افکنم و بالای کسیکه اعتراض وارد است، از آن ثبت آواز شاهد و سند به امضای شخص بدست دارم.... از رئیس جمهور اجازه خواسته و با ابراز حقایق آغاز به سخن کردم. چون حسن شرق در صف مقابلم قرار داشت گفتم: منشاء تمام بی عدالتی ها و بد بختی های امروزی و اختلافات کمیته مرکزی آقای حسن شرق است.» در ادامه فایق در گفتار خود به چند موضوع اشاره کرد که یکی این بود: «معاون صاحب صدارت پرچمی و کمونیست مطلق است. تمام پرچمی های دو آتشه را در کمیته مرکزی و کابینه جای داده [و حرفهای دیگر...]». در کتاب فایق شرح و بسطی دیگر هم بیان شده که ذکر آن در اینجا لازم نیست و اما در پایان طوری که فایق می‌نویسد، داکتر شرق معذرت خواهی کرد و رئیس دولت در پاسخ گفت: «انسان هروقتیکه از راه منحرف

نقصان و قصور برگردد و نادم اعمال گذشته خود شود، به نفع شخص بوده و قابل بخشش است.» (برای شرح مزید دیده شود: غوث الدین فایق: "رازی را که نمی خواستم افشاء گردد؟"، پشاور ۱۳۹۷، صفحه ۱۱۸ - ۱۲۱)

به کدام یک این ادعا باور کرد؟

دریافت حقیقت کودتای شب جشن کار مشکل است، چون در مطبوعات وقت مطلبی قابل توجه در زمینه به نشر نرسیده و ادعای اشخاص و یا شایعات مربوطه نیز باید به دقت و احتیاط بررسی شوند؛ اما شواهد و قرینه ها می‌رسانند که به احتمال قوی این پلان از طرف جناح چپ کمیته مرکزی که از جریان رویدادها ناراضی شده بودند، روی دست گرفته شده باشد. در این مورد توجه را به نکات ذیل جلب می‌دارم:

۱ - جای شک نبود که در داخل نظام کشمکش و جدالهای مختلف به وجود آمده بود و محمد داؤد در وسط این جدالها در موقف حساسی قرار داشت. به طور عموم بین جناح چپ کمیته مرکزی و جناح راست آن و ضمناً نقش لوی درستیز جنرال عبدالکریم مستغنی و وحیدعبدالله به حیث دو شخصیت با نفوذ و بسیار قریب با رئیس دولت حالتی بار آمده بود که هر جانب برای تضعیف و حتی دور ساختن جناح مقابل به طور جدی فعالیت مخفی داشتند و هر جناح برای استغاثه و شکایت از جناح دیگر اطلاعات ضد و نقیض را به رئیس دولت می‌دادند و می‌کوشیدند تا موقف رقیب را نزد رئیس دولت ضعیف سازند.

این کار به خصوص بین اعضای مقتدر نظامی با شدت بیشتر محسوس و مشهود بود. گفته می‌شود سرور نورستانی، مولاداد، یوسف فراهی بیشتر دور محور حسن شرق می‌چرخیدند و کوشش داشتند تا رسولی را نیز با خود داشته باشند و اما لوی درستیز و یک تعداد صاحبمنصبان دوست او با جناح چپ در یک نوع جدال قدرت روبرو بودند. چنانچه حسن شرق می‌نویسد: «گرگ های باران دیده دولتی با درک بی علاقه شدن رهبر به پیروانش آستین ها

را بر می زنند، و خصوصاً ستر درستیز [که در راس آن جنرال مستغنی قرار داشت] برای تضعیف و پراکنده کردن کودتاچیان یکی را پشت دیگری از وظایف کلیدی شان در اردو و نزدیکی با رهبری به قطعات اطراف و اکناف افغانستان تغییر و تبدیل می کند.»

داکتر شرق می افزاید: «درین باره روزی ضیاء مجید گفت: "لوی درستیز [جنرال مستغنی] قطعاً انضباط را از نقطه نظر تسلیحات و تشکیلات به سطح قطعۀ نفر خدمت ها پایین آورده است، و در غیابم در یک روز نزدیک به چهل صاحب منصب (گارد) را به امر لوی درستیز به نقاط دور دست کشور تبدیل کرده اند و اشخاصی را به گارد فرستاده اند که از هویت و درجه آن ها و علاقه مندی شان به رهبری و دفاع از جمهوریت آگاهی ندارم؛ احمد ضیاء مجید گفت: "چنین پیشامدی را هرگز نه انتظار داشتم و نه حالا قدرت تحمل آنرا دارم".»

داکتر شرق می افزاید: «دیگر کودتاچسانی که زیر ساطور لوی درستیز قرار داشتند، جدی تر صحبت و یادآوری می کردند که: از پیش آمد و خوش گفتاری شما [شرق] و رهبر شما [محمد داؤد] که قبل از تغییر نظام با ما داشتید، هرگز نمی شد تصور کرد با چنین بی اعتنایی ها و کم ارزشی ها آنهم توسط اشخاصی که از شما و اقدامات شما در کودتا نفرت داشتند، مواجه شویم و پیش روی شما ما را تکفیر کنند و گویا به فرمان شما سنگسار هم.»

شرق در نتیجه می نویسد: «دلسردی و کناره گیری و بالاخره استعفای احمد ضیاء مجید، آنهم در نبود پاچاگل وفادار، زخم دیگری بود که کمیته مرکزی (حکومت دسته جمعی) را بی موازنه می کرد». (برای شرح مزید دیده شود شرق: "کودتای پنجم..."، افغان جرمن انلاین، قسمت ششم، صفحه ۷)

۲ - داکتر حسن شرق در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" اعتراف می کند که: «تشویق و پشتیبانی بسیاری از کودتاچیان از من و مخالفت آنها با حزب انقلاب ملی این ذهنیت را تقویه بخشیده بود که بضد محمد داؤد کودتایی

در حال تکوین است و شاید تکرار این گفته ها سبب تشویش محمد داؤد شده باشد. اما نویسنده [داکتر شرق] هرگز چه در حضور و چه در غیاب جنبه احترام و احتیاط را از دست نداده ولی با تمام این [احتیاط]، آوازه مخالفت بنده با محمد داؤد از حلقه های داخلی به مطبوعات خارجی راه یافته بود.... شاید بروی همین اصل و کناره گیری اینجانب از دسته مخالفین شوروی بوده باشد که به حوت ۱۳۵۴ در اثنای ملاقات با جلالتمآب پوزانف سفیر اتحاد شوروی در قصر صدارت آقای ایرشف مستشار سفارت که با وی جهت ترجمانی آمده بودند، به من پیشنهاد کردند که: تعدادی از صاحب منصبان اردو و شخصیت های سیاسی که با سیاست و روابط نیک میان دو کشور علاقه خاص دارند و در صورت تمایل شما سفارت حاضر است آنها را به شما معرفی نمایند تا به مشوره شما مبارزه کنند.» (داکتر شرق، محمد حسن: "کرباس پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، ۱۹۹۱، صفحه ۱۳۹)

اگرچه داکتر شرق از قبول این پیشنهاد طفره می رود؛ اما این سؤال باقی می ماند که سفیر شوروی روی کدام اعتماد و انگیزه همچو پیشنهاد مهم و خطرناک را به داکتر شرق ارائه کرد، مگر آنکه روابط نهانی در میان بوده باشد، چنانکه این عبارت او «کناره گیری اینجانب از دسته مخالفین شوروی» معنی می دهد که موصوف با موافقان شوروی روابطی داشته و به همین دلیل به مخالفت با حزب انقلاب ملی پرداخته بود.

۳ - داکتر شرق می نویسد: «با گفتگوهای دلسرد کننده و اتهامات دور از حقیقت و به کنار گذاشتن تعداد زیاد از کودتاچیان از جریان حزب انقلاب ملی، خوشبختانه اکثریت شاملین کودتا بدون توجه به آنها بمقابل محمد داؤد بی حرمتی نکردند.... ولی برای کودتاچیان جوان و سرسپرگان ۲۶ سرطان تحمل چنین بی اعتنائی ها.... و بی توجهی شخصی محمد داؤد به آنها سبب گردید تا به احزاب و گروه های مخالف روی آورند و یا از همکاری و اشتراک به حزب انقلاب ملی صرف نظر نمایند.» (کرباس پوشها... صفحه ۱۳۲)

جای تعجب است که کودتا چیان جوان به حیث "سر سپردگان ۲۶ سرطان؟؟؟" چطور به خود اجازه دادند که به دلیل بی اعتنائی و یا بی توجهی شخص رئیس دولت از اصل اعتقاد و "سر سپردگی" خود به "انقلاب" ۲۶ سرطان به یک بارگی منصرف و خود را در دامن دشمنان ۲۶ سرطان بیندازند؟ واضح است که این "روی آوردنها" نه یک پدیده آنی؛ بلکه ادامه همان سازماندهی های مخفی قبلی بود.

۴ - شرق در کتاب "کرباس پوشها" به یک نکته مهم در ارتباط با تلاشهای عبدالحمید محتاط و ایجاد "گروه کار" یکجا با عبدالقادر [آنوقت رئیس ارکان قوای هوائی] و عده ای از افسران قوای هوائی می نویسد که آنها از کمیته مرکزی می خواستند: «شخصی را در حالیکه رئیس جمهور [رئیس دولت] استعفا و یا وفات نمایند، بحیث جانشین او تعیین نمایند»؛ شرق در ادامه می افزاید: «اگرچه از نقطه نظر اصول تقاضای معقول بود؛ اما بوجود آمدن انشعاب در میان قوای مسلح و آنها در حساس ترین مرحله تاریخی و بدون مشوره قبلی کمیته مرکزی و یا رئیس دولت موقف او را متزلزل نموده و غلام حیدر رسولی که برای جانشین شدن محمد داؤد مبارزه می نمودند، این پیشنهاد را به خود خطری دانسته و با نزدیک ترین دوست خود عبدالقدیر نورستانی اسناد و دلایلی را به انشعاب گری عبدالحمید محتاط در کمیته مرکزی تهیه دیده بودند و عبدالحمید محتاط نتوانستند انشعاب گری را رد نمایند، از آنرو او را از کمیته مرکزی و وزارت مخابرات اخراج نمودند.» شرق علاوه می کند: «متأسفانه ازین شکستگی بوجود آمده سیدوحیدعبدالله، غلام حیدر رسولی، عبدالقدیر نورستانی، و سیدعبدالله بدون کدام سببی راه دیگری به پیش گرفتند و انشعاب علنی و بیموجب را در کمیته مرکزی بمیان کشیدند و محمد سرور نورستانی و غوث الدین فایق هم به اوشان پیوستند و بدون مشوره و فیصله کمیته مرکزی نام گروه خود را "حزب انقلاب ملی" گذاشتند.» (شرق: "کرباس پوشها..."، صفحه ۱۳۱)

۶ - شرق راجع به فعالیت های عبدالحمید محتاط اذعان می دارد: «او

برخلاف تعهدات و خط مشی جمهوری خواهان (خطاب به مردم افغانستان) با چند تن از صاحب منصبان قوای هوایی گروهی را به نام "گروه کار" تشکیل داده بود که واقعا با اهداف جمهوری مغایرت داشت و آنهم در روزگاری که از طرف کمیته مرکزی جمهوریت که خودش عضو آن بود، حکومت نظامی در سراسر کشور برقرار و فعالیت های سیاسی ممنوع شده بود.»

اما داکتر شرق با آنکه خودش منشی کمیته مرکزی و خود را شخص دوم آن می شمرد و اقدام محتاط را مغایر اهداف جمهوری میدانست، ولی تصمیم برکناری او را [چنانچه قبلاً تذکر رفت] یک عمل «عجولانه و بی مروتی» می خواند و بدینوسیله از محتاط حمایت می کند که این خود ثابت می سازد که داکتر شرق با "گروه کار" تفاهم داشته است. (شرق: "کودتای پنجم سرخ و سیاه.."، قسمت سوم، صفحات ۱۰ و ۱۱)

در اینجا باید از خود پرسید که جنرال مستغنی با از بین بردن رئیس دولت محمد داؤد در این توطئه کی را می خواست در راس قدرت قرار دهد، در حالیکه او خودش به هیچ وجه در نظر نداشت تا در آن مقام قرار گیرد و شخصی واجد چنین شهرت نیز در جوار او نبود تا مستغنی بخاطر او به چنین کار اقدام کند و او را به جای محمد داؤد بر صریح قدرت بنشاند. اینکه بعداً بعضی از تنظیمهای جهادی ادعا کردند که جنرال مستغنی با آنها همکاری بود، یک ادعای بی اساس است؛ زیرا اگر چنین می بود، او به حیث لوی درستیز قوای مسلح در شکست و انهزام حملات در پنجشیر و دیگر ساحات فعالانه در جهت دفاع از نظام جمهوری عمل نمی کرد. اما جناح چپ کودتا از قبل برای همچو جانشینی پلان مشخص داشت و بر طبق مدل مصر دیر یا زود باید آنرا عملی می کردند. با دلایل متذکره در بالا میتوان تا حدی به عمق موضوع پی برد و احتمال اینکه اقدام به کودتا در شب جشن و از بین بردن رئیس دولت از طرف جناح چپ نظام صورت گرفته باشد، بیشتر قرین به حقیقت پنداشته می شود.

استعفای جنرال مستغنی

عبدالکریم مستغنی پسر شاعر معروف عبدالعلی مستغنی در سال ۱۹۱۶م (۱۲۹۵ش) در شهر کابل چشم بدینا گشود، در سال‌های ۱۹۳۴ - ۳۷ از حربی پوهنتون فارغ و در هند و قسماً شوروی تحصیل کرد و به سلسله تا سال ۱۹۶۴ به رتبه برید جنرالی ارتقا نمود. او پس استعفای محمد داؤد از صدارت به حیث والی مزار و سپس به حیث قوماندان فرقه هرات و بعداً در ریاست نقلیات اردو در وزارت دفاع ملی ایفای وظیفه کرد. در روز اول کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (جولای ۱۹۷۳) از طرف محمد داؤد به حیث لوی درستیز وزارت دفاع در حالی مقرر شد که محمد داؤد خودش امور آن وزارت را به دوش داشت که به این اساس موصوف با ارتقا به رتبه تورن جنرالی در واقع امور کلی وزارت دفاع را به پیش می برد. او در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) از مقام لوی درستیز استعفا کرد و سپس به حیث سفیر کبیر افغانستان در پولند مقرر شد و پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ بحیث مهاجر به آلمان پناهنده شد و چند سال بعد در آنجا وفات کرد.

جنرال مستغنی یکی از جنرالهای ورزیده اردوی افغانستان بود و از همان بدو ماموریت با محمد داؤد نزدیکی داشت، طوری که او طی ده سال عزلت محمد داؤد تماس و دوستی خود را با او ادامه داد و به همین دلیل با آنکه در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ اشتراک نداشت؛ اما در همان روز اول پس از موفقیت کودتا وقتی به دیدار محمد داؤد در منزلش رفته بود، او را به حیث لوی درستیز مقرر کرد و مدت تقریباً چهار سال در آن مقام باقی ماند و به دلیل ناسازگاری با جناح چپ کودتا و مخالفت‌های علنی و آشکار داکتر حسن شرق بالاخره در سال ۱۳۵۵ تصمیم به استعفا گرفت.

جنرال مستغنی کوشید تا حد توان از نفوذ جناح چپ در اردو جلوگیری نماید و اما جناح چپ کودتا که از موجودیت مستغنی به حیث لوی درستیز یعنی شخص دوم امور نظامی کشور ناراض بودند و او را به دلیل عضویت

نداشتن در کودتا مستحق این مقام نمی دانستند، لذا در برابر اوامر او کارشکنی می کردند. آنها که به طور تاکتیکی به دور جنرال رسولی گرد آمده بودند، می کوشیدند از طریق او مستغنی را در کارش زیر فشار قرار دهند و بین او و رسولی حساسیت ایجاد کنند. در پس پرده داکتر حسن شرق نقش بازی می کرد که اگر بتواند با شرح این مشکل نظر محمد داؤد را در مورد جنرال مستغنی تغییر دهد.

در عین زمان جناح راست افراطی که دوران جمهوری در پشاور فعالیت داشتند و بعدها در سال های جهاد به احزاب جهادی معتدل و افراطی تقسیم شدند، به دلیل مخالفت مستغنی با جناح چپ و کمونیست ها، او را دوست و همکار خود وانمود می کردند که این ادعای آنها حقیقت نداشت؛ زیرا جنرال مستغنی یک شخصیت نظامی مستقل، غیر وابسته به احزاب چپ و راست و یک شخص ملیگرا و از دوستان نزدیک و بسیار معتمد محمد داؤد بود و روابطی با حزب اسلامی و یا جمعیت اسلامی نداشت.

در اینجا لازم به تذکر است که در لویه جرگه ۱۳۵۵ وقتی محمد داؤد یکی دوبار از قبول مقام ریاست جمهوری خودداری کرد، یک وکیل از پکتیا بنام وریشمین خان که اساساً صاحب منصب پولیس بود، با جهر بلند صدا زد که: «اگر رئیس صاحب دولت [خود را کاندید] نمی کند، باید رسولی صاحب کاندید شود». با آنکه این گفته ظاهراً مورد توجه قرار نگرفت؛ اما پیامی بود که بر اقدامات بعدی رئیس جمهور اثر گذاشت و خواست با آوردن چند تحول عمده به این بازی های پشت پرده و کشمکش ها برای جانشینی آینده پایان دهد، از جمله:

- ۱ - انحلال کمیته مرکزی؛ ۲ - تقرر سید عبدالاله به حیث معاون رئیس جمهور تا جوابی باشد برای دیگر کسانی که برای رسیدن به این مقام و بالاتر از آن چشم دوخته بودند؛ ۳ - برای آرام ساختن جناح چپ کودتا، استعفای جنرال مستغنی را قبول کرد و او را به سفارت در پولند گماشت تا این کشمکش پایان یابد. ۴ - تبدیلی داکتر شرق از مرکز قدرت به سفارت جاپان.

اینکه چرا مستغنی خواست از آن مقام استعفا دهد، دلیل و یا دلایل آن واضح است: کار شکنی چند شخصیت نظامی مقتدر در جناح چپ نزدیک به داکتر شرق خاصاً سرور نورستانی، مولاداد، یوسف فراهی، ضیاء مجید و یکی دونفر دیگر. گفته می‌شود که جنرال مستغنی در استعفا نامه طویل خود به نکاتی اشاره کرده و از رئیس جمهور خواسته بود که یا باید به آن نکات توجه مبذول شود و یا اینکه او نمی‌تواند در شرایط موجود به وظیفه ادامه دهد. دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج در کتاب "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان" شرحی دارد از نکات مندرج استعفا نامه مستغنی که یک بار آنرا خوانده و یا از خود مستغنی شنیده بود، ولی سال‌ها بعد مختصر محتوای آنرا از روی حافظه در کتاب خود متذکر شده و علاوه نموده که در صدد یافتن اصل آن نامه می‌باشد که در صورت دستیابی آنرا در ختم کتاب به نشر خواهد سپرد، متأسفانه که در این کار موفق نشد. (برای شرح مزید دیده شود - محمد نذیر کبیر سراج: "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان"، ۱۹۹۷، صفحه ۹۱ - ۹۲)

زکریا ابوی می‌نویسد: «جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز می‌خواست یک اعتماد راستی و کلی را بین اردو و به منفعت رئیس دولت و وطن ایجاد نماید و چهره کمونیست‌ها را به داؤدخان معرفی کند، مگر مریضی موجب می‌شد که گاه گاهی از وظیفه به دور ماند و غیابت او زمینه طلائى را برای کمونیست‌ها مساعد می‌ساخت. جنرال ابوی در این ارتباط می‌نگارد: «اولین مخالف او [مستغنی] با گروپ و خدمتگاران حسن شرق بود و به چه زحمت‌ها او ضیاء مجید را از گارد جمهوری تبدیل کرد و حتی در تبدیلی نبی عظیمی از قطعه محافظ نیز مشکلات دید. مگر چشم دیدهای چند سال بعد واضح ساخت که این مرد متدین [مستغنی] نیز جلو سیلابها را گرفته نتوانست.»

جنرال زکریا ابوی می‌نویسد: «داؤدخان کوشش داشت با قطعات و صاحب‌منصبان اردو ارتباط مستقیم داشته باشد و درین راه مستغنی کوششها می‌کرد، مگر وقت برای این موضوع به آسانی میسر نمی‌شد.»

او می‌افزاید: «با گذشت زمان در مقابل تدابیر مستغنی مقاومت‌های عرض اندام می‌کرد و کوشش‌های او برای از بین بردن کمونیست‌ها که هر روز به تعدادشان افزوده می‌شد و تسته خود را پهن می‌کردند، کفایت نمی‌کرد و نظریات او از طرف رئیس دولت به آسانی قبول نمی‌گردید و مرحوم رسولی را عمال کی جی بی تحریک و به مخالفت‌ها بین او [داؤدخان] و مستغنی می‌افزودند. این کشمکشها آرامش روحی رئیس دولت را برهم زده بود و مستغنی هم خطر را در دروازه ارگ مشاهده می‌کرد و هرروز عصبی تر می‌شد، لذا برای رهائی وجدان تنقیدات شدید الحن خود را به داخل ۱۴ ورق به رئیس دولت تقدیم و او را از خطر یک‌ه برای بلعیدن افغانستان دهن باز کرده هوشدار داد و ممکن این موضوع برطرفی او را سریعتر ساخت.»

ابوی اضافه می‌کند که: «داؤدخان در سال‌های اخیر تقریباً اردو را فراموش کرده بود، حتی روسای وزارت را کمتر می‌پذیرفت؛ سه نفر در قرارگاه وزارت دفاع ملی بصورت یک تیم موضوعات اردو را بدست داشته و واریسی می‌کردند: وزیر دفاع ملی غلام حیدر رسولی، دگر جنرال عبدالعزیز لوی درستیز و تورن جنرال عبدالله روکی سلیمان [شوهر خواهر ملکه حمیرا و یکی از اعمام شاه] که در اواخر مناسباتش با رئیس دولت خوب شده بود و پیوندهای فامیلی تجدید شده بود. مگر این سه نفر مانند سایر مامورین صادق در تاریکی بسر می‌بردند، اطراف شانرا شبکه جاسوسی دشمن احاطه کرده بود و تمام شعبات اطلاعاتی و استخباراتی دولت توسط عمال وطنفروش اداره می‌شد. استخبارات وزارت دفاع را جانثار دگروال لوگری دوست صمیمی وزیر دفاع اداره می‌کرد که آله دست مادونان خود بود، استخبارات قوای هوایی را عبدالحق دگرمن هوایی کمونیست بدست داشت، ریاست ضبط احوالات توسط همان رئیس سابقه جنرال اسمعیل به نفع کمونیست‌ها تمام موضوعات را تدقیق و خبر می‌ساخت. اگر کسی متوجه موضوع می‌شد، دستهای مرموز آنرا خنثی می‌ساخت و شبکه استخباراتی به نفع کمونیست‌ها طوری تنظیم شده بود که از کی تا می در دام آمده بودند و

چشم تشخیص شان کور شده بود.»

جنرال ابوی در بارهٔ عمال کی جی بی که چگونه داخل دستگاه دولت فعالیت می‌کردند، از یک چشم دید خود حکایت می‌کند و می‌نویسد که: در زمان شاهی نسبت مریضی به ماسکورفت و دوستان افغان در شفاخانه به عیادتش می‌آمدند، یک روز شخصی که او را قبلاً نمی‌شناخت با یکی از دوستان به دیدار او به شفاخانه آمد، یک جوان مؤدب و محصل افغان بود که در امور نظامی تحصیل می‌کرد بنام محمد کبیر (از لغمان). تا وقتی که در شفاخانه بود، این جوان چند بار به دیدنش آمد و شیوهٔ دوستی در پیش گرفت. ابوی در ادامه می‌نویسد: چند سال بعد وقتی مصروف کار در دفتر خود بود، این جوان به دیدنش آمد و ضمن عرض حال گفت: که یک روز در لیلیه در ماسکو بحث‌ها شد و من [محمد کبیر] به لنین انتقاد شدید کردم، همان شب دستگاه استخبارات نظامی مرا احضار کرد و پس از تحقیق مرا از تحصیل محروم و امر بازگشت بوطن داد. در اینجا اکنون در محکمه نظامی موضوع من در جریان است و آمده‌ام که برایم اگر کمک کنید. ابوی می‌نویسد: کمکی که از دستش پوره بود، با او کرد تا از عسکری طرد نشود و چون جوان فعال و مؤدب بود، سال‌های بعد نیز ترفیع نمود.

بهر حال ابوی وقتی در زمان ببرک کارمل از زندان رها شد [اواخر جنوری ۱۹۸۰]، دوستان در منزل به دیدارش می‌رفتند و در این ارتباط او با تعجب بیان می‌دارد: «گفتند که رئیس عمومی تفتیش وزارت دفاع نیز به دیدار آمده، وقتی چشمم به او خورد، او همین محمد کبیر لغمانی بود و متصدی مقام دگر جنرالی، تعجب بالای تعجب، او با افتخار شرح می‌داد که آنهمه قصه‌ها ساختگی و بافتگی بود، من برای انجام وظیفه آمده بودم، وظیفهٔ مراقبت و جلب داشتم. او بود که قوماندان قوای هرات شده بود و در قیام هرات [۲۴ حوت ۱۳۵۷ مطابق ۱۵ مارچ ۱۹۷۹] هزاران وطن پرست را کشته و در قوماندانی قوای کندهار از ریختن خون بیگناهان دریغ نورزیده بود.» (ابوی، جنرال محمد زکریا: رساله "داؤدخان و اردو"، منتشره مجله خراسان، کالیفورنیا، ۱۹۹۱)

فصل پنجم

تسويد قانون اساسی جديد و تصويب آن در لويه جرگه ۱۳۵۵

پس از آنکه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به تاریخ ۲۱ اسد ۱۳۵۲ استعفاي خود را از مقام سلطنت رسماً ابلاغ کرد و اعضای خانواده شاهی درایتالیا با پادشاه سابق پیوستند، رئیس دولت محمد داؤد به مناسبت سالگرد استقلال کشور بیانیه معروف "خطاب به مردم افغانستان" را با شرح و بسط همه جانبه به حیث خط مشی کلی نظام جمهوری از طریق رادیو افغانستان پخش نمود. او در یک قسمت این بیانیه خود در باره قانون اساسی جدید کشور چنین گفت: «باید قبل از همه اعلام داشت که در اوضاع و احوال کنونی وظیفه عمده، مبرم و ضروری دولت جمهوری جوان افغانستان تحکیم پایه های رژیم جمهوری، تأمین امنیت و مصئونیت و رعایت قانون در کشور است تا شرایط سالم، مطمئن و دیموکراتیک برای مردم سراسرافغانستان، بدون تبعیض و امتیاز مساعد گردد و در زودترین فرصت کمیونی بغرض مطالعه و تدوین مسوده قانون اساسی جدید جمهوریت تعیین و پس از طی مراحل

قانونی و تصویب آن از طرف لویه جرگه افغانستان به مرحله انفاذ درآید و دیموکراسی واقعی ملی تحقق یابد.»

در شماره های ۲۶ و ۲۷ دلو ۱۳۵۵ روزنامه انیس تاریخ رویدادهای مختلف این لویه جرگه چنین تذکار یافته است: کمیسیون تسوید به تاریخ ۲۶ حوت ۱۳۵۴ اولین مسوده قانون اساسی را به دفتر ریاست دولت تسلیم کرد؛ رئیس دولت به تاریخ ۲۹ حوت همان سال مسوده را به کمیسیون ۲۰ نفری غور و تدقیق تحت ریاست داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه سپرد که کمیسیون در ظرف چهار ماه وظیفه تدقیق را به پایان رسانید و پس از تأیید مجلس وزراء، مسوده شکل نهائی را به خود گرفت؛ به تاریخ ۷ جدی ۱۳۵۵ محمد داؤد طی فرمانی از مردم خواست برای لویه جرگه نمایندگان خود را انتخاب کنند؛ به تاریخ ۶ دلو ۱۳۵۵ (۲۶ جنوری ۱۹۷۷) متن مسوده نهائی در جراید به نشر رسید؛ به تاریخ ۱۰ دلو لویه جرگه در تالار کنفرانس های صحت عامه در کابل دائر شد و ۱۵ روز دوام کرد و سرانجام قانون اساسی را با ایزاد ۵ ماده و یک مقدمه به تاریخ ۲۵ دلو در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده به اتفاق آراء تصویب کرد؛ به تاریخ ۲۶ دلو محمد داؤد به حیث اولین رئیس جمهور افغانستان از طرف لویه جرگه انتخاب شد و در همان روز حلف وفاداری یاد کرد. اینک با تأسی از تذکرات فوق به شرح موضوع پرداخته می شود:

تشکیل کمیسیون تسوید قانون اساسی جدید

محمد داؤد تقریباً مدت سه سال و هشت ماه را به حیث رئیس دولت ایفای وظیفه کرد و کشور را توسط فرامین تقنینی و هدایات شخصی اداره نمود؛ اما غور بر مشخصات مهم که در قانون اساسی آینده جمهوری درج گردد، حتی قبل از موفقیت کودتا بین محمد داؤد و داکتر شرق مطرح گردیده بود، طوری که داکتر شرق می نویسد: «از آنجایی که قبل از اقدام در تغییر نظام نفر اول و دوم (طراحان کودتا) پیرامون بحث خط مشی جمهوری، به حساسیت این دو موضوع بیشتر متوجه بودند بعد از ساعت ها بحث و

مشاجره به این نتیجه رسیدند که: در صورت موفقیت در فصل ریاست جمهوری نوشته شود که: دین مردم افغانستان دین مقدس اسلام است و رئیس جمهور باید افغان و مسلمان باشد.» («کودتای پنجم - سرخ یا سیاه؟»، منتشره افغان جرمن آنالین، قسمت سوم، صفحه ۷)

مایه تعجب است که چرا این موضوع مسلم یعنی "دین مردم افغانستان اسلام و رئیس جمهور کشور باید افغان و مسلمان باشد"، بعد از ساعت ها بحث و مشاجره بین دو نفر طراحان کودتا مطرح شود، در حالیکه موقف محمد داؤد از سال ها قبل در مورد دین مقدس اسلام و اینکه رئیس جمهور مسلمان و افغان (بزعم قانون اساسی آنوقت) باشد، روشن بود، پس شاید طرف مقابل یعنی داکتر شرق در زمینه نظردیگر داشت که بین آنها موجب ساعت ها مشاجره شده باشد!!

بهر صورت داکتر شرق در ادامه می افزاید: «به سال دوم جمهوری طبق فیصله کمیته مرکزی جمهوریت، هیئتی تحت ریاست نویسنده [داکتر شرق] جهت تسوید قانون اساسی جمهوریت تشکیل می شود که متأسفانه نظر به ملحوظات [؟؟] از نشر نام نویسنده و اعضای معیتی طوری که مشاهده خواهید کرد، جلوگیری می شود. با وجود اینکه به علاقه مندی شدید مردم افغانستان در برادری و برابری و تعیین زعامت کشور شان خصوصاً بعد از استقبال از جمهوری متیقن شده بودیم، با هم تصمیم به آن گرفته شد تا کمسیون اول تسوید قانون اساسی تحت ریاست منشی (نویسنده) [داکتر شرق] و بعضی از اعضای کمیته مرکزی بدون سروصدا دائر گردد. از آنجایی که هیچ یک از اعضای کمیته مرکزی در باره تسوید قانون اساسی دارای صلاحیت علمی نبود[!!]، از آنرو بیشتر از قانون اساسی ترکیه، مصر و قانون اساسی ۱۳۴۲ افغانستان موادی برجیده و جای به جا می شد که با روحیه مردم و قوانین افغانستان مغایرت نداشته باشد. حال آنکه در واقع هدف و وظیفه این کمسیون جا به جا کردن موادی بود که در شرایط ریاست جمهوری بایستی گنجاینده میشد که خوشبختانه آنهم به خوبی و بدون اینکه لحظه ای روی آن بحث شود

به تصویب رسید. ولی با آنهم به احتیاط اینکه کمیسیون مورد تهاجم این و آن قرار نگرفته باشد، هویت آنان به دسترس مردم گذاشته نمی شد.»

بعضی‌ها به این نظر اند که شاید وظیفهٔ تسوید مقدماتی قانون اساسی از طرف داکتر شرق به عده ای از پرچمی‌ها سپرده شده باشد که به همین دلیل داکتر شرق از ذکر نام آنها در نوشته‌های خود خودداری کرده است. اما اگر این ادعا حقیقت می‌داشت، حتماً یکی از آنها در نوشته‌های بعدی خود به وضاحت آنرا بیان می‌کرد، در حالیکه تنها دستگیر پنجشیری آنهم با ذکر "شاید" و نه به "یقین" به چنین مطلب اشاره کرده است. تا جائیکه معلوم می‌شود احتمال دارد همان دوستان خصوصی داکتر شرق که در بین مردم به "پرچمی‌های پنهان" شهرت داشتند و اشخاص صاحب اندیشه و قلم بودند.

دربارهٔ این سؤال که چرا از کسانی که در کمیسیون اول تسوید کار کرده و در حقیقت شالودهٔ مسوده را ریخته بودند، نه در آنوقت و نه بعد از آن نام گرفته نشده است و چرا داکتر شرق در کتاب‌های خود که در این سال‌های اخیر نوشته، این موضوع را بازهم مبهم گذاشته و ذکری در باره نکرده است، لازم به تذکر می‌باشد، طوری که در جلد اول کتاب تذکر یافت: محمد داؤد در سال اخیر صدارت به مشوره بعضی از اعضای کابینه خود طرح یک مسوده را برای تعدیل قانون اساسی جدید روی دست گرفته بود و حتی وقتی کمیسیون تسوید قانون اساسی ۱۳۴۳ روی آن کار می‌کرد و یک کاپی مسوده را جهت نظریابی به محمد داؤد ارسال داشتند، محمد داؤد متن مسوده خود را برای کمیسیون تسوید در آنوقت ارسال داشت. ازاین معلوم می‌شود که متن اولی مسوده قانون اساسی جمهوری قبلاً توسط همکاران زمان صدارت محمد داؤد ترتیب شده و با گذشت زمان مورد غور و تجدید نظر قرار گرفته خواهد بود. اینکه داکتر شرق از ذکر اسمای تدوین‌کنندگان اول این مسوده نام نمی‌برد، واضح است که کدام کمیسیون خاص برای تدوین اولین مسوده توظیف نشده بود، تنها کاریکه صورت گرفت، به طور شکلی همان مسوده قبلی از نظر اعضای کمیته مرکزی گدزانیده شد که به گفته داکتر شرق هیچ یک آنها

آگاهی علمی از موضوع نداشتند.

بهرحال رئیس دولت به تاریخ ۲۶ حوت ۱۳۵۴ (۱۶ مارچ ۱۹۷۶) با صدور یک فرمان عنوانی داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه کمیونی را تعیین نمود تا مسوده قانون اساسی جدید را مورد غور و بررسی قرار دهد.

در این فرمان رئیس دولت بعد از یک مقدمه مختصر چنین تذکر داده است: «با در نظر داشت این واقعیت مسلم که در طول تاریخ معاصر وطن خود با بسا کشورهای دیگر آنچه تجارب تلخ نشان داده و بر همگان آشکار است که نه استبداد و نه مطلق العنانی و نه لجام گسیختگی و انارشی هیچ کدام نتوانسته و نمی تواند دردهای حقیقی یک ملت در حال انکشاف را مداوا سازد. من معتقد هستم مردم افغانستان در وضع کنونی هرچه بیشتر به همبستگی کامل، وحدت فکر و عمل، کار و زحمت خستگی ناپذیر در محیط برابری و برادری و آمیخته با یک احساس قوی دسپلین ملی ضرورت دارد. لذا از تجارب گذشته باید آموخت و برای سعادت آینده وطن در جهت رشد طبیعی راهی را باید جستجو کرد که در شرایط فعلی، خالی از افراط و تفریط و تقلید نا آگاهانه بوده و برای انکشاف سریع و سالم کشور مفید و مؤثر واقع گردد. طوری که سالها قبل گفته بودم و این عقیده خود را تکرار میکنم: هدف نهائی هر تحول جز قایم ساختن دموکراسی معقول که بنای آن بر تأمین حقوق اکثریت مردم و اصل حاکمیت ملی استوار باشد، چیزی دیگری بوده نمی تواند. به تأسی از این مفکوره و بعد از تحقق ثبات انقلاب به توفیق خداوند با همکاری کمیونی که باین منظور تعیین شده بود، مسوده قانون اساسی جمهوری افغانستان ترتیب و اینک حسب وعده به کمیون با صلاحیت تری که مرکب از بیست نفر عضو بوده توسط شما [مقصد داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه است] که در راس قوه قضائیه دولت قرار دارید، می سپارم.

در ادامه فرمان، رئیس دولت علاوه می کند: «اعضای کمیون عبارت اند از: ۱- داکتر حسن شرق معاون صدارت؛ ۲- سید عبدالاله وزیر مالیه؛ ۳- داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه؛ ۴- داکتر عبدالحجیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور؛ ۵-

عزیزالله واصفی وزیر زراعت؛ ۶- وفی الله سمیعی معین معارف؛ ۷-
داکتر غلام صدیق محبی [رئیس پوهنتون کابل]؛ ۸- برید جنرال شاهپور؛ ۹-
برید جنرال یحیی نورو؛ ۱۰- محمد اکبر عبقری قاضی؛ ۱۱- محمد اسمعیل
قاسمیار قاضی؛ ۱۲- داکتر ضامن علی؛ ۱۳- یار محمد دلیلی قاضی؛ ۱۴-
داکتر سیدمخدوم رهین استاد پوهنتون؛ ۱۵- پوهنمل داکتر بشیر وهابزاده استاد
پوهنتون؛ ۱۶- پوهنمل عالیہ حفیظ استاد پوهنتون؛ ۱۷- فاطمه کیفی؛ ۱۸-
دکتور محمد اعظم وهاب زاده [این شخص وهابزاده تخلص نمی کرد؟]؛ ۱۹-
داکتر محمد آصف سهیل؛ ۲۰- سیدناصر سادات [معلم لیسه حبیبیه]

[یک تصحیح ضروری: درارتباط با تعداد اعضای کمیسیون بررسی مسوده
قانون اساسی که برطبق فرمان فوق منتشره سالنامه ۱۳۵۵ بیست نفر با اسمای
شان ذکر شده است، میر محمد صدیق فرهنگ مؤلف کتاب "افغانستان در
پنج قرن اخیر" مشمولین کمیسیون مذکور را به تعداد ۴۰ نفر درج کرده و
اسمای بیست نفر دیگر را نیز برآن علاوه نموده است و به همین ترتیب بعضی
نویسندگان بعدی از جمله داکتر عاصم اکرم در کتاب "سردار محمد داود"
(ضمیمه هفتم) شمار اعضای کمیسیون را چهل نفر تذکار داده که این یک
اشتباه بوده است - کاظم]

در قسمت پایانی فرمان، رئیس دولت خاطر نشان ساخته است که: «طرز
انتخاب رئیس و طرزالعملی که کمیسیون برای انجام وظیفه ترتیب مینماید،
مربوط به خود کمیسیون است، صرف آنچه را من می خواهم توصیه کنم اینست
که درکمیسیون، مسوده قانون اساسی به شیوه کاملاً آزاد و دیموکراتیک مورد غور
ومدافه قرارگیرد. امیدوارم قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان به حیث
مشعل فروزان انقلاب افغانی حتی دستورالعمل شایسته برای دولت بشمار آید،
تا در پرتو هدایات آن ملت نجیب افغان بتواند شالوده یک افغانستان قوی و
مستحکم، مترقی و آبرومند را بنیان گذاری کند. و من الله التوفیق»

محمد داود رئیس دولت جمهوری افغانستان

(برگرفته از کتاب علم فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"...

صفحه ۳۰۵ تا ۳۰۷؛ به استناد سالنامه (۱۳۵۵)

برطبق فرمان فوق کمیسیون بررسی و مطالعه مسوده قانون اساسی کارش را در مدت چهار ماه به پایان رسانید و در ماه دلو ۱۳۵۵ (جنوری ۱۹۷۷) به مجلس وزراء ارائه گردید و پس از تائید آن مجلس، مسوده نهائی آماده شد و متعاقباً به منظور اطلاع عامه و نظریاتی در جراید رسمی به نشر رسید تا بعد از آن به لویه جرگه جهت تصویب تقدیم شود.

در باره تاریخ دقیق آغاز و انجام لویه جرگه ۱۳۵۵ اختلاف نظر در مآخذ دست داشته وجود دارد. در اعلامیه حکومت منتشره ۶ جدی همان سال که قبلاً متن آن نگارش یافت، تاریخ آغاز ۱۹ دلو و ختم ۳۰ دلو گفته شده، در حالیکه در متون دیگر تاریخ آغاز لویه جرگه ۱۰ دلو و ختم آن ۲۸ دلو گزارش گردیده، چنانکه در ماده ۱۳۳ قانون اساسی تاریخ آغاز لویه جرگه نیز دهم دلو ۱۳۵۵ ذکر شده است.

آغاز کار و نحوه انتخاب و انتصاب اعضای لویه جرگه

به منظور تشکیل و تدویر لویه جرگه فرمان ذیل به تاریخ ۷ جدی ۱۳۵۵ از طرف محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم صادر گردید:

«خواهران و برادران عزیز! مطابق عرف جامعه ما لوی جرگه ها در افغانستان در مواقع مهم و حساس تشکیل گردیده و موضوعات حیاتی ملی را مورد غور و مذاقه قرار داده اند. ولی لوی جرگه آینده افغانستان خاصیت ممتاز دیگری را نیز دارا است و آن اینکه این لوی جرگه ای است که بعد از الغای نظام شاهی تشکیل می شود. لذا علاوه براینکه مسوده قانون اساسی دولت جمهوری بغرض غور و تصویب به پیشگاه مجلس کبیر ملی ارائه خواهد گردید، پالیسی و اجراءات عمده دولت جمهوری نیز در آن جرگه ملی گزارش خواهد یافت.

باتوجه به نکات فوق آرزومندم ملت نجیب افغانستان مطابق به تعاملی که ترتیب و طرزالعمل آن به حکومت هدایت داده می شود، در انتخاب نمایندگان خود اقدام خواهند کرد با توجه باین امانت بزرگ ملی از خدای

توانا نیازمندم تا ملت نجیب افغانستان را در انتخاب نمایندگان شان که حیات مستقل و آبرومند افغانستان باطرز اجرای آنها پیوند ناگسستنی دارد، موفق و کامگار گرداند.»

محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان

به تأسی از اعلامیه فوق‌الذکر ریاست دولت مبنی بر انعقاد لوی جرگه در کابل حکومت ابلاغیه ذیل را به اطلاع مردم افغانستان رسانید:

«۱ - انتخاب نمایندگان ملت مطابق تعامل لوی جرگه های سابق بمنظور اشتراک در اولین لوی جرگه دولت جمهوری افغانستان از تاریخ ۱۹ جدی [دلو] آغاز و به تاریخ ۳۰ جدی [دلو] خاتمه می یابد؛

۲ - از مرکز کابل سه نماینده بمنظور اشتراک در لوی جرگه انتخاب می گردد. از مراکز ولایات بلخ، پکتیا، غزنی، قندهار، قندوز، ننگرهار، هرات دو نفر و از سایر مراکز ولایات یک نفر بهیث نمایندگان لوی جرگه از طرف مردم انتخاب میگردند. همچنان از لوی ولسوالی و ولسوالی ها یک نفر نماینده بغرض اشتراک در لوی جرگه انتخاب می شوند؛

۳ - لوی جرگه دولت جمهوری افغانستان از ارگانهای آتی متشکل می باشند:

الف - نمایندگان انتخابی؛ ب - اعضای حکومت و کمیته مرکزی؛ ج - رئیس و اعضای شورای عالی قضاء؛ د - رئیس و اعضای کمیته تدقیق و غور برمسوده قانون اساسی؛ ه - صاحب منصبانیکه به فرمان ریاست دولت از اردو تعیین خواهند شد؛ و - اشخاصیکه از مقام ریاست دولت جمهوری توسط فرمان بصفت اعضای لویه جرگه تعیین میگردند.»

در اعلامیه فوق‌الذکر نحوه انتخاب نمایندگان مطابق به "تعامل لوی جرگه های سابقه" یعنی حضور کاندید ها در مرکز ولایت، لوی ولسوالی و یا ولسوالیها و اجتماع مردم و تهیه یک وثیقه شرعی مشخص گردید که با این شیوه طوری که در لویه جرگه ۱۳۴۳ تذکر رفت، حکومت می تواند به

سهولت کاندید مورد نظر خود را به پیش بکشد و به حیث نماینده محل درج وثیقه و معرفی نماید. همچنان طوری که از کتگوریهای بعدی برمی آید، سایر اعضای لویه جرگه همه به نحوی شامل مأمورین دولت اعم از ملکی و نظامی و قسماً متشکل از اشخاص انفرادی بودند که به اساس فرمان رئیس دولت عضویت لویه جرگه را حاصل کردند.

به این اساس تعداد نمایندگان لویه جرگه جمعاً به ۳۵۱ نفر میرسید که مشتمل بودند بر ۲۲۱ نفر (به شمول چهار خانم) نمایندگان انتخابی و ۱۳۰ نفر نمایندگان انتصابی که در آن ۱۵ صاحب منصب اردو، ۲۳ دهقان، ۲۶ کارگر، ۷ خانم و ۵۲ تن افراد ذکور شامل بودند. در ارتباط با شیوه انتخاب نمایندگان در مرکز کابل و نیز در ولسوالیهای میریچه کوت، قره باغ، مرکز ولایت پروان و لوی ولسوالی کاپیسا شکایات و انتقادهایی مبنی بر نفوذ اراکین دولتی سرزبانها افتاد که مقام ریاست دولت امر کرد تا انتخابات در محلات مذکور دوباره صورت گیرد و بعضی از مسؤولان امور را از کار برطرف نمود. اما همچو وضع تنها منحصر به محلات فوق نبود؛ بلکه بیشتر وجه عام را در همه جا داشت. دلیل عمده آن البته یکی آن بود تا اشخاص مورد اعتماد دولت به نمایندگی انتخاب شوند و نیز دستهای دراز جریانهای چپی از یک طرف و رقابت های داخل نظام از طرف دیگر در این کار نقش داشتند.

حین تدویر لویه جرگه فضای اعتماد بین محمد داؤد و داکتر شرق و نیز بعضی از اعضای کمیته مرکزی که داکتر شرق آنها را "جمهوری خواهان" می نامد، تاحدی زیاد مکدر شده بود و کوشش بعمل می آمد تا نقش آنها را که ماهیت وابستگی اکثر شان به احزاب دیگر به خصوص با جناح پرچم آشکار شده بود، در لویه جرگه به طور چشمگیر تقلیل دهند. داکتر شرق در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" اعتراف می کند که: «تشویق و پشتیبانی بسیاری از کودتاچیان از من و مخالفت آنها با حزب انقلاب ملی این ذهنیت را تقویه بخشیده بود که بصد محمد داؤد کودتایی در حال تکوین است و شاید تکرار این گفته ها سبب تشویش محمد داؤد شده باشد.»

یکی از دلایل مخالفت این کودتا چیان گویا "جوان" و نیز مخالفت داکتر شرق با تأسیس حزب انقلاب ملی آن بود که آن حزب برطبق ماده چهلیم قانون اساسی به حیث یگانه حزب قانونی در کشور پنداشته می شد و بدین ترتیب جلو فعالیت احزاب دیگر را مهار می کرد، لذا جناح خلق و پرچم با اهدافی که در آینده در نظر داشتند، ادامه فعالیت های حزبی خود را در پرتو ماده مذکور غیرقانونی میدانستند و در برابر آن باید به مبارزه می پرداختند.

گروه های چپ به خصوص پرچم در اول وهله کوشیدند یک تعداد عناصر وابسته به خود را به نحوی از انحاء داخل حزب انقلاب ملی سازند تا از آن طریق به لویه جرگه راه یافته و علیه ماده چهلیم مسوده صدای اعتراض خود را بلند کنند، ولی آنها نتوانستند به این هدف نائل آیند؛ زیرا گردانندگان اصلی لویه جرگه از ترس تخریبات جناح چپ و از منتهای احتیاط، حتی کسانی را که اساساً با نظام همکار بودند و اما روی حسن نیت نظریات اصلاحی داشتند، از ورود آنها در لویه جرگه جلوگیری کردند.

باید خاطرنشان ساخت که در بجهت این اوضاع مشتت و جناح بندیهای چند جانبه، تدویر لویه جرگه به دو دلیل از اهمیت خاص برخوردار بود: یکی تصویب قانون اساسی جدید و دیگر انتخاب اولین رئیس جمهور در تاریخ کشور.

افتتاح لویه جرگه و نکات مختصر بیانیۀ افتتاحیه رئیس دولت

لویه جرگه برطبق فرمان ریاست دولت با حضور ۳۵۱ عضو در وقت موعود یعنی به تاریخ ۱۹ دلو با بیانیۀ محمد داؤد رئیس دولت در آدیتوریم صحت عامه در کابل افتتاح گردید و تا روز ۳۰ دلو ادامه پیدا کرد که طی یازده روز نخست قانون اساسی جدید به تصویب رسید و سپس لویه جرگه به انتخاب اولین رئیس جمهور کشور پرداخت. (طوری که قبلاً ذکر شد، در بعضی مآخذ و همچنین اسناد راجع به روز آغاز و انجام لویه جرگه اختلاف نظر موجود است در اعلامیه مقدماتی حکومت تاریخ آغاز ۱۹ دلو و ختم در روز ۳۰ آن ماه گفته

شده، در حالیکه در مصوبه اخیر لویه جرگه شروع و ختم آن از تاریخ دهم تا بیست و هشتم ماه دلو ۱۳۵۵ ذکر شده که این تاریخ بیشتر قابل اعتبار است.

دراولین لحظات شروع لویه جرگه پس از تلاوت آیات مبارکه از قرآن مجید، محمد داؤد رئیس دولت بیانیه افتتاحیه خود را ایراد کرد و در آغاز به زبان پشتو نمایندگان را در این مجمع بزرگ ملی خوش آمدید گفت و آنها را متوجه مسئولیت تاریخی شان ساخت و موفقیت شانرا در اجرای این وظیفه مهم که با سرنوشت آینده افغانستان پیوند دارد، آرزو نمود. از آنجایی که این بیانیه طویل است، لذا به ذکر اهم نکات آن در اینجا بسنده می شود و اما متن کامل آن در ضمیمه این جلد تقدیم می گردد:

محتوای بیانیه رئیس دولت را میتوان به طور کل در چند بخش تقسیم کرد: لزوم تغییر و تحول در کشور و اهداف "انقلاب"، مشکلات جاری در کشور، پلان اقتصادی هفت ساله و پیشرفت های ناشی از آن، توضیحاتی پیرامون سیاست خارجی دولت جمهوری و روابط با دول متحابه و در پایان اشاره مختصر به مکلفیت های مردم در برابر این تحول.

رئیس دولت در باره لزوم تحول گفت: «انقلاب عملیه تغییر، اصلاح و تحول در اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه است، به نحوی که منافع اکثریت مردم را به شیوه های مثبت و متریقی آن مطابق به شرایط و قانون تکامل جامعه علماً و عملاً تأمین نماید. ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، این تاریخ بزرگ و فراموش ناشدنی نقطه حرکت ملت ما به سوی پیروزی، نقطه درست و اصولی حرکت ما و تاریخ شکوهمند انقلاب ما بود. انقلاب در هر جامعه مولود شرایط و عوامل ناهمگون و غیرعادلانه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می باشد که استمرار، دوام و بقای آن، ملت را به ادبار، انحطاط و چنان خطرات جبران ناپذیری می کشاند که بی علاقگی عناصر ملی وطن پرست را در برابر آن میتوان گناه عظیم شمرد.»

محمد داؤد پس از آن روی سخن را بطرف نارسائی های دوره قبل چرخانده و گفت: «راجع به جامعه قبل از انقلاب ۲۶ سرطان در بیانیه های

سابق خود توضیحاتی به اطلاع عموم هموطنان عزیز رسانیده ام که دوباره توضیح مفصل آنرا تکرار می‌دانم و به خلاصه آن اکتفاء می‌کنم.» او با ذکر خلاء ها و نارسائی های گذشته در ساحات اداری، خودسریها، عدم رعایت قانون، سوء استفاده از مقام و نیز در وضع اقتصادی از کندی رشد اقتصادی، افزایش فقر، بیماری و بیکاری یاد کرد و در ساحه سیاسی بر پیروی نسل جوان از افکار افراطی و تفریطی کورکورانه و تضاد های فکری در دوره گذشته انتقاد نمود. همچنان او اجراءات قوای مقننه را در دوره گذشته مورد نکوهش قرار داد و گفت: «قوة تقنینیه کشور خصلت و ماهیت اصلی خود را از دست داده بود و به عوض دفاع از منافع و حقوق واقعی مردم و احترام به قانون، عده ای آنها خود قانون شکن گشته و به اعمال ضد مردمی آغشته و آلوده شدند» او گفت: «قوه قضاء یعنی رکن مهم دیگر دولت، در تحت چنین شرایط و فضا ممکن نبود، تحت تأثیر قرار نگیرد و به راستی بتواند، طوری که شاید و باید عدالت را بمفهوم حقیقی آن در کشور برقرار نگهدارد.»

رئیس دولت گفت: «نتایج تلخ و ناگوار آن دوره، امروز نصیب ما گردید و سالیانی به کار است تا این همه انارشی، تفرقه، فساد اجتماعی و اداری، رکود اقتصادی و بی عدالتی اجتماعی یکی بعد دیگری اصلاح گردد، وضع اقتصادی و اجتماعی کشور به منفعت اکثریت مردم بهبود یابد که این عملیه بذات خود تغییر ذهنی افراد این کشور را از سوابق کهنه و فاسد گذشته ایجاب می‌کند و آنرا موافق با روحیه ملی، اصول اخلاقی و انسانی یک جامعه مترقی، موافق با عصر و زمان حتمی و لازمی می‌سازد.»

او تصریح کرد که: «متکی به شرح مختصر فوق، انقلاب ۲۶ سرطان یک ضرورت حیاتی و رسالت تاریخی و ملی بود... منظور آن تنها تغییر رژیم به رژیم دیگر و یا انتقال قدرت از یک دست به دستی دیگر نبود؛ بلکه پاسخ راستین به نیاز های مبرم داخلی و خواسته های عصر و زمان ماست... و از همان آغاز از یک طرف پلان های بنیادی و اصلاحات اساسی را در زمینه اقتصاد و نیروی تولید برق سر دست گرفت و از جهتی هم در بخش قوانین،

ریفورم های را که محتوی و ماهیت آن براساس ایدئولوژی و هم آهنگ با شرایط عینی و ذهنی جامعه و متناسب با واقعیت های تاریخ است، نافذ ساخت.»

نکته بسیار مهم در بیانات رئیس دولت همانا نامبردن از "سوسیالیزم" بود که بار اول آنرا بزبان آورد، ولو که محتوی آنرا در لفافه با عبارات عدالت اجتماعی و از بین بردن تفاوت های اقتصادی و غیره، قبلاً در بیانات خود چه در وقت صدارت و چه بعد از آن بار بار بیان کرده بود، ولی این بار صریحاً از آن یاد کرد و گفت: «سوسیالیزمی را که ما بحیث روش اقتصادی بمنظور سازماندهی جامعه نوین افغانی برگزیده ایم، در حقیقت امر راه توصل به عدالت اجتماعی و از بین بردن تفاوت و تضاد طبقاتی به شیوه های مثبت و متری و به طرق مسالمت آمیز آن است و این همان روش و راهیست که منابع آنرا واقعیت های تاریخی فرهنگ ملی و شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه ما و روحیه حقیقی و واقعی اسلام تشکیل می دهد و از اصول عمده و اساسات متری آن در جهت تأمین حق و عدالت، آزادی و مساوات، برادری و برابری و محکوم نمودن تبعیض و ریشه کن ساختن استثمار و از بین بردن هر نوع بهره کشی انسان از انسان استفاده می کند.» در این ارتباط قابل ذکر است که در بین زعمای افغانستان قبلاً شهید میوندوال حین شرح برنامه های کاری خود هنگام صدارت به مناسبت چهل و هشتمین سالگرد استرداد استقلال کشور که از رادیو افغانستان پخش گردید، از "سوسیالیزم" نام برد و هدف خود را در قبال آن شرح داد. (برای شرح مزید به دو مقاله از این قلم مراجعه شود: یکی - "سوسیالیزم - وجه مشترک بین نظریات میوندوال و داؤدخان"، منتشره پورتال افغان جرمن آنالین، مورخ ۲۵ مارچ ۲۰۱۵، و دیگر "تبصره دوستانه بر دو مقاله درباره نظریات داؤدخان و میوندوال"، افغان جرمن آنالین، مورخ ۲۵ اپریل ۲۰۱۵)

مطلب مهم دیگر در بیانیه رئیس دولت اشاره به فعالیت ها و عملیات تخریبی مخالفان نظام جمهوری بود. او گفت: «در این دوره حساس و تاریخی کشور.... یک اقلیت مرتجع، ضد ملی و ضد انقلاب وجود دارد که

زیر افکار و عناوین مختلف و شعارهای ظاهراً مرفقی؛ اما کاذب و فریبنده می‌خواهند بین طبقات مختلف ملت از یک طرف و بین ملت و دولت از طرف دیگر بدبینی، تفرقه و نفاق تولید نمایند و در نتیجه از مقاصد شوم خود بهره‌برداری ناجایز نمایند. اما به شهادت تاریخ اطمینان کامل دارم که در برابر شعور طبیعی مردم افغانستان و تجارب گذشته، اغراض شوم، ضد مردمی و ضد ملی همچو عناصر مثل همیشه به شکست مواجه خواهد شد.» اشاره به "شعارهای ظاهراً مرفقی" می‌رساند که هدف رئیس دولت در اینجا بیشتر جریانهای چپ و به خصوص خلق و پرچم بود که در آنوقت شواهدی از احتمال راه اندازی یک کودتا علیه رژیم در دست بود.

محمد داؤد در عین زمان از تبلیغات و تخریصات جناح دیگر مخالف رژیم به تحریک پاکستان نیز یاد کرد و اذعان داشت که: «در این ظرف سه و نیم سال دولت جمهوری با دل فراخ و با کمال حوصله و خونسردی پروپاگند و تبلیغات سوء و اتهامات غرض آلود که بر ما بستند، شنیدیم و می‌شنویم، از اهداف و مقاصد شوم آنها آگاه هستیم، تخریصات و تخریبات که بر ضد انقلاب و سلامت ملی بعمل آوردند و می‌آورند بی اطلاع نیستیم و نخواهیم بود، لذا به آنها خاطر نشان می‌سازیم که هیچگونه تبلیغات سوء، تخریصات و تخریبات آنها مانع حرکت ما به سوی پیشرفت و به ثمر رسانیدن اهداف انقلاب ملی ما که خدمت به اکثریت مردم افغانستان است، نخواهد گردید...»

از این به بعد رئیس دولت اهداف انکشافی را که در پلان هفت ساله اقتصادی کشور منعکس گردیده بود، مطرح بحث قرار داد و نکات عمده آنرا با ذکر ارقام به تفصیل بیان داشت که ذکر آن از حوصله این مختصر به دور است. همچنان در بخش اخیر گفتار خود در ارتباط با سیاست خارجی نظام جمهوری همه نکاتی را بیان کرد که اصولاً در بیانیه خطاب به مردم گفته شده بود. او با تأکید بر سیاست بیطرفی فعال و مثبت براساس عدم انسلاک، قضاوت آزاد در مسائل بین المللی، همزیستی مسالمت آمیز، احترام متقابل با همه ملل صلح دوست جهان و احترام به منشور ملل متحد گفت که سیاست

خارجی و روابط ما با هریک کشورهای صلح دوست جهان بر مبنای حفظ استقلال، منافع ملی و حاکمیت ملی و براساس روحیه ناسیونالیزم و آزاد منشی مردم ما استوار است. او بر روابط نظام جمهوری با کشور مختلف از جمله اتحاد شوروی، ایران، چین، پاکستان، هند و ایالات متحده امریکا روشنی انداخت و ضمناً یادآور شد که: «افغانستان به حیث یک کشور اسلامی با اعتقاد خاصی که به ارزش های عالی و ارشادات مقدس اسلامی دارد و تعمیل آنها را متضمن سعادت جامعه اسلامی می داند، مساعی صادقانه خود را در راه تأمین نزدیکی و همبستگی بیشتر و همکاری های وسیعتر بین کشورهای اسلامی ادامه داده است.»

رئیس دولت در پایان بیانیه خود روی سخن را بر اصل موضوع برگردانید و گفت: «برهنگان آشکار است که نه استبداد و مطلق العنانی و نه لگام گسیختگی و انارشی هیچکدام نتوانسته و نمی تواند دردهای حقیقی یک ملت روبه انکشاف را مداوا سازد... طوری که سال ها قبل گفته بودم و این عقیده خود را تکرار میکنم که هدف نهائی هر تحول جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که بنای آن بر تأمین حقوق اکثریت مردم و اصل حاکمیت ملی استوار باشد، چیزی دیگری بوده نمی تواند و به تأسی از این مفکوره بعد از تحقق ثبات انقلاب با توفیق خداوند و با همکاری کمسیون هائیکه به این منظور تعیین شده بودند، مسوده قانون اساسی جمهوریت افغانستان ترتیب و اینک حسب وعده بحضور شما وکلای محترم لویه جرگه افغانستان تقدیم میکنم. صرف آنچه را من از اعضای محترم این مجلس بزرگ ملی آرزو و تمنا دارم اینست که مسوده قانون اساسی به شیوه کاملاً دموکراتیک و آزاد مورد غور و مذاقه قرار گیرد.»

او سخنان خود را با این گفته به پایان رسانید: «این رسالت تاریخی و انسانی انقلاب عظیم جمهوریت ماست و این هم وجدان های خیر و آگاه و نیروهای ملی که باید به آن لبیک بگویند. اینها محض حماسه و مجرد شعار نیست، واقعیت تاریخ است، رسالت است و بالاخر آینده روشن و تابناک و راه نجات است؛ بدون یک تعهد انقلابی مجهز با ایدئولوژی مترقی، تحقق

بخشیدن هرنوع عدالت اجتماعی در کشور از حدود یک شعار تجاوز نخواهد کرد.

ای ملت که در سخت ترین پیکار تاریخ پرافتخار خود همت عالی و غرور ملی خود را از دست ندادید، چرا امروز به خود احساس ضعف و ناتوانی می نمائید؟

قبای زندگانی چاک تاکی

چو موران زیستن در خاک تاکی

به پرواز آ و شاهینی بیاموز

تلاش دانه در خاشاک تاکی

تل دی وی افغانستان، پاینده باد ملت،

ژوندی دی وی جمهوریت

(متن مکمل بیانیه را میتوان در ضمیمه شماره دوم این جلد مطالعه کرد)
که: ۱- داکتر عاصم اکرم: "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست های سردار محمد داود"، ویرجینیا، ۱۳۸۰، ضمیمه هشتم، صفحه ۳۹۷: ۲ - نصیبه اکرم حیدری: "آخرین بیانیه صوتی شهید محمد داودخان"، برگرفته از کست صوتی که به قید قلم آورده و در ۱۴ مارچ ۲۰۱۶ در پورتال افغان جرمن آنالاین به نشر رسیده است)

لویه جرگه و تصویب قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان

محمد داود رئیس دولت در پایان بیانیه خود خطاب به نمایندگان گفت:
«نمایندگان محترم ملت! به اجازه شما برای انتخاب رئیس این لویه جرگه ملی ما، من از جناب استاد محترم که شاگردان زیادی را از جوانان این مملکت به پوهنتون افغانستان تربیه کردند، از استاد حقانی خواهش میکنم که چوکی مؤقت ریاست را برای تعیین رئیس اصلی این لویه جرگه اشغال بفرمایند.»
استاد عبدالحکیم حقانی یکی از استادان مشهور پوهنخی حقوق و علوم

سیاسی پوهنتون کابل و یک شخصیت عالم و فقیه بود، طبق درخواست رئیس دولت با وجود کبر سن و عدم توانائی لازم بازهم به جایگاه ریاست مجلس قرار گرفت و پس از ابراز امتنان و چند سخن کوتاه، از اعضای لویه جرگه خواست تا علاقمندان خود را به مقام ریاست لویه جرگه کاندید کنند که در نتیجه یکی از کاندیدها عزیزالله واصفی وزیر زراعت و عضو کمیسیون غور و تدقیق مسوده قانون اساسی به اکثریت آراء به حیث رئیس لویه جرگه انتخاب گردید و قرار بر آن شد تا سر از فردا روی مسوده نهائی قانون اساسی و تصویب آن، کار را آغاز نمایند که جمعاً ۸ روز (از بیستم تا بیست و هشتم دلو ۱۳۵۵) را در برگرفت. جلسات هر روز پیم از صبح تا عصر ادامه داشت و در پایان، قانون اساسی که مشتمل بر یک دیباچه، سیزده فصل و جمعاً ۱۳۶ ماده بود، به تصویب رسید.



تصویری از اولین روز اجلاس لویه جرگه: محمد داؤد در حال ایراد بیانیه
(شخص ایستاده در ردیف اول دست راست - قطار اول)

متأسفانه باید گفت که در تاریخ افغانستان فقط یکبار در لویه جرگه سال ۱۳۰۳ پغمان در عصر امنی رویداد مکمل جریان صحبت ها به قید قلم آمد و متعاقباً در یک کتاب قطور به تعداد یک هزار نسخه به نشر رسید، ولی از آن به

بعد تا امروز این کار مهم صورت نگرفته و اینکه مباحثات در داخل لویه جرگه ها چگونه بوده است، کمتر کسی از آن اطلاع دارد. اگرچه گفته می‌شود که در لویه جرگه ۱۳۴۳ مدیریت قوانین وزارت عدلیه (زیرنظر: محمد یوسف روشنفکر) موظف این کار شده بود و قرار مسموع که متن مباحثات نیز تهیه گردید؛ اما به دلایل نامعلوم هیچگاه به نشر سپرده نشد. در عصر حاضر پیشرفت تکنالوژی این مشکل را حل کرده و جریانات را به سهولت میتوان ثبت کرد، و اما در سابق نسبت فقدان وسایل تخنیکی باید این وظیفه از طریق محرران و تیزنویسان انجام می یافت که با تأسف به استثنای همان لویه جرگه ۱۳۰۳، در دیگر لویه جرگه ها اغماض صورت گرفته است. ثبت و درج رویدادها و جریان صحبت ها در همچو محافل مهم تقنینی از آن جهت مهم است که از طریق مرور مجدد آن در بسا موارد مغلق که قانون به تفسیر نیاز پیدا کند، روحیه "واضع قانون" را میتوان از روی آن استنباط کرد.

فصل ششم

نگاهی به بعضی موضوعات مهم قانون اساسی ۱۳۵۵

از آنجایی که متن مکمل قانون اساسی جمهوری یک مبحث مهم و اساسی این دوره می باشد و درج متن مکمل آن در این قسمت به طوالت موضوع می افزاید، لذا متن مکمل آنرا به حیث یک ضمیمه در آخر کتاب درج نموده و اما اهم مطالب و به خصوص نکات قابل مباحثه آن در اینجا مورد بررسی قرار میگیرند:

ماده چهارم در مورد "سیستم یک حزبی"

این ماده حکم می کند: «برای انعکاس خواسته های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تازمانیکه این آرزو برآورده گردد و به رشد طبعی خود برسد، سیستم یک حزبی در کشور به رهبری حزب انقلاب ملی که بانی و پیشاهنگ انقلاب مردمی و مرفقی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ مردم افغانستان است، برقرار خواهد بود.»

محمد داؤد چه در زمان صدارت طی نامه های خود عنوانی پادشاه آنوقت و چه در بیانیه های خود بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بار بار به "شرایط عینی و ذهنی جامعه" اشاره کرده و در بیانیه اخیر در لویه جرگه نیز دو سه بار این موضوع را با تأکید بیان کرده است. بسا کسانی که این قانون اساسی را با قانون اساسی ۱۳۴۳ مقایسه میکنند، حق دارند به این نتیجه برسند که قانون اساسی جمهوری در بعضی موارد در برابر "آزادی های دموکراتیک" آنچه در کشورهای پیشرفته معمول می باشد، محدودیت هایی را وضع نموده است. اما عده ای دیگر به این نظر اند که مشکلات و بی لجامی های دوره "دهه دموکراسی" بیشتر از همان نوع آزادی های نشأت گرفته که در قانون اساسی آن دوره فراتر از شرایط عینی و ذهنی جامعه درج گردیده بود. یکی از دلایلی که پادشاه وقت از توشیح قانون احزاب خودداری کرد، همین موضوع بود که فقدان یک حزب وسط با ماهیت ملی موجب گردید تا احزاب بیشتر با افکار وارد شده و با حامیان خارجی شان از این فرصت زیاده تر بهره مند شدند. اگرچه تشکیل حزب دموکراتیک مترقی (مسمی به "مساوات") به حیث یک حزب میانه و ملی که شهید میوندوال آنرا در زمان صدارت خود تأسیس کرد، به موافقه پادشاه به روی همین کمبود بنا یافته بود، ولی نتوانست در میان دو مفکوره راست و چپ افراطی مقاومت کند.

قانون اساسی جمهوری نیز تحت همین فشارها تدوین و تصویب گردید و هدف آن مساعدت زمینه ها برای ایجاد یک حزب میانه ملی و مترقی بود. در این رابطه بعضی ها به ماده چهلیم قانون اساسی جمهوری سخت انتقاد می نمایند و این محدودیت را مغایر به اصل دموکراسی در ساحه فعالیت های سیاسی می دانند که به طور کل این انتقاد به جا است، مگر نباید فراموش کرد که تجارب دهه دموکراسی بسیار تلخ تر از آن بود که برای یک مدت تحمل یک سیستم تک حزبی را کرد. برای توضیح این مطلب ناگزیر مثالی از اقتصاد بدهم، چنانکه وقتی پای صحبت برانکشاف صنایع ملی در میان

می‌آید، همه از سیاستهای حمایوی دولت طرفداری میکنند و توصیه میدارند که برای تقویه صنایع نوپای ملی لزوم یک سیاست حمایوی اقتصادی حتمی است، طوری که محصول گمرکی بیشتر بر اموال وارداتی همان ساحه ای تولید وضع گردد تا زمینه رشد صنایع داخلی مورد نظر فراهم شود. به همین ترتیب در امور سیاسی نیز باید عین اصول رعایت گردد، در غیر آن احزاب ملی نمی‌توانند در برابر هیولای احزاب وارد شده از خارج تبارز نمایند. این خلاء نه تنها در دوره دهه دموکراسی ثابت شد؛ بلکه از آنروز تا حال این مشکل سد راه ما است. احزاب جهادی بعد ورود به کابل و از آنوقت تا امروز نتوانستند به خود تغییر ماهیت دهند و بیشتر با همان خصوصیات دوره جهاد تا هنوز عمل میکنند و حتی در این چند سال از ماهیت جهادی به شیوه‌های قومی، سمتی، مذهبی و زبانی تغییر موقف داده اند که با ماهیت یک حزب سیاسی واقعی بیشتر از پیش فاصله گرفته اند.

به جرأت میتوان گفت که اگر ماده ۲۴ در قانون اساسی ۱۳۴۳ قیود را وضع نمی‌کرد و محمد داؤد می‌توانست با تشکیل یک حزب ملی متری در وسط موفق شود، وضع کشور بسیار متفاوت از امروز می‌بود و یا اینکه اگر کودتای ۷ ثور همه چیز را دگرگون نمی‌کرد، با آمدن ثبات و امن در کشور با موجودیت همان حزب واحد "انقلاب ملی"، احتمال بهبود تدریجی در اوضاع بسیار متصور بود که با رسیدن به قوام و پختگی به حیث یک حزب ملی در وسط پس از تعدیل قانون اساسی و لزوم تعدد احزاب می‌توانست در جوار احزاب راست و چپ افراطی، تبارز نموده و در میدان رقابت های سیاسی توانائی قابل ملاحظه را کسب نماید. البته برای قوام این حزب یک مدت لازم بود تا فارغ از فشار های احزاب سازمان یافته چپ و راست افراطی با ایدئولوژی های وارد شده قادر به تکامل نسبی گردد و آماده رقابت سیاسی شود.

توجه به این نکته حائز اهمیت است، وقتی محمد داؤد یکبار به صراحت

بیان کرد که: «قانون اساسی کلام آسمانی نیست که تغییر نکند؛ بلکه هر وقت به اقتضای زمان و شرایط حاکم بر اوضاع باید تغییر نماید.» از این گفته و نیز از متن ماده چهل یکم که حکم می‌کند: «برای انعکاس خواسته‌های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تازمانیکه این آرزو برآورده گردد و به رشد طبیعی خود برسند، سیستم یک حزبی در کشور به رهبری حزب انقلاب ملی برقرار خواهد بود» واضح می‌گردد که نظام یک حزبی فقط برای یک دوره انتقالی مدنظر بوده و حین رسیدن به یک موقع پختگی با تعدیل قانون اساسی تعدد احزاب جای آنرا خواهد گرفت.

اساسات اقتصادی - متمایل به سوسیالیزم

بعضی‌ها بر متن و عبارات مندرج بعضی از مواد این قانون اساسی انتقاد می‌کند و آنرا نشانه‌هایی از دست داشتن عناصر چپی در تدوین مسوده اولی قانون اساسی می‌دانند، چنانکه در ماده دوم آن آمده است: «اجرای قدرت توسط مردم که اکثریت آنرا دهقانان، کارگران و منورین و جوانان تشکیل میدهند»؛ همچنان بر ماده هشتم که حکم می‌کند: «از بین بردن استثمار بهرنوع و شکلی که باشد» و آنها ذکر کلمات "دهقانان، کارگران و استثمار غیره" را دلیل بر میلان نظام جمهوری به سوی ادبیات کمونیستی وانمود میدارند. گذشته از آن محتوای مواد مندرج فصل دوم "اساسات اقتصادی" را از ماده سیزدهم تا نوزدهم، نشانه‌های از "سوسیالیزم" می‌پندارند.

بلی! محمد داؤد در بیانیه افتتاحیه خود برای بار اول از "سوسیالیزم" یاد کرد و گفت: «سوسیالیزمی را که ما بحیث روش اقتصادی بمنظور سازماندهی جامعه نوین افغانی برگزیده ایم، در حقیقت امر راه توصل به عدالت اجتماعی و از بین بردن تفاوت و تضاد طبقاتی به شیوه‌های مثبت و مترقی و به طرق مسالمت آمیز آن است و این همان روش و راهیست که منابع آنرا واقعیت‌های تاریخی فرهنگ ملی و شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه ما و روحیه حقیقی و واقعی اسلام تشکیل می‌دهد و از اصول عمده و

اساسات مترقی آن در جهت تأمین حق و عدالت، آزادی و مساوات، برادری و برابری و محکوم نمودن تبعیض و ریشه کن ساختن استثمار و از بین بردن هر نوع بهره کشی انسان از انسان استفاده می‌کند.»

در این ارتباط بغرض معلومات مزید ناگزیر هریک از مواد مربوط به فصل دوم "اساسات اقتصادی" را باید ذکر کرد: ماده سیزدهم - «منابع از قبیل معادن، جنگلات و انرژی، صنایع بزرگ، تأسیسات مهم ترانسپورت هوایی و زمینی، بندر، مخابرات، بانک‌ها، بیمه‌ها، تأسیسات مهم تهیه ارزاق، آثار باستانی و تاریخی، مطابق به احکام قانون، جزء دارائی ملت و اداره آن متعلق به دولت است»؛ ماده چهاردهم: «حد نهایت ملکیت زراعتی توسط قانون اصلاحات ارضی تعیین و تثبیت می‌گردد.»؛ ماده پانزدهم: «ملکیت و تشبثات خصوصی متکی به اصل عدم استثمار توسط قانون تنظیم می‌شود»؛ ماده شانزدهم: «کوپراتیف‌ها و شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف با اشتراک مردم به منظور تأمین منافع اکثریت مردم مطابق باحکام قانون از طرف حکومت تشویق، حمایت و رهنمائی می‌شود.»؛ ماده هفدهم: «سرمایه گذاری‌ها و تشبثات خصوصی صنایع متوسط، کوچک و دستی مطابق به احکام قانون تشویق، حمایت و رهنمائی می‌شود.»؛ ماده هجدهم: «تجارت کشور به اساس تجارت رهبری شده بروی منافع اکثریت مردم مطابق باحکام قانون تنظیم می‌شود.»؛ ماده نوزدهم: «مالیات براساس عدالت اجتماعی مطابق به احکام قانون اخذ می‌گردد.»

برای توضیح این موضوع و به ارتباط انتقادات وارده که گویا مسوده این قانون اساسی به وسیله عناصر چپ و به خصوص پرچمی‌ها تهیه شده است، لازم دیده می‌شود تا بین سوسیالیسم نوع کشورهای کمونیستی یعنی پیروان اندیشه "مارکسیسم - لنینیسم" و سوسیالیسم نوع اروپائی فرق کرد.

در اینجا لازم به تذکر است که بسیاری مخالفان نظام، وقتی کلمه "سوسیالیسم" را از زبان محمد داود به استناد می‌گیرند و یا ذکر کلمات "کارگر"،

"دهقان"، "استثمار"، "پلان گذاری" و غیره را در متن قانون اساسی جمهوری مشاهده میکنند، بدون تأمل آنرا نشانه های از تمایل نظام اقتصادی جمهوری به اقتصاد نوع نظام شوروی توجیه میدارند، در حالیکه سوسیالیزم نوع شوروی و سوسیالیزم نوع اروپائی از هم بسیار فرق دارند. سوسیالیزم مطمح نظر محمد داؤد نوعی از سوسیالیزم اروپائی بود که در بسا کشورهای جهان سوم برای تأمین عدالت اجتماعی و رشد سریع اقتصادی در نظر گرفته شده بود. حتی در فرانسه دولت سهم فعال در تعیین اساسات اقتصادی کشور داشته و دولت دربانکها، فابریکه های موتورسازی، شرکت های بیمه، طیاره سازی، هوانوردی و غیره سهم بود و به گفته داکتر عاصم اکرم: «انحصارات دولتی در فرانسه به حدی زیاد بود که به طور مقایسوی در افغانستان در طول دوره مورد نظر نقش دولت در ساحه اقتصادی محدودتر تخمین میشد.»

محدودیت بر "آزادی های فردی و جمعی"

در دوکتورین محمد داؤد اصل "عدالت" به طور عام و "عدالت اجتماعی" به طور خاص بیشتر از اصل "آزادیهای فردی و جمعی" مطمح نظر بوده است و آنهم به دلیلی که او معتقد بود تحولات اقتصادی و اجتماعی میتوانند زمینه های مؤثر را برای استفاده از اصل آزادی های فردی و جمعی بوجود آورد و اگر جامعه از نظر اقتصادی و اجتماعی رشد لازم نیابد، بسا انواع آزادی های سیاسی مورد تحریف قرار گرفته و جامعه را به سوی انارش می کشاند. لذا اگر کسانی به این طرز تفکر و اندیشه محمد داؤد انتقاد دارند، واضح است که هرکس مسائل را از زوایه دید خود می بیند و بر مبنای نظر خود قضاوت می کند. او وقتی اقدام به کودتا علیه رژیم کرد و مرگ را قبول نمود، بخاطر عملی ساختن همین افکار و نظریات خود بود تا از آن طریق بتواند به اکثریت نادر کشور کمک کند. اگر به مواد متذکره فوق دقت شود، در محتوی هر ماده و بند آن واضحاً میتوان هدف تأمین عدالت اجتماعی و درعین زمان تقویه بنیه اقتصاد ملی را در کشور به نفع اکثریت مردم مشاهده کرد.

در مورد ماده سی و هشتم قانون اساسی جمهوری آنچه راجع به آزادی فکر و بیان آمده است و بعضی ها بر آن انگشت انتقاد می گذارند، باید تصریح کرد که آن ماده به استثنای یک جمله که معنی "سانسور قبلی" را افاده می کند، تفاوت دیگر با ماده سی و یکم قانون اساسی ۱۳۴۳ ندارد، چنانکه این ماده تصریح می دارد: «آزادی بیان از تعرض مصئون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشتار، تصویر یا امثال آن مطابق قانون اظهار کند. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون به طبع و نشر مطالب بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی بپردازد. اجازه و امتیاز تأسیس مطابع عمومی و نشر مطبوعات تنها به اتباع دولت افغانستان مطابق به احکام قانون داده می شود. تأسیس و تدویر دستگاه عامه فرستنده رادیو و تلویزیون مختص بدولت است.» در حالیکه ماده ۳۸ قانون اساسی جمهوری ۱۳۵۵ عین موضوع را تنها با حذف ی این جمله که: "هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون به طبع و نشر مطالب بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی بپردازد"، دیگر به عین عبارت بیان می دارد: «آزادی فکر و بیان از تعرض مصئون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار؛ نوشته، تصویر یا امثال آن مطابق به احکام قانون اظهار کند. اجازه و امتیاز تأسیس مطابع و نشر مطبوعات تنها به اتباع افغانستان مطابق با احکام قانون داده می شود. تأسیس مطابع بزرگ و تأسیس و تدویر دستگاه عامه فرستنده رادیو و تلویزیون مختص بدولت است.»

اینکه "سانسور قبلی" نشرات طباعتی در شرایط آنوقت لازمی بود یا نه، نکته قابل بحث است که با تحقق سائر اهداف نظام جمهوری در آنوقت، آزادی مطبوعات نیز در چارچوب "مطبوعات هدفمند" پیوند داشت؛ زیرا در صورت آزادی کامل مطبوعات بدون سانسور قبلی بازهم دست عناصر مخالف نظام و به خصوص احزاب چپ و راست افراطی آزاد گذاشته می شد و امکان تبلیغات سوء دشمنان علیه ثبات سیاسی در کشور مساعد میگردید و از اینطریق به تخریب نظام جدید پرداخته می شد.

بحث "ملی جرگه" و معضله ماده چهل و نهم:

در قانون اساسی جمهوری قوای مقننه به یک "جرگه" خلاصه شده و آنهم بنام "ملی جرگه" و مشرانو جرگه از بین رفت یعنی قوای مقننه از "دو اتاقه" در قانون اساسی ۱۳۴۳ و قبل از آن، به "یک اتاقه" تغییر کرد؛ اما در ترکیب اعضای ملی جرگه یک نقص مهم موجود بود که اینجانب نیز برآن انتقاد داشت و آنرا به حیث خلاء عمده در قانون اساسی می‌شمرد، طوری که در فقره اول ماده چهل و نهم ذکر شده است: «اعضای ملی جرگه که پنجاه فیصد آنرا دهقانان و کارگران تشکیل میدهند، از جانب حزب پیشنهاد و از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم مطابق به احکام قانون برای مدت چهار سال از طرف مردم انتخاب می‌شوند.»

درفقره فوق دیده می‌شود که شرایط عینی و ذهنی جامعه طور لازم در نظر گرفته نشده، چیزی که محمد داود همیشه برآن تأکید داشته است، به این زعم که در شرایط آنوقت و حتی امروز بیش از ۹۰ فیصد دهقانان و کارگران وطن از نعمت سواد لازم محروم بوده و هنوزهم محروم می‌باشند، لذا چگونه امکان دارد تا از جمع این طبقه "کم سواد" نصف اعضای قوای مقننه را پر نمود، مگر آنکه از اینطریق دولت عمال خود را در ملی جرگه بفرستد. این کار دو نقص داشت: یکی شمولیت در قوه مقننه بنابر حکم وظیفه‌ایجاب تحصیلات نسبتاً بالاتر را می‌کند تا یک وکیل پارلمان اقلاً قادر به درک یک پروژه قانون باشد، چه رسد به ارزیابی، تغییر و تعدیل آن، و دیگر معرفی یا انتخاب نصف اعضای ملی جرگه از طرف حزب، به طور آشکار به استقلالیت قوه مقننه به حیث یک اصل مهم در تفکیک قوای ثلاثه دولت صدمه میرساند و قوای مقننه را به یک مجمع زیر نظر قوای اجراییه مبدل می‌سازد.

همچنان موضوع کسب رأی اعتماد از ملی جرگه برای حکومت در این قانون اساسی شرط گذاشته نشده است که در اینحال یک رکن عمده از

وظایف قوای مقننه که شامل کنترل اجرای قوای اجرایی می‌باشد، ملتوی گذاشته شده و نقش قوای مقننه صرفاً به وظیفه قانون گذاری محدود شده است.

صلاحیت های رئیس جمهور

برطبق ماده هفتاد و هشتم قانون اساسی، رئیس جمهور تحت ۱۵ فقره قانوناً و عملاً دارای اقتدار عام و تام می‌باشد؛ زیرا بر علاوه ریاست دولت، اومقام صدارت، قیادت حزب و قوماندانی اعلی اردو را نیز بدست دارد. تفویض همچو صلاحیت های وافر برای یک دوره که شخص عامل، با دیانت و آگاه و دلسور به ملت و کشور در راس قدرت باشد، به نحوی قابل نگرانی نخواهد بود، ولی این تضمین وجود ندارد که پس از همچو یک شخصیت کرسماتیک، شخصی دیگری به این مقام برسد که فاقد توانائی لازم در امور باشد، آنگاه با داشتن همچو صلاحیت های وسیع احتمال دارد کشور به سمت دیکتاتوری و در نهایت خود کامگی و اقتدار گرایی شخصی کشانیده شود. این احتمال موجود بود که پس از وفات محمد داود و یا کناره گیری او از وظیفه، چانس جانشینی به کسانی برسد، که مثل محمد داود صاحب کرسما و قدرت اداره و حفظ دسپلین نباشند، در این صورت تمرکز صلاحیت های بیش از حد در دست شخصیت های بی کفایت و کم تجربه آینده کشور را با خطرات بزرگ مواجه می‌سازد، چنانکه همین حالت در قانون اساسی جدید کشور با اعطای صلاحیت های بیش از حد به رئیس جمهور، نظام را در حیطه انحصار قدرت بدست یک شخص کشانیده است.

محمد داود یکبار به صراحت بیان کرد که: «قانون اساسی کلام آسمانی نیست که تغییر نکند؛ بلکه هر وقت به اقتضای زمان و شرایط حاکم براوضاع باید تغییر نماید.» از این گفته واضح می‌شود که پس از ایجاد ثبات و امنیت سرتاسری و رسیدن به یک مرحله رشد اجتماعی و اقتصادی که در آن

حاکمیت قانون جایگاه خاص خود را قایم سازد، فرصتی فرا میرسد که باید محتوای قانون اساسی برطبق شرایط و احوال جامعه تعدیل گردد. وقتی جامعه به این مرحله برسد، آنوقت است که آزادی های فردی و اجتماعی لازمه دموکراسی واقعی باید مرعی گردد و قانون اساسی برطبق آن تعدیل شود، به جای نظام "تک حزبی"، تشکیل احزاب البته در چند حزب بزرگ بوجود آید و در قبال آن نقش پارلمان وسیعتر گردد. رسیدن به همچو مرحله بدون شک از یک طرف وقت و زمان و از طرف دیگر تلاش های پیگیر را در جهت آوردن تحولات عمیق اجتماعی و اقتصادی ایجاب می کند.

برای درک این موضوع میتوان یک مثال تاریخی و مهم را ارائه کرد، آنهم روی دست گرفتن برنامه "رفع حجاب" (روی لچی) در عصر امنانی که به دلیل عدم مساعدت شرایط عینی و ذهنی جامعه موجبات سقوط آن دوره را فراهم کرد و اما وقتی شرایط در زمان صدارت محمد داؤد مساعد گردید، این تحول بدون کدام برخورد جدی به سرعت عملی شد. اینجاست که رعایت شرایط عینی و ذهنی جامعه و آماده ساختن زمینه ها برای هر تحول یک اصل عمده در موفقیت تحول محسوب می شود.

اگر به دقت دیده شود، تحولات آنی طوری که در نتیجه کنفرانس بن پس از سقوط طالبان به منصه اجراء درآمد و اقداماتی عجولانه زیر نام "دموکراسی" و "اقتصاد بازار آزاد" روی دست گرفته شد، نه تنها مشکلات موجود کشور را حل کرده توانست؛ بلکه انواع مشکلات جدید را با خود به همراه آورد. لذا تلاش برای ترویج دموکراسی تقلیدی غربی در فضای نامساعد جنگ در افغانستان با شرایط عینی و ذهنی جامعه سازگار و هماهنگ نبود و همین نقیصه یکی از دلایل عمده به هدر رفتن امکانات بسیار مساعد جامعه جهانی محسوب می شود.

مصوبه لویه جرگه

بروز بیست و هشتم دلو یعنی یک روز قبل از ختم لویه جرگه مرحله تصویب قانون اساسی پایان یافت و متن مسوده نهائی البته پس از بیانات وکلاء طی اجلاس روزمره بر هریک از مواد مندرجه مسوده و تعدیلات جزئی، مورد تصویب اعضای لویه جرگه قرار گرفت. درعین زمان لویه جرگه به تأسی از محتوای بیانیه افتتاحیه رئیس دولت متن اعلامیه ذیل را نیز تائید و تصویب نمود:

«ما نمایندگان ملت در اولین لویه جرگه ای که بفرمان مقام ریاست جمهوری افغانستان از تاریخ دهم [نزد هم] تا بیست و هشتم دلو ۱۳۵۵ ش در شهر کابل مرکز افغانستان جهت غور بر مسوده قانون اساسی دولت جمهوری و اتخاذ تصمیم بر آن اجتماع نموده بودیم، بیانیه شاغلی محمد داؤدخان رئیس دولت و صدراعظم را که مبنی بر توضیح علل انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و اجراآت سه ساله و هفت ماهه دوره جمهوریت و مسائل مربوط به امور داخلی، سیاست اقتصادی، سیاست خارجی افغانستان و دورنمای خطوط اساسی پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی آینده کشور بود، استماع نمودیم. از آنجایی که این پالیسی را تماماً موافق به تمنیات ملت میدانیم، آنرا تائید و از آن پشتیبانی مینمائیم.

درمورد مناسبات افغانستان و پاکستان مربوط به موضوع پشتونستان اظهار مینمائیم که افغانستان به حیث یک کشور صلح دوست همواره طرفدار حل شرافتمندانه اختلاف سیاسی خود با پاکستان بوده است. ازاینکه تماسهای مستقیم و تبادل افکار بین زعمای طرفین و درفضای تفاهم و صمیمیت صورت گرفته و نمایانگر آرزومندی رفع یگانه اختلاف سیاسی شان شمرده می شود، باحسن نظر استقبال میکنیم. ما دوام همچو تماسها و تبادل افکار را بین جوانب ذیعلاقه مفید و مؤثر میدانیم و تا رسیدن به یک حل نهائی و شرافتمندانه ما نمایندگان ملت افغانستان به تائید از خط مشی حکومت درین

مورد یک بار دیگر بصورت مداوم و مسالمت آمیز از احقاق حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ پشتیبانی نموده و مینمائیم و آرزو مندیم که این اختلافات سیاسی مطابق خواسته های مردم و زعمای آنان حل گردد.» «محل امضای وکلای لویه جرگه»

(متن اعلامیه فوق از کتاب "جرگه های بزرگ ملی..."، تألیف: علم فیض زاد... صفحه ۳۱۰ گرفته شده است.)

(یادداشت: قابل ذکر است که چون کتاب مذکور در فضای سیاسی حاکم در سال های جهاد در پشاور نوشته و در آنجا چاپ شده است، لذا مؤلف کتاب در مورد این لویه جرگه و شخص محمد داؤد رئیس دولت با همان ذهنیت منفی که خاصه تنظیمهای جهادی مقیم پشاور در آنوقت بود، ابراز نظر کرده است.)

لویه جرگه و انتخاب اولین رئیس جمهور کشور

قبل از پرداختن به موضوع فوق، لازم به تذکر است که فصل هفتم قانون اساسی ۱۳۵۵ از ماده ۷۵ تا ماده ۹۵ به موضوعات مربوط به "رئیس جمهور" اختصاص دارد. بنا بر حکم ماده هفتاد و پنجم: «رئیس جمهور در راس دولت افغانستان قرار داشته، وظایف قوه اجرائیه و حزبی را که مطابق با حکام این قانون اساسی و اساسنامه حزب مستقیماً بعهدہ دارد، توسط اورگانهای مربوط اداره و رهنمائی می کند.» برطبق این ماده رئیس جمهور در عین حالیکه رئیس دولت است، رئیس قوه اجرائیه و نیز رئیس یگانه حزب در کشور می باشد و امور محوله را به تأسی از این قانون اساسی و اساسنامه حزب پیش می برد. صلاحیت ها و وظایف عمومی او در ماده هفتاد و هشتم تحت ۱۵ فقره مشخص گردیده که به مقایسه صلاحیت ها و وظایف پادشاه در قانون اساسی ۱۳۴۳، بیشتر به نظر میرسد.

ماده هفتاد و ششم مربوط طرز انتخاب رئیس جمهور است که چنین

حکم می‌کند: «رئیس جمهور پس از نامزد شدن از طرف حزب از طریق لویه جرگه باکثرتیت دوثلث آراء اعضاء برای مدت شش سال انتخاب می‌گردد.» به تأسی از همین ماده موضوع انتخاب رئیس جمهور یک روز بعد از تصویب قانون اساسی در لویه جرگه یعنی به تاریخ ۲۶ دلو صورت گرفت که مختصر جریان آنرا امین الله دریخ در کتاب "افغانستان در قرن بیستم" چنین گزارش می‌دهد:

«گرچه رئیس دولت و صدراعظم محمد داؤدخان بحیث کاندید یکتا و بی بدیل این مقام از قبل معلوم بود، با آنهم بمنظور طبیعی و دموکراتیک جلوه دادن این انتخابات عزیزالله واصفی از اعضاء جرگه خواست تا خود یا کاندید خود را چه در داخل جرگه و یا خارج آن غرض احراز این مقام معرفی نمایند. در حالیکه همه اعضاء فورمالیتی [شکلی] بودن این پیشنهاد را درک می‌کردند، عده ای از محمد داؤدخان نام بردند و عزیزالله واصفی بدون ضیاع وقت از فراز تریبون اعلان کرد که همه اعضاء لویه جرگه از رهبر انقلاب می‌خواهند تا خود را به حیث اولین رئیس جمهوری افغانستان کاندید نمایند.» (دریخ، امین الله: "افغانستان در قرن بیستم، پشاور، ۱۳۷۹، صفحه ۵۶۶)

درین اثنا محمد داؤد در حالیکه از قبول این پیشنهاد ابا می‌ورزید؛ اما عزیزالله واصفی در بین شور و هلهله جرگه و تقاضا های مکرر این جمله را چند بار تکرار کرد که: «شاغلی محمد داؤد خود را کاندید نمی‌کند. او این حق را به ملت داده است.» کاندید اکادیمسین محمد ابراهیم عطائی مؤلف کتاب "نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان" می‌نویسد: «سخنان بسیار گفته شد و شخص محمد داؤد نیز گفت که نمی‌خواهد خود را کاندید کند. درین وقت وکیل خوست که به سفارش حیدر رسولی وزیر دفاع آمده بود و بنام وریشمین خان و افسر پولیس بود، بخاطر اینکه اخلاص خود را به رسولی ظاهر ساخته باشد، به آواز بلند گفت: "اگر رئیس صاحب دولت نمی‌کند، باید رسولی صاحب کاندید شود."؛ چنین صدا از جانب حاجی عبدالوهاب

وکیل حصارک نیز بلند شد که موجب خنده حاضرین گردید و در پایان محمد داؤد خود را کاندید کرد.» (عطائی، محمد ابراهیم: "نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان"، بنگاه نشراتی میوند، ۱۳۸۹، صفحه ۳۹۸)

رئیس دولت پس از اصرار زیاد و شور و هلهله اعضای لویه جرگه چنین گفت: «قبول میکنم! اما به یک شرط، به یک شرط!» و شرط خود را چنین توضیح داد: «من حاضرم خواست شما وکلای محترم را بپذیرم، ولی به یک شرط که این وظیفه بزرگ ملی را تا زمانی برعهده خواهم داشت که روحاً و جسماً توان پیشبرد آنرا داشته باشم و بدانم که مردم افغانستان از اساسات خود، از اساسات دولت و از آنچه خود شان تصویب کرده اند، پیروی مینمایند و تا دمی که همکاری مردم نجیب افغانستان میسر باشد، تا آخرین توان و قدرت خویش از اجرای این وظیفه ملی سربچی نخواهم کرد، ولی هنگامیکه بدانم جسماً و فکراً توان اجرای این وظیفه بزرگ را ندارم، معذرت خود را به پیشگاه ملت افغانستان تقدیم خواهم کرد.» (دریخ: "افغانستان در قرن بیستم"، ... صفحه ۵۶۶، به استناد سالنامه افغانستان، شماره ۴۳، سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶)

پس از اظهارات محمد داؤد مبنی بر قبولی کاندید شدن به مقام ریاست جمهوری کشور، عزیزالله واصفی رئیس لویه جرگه موضوع رأی گیری را مطرح کرد و اعضای لویه جرگه بلافاصله این درخواست را پذیرفته و رأی گیری به طور آزاد و مستقیم با بلند کردن دست صورت گرفت که در نتیجه محمد داؤد به اتفاق کامل آرای اعضای لویه جرگه به حیث اولین رئیس جمهور کشور انتخاب گردید و با هلهله و کف زدنهای ممتد بدرقه شد. با ختم این رویداد وظیفه لویه جرگه سال ۱۳۵۵ ش نیز به پایان رسید.

نگاهی به بعضی نارسائی‌های قانونی در انتخاب

اولین رئیس جمهور

بنابر حکم ماده هفتاد و ششم قانون اساسی: «رئیس جمهور پس از نامزد شدن از طرف حزب از طریق لویه جرگه باکثرت دوثلث آراء اعضاء برای مدت شش سال انتخاب می‌گردد.» این ماده هنگامیکه مسوده نهائی قانون اساسی به تاریخ ۶ دلو ۱۳۵۵ به منظور آگاهی عامه در روزنامه های دولتی به نشر رسید، کسانی که متن منتشره را با موشگافی لازم مطالعه کردند، چند خلاء و حتی تناقضی را در ارتباط با انتخاب اولین رئیس جمهور دریافتند و یکی هم اینجانب نویسنده این کتاب بود که آنرا از روی حسن نیت با یکی از مقامات عالی‌رتبه دولت در میان گذاشت تا در صدد اصلاح آن شوند. معضله از این قرار بود:

طوری که قبلاً ذکر شد، حزب "انقلاب ملی" تا آن وقت نه اساسنامه داشت و نه به حیث یک حزب اصولاً تشکیل شده بود و نه جمعیتی از اشخاص که نمایندگی قانونی از حزب کرده بتوانند، موجود بود تا بزعم ماده ۷۶ کاندید ریاست جمهوری را قبل از آنکه در لویه جرگه مطرح شود، از طرف حزب معرفی و اعلان نمایند. علاوه بر فصل دوازدهم "احکام انتقالی" مسوده نهائی هیچ تذکری در مورد انتخاب اولین رئیس جمهور قبل از تشکیل قانونی حزب وجود نداشت که به استناد آن بدون تثبیت نامزدی از طرف حزب، اولین رئیس جمهور انتخاب گردد.

درعین زمان ماده ۱۳۰ حکم می‌کرد: «در دوره انتقال، مطابق بحکم ماده چهلیم این قانون اساسی، "اساسنامه حزب انقلابی ملی بحیث اولین حزب که بانی و پیشاهنگ انقلاب ملی و مرفقی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ "مردم" افغانستان است، از طرف رئیس جمهور نافذ و اعلام می‌گردد.» در اینجا مقصد از دوره انتقال بزعم ماده ۱۲۴ فقره دوم همانا: "مدت بین انفاذ این قانون اساسی و افتتاح ملی جرگه" می‌باشد. این ماده تصریح می‌کند که حزب

انقلاب ملی تا آنوقت که رئیس جمهور انتخاب گردید، هنوز رسمیت نداشت، لذا این موضوع حکم ماده ۷۶ را در یک خلای قانونی قرار می داد، به این زعم که اول باید رئیس جمهورانتخاب شود تا او اساسنامه حزب را نافذ و اعلام دارد، در حالیکه درماده ۷۶ برعکس تصریح شده که کاندید ریاست جمهوری باید نخست ازطریق حزب به لویه جرگه معرفی گردد. این موضوع عمده ترین خلای قانونی را در آنتخاب اولین رئیس جمهور تشکیل می داد.

وقتی اولیای امور متوجه این خلاء گردیدند در طول اجلاس لویه جرگه از جمله پنج ماده که بر مسوده اضافه گردید، یکی هم ماده ۱۳۳ در فصل سیزدهم "احکام عمومی" گنجانیده شد، به این عبارت: «نخستین لویه جرگه ایکه درنظام جمهوری به تاریخ دهم دلو ۱۳۵۵ش در کابل مرکز افغانستان دائر می شود، اولین رئیس جمهور دولت جمهوری افغانستان را با اکثریت دو ثلث آراء اعضاء برای مدت شش سال انتخاب می کند.»



عکس تاریخی: محمد داؤد حین توشیح قانون اساسی جمهوری با اعضای کابینه و بعضی از اراکین دولت

ایزاد این ماده با آنکه ظاهراً یک راه حل پنداشته میشد؛ اما در واقع به طور دقیق مشکل را حل نکرد؛ زیرا این ماده در چار چوب قانون اساسی وقتی قابلیت انفاذ را پیدا می‌کرد که مصوبه قانون اساسی طی مراحل کرده، توشیح و قانوناً نافذ اعلام می‌شد. متأسفانه که هیچکس متوجه این باریکی دیگر موضوع نگردید.

واضح است که قوانین به طور کل بعد از توشیح، نافذ اعلام می‌شوند و قبل از آن ماهیت قانونی آن تکمیل نمی‌باشد و فقط به حیث مصوبه قانون پنداشته می‌شوند. قانون اساسی جمهوری بعد از تصویب لویه جرگه به تاریخ ۲۵ دلو و پس از انتخاب رئیس جمهور به تاریخ ۲۶ دلو ۱۳۵۵ به دفتر ریاست جمهوری جهت توشیح ارائه گردید. رئیس جمهور آنرا به تاریخ ۵ حوت ۱۳۵۵ توشیح کرد که در فرمان توشیحیه چنین آمده است:

متن فرمان توشیح قانون اساسی ۱۳۵۵:

«بنام خداوند بزرگ و به آرزوی سعادت مردم نجیب افغانستان، من محمد داؤد اولین رئیس جمهور افغانستان به تأسی از وظیفه‌ایکه نمایندگان نخستین لویه جرگه دولت جمهوری به استناد مصوبه تاریخی ۲۵ دلو ۱۳۵۵ هجری شمسی به اتفاق آراء بمن سپرده است، این قانون اساسی را الیوم پنجشنبه ۵ حوت ۱۳۵۵ هجری شمسی در کابل مرکز افغانستان توشیح و انفاذ آنرا اعلام مینمایم.»

امضای: محمد داؤد اولین رئیس جمهور دولت جمهوری افغانستان -
مورخ پنجم حوت ۱۳۵۵

به این ترتیب دیده می‌شود که قانون اساسی بعد از توشیح سراز تاریخ ۵ حوت نافذ گردید، در حالیکه به استناد مصوبه قانون اساسی که تاهنوز ماهیت قانون را نداشت، انتخاب اولین رئیس جمهور به تاریخ ۲۵ دلو صورت گرفت

که این معضله برمی‌گردد به همان گفته مشهور: "مرغ یا تخم، کدام یک اول به وجود آمده است!"

این مشکل قانونی که هیچکس در آنوقت از آن یادآوری نکرد، می‌توانست به نحوی قانونی رفع شود، ازاینقرارکه: پس از تصویب قانون اساسی از طرف لویه جرگه در همان روز یا فردای آن مصوبه توسط رئیس دولت توشیح و انفاذ آن رسمیت پیدا می‌کرد و لویه جرگه روز بعد مجدداً تشکیل اجلاس داده و در مورد انتخاب رئیس جمهور تصمیم اتخاذ می‌کرد که در آنصورت انتخاب محمد داؤد به حیث اولین رئیس جمهور کشور برطبق قانون اساسی جدید بدون مشکل قانونی صورت می‌گرفت. البته این کار محض وجه شکلی داشت؛ زیرا در هر حالت به غیر از محمد داؤد نه کاندیدی برای این مقام وجود داشت و نه کسی در کاندید شدن او معترض بود.

پس از انفاذ قانون اساسی به تاریخ ۷ حوت ۱۳۵۵ حکومت نظامی لغو گردید، کمیته مرکزی که فقط به نام بود و همه اعضای آن در همان آغاز کودتا به پست های دولتی مقرر و به مأمور حکومت تبدیل گردیده و بناً فاقد قدرت تصمیماتی مستقل بودند، نیز رسماً منحل شد و برطبق ماده ۱۲۳ قانون اساسی فرمان انحلال حکومت نیز صادر گردید و تا اعلان کابینه جدید، معین های وزارت های مربوطه به حیث سرپرست، موظف به اجرای امور شدند.

فصل هفتم

تشکیل رسمی "حزب انقلاب ملی"

نشر و انفاذ اساسنامه حزب

طوری که در فصل سوم این بخش تذکر رفت، محمد داؤد بعد از سفر ایران توقی دو روزه (۱۱ و ۱۲ ثور ۱۳۵۴) در شهر هرات داشت و ضمن یک بیانیه در حضور جم غفیری از شهریان هرات در مورد لزوم تشکیل یک حزب بر مبنای "ایدئولوژی ملی" به تفصیل صحبت کرد. از آن به بعد سخن در باره این حزب در بین حلقات مختلف به خصوص در کابل سرزبانها افتاد. محمد داؤد برای مقدمات تأسیس این حزب یک کمیته چهار نفری - هریک جنرال رسولی، سید عبدالاله، داکتر عبدالمجید و پوهاند قیوم وردک را توظیف کرد. اجراءات این کمیته، به خصوص توسط دو نفر اول الذکر بیشتر به مقصد جلب و جذب یک تعداد زیر نام حزب و اما در واقع برای آمادگی لویه جرگه صورت گرفت. وقتی لویه جرگه با اشتراک بیشتر این اشخاص دائر گردید و قانون اساسی را به تاریخ

۲۵ دلو ۱۳۵۵ به تصویب رسانید و ضمناً به تأسی از آن لویه جرگه محمد داؤد را به حیث اولین رئیس جمهور کشور انتخاب کرد، حساسیت هایی در بین اعضای کابینه ایجاد شد که تعدادی تصمیم به استعفا گرفتند، ولی با پادرمیانی محمد نعیم خان این مشکل مؤقلاً رفع گردید.

به همین دلیل موضوع تشکیل رسمی حزب انقلاب ملی در حال رکود درآمد. تا آنکه برطبق ماده یکصد و سی ام قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان که حکم می کرد: «در دوره انتقال، مطابق بحکم ماده چهلیم این قانون اساسی اساسنامه حزب انقلاب ملی بحیث اولین حزب که بانی و پیشاهنگ انقلاب ملی و مترقی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ مردم افغانستان است، از طرف رئیس جمهور نافذ و اعلام می گردد»، اساسنامه حزب به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۶ از طرف رئیس جمهور محمد داؤد نافذ و اعلام گردید. اساسنامه یکماه بعد به تاریخ ۲۵ اسد ۱۳۵۶ در بعضی روزنامه های کشور از جمله روزنامه جمهوریت (سال پنجم شماره دهم) جهت اطلاع همگانی به دری و پشتو به نشر رسید.

اساسنامه "حزب انقلاب ملی" مشتمل بر هفت فصل و جمعاً ۱۱۶ ماده می باشد، از اینقرار: فصل اول - عضویت در حزب (از ماده یک تا ماده ۸)؛ فصل دوم - وظایف و مسؤولیت های حزبی (از ماده ۹ تا ۲۸)؛ فصل سوم - حقوق اعضای حزب (از ماده ۲۹ تا ۳۵)؛ فصل چهارم - تشکیات حزبی (از ماده ۳۶ تا ۹۱)؛ فصل پنجم - تفتیش حزب (از ماده ۹۲ تا ۹۶)؛ فصل ششم - انضباط در حزب (از ماده ۹۷ تا ۱۰۶) و فصل هفتم - احکام عمومی (از ماده ۱۰۷ تا ۱۱۶).

نظری به نکات مهم مواد اساسنامه حزب:

در مورد عضویت: (ماده یک) - «حزب انقلاب ملی که بانی و پیش آهنگ انقلاب ملی و مترقی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مردم افغانستان است، مطابق به این اساسنامه از شمولیت و ورود تمام قدرت های مردم مخصوصاً زحمت

کشان، دهقانان، کارگران، منورین، جوانان در صورتیکه واجد شرایط پیش‌بینی شده باشند و پیروی از اساسات و مقررات حزب را تعهد نمایند، استقبال می‌کند.»

(ماده ۲) - «اتباع افغانستان که واجد شرایط آتی باشند، مطابق به مندرجات این اساسنامه به عضویت حزب پذیرفته می‌شوند: الف - تبعه افغانستان باشند؛ ب - از والدین افغان متولد و سن هجده سالگی را تکمیل نموده باشند؛ ج - به ارتکاب جرم منافعی حیثیت و جرم علیه منفعت عامه محکوم نشده باشند؛ د - درخواست تحریری مبنی بر کسب عضویت حزب و قبول همه مکلفیت‌های مندرج این اساسنامه را به مرجع مربوط سپرده باشند.»

(ماده ۶) - «قبل از آنکه شخص به عضویت حزب پذیرفته شود، باید مدت دو سال را به حیث نامزد حزب سپری نماید....»

در مورد وظائف و مسؤولیت‌های حزبی: (ماده ۹) - «آموختن و آموختاندن و عملی نمودن اساساتیکه در بیانیه اول سنبله سال ۱۳۵۲ رهبر انقلاب منعکس گردیده و سایر اصول و اساسات حزبی با درک عمیقانه علمی آن و با رعایت ارزشهای مندرج قانون اساسی، استحکام مزید وحدت و اتفاق بین اعضای حزب و گسترش هرچه بیشتر صفوف آن به اساس اهداف انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و تقویه روحیه، وفاداری، برادری بین اعضای حزب از وظائف عمده اعضای حزب انقلاب ملی بشمار می‌رود.»

(ماده ۱۲) - «عضو حزب انقلاب ملی مکلف است تا با همه توان و قدرت در برابر نیروهای ارتجاع و ضد انقلاب ملی و مترقی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و تمام دشمنان آزادی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی مبارزه نموده، جمیع نیروهای خود را برای دفاع از هدف‌های انقلاب ملی و ارزش‌های قانون اساسی به کار اندازد.»

(ماده ۱۸) - «هریک از اعضای حزب می‌تواند در جلسات حزبی مربوطه قبل از اتخاذ تصمیم، راجع به پالیسی حزب آزادانه بحث و اظهار نظر

کند و اما تصامیمی که به اکثریت اتخاذ گردیده باشد، هریک از اعضا به تطبیق و اجرای آن از خلوص نیت مکلف می‌باشد.»

درمورد حقوق اعضای حزب: (ماده ۳۴) - «ارتقای عضو حزب به سازمان بالاتر حزبی مربوط به فهم و درک و عقیده راسخ به اهداف انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و مرامنامه حزب و انجام وظایف مربوطه به نحو شایسته آن در ساحات مختلف می‌باشد.»

(ماده ۳۵) - «هریک از اعضای حزب می‌تواند از عضویت حزب استعفا نماید.»

در مورد تشکیلات حزبی: (ماده ۳۶) - «سازمان‌های حزب از جرگه ها و کمیته های ذیل متشکل می‌باشد: ۱ - کانگره حزب؛ ۲ - ولایتی جرگه؛ ۳ - شهری جرگه و مؤسسات عامه (معادل آنها)؛ ۴ - محلی جرگه (معادل آن)؛ ۵ - کلی جرگه [جرگه قریه] (معادل آن).»

(ماده ۴۶) - «روابط حزب با قوای مسلح از طریق شورای عالی اردو طبق مقررات جداگانه حزب مستقیماً از طرف شورای مرکزی حزب تثبیت، ترتیب و اجراء می‌گردد. در باره روابط حزب با اتحادیه جوانان، اصناف، دهقانان، کارگران، سازمان زنان و راجع به تشکیلات حزب در ارگانهای دولتی، مؤسسات فابریکه ها و سازمان‌های کوپراتیفی، کلپ کلتوری، هنری و سپورتی و غیره طبق مقررات حزبی جداگانه که از طرف شورای مرکزی حزب تثبیت و ترتیب می‌گردد، اجراء می‌شود.»

(ماده ۵۱) - «رئیس جمهور که در راس دولت افغانستان قرار دارد، وظایف حزبی را که مطابق این اساسنامه بحیث رئیس حزب عهده دارد، توسط سازمان‌های مربوطه حزبی اداره و رهنمونی می‌کند.»

(ماده ۵۲) - «شورای مرکزی حزب، نظارت و رهنمائی کامل حزب را بعهده داشته و تماس دایمی بر طبق مقررات داخلی حزب با مردم و تمام سازمان‌های حزبی تحتانی برقرار می‌سازد.»

(ماده ۵۵) - «شورای مرکزی حزب هنگام اجتماع تمام مسائل مربوطه را بررسی نموده، تصمیم مقتضی را در زمینه اتخاذ می‌دارد. وظایف این شورا عبارت است از:

۱ - اجرای فیصله‌ها و تصمیم کانگه و مراقبت پروگرامهای مطروحه حکومت و ملی جرگه در حدود احکام این اساسنامه؛

۲ - رهنمائی سیاسی حزب؛

۳ - انکشاف بهتر مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی؛

۴ - کنترل فعالیت های اورگانهای حکومت در حدود مجوزات قانونی؛

۵ - تحلیل و بررسی فعالیت های اعضای حزب و سازمان های حزبی؛

۶ - تعیین و تأسیس هسته های سیاسی حزب مطابق به مندرجات این اساسنامه؛

۷ - تأیید و یا رد درخواست شمول عضویت اشخاصیکه مطابق به مقررات داخلی حزب پذیرفتن آنها طور مستقیم از صلاحیت شورای مرکزی حزب تلقی شده باشد و همچنین رد یا قبول درخواست عضویت که از طرف افراد و یا سازمان ها به شورای مرکزی حزب فرستاده می‌شود؛

۸ - بمنظور کمک در فعالیت های حزبی، شورای مرکزی حزب می‌تواند از بین اعضای اصلی و یا اعضای احتیاطی خود در صورت لزوم به اشتراک یکعه از اعضای کانگه، کمیته های فرعی تشکیل دهد. همچنان شورای مرکزی حزب برای بررسی و گرفتن مشوره و معلومات تخنیک می‌تواند کمیته های فرعی را از اشخاص فنی خارج حزب نیز تعیین نماید.»

(ماده ۵۷) - «شورای مرکزی حزب مطابق بحکم ماده چهل و نهم قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان فهرست مکمل نامزد های ملی جرگه را ترتیب و به حوزه های مربوطه ارسال مینماید تا برطبق احکام قانون انتخابات در مورد اجراآت صورت بگیرد.»

(ماده ۵۸) - «شورای مرکزی حزب مطابق به حکم ماده ۸ قانون اساسی،

از بین اعضای حزب یک نفر را بحیث نامزد حزب بغرض احراز عهده ریاست جمهوری تعیین و بمنظور انتخاب به لویه جرگه پیشنهاد مینماید.»

(ماده ۵۹) - «در صورتیکه به کاندید حزب به منظور احراز کرسی ریاست جمهوری بین اعضای شورای مرکزی توافق نظر موجود نباشد و به اکثریت دو ثلث اعضای آن چنین شخصی تعیین شده نتواند، فهرست نامزدان کرسی ریاست جمهوری جهت غور و تدقیق به کانگرس تقدیم می شود. کانگرس از بین ذوات مندرج فهرست یک نفر را به اکثریت آرای اعضا منظور و بغرض احراز کرسی ریاست جمهوری به لویه جرگه پیشنهاد مینماید.»

در مورد احکام عمومی: (ماده ۱۱۰) - «تناسب زحمت کیشان، دهقانان و کارگران حداقل پنجاه فیصد از مجموع اعضای حزب انقلاب ملی در آغاز تشکیل آن در کلیه واحدهای مربوطه می باشد، تا کانگرس که عالیتترین مقام حزب است، مطابق به تناسب فوق به منظور تأمین اهداف ملی و مرفقی حزب انقلاب ملی تشکیل شده بتواند. واحدهای اصلی جرگه های حزبی شهری و مؤسسات عامه از رعایت تناسب بالا از این حکم مستثنی می باشند. همچنین واحدهای مؤسسات تعلیمی و علمی کشور تابع رعایت این تناسب نمی باشند.»

(متن مکمل اساسنامه در ضمیمه شماره چهارم در اخیر این کتاب درج گردیده است)

"بیانیه خطاب به مردم" - مبنای اساسی مرام و اهداف حزب

طوری که از ماده ۹ اساسنامه حزب که فوقاً ذکر شد، بر می آید: اهداف و مرام اساسی حزب انقلاب ملی مندرج مرامنامه آن بر مبنای ارزشهای مندرج قانون اساسی و آنچه که در بیانیه اول سنبله سال ۱۳۵۲ محمد داود مسمی به "خطاب به مردم افغانستان" تذکار یافته است، استوار می باشد، چنانچه در ماده مذکور اشاره گردیده که: «آموختن و آموختاندن و عملی نمودن اساساتیکه در بیانیه اول سنبله سال ۱۳۵۲ رهبر انقلاب منعکس

گردیده و سایر اصول و اساسات حزبی با درک عمیقانه علمی آن و با رعایت ارزشهای مندرج قانون اساسی، استحکام مزید وحدت و اتفاق بین اعضای حزب و گسترش هرچه بیشتر صفوف آن به اساس اهداف انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و تقویه روحیه، وفاداری، برادری بین اعضای حزب از وظایف عمده اعضای حزب انقلاب ملی بشمار می‌رود.»

از آنجایی که در ماده ۳۴ اساسنامه حزب از "مرامنامه حزب" یادآوری شده است، کوشش زیاد بعمل آمد تا از همه اولتر متن مکمل مرامنامه حزب بدست آید که متأسفانه با وجود جستجوی زیاد در چند آرشیف روزنامه‌های آنوقت میسر نگردید. لذا به تأسی از متن مکمل بیانیه خطاب به مردم که قبلاً در فصل هفتم - بخش هشتم این کتاب از صفحه ۱۱۲ تا ۱۳۲ درج گردیده است، میتوان به طور کل به اهداف حزب انقلاب ملی پی برد که ذیلاً نکات عمده آن به طور مختصر تقدیم می‌گردد، چنانکه در بیانیه مذکور آمده است:

۱ - «وضع آشفته و فلاکت باری که رژیم گذشته به میراث مانده، طالب وظایف سنگین از جانب ماست. عقب ماندگیها در همه شئون زندگی اجتماعی اقتصادی فراوان و بزرگ است که باید رفع گردد. نارسائیهای زیادی در شیوه‌های کار وجود دارد که باید اصلاح شود. وضع اقتصادی کشور سخت برهم و درهم و بی نظم است. مشکلات گوناگونی در حیات اجتماعی مردم موجود است - دستگاه اداره دولت فوق العاده فاسد و فرتوت است. بی عدالتی اجتماعی در کلیه ساحات زندگی آشکار است. فقر و بیکاری و بیماری و بی سوادی در جامعه مسلط است. تبعیض و نابرابری نتایج نامطلوبی را بار آورده است و بهمین ترتیب دهها مشکل دیگر که باید حل گردد و صدها وظیفه مبرم ملی که باید انجام گیرد.»

۲ - «باید دید که آیا میتوان این همه مشکلات را یک باره حل کرد؟ و آیا میتوان تمام وظایف ملی را که در برابر ما قرار دارد، فوراً انجام داد؟ تجربه برخی از کشورهای دیگر که به رشد اجتماعی - اقتصادی خویش آغاز کردند، مؤید این است که شتاب زده گی و دست زدن به هر وسیله ممکن و نا

ممکن برای رفع فوری عقب ماندگی های قرون و اصلاح فوری تمام امور کاریست طفلانه و عملی است بی نتیجه. لذا باید با درایت و متانت با سنجش دقیق و با استفاده از حد اکثر امکانات به غرض اصلاح جامعه و تامین شرایط برای بهبودی وضع مردم آغاز کرد. باید قدم به قدم ساحه فعالیت های عملی را بسط و گسترش داد، مرحله به مرحله به پیش رفت.»

۳ — «شرط ضروری انجام موفقانه وظایف مبرم ملی با شرکت قاطبه مردم در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور است.»

۴ — «اکنون در مرحله قرار داریم که سوال های زیر مطرح است: چه کرده می توانیم؟ از کجا باید شروع کرد؟ به کدام جهت باید رفت؟ برای جواب دادن به این پرسشها باید قبل از همه اعلام داشت که در اوضاع و احوال کنونی وظیفه عمده و مبرم و ضروری دولت جمهوری جوان افغانستان تحکیم پایه های رژیم جمهوری، تأمین امنیت کامل، مصئونیت و رعایت قانون در کشور است تا شرایط سالم و مطمئن دموکراتیک برای مردم سراسر افغانستان بدون تبعیض و امتیاز آماده گردد و در زود ترین فرصت کمیسیونی به غرض مطالعه و تدوین مسوده قانون اساسی جدید جمهوریت تعیین و پس از طی مراحل قانونی و تصویب آن از طرف لویه جرگه افغانستان به مرحله انفاذ درآید و دموکراسی حقیقی تحقق یابد.»

۵ — «دولت جمهوری افغانستان خواهان تحول عمیق و اساسی در نظام اجتماعی کشور است:

— با از بین رفتن رژیم گذشته اکنون امکان آن بوجود آمده است که کلیه قوای دولتی بدست مردم و استقرار حاکمیت ملی در وجود جمهوریت جوان و دموکراتیک افغانستان متمرکز گردد.

— جمهوریت جوان از پشتیبانی صمیمانه اکثریت مردم افغانستان برخوردار است و از منافع اوشان نمایندگی می کند. در آینده براساس قانون اساسی جمهوریت که نافذ می گردد، تجدید انتخابات هیئت دولت جمهوری

و تفکیک قوای دولت بر اساس تساوی حقوق و اشتراک قانونی مردم افغانستان صورت خواهد گرفت.

— دولت جمهوری بمنظور دفاع از تمامیت ارضی و استقلال وطن ما افغانستان و حاکمیت ملی که از وظایف مقدس آن است با در نظر داشت موازنه قوا درین منطقه دنیا، قوای مسلح و قدرت دفاعی کشور را تقویه خواهد نمود. اردوی جوان افغانستان دیگر یک اردوی جمهوری است.

— دولت جمهوری دستگاه اداری دولت را از لحاظ پرسونل، شیوه‌های کار، سادگی و سرعت عمل و سیستم اداره تصفیه و اصلاح خواهد کرد و آنرا سر از نو تشکیل و تکامل خواهد داد.

— دولت جمهوری افغانستان که براساس منافع مردم که در نتیجه فداکاری مردان وطنپرست بوجود آمده است، بسط و توسعه حقوق آزادیهای دیموکراتیک را در وجود قانون اساسی جمهوری و دیگر قوانین متمم آن بخاطر ترقی و تکامل جامعه، استحکام نظام جدید و پیشرفت مادی و معنوی لازم می شمارد.

— دولت جمهوری افغانستان برای تامین آزادیهای مردم در چوکات منافع ملی و مصالح رژیم جمهوری از همین اکنون به اقدامات مقتضی متوسل خواهد شد.

— افغانستان کشوریست که در آن اقوام برادر مختلف زندگی دارند، رشته های مختلفی، این ساکنین افغانستان را بهم پیوند می دهد که در تاریخ طولانی کشور سرنوشت مشترک داشته و در راه استقلال و آزادی کشور متحدانه مبارزه کرده اند، در ایجاد فرهنگ مشترک ملی باهم همکاری نموده اند. لهذا دولت جمهوری برای ایجاد یک اتحاد واقعی روابط مادی و معنوی بین مردم افغانستان بر اساس برابری، برادری و دوستی سعی می نماید و در پی آنست که همه انواع و اشکال تبعیض را ریشه کن سازد.»

۶ — «افغانستان از لحاظ اقتصادی کشوری است درحال رشد و رفع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گام های سریع و وسیعی در این زمینه

برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد اجراء گردد و یک اقتصاد ملی مستقل مترقی هماهنگ و بر اساس پلان و بر پایه ساینس و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود. دولت جمهوری هرگاه در مرحله مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی و ایجاد یک اقتصاد مستحکم ملی وارد نگردد، استقلال سیاسی کشور و حاکمیت ملی مردم ما به مخاطره می افتد. بخاطر ایجاد یک اقتصاد ملی متکی به ساینس و تکنولوژی معاصر و ارتقای سطح زندگی مردم ما لازم است که ریفورم های عمیق و بنیادی اقتصادی و اجتماعی اجرا گردد، سکتور دولتی تحکیم و تکامل یابد، کشور صنعتی و صنایع ملی احداث گردد، دیموکراسی در حیات اجتماعی سیاسی و اقتصادی تعمیم یابد.»

۷ - «صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت که استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان به یاری خداوند بزرگ در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.»

۸ - «دولت جمهوری برای ایجاد شرایط لازم جهت تامین و تساوی حقوق زنان افغان با مردان افغان در کلیه شئون حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اقدام خواهد کرد.»

۹ - «دولت شرایط لازم را حتی المقدور جهت مسکون شدن کوچی ها و همچنان توزیع املاک دولتی را برای مردمان بی زمین فراهم خواهد آورد و آثار حیات بدوی کوچی و عشیره وی را از بین خواهد برد.»

۱۰ - «مسلم است که ترقی اقتصادی و اجتماعی و تحول فرهنگی، اجرای ریفورم های بنیادی و تامین دیموکراسی واقعی، با هم ارتباط نزدیک دارد. در وضع سیر تکامل منطقه و جهان تحولات عظیم اجتماعی و سیاسی به وقوع پیوسته است و جنبش های ملی و اجتماعی به طور روز افزون اوج می گیرد. نیروهای صلح دوست و آزادیخواه در برابر جنگ و تجاوز در جهان برتری کسب می نمایند. سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز روز بروز در جهان طرفدار بیشتر پیدا می کند. دولت جمهوری جوان افغانستان با در نظر داشت تحولات جهانی و به تاسی از سیاست داخلی مترقی خویش

مسایل آتی را در سیاست خارجی خود در نظر می‌گیرد:

— افغانستان همیشه یک کشور صلح دوست بوده و خواهد بود. این سیاست به خصوص از طرف دولت جمهوری جوان افغانستان بصورت دوامدار تعقیب می‌گردد.

— دولت جمهوری افغانستان در حالیکه به معاهدات عادلانه بین المللی خود وفادار می‌باشد، معتقد است که با کمک کشورهای عضو سازمان ملل متحد و به اتفاق سایر کشورهای صلح دوست جهان، می‌تواند در امر تامین صلح و امنیت، رفع تشنجات بین المللی و موفقیت سیاست دیتانت، سهم بگیرد.

— دولت جمهوری افغانستان معتقد است که باید به سیاست استعمار و نژاد پرستانه خاتمه داده شود. اصل حق تعیین سرنوشت ملل تحقق یابد، آثار تجاوز اسرائیل بر کشورهای عربی از میان برده شود و حقوق ملی مردمان فلسطینی احیاء گردد. سیاست همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای پیرو نظام های اجتماعی مختلف به طور دوامدار تعقیب گردد و به سیاست تجاوز و جنگ خاتمه داده شود و از توسل به قوه در زمینه حل مسایل مورد اختلاف اجتناب بعمل آید.»

۱۱ - «بخاطر اعتقاد به این هدف ها دولت جمهوری افغانستان بر اساس سیاست مستقل صلح جویانه، بیطرفی مثبت و فعال و عدم شرکت در پیمان های نظامی، احترام به منشور ملل متحد، پشتیبانی از نهضت آزادیخواهی، دوستی و همکاری و تحکیم روابط حسنه با تمام کشورهای صلح دوست جهان - بسط و توسعه روابط و همکاری اقتصادی، فنی و فرهنگی به این کشورها، بر مبنای منافع متقابل ملی استوار می‌باشد. دولت جمهوری افغانستان به پیروی از اراده آزاد مردم خود یکبار دیگر به تائید از اعلامیه جمهوری به صراحت و صداقت اعلام می‌دارد که ماهیت سیاست داخلی و خارجی افغانستان را اصل صلح و عدالت، آزادی ملی، حاکمیت ملی و استقلال ملی تشکیل می‌دهد.»

۱۲ - «وظیفه اساسی دولت جمهوری افغانستان درین مرحله تاریخی عبارت از پایان بخشیدن به نابرابری های اجتماعی، فقر و عقب ماندگی که در طول قرون متوالی دامنگیر کشور ما است، تحکیم استقلال سیاسی و نیل به استقلال اقتصادی می باشد.»

۱۳ - «ایفای این وظایف عظیم ملی ایجاب می کند که درین مرحله خطیر و حساس تاریخی تمام نیروهای ملی و مترقی و تمام طبقات و طندوست کشور در یک جبهه وسیع تحت لوای رژیم جمهوریت جوان کشور متحد گردند و به فضل خداوند جهت اصلاحات بنیادی و ایجاد یک افغانستان نوین مقتدر و مترقی، با شور و شوق وطن پرستانه، با شجاعت و اطمینان به آینده، با سرود انقلابی جمهوری جوان افغانستان عزیز به توکل خالق بی نیاز به پیش روند.»

مطالب فوق که به طور فشرده از بیانیه "خطاب به مردم افغانستان" گرفته شده، به حیث زیربنای اهداف دولت جمهوری افغانستان شناخته شده و اجراء و تطبیق آن در عین زمان هدف و مرام اساسی حزب انقلاب ملی شمرده می شود که مسلماً اعضای حزب مکلف اند در تحقق این آرمانهای ملی نقش خویش را مسؤولانه در چارچوب اساسنامه حزب ایفا دارند.

نکته قابل ذکر اینست که به دلایل مصروفیت های جدی دولت جمهوری و به خصوص رقابت ها بین مهره های فعال در درون نظام که بر سر رسیدن به کرسی دوم و سپس مقام اول تلاش داشتند و نیز فعالیت های محسوس سفارت شوروی در کابل برای ایجاد وحدت حزب دموکراتیک خلق و دیگر مسائل که در مباحث بعدی چه در بُعد داخلی و چه در بُعد خارجی بیان میگردند، شخص محمد داؤد را طوری به خود مصروف ساخته بود که توجه به فعال ساختن حزب انقلاب ملی کمتر و کمتر شد و حزب نتوانست بعد از انفاذ اساسنامه طور لازم به فعالیت آغاز کند. تا آنکه هنوز هشت ماه از اعلام اساسنامه حزب نگذشته بود که کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و نظام جمهوری ازهم پاشید.

فصل هشتم

منازعه قدرت در داخل نظام و برکناری دکتر شرق

آغاز تشنج و کشمکش بین اعضای کابینه

ماده ۱۲۳ قانون اساسی حکم می‌کرد: «با انفاذ این قانون اساسی رئیس جمهور فرمان انحلال حکومت را صادر می‌کند و حکومت جدید را برطبق روحیه این قانون اساسی دولت جمهوری تشکیل مینماید.»؛ لذا رئیس جمهور کابینه قبلی را که یکبار در ماه میزان ۱۳۵۴ پس از تصفیه یک تعداد عناصر چپ از کابینه اولی ترمیم گردیده بود، برطبق حکم این ماده قانون اساسی باید منحل و کابینه جدید را معرفی می‌کرد.

در اینجا بيمورد نخواهد بود تا نگاهی به تغيير و تبديل در کابینه جمهوری انداخت تا به عمق موضوع پی برد: از آنجایی که در اولین کابینه پس از کودتا وزرای تجارت و پلان تعیین نشده بودند، چند ماه بعدتر محمدخان جلالر

(وزیر مالیه رژیم شاهی) به حیث وزیر تجارت و علی احمد خرم معین وزرات پلان به حیث وزیر پلان تعیین شدند. (علی احمد خرم بعداً به تاریخ ۲۵ عقرب ۱۳۵۶ (نوامبر ۱۹۷۷) از طرف شخصی بنام مرجان در دفتر کارش گروگان گرفته شد و پس از خروج او از دفتر بافیر گلوله آن شخص به قتل رسید که انگیزه آن به طور مشخص تا حال چندان واضح نشده است) اما با آغاز تصفیه بعضی از وزرای جناح چپ در سال ۱۳۵۴ و بعد از آن، ترمیم کابینه به طور آتی صورت گرفت:

عبدالقدیر نورستانی قوماندان ژاندارم و پولیس به جای فیض محمد به حیث وزیر داخله، فیض محمد به حیث وزیر سرحدات به جای پاچاگل وفادار، عزیزالله واصفی بحیث وزیر زراعت به جای جیلانی باختری، انجنیر کریم عطائی وزیر مخابرات به جای عبدالحمید محتاط و انجنیر عبدالنواب آصفی بحیث وزیر معادن و صنایع به جای پوهاند عبدالقیوم وردک، پوهاند داکتر عبدالله عمر به حیث وزیر صحت عامه به جای پوهاند داکتر نظر محمد سکندر، پوهاند عبدالقیوم وردک به حیث وزیر معارف به جای داکتر نعمت الله پژواک (سابق وزیر داخله در رژیم شاهی)، پوهاند وفی الله سمیعی معین دوم وزارت معارف بحیث وزیر عدلیه به جای داکتر عبدالمجید، غلام حیدر رسولی به جای شخص محمد داود به حیث وزیر دفاع ملی، انجنیر جمعه محمد محمدی به حیث وزیر آب و برق، داکتر عبدالمجید به حیث وزیر دولت و سید عبدالاله با حفظ مقام وزارت مالیه به حیث معاون دوم صدارت، پوهاند داکتر ابراهیم مجید سراج (وزیر صحیه دوره شاهی) بحیث وزیر معارف به جای پوهاند عبدالقیوم وردک، پوهاند داکتر غلام صدیق محبی رئیس پوهنتون کابل به حیث وزیر تحصیلات عالی (این وزارت جدیداً شامل تشکیل حکومت گردید) و پوهاند قیوم وردک به حیث وزیر سرحدات و قبایل به جای فیض محمد.

قابل ذکر است که اشخاص آتی از اول تا اخیر دوره جمهوری در کابینه

باقی ماندند: پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین به حیث وزیر اطلاعات و کلتور، غوث الدین فایق به حیث وزیر فوائد عامه و وحید عبدالله به حیث معین سیاسی وزارت خارجه با حق اشتراک در کابینه.

به این ترتیب دیده می شود که در طول چند سال اخیر جمهوری به طور عموم جای شخصیت های شامل کودتا و عناصر چپی را در کابینه قدم به قدم بیشتر اشخاص ملکی و مسلکی و صاحب تجربه در امور اداری کشور اشغال کردند. در عین زمان تحول دیگر بعد از لویه جرگه برکناری دو شخص مهم از حلقه قدرت بود که محمد داؤد نظر به اعتماد شخصی بر آنها، با وجود مکرر شدن تدریجی این فضا هنوز هم آنها را در جوار خود نگهداشته بود: یکی داکتر محمد حسن شرق که خود را با محمد داؤد به حیث "پیر و عصای پیر" می نامید و دیگر ضیاء مجید که محمد داؤد حفظ جان خود و ارگ جمهوری را از بس اعتماد به او سپرده بود و به حیث قوماندان گارد جمهوری و یاور خاص خود پس از موفقیت کودتا مقرر کرده بود. این دو شخصی مهم نیز بعد از انفاذ قانون اساسی جدید به دلایلی اختلاف نظرها با راه و روش محمد داؤد از کار برکنار شدند. داکتر شرق از مقام معاونیت اول صدارت به حیث سفیر کبیر افغانستان در توکیو - جاپان مقرر شد و ضیاء مجید که در کودتا و تسلیمی سردار عبدالولی نقش عمده بازی کرده و اما بعداً زیر بال داکتر شرق جا گرفته بود، به حیث آتشه نظامی افغانستان در دهلی جدید گماشته شد.

بعد از انفاذ قانون اساسی توقع میرفت که تحولات جدی در کابینه به وجود آید؛ اما این تغییر بسیار جزئی بود، طوری که سید عبدالاله بازم با حفظ مقام وزارت مالیه به حیث یگانه معاون رئیس جمهور ارتقاء کرد که این تغییر چنان تعبیر شد که گویا محمد داؤد از بین چند کاندید از جمله داکتر حسن شرق و حیدر رسولی که برای جانشینی بعدی او درخفا فعالیت می کردند، خواست تا یک جوان ارادتمند و وفادار به خود را به حیث جانشین

احتمالی خود برگزیند و به همین دلیل با تفویض مقام دوم عالی در دولت برای آینده او زمینه سازی کند و شاید هم دلیل دیگر برای پیش کشیدن او این بوده باشد که او پشت و پناه دیگر غیر از رئیس جمهور نداشت، در حالیکه در عقب داکتر شرق جناح چپ و احتمالاً مراجع شوروی قرار داشتند و حیدر رسولی در تلاش بود تا به نحوی توجه اردو را به خود جلب کند و رئیس جمهور خواست در این میان عبدالاله را به حیث یک جوان به اصطلاح "بی باد و بی بخار" به مقام معاونیت ریاست جمهوری مقرر کند. از آنجایی که عبدالاله از نظر کفایت و اهلیت مسلکی کسی نبود که با چنان مقام بزرگ نایل آید و حتی مقام وزارت مالیه برای او بسیار بزرگی می کرد، این کار نه تنها در اذهان عامه اثر منفی گذاشت؛ بلکه بیشتر موجب کشیدگی ها و رقابت های ذات البینی در داخل کابینه و خارج آن گردید.

تمرکز فعالیت ها در دست رسولی و سید عبدالاله از یک طرف موجب شد تا دیگر شخصیت های نزدیک به رئیس دولت از جمله وحید عبدالله معین سیاسی وزارت خارجه و تعدادی از وزرای کابینه، خود را در این حرکت در حاشیه احساس کنند و بر طرز کار رسولی و عبدالاله انتقاد نمایند. این کار حتی منتج به استعفای یک تعداد وزراء (از جمله عزیزالله واصفی وزیر زراعت، داکتر عبدالله عمر وزیر صحت عامه، عبدالکریم عطائی وزیر مخابرات، عبدالنواب آصفی وزیر معادن و صنایع و یکی دو وزیر دیگر) در محور وحید عبدالله گردید که در اثر وساطت محمد نعیم خان معضله از شدت باز ماند و موکول به تحولات بعد از تدویر لویه جرگه شد.

از طرف دیگر اعلام حزب انقلاب ملی به حیث یگانه حزب قانونی، بر شیشه امیدهای جناح چپ سنگ بزرگ را حواله کرد و از همه مهمتر بر موقف پرچمی های داخل نظام به خصوص گروپ داکتر حسن شرق اثر گذاشت و امیدی را که آنها در دل پرورانده بودند، به یکبارگی به یأس تبدیل کرد. حتی در همین موقع آوازه های کودتا علیه محمد داود از جانب همین گروه در پیوند

با خلق و پرچم مطرح شد؛ اما رئیس جمهور بزودی تعدادی از آنها را از وظایف حساس به وظایف غیرحساس تبدیل کرد و بعداً خود داکتر شرق را نیز از حلقه قدرت بیرون و به حیث سفیر به جاپان اعزام نمود.

نگاهی مختصر به زندگینامه داکتر شرق



داکتر محمد حسن شرق که همین حالا در سن ۹۳ سالگی قرار دارد و بعد از نشیب و فراز زیاد در زندگی اکنون در جنوب کالیفورنیا با فامیل خود در کمال صحت و سلامت بسر می برد، یکی از چهره های شناخته شده افغانستان است. او در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" شرحی دارد از آغاز زندگی خود و

می نویسد: «بیاد دارم پنج ساله [در سال ۱۳۱۰] طفلی بودم که به تن پوشیده از کرباسهای پینه دار؛ اما با سر و پای برهنه، در یکی از روزهای داغ تابستان، بروی دشتی پر از سنگچه های سوهان مانند که پای طفل را مثل زنبور نیش میزدند، سرقبرستان های "اناردره" [محل تولد او در ولایت فراه] این سو آنسو به امید اینکه از پول اسقاط نانی بدست آورم، می دویدم... خیردهنده دارا به پیش می دوند، خیر گیرنده های بینوا مانند چوپه مرغ هائیکه عقب دانه دهنده خود چغ چغ کنان میدوند، می دویدیم.... آنچه آنها به کف دست شان می گذارند، بیش از یک ده پولی نیست.» (کرباش پوشها ... صفحه ۲)

داکتر شرق از ده خود به شهرکابل می آید و از بیطاری به داکتری طب میرسد و روزگار پای او را به سیاست می کشاند و در زمره جوانان فعال در "اتحادیه محصلان" در زمان صدارت شاه محمودخان برای مدت بسیار کوتاه به زندان می رود. بازهم روزگار او را با چهره ای پر قدرت آنوقت سردار محمد داؤد وزیر حریبه افغانستان آشنا می سازد و هنگام صدارت محمد داؤد به یک

شخصیت سرشناس تبدیل می‌شود. اما بعد از استعفای محمد داؤد از صدارت مدت ده سال بازهم درکنار او می‌ماند و به یار وفادارش تبدیل می‌شود. در این مدت که محمد داؤد در صدد تغییر نظام شاهی به جمهوری می‌افتد، حسن شرق خود را به مثابه "پیر و عصای پیر" می‌شمارد و در آمادگی کودتا ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و جلب و جذب اشخاص نقش مهم و کلیدی بازی می‌کند.

درهمین سال‌ها او با سران و شخصیت‌های چپگرا خاصتاً جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بیشتر مأنوس می‌شود و به گفته خودش با بعضی از سران پرچم به طور منظم دید وادید می‌کند. اگرچه او این تماسها را به هدایت محمد داؤد عنوان می‌کند؛ اما تاجائیکه شایع بود و بعداً ثابت گردید، داکتر شرق از جمله فعالان پشت پرده و پنهان پرچم بود و حتی گفته می‌شود که روابط مستقیم این گروپ (فعالان پنهان) مستقیماً با مراجع ایدئولوژیک شوروی از مدت‌ها قبل برقرار بوده است. آنها علناً عضویت حزب را کسب نکرده بودند؛ زیرا وظیفه داشتند تا به حیث عناصر غیروابسته در داخل نظام شاهی نفوذ کنند و زمینه‌ها را برای فعالیت در داخل دولت مساعد سازند. گروپ دوستان داکتر شرق در این راستا اشخاصی بودند که در رژیم شاهی خود را به مقام‌های بلند رسانیدند، از جمله داکتر نعمت‌الله پژواک وزیر داخله، جیلانی باختری معین وزارت زراعت، سیدعبدالرازق عابدی، داکتر ضمیر صافی، شاه محمد دوست و یک تعداد دیگر را نام برد که بعداً در دوره ببرک کارمل و نجیب هریک آنها مثل خود داکتر شرق به مقام‌های عالی رسیدند.

بعد از موفقیت کودتای ۲۶ سرطان داکتر شرق معاون صدراعظم و منشی کمیته مرکزی جمهوریت تعیین شد که تا زمان تبدیلی اش به حیث سفیر در جاپان به همین دو مقام قرارداداشت. پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ او به کابل برگشت و طبق ادعای خودش که در "حصرخانگی" قرار گرفت؛ اما با

وجودیکه روابط او با تره کی و امین بسیار صمیمی نبود، بازهم شاهدان عینی او را با موتر سیاه رسمی و بادیکارد بارها حین عبور از شهر دیده اند. پس از تهاجم قوای سرخ به کشور و آغاز دوره ببرک کارمل داکتر شرق به حیث سفیر کبیر افغانستان در دهلی مقرر شد که یکی از سفارتهای درجه اول و از اهمیت خاص دیپلماتیک برخوردار بود. او مدت تقریباً ۹ سال را در این مقام باقی ماند، تا آنکه در سال ۱۹۸۸ به حیث صدراعظم افغانستان در دوره داکتر نجیب به حمایت مستقیم مراجع شوروی مقرر شد. دوره صدارت او کمتر از یک سال دوام کرد و در اثر موقف رقابتی با داکتر نجیب از صدارت برکنار شد، تا آنکه بعد از سقوط رژیم کمونیستی به مهاجرت پرداخت، نخست به هند رفت و از آنجا به امریکا مهاجر شد.

با این مقدمه کوتاه، برمیگردم به سؤال اصلی که چرا محمد داؤد به این دوست قدیمی خود با گذشت هر روز بیشتر مظنون میگردید و چرا داکتر شرق را از حلقه قدرت برکنار ساخت؟

دلایل سردی روابط محمد داؤد با داکتر شرق

البته در این زمینه تاحال در هر مبحث مطالبی پراکنده بیان شده است، ولی در اینجا با ذکر چند دلیل عمده به طور مختصر بسنده می شود:

۱ - گسترش نفوذ برای یک پلان مشخص: آنچه در محراق تمام دلایل قرار دارد، همانا اجرای تدریجی پلان تحول در مصر بود که ازملک فاروق به جنرال نجیب و بالاخره باید قدرت در دست جمال ناصر می افتاد. همین پلان در واقع در افغانستان نیز باید به طور نامحسوس عملی می شد، طوری که محمد ظاهرشاه به وسیله محمد داؤد و بعد از او باید شخص مطلوب شوروی یعنی داکتر شرق به قدرت میرسید و از اینطریق در اخیر اداره امور افغانستان در دست گماشتگان شوروی قرار می گرفت. لذا داکتر شرق می خواست در این راستا نفوذ خود را در دستگاه حکومت و نظام جمهوری

بیشتر سازد و اما محمد داؤد از این پلان کاملاً آگاه بود و از همان روز اول نمی‌خواست میدان وسیع اجراءات را برای او در حکومت آزاد بگذارد.

۲ - مخالفت با مستغنی و وحیدعبدالله: محمد داؤد در همان روز اول دو شخص مورد اعتماد خود را که در کودتا عملاً اشتراک نداشتند به دو مقام حساس دولت بدون مشوره کمیته مرکزی مقرر کرد: جنرال کریم مستغنی را به حیث لوی درستیز و وحید عبدالله را به حیث معین وزیر خارجه با حق شمول در کابینه و فردای آن روز حینیکه از روی شکلیات به وسیله کمیته مرکزی خودش به حیث رئیس دولت برگزیده شد، امور وزارت خارجه و دفاع را نیز بعهده گرفت و بدینوسیله صلاحیت معاون صدارت را در امور دو وزارت کلیدی (دفاع و خارجه) محدود ساخت.

۳ - مخالفت با اعزام خانواده سلطنتی به ایتالیا: داکتر شرق طرفدار اعزام ملکه و فامیل شاهی به ایتالیا نبود و می‌خواست که این تصمیم به وسیله کمیته مرکزی اتخاذ شود؛ اما محمد داؤد خودش در این مورد تصمیم گرفت و همان بود روز حرکت آنها به سوب ایتالیا در میدان هوایی کابل برای آنها مشکلات خلق شد و اجازه پرواز داده نمی‌شد و حتی زیورات آنها را از نزدشان گرفتند. اگرچه پاچاگل وفادار - شخص نزدیک به محمد داؤد - مسؤول امور میدان بود؛ اما قضیه طوررنگ آمیزی شد که گویا مامورین میدان از هدایت رئیس دولت اطلاع قبلی نداشتند و مسافرت خانواده سلطنتی از طریق وزارت خارجه به وسیله وحیدعبدالله تدارک دیده شده بود. به نظر بعضی از حلقات نزدیک به نظام این کارشکنی (سبوتاژ) عمداً به تحریک بعضی از اعضای کمیته مرکزی صورت گرفته بود و محمد داؤد وقتی از حسن شرق در باره آن مشکل پرسید، او خود را بی اطلاع وانمود کرد و اجازه تحقیق قضیه را خواست؛ اما محمد داؤد بدون توجه به حرف او به پاچاگل وفادار هدایت داد که مانع رفتن ملکه و همراهان شان نشوند. این بار کمیته مرکزی که تقریباً نصف آن متمایل به جناح چپ و اکثریت آنها زیر نفوذ

داکتر شرق قرارداداشتند، می‌خواست مقاومت عملی را در برابر محمد داؤد آزمایش کنند که بازهم محمد داؤد قاطعانه دستور داد.

۴ - مخالفت با رهائی واعزام عبدالولی به ایتالیا: با آنکه محمد

داؤد رقیب خانودگی خود سردار عبدالولی را در "کوتی باغچه" در ارگ زیرنظارت گرفته بود و نمی‌خواست به او اذیتی برسد؛ اما بعضی از عناصر نظامی او را مورد تحقیر و فشار قرار می‌دادند و حتی با بی‌توجهی به صحت او شاید می‌خواستند او را به نحوی از بین ببرند؛ اما محمد داؤد نگذاشت که محکمه نظامی او را محکوم به اعدام سازد. نبی عظیمی که با چند نفر دیگر (بعداً از فعالان پرچم) عضو محکمه نظامی "دیوان حرب" بودند، می‌نویسد: «شبی سردار محمد داؤد من و آصف الم را در منزل خویش احضار کرد و برخلاف هدایت قبلی شان که امر نموده بودند، دوسیه سردار ولی طوری ترتیب شود که محکمه حکم اعدام را برایش صادر نماید، هدایت دادند که چون دوسیه مذکور به اثر لت و کوب و شکنجه پولیس های پرچمی ترتیب گردیده و اعتراف گرفته شده و دگرجنرال فاروق خان رئیس محکمه نظامی این جریان را تأیید می‌کند، بناً دوسیه مذکور حفظ و نامبرده را برائت بدهید. تا خواستم چیزی بگویم، سردار با برآشفستگی مخصوص شان مشت بر سر میز کوبید و گفتند که: "برادر به زور دنده برقی هرکس اعتراف می‌کند حتی خود من و خود شما" و ادامه داد که امر میکنم که این دوسیه را از بین بردارید، دگرجنرال صاحب در جریان است"» (نبی عظیمی: "اردو و سیاست"، صفحه ۱۱۵-۱۱۶)

داکتر شرق نیز مخالفت خود را با تصمیم محمد داؤد مبنی بر رهائی عبدالولی با این عبارت بیان می‌کند: «به شهادت تاریخ معمولاً شهزاده های دودمان پاینده خان زمانی که سر قدرت باهم در گیر می شدند، دیری نمی گذشت که زیر تأثیر و وساطت خانواده خویش دستور می دادند که شهزاده مغلوب عفو و محرکین قضیه "هم سنگران" اعدام شوند. با اینکه هدف

محمد داؤد در سقوط سلطنت از دیگران متفاوت بود، ولی با همه صفات نیکوئی که داشتند بازهم یک شهزاده [!!!] و دارای عواطف و روابط فامیلی بود، چنانچه داماد شاه سردار عبدالولی راعفو کرده بود و دوام این وضع می توانست حوادث ناگوار و خونین تاریخ را تکرار کند [۴۴]. (حسن شرق: "تأسیس و تخریب..."، صفحه ۲۰۶)

از مثال فوق دو نتیجه بدست می آید: یکی - اینکه عناصر شامل گروپ گویا "جمهوریخواهان" یعنی جناح چپ کودتا در نظر داشتند تا اشخاصی را که رقیب قدرت با شخص مورد نظر شان در آینده باشد، از بین ببرند و دیگر اینکه محمد داؤد از همان اول از همچو پلان و نیرنگ آنها آگاه بود و با آنکه عبدالولی را دشمن شخصی درجه اول خود میدانست، نگذاشت که حادثه نظیر میوندوال بار دیگر تکرار شود و نیز خواست تا حیطه صلاحیت خود را به جناح چپ نشان دهد. همین کار موجب شد تا دست آنها را از گریبان موسی شفیق نیز برهاند، ورنه او را نیز به همین ترتیب از بین می بردند و رسوائی آنرا به دامن محمد داؤد می انداختند.

۵ - تمرکز صلاحیت ها در کمیته مرکزی: داکتر شرق به این نظر بود که تصامیم مهم از قبیل تعیین رئیس دولت، صدراعظم، اعضای کابینه، مامورین عالیرتبه و نیز اداره کشور و تثبیت خط مشی دولت در سیاست داخلی و خارجی از وظایف کمیته مرکزی می باشد و تصمیم در این موارد باید به طور دسته جمعی با اکثریت آراء از طریق کمیته مرکزی اتخاذ گردد، ولی محمد داؤد کمیته مرکزی را خودش نام گذاری و اشخاص آنرا از جمله سرگروپها تعیین کرده بود و بعداً هریک از اعضای آنرا در امور ملکی و نظامی در حکومت مشغول کار ساخته و به این اساس هریک به حیث مادون رئیس دولت از نظر سلسله مراتب اداری قرار گرفته بودند، چگونه آنها می توانستند به حیث یک مرجع تصمیماتی مافوق رئیس دولت همه صلاحیت های بزرگ دولت را در دست خود داشته باشند؟ لذا محمد داؤد که به حیث رئیس دولت

در راس امور قرار داشت، طبعاً برخوردار از همه صلاحیت ها به شمول عزل و نصب اعضای کابینه و سائر امور بود. او در مورد ترمیم کابینه خودش تصمیم گرفت و پاچاگل وفادار وزیر سرحدات و قبایل و عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات را که هر دو از کودتایچیان و اعضای کمیته مرکزی بودند، به سفارت ها در خارج مقرر کرد و نیز نعمت الله پژواک و جیلانی باختری - دوستان نزدیک داکتر شرق - را از وزارت های معارف و زراعت برکنار نمود و به جای آنها سه نفر از شخصیت های مورد اعتماد خود را (عزیزالله واصفی، کریم عطائی و تواب آصفی را به وزارت های زراعت، مخابرات و معادن و صنایع) مقرر کرد.

داکتر شرق مخالفت خود را با روش محمد داؤد چنین بیان می کند: «رئیس جمهور [رئیس دولت] بدون مشوره با کمیته مرکزی به بالا کشیدن سید عبدالاله به حیث معاون صدراعظم و عبدالقدیر به حیث وزیر داخله و تقرر چند وزیر از ریزه خواران و عملۀ دربار مانند عزیز الله واصفی و عبدالکریم عطائی عملاً در اتخاذ تصمیم، کمیته مرکزی را نادیده میگیرند و به سیاست دسته جمعی خط بطلان می کشند. بنأ اکثر جمهوری خواهان از این سیاست دلگیر می شوند و از کمیته مرکزی میخوانند تا دسته جمعی از فرامین خارج کمیته مرکزی جلوگیری کنند.» (حسن شرق: "تاسیس و تخریب اولین...."، صفحه ۲۱۵)

برخی از اعضای کمیته مرکزی که با داکتر شرق بیشتر به تماس بودند، این کار محمد داؤد را عدول از نقش آن کمیته در راستای اتخاذ تصمیم دسته جمعی می پنداشتند و از این ناحیه انتقاد می کردند. محمد داؤد میدانست که در عقب این تحریکات دست عناصر جناح چپ و داکتر شرق به طور غیرمستقیم دخیل است و اما آنرا با تحمل نادیده می گرفت و به کار خود حسب لزوم دید ادامه می داد.

۶ - مخالفت با تغییر سیاست خارجی محمد داؤد: داکتر شرق با

تحول سیاست خارجی محمد داؤد مبنی بر ایجاد توازن در روابط با شوروی

و درعین حال گرایش برای جلب کمک از کشورهای غربی و اسلامی و تشدید روابط حسنه با دو کشور ایران و پاکستان موافق نبود. او سفر محمد داود را به ایران و قبول کمک‌های آن کشور را به افغانستان یک نوع تخطی از سیاست عنعنوی بیطرفی افغانستان میدانست، به دلیل اینکه گویا ایران شامل پیمان نظامی با امریکا بود و تصدیق قرارداد آب دریای هلمند را که در دوره صدارت موسی شفیق امضا و به تصویب ولسی جرگه و تصدیق شاه رسیده بود، نیز به مثابه یک عمل ضد منافع ملی می‌پنداشت که واضحاً بین نظر محمد داود و داکتر شرق درز عمیق در زمینه روابط خارجی به وجود آمده بود. داکتر شرق طرفدار حفظ موقف موجود (ستاتسکو) بود و نمی‌خواست روابط حسنه با شوروی تحت تأثیر روابط با غرب و کشورهای اسلامی قرار گیرد. از همه مهمتر تشدید روابط را با پاکستان نیز انصراف از داعیه حقوق پشتونها و بلوچ‌ها میدانست و بر ادامه سیاست قبلی تأکید می‌کرد که همانا خواست جدی مقامات شوروی از سال‌ها بدینسو بود.

۷ - نارضایتی از جریان مذاکرات با کیسنجر: وقتی کیسنجر وزیر خارجه امریکا بار دوم به کابل آمد و مذاکراتی با محمد داود داشت، محمد داود راجع به اوضاع حساس افغانستان در منطقه با او صحبت کرد و گفت: «همانطوری که جناب عالی مطلع هستید، افغانستان یک موقعیت جغرافیائی خاص دارد و در طول تاریخ به دلیل همین موقعیت جغرافیائی خاص با مشکلات مختلف دست و پنجه نرم کرده است..... من می‌خواهم اضافه کنم که در منطقه ای ما انواع مختلف منافع و ایدئولوژی‌ها با یکدیگر در اختلاف هستند، و زمانی که این منافع و ایدئولوژی‌های مختلف با یکدیگر در تماس می‌شوند، مشکلات بوجود می‌آید. بناً من فکر میکنم توانائی‌های که شما در اختیار دارید به مراتب بزرگتر و کاملتر است از وسایل و توانائی‌های که ممالک کوچک در اختیار دارند..... ما میدانیم که اضلاع متحده امریکا یک قدرت بزرگ است و توانائی بین المللی در استخبارات و

معلومات دارد، و در ارتباط با آن جنبه روابط ذات الیبنی، ما خوشنود خواهیم بود، اگر شما ما را از آن تحولات در منطقه با خبر بسازید که تأثیرات منفی در امنیت ممالک منطقه خواهد داشت.»

کیسنجر پرسید: «شما از همه زیادت‌تر در مورد کدام خطر مشخص پریشان هستید - تهاجم و حمله به خاک شما؟»

محمد داؤد گفت: «من فکر نمی‌کنم تجاوز از خارج کدام چیزی باشد که به وقوع پیوندد. ما ترسی در آن مورد نداریم، مگر در مورد چیزی که پریشان هستیم خرابه کاری از داخل می‌باشد. ما با همسایگان خود روابط خوب داریم و در این موقع کدام ترس از تجاوز همسایه‌ها نداریم. اما در پالیسی‌های خود اعم از داخلی و خارجی، ما خطی را تعقیب می‌کنیم که صفت ممیزه طرز زندگی ما است و برای ما با ارزش است. این یک خط افغانی است براساس روحیه مردم ما و رسوم و رسوم ما. بنابراین یک چنین طرز فکر و روش مستقل و خط مستقل شاید متناسب به علاقه چپی‌ها و راستی‌ها نباشد. بنا بر آن ما در شرایطی قرار داریم که در معرض هر نوع تأثیرات قرار بگیریم، و در ظرف ده سال گذشته شرایط طوری بوده که مملکت ما در مقابل هر نوع تأثیرات و هر نوع ایدئولوژی باز بوده است. براین اساس ما بسیار خوشنود خواهیم بود و سپاسگذار خواهیم بود که اگر دوستان امریکائی ما با ظرفیت‌های بین‌المللی که دارند، اگر خطری را برای مملکت ما احساس کردند و یا دیدند لطفاً به زودترین فرصت ممکن به ما اطلاع بدهند.» (متن اصلی جریان مذاکره در فصل روابط با اضلاع متحده امریکا در مباحث بعدی دیده شود)

داکتر شرق از جریان سفر کیسنجر وزیر خارجه امریکا به کابل و جریان مذاکراتش با محمد داؤد، آنهم در مورد همکاری و تبادل اطلاعات مهم استخباراتی در منطقه راضی نبود؛ زیرا میدانست که این کار مانع و خطر بزرگ برای پلان‌های آینده را مبنی بر تطبیق مدل مصر بار می‌آورد، به

خصوص از اینکه امریکا مستقیماً نمی‌توانست در این مورد همکاری کند، لذا پیشنهاد کرد که میتوان از منابع اطلاعاتی "ساواک" (استخبارات ایران) کمک گرفت.

۸ - مخالفت با تشکیل حزب "انقلاب ملی": بیانیه محمد داؤد در

هرات و فاصله گرفتن از ایدئولوژی‌های وارده و اتکاء به یک ایدئولوژی ملی و اسلامی زنگ خطر بزرگ برای هردو جناح چپ و راست افراطی بود و اعلام تأسیس حزب "انقلاب ملی" به حیث یگانه حزب رسمی افغانستان در واقع معنی اعلام ختم فعالیت‌های احزاب دیگر را می‌داد که طی سال‌های دهه دموکراسی علناً به فعالیت آغاز کرده بودند. محمد داؤد نخواست تا داکتر شرق در سازماندهی این حزب سهیم باشد، چون میدانست که پای او در جای دیگر بسته است، لذا وظیفه بررسی مقدمات این حزب را به چهار عضو دیگر کابینه سپرد (داکتر عبدالمجید وزیر دولت، حدر رسولی وزیر دفاع ملی، سید عبدالاله وزیر مالیه و معاون صدارت بعداً معاون رئیس جمهور و پوهاند عبدالقیوم وردک وزیر سرحدات و قبایل) که این کار نه تنها داکتر شرق را عقده مند ساخت؛ بلکه طوری که گفته شد موجب بروز یک انشعاب در داخل کابینه نیز شد.

داکتر شرق اذعان می‌دارد که: «متأسفانه موازی به خواسته‌های دشمن بعضی رفقای ۲۶ سرطان که از کامیابی خود به کودتا مغرور شده بودند، بسیاری از سرسپردگان جمهوریت را نادیده میگیرند و بدون مشوره و فیصله کمیته مرکزی در حالی که اجتماع و تشکیل احزاب سیاسی در افغانستان غیرقانونی اعلان شده بود، اساس حزب انقلاب ملی را می‌گذارند و تعدادی از وزراء و مامورین و استادان و معلمین هم‌منظر خویش را به عضویت آن می‌پذیرند. دامنه این جاه طلبی و خودسری‌ها رفته رفته به جای رفع مشکلات مردم و انکشاف اقتصادی [!!] به طرح دسایس و ازپای درآوردن و از مقام انداختن احمد و محمود و خصوصاً نویسنده [داکتر شرق] سپری

میگردید..... برای جمهوری خواهان جوان و سرسپردگان ۲۶ سرطان تحمل متداوم چنین بی اعتنائی ها، آنهم از طرف اشخاصی که تقوای سیاسی و بهترین هم پیمانان [مقصد از چپی هایی اند، که از کابینه و دیگر مقامات مهم حکومتی تصفیه شدند] خود را از دست می دادند، مشکل شده بود. بنأ آنها به احزاب و گروه های مخالف حزب انقلاب ملی (خلقیها، اخوانی ها و ستمیها) رو می آورند و یا از همکاری و اشتراک به حزب انقلاب ملی صرف نظر میکنند.» (داکتر شرق: "تأسیس و تخریب.."، صفحه ۱۹۵ - ۱۹۶)

اگر به متن بالا دقت شود، نویسنده آن دچار یک تناقض واضح می گردد و آن اینکه از یک طرف از سرسپردگان ۲۶ سرطان صحبت می دارد و از طرف دیگر به دلیل تشکیل یک حزب "انقلاب ملی" به حیث یک حزب میانه که هدف اساسی دولت جمهوری را بعد از تصویب قانون اساسی می ساخت، آن سرسپردگان نام نهاد به سوی احزاب مخالف که واضح همان دو شاخه ای حزب غیررسمی دموکراتیک خلق یعنی جناح خلق و پرچم بود، بنا بر وابستگی قبلی و پنهانی شان رجوع میکنند و در صف مقابل نظام جمهوری قرار میگیرند. اگر این کار به سرسپردگی واقعی آنها به خلق و پرچم نام گذاشته شود، یک سخن به جا و درست خواهد بود؛ زیرا تشکیل حزب میانه ملی در حقیقت معنی ایجاد رقیب در برابر آنها محسوب میشد.

طوری که از متن فوق واضح می شود، داکتر شرق نیز مثل دوستان "جوان جمهوری خواه" خود از تشکیل حزب "انقلاب ملی" نا راحت و آنرا مانع رسیدن به هدف نهائی خود میدانست. توجه به متن ذیل می تواند مکنونات قلبی داکتر شرق را آشکار سازد، طوری که می نویسد: «اکثریت حزب انقلاب ملی را مخالفین مؤسسين جمهوری که سرسپرده ترین رفقاییش [مقصد محمد داؤد است] بودند، تشکیل می داد، نه تنها بی علاقه گی خود را به سیاست بیطرفی خصوصاً روابط نیک میان افغانستان و شوروی پنهان نمی کردند؛ بلکه تلاش داشتند تا روابط حسنه بین دو کشور را روز تا

روز پیچیده تر و بغرنج تر نمایند.» (مأخذ بالا، صفحه ۱۹۶)

در متن بالا داکتر شرق از اینکه تلاش بعمل می آمد افغانستان تدریجاً از وابستگی اقتصادی شوروی بیرون شود و برطبق سیاست عنعنوی کشور در موقف بیطرفی فعال و مثبت با قضاوت آزاد قرار گیرد و با ملاحظه خط مشی اساسی دولت جمهوری آنرا تأیید کند، برعکس بر کسانیکه در این راستا سعی می کردند، انتقاد نموده و این تلاش را برهم زدن روابط حسنه بین افغانستان و شوروی تعبیر نموده و سخت از این کار ابراز نارضایتی می کند. در اینجا سؤال می شود که آیا موقف بیطرفی افغانستان تنها در تشدید روابط حسنه با شوروی تمثیل شده می توانست یا در ایجاد روابط با تمام کشورهای جهان؟

داکتر شرق در ادامه می افزاید: «به استثنای تعداد انگشت شماری از حزب انقلاب ملی اکثر مردم [!!] پی برده بودند که اتکای محمد داود به حزب انقلاب ملی و نادیده گرفتن اکثریت جمهوری خواهان روابط معنوی او را از میان هم سنگرانش بر می چنید و اعتماد مردم را از او میکاهد و چنین شرایط افغانستان را در یک خلاء بدون رهبری قرار می دهد که سال های سال جریان نشدنی خواهد بود.» (مأخذ بالا صفحه ۱۹۷)

در اینجا مقصد داکتر شرق از خلای رهبری چیست؟ آیا در ردیف اشخاصی که از محمد داود به دلیل تشکیل حزب انقلاب ملی آزرده خاطر شده و به جناح های مخالف آنهم گروه های چپ طرفدار مسکو پناه بردند، کسی را میتوان سراغ کرد که می توانست در صورت فقدان محمد داود رهبری و زعامت را بدست گیرد و کشور را از آن خلاء برهاند، مگر به جز خود داکتر شرق که خود را از همان اول به تأیید و موافقه جناح چپ به مثل جمال ناصر احساس می کرد و تمام آمادگی ها را برای آنروز قبلاً در نظر گرفته و یگانه شخصیت خلف محمد داود فقط خود را میدانست و بس.

۹ - تقرر عبدالاله به حیث معاون رئیس جمهور: با انتخاب محمد داود به حیث اولین رئیس جمهور و متعاقباً مقرری سید عبدالاله به حیث

یگانه معاون رئیس جمهور بعد از لویه جرگه ۱۳۵۵ در حقیقت خوردن سنگ به شیشه امیدهای داکتر شرق به حیث جانشین محمد داؤد و تطبیق و ادامه پلان نمونه مصر و رسیدن جناح چپ به قدرت در افغانستان را معنی می‌داد و نقش او را در این پلان به صفر تقرب می‌داد. لذا دور ساختن او از حلقه قدرت تحت این شرایط یک اقدام قابل فهم برای خودش و هم برای محمد داؤد محسوب میشد. داکتر شرق بار مسئولیت ایجاد این فضای بی اعتمادی را بین او و محمد داؤد به گردن وحیدعبدالله و عناصری که شرق آنها را "هواداران سلطنت" می‌خواند، حواله می‌کند.

۱۰ - اختلافات در داخل نظام: شاید این سؤال که چرا داکتر شرق

درعین موضوع با اضافات چند، سه کتاب را نوشته است، باید گفت که دوکتاب اخیر او هریک تحت عنوان "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت افغانستان" و "کودتا پنجم سرخ یا سیاه" دراصل شامل محتویات کتاب اول او تحت عنوان "کرباس پوشهای برهنه پا" می‌باشد، ولی به چند منظور موصوف به نوشتن دو کتاب اخیر پرداخته است: یک خواسته است تا صف عده ای از اعضای کمیته مرکزی را که بیشتر با شخص خودش نزدیک و اکثر آنها به جناح چپ ارتباط داشتند، بنام "جمهوری خواهان" مسمی کند و در مقابل کسانی که با محمد داؤد نزدیکتر بودند از این صف جدا کرده و آنها را به نحوی زیر عنوان اشخاص ضد کمونیست ها، هواداران سلطنت، طرفداران غرب، آقا بلی گویان و متملقین در اطراف رئیس جمهور وانمود سازد و دیگر خواسته است غیر مستقیم محمد داؤد را به خودکامگی و عدول از اتخاذ تصامیم دسته جمعی متهم سازد و خود را شخصی در وسط این دو گروپ و خیرخواه "ثالث بالخیر" جا دهد، در حالیکه اینطور نبوده و رویدادهای بعد از کودتای ۷ ثور پرده از روی بسیار رازهای نهفته برداشت و چهره های اصلی را از زیر نقاب آشکار کرد.

داکتر شرق انگشت انتقاد را به سوی وحیدعبدالله دراز می‌کند و

می‌نویسد: «توأم با تبلیغات وسیع دشمن که آرزوی از پای درآوردن محمد داؤد را داشتند، سید وحید عبدالله و دار دسته اش بهترین و نزدیکترین رفقای محمد داؤد را تاپه کمونیستی می‌زدند و از زیر فرمانش به کنار می‌بردند.» (مأخذ بالا، صفحه ۱۹۷)

او می‌افزاید: «دیری نگذشت که فهمیده شد، طرفداران شاه اند که در ایجاد اختلاف و تضعیف کمیته مرکزی دسیسه کرده می‌روند، چنانچه بهمدستی سیدوحیدعبدالله دست به توطئه دیگری زدند و آن اینکه سیدعبدالله و عبدالقدیر نورستانی و سپس غلام حیدر رسولی اعضای کمیته مرکزی را برای پایان آوردن من و بالا بردن آنها تشویق و تحریص می‌کنند و این اولین هسته های حزب انقلاب ملی را با تنی چند از بلی و قربان [گویان] درباری در وزارت مالیه برای چوپه شدن[؟] پهلوی هم چیده می‌روند و متأسفانه توجه و اعتماد محمد داؤد هم درین موقع به دوستداران شاه معطوف شده بود تا به کمیته مرکزی جمهوریت.» (مأخذ بالا صفحه ۲۱۰)

شرق به این نظر است که "جمهوری خواهان" بعد از ۲۶ سرطان با سه جناح متشکل و مخالف: [هریک] اخوانیها، چپی ها و هواخواهان سلطنت مواجه می‌شوند. او می‌نویسد: «رهبر کودتا ترجیح می‌دهند تا مؤقتاً با جبهه سوم یعنی بقایای رژیم شاهی دوستی و همکاری را توسعه بخشند. از آنرو رئیس جمهور بی توجه به رفقاییش به اشخاصی در حزب انقلاب ملی متکی می‌شوند که ایمان مبارزه برای سعادت مردم و وفاداری به شخص او سال‌ها پیش در ضمیر شان مرده بود[؟؟]. ازجانب دیگر با ازهم پاشاندن کمیته مرکزی جمهوریت وکنارگذاشتن پاچاگل وفادار،عبدالحمید محتاط، فیض محمد، ضیاء مجید، یوسف خان [فراهی] و مولاداد اعضای مؤثر کمیته مرکزی در اردو، ارتباط کودتا کنندگان با رهبر کودتا برهم می‌خورد و حلقه های وصل میان رده‌ها بالا و پائین اردو ازهم گسیخته می‌شود.» (مأخذ بالا صفحه ۲۱۴)

از سردی روابط تا برکناری از قدرت

با اینحال داکتر شرق در قبال این رویدادها موقف خود را روبه ضعف می بیند و اعتراف می کند که: «نویسنده [شرق] در اثر مخالفت بعضی از اعضای حزب انقلاب ملی که از طرف تعدادی کثیری از وابستگان شاه از ایتالیا گرفته تا کابل [مثلاً کی ها؟] تحریک و نمی خواستند بعد از محمد داؤد نامی از شخص غیرخاندانی در جراید، روزنامه ها و رادیو گرفته شود[؟]، به مشکلاتی زیادی مواجه گردیده بودم و برای پایان کشیدنم از قدرت از هیچ اتهامی دریغ نمی کردند، اتهاماتی بی اساسی که عموماً به سرافکندگی داوطلبان قدرت می انجامید و همچنان درباره جمهوری خواهانی که با من نزدیکی داشتند، دسیسه می کردند و می کوشیدند تا آنها را از ارادت و نزدیکی با محمد داؤد باز دارند.»

او در ادامه می افزاید: «رئیس جمهور [دولت] بدون مشوره با کمیته مرکزی به بالا کشیدن سید عبدالاله به حیث معاون صدراعظم و عبدالقدیر به حیث وزیر داخله و تقرر چند وزیر از ریزه خواران و عملیه دربار مانند عزیز الله واصفی و عبدالکریم عطائی عملاً در اتخاذ تصامیم، کمیته مرکزی را نادیده میگیرند و به سیاست دسته جمعی خط بطلان می کشند. بناً اکثر جمهوری خواهان از این سیاست دلگیر می شوند و از کمیته مرکزی میخواستند تا دسته جمعی از فرامین خارج کمیته مرکزی جلوگیری کنند.» (مأخذ بالا، صفحه ۲۱۵)

جمله اخیر معنی می دهد که جمهوری خواهان مذکور[!!] میخواستند به این وسیله در برابر رهبر کودتا محمد داؤد قیام کنند و اوامر او را به حیث رئیس دولت و رئیس کمیته مرکزی سبوتاژ نمایند. رئیس دولت با همین احساس تدریجی بر داکتر شرق مظنون می گردد، طوری که داکتر شرق خودش به این مکالمه خود با محمد داؤد اعتراف می کند و می نویسد: «روزی که مسوده قانون اساسی تکمیل و به حضور رئیس دولت تقدیم

میگردید، اوشان را خیلی خسته و نا آرام یافتم. علت را پرسیدم، فرمودند: "داکتر جان صبح که از خواب بیدار میشوم تا شب وقت خوابیدن از در و دیوار خانه تا دفتر یک صدا شنیده می شود و آن اینکه تو به رفاقت و دوستی خود با من صداقت نداری و اما هیچ گوینده هیچ دلیل قانع کننده و یا مدرکی برای اثبات ادعای خود ندارند که مرا به صداقت و دوستی تو مشکوک نمایند، ولی متأسفانه این گفته ها تکرار و بازهم تکرار می شوند." « شرق می افزاید: «از آنرو بعد از فرموده اش مستعفی شدم [یعنی استعفا دادم] که متأثر شد و آنرا نپذیرفت، ولی سال بعد که از تبلیغات تخریبی دوستان خارجی [؟] و منسوبین شاه خسته شده و از اوشان خواهش نمودم مرا به یکی از سفارت های افغانستان بفرستند، خوشنود به نظر می آمد.» (مأخذ بالا صفحه ۲۰۶)

قابل ذکر است که مخالفت داکتر شرق با حزب انقلاب ملی یگانه دلیل کنار رفتن او از قدرت نبود؛ بلکه او با دیگر شخصیت های شامل کابینه که جاگزین وزرای پرچمی شده بودند، (به خصوص با وحید عبدالله، عزیز الله و اصفی، انجیر عطانی وعده ای دیگر) در کشمکش قرار داشت.

عامل مهم دیگر که فضای اعتماد بین او و رئیس دولت را بیشتر مکدر ساخته بود، همانا تحول در سیاست خارجی محمد داؤد بود. او از یک طرف از سیاست متمایل به غرب و کشورهای اسلامی رئیس دولت رضایت نداشت و از طرف دیگر تشنید روابط با همسایگان را به نظر انتقادی میدید و با آن چندان همسوئی نشان نمی داد. وقتی محمد داؤد از سفر ایران برگشت، داکتر شرق نزدیکی با ایران را بزعم اینکه هم پیمان با امریکا است، آنرا مغایر با سیاست بیطرفی افغانستان میدانست، در حالیکه نزدیکی و دوستی با شوروی را حتی لازمی می شمرد. چنانچه او درباره می نویسد: «با داشتن سیاست بیطرفی فعال، و ایران دارای سیاست یک دنده و یک جانبه و همبسته با ایالات متحده امریکا، برایم نه تنها سوال برانگیز شده بود بلکه در منجلا ب دست و پا می زدم که قدرت تفکر و تصمیم یکی پشت دیگری از من فرار می کرد، و

نمی شد باور کرد مردی که در داغ ترین روزهای جنگ سرد ابر قدرت ها بین سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۱ با چند کشور محدود سنگ تهداب اولین کشورهای بیطرف را رو به روی ابر قدرت ها گذاشته بود چگونه امکان دارد قرضه های ایران که هنوز به اصطلاح به شاخ آهو بسته بود او را از راه کشیده باشد.» (حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنالین، قسمت چهارم، صفحه ۶)

داکتر شرق در زمینه می نگارد: «حکومت ما به حیث یک مملکت بیطرف با اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستانه داشت و در حالیکه دربار ایران در پیمان های نظامی برخلاف شوروی با ایالات متحده امریکا متحد و هم نظر بود از طرف دیگر تردستی و مهارت و اختیارات مالی ساواکی ها و بیچاره گی ما در ناتوانی مالی و دانش استخباراتی، ما را به جایی می برد که سیاست بیطرفی ما را نقض و از کشورهای بیطرف و متحد ما [مقصد شوروی است]، ما را تجرید کند. در سفر ایران متأسفانه هر تعبیر و تفسیر مرا درین باره رئیس دولت با برخلافی با ایران توجیه می کرد. زیرا او از اینکه باور پیدا کرده بودم که جمهوری شدن افغانستان برای نظام شاهی ایران خوش آیند نیست و آنها در تحکیم و پیشرفت جمهوری علاقه ندارند، آگاهی داشت.... ازاینکه شاه ایران به مشوره شاه مخلوع افغانستان محمد داود را از رفقاییش برحذر داشته باشد، سندی در دست نیست؛ اما بعد از بازگشت از ایران از علاقه و اعتمادش به هم سنگراناش کاسته شده می رفت، دیگر به ریاست خویش در کمیته مرکزی دلبستگی نداشت و دیدار شان با اعضای کمیته منحصر شده بود با غوث الدین فاتق، وحید عبدالله و عبدالقدیر. و اگر نزدش کمتر می رفتم و اگر صحبت هایم حتی روی موضوعات مورد علاقه خودش کوتاه تر می بود، مانند گذشته مرا به زود آمدن و تفصیل بیشتر تشویق نمی کرد. متأسفانه همه با هم نمایانگر آن بود که فهمیده یا نافهمیده، محمد داود از سر سپرده ترین یاران خویش در روزهای تجرید شدن است.» (حسن

شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنالین، قسمت چهارم،
(صفحه ۷)

در نوشته‌های داکتر شرق یک نوع پراگندگی و ادعاهای نقیض بوفرت دیده می‌شود که بعضاً خواننده را دچار تششت فکری می‌سازد، مخصوصاً کسانی که نوشته‌های او را با دقت مطالعه کنند. این مشکل به خصوص در کتاب دوم و سوم او یعنی "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت" و "کودتای پنجم سرخ و سیاه" بیشتر دیده می‌شود. به نظر داکتر شرق در سال ۱۳۵۶ با اعلام انحلال کمیته مرکزی جمهوریت، اعضای باقی مانده کمیته در کابل، تحت هر شرایطی که بوده است، با حفظ وفاداری و اطاعت از رهبر کودتا، به دو دسته از هم جدا می‌شوند.

دسته اول: غوث الدین فائق وزیر فوائد عامه، سید عبدالاله وزیر مالیه و عبدالقدیر وزیر داخله. دسته دوم: غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ملی، محمد سرور و محمد یوسف قوماندانان قوای ۴ و ۱۵ زره‌دار و مولاداد رئیس اداری وزارت دفاع ملی.

نفرهای اول نظر به موقف اداری که داشتند تماس شان با رئیس جمهور بیشتر و در ضمن از حمایت بیشتر رئیس جمهور هم برخوردار بودند و شاید از همین سبب بوده باشد که بدون مشوره و اعتناء به دیگر اعضای کمیته مرکزی، اقدام به تأسیس حزب انقلاب ملی کرده بودند.»

در حالیکه در امور حزب انقلاب ملی حیدر رسولی و عبدالاله بیشتر از هر شخص دیگر نقش داشتند و هردو باهم همکاری بودند، چنانچه بیشترین وکلای لویه جرگه از طریق همکاری همین دو نفر به لویه جرگه راه یافتند. جای شک نیست که قدیر نورستانی با عبدالاله نزدیک بود.

داکتر شرق بازهم در اینجا روی سخن را بطرف عبدالاله و رسولی بر میگرداند و می‌نویسد: «در همین شب و روز بود که رئیس جمهور سیدعبدالاله وزیر مالیه را به حیث معاون رئیس جمهور از حلقه کودتاچیان

بر می‌گزیند» و اضافه می‌کند: «از آنجایی که وی از منسوبین اردو نبود عضویت وی در کمیته مرکزی جمهوریت مورد سوال کودتاچیان قرار گرفته بود و دسته جمعی از رئیس دولت می‌خواستند تا در انتخاب اعضای کمیته تجدید نظر شود؛ اما برعکس شد.» در اینجا بار دیگر داکتر شرق شمول رقیب خود - عبدالاله را در کمیته مرکزی زیر سوال می‌برد که او به دلیلی که او منسوب به اردو نبود، نباید در کمیته مرکزی شامل می‌بود، در حالیکه خودش نیز یک شخص ملکی بود. در همین ارتباط داکتر شرق با اشاره به استحقاق رسولی به حیث معاون رئیس جمهور چنین اشاره می‌کند: «از جانب دیگر بعد از رفتنم به جاپان، همه کودتاچیان انتظار داشتند تا غلام حیدر رسولی که در کودتای تأسیس جمهوریت سهم برآورده داشته بود، به حیث معاون رئیس جمهور مقرر شود نه احمد یا محمود. متأسفانه این اقدامات باعث می‌شود تا دسته دوم در مقابل تخریب کاران در اردو بی‌اعتنا شوند و در جستجوی آن باشند تا در نبود رئیس جمهور قدرت را به دست گیرند» و علاوه می‌کند: «با درک این واقعیت، کودتاچانی که با عقده مندی از هیئت رهبری رویگردان و در صف مخالفین پیوسته بودند، با تظاهر به پیروی از وزیر دفاع، در تحت حمایت وی قرار گرفتند. از آنرو به جای اینکه دسته دوم متوجه نفوذ مخالفین دولت جمهوری در اردو شوند، برعکس، گروه‌های شان را مانند قادرخان که از قوماندانی قوای هوایی برطرف و عضویت جناح خلق را پذیرفته بود، به ریاست ارکان قوای هوایی و دافع هوا مقرر می‌کنند. بدینسان گماشتگان حفیظ الله امین در پناهگاه‌های مطمئن در کنار نزدیکان رئیس جمهور خصوصاً وزارت های دفاع و داخله، نه تنها لانه می‌کنند بلکه به نام مخالفین پرچمی‌ها، از گزند استخبارات دولتی هم به دور می‌مانند. (شرق: "تأسیس و تخریب اولین...، صفحات ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۴۵ و ۲۴۶)

با ذکر دلایل فوق که در نوشته‌های داکتر شرق در هر مورد آن تذکرات

مکرر و صریح وجود دارد، میتوان به این واقعیت پی برد که فاصله بین دو همکار قبلی (محمد داؤد و داکتر شرق) روز بروز در حال افزایش بود و حتی تصور اینکه در توطئه روز جشن سال ۱۳۵۴ دست حامیان داکتر شرق شریک بوده باشد، نیز محتمل به نظر می آمد، در حالیکه داکتر شرق آنرا در پشت پرده به جنرال مستغنی رویت می دهد. (برای شرح مزید راجع به این توطئه دیده شود: فصل چهارم همین بخش)

محمد داؤد با ملاحظه بروز این فضای بی اعتمادی و اختلاف نظرهای روبه تزايد بین خودش و داکتر شرق از یک طرف و بین شرق و سائر همکاران نزدیک خود از طرف دیگر و نیز به دلیل روابط نهان و آشکار شرق با پرچم - بالاخره به این نظر رسید که باید این معضله را به نحوی به اصطلاح "هم لعل بدست آید و هم دل یار [بسیار] نرنجد" حل کند. لذا تصمیم گرفت تا "دوست قدیم و رقیب جدید" خود را با ملایمت و الطاف در ماه ثور ۱۳۵۶ به حیث سفیر کبیر افغانستان در توکیو مقرر کند و نیز متعاقباً ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری را که از دستیاران شرق و وابستگان پرچم بود، نیز به حیث آتشه نظامی به هند بگمارد.

فصل نهم

تحولات اقتصادی

مشی اساسی انکشاف اقتصادی دولت جمهوری

قبلاً در مبحث خط مشی عمومی دولت جمهوری که به طور کل در بیانیه محمد داؤد "خطاب به مردم افغانستان" شب دوم سنبله ۱۳۵۲ از طریق رادیو افغانستان به نشر رسید، به حیث دورنمای اصلاحات اقتصادی در نظام جمهوری مطالبی بیان گردید که در واقع مشی اقتصادی دولت را انعکاس می داد. رئیس دولت محمد داؤد در زمینه چنین گفت: «افغانستان از لحاظ اقتصادی کشوری است در حال رشد و رفع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گام های سریع و وسیعی در این زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد اجراء گردد و یک اقتصاد ملی مستقل متریقی هماهنگ و بر اساس پلان و بر پایه ساینس و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود.»

در رابطه با انکشاف صنایع در این بیانیه آمده است: «دولت جمهوری

افغانستان ایجاد صنایع سنگین از قبیل صنایع استخراج معادن، ایجاد صنایع فلز کاری و ماشین سازی، صنایع کیمیاوی و برق را که ضامن پیشرفت سریع اقتصاد و تحکیم استقلال کشور است، حایز اهمیت بزرگ می‌شمارد و در تحت سکتور اقتصادی دولتی اقدامات جدی را در زمینه مرعی خواهد داشت. استفاده از معدن حاجی گک بمنظور ایجاد کارخانه ذوب آهن و صنعتی ساختن کشور آرزوی دیرین ماست. دولت جمهوری سرمایه گذاریهای خصوصی و تشبثات فردی را در رشته ایجاد صنایع کوچک و متوسط و صنایع دستی تشویق، حمایه، رهبری و کنترل خواهد کرد و همکاری های لازم را بین سرمایه های دولتی و خصوصی بمنظور ترقی، هماهنگی و رشد متعادل اقتصاد ملی بصورت مختلف بوجود خواهد آورد. دولت جمهوری حمایت از صنایع ملی، صنایع دستی و هنرهای ملی را وظیفه جدی خود می‌شمارد و سیاست حمایتی را از صنایع و تجارت داخلی در برابر رقابت اموال و سرمایه های خارجی در پیش خواهد گرفت.»

در مورد تجارت خارجی در بیانیه گفته شد که دولت جمهوری تجارت خارجی کشور را به اساس یک تجارت رهنمائی شده بر روی منافع ملی رهبری خواهد کرد؛ اما در زمینه پولی و مالی ذکر شد که دولت جمهوری اسعار خارجی را در کشور کنترل جدی خواهد کرد و از دوران پول در بازار سیاه سر سود فاحش جلوگیری بعمل خواهد آورد و امانات و پس انداز ها را در بانک ها تشویق و تضمین خواهد کرد. همچنان سیستم مالیاتی کشور را براساس رجحان دادن مالیات مستقیم بر غیر مستقیم اصلاح خواهد نمود.

دولت جمهوری افغانستان اصلاحات ارضی را برای منافع اکثریت مردم افغانستان یکی از اقدامات عمده در پروگرام اصلاحات بنیادی خویش در نظر خواهد گرفت، کوپراتیف ها و شرکتهای تعاونی زراعتی تولید و مصرف با اشتراک اکثر زارعین و به نفع آنان تاسیس خواهد کرد و نیز دولت در صورت

امکان اراضی بایر را آباد و شبکه های آبیاری را توسعه خواهد داد و تدابیر علمی را برای بسط و توسعه تریه حیوانات اتخاذ خواهد کرد.

دولت جمهوری ساختمانهای عامه را مطابق به مقتضیات و شرایط عصر بوجود خواهد آورد، فعالیتهای خانه سازی را تسریع خواهد کرد و به بی خانه ها و مستحقین واقعی قرار مقررات آن توزیع خواهد کرد؛ شهرسازی را در کشور اصلاح و به خصوص پلان بیست و پنج ساله تجدید ساختمان شهر کابل را تطبیق خواهد نمود.

دولت شبکه های مواصلاتی را توسعه، شهرها و مراکز عمده اقتصادی کشور را به وسیله راه های اساسی موثر رو باهم وصل و امکان تاسیس شبکه های راه آهن را برای آینده کشور مطالعه خواهد نمود و بمنظور تسریع حمل و نقل و تامین رفاه مردم وسایل ترانسپورتهای عامه و دردرجه اول شرکت های بزرگ ترانسپورتهای را رهنمائی و تقویت خواهد کرد و در امور سرویس های شهری برای مردم سهولت بیشتری را در نظر خواهد گرفت.

با تأسی از مشی اساسی فوق که در بیانیه رئیس دولت منعکس گردید، قانون اساسی جمهوری نیز فصلی دارد تحت عنوان "اساسات اقتصادی" که شامل هفت ماده می باشد و خط مشی دولت جمهوری را به نحوی ماهیت قانونی می بخشد؛ مواد مذکور از اینقرار اند:

ماده ۱۳: منابع از قبیل معادن، جنگلات و انرژی، صنایع بزرگ، مخابرات، تأسیسات مهم ترانسپورت هوایی و زمینی، بندر، بانکها، بیمه ها، تأسیسات مهم تهیه ارزاق، آثار باستانی و تاریخی، مطابق به احکام قانون جزء دارائی ملت و اداره آن متعلق به دولت است.

ماده ۱۴: حد نهائی ملکیت زراعتی توسط قانون اصلاحات ارضی تعیین و تثبیت می گردد.

ماده ۱۵: ملکیت و تشبثات خصوصی متکی به اصل عدم استثمار توسط

قانون تنظیم می‌شود.

ماده ۱۶: کوپراتیف‌ها و شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف با اشتراک مردم بمنظور تأمین منافع اکثریت مردم مطابق با حکم قانون از طرف حکومت تشویق، حمایت و رهنمائی می‌شود.

ماده ۱۷: سرمایه‌گذارها و تشبثات خصوصی در ساحه صنایع متوسط، کوچک و دستی مطابق به احکام قانون تشویق، حمایت و رهنمائی می‌شود.

ماده ۱۸: تجارت کشور به اساس تجارت رهبری شده بروی منافع اکثریت مردم مطابق با حکم قانون تنظیم می‌شود.

ماده ۱۹: مالیات براساس عدالت اجتماعی مطابق به احکام قانون اخذ می‌گردد.

این بود مختصر خط مشی اقتصادی دولت جمهوری که پس از مدت کوتاه و استحکام نسبی نظام وقتی اقدامات عملی در راستای انکشاف اقتصادی مطرح گردید، دولت برای تحقق اهداف فوق‌الذکر، در ادامه پلان پنج‌ساله چهارم، طرح یک پلان جامع و همه‌جانبه هفت ساله را روی دست گرفت.

در این مبحث کوشش می‌شود تا در قدم اول توجه را به بررسی مختصر پلان پنج‌ساله چهارم معطوف داریم که بازمانده از دوره سلطنت بود. سپس نظری به پیشینی‌های پلان هفت ساله انکشاف اقتصادی و اجتماعی دوره جمهوری انداخته و ضمناً از دولتی ساختن بانک‌ها، انتشار پول جدید افغانی و نیز از نوسانات نرخ تبادل افغانی که در دوره جمهوری از ارزش بلند تبدلوی در برابر اسعار خارجی برخوردار شده و در منطقه حیثیت یک سعر قوی را دریافته بود، صحبت خواهیم کرد و در پایان این فصل از مقدمات یک اقدام جدید در راستای اصلاحات ارضی مطالبی ارائه خواهیم کرد.

سرنوشت پلان پنج‌ساله چهارم بعد از سقوط سلطنت:

در مبحث "اهداف عمده پلان چهارم و تدابیر رسیدن به آنها" (مندرج صفحات ۱۲ تا ۲۱ مسوده پلان) نکات بسیار مهم گنجانیده شده که مبتنی بر استفاده از تجارب حاصله سه پلان گذشته و بیشتر حاصل کار خود افغان‌های بوده و یک تصویر کلی را برای پنج‌سال آینده بدست می‌دهد. به خصوص چارتهای احصائیوی منضمه مسوده نه تنها معلومات جزوار در مورد خود پلان را که از سال ۱۳۵۱ آغاز و تا سال ۱۳۵۵ ادامه می‌یابد، واضح می‌سازد؛ بلکه آنرا با ارقام و احصائیه‌های پلان‌های گذشته نیز مقایسه می‌کند. شرح همه مطالب در اینجا نمی‌گنجد، ولی چند نکته مهم از همه بیشتر توجه را جلب می‌دارد: یکی آنکه به انکشاف زراعت قدامت داده و گفته شده که ۳۸.۹ فیصد منابع در این سکتور بمصرف می‌رسد؛ دیگر به پروژه‌هایی قدامت داده می‌شود که زود رس بوده و در مدت پلان موجب ازدیاد تولید و عاید گردد؛ همچنان به سرمایه‌گذاری در سکتور خصوصی بیشتر توجه بعمل می‌آید و نیز در پروژه‌های روی دست کوشیده می‌شود از قوای بشری بیشتر استفاده صورت گیرد تا سطح استخدام را ارتقا بخشد؛ علاوه‌تاً تقویه سکتور صنعت از طریق تشبثات خصوصی در آن ساحاتی بیشتر مطمح نظر است که تولیدات آن بتواند جانشین متاع وارداتی گردند و برای تقویه این صنایع باید از سیاست‌های حمایوی کار گرفت و نیز برای انکشاف آن زمینه‌های مساعد را فراهم نمود؛ در ساحه تعلیمات مسلکی و تحصیلات عالی باید به ضرورت کشور و درعین زمان به ارتقای کیفی سوویه فارغان از یک طرف و ایجاد توازن منطقوی از طریق تأسیس موسسات تحصیلات عالی در چند شهر بزرگ کشور توجه مبذول گردد.

تفاوت کلی پلان پنج‌ساله چهارم با سه پلان گذشته در آنست که: «در پلان چهارم به منظور ارزیابی بهتر پروژه‌های انکشافی، پلان‌های سالانه در چوکات پلان پنج‌ساله طرح و تدوین می‌گردد. پلان‌های سالانه به پلان

گذاران فرصت می‌دهد تا جدیدترین معلومات را در نظر بگیرند و پلان را بریک اساس تازه و واقعی متکی بسازند... موجود نبودن احصائیه‌های اساسی در راه ارزیابی وضع اقتصادی و طرح پلان‌های علمی یک مانع بزرگ بشمار می‌رود؛ بنابراین در پلان چهارم به تأسیس یک دفتر مرکزی احصائیه که از یک طرف فعالیت‌های احصائیوی دوایر را هماهنگی بدهد و از جانب دیگر با ایجاد احصائیه‌های اساسی در زمینه نفوس، عاید ملی، تجهیزات زراعتی و صنعتی و قوای بشری و غیره اقدام نماید، توجه و اهتمام می‌شود. یکی دیگر از عوامل اساسی در زمینه تطبیق پروژه‌های انکشافی، مطالعات اقتصادی و تکنیکی پروژه‌ها می‌باشد... که تا حال توسط امداد تکنیکی و یا از طریق قرضه‌های خارجی و به وسیله افراد خارجی صورت می‌گیرد... در پلان چهارم مرکز پروژه سازی دایر می‌گردد که این کار از یک طرف سبب صرفه جوئی مصارف اسعاری و از جانب دیگر موجب تطبیق سریع و موفقیت آمیز پروژه‌های انکشافی در آینده خواهد شد.»

طوری که در مسوده پلان چهارم آمده است: «وزارتها، دوایر و تصدیها مکلف می‌باشند تا پلان‌های مفصل سالانه و پلان‌های تطبیق و مراقبت پروژه‌های خود در موقع آن ترتیب و راپورهای پیشرفت کار پروژه‌ها را مطابق فورمه‌های معین به وزارت پلان بدهند. وزارت پلان به منظور هماهنگی و تجدید نظر و تعدیلات پلان و ارزیابی پیشرفت پلان‌های مربوطه مسئولیت داشته، مکلف است معلومات لازمه را در قسمت پرابلمهای پلان و تطبیق آن به شورای عالی اقتصادی و حکومت تهیه نماید.» (صفحه ۲۰ و ۲۱ مسوده پلان چهارم.)

از توضیحات فوق بر می‌آید که پلان چهارم اگرچه زیر نام پلان پنج‌ساله اهتمام یافته، ولی در واقع ماهیت آن به پلان‌های یک ساله تغییر شکل یافته و نیز مرکزیت وزارت پلان به حیث طراح و نظارت کننده پلان‌های پنج‌ساله به یک واحد اداری تنظیم کننده پلان‌های واحداث اداری دیگر و تصدیها مبدل

گردیده و صلاحیت اتخاذ تصمیم نیز از وزارت پلان به شورای عالی اقتصادی انتقال می یابد که با این ترتیب آن وزارت نقش مرکزی خود را به حیث طراح و نیز اداره کننده و تصمیم گیرنده نهائی از دست می دهد.

مهمتر از همه رویدادهای سیاسی در کشور در آستانه آغاز پلان چهارم موجب یک نوع بی نظمی گردید که بر تطبیق آن اثر گذاشت، از جمله وقوع خشکسالی مدهش در سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ ش (۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ م)، مظاهرات پیهم در شهر کابل و بعضی شهرهای دیگر، کشیدگی ها در پارلمان و غیره که پیشبرد امور را برای حکومت دشوار می ساخت و در نتیجه آن داکتر عبدالظاهر به تاریخ اول میزان ۱۳۵۱ (۲۴ سپتمبر ۱۹۷۲) از مقام صدارت استعفا داد و پادشاه افغانستان محمد موسی شفیق را به صدارت توظیف کرد. دوره کار شفیق کوتاه بود و موصوف طی ده ماه حکومت خود هنوز مصروف کارهای مقدماتی بود که به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۶ جولای ۱۹۷۳ م) به زعامت محمد داؤد کودتا صورت گرفت و نظام شاهی سقوط کرد و به جای آن نظام جمهوری در افغانستان اعلام شد.

اینکه پلان چهارم پنج ساله پس از کودتا و ارزش های نظام جدید به چه سرنوشت دچار گردید، بهتر است به این شرح عبدالعزیز فروغ - آنوقت رئیس امور پلانگذاری در وزارت پلان توجه کرد. فروغ می گوید: «وقتیکه داؤدخان کودتا کرد و رئیس دولت بود، روزی آقای خرم [علی احمد] که در آن زمان معین وزارت پلان بود، به من گفت که شما را داؤدخان خواسته و من خدمت شان رفتم و دیدم که بسیار علاقه مندی به پلان داشت و می خواست بفهمد که پلان چهارم چگونه است و چگونه می تواند تطبیق شود. من البته بعضی مسائلی را که می فهمیدم به وی گفتم و پیشنهاد کردم که پلان چهارم نباید لغو شود؛ بلکه امکان تطبیق آن در قالب پلانهای سالانه وجود دارد. ایشان ظاهراً چیزی نگفتند؛ اما اعتقاد من براینست که نظر من را پذیرفتند و سپس وزارت پلان تاجائیکه امکان داشت به اساس پلانهای سالانه پروژهها و

اهداف پلان چهارم را پیاده کرد و البته بعضی تغییرات آمد که مطابق پالیسی دولت بود و تحولات خوبی در همین دوره واقع شد.»

فروغ در ادامه می‌افزاید: «در دوره انتقال بین دوره سلطنت و آغاز پلان هفت ساله [یعنی از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۷ جولای ۱۹۷۳) تا اول حمل (۱۳۵۵)] عواید دولت از ۶.۱ میلیارد افغانی در سال ۱۳۵۱ به ۱۳.۹ میلیارد افغانی در سال ۱۳۵۵ زیاد شد و مازاد بودجه عادی به مقصد تمویل انکشاف اقتصادی از ۴۶۲ میلیون افغانی به ۲.۸ میلیارد افغانی بلند رفت، صادرات از ۱۲۴ میلیون دالر به ۳۱۰ میلیون دالر رسید و ذخایر اسعاری مملکت از ۵۵.۷ میلیون دالر به ۲۱۵ میلیون دالر افزایش یافت. ظرفیت های اقتصادی مورد استفاده قرار گرفت؛ در تولیدات برق، شکر، نساجی، زغال سنگ، سمنت و سائر تولیدات افزایش قابل ملاحظه رخ داد. نرخ تبادل اسعار از ۸۰ افغانی در برابر یک دالر امریکائی به کمتر از ۵۰ افغانی در برابر یک دالر ترقی کرد. مصارف انکشافی از ۴.۹ میلیارد افغانی در سال ۱۳۵۱ به ۸.۴ میلیارد افغانی در سال ۱۳۵۵ زیاد شد. در تطبیق پروژه‌ها سرعت بخرچ داده شد. کار بعضی از پروژه‌های مهم از قبیل دستگاه برق کجکی و شاهراه کابل گردیز تکمیل شد؛ تلویزیون موفقانه تأسیس شد، بس های برقی که یک پدیده نو بود، تطبیق گردید؛ بهبود شرایط اقتصادی در دوره انتقالی ۱۳۵۲ - ۱۳۵۵ شرایط را برای طرح پلان هفت ساله بسیار مساعد ساخت.» (دیده شود مصاحبه عبدالعزیز فروغ با عبدالله نوابی گرداننده تلویزیون خلا، منتشره رساله "دوران طلانی پنج سال جمهوریت، کابل، دسمبر ۲۰۱۵، صفحه ۲۵ - ۲۶)

در اینجا بيمورد نخواهد بود که پلان پنج ساله چهارم با آنکه پس از سال اول مواجه با یک تحول کلی گردیده بود و چهار سال آن در دوره جمهوری مورد تطبیق قرار گرفت، بازهم به مقایسه پلان پنج ساله سوم که (از ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰) ادامه یافت، برویت ارقام بیشتر موفق بود. گیورکی یژوف در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "پلان های محمد داؤد برای عصری سازی

افغانستان" ارقامی را ارائه می‌دارد که نتایج و پیشرفتهای پلان پنج‌ساله سوم را با پلان پنج‌ساله چهارم به مقایسه می‌گیرد که برای سهولت کار فقط تحول را به فیصدی‌های مربوط خلاصه می‌سازیم، از اینقرار که هرگاه مجموع موضوعات ذیل را در پلان پنج‌ساله سوم ۱۰۰ فیصد اساس قرار دهیم، تحولات در ختم پلان پنج‌سال چهارم با فیصدی قرار ذیل انکشاف کرده است: عواید عمومی دولت ۱۵۲ فیصد که از انجمله منابع داخلی ۱۶۲ فیصد، کمک‌های خارجی به شکل نقده ۱۱۹ فیصد و به شکل کمک جنسی (مواد و لوازم و غیره) ۱۵۸ فیصد بالارفته و اما مصارف مجموعی ۱۴۲ فیصد که از جمله مصارف عادی ۱۵۰ فیصد و مصارف انکشافی ۱۳۳ فیصد و مصارف بازپرداخت قرضه‌ها ۲۰۳ فیصد افزایش یافته که در نتیجه کسر بودجه دولت که در ختم پلان سوم به ۳۳۰۳ میلیون افغانی میرسید، در ختم پلان چهارم به ۸۱۴ میلیون افغانی (یعنی به ۱/۴) کاهش پیدا کرد.

مجموع سرمایه‌گذاریها که در ختم پلان سوم ۱۹۰۲۶ میلیون افغانی بود در ختم پلان چهارم به ۲۵۲۵۴ میلیون افغانی (۱۳۳ فیصد) بالا رفت که از جمله سرمایه‌گذاریهای داخلی ۱۴۸ فیصد و سرمایه‌گذاریهای خارجی ۱۱۹ فیصد و سرمایه‌گذاریهای سکتور خصوصی ۱۸۸ فیصد و سرمایه‌گذاریهای دولتی ۱۳۳ فیصد افزایش نمود. سرمایه‌گذار دولتی در سکتور زراعت ۱۴۳ فیصد، در سکتور صنعت ۱۳۱ فیصد، در سکتور ترانسپورت و مخابرات ۱۰۹ فیصد و در سکتور خدمات اجتماعی به ۱۴۱ فیصد ارتقا نمود. (برای شرح مزید و جزئیات ارقام دیده شود - یژوف، گیورکی پیتروویچ: "پلان‌های محمد داود برای بازسازی افغانستان"، مترجم: غوث جانباز، افغان جرمن آنالین، قسمت اول، ۲۱ اپریل ۲۰۱۰، ارقام در جدول صفحه ۴)

پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی هفت ساله

طوری که گفته شد، پلان پنج‌ساله چهارم با وجود تحول بزرگ سیاسی بازهم به قسم پلان سالانه با کمی تعدیلات مورد تطبیق قرار گرفت. دولت

جمهوری ضمناً به وزارت پلان هدایت داد تا پلان آینده رابه جای پنج سال، برای هفت سال طرح و تدوین نماید. وزارت پلان در اواخر ماه حوت ۱۳۵۴ موفق شد تا مسوده اولین پلان هفت ساله را به شورای عالی اقتصادی پیش کند که پس از بازنگری آن شورا، مسوده نهائی به مجلس وزراء ارائه شد و مورد تصویب قرار گرفت و با صدور فرمان تقنینی رئیس دولت محمد داود به تاریخ ۱۴ سنبله ۱۳۵۵ آغاز و باید تا سال ۱۳۶۱ ادامه می یافت.

شرح پلان هفت ساله که از طرف وزارت پلان در دو جلد به نشر رسیده، در فصل دوم آن پس از ذکر کلیات پالیسی انکشاف اقتصادی و اجتماعی دولت جمهوری تحت ۱۸ فقره، تأکید جدی بر انکشاف سریع صنعتی و به خصوص صنایع ثقیله بعمل آمده و بر طبق تجارب حاصله از دیگر کشورها، انکشاف این سکتور موجب استقلالیت اقتصادی و اکتفا به خود می گردد که در عین زمان می تواند چانس استخدام و تشکل سرمایه را در کشور افزایش دهد. همچنان در این پلان بر انکشاف سکتور زراعت و مالداري نیز تأکید شده تا از یک طرف از توريد مواد غذائی جلوگیری شود و از طرف دیگر مواد اولیه را برای صنایع فراهم سازد.

شرح و بسط مزید پلان در این مختصر نمی گنجد، و اما مختصر آنرا میتوان از یک قسمت بیانیه مفصل محمد داود که در مجلس افتتاحیه لویه جرگه ۱۳۵۵ ایراد کرد، اقتباس نمود. محمد داود در این بیانیه گفت: «تحلیل و ارزیابی وضع اقتصادی و اجتماعی کشور مخصوصاً بعد از ختم دوره اول و دوم پلان پنج ساله الی آغاز انقلاب ۲۶ سرطان اجراءات و مساعی ای که در ظرف سه سال جمهوریت یعنی الی ختم سال ۱۳۵۴ بعمل آمده و همچنان توضیح اولین پلان هفت ساله جمهوریت که از ماه حمل هذا سنه شروع گردیده با تحلیل و ارزیابی آن در وضع اقتصادی و اجتماعی کشور در ختم پلان از طرف من و وزرای محترم وقتاً فوقتاً توسط رادیو و جراید به اطلاع عموم هموطنان رسانیده شده و روشنی کافی در موضوعات فوق انداخته است

که نمی خواهم وقت وکلای محترم را با تکرار دوباره آن صرف کنم. آنچه می خواهم به صورت مختصر تذکر دهم، خطوط عمده ایست که با تطبیق اهداف، پروگرام و معیارهای سیاست اقتصادی در ختم پلان هفت ساله چه تغییراتی در ساحات اقتصادی و اجتماعی کشور به میان می آید.

رشد عواید داخلی ۱۴۴.۶ فیصد، رشد مصارف سرمایه گذاری ۴۹۷ فیصد و رشد مصارف عادی به اندازه ۱۰۶ فیصد تخمین شده است که این امر منتج به تشکیل بیشتر سرمایه جهت تمویل مصارف انکشافی می گردد.

ارزش صادرات به اندازه ۷۳.۸ فیصد ازدیاد، و ارزش واردات در حدود ۵۵ فیصد پیش بینی شده است. ارزش خالص تولیدات صنعتی از ۵۰۶ میلیارد به ۱۰۲۰ میلیارد افغانی افزایش می یابد که رشد ۸۳.۲۰ فیصد را احتوا می کند. ارزش تولیدات زراعتی از ۵۳.۸ میلیارد افغانی به ۷۳.۹ میلیارد افغانی یا ۳۷ فیصد افزایش خواهد یافت. تولید مجموعی انرژی برق از ۷۰۰ میلیون کیلووات ساعت به ۱۶۰۰ میلیون، کیلووات ساعت بلند خواهد رفت، یعنی ۱۲۸.۶ فیصد.

وضع آبیاری زمین های فاقد آب کافی ساحه ۱۶۷۵۰۰۰ جریب زمین، و زمین های بایر که جدیداً تحت آبیاری می آیند، عبارت از ۳۱۰ هزار جریب زمین خواهد بود.

طول مجموعی سرک های موتر رو، از ۹۲۰۰ کیلومتر به ۱۱۰۰۶ کیلومتر یا ۱۹.۶ فیصد افزایش خواهد یافت.

طی پلان هفت ساله از جمله طول مجموعی یک هزار هشتصد و ده کیلو متر خط آهن ۱۱۸۶ کیلومتر آن تحت ساختمان گرفته خواهد شد.

طول عمومی لین های چنل سیستم مخابرات از ۲۷۰۰ کیلو متر به ۴۷۰۰ کیلومتر یعنی ۷۳.۱ فیصد و تعداد تلیفون از ۲۱ هزار پایه به ۴۰ هزار پایه افزایش می یابد، یعنی ۹۰.۵ فیصد، و سیستم مایکروویف به ظرفیت

۳۰۰ کانال مخابره تیلیفونی و تلویزیونی تکمیل خواهد گردید.

تعداد مکاتب ابتدائی اساسی از ۱۳۴۵ باب به ۲۳۵۵ باب و تعداد مکاتب مسلکی از ۲۹ باب به ۸۴ باب، یعنی بالترتیب از ۷۵ فیصد به ۱۲۸ فیصد افزون خواهد شد. فیصدی جذب شاگردان دارای سن شمول به مکتب از ۴۴ فیصد به بیش از ۷۰ فیصد بلند خواهد رفت و تعداد شاگردان دوره ابتدایی از ۷۱۰ هزار به یک میلیون سه صد هزار نفر یا به ۶۴.۶ فیصد، در اخیر پلان خواهد رسید.

تعداد بستر در شفاخانه‌های ملکی از ۳۶۰۰ به ۵۲۰۰ بستر یعنی ۵۸ فیصد افزون خواهد گردید و در اخیر پلان به تعداد داکتر ۸۹ فیصد افزایش به عمل خواهد آمد.

در نتیجه این همه تحولات در ساحات اقتصادی و اجتماعی اوسط رشد سالانه عاید غیر خالص ملی از ۲.۴ فیصد به ۶.۳ فیصد ارتقاء و همچنان رشد وسطی سالانه عاید فی نفر در پلان هفت ساله از ۰.۰۱ فیصد به ۴ فیصد نسبت به سال گذشته بلند برده خواهد شد. با تطبیق پروگرام‌های انکشافی و توسعه فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و اداری در پلان هفت ساله برای ۲۰۸ هزار نفر به سویه عالی، متوسط و کارگر ماهر زمینه استخدام فراهم خواهد شد.

باید دانست که تطبیق اهداف فوق و تامین انکشاف اقتصادی تنها و تنها وابسته به حجم سرمایه‌گذاری و منابع مالی نبوده، ایجاب می‌کند همزمان قدم‌های استواری در راه ایجاد یک اداره سالم اقتصادی، طرح اساسات قانونی و تربیه کدرهای فنی برداشته شود.

برای آنکه عملیه پلان‌گذاری بصورت منسجم ادامه یابد، دولت به طرح پلان‌های طویل‌المدت در بعضی سکتورهای مهم اقدام خواهد نمود و واحد‌های پلان‌گذاری و تطبیق پلان را بالترتیب در تمام سطوح تقویه خواهد نمود. انکشاف سالم اقتصادی بدون تردید ایجاب می‌کند تا اصول اداری

کشور با نیاز مندی ها هماهنگ گردد.

در پلان هفت ساله دولت جمهوری سعی خواهد شد بعد از تشخیص پرابلم ها، روش های اداری را مرحله به مرحله اصلاح و تشکیلات لازمه برای تطبیق ریفورم اداری ایجاد کند. طی مدت ۷ سال ممکن در بعضی از پیشبینی ها تغییری وارد گردد و نوسانات اقتصادی بین المللی مخصوصاً اهداف پلان را متأثر سازد. بنابراین تحولات ناشی از تحولات اقتصادی و اجتماعی در چوکات پلان های سالانه رعایت گردد.

اکنون ادامه موضوع را بازهم از زبان یکی از طراحان این پلان که بعداً به حیث معین وزارت پلان عز تقرر حاصل کرد، یعنی عبدالعزیز فروغ شنید که می گوید: «یکی از اهداف پلان استفاده از آب و خاک افغانستان بود، هدف دیگر آن تأسیس صنایع اساسی و کلیدی بود... و ساحه باید وسیع شده و سایر نقاط کشور را نیز در بر بگیرد. توزیع بهتر عاید ملی و تأمین عدالت نسبی نیز از جمله اهداف آن پلان محسوب می شد.»

درباره پیشبینی های مندرج پلان عبدالعزیز فروغ می افزاید: «حجم سرمایه گذاری در پلان هفت ساله به اندازه ۱۷۴ میلیارد افغانی پیشبینی شده بود که به مقایسه چهار پلان انکشافی که در افغانستان تطبیق شده بود، تقریباً سه برابر زیادتر بود. در این پلان پروژه خط آهن اهمیت ستراتیژیک داشت و مصارف آن در حدود ۴۰ میلیارد افغانی پیشبینی شده بود. خط آهن برای توسعه همکاری های اقتصادی بین افغانستان و ایران و پاکستان ضرور بود و این همکاری ها می توانست موجب استقرار اوضاع در هر سه کشور شود.»

فروغ علاوه می کند: «با تطبیق پلان هفت ساله تحول اساسی در زندگی مردم ایجاد میگردد. البته اگر پلان تطبیق میشد، رشد اقتصادی در پلان بصورت اوسط ۶.۳ فیصد پیشبینی شده بود. همچنان عاید فی نفر در شروع پلان ۵۴۰۰ افغانی بوده و رشد سالانه نفوس ۲.۳ فیصد تخمین شده بود. پس امکان داشت که عاید واقعی فی نفر در طول ۱۸ تا ۱۹ سال از دو برابر

زیادتر گردیده و به این ترتیب از سطح فقر کاسته شود.»

فروغ می‌افزاید: «از طریق پروژه برق حرارتی کابل و مزار شریف و استفاده از برق کجکی و سلما، ظرفیت برق از ۳۴۱ میگاوالت به ۷۷۶ میگاوالت در اخیر پلان بلند میرفت و تولید برق از ۷۱۶ میلیون کیلووات فی ساعت به ۱۰۶ میلیارد کیلووات فی ساعت زیاد میشد. ساختمان خط آهن بطول ۱۸۱۰ کیلومتر در نظر بود و از آنجمله تقریباً ۱۲۰۰ کیلومتر آن در پلان هفت ساله تکمیل میگردد. در ساحه آبیاری نیز پیشینی های مهمی صورت گرفته بود: ساحه تحت آبیاری پروژه های دولتی از ۹۰ هزار هکتار به ۳۹۷ هزار هکتار توسعه پیدا می کرد... بند های بزرگ از قبیل بند بخش آباد فراه رود در پلان پیشینی شده بود، طوری که سروی این بند توسط فرانسوی ها صورت گرفته بود و می توانست ۶۰ هزار هکتار اراضی زراعتی را آبیاری کند. بند دیگر عبارت بود از بند سلما بر دریای هری رود که ۷۳ هزار هکتار زمین را آبیاری می کرد. بندهای کیله گی و سرده و پروان بالترتیب ۵۳ هزار، ۱۳ هزار و ۲۴ هزار هکتار زمین را آبیاری می کردند. بندهای آب سردی و پروان در ابتدای پلان هفت ساله بصورت نسبی تکمیل شدند و از همه مهمتر پروژه آبیاری خوش تپه بود.... افغانستان از دریای آمواستفاده نکرده بود و اما اتحاد شوروی سابق در اثر پافشاری و اصرار افغانستان قبول کرد که به منظور اعمار پروژه آبیاری خوش تپه که قرار بود ۱۰۰ هزار هکتار زمین را آبیاری کند، به افغانستان مساعدت های مالی و تخنیکی فراهم کند و برطبق پلان قرار بود که یک دستگاه بزرگ پمپ کردن آب به ظرفیت ۱۱۰ متر مکعب فی ثانیه در محل پروژه نصب شود و این یکی از پروژه ها بزرگ، مطلوب و سیاسی افغانستان بحساب میرفت. سایر پروژه های آبیاری عبارت بودند از: بند آبگردان خان آباد، پروژه گوهرگان و چهاردره و بند کمال خان در هلمند که ۷۵ هزار هکتار زمین را آبیاری نموده و جریان آب هلمند را تنظیم می کرد و حق آبه ایران را به همان اندازه به ایران میرسانید. ساختمان بند الوم باغ که

بالا تر از کجکی موقعیت دارد، بظرفیت ۳ میلیارد مکعب آب در نظر بود و اگر این کار صورت می گرفت، حق آبه ایران کاملاً تنظیم میگردید. پروژه های پرچابه کجکی نیز از جمله پروژه های مهم بود و هرگاه تکمیل میگردید، ظرفیت ذخیره آب را در کجکی از ۱۰۷ میلیارد مکعب به ۷۰۲ میلیارد متر مکعب زیاد می ساخت.»

در ساحه معارف و صحت نیز اقداماتی در پلان پیشبینی شده بود، چنانچه تعداد شاگردان معارف از ۷۸۹ هزار نفر به قریب ۱۰۳ میلیون، شاگردان مکاتب مسلکی از ۴۰۰۰ نفر به ۴۰ هزار و تعداد محصلان پوهنتون از ۸۲۰۰ به ۱۱۳۰۰ نفر ارتقا می کرد.... در آغاز پلان به تعداد ۱۰۵۰ نفر داکتر در موسسات طبی داخل خدمت بودند که در پلان هفت ساله قرار بود تعداد ۱۰۰۰ داکتر دیگر نیز بر آن افزوده شوند و در نظر بود تعداد مراکز صحتی از ۱۰۴ مرکز به ۲۱۷ مرکز توسعه یابند.

در آغاز پلان هفت ساله تماس مخابراتی با خارج از طریق چینل سیستم با شبکه ایران، پاکستان و اتحاد شوروی برقرار بود که این وضع مخابرات خارجی و داخلی را بسته به آن سیستم و تابع لطف همسایه ها ساخته بود. دولت برای بیرون شدن از این وابستگی نخست در نظر داشت تا از سیستم "مایکرو ویف" استفاده نماید و جاپانی ها موافقه کردند که آنرا از اسلام قلعه تا کابل اعمار کنند که در اثر آن هم مخابرات در داخل و هم در خارج انکشاف می کرد، طور مثال در چینل سیستم در یک وقت بین کابل و قندهار ۱۲ الی ۲۰ مخابره ممکن بود، در حالیکه با سیستم میکروویف تعداد مخابره همزمان از ۳۰۰ الی ۹۰۰ مخابره بلند میرفت. همچنان دولت جمهوری در نظر داشت برای مخابرات بین المللی از قمر مصنوعی استفاده کند که این پروژه نیز به طور مکمل مورد مطالعه قرار گرفت و بانک انکشاف اسلامی آمادگی خود را برای تمویل آن ابراز کرد که متأسفانه وقوع کودتای ۷ ثور مانع امضای قرارداد آن شد.

فروغ می‌افزاید: «بین سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۵ [دوره جمهوری] عواید دولت بلند رفت و موجب استقرار وضع اقتصادی شد. یکی از علل آن تعدیل قیمت گاز بود که به اتحاد شوروی صادر می‌شد. قیمت گاز از شروع صادرات به شوروی تا سال ۱۳۵۰ در حدود ۵.۲۰ دالر فی ۱۰۰۰ متر مکعب بود؛ اما بعد تا سال ۱۳۵۵ به ۱۶.۱۰ دالر فی ۱۰۰۰ متر مکعب بلند رفت و ارزش صادرات آن بین سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۵ از ۱۳ میلیون دالر به ۴۰ میلیون دالر رسید.... در دوره کمونیست‌ها [رژیم خلق و پرچم] قیمت گاز به ۱۳۰ دالر فی ۱۰۰۰ متر مکعب رسید و حکومت‌های کمونیستی افغانستان در حقیقت ۵.۲ میلیارد دالر در طول ۱۰ - ۱۱ سال از این مدرک گرفتند که متأسفانه همه را برای کشتن افغان‌ها و تخریب افغانستان به کار بردند»

همچنان معدن مس عینک در همان اوایل جمهوریت کشف شد و مطالعات مقدماتی آن تا سال ۱۳۵۵ تکمیل گردید؛ اما روزگار فرصت تطبیق این همه پروژه‌های مهم را نداد و هنوز دو سال از تطبیق آن پلان نگذشته بود که کودتای منحوس ۷ ثور ۱۳۵۷ صورت گرفت، نظام جمهوری سرنگون شد، محمد داؤد رئیس جمهور کشور با تمام خانواده خود در یک شب ظلمانی همه جام شهادت نوشیدند و بدینوسیله جای پیشرفت را ویرانی و بربادی گرفت که در نتیجه هر آنچه در کشور در طول سال‌ها اعمار شده بودند، همه از بین رفتند و افغانستان به یک کشور خاک و خون تبدیل گردید.»

«قروض و امدادی که برای تطبیق پلان هفت ساله پیشبینی شده بود، به ۲۵۳۳ میلیون دالر میرسید و اکثراً منابع آن تثبیت بود - اتحاد شوروی، امریکا تا یک حد، عربستان سعودی و ایران. این کشورها همه مبالغی هنگفتی برای تطبیق پروژه‌های پلان هفت ساله دادند و این خود مشروعیت رژیم محمد داؤد را به اثبات می‌رسانید. رژیم جمهوری در سطح بین‌المللی اینقدر شناخته شده بود که هر مملکت از عراق تا کویت و امارات متحده عربی و دیگر

کشورهای عربی و اتحاد شوروی، ایالات متحده امریکا، جاپان و چین در تمویل پلان سهم گیری کردند.» (مطالب فوق از مصاحبه عبدالعزیز فروغ سابق معین وزارت پلان برگرفته شده که با انجنیر عبدالله نوابی به تاریخ ۱۲ جولای ۲۰۱۳ در تلویزیون خلا - منتشره شمال کالیفورنیا انجام یافته است. متن مکمل این مصاحبه بعداً تحت عنوان "انکشاف اقتصادی افغانستان در دوره شهید داودخان...." توسط خانم نصیبه اکرم حیدری به قید قلم آورده شد که در پورتال افغان جرمن آنلاین، مورخ ۱۷ جولای ۲۰۱۵ به نشر رسیده است.)

منابع کمکی در تمویل پلان هفت ساله

یکی از خصوصیات بارز پلان هفت ساله حصول منابع مالی و جذب کمک ها از منابع مختلف بود که بدون شک موفقیت نظام را در جلب همکاری بین المللی در انکشاف افغانستان بیان می کند. گیورکی یژوف در کتاب خاطرات خود از منابع ذیل برای تمویل یک قسمت پلان هفت ساله گزارش می دهد:

۱ - از کشورهای کمونیستی:

الف: اتحاد شوروی: اتحاد شوروی به تأسی از موافقتنامه ۲۷ فبروری ۱۹۷۵ به افغانستان سه قرضه را ارایه کرد:

یک - قرضه ۹۵ میلیون روبلی با دو فیصد مفاد سالانه، میعاد رفع قرضه ۱۵ سال، با سه سال تخفیف. قرضه مذکور قرار بود برای اعمار پل مختلط موتر رو و خط آهن از طریق دریای آمو، ترمیم میدان هوایی کابل، اعمار لین های برق از ستیشن برق نغلو الی جلال آباد و سایر پروژه های تولید انرژی آب و برق و دیگر پروژه ها اختصاص داشت؛

دو - قرضه ۱۰۸ میلیون روبلی (با مفاد سالانه ۲ فیصد)، میعاد رفع ۳۰ سال، منجمله هشت سال تخفیف. قرضه مذکور برای اعمار ستیشن پمپ

آب و کانال "خوش تپه"، بند و ذخیره آب "چشمه شفا" بالای دریای بلخ، بند و ستیشن برق "کیله گی" با ظرفیت ۵۰ میگاوات برق بالای دریای قندز و چند پروژه دیگر مورد استفاده بود؛

سه - قرضه ۱۰۵ میلیون روبلی (با مفاد سالانه ۳ فیصد)، میعاد رفع ۸ سال. قرضه مذکور برای انکشاف ظرفیت سیلوی کابل، ایجاد سیلوها در هرات و مزارشریف، اعمار پایپ لاین گاز در جرق و دق برای استخراج سالانه دو میلیارد مترمکعب گاز. و یک تعداد دیگر پروژه‌ها اختصاص داشت.

ب - چکوسلواکیا: اعطای قرضه ۳۰ میلیون دالری برای مدت ۱۵ سال با مفاد سالانه ۲ تا ۳ فیصد. چکوسلواکیا قبلاً قرضه به اندازه ۲۰ میلیون دالر را به افغانستان به تأسی از موافقتنامه سال ۱۹۷۳ به خاطر اعمار فابریکه سمیت، دو مرکز پروسس چرم و لوازم برای کار و بهره برداری از معادن تحویل داده بود؛

ج - بلغاریا: اعطای قرضه ۱۰ میلیون دالری برای مدت ۱۵ سال با مفاد سالانه ۲.۵ فیصد برای اعمار مؤسسات تولید میوه و سبزیجات خشک، سردخانه‌ها فابریکه چرمسازی، فارم های مواشی و ایجاد سردخانه‌ها در ناحیه غزنی؛

د - جمهوری مردم چین: کشور مذکور در سال ۱۹۷۵ به افغانستان قرضه ۵۵ میلیون دالری را برای ۵۰ سال بدون اخذ مفاد اعطا کرد که برای تمویل صادرات، اعمار شبکه های آبیاری در ناحیه پروان و غیره استفاده میشد.

۲ - از کشورهای بلاک غرب:

الف - ایالات متحده امریکا: دو قرضه را به مبلغ مجموعی ۱۶.۶ میلیون دالر با مفاد سالانه ۲ تا ۳ فیصد به اختیار گذاشت که میعاد باز پرداخت این

قرضه ۴۰ سال تعیین گردیده بود.

اهداف قرضه ها: تطبیق پروگرامهای انکشاف زراعت، اعمار لین های انتقال برق از ستیشن های آبی تولید برق کجکی الی قندهار، گرشک و لشکرگاه. امریکائی ها همچنان متقبل شدند تا ۳۰ هزار تن کود فوسفات را به افغانستان تحویل دهند.

ایالات متحده مبلغ ۳۲.۶ میلیون دالر را به خاطر ایجاد سیستم ذخیره آب در وادی هلمند، اعمار مکاتب ابتدائیه، منازل رهائشی برای معلمین، سرکها، پلها و شبکه های کوچک آبیاری و آبرسانی در دهات، تهیه مواد تدریسی و لوازم برای لابراتوارها، معاشات کمکی برای محصلین و استادان پوهنتون کابل و به راه اندازی فعالیت های سرشماری اختصاص داد.

ب - آلمان فدرال: این کشور در سال ۱۹۷۳ قرضه ای به ارزش ۲۰ میلیون دالر را برای انکشاف ولایت پکتیا به جانب افغانی تحویل داد. آلمان همچنان طی سال های ۱۹۷۳ - ۱۹۷۶ دو قرضه دیگر را به ارزش مجموعی ۲۱ میلیون دالر با مفاد سالانه ۰.۷۵ فیصد برای ۴۰ سال (با تخفیف ده ساله) به افغانستان ارایه کرد که بیشتر برای خریداری بس ها، اسباب و لوازم برای موسسات مخابراتی و اموال مصرفی اختصاص داشت.

ج - برتانیه کبیر: لندن در سال ۱۹۷۴ یک میلیون دالر را به کابل به طور رایگان اعطا کرد و ۱.۴ میلیون دیگر را به طور قرضه برای ۲۵ سال (با ۵ سال تخفیف) بدون فیصدی برای اعمار مجدد موسسه تصفیه پخته در لشکرگاه در اختیار افغانستان قرار داد.

د - جاپان: طی سال های ۱۹۷۷ - ۱۹۷۴ مبلغ ۵.۲ میلیون دالر را به طور رایگان به اختیار افغانستان قرار داد. هدف از مساعدت مذکور مبارزه علیه بیماری های چون ملاریا و توبرکلوز بود. جاپان همچنان مصمم بود مرکز پخش تلویزیون را در کابل اعمار نموده و مصارف توريد مواد کیمیای فوسفات را به عهده بگیرد.

هـ- دنمارک: کشور مذکور در سال ۱۹۷۵ قرضه ۳ میلیون دالری را به جانب افغانی برای ۲۵ سال (بدون مفاد) به خاطر تمویل مصارف مربوط به سرک سازی و راه سازی اعطا کرد.

و- کانادا: در سال ۱۹۷۵ مبلغ ۱۴.۳ میلیون دالر را برای پروژه ایجاد سیستم آبرسانی و کانالیزاسیون شهر کابل در اختیار افغانها قرار داد.

۳- کشورهای اسلامی:

الف- ایران: تهران در سال ۱۹۷۵ مبلغ ۱۰ میلیون دالر دیگر را با مفاد سالانه ۵ فیصد برای ۱۵ سال به کابل سپرد. افغانستان میخواست قرضه مذکور را برای ایجاد بانک انکشاف صادرات به مصرف برساند. در سال ۱۹۷۶ ایران مبلغ بعدی را به رقم ۹۵ میلیون دالر با مفاد سالانه از ۲ تا ۴ فیصد برای ۲۰ سال به افغانستان سپرد.

اهداف قرضه اخیر را خریداری بس ها، اعمار کارخانه تولید سمنت و فابریکه نساجی و پشم در قندهار، تشکیل می داد. (راجع به سایر کمک های ایران که بخاطر اعمار پروژه خط آهن و سرکهای موثر رو و دیگر پروژه ها وعده داده شده بود، بعداً در مبحث روابط با ایران به تفصیل صحبت می گردد.)

ب- عراق: کشور مذکور در سال ۱۹۷۴ مبلغ دو میلیون دالر را بدون مفاد به خاطر اجرای پروگرامهای صحت عامه و مسایل فرهنگی و ۱۰ میلیون دالر را برای ۲۰ سال با مفاد سالانه ۰.۷۵ فیصد برای اعمار دستگاه نساجی در هرات در اختیار حکومت افغانستان قرار داد.

ج- عربستان سعودی: ریاض در سال ۱۹۷۴ موافقه کرد تا مبلغ ۵۵ میلیون دالر را برای ۱۲ سال بدون مفاد و ۱۰ میلیون دیگر را (همچنان بدون مفاد) برای انکشاف سیستم آبیاری در وادی هریرود (اعمار بند آب سلما)، مؤسسات خدمات اجتماعی و خریداری کتب درسی در اختیار حکومت

افغانستان قرار داد.

د - کویت: در سال ۱۹۷۴ قرضه ای را به ارزش ۲۷.۹ میلیون دالر (بدون مفاد) برای طرح و سروی پروژه آبیاری وادی فراه رود به افغانستان اعطا نمود.

۴ - مؤسسات و بانک‌های بین المللی

الف - بانک بین المللی رهنی و انکشافی و بانک جهانی: طی سال‌های ۱۹۷۳ - ۱۹۷۶ قرضه های را برای پنجاه سال با مفاد سالانه ۰.۷۵ فیصد برای ایجاد مؤسسه مالداري در هرات، سرک های موتررو، مساعدت پولی به بانک انکشاف زراعتی، اعمار مرکزگرمی، ایجاد سیستم تأمین آب و کانالیزاسیون در شهر کابل و همچنان احیای شبکه آبیاری بالای دریاهای کندز - خان آباد برای افغانستان به اختیار گذاشت.

ب - بانک انکشاف آسیایی: در سال ۱۹۷۳ قرضه ۱۴.۹ میلیون دالری را برای ۳۰ سال (با ۸ سال تخفیف) با مفاد سالانه ۱.۵ فیصد برای اعمار سرک موتررو دیشو - لشکرگاه؛ در سال ۱۹۷۴ قرضه ۱۴ میلیون دالری را برای ۴۰ سال (با تخفیف ۱۰ سال) و مفاد سالانه ۱ فیصد برای اعمار آبگردانها بالای بند کجکی و سایر فعالیت ها برای ازدیاد آب در این ذخیره؛ در سال ۱۹۷۶ قرضه ۲۴.۸ میلیون دالری را برای ۳۰ سال (با ۸ سال تخفیف) و مفاد سالانه ۱.۵ فیصد برای اعمار شبکه آبیاری گورگان و ایجاد مرکز مالداري، به اختیار گذاشت.

ج - مؤسسه یونیسیف: طی سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ مواد ارتزاقی را در اختیار حکومت افغانستان قرار داده، سیمینارهای تربیه معلمین مکاتب ابتدائیه را به راه انداخته و به اعمار مراکز طبی و تربیه کدرهای مربوطه پرداخت. حجم کمک‌های یونیسیف مبلغ ۳.۷ میلیون دالر را دربرمیگرفت.

د - سازمان بین المللی صحت: این سازمان مساعدت های بلاعوض را به اهالی افغانستان انجام داده و به مبارزه علیه بیماری ملاریا پرداخت.

حجم آن در سال ۱۹۷۳ - ۱۹۷۵ به مبلغ ۳.۴ میلیون دالر می رسید.

هـ - صندوق مخصوص سازمان ملل متحد: طی سال‌های ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ به طور بلاعوض مبلغ ۱.۶ میلیون دالر را برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر و مصارف ازدیاد قیم مواد اولیه به کابل حواله کرد.

و - صندوق جهانی اسعار: در سال ۱۹۷۶ قرضه ۱۰.۴ میلیون دالری را برای افزایش ذخیره اسعار کشور ارایه کرد.

ز - کشورهای سازمان اوپک: در سال ۱۹۷۷ کشورهای عضو اوپک قرضه ۳.۷ میلیون را برای ۲۵ سال با تخفیف ۸ سال و مفاد سالانه ۱.۵ فیصد برای تادیه مصارف صادرات مواد غذایی به افغانستان سپردند.

ح - سازمان بین المللی غذا و زراعت: در سال ۱۹۷۴ لوازم و اسباب ضروری را به ارزش ۵.۶ میلیون دالر برای فعالیت های سروری و جستجو در اختیار حکومت افغانستان قرار داد.

بدین ترتیب دیده میشود که حکومت افغانستان برای تطبیق پروژه‌های پلان هفت ساله انکشاف کشور مجبور بود قرضه های مورد ضرورت را از دول و سازمان‌های مختلف بین المللی، منجمله کشورهای حوزه خلیج فارس تقاضا کند.

یژوف خاطر نشان می‌سازد: «مراجعات محمد داؤد به خاطر دریافت مساعدت ها از کشورهای خلیج فارس باعث پیدایش نظر های معین در مطبوعات شوروی گردید. طور مثال گفته میشد که حکومت داؤد میخواهد روابط را با کشورهای "ارتجاعی" استحکام بخشد. ولی طوریکه در بالا تذکر یافت، سهم رژیم های مذکور در مجموع کمک‌های که افغانستان از خارج به دست می آورد در حدود ۸.۲ فیصد بود؛ برعلاوه ۲۵ در صد کمک‌های مذکور بدون قید و شرط در اختیار حکومت افغانستان قرار گرفته بودند. (برای شرح مزید و جزئیات ارقام دیده شود - یژوف، گیورکی پیتر ویچ: "پلان‌های محمد داؤد برای بازسازی افغانستان"، مترجم: غوث جانباز، افغان جرمن

آنلاین، قسمت سوم، ۱۳ جون ۲۰۱۰ صفحه ۴ تا ۶ و قسمت چهارم، ۲۸ می ۲۰۱۰، صفحه اول تا ۲)

توجه مزید به انکشاف مناطق و ولایات کم انکشاف

در طول بیست سال تطبیق پلان‌های پنج‌سال (از پلان اول تا ختم پلان چهارم) بیشتر توجه به زیر بناهای اقتصادی آنهم در قسمت احداث شاهراه‌ها، بند های آب و برق و نیز کمی به زراعت و صنعت توجه مبذول گردید و در این مدت حکومت‌ها مجال آنرا نیافتند تا به امور انکشافی مناطق صعب العبور ولایات کم انکشاف و دور افتاده کشور رسیدگی لازم نمایند. صفحات مرکزی، به شمول بامیان، ارزگان، چغچران و دیگر نقاط آن، همچنان ساحات مرتفع ولایات غزنی و وردک، بدخشان، کنر، پکتیا و وادی ننگرهار از جمله مناطقی بودند که به هدف انکشاف متوازن منطقوی در پلان انکشافی هفت ساله جمهوری بیشتر مورد توجه حکومت قرار داشتند. برای توضیح این موضوع لازم است به استناد دورنمای پلان مذکور که در دو جلد از طرف وزارت پلان به نشر رسیده و نظری به پروژه های انکشافی در مناطق و ولایات مذکور انداخته شود که خلاصه آنرا پتروویچ یژوف در کتاب خاطرات خود ذکر کرده است، از اینقرار:

قسمت های مرکزی افغانستان دارای شرایط ناگوار توپوگرافی است، محلات تقاطع قابل ملاحظه داشته و شرایط اقتصادی در اینجا در سطح بدوی قرار دارند؛ اهالی به طور غیر منظم و پراکنده حیات به سر می‌برند. در این نواحی که ۱۳۹ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد، به تعداد ۷.۳ میلیون نفر زیست میکنند. فقدان راهها و وسایل ترانسپورتی لازم یکی از مشکلات عدیده این مناطق بوده که آنرا از مراکز صنعتی و تجارتي به دور نگهداشته است.

برای رفع مشکلات مناطق مذکور در پلان هفت ساله اعمار راه های

موترو "گردنه دیوار- پنج آب (با فاصله ۲۱۰ کیلومتر) - پل متک - بامیان - بند امیر (با فاصله ۲۳۶ کیلومتر)، هرات - چشت شریف (با فاصله ۱۳۱ کیلومتر)، ارزگان - قندهار (با فاصله ۱۶۴ کیلومتر) در نظر گرفته شده بود.

قرار بود تا در هر ولایت ستیشن های کوچک تولید برق آبی و دیزلی ایجاد گردند. نمونه بارزی این دستگاه ها اعمار دستگاه برق آبی در بامیان با ظرفیت ۵۰۰ کیلووات بود. تجدید و ترمیم خطوط پرواز میدانهای هوایی در بامیان، چخچران و لعل سرجنگل باید ارتباط این مناطق را با کابل قایم میساخت. همچنان توسعه لین های چینل سیستم مخابراتی هرات - چخچران (۳۵۱ کیلومتر)، بامیان - بلوله (۳۲ کیلومتر)، قندهار - ارزگان (۱۶۴ کیلومتر) هرات - قلعه نو - میمنه (۴۵۰ کیلومتر) و همچنان لین های محلی (الی یک هزار کیلومتر)، باید ارتباطات مخابراتی را چه در داخل این مناطق و چه هم با شهرهای دیگر به طور قابل ملاحظه استحکام می بخشید.

در ولایات غزنی و وردک قرار بود ۱۰۰ کیلومتر سرک در دهات احداث شوند و ۴۰۰ کیلومتر سرکهای فرعی ترمیم گردند؛ همچنان در نظر بود که ۱۵۰ بند آب اعمار و ۱۰۰ چاه آب آشامیدنی حفر و یا مجدداً ترمیم شوند.

در ولایات غور، بامیان، پروان و ارزگان برای توسعه آبیاری زمینها قرار بود که به تعداد ۳۰ شبکه آبرسانی کوچک و ۳۱ کیلومتر سرک در محلات اعمار شوند و ۱۲۰۰ آبریزها و معبرهای کاریز، ۲۷ پل و ۶۲ منبع آب برای استفاده اهالی ساخته شوند. ایجاد مراکز و ترنری و واکسین حیوانات به شمول مراکز ذبح حیوانات در غزنی و شیراق و درکنار آن فابریکه چرم سازی نیز شامل پلان بود. در نظر بود تا برای بهبود و انکشاف توریزم و شرایط اقامت خارجیهها یک هتل دارای ۲۰۰ بستر در بامیان و یک هتل ۴۰ بستر در چخچران بر علاوه هتل های قدیمی اعمار گردند. همچنان در پلان اعمار مراکز طبی، توسعه شفاخانه در غزنی، گسترش شبکه های تربیوی و کورس های ارتقای مسلکی معلمین در نظر گرفته شده بود که برای پروگرام های یاد

شده طی هفت سال به یک میلیارد افغانی ضرورت بود.

ولایت بدخشان با نفوس تخمیناً ۴۰۰ هزار نفر و اوسط تعداد نفرخانواده ها به ۷.۷ نفر، زمینهای قابل بهره برداری در آنجا ۵۶۰ هزارهکتار تخمین شده بود که از آنجمله ۱۱۳ هزار هکتار (۶۰ هزارهکتار للمی و ۵۳ هزارهکتار آبی) با وسایل ابتدائی و بدوی مورد استفاده قرار داشت. در این ولایت کمبود مواد خوراکه، قلت آب، نبود مواصلات و درعین زمان موقعیت نهایت صعب العبور بر مشکلات آنجا می افزود. زمین های قابل آبیاری به تقریباً یک سوم حصه همه زمین های موجود را در بدخشان تشکیل میداد، ولی تا آنوقت کار اعمار صرف یک کانال آب به طول ۱۷ کیلومتر با ظرفیت ۵ متر مکعب آب در یک ثانیه برای آبیاری تقریباً یکهزار هکتار زمین بایر آغاز گردیده بود. حجم آب های زیر زمینی در این ناحیه قلیل بود و از آنها برای آبیاری ساحت وسیع استفاده نمی شد. در عین حال در پروگرامهای پلان هفت ساله، اعمار شبکه های متعدد کوچک آبیاری شامل بود. تا آنوقت بدخشان با داشتن ۲۱۲ مرکز آبیاری دارای کمبودیها و نقایصی زیادی بود.

بدخشان با داشتن شرایط مساعد برای انکشاف مالداری در ایام تابستان می توانست برای پرورش تقریباً ۱.۸ میلیون رأس مواشی زمینه را فراهم کند؛ اما افزایش مرگ و میر حیوانات و فرسایش چراگاه ها مانع بزرگ در این راه بود. به همین دلیل پلان هفت ساله در بدخشان انکشاف شبکه های خدمات وترنری، بهبودی وضع چراگاه ها و ایجاد فارم های تجربوی مالداری را در نظر گرفته بود و نیز در مرکز ولایت، شهر فیض آباد، اعمار یک استیشن برق آبی با ظرفیت متوسط ۱۵۰ کیلووات در جوار استیشن موجود دیزلی شامل پلان هفت ساله بود.

در ولایت بدخشان ۶۷۰ کیلومتر راه های مواصلاتی به صورت ابتدایی وجود داشت که بسیاری از آنها با آب خیزی های موسمی تخریب میشدند. در پلان هفت ساله در نظر بود که شاهراه قندز - فیض آباد، عده ای از سرک

های داخل ولایت و نیز ۶ میدان برای نشست و برخاست طیاره های کوچک ایجاد گردد و هم شهرهای قندز- فیض آباد ذریعه ارتباط عصری تلفون به طول ۲۴۵ کیلومتر وصل گردند. پروگرام های وسیع انکشاف خدمات طبی برای بدخشان طرح و تدوین گردید بودند. از آنجایی که در بدخشان در سال ۱۹۷۵ برای یک جمعیت ۷۰ هزارنفری صرف یک داکتر و برای ۵۰ هزار نفر صرف یک بستر در شفاخانه آنجا وجود داشت، لذا در پلان هفت ساله اقدامات لازمه در ساحه انکشاف صحتی این ولایت پیشینی گردیده بود.

کنر- یکی از ولایات عقب مانده افغانستان بود که در مجموع ۲۶ هزار هکتار زمین برای بهره برداری دارد که از جمله ۲۳ هزار هکتار آن للمی و فقط ۳ هزار هکتار آن قابلیت زرع ابی را دارد و ۹۰ فیصد همه حاصلات را در این ناحیه غله جات و حبوبات تشکیل میدهند. طی پلان هفت سال انکشافی در نظر بود تا: - شبکه های آبیاری را برای ۱۰۵ هزارهکتار زمین جدید زراعتی ایجاد نماید، - دستگاه برق آبی "اسد آباد" با ظرفیت ۷۰۰ کیلووات و ۲۴ کانال آبرسانی اعمار گردند، - در ساحه ۱۴ هکتار زمین فارم تجربوی برای تعمیم و آزمایش میتود های جدید زراعتی به میان آید، - استفاده از کود کیمیاوی و بهبود تخمها، سیستم جدید باغداری، غرس نهال های مثمر و غیر مثمر، زیتون و غیره ترویج یابند.

به اندازه ۴۵۶ هزارهکتار زمین این ولایت را جنگلها تشکیل میدهند که از اقتصادی و ایکولوژی اهمیت زیاد دارند. طی پلان هفت ساله قرار بود ۴۵ هزار هکتار جنگل قطع و کارخانه تولید "چارتراش" اعمار گردد و سرکی به طول ۴۰ کیلومتر در میان جنگل ها کشیده شود. در عین حال در نظر بود تا در ظرف پلان در ساحه ۶۱۰۰ هکتار زمین جنگلهای جدید به میان آید.

ولایت پکتیای (بزرگ) که بیشتر کوهستانی است واز مجموع ۱۷۶۰۰ کیلومتر مربع مساحت آن صرف ۱۴۳۰ کیلومتر مربع آنرا همواری ها تشکیل می دهد، فقط ۹ فیصد ساحه مجموعی آن برای زراعت مناسب می باشد و

باقی اکثریت زمینهای حاصلخیز در کوهستانها قرار دارد که به مشکل از آنها استفاده می‌شود. زمین‌های زراعتی عمدتاً در نواحی شهرهای همچون گردیز و خوست قرار داشته که غالباً با مشکل کمبود آب مواجهه اند. حکومت افغانستان طی سالیان متمادی سعی نموده تا اقتصاد این منطقه را رشد دهد. در زمان صدارت محمد داؤد بنابر دعوت حکومت یک عده متخصصین آلمانی برای چندی تلاش کردند مردم را با شیوه‌های مؤثر قطع جنگلات و استفاده بهتر از چوب آن به شکل مدرن آشنا سازند؛ اما عده‌ای از باشندگان محل به قطع خود سرانه و نهایت ظالمانه جنگلها ادامه داده و چارتراش‌ها را توسط شتر به پاکستان انتقال میدادند که موجب نابودی نهال‌های نارس میگردید و این کار خطر امحای کامل جنگلات را در بر داشت.

حکومت طی پلان هفت سال در نظر داشت تا: جنگلات را در ساحه ۸۵۰۰ هکتار زمین احیاء کند و سرکها را در میان جنگلات به طول ۱۷۰ کیلومتر احداث و برای محافظت جنگلهای قدیمی اقدام نماید. برای این مقصد در نظر بود تا ۱۷ میلیون نهال را در خریده‌های مخصوص پلاستیکی پرورش داده تا بعداً به زمین غرس شوند که برای تمویل این پروژه ۲۶۰ میلیون افغانی و ۳ میلیون دالر تخصیص داده شده بود. همچنان بررسی‌ها حاکی از آن بود که پکتیا دارای ۳۲ میلیون متر مکعب آب زیر زمین میباشد و با این رقم برعلاوه آبهای بارانی قرار بود در ظرف هفت سال پلان با مصرف ۲۲۰ میلیون افغانی و ۱۰۶۵ میلیون دالر در حدود ۵۸۵۰ هکتار زمین زیر آب شوند و ۲۵۰ کیلومتر سرک اعمار گردد.

وادی ننگرها که عمدتاً باکانال ننگرها مرتبط است، دارای مساحت ۳۱۲۰۰ هکتار زمین قابل آبیاری دارد، از جمله ۶۷۰۰ هکتار آن ملکیت شخصی بوده و قبل از اعمار کانال از آن بهره برداری صورت میگرفت. ۱۳۳۰۰ هکتار زمین که در ۵۸۱۸ هکتار آن فارم‌های دولتی ایجاد گردیده بود، تا سال ۱۹۷۵ تحت بهره برداری قرار داشت و ۷۵۷۱ هکتار آن به ناقلین

سپرده شده بود. پلان هفت ساله در نظر داشت در ساحهٔ ۲۵۲۷ هکتار زمین باغ‌ها را در دو فارم جدید التأسيس به نامهای "جمهوریت" و "۲۶ سرطان" که ۱۵۴ هکتار آنرا باید باغ‌های سیتروس و ۲۳۷۳ هکتار آنرا باغ‌های زیتون تشکیل میداد، آباد نماید. ساحهٔ تولید غله و حبوبات در این میان الی مارچ ۱۹۸۳ یعنی ختم پلان هفت ساله قرار بود از ۳۱۸۵ به ۱۵۷۴ هکتار کاهش یابد. حاصلات سیتروس مطابق پلان باید از ۲۱۰۰ کیلوگرام فی هکتار به ۳۵۰۰ کیلوگرام فی هکتار افزایش می یافت و مجموعی حاصلات آنها باید از ۲۰۰۰ تن به ۸۸۴۵ تن بالا میرفت. حاصلات زیتون قرار بود از ۷۹۰ کیلوگرام فی هکتار به ۳۰۰۰ کیلوگرام فی هکتار برسد و حاصلات مجموعی آن باید در سال ۱۹۸۲ به ۴۳۸۰ تن افزایش می یافت.

در نتیجه باید گفت که دو سال اول پلان هفت ساله به صورت اوسط ۵۰ فیصد تطبیق گردید و جای شک نبود که ارقام مذکور در جریان سال‌های بعدی به مراتب بالاتر می بودند، ولی با وقوع کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) و سقوط نظام جمهوری همه پروژه از بین رفت و پلان انکشافی هفت ساله ناتمام ماند. (یزوف، پتروویچ: "پلان‌ها محمد داؤد..."، قسمت پنجم.. صفحه ۳ و ۴)

تحولات در ساحه پولی و بانکی

۱ - ملی ساختن بانک‌ها

در سیستم بانکداری افغانستان البته "دافغانستان بانک" به حیث بانک مرکزی مسؤولیت اداره امور پولی و بانکی کشور را به عهده دارد و اما سایر بانک‌ها را میتوان تحت نام بانک‌های "معاملاتی" به دو دسته تقسیم کرد: بانک‌های تجارتي و بانک‌های اختصاصی. البته باید گفت که در جوار بانک‌های رسمی موجودیت صرافان و اشخاص انفرادی، تصدیها و دستگاه دولت نیز در امور پولی و اسعاری در کشور فعالیت دارند.

"دافغانستان بانک" بر علاوه وظایف اداره امور پولی از جمله نشر و کنترل پول در دوران و سائر وظایف مربوطه، وظیفه یک بانک تجارتی را نیز ایفا می‌کند، از قبیل باز کردن حسابهای پس انداز انفرادی، اعطای قرضه‌های کوتاه و دراز مدت، تصفیه معاملات پولی و اسعاری در تجارت داخلی و خارجی و غیره. اگرچه بعد از انقاد قانون پول و بانکداری در سال ۱۳۵۴ قرار بود که دافغانستان بانک به تدریج وظایف بانکی در امور تجارتی را به بانک‌های تجارتی بسپارد؛ اما این کار تا امروز عملی نشده و تا هنوز این بانک در جوار وظیفه اصلی بازم به امور ضمنی تجارتی می‌پردازد و با این اساس "دافغانستان بانک" را میتوان یک بانک مختلط نامید.

از جمله بانک‌های تجارتی "بانک ملی افغانی" اولین بانک در کشور است که در سال ۱۳۱۱ با اشتراک دولت و تجار انفرادی نخست بنام "شرکت سهامی هاشمی" شروع به فعالیت کرد. این بانک تا سال ۱۳۱۸ که "دافغانستان بانک" به حیث بانک مرکزی تأسیس شد، در عین زمان وظایف بانک مرکزی را نیز بعهدہ داشت که بعد از آن سهم دولت در بانک ملی به اشخاص انفرادی انتقال یافت و با این ترتیب بانک ملی الی سال ۱۳۵۴ بحیث یک مؤسسه غیر دولتی به کار ادامه داد. "پشتی تجارتی بانک" دومین بانک تجارتی کشور است که در سال ۱۳۳۴ با سرمایه ۲۳۰ میلیون افغانی از پول دولت تأسیس شد و در واقع به حیث رقیب بانک ملی زیر نظر دولت شروع به فعالیت کرد. "بانک انکشاف صادرات" را نیز میتوان در جمله بانک‌های تجارتی - اختصاصی یاد کرد که در سال ۱۳۵۶ به سرمایه ۱۰ میلیون دالر از طریق کمک‌های انکشافی آنوقت ایران تأسیس گردید و بیشتر با امور انکشاف صادرات اختصاص داشت. از جمله بانک‌های اختصاصی در کشور یکی هم "بانک رهنی و تعمیراتی" بود که در سال ۱۳۲۷ با سرمایه ۶۰ میلیون افغانی و به هدف اعطای قرضه‌های تعمیراتی به اشخاص انفرادی و بعضی مؤسسات خصوصی (به خصوص پس از احداث جاده میوند

وتخریب یک قسمت شهر قدیم) تأسیس شد؛ دیگر "بانک انکشاف زراعتی" بود که در سال ۱۳۴۳ به حیث یک بانک دولتی برای انکشاف زراعت شروع به فعالیت کرد و همچنان "بانک انکشاف صنعتی" به مقصد کمک به بنیه مالی تصدیهای خورد، متوسط و بزرگ صنعتی کشور در سال ۱۳۳۵ ایجاد گردید.

به این اساس آنچه در همان سال اول پس از اعلام نظام جمهوری موضوع ملی ساختن بانکها شایع گردید، این کار بیش از آنکه در ماهیت خود تحقق پیدا کند، بیشتر وسیله تبلیغ مخالفان به حیث نشانه ای از رفتن کشور به سوی نظام نمونه شوروی تلقین و تبلیغ شد و در اثرا ایجاد این ذهنیت و از ترس اقدامات بعدی یک تعداد سرمایه داران افغان به انتقال سرمایه های شان به خارج اقدام کردند، در حالیکه تا آنوقت همه بانکهای کشور دولتی بودند به استثنای بانک ملی افغان که در سال ۱۳۵۴ بر طبق قانون جدید پول و بانکداری ماهیت آن بعد از تصفیه حسابات تغییر کرد و جزء بانکهای دولتی قرار گرفت. (برای شرح مزید در امور بانکداری دیده شود: داکتر محمد انور شبان و داکتر محمد نعیم اسد: "امکانات استفاده از تیوری و سیاست پولی و بانکداری در افغانستان"، ۱۹۹۴، صفحه ۱۶۱ - ۱۸۸)

۲ - نشر بانکنوتهها:

قبل از تبصره بر بانکنوتههای دوره جمهوری، بيمورد نخواهد بود که در این ارتباط نخست نگاهی مختصر به سوابق تاریخی پول کاغذی در کشور انداخت و دید که چگونه در طول یک قرن این پدیده تکامل کرد تا به شکل امروزی در آمد:

پول کاغذی به حیث وسیله تبادله بار اول در افغانستان در سال ۱۳۰۷ به نشر رسید و برای پرداخت معاشات مامورین و اجوره کارگران در اواخر سلطنت اعلیحضرت امان الله شاه به کار رفت. از آنجایی که در آنوقت بانک

در کشور وجود نداشت و تأسیس آن به مفهوم اصلی احتمالاً با ذهنیت عامه سازگار نبود، به جای بانک از اصطلاح "دارالمضاربه ملیۀ افغانی" کار گرفته شد و اداره امور این نوتها از طرف دفتر عمومی خزاین مسمّا به "خزانه عمومی" زیر نظر وزیرمالیه وقت صورت می‌گرفت. (باید خاطر نشان کرد که در آغاز سلطنت امانی برای تصفیه تادیات و پرداختها از جانب دولت و انتقالات پولی بین دوائر حکومتی یک نوع سند ظاهراً مشابه به پول کاغذی از طرف وزارت مالیه به چاپ رسیده بود که در دو قسمت یعنی کننده و اصل بود و وزارت مالیه از آن به حیث وسیله تادیات حکومتی استفاده میکرد که آنرا سند حواله می‌گفتند. بسیاری ها این سند را فقط با شکل ظاهر آن بانکنوت دانسته و قدامت بانکنوت را قبل از ۱۳۰۷ وانمود میکنند که اشتباه است. برای شرح مزید در باره تاریخچه پول کاغذی در افغانستان دیده شود: رسالۀ از این قلم تحت عنوان "تاریخچه پول کاغذی در افغانستان"، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ ۲۳ مارچ ۲۰۱۶ در سه قسمت)

پس از سقوط حکومت سقوی در زمان سلطنت محمد نادر شاه نوتهای دوره امانی از جریان کشیده شد و به جای آن نوت جدید نشر نگردید؛ در این دوره پول رایج همان سکه های نقره ای دوره امانی بود. مسکوکات نقره ای نظر به مشکلات عدیده از لحاظ انتقال، نگهداشت و محدودیت مقداری از یک طرف و لزوم ترویج نوتهای کاغذی به حیث یک وسیله مؤثر تبادلۀ در اقتصاد جهان از طرف دیگر، حکومت را مصمم ساخت تا پول کاغذی جدید را نشر و به دوران اندازد. سیاست محافظه کارانه آنوقت ایجاب نمی‌کرد تا فوراً به تأسیس یک بانک بپردازد که متکفل اداره امور پولی در کشور باشد. از آنرو حکومت به نشر "نوتها یا اسناد خزانه" اقدام کرد که در این نوتها "خزانه ملی افغانستان" تعهد نموده بود تا عندالمطالبه در بدل نوت مذکور به همان پیمانۀ پول نقره را به حامل و دارنده نوت تادیه کند.

در اواخر سال ۱۳۱۶ حکومت تصمیم گرفت تبادلۀ نوتهای خزانه را با نقره

منسوخ کند. این تصمیم بدون کدام مشکل عملی شد و از آن تاریخ به بعد نوتهای خزانه با آنکه قابلیت تبادل با نقره را از دست داد؛ اما از طرف مردم به حیث پول معتبر کما فی السابق مورد استفاده قرار گرفت.

در سال ۱۳۱۸ (۱۹۳۹) با تأسیس "دافغانستان بانک" به حیث بانک مرکزی، اداره امور پولی کشور زیر نظر حکومت (وزارت مالیه) بعهدہ آن بانک گذاشته شد. عمده ترین انگیزه تأسیس این بانک همانا نشر "بانکنوت" بود که بر مبنای مقدار معین پشتوانه "طلا" به مسؤولیت و تضمین آن مؤسسه چاپ گردید. با آغاز جنگ جهانی دوم چاپ این بانکنوتها تقریباً دو سال به تعویق افتاد، تا آنکه در اواخر سال ۱۳۱۹ (۱۹۴۱) نوتهای جدید به دوران انداخته شد. مقدار آن در آغاز ۳۰۰ میلیون افغانی و شامل نوتهای دو، پنج، ده، بیست، پنجاه و صد افغانی بود که هریک آن اندازه، شکل و رنگهای مختلف داشت.

بعد از ختم جنگ عمومی دوم، هنگامیکه بانک جهانی و صندوق وجهی بین المللی تأسیس شد، افغانستان نیز عضویت آن دو مؤسسه را حاصل کرد و پول افغانی تحت مقررات بین المللی از طرف مؤسسات مذکور به رویت مقدار پشتوانه طلا در برابر دیگر اسعار تثبیت ارزشی گردید. از نظر دیزاین در یک روی این نوتها برای اولین بار عکس پادشاه چاپ شد و در متن آن برای اولین بار نام یک بانک یعنی "دافغانستان بانک" به حیث بانک مرکزی درج گردید. از همین رهگذر است که نوتهای مذکور را "بانکنوت" می گویند.

از آن تاریخ تا امروز بانکنوتها در دوره های مختلف شکل و دیزاین و رنگهای متفاوت را به خود گرفت و اما متن و ماهیت آن به حیث بانکنوت تغییر نکرد. تنها در آغاز سال های ۱۹۷۰ با از بین رفتن محدودیت پشتوانه در نظام پولی جهان، پول افغانی نیز از این محدودیت بیرون آمد و حکومت در اندازه نشر پول مطابق به ضرورت دست آزاد پیدا کرد. در اواسط سال های ۱۳۴۰ بار اول نوتهای ۵۰۰ افغانی و ۱۰۰۰ افغانی نیز چاپ و به دوران

انداخته شد. با این تذکر تاریخی برمیگردم به بانکنوتهای جدید دوره جمهوری:

یکی از اقدامات قابل ذکر در راستای تحول از نظام شاهی به نظام جمهوری انتشار بانکنوتهای جدید بود که به تدریج جانشین بانکنوتهای دوره شاهی با حفظ عین ارزش گردید، به این معنی که در ارزش تبادلوی آن تغییری بوجود نیامد و ارزش اسمی روی بانکنوت جمهوری عین ارزش اسمی بانکنوت شاهی را داشت. بانکنوتهای جدید با دیزاین و رنگهای متفاوت مثل سابق در انگلستان به چاپ رسید که در روی همه آنها عکس مؤسس جمهوریت - محمد داؤد بطرف چپ بانکنوت و در قسمت وسط پایان آن نشان جمهوری و در قسمت بالائی در وسط مثل سائر بانکنوتهای "دافغانستان بانک" نوشته شده بود. نوتهای جدید با مشخصاتی در اندازه، رنگ و نمای عقب آن از هم تفاوت داشتند: نوت ده افغانیگی: رنگ سبز روشن متمایل به زرد با نمای از رواق بزرگ بُست درهلمند، نوت بیست افغانیگی: رنگ بنفش با نمای از شهرکابل، نوت پنجاه افغانیگی: رنگ سبز تیره با نمای سه سوار بر غژگاو نشانه ای از پامیر، نوت صد افغانیگی: رنگ جگری متمایل به سرخ با نمای مسجد جامع هرات، نوت پنجصد افغانیگی: رنگ آبی با نمای قلعه های جنگی قدیم در ننگرهار، نوت یکهزار افغانیگی: رنگ قهوه یی با میلان سرخ با نمای روضه مبارک در مزار شریف. اندازه نوتهای ده افغانیگی کوچکتر و بالترتیب تا نوت هزار افغانیگی بزرگتر گردید. در این دوره سکه های یک، دو و پنج افغانی نیز با نشان جمهوری با اندازه های متفاوت ضرب زده شد. ناگفته نماند که بانکنوتهای و سکه های این دوره برای چند سال متمادی تا وقتی که نوتهای دوره خلقی - پرچمی نشر گردید، در چلند بودند که بتدریج از دوران خارج ساخته شدند. (کاپی بانکنوتهای دوره جمهوری در ضمیمه سوم در اخیر این جلد دیده شود)

پس از کودتای شور ۱۳۵۷ و رویکار آمدن رژیم خلقی - پرچمی

بانکنوتهای مخصوص آن دوره چاپ گردید، طوری که نوتهای زمان شاهی و جمهوریت نیز همزمان در دوران بودند. در دوره حکومت تنظیمی به دلیل انفلاسیون شدید به چاپ بانکوتهای ۵ هزار و ده هزار افغانیگی در روسیه اقدام گردید که بعداً عبدالرشید دوستم - جنگ سالار شمال کشور برای خود اما با شماره متفاوت عین شکل نوتهای ده هزار افغانیگی را در روسیه چاپ کرد که در بازار اسعار با ارزش تبادلی کمتر از عین نوت منتشره حکومت تنظیمی کابل تسعیر میگردد و نزد مردم به نوت ده هزاری دوستم شهرت داشت. طالبان نیز به شیوه سلف خود به چاپ همان نوع بانکوتهای در روسیه ادامه دادند.

بعد از آنکه رژیم طالبان در اثر حمله امریکا و متحدین آن در ماه نوامبر ۲۰۰۱ سقوط کرد و حکومت جدید در راس آن حامد کرزی قرار گرفت، یکی از اقدامات مهم در همان آغاز بذل توجه به وضع بسیار وخیم نظام پولی کشور بود که ایجاب یک ریفورم جدی را می کرد. این ریفورم در دوره ریاست جمهوری کرزی به کمک بانک بین المللی و صندوق وجهی و همچنان حمایت جامعه جهانی، به خصوص ایالات متحده امریکا روی دست گرفته شد که بر طبق آن یک هزار افغانی سابق به یک افغانی جدید تغییر ارزشی داد. البته نقطه آغاز این ریفورم نشر بانکوت های جدید بود که جانشین بانکوتهای قبلی گردید و نوتهای قبلی کاملاً از دوران داد و ستد بیرون کشیده شدند. در بانکوتهای جدید از درج عکس اشخاص به طور کل صرف نظر گردید و تنها به جاگزینی یکی از آثار و بناهای تاریخی کشور بسنده شد.

۳- نرخ تبادله افغانی با اسعار خارجی (دالر):

چنانکه قبلاً اشاره شد، افغانستان در سال های قبل از ۱۹۷۰ از سیستم نرخ تبادله ثابت پیروی می کرد که با ملاحظه مقدار پشتوانه ذخیره طلا (به ارزش تقریباً ۸۰۰ میلیون دالر امریکائی) در اثر موافقه حکومت افغانستان و مقامات پولی بین المللی (صندوق وجهی بین المللی) یک دالر امریکائی

معادل ۴۵ افغانی به طور ثابت تعیین شده بود. درجوار این نرخ ثابت که برای تادیات رسمی مورد استفاده قرار می‌گرفت، مارکیت آزاد نیز وجود داشت که در آن نرخ تبادل هر روز به طور آزاد از طریق عرضه و تقاضای اسعار معین می‌شد. بانک مرکزی حق نداشت پول بیشتر از تناسب پشتوانه را به دوران اندازد، مگر آنکه پول را رسماً تنزیل ارزشی دهد. در سیستم مذکور با موجودیت کنترل بر نشر پول، خطر به وجود آمدن انفلاسیون از آن طریق بسیار کم بود. این محدودیت در بسا موارد که ضرورت به مقدار بیشتر پول احساس می‌شد، مقامات پولی را به مشکل مواجه می‌ساخت. از سال ۱۹۷۰ به بعد که سیستم نرخ تبادل "شناور" یا متحول در جهان بمعرض اجراء قرار گرفت، افغانستان نیز از آن پیروی نمود و رابطه افغانی با مقدار طلا (به حیث پشتوانه) از بین رفت. از آن به بعد دافغانستان بانک یا به عبارت دیگر حکومت دست آزاد برای نشر پول پیدا کرد.

در رابطه با تعیین نرخ اسعار دو حالت به وجود آمد:

یک — نرخ ثابت که فقط به منظور تصفیه معاملات رسمی و پرداخت های خارجی به موافقه صندوق وجهی بین المللی تثبیت می‌شد و دیگر در معاملات غیررسمی نرخ تبادل آزاد بود که از طریق عرضه و تقاضای اسعار در مارکیت هر روز تعیین میگردید. افغانستان به حیث عضو صندوق وجهی بین المللی برای تصفیه حسابات قرضوی با آن بانک نرخ رسمی (۱ دالر = ۴۵ افغانی) را تا سال ۱۹۷۸ نگهداشت. بعد از آن این نرخ به (۱ دالر = ۵۰ افغانی) و در سال‌های ۹۰ به (۱ دالر = ۱۰۰۰ افغانی) بالا برده شد که این تغییر به مقایسه سال‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی در حقیقت یک تنزیل ارزشی پول افغانی را (از ۵۰ افغانی به ۱۰۰۰ افغانی فی دالر) به اندازه ۲۰ چند در تصفیه معاملات با صندوق وجهی نشان می‌دهد. (هفته نامه امید، شماره ۱۳۸، صفحه ج، مورخ ۱۲ دسمبر ۱۹۹۲)

دو — نرخ تبادل آزاد که بدون ارتباط با نرخ تبادل رسمی فقط از طریق

عرضه و تقاضای اسعار در مارکیت تعیین می‌شود، در طول سال‌های قبل از کودتای ثور نرخ آزاد تبادله افغانی و دالر بین ۴۰ افغانی تا ۹۰ افغانی فی دالر در نوسان بود. در اواسط سال‌های ۶۰ میلادی یعنی دهه دموکراسی اغلباً نرخ تبادله در حوالی یک دالر معادل ۹۰ افغانی، ولی در اواسط سال‌های ۷۰ یعنی دوره جمهوریت محمد داؤد این نرخ در حدود ۴۰ افغانی تغییر کرد. این تغییر مثبت ناشی از یک تعداد عوامل خاص بود که ذیلاً به اختصار بیان می‌شوند:

۱ - با ازدیاد عواید نفت در ممالک خلیج پروژه‌های عمرانی و انکشافی وسیع روی دست گرفته شد و یک تعداد کارگران افغان به طور شخصی به آن سرزمین‌ها رفته و به کار آغاز کردند. این کارگران مایحصل کار خود را متواتر به فامیل‌های خود در وطن ارسال می‌کردند و با این ترتیب مبالغ اسعاری فوق العاده بصورت دوامدار به کشور سرازیر شد و ارزش تبادلولی افغانی را در برابر اسعار بلند برد.

۲ - بازار صادرات مجدد به پاکستان انکشاف قابل ملاحظه کرد، طوری که تاجران افغان بعضی اموال را به افغانستان وارد کرده و بعد از تادیه محصول گمرکی آنرا فوراً به طور خصوصی به پاکستان صادر می‌کردند و از این راه منافع سرشار بدست می‌آوردند. در عین زمان تجارت ترانزیت مواشی بین پاکستان و ایران که به شکل قاچاق از مناطق جنوب و جنوب غرب افغانستان می‌گذشت، یک تعداد تاجران افغان را در این معامله سهیم و شریک ساخت. چون ارزش تبادلولی ریال ایرانی و کلداری پاکستانی مثل افغانی خوب نبود، بنا بر آن معاملات به پول افغانی تصفیه می‌شد و پول افغانی بدینوسیله از جریان عادی معاملات در داخل کشور خارج می‌گردید که در نتیجه موجب بلند رفتن ارزش تبادلولی افغانی در برابر اسعار شد.

۳ - فروش گاز طبیعی بالای شوروی به قیمت بلند تر که موجب افزایش در ذخایر اسعاری کشور گردید. تحول قیمت گاز فی هزار متر مکعب از

اینقرار بود: از عقرب ۱۳۴۶ تا ثور ۱۳۵۲ بین ۵.۶۰ تا ۵.۸۰ دالر قرار داشت؛ اما پس از کودتای سرطان ۱۳۵۲ قیمت گاز در سال اول جمهوری به ۹.۱۰ دالر و سپس به ۱۳.۴۰ دالر و تا سال ۱۳۵۶ به ۱۶.۱۰ دالر بالا رفت که این قیمت قبل از کودتای ثور در سال ۱۳۵۷ به ۱۹.۲۰ دالر فی ۱۰۰۰ متر مکعب رسید. (داکتر حق شناس: "دسایس و جنایات روس در افغانستان، چاپ دوم، صفحه ۴۵۴)

دراثر این تحول و با استفاده از نرخ مساعد تبادلوی در مارکیت اسعار "د افغانستان بانک" متواتر یک مقدار اسعار را از مارکیت آزاد خریداری کرده و بدانوسیله کمبود مقدار پول افغانی در جریان را در بازار تا حدی جبران کرد. افزایش سریع و بی سابقه ذخایر اسعاری در بانک مرکزی بیانگر وضع سالم پولی آنوقت بود که قبل از آن نظیر نداشت.

با کودتای ثور، مصئونیت مالی و پولی به خطر مواجه شد و ارزش تبادلوی افغانی در برابر دالر تدریجاً رو به نزول گذاشت، ولی با استفاده از ذخایر اسعاری بانک مرکزی تا مدت چند این تغییر کمتر محسوس بود. نرخ تبادل که در آغاز کودتای ثور (۱ دالر = ۴۵ افغانی) بود، تا سال ۱۳۵۹ش (۱۹۸۰م) در حدود (۱ دالر = ۶۵ افغانی بلند رفت (به عبارت دیگر ارزش افغانی در برابر دالر پایان آمد). بعد از هجوم قوای شوروی نرخ تبادل به سرعت به (۱ دالر = ۱۰۰ افغانی) افزایش کرد. در سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۷ با شدت جنگها، با وجودیکه امداد همه جانبه شوروی بنیه اقتصادی رژیم کابل را تقویه می کرد، ولی ویرانی و هجوم مردم از ده به شهر کمبود مواد غذایی و مصارف روزافزون جنگی موجب گردید تا دولت کسر بودجه را از طریق نشر پول تلافی کند. علاوه بر این وضع صادرات افغانستان شدیداً سقوط نمود و برعکس حجم واردات به پیمان وسیع افزایش یافت. به اساس احصائیه های منتشره سالنامه احصائیه مالی بین المللی در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) — دوره جمهوری محمد داؤد صادرات افغانستان ۳۰۶ میلیون دالر و واردات ۳۲۸

ملیون دالر بود که تقریباً یک بیلانس نسبتاً متوازن تجارت خارجی را نشان می‌داد. اما در سال ۱۹۸۲ صادرات کشور ۶۳۲ ملیون دالر و واردات به ۱۳۹۰ ملیون دالر رسید. از آن به بعد صادرات روبه سقوط فاحش گذاشت و واردات در حوالی سال ۱۹۸۲ باقی ماند. در سال ۱۹۹۰ صادرات به ۲۳۵ ملیون دالر تقلیل یافت و اما واردات به ۹۳۶ ملیون دالر رسید که بیلانس تجارت با کسر تقریباً ۷۰۰ ملیون دالر مواجه شد. (سالنامه احصائیه های بین المللی، ۱۹۹۳، صفحه ۱۷۶ و ۱۷۷)

دراثر این پدیده ارزش تبادلولی افغانی در برابر اسعار متواتر روبه سقوط گذاشت، چنانکه در سال های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۱ (۱۹۸۶ تا ۱۹۹۲م) نرخ تبادل یک دالر بالغ بر ۱۰۰۰ افغانی تغییر کرد.

بعد از سقوط نجیب و جاگزین شدن حکومت تنظیمی در کابل نوسان نرخ اسعار موقتاً تحت تأثیر روانی قرار گرفت، طوری که نخست با امیدواری به آینده نرخ تبادل افغانی در برابر دالر پایان آمد، ولی به مجرد شعله ور شدن اولین جنگها در همان وقت نوسانات وقفوی در آن مشاهده شد. از ماه اپریل ۱۹۹۲ تا ماه نوامبر آن سال نرخ یک دالر از ۹۷۵ افغانی به ۱۱۴۰ افغانی بالا رفت. (هفته نامه امید، شماره ۳۱، مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۹۲، صفحه ۱۰)

در طول سال ۱۹۹۳ نرخ دالر از ۱۲۰۰ افغانی به ۱۸۰۰ افغانی تحول کرد. با آغاز جنگهای دوره چهارم که از اول جنوری ۱۹۹۴ شروع شد و تا سقوط کابل بدست طالبان ادامه یافت، ارزش تبادلولی دالر به طور بی سابقه و غیرقابل تصور بلند رفت، چنانچه در ظرف یک سال نرخ تبادل یک دالر از ۱۸۰۰ افغانی به ۴۵۰۰ افغانی تقریباً دونیم برابر تغییر کرد. این تغییر حتی در ظرف یک روز چنان بزرگ بود که انسان را به حیرت می انداخت. جریده امید از قول رویتر در ماه سپتمبر ۱۹۹۴ چنین نوشت: «ادامه جنگهای یک هفته ای باعث بلند رفتن قیم مواد غذایی و نیز نزول ارزش برابری پول افغانی گردید، طوری که یک دالر با ۴۱۳۰ افغانی معاوضه گردید، در حالیکه یک

روز قبل از آن یک دالر ۳۵۰۰ افغانی بود (امید، شماره ۱۲۷، صفحه ۱۲، مورخ ۲۶ سپتمبر ۱۹۹۴).

به طور مختصر باید گفت که نرخ تبادل دالر و افغانی از شروع کودتای ثور تا سقوط کابل بدست طالبان از یک دالر تقریباً ۴۲ افغانی به ۴۵۲۰ افغانی تغییر نمود و این تغییر ۱۱۰ چند افزایش ارزش دالر و یا تقلیل ارزش پول افغانی را در ظرف هفده سال نشان می دهد. این تغییر برای کشوریکه به مرور زمان تمام مایحتاج خود را از خارج وارد می کند و تولیدات داخلی تقریباً در حال نابودی تقرب کرده بود، یک حقیقت بسیار تلخ و تأثر انگیز را بیان می کند.

در اینجا باز هم قابل تصریح می باشد که یک قسمت بلند رفتن قیمت ها به طور عموم و اسعار به خصوص در مدت کوتاه ناشی از حالات روانی می باشد که با وقوع جنگها و اوضاع ناقرار به سرعت روبه افزایش می رود و برعکس با امیدواری به صلح و برگشت احتمالی به آرامش، قیمت ها و نرخ تبادل اسعار رو به نزول می گذارد، چنانکه بعد ها نرخ تبادل یک دالرامریکائی در سال ۱۳۸۰ ش (۲۰۰۱م) به تقریباً ۶۰ هزار افغانی رسید.

برای شرح مزید این موضوع اخیراً سندی بدستم رسیده که نرخ خرید و فروش دالر را به افغانی در مارکیت آزاد اسعار نشان می دهد. این سند از طرف ریاست صرافهای شهر کابل در سرای مشهور "شهزاده" که در واقع مرکز بازار آزاد تبادل اسعار و ارسال حواله جات اسعاری می باشد، به نشر رسیده است. از روی این سند میتوان سیر وسطی تغییر نرخ تبادل افغانی را با دالر امریکائی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۸۰ (۱۹۶۶ تا ۲۰۰۱م) طی دوره های مختلف مشاهده کرد، از اینقرار:

۱ - از اواسط "دهه دموکراسی" تا کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲:

۱۳۴۵ - خرید (یک دالرامریکائی) ۷۴.۵۴ افغانی،

فروش ۷۵.۰۴ افغانی

۱۳۴۶ - خرید ۷۵.۲۲، فروش ۷۵.۷۲

۱۳۴۷ - خرید ۷۴.۱۱، فروش ۷۴.۱۶

۱۳۴۸ - خرید ۷۴.۹۲، فروش ۷۵.۴۲

۱۳۴۹ - خرید ۹۰.۰۸، فروش ۹۰.۵۸

۱۳۵۰ - خرید ۸۳.۶۵، فروش ۸۴.۱۵

۱۳۵۱ - خرید ۷۷.۲۰، فروش ۷۷.۷۰

۲ - دوره جمهوریت محمد داؤد - از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷:

۱۳۵۲ - خرید (یک دالر امریکائی) ۶۰.۵۰ افغانی،

فروش ۶۱.۰۰ افغانی

۱۳۵۳ - خرید ۵۴.۱۰، فروش ۵۴.۹۰

۱۳۵۴ - خرید ۵۴.۸۳، فروش ۵۵.۲۹

۱۳۵۵ - خرید ۴۶.۶۶، فروش ۴۷.۰۳

۱۳۵۶ - خرید ۴۱.۹۰، فروش ۴۲.۱۵

۱۳۵۷ - خرید ۴۲.۳۱، فروش ۴۲.۵۷

۳ - دوره حکومت خلقی - پرچمی - از ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۰:

۱۳۵۸ - خرید (یک دالر امریکائی) ۴۳.۶۵ افغانی،

فروش ۴۳.۷۸ افغانی

۱۳۵۹ - خرید ۴۶.۰۶، فروش ۴۶.۲۰

۱۳۶۰ - خرید ۵۶.۵۳، فروش ۵۶.۷۰

۱۳۶۱ - خرید ۷۴.۱۰، فروش ۷۴.۳۶

۱۳۶۲ - خرید ۱۰۰.۴۲، فروش ۱۰۰.۴۹

۱۳۶۳ - خرید ۱۲۱.۵۲، فروش ۱۲۱.۹۱

۱۳۶۴ - خرید ۱۳۲.۷۲، فروش ۱۳۳.۱۶

۱۳۶۵ - خرید ۱۴۹.۸۰، فروش ۱۵۰.۲۵

۱۳۶۶ - خرید ۱۷۹.۱۱، فروش ۱۷۹.۸۳

۱۳۶۷ - خرید ۲۱۴.۸۴، فروش ۲۱۵.۵۰

۱۳۶۸ - خرید ۴۱۳.۷۵، فروش ۴۱۴.۷۲

۱۳۶۹ - خرید ۶۷۵.۹۱، فروش ۶۷۹.۳۵

۱۳۷۰ - خرید ۱۱۷۷.۸۸، فروش ۱۱۸۳.۰۳

۴ - دوره حکومت تنظیمی (استاد ربانی) از ۱۳۷۱ تا سقوط کابل بدست

طالبان (میزان ۱۳۷۵):

۱۳۷۱ - خرید (یک دالر امریکائی) ۸۸۴.۱۳ افغانی،

فروش ۸۸۹.۱۰ افغانی

۱۳۷۲ - خرید ۱۵۳۴.۰۴، فروش ۱۵۴۱.۶۸

۱۳۷۳ - خرید ۳۸۳۰.۶۲، فروش ۳۸۴۲.۹۷

۱۳۷۴ - خرید ۵۴۹۸.۹۹، فروش ۵۶۱۲.۲۸

۱۳۷۵ - خرید ۱۸۰۰۰.۶۴، فروش ۱۸۱۱۸.۱۵

۵ - دوره مختلط حکومت سیار استاد ربانی، طالبان و دوستم از ۱۳۷۶ تا

۱۳۸۰:

۱۳۷۶ - خرید (یک دالر امریکائی) ۲۴۴۸۳.۶۰ افغانی، فروش.....؟؟

(درلست خوانده شده نتوانست)

۱۳۷۷ - خرید ۴۵۶۶۹.۰۶، فروش....؟؟

۱۳۷۸ - خرید ۴۸۰۵۷.۰۹، فروش.....؟؟

۱۳۷۹ - خرید ۶۷۵۴۸.۱۴، فروش.....؟؟

۱۳۸۰ - خرید ۵۵۶۱۶.۱۴، فروش ۵۵۷۳۹.۰۲

قابل ذکر است که چون لست فوق از طرف اتحادیه صرافان شهر کابل در سرای شهزاده ترتیب گردیده است، لذا شامل نرخ تبادل دالر با نوتهای دوستم در مزارشریف نمی باشد که در آنجا یک دالر تا ۱۰۰۰۰۰ افغانی (نوت های ده هزار افغانیگی دوستم) تبادل میگردید.

اصلاحات ارضی:

محمد داؤد سال ها قبل، هنگام صدرات خود قصد داشت اقدامات بنیادی را در عرصه زراعت روی دست گیرد. او در همان وقت ریاست "قانونگذاری" را در آن وزارت ایجاد کرد و در کنار افغان ها یک متخصص را از کشور سوریه توظیف نمود تا "قانون اصلاحات ارضی" را در افغانستان طرح ریزی کند. این شخص در سوریه نیز در راه اندازی اصلاحات ارضی صاحب تجربه بود. در این میان حکومت قانون "راجستر زمین و عرضه زمینهای اضافی" را نافذ نموده و به زمینداران فورمه های مربوطه را برای خانه پری توضیح کرد. پیشبینی گردیده بود که اصلاحات ارضی در افغانستان مدت ۲۵ سال را در بر خواهد گرفت. با برکناری محمد داؤد از مقام صدارت موضوع اصلاحات ارضی نیز به فراموشی سپرده شد. اما پس از ده سال وقتی او مجدداً به قدرت رسید، بار دیگر بفکر این اقدام افتاد؛ زیرا او اصلاحات در این زمینه را برای بهبود وضع اقتصادی و دستیابی به عدالت اجتماعی نهایت مهم میدانست.

به این اساس یکی از اقدامات بنیادی اجتماعی - اقتصادی در دوره جمهوری همانا روی دست گرفتن برنامه اصلاحات ارضی در چهارچوب تحقق آرمانهای آن دوره در رابطه با عدالت اجتماعی و انکشاف اقتصادی بود. محمد داؤد در شام دوم سنبله ۱۳۵۲ در بیانیه معروف خود در این زمینه چنین گفت: «در حال حاضر اقتصاد کشور متکی به زراعت است و زراعت

۹۰ فیصد تولید مجموعی ملی را تشکیل می‌دهد. مناسبات کهنه زراعتی و شیوه‌های بسیار ابتدائی و عقب مانده زراعت که متأسفانه هنوز در جامعه ما مسلط است، باعث فقر دهقانان، تنگ بودن بازار ملی، عدم قدرت خرید مردم و کمبود مواد خام زراعتی گردیده است. طی این ده سال برای بهبود سیستم مالیاتی افغانستان گام مؤثری برداشته نشد. مالیات هنوز در عواید دولت سهم نهایت ناچیز دارد. مالیات اراضی، مالیه مویشی و مالیات برعایدات تاجران و شرکتهای تجارتی داخلی و خارجی بسطی بسیار پائین سقوط کرد و به جای آن برای تکافوی مصارف اضافی دستگاه دولت به حجم مالیات غیر مستقیم افزوده شد.»

محمد داؤد طی این بیانیه تصریح کرد: «دولت جمهوری افغانستان اصلاحات ارضی را برای منافع اکثریت مردم افغانستان یکی از اقدامات عمده در پروگرام اصلاحات بنیادی خویش در نظر خواهد گرفت. کوپراتیف ها و شرکتهای تعاونی زراعتی تولید و مصرف با اشتراک اکثر زارعین و به نفع آنان به وسیله دولت جمهوری تاسیس خواهد شد. دولت اراضی بایر را در صورتیکه امکان آن موجود باشد، آباد و شبکه های آبیاری را توسعه خواهد داد. همچنان دولت تدابیر علمی را برای بسط و توسعه تربیه حیوانات اتخاذ خواهد کرد.»

به اساس تذکرات فوق، پلان دراز مدت دولت جمهوری در راستای اصلاحات در ساحه زراعت به طور عموم مبتنی بر نکات ذیل بود: ۱ - تعیین حدود ملکیت؛ ۲ - اصلاح روابط عادلانه بین مالک، دهقان و کارگر زراعتی؛ ۳ - توزیع زمین به مردمان مستحق بی زمین؛ ۴ - بلند بردن مؤلدیت در سکتور زراعت؛ ۵ - تأکید بر سیستم استفاده از مزایای کوپراتیف های زراعتی؛ ۶ - افزایش تولیدات زراعتی تا حد اکتفاء به خود؛ ۷ - توسعه شبکه های آبیاری و اکمال پروژه های بند و انهار.

دولت جمهوری به تاسی از اهداف فوق در سنبله ۱۳۵۴ (آگست ۱۹۷۵)

قانون اصلاحات ارضی را در جریده رسمی به نشر سپرد تا بدانوسیله برنامه اصلاحات ارضی را طوری که در بیانیه "خطاب به مردم" وعده داده شده بود، روی دست گیرد. برای اجرای این کار مشکلات عدیده وجود داشت که باید قبل از همه حل گردند، از آنجمله یکی هم تثبیت اندازه ملکیت های دست داشته زمیندار ها بود. در افغانستان از سال ها بدانسو بسیاری از مالکان زمین اراضی بیشتر زمین را در اختیار داشتند و اما به دلیل گریز از مالیات به مامورین رشوه می دادند تا اندازه ملکیت آنها را کمتر درج دفتر نمایند. ماده اول قانون اصلاحات ارضی حکم می کرد که: همه زمین هائیکه در اسناد ملکیت ثبت نمیگردید، ملکیت دولت شناخته می شد. به این اساس مشکل اول همانا تثبیت اندازه ملکیت ها مندرج در دفاتر مالیه بود تا زمین های فزاینده از آن به حیث ملکیت دولت درآید. این کار ایجاب یک بررسی وسیع را می کرد که از همه اولتر باید حدود و اندازه زمین های ملکیت اشخاص برویت اسناد و مالیه دهی تثبیت میگردد.

برای حل این معضله دولت جمهوری در ماه اسد ۱۳۵۵ قانون سروی، تصفیه و تثبیت اراضی را به تصویب رسانید که برطبق آن همه مالکان زمین مکلف شدند تا فورمه های اظهار نامه را خانه پری کنند و اندازه و موقعیت زمین های خود را نشان دهند. بروی این اظهارنامه هیئت سروی زمین (کادستر) قطعات زمین و مشخصات آنها حسب اظهارات مالکان زمین و تائید پلوان شریکان تعیین و ثبت کرده و آنها بروی نقشه و جدول درج نمودند. سپس اداره اصلاحات ارضی هیئت تصفیه را بخاطر تثبیت قانونی ملکیت، حقایق، مساحت، درجه مالیه و درج ساحت زمینداری در دفاتر اساس به محلات اعزام می کرد. برای این منظور ریاست عمومی کارتوگرافی در سال ۱۳۵۳ گروه های تخنیکی را موظف نمود تا به نقشه کشی مفصل اراضی زراعتی پردازد. قرار معلومات رسمی این هیئت تنها در ولایات هرات، نیمروز و فراه به اندازه ۳۱ هزار جریب به قسم اضافه جریب را تثبیت کردند که

بصورت غیرقانونی در تصرف زمینداران بود.

برطبق قانون مذکور، هرگاه مجموع ساحه زمینداری شخص بیشتر از صد جریب باشد و در صورتیکه سند ملکیت شخص توسط هیئت تصفیه قابل اعتبار شناخته نمی شد، ساحه شامل آن سند به دولت تعلق می گرفت، و اما دهقانی که ساحه زمینداری او بشمول اضافه جریب به اندازه ده جریب و یا کمتر می بود، اضافه جریبی مذکور جزء ملکیتش حساب میگردید.

برطبق قانون اصلاحات ارضی نصاب ساحه زمینداری برویت نوعیت و طرز استفاده زمین به طور ذیل تعیین میگردید: الف - ساحه زمینداری آبی دو فصله ۱۰۰ جریب (معادل ۲۰ هکتار)؛ ب - ساحه زمینداری باغی ۱۰۰ جریب (معادل ۲۰ هکتار)؛ ج - ساحه زمینداری آبی - یک فصله ۱۵۰ جریب (معادل ۳۰ هکتار)؛ د - ساحه زمینداری للمی ۲۰۰ جریب (معادل ۴۰ هکتار).

قابل ذکر است که "شرکتها و جمعیت های خصوصی زراعتی" از این امر مستثنی بودند و به موافقت شورای عالی زراعتی می توانستند بیش از حد نصاب زمین در اختیار داشته باشند، بشرطی که زمین های اضافی را قابل زرع سازند و حق داشتند از آن اراضی در جریان ۱۵ سال استفاده نمایند و بعد از آن توسط دولت خریداری و به دهاقین مستحق بفروش میرسید.

کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی درباره بعضی مواد قانون اصلاحات ارضی زمان جمهوری به مواد ذیل آن اشاره می کند و می نویسد: «مطابق به ماده دوازدهم قانون: استملاک زمین به مقصد اصلاحات ارضی از طرف حکومت در برابر تعویض صورت می گرفت. قیمت زمین استملاک شده مطابق مقررات تادیه قیمت، تنظیم میگردید و حکومت در مدت ۲۵ سال درعوض زمین استملاک شده پول آنرا با ۲ فیصد ربح به مالک زمین می پرداخت. همین مدت برای تادیه قروض دهاقین که زمین بدست می آوردند، نیز تعیین گردیده بود. ولی مالک جدید علاوه بر تادیه قسط به پرداخت

۲ فیصد مصارف اداری سالانه از مجموع اقساطی که به ذمه وی باقی می بود، مکلف میگردید. بانک دولتی زراعتی در این معامله نقش میانجی داشت.»

سیستانی می افزاید: «در نظر بود تا زمین قابل توزیع به شخصی که تابعیت افغانستان را داشته و سن قانونی را تکمیل نموده و بی زمین باشد، توزیع گردد و حق اولیت به دهاقینی که قبل از انفاذ این قانون بالای زمین مالک مشغول زراعت بودند و همچنین به کوچی های بی زمین، دهاقین و کارگران زراعتی و فارغان مکاتب مسلکی زراعت و مالدارانی داده میشد. خانواده دهقانی باید با نیروی خود زمینی را که از دولت می گرفت، زرع می کرد، در غیر آن زمین دوباره مسترد و به اشخاص مستحق توزیع میگردید. زمین توزیع شده یک واحد تولیدی شناخته می شد و مالک جدید مکلف بود تا ساحه مذکور را بدون تقسیم به اجزاء حفظ نماید. همچنین تا پرداخت کامل اقساط، انتقال ملکیت زمین به شخص ثالث ممنوع قرار داده شده بود و فقط در صورت فوت رئیس خانواده ورثه اگر به بهره برداری زمین ادامه داده نمی توانست، حق فروش آنرا مطابق مقررات به شخص دیگر داشت که در این صورت خریدار جدید مکلف به پرداخت اقساط باقیمانده میگردید.» (اعظم سیستانی: "مسئله اصلاحات ارضی در افغانستان در دهه هشتاد" چاپ ۱۳۹۰، صفحات ۱۱۴-۱۱۵)

با آنکه قانون اصلاحات ارضی در سال ۱۳۵۴ طی مراحل کرد؛ اما تاریخ انفاذ آن برای سال بعد یعنی ۱۳۵۵ تعیین گردیده بود؛ زیرا در ظرف یک سال باید سازمان ها و ادارات مربوطه برای تدارکات مقدماتی اجرای آن به خصوص در ساحه تربیه پرسونل و آمادگی های تخنیکی به یک فرصت ضرورت داشتند.

در قانون مذکور ذکر شده بود که برای پیشبرد امور اصلاحات ارضی یک شورای عالی زیر نظر رئیس دولت و اداره اصلاحات ارضی در چوکات وزارت مالیه تأسیس گردد که به تأسی از آن عزیزالله واصفی وزیر زراعت،

سید عبدالاله وزیر مالیه، قدیر نورستانی وزیر داخله، فضل رحیم مومند معین وزارت زراعت و داکتر کبیر رنجبریکی از رؤسای اداره اصلاحات ارضی عضو آن بودند. همچنان در ماه جوزای ۱۳۵۵ حکومت مقررہ ای را به تصویب رسانید که برطبق آن خرید و فروش زمین‌های شخصی بدون اجازه مقامات مربوط دولت تا زمان سروی و تصفیہ و ثبت اراضی ممنوع قرار داده شد؛ زیرا مالکان بزرگ می‌خواستند تا قبل از تطبیق قانون اصلاحات ارضی زمین‌های خارج از نصاب خود را بفروش برسانند که این کار موجب تغییر جداول و دفاتر و امور سروی می‌گردید و هیئت‌ها مجبور بودند تا کار خود را دوباره انجام دهند.

به اساس بیانات رئیس دولت محمد داؤد در بیانیه "خطاب به مردم" حکومت در ماه سرطان ۱۳۵۵ (جولای ۱۹۷۶) قانون مالیه مترقی براراضی زراعتی را تصویب و نافذ ساخت که برطبق آن کیفیت زمین‌های زراعتی با ملاحظه منابع آبی، حاصلخیزی و فاصله آن از بازار به هفت درجه تقسیم گردید. مقصد از مالیه مترقی آنست که با افزایش مقدار جریبی زمین و مجموع عاید خالص از زمین فیصدی مالیه از یک جریب رو به تصاعد می‌باشد، طور مثال: اگر شخص از یک تا ۱۰ جریب زمین درجه اول داشته باشد و عاید خالص آن ۱۵۰۰۰ افغانی تخمین شود، از عاید حاصله مکلف به پرداخت ۴۵۰ افغانی مالیه می‌باشد، هرگاه مقدار زمین از ۱۰ به ۲۰ جریب برسد، مجموع عاید خالص دو چند می‌گردد یعنی به ۳۰۰۰۰ افغانی میرسد، مالیه بر ده جریب اضافی، از هر جریب به ۶۰ افغانی بالا می‌رود. به همین ترتیب اگر کسی زمین بیشتر دارد، از عاید خالص زمین با فیصدی بیشتر مالیه می‌پردازد به عبارت دیگر مثل مالیات برعایدات با افزایش عاید اشخاص در کتگوریهای یا برکت‌های معین، فیصدی پرداخت مالی شکل تصاعدی (بالا تر از متناسب) را به خود می‌گیرد.

مطابق به ماده ۱۷ قانون مذکور، مالک و مؤدی که ساحه زمینداری او ۲

جریب و یا کمتر از دو جریب درجه اول و یا معادل آن می بود، از پرداخت مالیه معاف بود؛ همچنان مالک و مؤدی که پنج جریب یا کمتر از آن زمین درجه اول داشت، از دو جریب آن مالیه نمی پرداخت. خلاصه هدف مالیه مترقی بر املاک رزاعتی آن بود تا از مالکان دارای زمین بیشتر، بیشتر مالیه گرفته شود و این یک اصل کلی است که به عین روش در اخذ مالیات بر عایدات تحت برکت های مشخص در همه جا معمول می باشد.

در افغانستان حصول این نوع مالیات از زمین به دلایل مختلف کار ساده نبود؛ زیرا از یک طرف تا هنوز ردیف بندی نوعیت زمین ها مشخص نشده بود و از طرف دیگر زمیندارهای بزرگ کمتر به تادیه مالیه از عواید حاصله از زمین خود عادت کرده بودند و لذا علیه این قانون دست به تبلیغات سوء زدند و به همین دلیل تطبیق این قانون با مشکلات مواجه شد و اساساً نه تنها این قانون؛ بلکه در مجموع تطبیق قانون اصلاحات ارضی کاری نبود که در ظرف یکی دو سال مورد اجراء قرار گرفته بتواند. به همین دلیل مدت تطبیق کامل این دو قانون که باهم ارتباط نزدیک داشتند، برای مدت تقریباً ده سال یعنی از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۶ پیشینی شده بود؛ اما وقوع کودتای ثور ۱۳۵۷ که منجر به سقوط دولت جمهوری گردید، مسیر تطبیق و اجرای اصلاحات ارضی را نیز تغییر داد. (برای شرح مزید دیده شود: مأخذ بالا، صفحات ۱۱۸ تا ۱۲۸)

الی مارچ ۱۹۷۶ مامورین امور اصلاحات ارضی توانستند، ارزیابی های مفصل را در ساحه ۳۰۴ میلیون هکتار زمین به پایان رسانیده، پروگرام راجستر زمینها، تسلیمدهی اسناد ملکیت و آماده سازی اصلاحات ارضی را در ساحه ۲۰۸ میلیون هکتار زمین تکمیل نمایند. دولت هکذا چراگاه ها را به مساحت ۱۰۵۳ میلیون هکتار نیز مورد ارزیابی قرار داد.

به تاسی از پلان هفت ساله، فعالیت ها برای پیمایش اراضی در ساحه ۶ میلیون هکتار زمین قابل قلبه و ۱۰۸ میلیون هکتار چراگاه ها ادامه می یافت. طی هفت سال باید ارزیابی ها در ولایات ذیل صورت می گرفت:

کابل: ۵ هزار هکتار، زابل: ۸۸ هزار هکتار، بلخ: ۴۰ هزار هکتار، پروان: ۵۷ هزار هکتار، هلمند: یک هزار هکتار، لغمان: ۷۲ هزار هکتار، هرات: ۴۰ هزار هکتار، فراه: ۲۸۰ هزار هکتار، تخار: ۳۲۰ هزار هکتار، لوگر: ۶۱ هزار هکتار، قندز: ۱۶۰ هزار هکتار، قندهار: ۱۱۲ هزار هکتار که مجموع آن: ۱۲۷۴ هزار هکتار زمین می شود.

برعلاوه قرار بود ارزیابی های قسمی در ولایات ذیل نیز صورت بگیرند: بغلان: ۳۴۸ هزار هکتار، جوزجان: ۱۰۴ هزار هکتار، غزنی: ۲۲۷ هزار هکتار، سمنگان: ۱۳۶ هزار هکتار، فاریاب: ۱۰۴ هزار هکتار، بادغیس: ۱۸۰ هزار هکتار که مجموع آن به: ۱۱۰۷ هزار هکتار میرسد. بدین ترتیب در نظر بود تا در پلان هفت ساله پیمایش و ارزیابی اراضی در ساحه ۲۳۸۱ هزار هکتار از مجموع ۶ میلیون هکتار اجرا گردد. (یژوف، گیورکی: "پلان های محمد داؤد برای عصری سازی افغانستان"، مترجم: غوث جانباز، افغان جرمن آنالین، قسمت پنجم، ۴ جون ۲۰۱۰، صفحه ۲)

اصلاحات اراضی که به ابتکار حکومت محمد داود طرح، تدوین و پیاده گردیدند در مقایسه با تحولات و کوشش های که در عرصه اراضی طی سال های شصت صورت گرفته بودند، گامی بود نهایت مهم، مرقی و در عین حال بهترین راه حل مسایل اراضی در این کشور.

در اقدام به اصلاحات اراضی شخصیت مصمم محمد داؤد که همیشه اهداف و وظایف تعیین شده را شخصاً رهبری و کنترل میکرد، نقش بارز و فیصله کن داشت. در عین حال پالیسی اصلاحات، خصوصیات جامعه افغانی، موازین دین اسلام، تفاهمات و مصالحات، عدم شتاب و غیره جداً مد نظر گرفته شده بود. قرار بود ملاحظات فوق جلو بروز هر نوع نارضایتی ها و شورشهای احتمالی را بگیرد. ولی با تاسف که پلان های مذکور به اخیر نرسیدند، کودتای ثور که به تعقیب آن به وقوع پیوست هرگونه امیدواری را برای تطبیق پلان ها و پروگرام های روی دست از بین برد.

مبهرن است، همانطوری که هریک از هواداران و نویسندگان جناح چپ و راست افراطی همیشه نظر انتقادی بر فعالیت های همه جانبه دولت جمهوری تحت زعامت محمد داؤد از آنوقت تا ایندم داشته اند، بازهم هریک با همان شیوه خاص خود بر اصلاحات ارضی و قانون مالیات مترقی بر عاید زمین که بی نتیجه بود، انتقاد میدارند. جناح های راست افراطی محدودیت ملکیت زمین را مغایر اساسات اسلام می دانند و اما فراموش میکنند که شالوده مستحکم دین اسلام بر تأمین عدالت اجتماعی و فردی قرار دارد و نیز علاوه میدارند که اصلاحات ارضی نشانه ای از پیروی از اهداف سوسیالیستی و به تقلید شوروی بوده است. آنها فراموش کرده اند که نظام شوروی با موضوع اشتراکیت زمین بین همه به طور کلخوز و سلخوزها استوار بود، در حالیکه اصلاحات ارضی دوره جمهوری به شیوه اصلاحات ارضی در مصر و نیز ایران و بعضی کشورهای جهان سوم بنا یافته بود و هیچ تشابهی با نظام سوسیالیستی شوروی نداشت.

جناح چپ افراطی از جمله یکی از سربرآوردگان حزب دموکراتیک خلق دستگیر پنجشیری می نویسد: «سردار محمد داؤد در بیانیه "خطاب بمردم" اصلاحات ارضی را با طمطراق ویژه یی به نفع دهقانان فقیر اعلان کرد، ولی یک گام عملی در جهت اصلاحات ارضی دموکراتیک [!] به نفع دهقانان بی زمین و کم زمین و کوچیان سرگردان برداشته نتوانست...» (دستگیر پنجشیری: "ظهور و زوال ح.د.خ.ا"، بخش دوم، چاپ سوم، ۱۳۷۷، صفحه ۶-۷)

فصل دهم

تحولات اجتماعی و فرهنگی

استقرار نظم و توقف مظاهرات

یکی از پدیده‌هاییکه سرتاسر دوره ده ساله "دموکراسی" را تحت الشعاع قرار داد و موجب بی ثباتی و تغییرات پنج دوره حکومت گردید، همانا ادامه روبه تزايد مظاهرات، راه پیمائی جوانان در جاده ها، اشتراک در گردهمائی ها و تجمعات گروه های سیاسی متعدد بود که با گذشت هر روز شهر کابل را به یک محیط بی نظم مبدل کرد. با آنکه قانون احزاب توشیح و نافذ نگردیده بود؛ اما احزاب چپ و راست شروع به فعالیت کردند و تشکل خود را به طور محسوس و حتی آشکار تبارز دادند. این وضع از همان تاریخ ۳ عقرب ۱۳۴۴ (۲۵ اکتوبر ۱۹۶۵) هنگامیکه داکتر محمد یوسف برای اخذ رأی اعتماد روانه اجلاس ولسی جرگه بود، مواجه به تجمع بزرگی شد که در داخل تالار ولسی جرگه و بیرون آن برای استماع جریان رأی اعتماد گرد آمده بودند و

نمی خواستند تالار را برای تدویر اجلاس تخلیه نمایند. پولیس مداخله کرد و بالاخره وضع به برخورد انجامید و جم غفیری به سوی خانه داکتر محمد یوسف روی آوردند تا از او در زمینه استفسار نمایند. اما قوای امنیتی در برابر آنها از فشار کار گرفت که منجر به چند فیر گردید و در اثر آن یکی دو نفر کشته و چند نفر زخمی شدند.

حادثه ۳ عقرب آغاز مظاهرات بود که سلسله آن طی هشت سال تا روزهای قبل از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ با شدت روزافزون ادامه داشت، چنانکه پس از امضای معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران، موجی از مخالفان با شعارهای مختلف و اعتراض بر معاهده برعلیه محمد موسی شفیق به راه پیمائی های بزرگ پرداختند. اوضاع طوری بود که گاهی گروه های چپ افراطی با گروه های راست افراطی درگیر می شدند و بعضی اوقات هردو در برابر دولت ابراز مخالفت می کردند. عناصر داخل حکومت چشم به زیر می انداختند و به حیث شاهد و ناظر از هر اقدام دوری می جستند. گاهی هم پولیس مجبور به مداخله می شد و جریان های سیاسی به طور مشترک با قوای امنیتی درگیر می شدند.

نشرجراید آزاد به تأسی از قانون مطبوعات بیانگر موجودیت احزاب مختلف بود که سر از اختفاء بیرون کردند و فعالیت های سیاسی خود را علنی ساختند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حیث یک حزب پیرو خط شوروی در ماه جدی ۱۳۴۴ تشکیل گردید که در همان بدو مرحله به دو جناح ملموس - جناح خلق به رهبری نورمحمد تره کی و جناح پرچم به رهبری ببرک کارمل منقسم شدند. در عین زمان تعدادی دیگر تحت نام حزب "دموکراتیک نوین" (معروف به "شعله جاوید")، با پیروی از افکار "مائو" و تعقیب خط بیجینگ به فعالیت آغاز نمودند. در همین وقت جریان های راست افراطی نیز علناً پا به عرصه وجود گذاشتند که یک عده از جوانان به رهبری استاد غلام محمد نیازی دست به تشکیل جنبشی بنام "جوانان

مسلمانان "زدند که بیشتر تحت تأثیر افکار "اخوان المسلمین" مصر قرار داشتند. حزب ملیگرای پشتون زیر نام "سوسیال دیموکرات" معروف به "افغان ملت" به رهبری انجنیر غلام محمد فرهاد نیز سربلند کرد و متعاقب آن جمعیت "دموکرات مترقی" معروف به "مساوات" برهبری محمد هاشم میوندوال نیز در جمله احزاب سیاسی شروع به فعالیت کرد.

با آنکه قانون احزاب توشیح و نافذ نگردیده بود؛ اما این جریانهای سیاسی از طریق انتشار جراید زیر نام "خلق"، "پرچم"، "شعله جاوید"، "افغان ملت"، "مساوات" و یک تعداد دیگر به فعالیت سیاسی خود آغاز کردند. جریده "خلق" پس از انتشار ۶ شماره به دلیل پخش افکار طرفدار ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم زیر فشار پارلمان خاصاً مشرانو جرگه به تاریخ ۱۵ می ۱۹۶۶ تعطیل گردید و اما جریده "پرچم" توانست با رعایت نسبی ایدئولوژیک تا ۹۹ شماره ادامه دهد و در آخرین شماره به دلیل نشرعکس لنین به تاریخ ۲۲ اپریل ۱۹۷۰ متوقف ساخته شد.

شرح مبارزات سیاسی این گروه ها در دهه دموکراسی در این مختصر نمیگنجد؛ اما ذکر دو نکته در این ارتباط مهم است: یکی راه اندازی مظاهرات و برهم زدن ثبات و نظم در شهرکابل و دیگر کشاندن پای جوانان معارف و پوهنتون در مظاهرات، برهم خوردن نظم درسی و مبدل شدن پوهنتون کابل به مرکز فعالیت های سیاسی گروه های مختلف که چند بار موجب بسته شدن پوهنتون و تعطیل دروس و برخورد با قوای امنیتی در آنجا گردید. در این مورد صباح الدین کشکی که مدیر مسؤول جریده "کاروان" بود و بعداً به حیث وزیر اطلاعات و کلتور در کابینه موسی شفیق برای مدتی کوتاه ایفای وظیفه کرد، در کتاب "دهه قانون اساسی.." یک فصل مستقل تحت عنوان "معارف و دموکراسی" دارد که به طور تحلیلی و مستند برهم خوردن نظم درسی پوهنتون و لیسه های کابل را در اثر فعالیت گروه های سیاسی فوق به بررسی گرفته است که جهت روشن شدن موضوع در اینجا به

ذکر چند رویداد مهم آن به طور مختصر بسنده می‌شود:

کشکی می‌نویسد: «از آغاز اصلاحات ۱۹۶۳ حدس زده میشد که معارف در تطبیق مرام دموکراسی جدید نقش عمده خواهد داشت، ولی برعکس مساعی بسیار ناچیزی صورت گرفت تا شاگردان به عوض مخاصمت با این نظام در پی همکاری با آن شوند. بنابراین تقریباً تمام دوره قانون اساسی در اثر نا آرامی های شاگردان با نگرانی و مأیوسیت ها توأم بود... آنچه قابل اندیشه گردید، این بود که شاگردان معارف تحت تأثیر اندیشه های منفی و ضد ارزشهای اصیل ملت شان قرار گرفتند. درین فرصت مرکز فعالیت های سیاسی همانا پوهنتون کابل قرار گرفته بود و این امر به مکاتب عالی کابل و ولایات نیز سرایت کرد و حتی مکاتب ابتدائی نیز به سهم خود به چنین فعالیت ها دست زدند.... محصلان پوهنتون فعالیت علمی بسیار کم خارج از درس داشتند. فعالیت های ورزشی محدود بود... یگانه مصروفیت دلچسپ برای شان اشتراک در مظاهرات یا مباحثات گرم سیاسی در لیلیه ها بود.»

طی دهه قانون اساسی تعداد محصلان پوهنتون به بیش از دو چند افزایش یافت و نیز از جمله ۱۸۰۰۰ فارغ التحصیل لیسه ها در سال ۱۹۷۳ فقط ۱۰ فیصد آن به پوهنتون راه یافتند و متباقی بدون سرنوشت ماندند که اکثر آنها به وسیله عناصر سیاسی راست و چپ جذب شدند و بر تعداد مظاهره چیان و ناراضیان حکومت افزوده گردیدند. کشکی در این مدت ده سال از سه مرحله نا آرامی ها اعم به شکل مظاهرات و اعتصابات طولانی یاد آور می شود: مرحله اول با آغاز حادثه ۳عقرب ۱۹۶۵ و ادامه آن در سال های ۱۹۶۸ - ۱۹۶۹ به دلیل مخالفت با قوانین پوهنتون که منتج به تصادمات بین محصلان و پولیس گردید که در اثر آن مدت شش ماه آنها از رفتن به صنوف درسی خودداری کردند در سال ۱۹۶۹ با تشکیل اتحادیه استادان و محصلان بحران درسی در آنجا بیشتر شکل حزبی به خود گرفت و سازمان های چپ و

راست افراطی به رقابت همدیگر وضع را بحرانی ساختند که کار به ولسی جرگه کشید و بهره برداریهای سیاسی به خصوص از طرف جناح پرچم و فعالان سیاسی آن صورت گرفت. در سال ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ مخالفت محصلان بازهم با مقررات جدید پوهنتون موجب اعتصابات دامنۀ دار و بسته شدن پوهنتون برای ۱۷۰ روز گردید. سلسله این اعتصابات و مظاهرات اغلباً از ساحه پوهنتون کابل بیرون شده و با اشتراک تعداد از شاگردان لیسه ها و نیز عده ای از اشخاص بیکار و تماشاچی با صف ها دراز روبه مرکز شهر نهاده و در پارک زرنگار با ایراد بیانیه ها نظم عامه را اخلاص می کردند. این کار در آن پارک تقریباً شکل روزمره را به خود گرفته بود و در هر کنج آن گروهی از احزاب و جناح های مربوطه آن به تجمع و ایراد بیانیه های تحریک آمیز علیه نظام سلطنتی و حکومت می پرداختند. جناح های چپ افراطی به خصوص جناح پرچم که دارای سازمان گسترده تر نسبت به دیگران بود، در این تجمعات نقش بیشتر داشتند و در نتیجه برخوردهای فیزیکی بین گروپ های راست و چپ افراطی به اشکال مختلف تا سرحد زخمی ساختن یکدیگر و حتی کشته شدن یکی دو نفر به وقوع پیوست. آخرین مظاهرات که با اشتراک جوانب مختلف سیاسی به راه انداخته شد، همانا مظاهراتی بر علیه امضای معاهده آب دریای هلمند با ایران بود که تا روز های آخر سلطنت با شدت بیشتر ادامه داشت. (برای شرح مزید دیده شود صباح الدین کشکی: "دهه قانون اساسی..."، چاپ سوم، ۱۳۷۷، صفحات ۱۴۱ تا ۱۶۳)

با شرح مستند فوق میتوان به این حقیقت تلخ پی برد که چگونه جریانهای سیاسی به جای استفاده مثبت از موجودیت زمینه ها برای تقویه دموکراسی، برعکس عمداً به تقویت انارشی پرداختند تا از آن به نفع ایدئولوژیک خود استفاده نمایند. مسلم است که بدینوسیله نظم عامه به شمول نظم درسی در پوهنتون و لیسه ها برهم خورد و حکومت ها تحت الشعاع این رویدادها مواجه به بی ثباتی گردیدند.

با کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و به قدرت رسیدن محمد داؤد در راس دولت این وضع به یکبارگی تغییر کرد. تمام فعالیت های سیاسی متوقف گردید و دیگر خبری از راه اندازی مظاهرات نبود. مکاتب و لیسه ها و از همه مهمتر فضای پوهنتون با آرامش کامل قرین شد و دروس به طور منظم و بدون اخلال در مکاتب و پوهنتون ادامه یافت. پوهنتون کابل توانست با نفس راحت به تنظیم مجدد برنامه های درسی و تحولاتیکه از نگاه ارتقای سویه درسی قابل ذکر پنداشته می شود، به امور مربوطه رسیدگی کند. همچنان این نظم در دیگر شهرهای بزرگ افغانستان که قبلاً به تقلید از کابل دچار تشنج سیاسی بین گروپ های حزبی شده بودند، نیز روبه آرامش و برگشت به سوی عادی شدن گذاشت. این وضع تا روز منحوس ۷ ثور ۱۳۵۷ که نظام جمهوری به وسیله گماشتگان شوروی سقوط کرد، همچنان ادامه یافت.

البته قابل ذکر است که در طول دوره جمهوریت فعالیت های چپ و راست افراطی بار دیگر از شکل عیان به شکل پنهان در آمد و گاه گاهی پخش شبانه ها و فعالیت های زیرزمینی احزاب با احتیاط کامل ادامه داشت، به خصوص جناح چپ از جمله خلق و پرچم مخفیانه به فعالیت های محسوس در داخل نظام و هم در بیرون آن دست به کار بودند و به حمایت و رهنمائی سفارت شوروی در ایجاد تفاهم بین این دو جناح مساعی بخرج داده میشد که البته در مبحث دیگر در باره صحبت خواهیم کرد.

تغییر نشان و شکل بیرق

یکی از تحولات دیگر در این دوره همانا تغییر در دیزاین بیرق و نشان آن بود که تحول نظام از سلطنتی به جمهوری ایجاد می کرد. رنگ بیرق همان سه رنگ سیاه، سرخ و سبز که در زمان شاه امان الله غازی به تصویب لویه جرگه رسیده بود، در دوره بعدی حفظ گردید. در دوره جمهوری با کمی تعدیل در اندازه ساحات رنگها و از حالت عمودی به افقی از نظر شکل تغییر

کرد به این ترتیب که رنگ سبز آن به اندازه تقریباً نصف بیرق در آمد و رنگهای سرخ و سیاه به نصف دیگر بیرق به طور مناصفه تقسیم شدند. نشان بیرق در زمان سلطنت محمدنادرشاه و بعداً محمد ظاهرشاه شامل دودسته خوشه گندم و در میان آن رواق و گنبدی با دو بیرق کوچک در اطرف گنبد بحیث سمبول سلطنت و در داخل گنبد محراب و منبر به حیث سمبول اسلامی کشور قرار داشت. در نشان بیرق در نظام جمهوری به جای رواق و گنبد شاهی، عقابی با بالهای باز جاگزین گردید و در درون آن بازهم محراب و منبر به جای خود باقی ماند و دیزاین خوشه گندم از شکل طبیعی آن به شکل هندسی تغییر کرد.

محمد داؤد این بیرق جدید را به تاریخ ۱۹ ثور ۱۳۵۳ (۹ می ۱۹۷۴) طی مراسم رسمی بر فراز مدخل بزرگ ارگ که بعد از کودتا مسمی به "ارگ جمهوری" شده بود، برافراشت و درعین زمان بیرق جدید در تمام دوائر دولتی در سرتاسر افغانستان برافراشته شد.

در اینجا قابل ذکر است که انتخاب عقاب با بالهای باز همانا مراجعه به سمبول قدیم آریائی است که نشانه ای از قوت و بلندپروازی را بیان می کند و در قلب آن بازهم محراب و منبر قرار دارد که سمبول اسلامی کشور پنداشته می شود و بر فراز عقاب شعاع آفتاب به نمایش گذاشته شده است که نشانه ای از روشنی و نور حقیقت است.





متأسفانه مخالفان نظام جمهوری خاصاً جناح راست افراطی این تغییر را به باد انتقاد گرفته و ادعا میکنند که: محراب و منبر در موقعیت پاهای عقاب جا داده شده است و آنرا دلیل کم توجهی نظام به اموردینی توجیه میکنند که این برداشت نادرست بوده و طوری که بوضاحت دیده می شود، محراب و منبر در قلب عقاب موقعیت دارد. همچنان جناح چپ افراطی از کوچک ساختن اندازه رنگ سرخ در بیرق انتقاد داشتند و می گفتند که این کار در حقیقت ضیاع حق جانبازان و مبارزان کشور تلقی می شود. بهر حال برای "بهانه گیران، بهانه کم نیست!"

سرود ملی جمهوری

در سرود ملی دوران شاهی فقط نغمه یا آهنگ گنجانیده شده بود و فاقد شعر و یا بیان بود که بعضی ها آنرا بنام "پادشاهی سلام" نیز یاد می کردند؛ اما سرود ملی دوره جمهوری حاوی یک متن شعری به زبان پشتو و آهنگ آن به شیوه یک مارش نظامی بود که به طور دسته جمعی از طرف یک گروه مرکب از مرد و زن سروده شده و شعر آن را عبدالرؤف بینوا و آهنگ آنرا استاد برشنا [۴] کمپوز نموده بود، با متن ذیل:

«خوچه دا ځمکه او آسمان وی

خوچه دا جهان ودان وی

خوچه ژوند په دی جهان وی

خوچه پاتی یو افغان وی

تل به دا افغانستان وی

تل د وی افغان ملت

تل د وی جمهوریت

تل د وی ملی وحدت

تل د وی افغان ملت، جمهوریت

تل د وی افغان ملت، جمهوریت

ملی وحدت، ملی وحدت»

برخی از مخالفان به این متن انتقاد کردند که در آن از اسلامیت چیزی ذکر نشده است، در حالیکه مردم افغانستان مسلمان اند و نیز برخی دیگر براین متن که تنها به یک زبان رسمی بیان شده و از زبان رسمی دیگر کشور ذکر در آن نیست، انگشت انتقاد گذاشته اند. شاید این موضوع نزد مردم عوام بسیار موجه معلوم شود، در حالیکه این متن زیر نام سرود ملی خلاصه می شود و برطبق موازین بین المللی نباید از چند دقیقه مشخص بیشتر بطول انجامد، چون در محافل بین المللی نیز در مواقع رسمی لازم پخش می گردد. هرگاه مطالب زیاد در آن گنجانیده می شد، بر طول آن افزوده میگردید و نیز ممکن است مشکلات دیگر را در کمپوز آهنگ آن بار می آورد. بهرحال باید گفت که این کار به هیچ وجه مثل سرود ملی موجود کشور که متن پشتوی آن در بدل قبولی به رسمیت شناختن لقب "قهرمان ملی" در لویه جرگه ۲۰۰۴ مورد معاوضه و معامله قرارگرفت، نبوده است.

تأسیس و آغاز فعالیت اولین "تلویزیون" در کشور:

یکی از اقدامات مهم فرهنگی این دوره به کار انداختن دستگاه تلویزیون برای بار اول در کشور بود که به کمک کشور جاپان در ماه های اخیر سال ۱۳۵۶ به طور امتحانی فعال گردید و روزانه برای تقریباً یک ساعت به پخش برنامه های خبری و هنری می پرداخت. در آنوقت سیستم "ماه واره" در خدمت پخش برنامه های تلویزیون در جهان عمومیت نداشت، لذا سیستم پخش آن به وسیله آنتن های محلی صورت می گرفت که در مراحل اول ساحه پخش آن از طریق نصب یک آنتن مخصوص در بالا کوه آسمانی فقط برای ساحه کابل و اطراف نزدیک آن قابل استفاده بود. مردم با شوق زیاد به خرید تلویزیون ها پرداختند و یک تعداد خانواده ها توانستند از برنامه امتحانی تلویزیون استفاده نمایند. دستگاه تلویزیون که مجهز با تکنالوژی پیشرفته آنوقت بود، برنامه را به طور رنگه پخش می کرد، در حالیکه در بعضی کشورهای دور و نزدیک هنوز دستگاه های شان با سیستم سیاه و سفید نشرات داشتند. هنوز برنامه های تلویزیون کشور از مرحله امتحانی پا فراتر نگذاشته بود که کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ صورت گرفت و تلویزیون زیر اداره کودتا چپان خلقی و پرچمی به حیث یک وسیله تبلیغاتی آن رژیم مبدل شد.

آغاز کار اعمار زندان بزرگ "پلچرخی":

از آنجایی که جرم و جنایت در هر کشور وجود دارد، لذا هیچ کشور را نمی توان سراغ کرد که فاقد زندان بوده باشد، چه در گذشته های دور و نزدیک و چه در حال و آینده. اما نکته مهم شرایط زندانها است که در بسا کشورها با رعایت حقوق انسانی زندانی ها عیار گردیده و در بعضی کشورها به طور عنعنوی و قدیمی زندان یعنی جهنم ثانی از نظر شرایط حیات.

نگاهی به تاریخ زندان ها در افغانستان و آنچه تاحال از زبان زندانی ها روایت گردیده، زندانهای افغانستان چه در مرکز و چه در ولایات و شهرهای بزرگ همیشه شکل جهنم سوزان را برای زندانی داشته است. میر غلام محمد

غبار در جلد دوم کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" (صفحات ۱۳۷ تا ۱۵۳) نگاهی به زندانهای مهم شهر کابل طی دوران سلطنت می اندازد و از زندان "سرای موتی"، "زندان کوتوالی"، "زندان ارگ شاهی"، "زندان دهمزنگ" و دیگر زندانها نام می برد و به خصوص از زندانی های سیاسی و شرایط زندگی و نحوه برخورد با زندانی ها گزارش های مستند به چشم دید خود ارائه می دارد که حتی در آخرین سال های سلطنت به شرایط زندگی در آنجا ها کوچکترین رسیدگی صورت نگرفته بود.

در سال های ۱۳۴۵ تازه حکومت متوجه این موضوع رقتبار زندانها و محبوسین شد و تصمیم گرفت تا به اعمار یک زندان مدرن و وسیع در کابل بپردازد. برای مطالعه آن حکومت داکتر ولید حقوقی - معین وزارت عدلیه وقت را جهت بازدید از زندانهای مختلف به ایالات متحده امریکا اعزام کرد. موصوف بعد برگشت از سفر، گزارش خود را در زمینه به حکومت ارائه کرد و به تأسی از آن قرار شد پروژه اعمار یک زندان بزرگ دارای شعب مختلف در کابل روی دست گرفته شود. گفته می شود که طی چند سال روی نقشه و محل تأسیس آن نیز کار صورت گرفته بود که کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به وقوع پیوست.

رژیم جمهوری بعد از مدت کوتاه به پیروی از همان نظر سابق و خرابی وضع زندانهای موجود تصمیم گرفت تا به اعمار زندان بزرگ پلچرخی در آن ساحه اقدام کند. بزودی یک قسمت کار آن شروع گردید و دیوارهای سنگی بلند آن تکمیل شد و در داخل یک عمارت مشهور به "بلاک اول" که مخصوص زندانی های سیاسی بود، در سه منزل اعمار و هنوز تکمیل نشده بود که کودتای ۷ ثور صورت گرفت.

کودتاچیان ۷ ثوری از همان تعمیر نیم کاره آنجا استفاده کرده و در همان روز های اول تعدادی از اولین گروپ زندانیهای سیاسی را اعم از منسوبین خانواده شاهی سابقه به شمول زنان، اطفال و مردان معمر، تعدادی از وزرای

کابینه جمهوری، عده ای از والی ها و جنرالها و تعداد دیگر را به حیث اولین زندانیها در آن عمارت نیمه تمام انتقال دادند. جریان حوادث در مدت کوتاه طوری شد که دیگر زندانها در سرتاسر کشور مملو از زندانیها شدند و خلقی ها عمارات دیگر را در شهرکابل و شهرهای دیگر و حتی مکاتب را به زندان تبدیل کردند و کار به جایی کشید که آنها از "بگیر و بند" به "بگیر و بگش" متوسل شدند که شرح مصیبت بار آن در اینجا نمی گنجد.



نمایی از زندان پلچرخی (عکاسی از فضا) که در زمان خلق و پرچم به پایه اکمال رسید.

نگاهی به نقشه اصلی زندان میرساند که این زندان با معیارهای معمول جهانی دارای یک زندان سیاسی کوچک با ظرفیت در حدود ۱۲۰ نفر، در عقب آن یک ساختمان دیگر که برای زندانی های طبقه اناث اختصاص داشت و دارای چند اتاق بسیار بزرگ برای ایجاد صنایع دستی و در سه منزل در نظر گرفته شده بود. ساحه زندان جنائی در هشت جناح که باهم در وسط وصل می شدند به طور دائروی شامل نقشه اصلی بود و در جوار آن یک

ساحه بزرگ صنعتی برای زندانیان ذکور و در سمت دیگر زندان یک عمارت مستقل برای زندانی های خطرناک اختصاص یافته و در عقب آن یک عمارت دیگر برای رهائش محافظان و اعضای امنیتی و اداری زندان در نظر گرفته شده بود.

در دوره جمهوریّت کار ساختمان آن - طوری که گفته شد، آغاز گردید و تنها یک عمارت آن بنام "بلاک اول" (عمارت کوچک اول دست راست) زیر ساختمان بود که کودتای ۷ ثور صورت گرفت و باقی قسمت های زندان در طول چند سال رژیم خلقی - پرچمی به پایه اکمال رسید که از بس شدت عمل و قیود جانگداز در آنجا، مردم به آن لقب زندان "مخوف" دادند و بعضی ها آنرا بنام "باستیل خلقی - پرچمی" یاد کردند. اکنون همین محل به حیث زندان مرکزی در ساحه معروف "پلچرخی" در کابل است و سائر زندان ها همه در شهر تخریب و یا به مراکز دیگر دولتی تبدیل شده اند. (نویسنده مدت تقریباً ۱۸ ماه با تعدادی از استادان پوهنتون در همان بلاک اول از ماه سرطان ۱۳۵۷ تا اوایل دلو ۱۳۵۸ زندانی بود که پس از تهاجم روسها و رویکار آمدن ببرک کارمل با اعلام "عفو عمومی" نام نهاد با دیگر زندانیها از آنجا رها گردید و خاطرات آن دوره منحوس رابه قید تحریر در آورده و جریان چشم دیدها و خاطرات خود را در یکی از مصاحبات رادیوئی به نشر رسانیده است.)



مرحله اکمال پروژه زندان پلچرخی در سال‌های اخیر

دو تحول در ساحه معارف

از آنجایی که تعمیم سواد عمومی برای همه یکی از اهداف تعلیم و تربیه در نظام جمهوری بود، با توسعه مکاتب ابتدائی در تمام کشور در نظر بود سواد عمومی بلند برود که در آن مبادی خواندن و نوشتن و معلومات ابتدائی برای اطفال اعم از پسر و دختر از سن ۶ تا ۱۲ ساله فراهم گردد. در عین زمان برای افراد بالاتر از سن ۲۰ کورس‌های سواد آموزی برای اکابر دائر همچنان ادامه یافت. بورد مسلکی وزارت معارف تصمیم گرفت تا در سه سال اول دوره ابتدائی برنامه "ارتقای خود به خودی" تطبیق شود و شاگردان بدون گذشتاندن امتحان از صنف اول تا ختم صنف سوم هر سال ارتقا نمایند؛ اما از صنف چهارم تا ختم صنف ششم هر شاگرد مکلف به گذشتاندن امتحان سالانه بودند که هر شاگرد در صورت کامیابی به صنف بالاتر ارتقا می‌کرد.

اما بعد از فراغت صنف ششم جوانانی که می‌خواستند با درس ادامه دهند، مکلف به گذشتاندن امتحان کانکور بودند که در صورت موفقیت به صنف متوسطه و یا لیسه شامل می‌گردیدند. درصنف متوسطه سعی بر آن بود تا شاگردان را تشویق به ادامه درس در مکاتب مسلکی و حرفوی سازند که تصمیم‌گیری بود. واضح است برای تحصیلات عالی در پوهنتون گذشتاندن موفقانه امتحان کانکور شمول حتمی بود.

هدف عمده این تحول از یک طرف گسترش و تعمیم سواد آموزی جوانان در طول شش سال دوره ابتدائی بود و از طرف دیگر بعد از دوره ابتدائی آمادگی برای آغاز تعلیمات مسلکی در حرفه‌های مختلف و نیز آماده ساختن مزید شاگردان برای تحصیلات عالی بود.

واضح است این تغییر که ماه اسد ۱۳۵۴ از طرف وزارت معارف روی دست گرفته شد، موجب نارضایتی کسانی گردید که دوره ابتدائی و لیسه را قبلاً بدون کدام محدودیت خاص طی می‌کردند و اکنون برای شمول به دوره متوسطه و عالی مکلف به گذشتاندن امتحان کانکور شدند. با آنکه این تغییر مبتنی بر اهداف نیک بود؛ اما مخالفان نظام جمهوری آنرا وسیله تبلیغ خود ساخته و کوشیدند تا از آن بهره برداری‌های سیاسی نمایند.

تأسیس "آرشیف ملی"

یکی از اقدامات مهم این دوره همانا تأسیس محل خاص برای نگهداشت اسناد تاریخی، نسخ خطی، عکس‌ها و نشرات چاپی قدیمی بود که بنام آرشیف ملی در کابل ایجاد گردید و دولت یک عمارت تاریخی را برای آن اختصاص داد و آنرا با تمام وسایل وقایوی و حفاظتی این آثار در داخل محفظه‌ها و در زیر زمینی با تجهیز وسایل تخنیکی مدرن آماده ساخت.

این عمارت که در عهد سراجیه در یک محوطه بزرگ در حواشی "ده افغانان" بنام "ناک باغ" ساخته شده بود و در آنوقت مورد استفاده "مکتب فنون

حربی "قرار داشت و در عصر ظاهر شاهی "کورس عالی عسکری" در آن دائر گردیده بود، در دوره جمهوریت پس از ترمیم و بازسازی داخل و خارج آن برای "آرشیف ملی" اختصاص یافت.

در این دوره کوشیده شد تا نسخ قلمی مهم تاریخی و ادبی که تا آنوقت در دست اشخاص انفرادی بودند، به طور رضا کارانه و نیز در بدل تادیه قیمت جمع آوری و در آرشیف ملی نگهداری شوند. علاوهً آثاریکه در کتابخانه‌های دارالتحریر شاهی در ارگ و نیز در صدارت و دیگر جا‌های دولتی موجود بودند، همه به آنجا انتقال داده شدند. خوشبختانه با وجود جنگ‌های متمادی طی چند دهه اخیر به خصوص در سال‌های ۹۰ که کابل آماج ویرانی‌های شدید گردید، آرشیف ملی به همت کارکنان صادق آن از گزند روزگار در امان ماند.

تدوین و تصویب قانون مدنی و جزائی (قانون جزاء)

یکی از اقدامات مهم دیگر در ساحه حقوقی و قانونی همانا تدوین قانون جزاء (کود جزائی) بود که در دوره جمهوری تدوین و به وسیله فرمان تقنینی نافذ گردید. تدوین و تصویب این قانون در دوره‌های قبل به دلیلی اینکه در شریعت تعیین جزاء در امور تعزیرات از صلاحیت قاضی بود و مراجع دینی به همین دلیل موجودیت قانون جزاء را دخالت در امر شرعی میدانستند و مدعی بودند که پیشبینی جرم و تعیین جزاء برای آن در قانون موجب سلب صلاحیت قاضی در زمینه می‌گردد، لذا با آن مخالفت می‌کردند. ولی در دوره جمهوری این سنت شکستانده شد و برطبق معمول جهان کود جزاء البته برطبق قوانین موضوعه که با اصول اسلام در تناقض نباشد، تدوین و بعد از بررسی و مطالعه جمعیت العلمای اسلامی آنوقت آماده تصویب و تنفیذ گردید.

لغو القاب و تخلص های قومی و محلی

دولت جمهوری فیصله کرد که با تأسی از تحکیم وحدت ملی تخلص های قومی و محلی را باید اشخاص کنار بگذارند و نیز از القاب خاص همچو سردار، والاحضرت، شهزاده، شاهدخت و امثالهم انصراف صورت گیرد. این کار در همان لحظات اول که بعد از موفقیت کودتا در صبح ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ محمد داؤد جهت ایراد اولین بیانیه به رادیو افغانستان رفت، نطق او را خواست به نام "سردار محمد داؤدخان" معرفی دارد، ولی او به نطق گفت که: «دوره سرداری به پایان رسیده است، فقط او را محمد داؤد خطاب کند»؛ اما در همان روز به دلیل آشنایی مردم با نام "سردار داؤدخان" تصمیم گرفته شد تا برای آخرین بار او را با نام شناخته شده اش یاد کنند و از آن به بعد با ترویج "شاغلی" برای مردان، او نیز در رسمیات با همین مشخصه یاد شد و اما در مورد طبقه اناث القاب "میرمن" و برای دختران "پیغله" رایج گردید.

علاوئاً در رژیم جمهوری القابلی که به اساس مقام و رتب دولتی برطبق قانون القاب معمول بود، از بین رفت. مثلاً برای وزراء لقب "عالیقدر جالتمآب" با اختصار ع.ج. و برای رؤسا "عالیقدر صداقتمآب" ع.ص. و به همین ترتیب در ساحات نظامی نیز ذکرهمچو القاب که قانوناً تعیین گردیده بودند، همه آنها لغو گردیدند. حتی در قانون القاب ذکر نشان های المر عالی و اعلی و نشان استور عالی و اعلی نیز باید رعایت می شد. مثلاً گفته می شد ع.ج. الف الف نشان و امثالهم که آنها نیز از بین برده شدند.

مطبوعات و نشرات جدید

در دوره جمهوریت اولین روزنامه بنام "جمهوریت" به تاریخ ۱۳ اسد ۱۳۵۲ (۴ آگست ۱۹۷۳) یعنی پس از گذشت ۱۷ روز از اعلام نظام جمهوری بزبانهای دری و پشتو به طور مختلط در کابل به نشر رسید، بعداً این روزنامه بزبانهای عربی و انگلیسی نیز به نشرات پرداخت. نشرات جدید

دیگر در دوره جمهوری عبارت بودند از: آواز - سال تأسیس (۱۳۵۴)؛ دیوه (۱۳۵۲)؛ فاریاب (۱۳۵۲)؛ کندز (۱۳۵۲)؛ بلخ (۱۳۵۵)؛ بخوان و بدان (۱۳۵۳)؛ سیستان (۱۳۵۳)؛ هیلمند (۱۳۵۳)؛ کندهار (۱۳۵۳)؛ هرات (۱۳۵۳)؛ کابل (۱۳۵۲)؛ فلکلور (۱۳۵۳)؛ پولیس (۱۳۵۳)؛ عاطفه (۱۳۵۳). (برای شرح مزید دیده شود: ابوذرپیرزاده غزنوی: "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر.."، جلد اول "جمهوری داؤدخان"، تهران، ۱۳۸۹، صفحه ۱۹۰-۱۹۳)

جمهوری
دولت
برکت

بخش دهم

تحولات عمده در روابط خارجی

فصل اول

نگاهی به پایه های اساسی سیاست خارجی دولت جمهوری

انعکاس سیاست خارجی در بیانیه های محمد داؤد

محمد داؤد در اولین بیانیه خود که پس از موفقیت کودتا صبح ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ از طریق رادیو افغانستان پخش گردید، ضمن بیان خطوط اساسی نظام جدید جمهوری در مورد سیاست خارجی نظام چنین گفت: «سیاست خارجی افغانستان به اساس بیطرفی عدم انسلاک در پیمان های نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود. سیاست بین المللی افغانستان بر اساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی و معنوی

مردم ما مطرح گردیده است. از روی مساعی و آرزوهای ملی ما به طور واضح معلوم می شود که برآوردن تمنیات ما بیشتر از همه به صلح جهان نیازمند است. هیچ کشور جز در پرتو صلح گیتی نمی تواند در آرزوهای ملی خود موفق شود.

چون ما بیشتر از همه کس خود را نیازمند سعی در راه انکشاف مملکت خود می دانیم، بیشتر از همه کس خواهان صلح و سلم جهان هستیم، ازین رو پایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است. درین آرزومندی از هیچگونه تبعیض در مورد هیچ کشور یا مردم، چه خورد و چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک، در نزد ما وجود ندارد. این اراده مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه می گیرد.

عنصری که سیاست بیطرفانه عنعنوی افغانستان را امتیاز می بخشد، صداقت و صمیمیت آشکار آن است که از استقلال اراده ملی مردم افغانستان نمایندگی می کند. به این اساس روابط مؤدت افغانستان را با دول متحابه بر پایه تزلزل ناپذیر استوار نگاه داشته و در توسیع و تشدید مزید آن از طریق دیپلوماسی، تماس های شخصی، ایجاد و جلب همکاری بین المللی، سعی بعمل خواهد آمد و آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود. این نظام اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است، ملحوظ و محترم می شمارد.»

محمد داؤد در بیانیه خطاب به مردم که در شب ۲ سنبله از طریق رادیو پخش گردید، سیاست خارجی رژیم جدید را با توضیح بیشتر چنین بیان کرد: «دولت جمهوری جوان افغانستان با در نظر داشت تحولات جهانی و به تأسی از سیاست داخلی مترقی خویش مسایل آتی را در سیاست خارجی خود در نظر می گیرد:

افغانستان همیشه یک کشور صلح دوست بوده و خواهد بود. این سیاست به خصوص از طرف دولت جمهوری جوان افغانستان بصورت دوامدار

تعقیب می‌گردد.

دولت جمهوری افغانستان در حالیکه به معاهدات عادلانه بین المللی خود وفادار می‌باشد، معتقد است که با کمک کشورهای عضو سازمان ملل متحد و به اتفاق سایر کشورهای صلح دوست جهان، می‌تواند در امر تامین صلح و امنیت، رفع تشنجات بین المللی و موفقیت سیاست دیتانت، سهم بگیرد.

دولت جمهوری افغانستان معتقد است که باید به سیاست استعمار و نژاد پرستانه خاتمه داده شود. اصل حق تعیین سرنوشت ملل تحقق یابد، آثار تجاوز اسرائیل بر کشورهای عربی از میان برده شود و حقوق ملی مردمان فلسطینی احیاء گردد. سیاست همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای پیرو نظام های اجتماعی مختلف به طور دوامدار تعقیب گردد و به سیاست تجاوز و جنگ خاتمه داده شود و از توسل به قوه در زمینه حل مسایل مورد اختلاف اجتناب بعمل آید.

بخاطر اعتقاد به این هدف ها دولت جمهوری افغانستان بر اساس سیاست مستقل صلح جویانه، بیطرفی مثبت و فعال و عدم شرکت در پیمان های نظامی، احترام به منشور ملل متحد، پشتیبانی از نهضت آزادیخواهی، دوستی و همکاری و تحکیم روابط حسنه با تمام کشورهای صلح دوست جهان - بسط و توسعه روابط و همکاری اقتصادی، فنی و فرهنگی به این کشورها، بر مبنای منافع متقابل ملی استوار می‌باشد.

دولت جمهوری افغانستان به پیروی از اراده آزاد مردم خود یکبار دیگر به تائید از اعلامیه جمهوری به صراحت و صداقت اعلام می‌دارد که ماهیت سیاست داخلی و خارجی افغانستان را اصل صلح و عدالت، آزادی ملی، حاکمیت ملی و استقلال ملی تشکیل می‌دهد. بنا بر آن تکرار میکنم که زیستن در صلح و تقویۀ علایق دوستانه به اساس احترام متقابل به همه مردم و ملل دنیا، یکی از آرزوهای قلبی ما است.»

محمد داؤد در مورد روابط با کشورهای جهان مشخصاً چنین گفت: «به حکم اصول همجواری خاطر نشان می‌سازم که روابط همسایگی نیک دوستی ما با اتحاد جماهیر شوروی خلل ناپذیر است.

باهمسایه دیگر خود جمهوریت مردم چین مناسبات دوستانه و صمیمانه داریم و آرزو مندیم این دوستی باز هم گسترش یابد.

روابط ما با برادران ایرانی همیشه دوستانه بوده و امیدواریم این روابط دوستانه بیشتر تحکیم یابد. در مورد مناسبات ما با پاکستان باید گفت که متأسفانه این یگانه کشوری است که روی مسئله پشتونستان و حقوق حقۀ برادران پشتون و بلوچ خود با آن اختلاف نظر داریم. دولت جمهوری افغانستان با حوصله و خون سردی کامل در پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه مسئله ملی پشتونستان مجدانه سعی خواهد کرد. ما عقیده داریم که مناسبات افغانستان و پاکستان با منافع دو کشور و با منافع ترقی و تحکیم صلح در منطقه مطابقت دارد و امیدواریم سر انجام به این امر توفیق خواهیم یافت.

پیوند های معنوی فراوان ما را با کشورهای ملی و مترقی عربی بسته می‌سازد. ما با کشورهای غیرمنسلک جهان سوم بخاطر تامین صلح و مبارزه علیه استعمار به هر شکلی که باشد و تبعیض نژادی همکاری نزدیک خواهیم داشت. رشته های محکم و وجوه مشترک قابل توجه، دوستی ما را با هند و بنگله دیش تامین کرده است و خواهان صلح دایمی در نیم قاره می‌باشیم.»

محمد داؤد در بیانیه خود علاوه کرد: «درین موقع بیمورد نخواهد بود از تمام مؤسسات بین المللی و همه ممالک دوست مخصوصاً اتحاد جماهیر شوروی، اضلاع متحده امریکا، جمهوریت فدرالی آلمان، جمهوریت مردم چین و تمام ممالک دوست که در راه انکشاف و پیشرفت وطن ما سهم گرفته اند، قدردانی نموده و از صمیم قلب از طرف دولت و مردم افغانستان اظهار تشکر نمایم.»

با آنکه محمد داؤد خطوط اساسی سیاست خارجی نظام جدید را طی دو بیانیه مهم خود توضیح کرد؛ اما در بسیاری محافل سیاسی کشورهای جهان پس از اعلام کودتا ۲۶ سرطان چنین احساس پدید آمد که گویا "افغانستان بزودی به یکی از کشورهای اقمار شوروی مبدل خواهد شد". برای زدودن این احساس محمد داؤد برادر خود سردار محمد نعیم را که قبلاً وزیر خارجه در دوره صدارتش بود، به حیث نماینده خاص و با صلاحیت خود تعیین کرد و موصوف وظیفه داشت تا موقف نظام جدید را در روابط خارجی به سران کشورهای متحابه بیشتر روشن سازد و همکاری آن کشورها را در زمینه های مختلف با نظام جدید جلب نماید.

روی همین دلیل بود که محمد نعیم خان مسافرت های پیهم به کشورهای مورد نظر کرد و زمینه سفر و مذاکرات بعدی رئیس دولت محمد داؤد را با سران آن کشورها مساعد ساخت. چنانکه موصوف به تاریخ ۱۹ سنبله ۱۳۵۲ عازم مسکو شد و در اواسط ماه حوت همان سال به دهلی جدید رفت، به تاریخ ۵ حمل ۱۳۵۳ به کشورهای مصر، لیبی، عراق، الجزایر و سعودی رهسپار گردید و خواست تا نقاط نظر سیاست خارجی دولت جمهوری را جهت برقراری روابط نزدیک با کشورهای اسلامی به زعمای آن کشورها برساند. محمد نعیم در ماه ثور به ایران رفت و موقف دوستانه نظام جدید را توأم با اطمینان از تائید موافقتنامه آب دریای هلمند با آن کشور به اطلاع پادشاه ایران و حکومت آن کشور رسانید. او به تاریخ ۸ اسد همان سال بار دوم به مسکو سفر کرد تا از ادامه روابط دوستانه دولت جمهوری به زعمای شوروی اطمینان دهد.

مسلم است که درقبال این همه دیدارها که پس از کودتای ۲۶ سرطان به وسیله محمد نعیم خان صورت گرفت، توضیح سیاست جدید خارجی دولت جمهوری افغانستان قرار داشت و به تأسی از همین دیدارهای مقدماتی زمینه

های مذاکرات بعدی از طریق سفرهای رسمی رئیس دولت به آن کشورها فراهم گردید.

مختصری از سفرهای رسمی محمد داؤد به خارج

از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا ۷ ثور ۱۳۵۷ که تقریباً چهار سال و ۹ ماه می‌شود، محمد داؤد به حیث رئیس دولت و بعداً رئیس جمهور افغانستان ۱۵ بار به طور رسمی به کشورهای مختلف سفر کرد و موقف دولت جمهوری را در راستای سیاست خارجی بیان کرد و ضمناً کوشید تا در حل بعضی معضلات و تشدید روابط به خصوص با دو کشور همسایه ایران و پاکستان یک دریچه جدید و پر از تفاهم را باز نماید. یکی دیگر از اهداف سفرهای خارجی محمد داؤد جلب کمک‌های مالی برای پروژه‌های انکشافی افغانستان بود که برای تطبیق پلان هفت ساله انکشافی باید تدارک می‌گردید.

اولین سفر محمد داؤد و هیئت معینی او در دوره جمهوری به تاریخ ۱۴ جوزای ۱۳۵۳ (۴ جون ۱۹۷۴) به مسکو بود که مورد استقبال گرم مقامات شوروی قرار گرفت و حین اقامت چهار روزه در آنجا اعلام گردید که شوروی در ۲۱ پروژه انکشافی افغانستان کمک خواهد کرد و ضمناً طی این سفر قرارداد صدور ۲.۸ میلیارد مکعب گاز افغانستان به شوروی برای سال ۱۹۷۴ با آن کشور به امضاء رسید. این دیدار حسن نیت در ظاهرا دامه فضای دوستی دیرینه افغانستان با شوروی را افاده می‌کرد و اما هردو طرف در دل سخنان دیگر داشتند که تا مدتی مستور نگهداشته شد، تدریجاً از استحاله ابهام بیرون گردید و بعداً در مبحث اختصاصی روابط با شوروی بیشتر صحبت خواهیم کرد.

دومین سفر محمد داؤد به عراق بود که به تاریخ اول حمل ۱۳۵۴ صورت گرفت. با آنکه گفته شد که دولت عراق برای اعطای کمک‌های اقتصادی به افغانستان ابراز آمادگی کرد؛ اما هیچ نشانه‌ای از همچو کمک‌ها بعداً دیده نشد. در سومین سفر محمد داؤد قرار بود به تاریخ سوم حمل ۱۳۵۴ با ملک

فیصل پادشاه عربستان سعودی دیدار داشته باشد؛ اما کشته شدن ملک فیصل موجب شد که به جای دیدار در تشییع جنازه او اشتراک کند و آنچه از این مذاکرات به خصوص در مورد نقش عربستان سعودی در کمک‌های مالی و نیز حمایت از نظام جمهوری افغانستان همچنان بی نتیجه باقی ماند، تا آنکه بعداً این دیدار دوباره تنظیم گردید.

چهارمین سفر رسمی محمد داؤد در اوایل حمل ۱۳۵۴ به لیبیا بود که به دعوت معمر قذافی صورت گرفت و شایع است که برخورد قذافی چندان دوستانه نبود و لذا محمد داؤد به زودی به سفرش از آنکشور پایان داد. (گزارش مختصر جریان این سفر در پایان این مبحث ارائه می‌گردد. *)

محمد داؤد در پنجمین سفر خود در ماه ثور ۱۳۵۴ (اپریل ۱۹۷۵) به ایران مسافرت کرد که از طرف پادشاه ایران و مقامات عالی‌ه حکومت آن کشور با استقبال خاص بدرقه شد. گفته می‌شود که پادشاه ایران با استفاده از فرصت در مورد خطرات روابط افغانستان با شوروی ابراز نظر کرد. (در بحث اختصاصی بعداً شرح بیشتر تقدیم می‌شود)

ششمین سفر خارجی محمد داؤد به کلمبو پایتخت سریلانکا بود که به تاریخ ۲۴ اسد ۱۳۵۵ (۱۵ آگست ۱۹۷۶) جهت اشتراک در کنفرانس سران کشورهای غیرمنسلک صورت گرفت.

بار اول محمد داؤد به پاکستان به دعوت ذوالفقار علی بوتو صدراعظم آن کشور سفر کرد و این هفتمین سفر او بود که به تاریخ ۲۹ اسد ۱۳۵۵ (۲۰ آگست ۱۹۷۶) صورت گرفت (شرح مزید در این باره بعداً تقدیم می‌شود).

هشتمین سفر پرماجرایی محمد داؤد در مسکو برای بار دوم بود که به تاریخ ۲۳ حمل ۱۳۵۶ انجام یافت. در این سفر بین برژنف و محمد داؤد مطالبی رد و بدل شد که بعضی‌ها آنرا نشانه‌های از تیره شدن روابط بین دو کشور تلقی میکنند که البته بعداً به تفصیل در زمینه صحبت خواهیم گرد

نهمین سفر محمد داؤد به یوگوسلاوی بود که به تاریخ ۲ حوت ۱۳۵۶ به

دعوت مارشال تیتو رهبران کشور انجام یافت، با آنکه تیتویکی از رهبران نهضت عدم انسلاک بود و با محمد داؤد دوستی سابقه داشت، ولی این سفر برای افغانستان چندان دست آورد مهم به همراه نداشت، جز یک دیدار دوستانه محسوب گردید.

دهمین سفر محمد داؤد در اوایل حوت ۱۳۵۶ به استانبول - ترکیه بود که در آنجا با وزیر خارجه آن کشور دیدار کرد و در عین زمان در امضای موافقتنامه ترانزیت و حمل و نقل اموال با آن کشور حضور یافت.

به تاریخ ۱۲ حوت ۱۳۵۶ محمد داؤد برای یک روز به هند سفر کرد با "موراجی دی سائی" صدراعظم آن کشور دیدار نمود و راجع به سفر روز بعد خود به پاکستان خواست تا قبل از آن حکومت هند را بر ادامه روابط دوستانه اطمینان دهد و این یازدهمین سفر او به خارج بود.

دوازدهمین سفر رسمی محمد داؤد بار دوم به پاکستان یک روز بعد از سفر هند به تاریخ ۱۳ حوت ۱۳۵۶ انجام یافت. در این سفر او با جنرال ضیاء الحق رهبر جدید پاکستان مذاکرات مفصل انجام داد که ادامه مذاکرات با بوتو و پیدا شدن یک راه حل به معضله بین دو کشور در مورد حق تعیین سرنوشت پشتونها و بلوچ ها بسیار مؤثر شمرده می شد. (بعداً در زمینه طی یک فصل جداگانه به طور مفصل صحبت خواهیم کرد).

سیزدهمین سفر محمد داؤد به عربستان سعودی برای بار دوم بود که از ۱۳ تا ۱۵ حمل ۱۳۵۷ (۲ تا ۴ اپریل ۱۹۷۸) ادامه یافت و این سفر در ازای سردی روابط محمد داؤد با شوروی و برخورد لفظی با برژنف از اهمیت خاص برخوردار بود. پادشاه آن کشور اعلیحضرت خالد ضمن بعضی توصیه های سیاسی، هرنوع کمک مالی را برای تمویل پروژه های انکشافی افغانستان وعده داد.

چهاردهمین سفر محمد داؤد به کشور کویت بود که از ۱۵ تا ۱۷ حمل ۱۳۵۷ (۴ تا ۶ اپریل ۱۹۷۸) انجام شد و حکومت کویت ابراز آمادگی کرد

تا در قسمت تدارک کمک‌های مالی برای انکشاف افغانستان سهم بارز گیرد. پانزدهمین و آخرین سفر مهم محمد داؤد به مصر بود که از ۱۷ تا ۲۰ حمل ۱۳۵۷ (۶ تا ۹ اپریل ۱۹۷۸) در فضای بسیار دوستانه با انور السادات رئیس جمهور آن کشور صورت گرفت. گفته می‌شود که انور السادات تجارب تلخ خود را از روابط با شوروی با او در میان گذاشت و از عواقب آن او را مستحضر ساخت.

پس از این دیدارها و برقراری روابط بسیار نزدیک افغانستان با کشورهای همسایه و کشورهای اسلامی، مقامات شوروی در مورد ادامه اوضاع دچار نگرانی شدید شدند که مبدا افغانستان از آنها فاصله گیرد و سرمایه‌گذاری طویل‌المدت آنها به هدر برود. لذا در صدد آن شدند تا هرچه زودتر به عمر جمهوری محمد داؤد پایان دهند و با راه اندازی یک کودتا گماشتگان خلقی - پرچمی خود در افغانستان به قدرت رسانند.

در جوار سفرهای محمد داؤد به خارج قابل یادآوریست که بعد از موفقیت کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هیئت‌های عالی‌رتبه و شخصیت‌های مهم خارجی نیز به افغانستان سفر کردند و با مقامات عالی دولت جمهوری پیرامون موضوعات مورد علاقه به مذاکره پرداختند و نیز از روابط نیک و همچنان کمک‌های مالی و تکنیکی کشورهای خویش به مقامات دولت جمهوری اطمینان دادند.

به تاریخ ۱۴ دلو ۱۳۵۲ وزیر خارجه و وزیر دفاع پاکستان بکابل آمدند و ضمن تبادل نظر با همتای افغانی، دعوتنامه ذوالفقار علی بوتورا مبنی بر اشتراک محمد داؤد در کنفرانس سران ملل اسلامی در لاهور تقدیم داشتند. این کنفرانس به تاریخ ۳ حوت آن سال (۲۲ فبروری ۱۹۷۴) در لاهور برگزار شد و اما محمد داؤد در آن اشتراک نکرد و به جای خود عبدالرحمن پژواک را اعزام نمود. (جریان مختصر این موضوع و ذکر رویدادهای مربوطه بعداً در مبحث روابط با پاکستان گزارش می‌یابد)

به تاریخ ۱۹ حوت ۱۳۵۲ (۱۰ مارچ ۱۹۷۴) معاون وزارت دفاع هند به کابل آمد و آمادگی کشورش را در مورد تربیه جوانان ملکی و افسران نظامی به دولت جمهوری داد و این اولین بار بود که هند برای افسران افغان زمینه تحصیل نظامی را فراهم کرد.

در ماه ثور ۱۳۵۳ یک هیئت عالیرتبه اقتصادی شوروی به کابل سفر کرد و ضمن بعضی توافقات و کمک در بعضی پروژه‌های انکشافی دعوتنامه هیئت رئیسه شورای عالی شوروی را برای محمد داؤد رسانید که برطبق آن محمد داؤد به تاریخ ۱۴ جوزای ۱۳۵۳ عازم آن کشور گردید. همچنان در اواخر سرطان آن سال یک هیئت عالیرتبه اقتصادی ایران به افغانستان آمد و وعده همکاری را در زمینه های اقتصادی به دولت جمهوری داد. البته ورود این هیئت ایرانی بعد از مسافرت محمد نعیم در ماه ثور آن سال به ایران بود که موصوف از تأیید موافقتنامه آب هلمند (مورخ ۲۱ حوت ۱۳۵۱ که در زمان صدارت موسی شفیق امضاء شده بود) از طرف دولت جمهوری به جانب ایرانی اطمینان داد.

به تاریخ ۲۹ سرطان ۱۳۵۳ (۲۰ جولای ۱۹۷۴) جمهوری اتحادی آلمان مبلغ ۱۰ میلیون مارک به افغانستان قرضه داد و حکومت امریکا نیز مقارن همان وقت به اعطای مبلغ ۷.۵ میلیون دالر قرضه به افغانستان موافقه کرد. به تاریخ ۲۰ اسد ۱۳۵۳ سفیر سیار و نماینده فوق العاده شوروی وارد کابل شد تا نگرانی مسکو را از نزدیکی افغانستان با کشورهای دیگر به اطلاع جانب افغانی برساند. این اولین بار بود که شوروی از تماس های دولت جمهوری با کشورهای غربی و آمادگی آنها برای اعطای قرضه و کمک های مالی احساس ناراحتی می کرد. به تاریخ ۵ سنبله آن سال (۲۷ آگست ۱۹۷۴) خلعت بری وزیر خارجه ایران بکابل آمد. در ماه سپتمبر عربستان سعودی اعلام کرد که مبلغ ۱۰ میلیون دالر کمک بلاعوض و ۵۰ میلیون دالر قرضه بدون ربح به افغانستان کمک می کند. در ۹ جدی ۱۳۵۳ (۲۹ دسمبر ۱۹۷۴)

شوروی مبلغ ۲.۵ میلیون روبل را برای اعمار گالری های سرک سالنگ تخصیص داد. در همین وقت بانک انکشاف آسیائی نیز موافقتنامه ۱۴.۲ میلیون دالر را با افغانستان امضاء نمود و حکومت امریکا نیز ۱.۵ میلیون دالر را برای پروژه "نصاب تعلیمی" کمک کرد.

در اواخر سال ۱۳۵۳ روابط افغانستان با پاکستان به دلیل فشار آن کشور بر بلوچ ها و مهاجرت یک تعداد شان به قندهار رو به خرابی گذاشت و محمد داؤد به "کورت والدهایم" سرمنشی ملل متحد یک نامه اعتراضیه نوشت که بوتو به جواب آن پرداخت و محمد داؤد به جواب بوتو عنوانی سرمنشی ملل متحد نامه دوم را نوشت. در همین آوان از ۱۹ تا ۲۳ حوت ۱۳۵۳ محمد داؤد به هند سفر کرد و طی آن سفر پوهنتون پنجاب برایش دوکترای افتخاری اعطا نمود. او از آنجا به بنگله دیش رفت تا ۲۵ حوت با مجیب الرحمن رئیس جمهور آن کشور ملاقات کرد.

در ۱۰ میزان ۱۳۵۴ (اکتوبر ۱۹۷۵) حکومت کانادا اعلام کرد که مبلغ ۱.۱ میلیون دالر کمک بلاعوض به افغانستان می دهد. در ماه عقرب آن سال مذاکرات در باره اعمار خط آهن با یک شرکت فرانسوی آغاز شد که برطبق آن کابل، غزنی، قندهار، سپین بولدک، هرات و اسلام قلعه را وصل می کرد. اعلام این پروژه موجب ناراحتی مقامات شوروی شد و پودگورنی به تاریخ ۱۸ قوس ۱۳۵۴ (۹ دسمبر ۱۹۷۵) سراسیمه بکابل آمد و تجدید معاهده بیطرفی منعقد ۱۹۲۱ را بار دیگر برای ده سال آینده تجدید کرد.

در حالیکه روابط افغانستان و پاکستان همچنان در حالت سردی قرار داشت، زلزله مدهش صفحات شمال افغانستان را تکان داد که خسارات جانی و مالی را بار آورد. بوتو صدراعظم پاکستان از موقع استفاده کرد و به تاریخ ۲۰ حمل ۱۳۵۵ (۱۸ اپریل ۱۹۷۶) پیام دوستانه نسبت این فاجعه به محمد داؤد ارسال داشت. محمد داؤد که در صدد رفع تشنج با پاکستان بود، با ملاحظه این حسن نیت از بوتو دعوت کرد تا به کابل مسافرت کند. بوتو این دعوت را

پذیرفت و به تاریخ ۱۷ جوزای ۱۳۵۵ (۷ جون ۱۹۷۶) به کابل سفر کرد.

به تعقیب سفر محمد نعیم در جون ۱۹۷۶ به امریکا و فرانسه، قرار شد تا هنری کیسنجر در اوایل ماه آگست آن سال به کابل سفر نماید. در این موقع بانک انکشاف آسیائی بار دیگر حاضر شد مبلغ ۱۴ میلیون دالر برای پروژه‌های اقتصادی افغانستان قرضه دهد.

تحولات فوق که مراجع شوروی را سخت ناراحت ساخته بود و در اثر آن بر محمد داؤد بیشتر از پیش مظنون شده بودند، به سفارت خود در کابل توصیه کردند تا اقدامات فوری را برای ایجاد وحدت بین دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق تسریع نمایند. این کار بر سردی روابط دولت جمهوری با شوروی اثر افکند و محمد داؤد تصمیم گرفت تا برای رفع سوء تفاهات بار دوم به آن کشور سفر کند و به تاریخ ۲۳ حمل ۱۳۵۶ در راس یک هیئت عازم مسکو شد که در جریان مذاکرات این سردی به نحوی با یک برخورد لفظی بین محمد داؤد و برژنف منتهی شد. (شرح مزید در زمینه بعداً ارائه می‌گردد)

سفرها و جلب کمک‌ها

به تعقیب مسافرت محمد نعیم به ایران در ماه ثور ۱۳۵۶ موافقتنامه همکاری بین ایران و افغانستان (به تاریخ ۱۱ جوزای ۱۳۵۶) امضاء شد که بر طبق آن حکومت ایران ۱۰ میلیون دالر با بانک انکشاف صادرات افغانستان کمک کرد و وعده داد تا مصارف اعمار راه آهن را از بندر عباس الی سرحد افغانستان بعهده گیرد. همچنان در ۱۵ جوزا اسناد مربوط به موافقتنامه آب دریای هلمند بین زلمی محمود غازی سفیر افغانستان در تهران و خلعت بری وزیر خارجه ایران تبادل گردید.

به تعقیب آن حکومت کانادا موافقتنامه همکاری را با افغانستان امضاء کرد و مبلغ ۱۰۹ میلیون دالر برای احداث بندهای ذخیره در مسیر دریای کابل و مبلغ ۸ میلیون دالر را برای اعمار یک مطبعه جدید و مجهز با وسایل

تخنیکی مدرن به حیث کمک بلاعوض را متقبل شد. در ۷ سنبله حکومت امریکا قرارداد ۱۹ میلیون دالر کمک بلاعوض را برای زهکشی پروژه وادی هلمند با وزیر پلان علی احمد خرم امضاء کرد. به تاریخ ۸ قوس حکومت جاپان مبلغ ۷۵۰ هزار دالر کمک بلاعوض خود را برای خریداری برنج و انتقال به افغانستان پیشکش کرد.

بروز ۲ حوت ۱۳۵۶ (۲۱ فیبروری ۱۹۷۸) محمد داؤد به دعوت مارشال تیتو به بلگراد سفر کرد و از آنجا به لیبیا رفت و از لیبیا به استانبول آمد و قرارداد ترانزیت بین دو کشور را با وزیر خارجه ترکیه امضاء نمود؛ ۱۲ حوت به هند رفت و از آنجا جهت دیدار با جنرال ضیاء الحق که در سرطان آن سال از طریق کودتای نظامی در پاکستان به قدرت رسیده بود، به تاریخ ۱۳ حوت به اسلام آباد رفت. در همین احوال به تاریخ ۳۰ حوت ۱۳۵۶ (۱۹ مارچ ۱۹۷۸) بانک انکشاف آسیائی اعلام آمادگی نمود تا مبلغ ۶ میلیون دالر را برای اعمار میدان هوائی لوگر و ۸ میلیون دالر را برای اعمار مرکز مخابرات زمینی و استفاده از اعمار مصنوعی در اختیار افغانستان قرار دهد.

با این ترتیب محمد داؤد با تلاش های وسیع و همه جانبه توانست تا موقف دولت جمهوری را طوری که در یک بیانیه خود (به نقل قول از روزنامه انیس، شماره ۲۲، حمل ۱۳۵۶) گفته بود که: «شرایط کشور ما ایجاب می کند که راه وسط را بدون افراط چپ و راست اختیار کنیم»، به جهان ارائه کرد و توانست اعتماد کشورهای دوست را در راستای همکاریهای اقتصاد و اعطای کمک های بلاعوض برای انکشاف اقتصادی کشور جلب کند. اما این تلاشها که حق دولت افغانستان به حیث یک کشور مستقل بود که برای شوروی غیرقابل تحمل پنداشته شده و موجب اقدامات بعدی آنها برای سرنگونی نظام جمهوری گردید.

این بود گزارش مختصر در مورد رویدادها، مذاکرات، عقد قراردادها، تبادل هیئت ها، سفرهای محمد داؤد به خارج و دیدار شخصیت های برجسته

کشورهای دوست به افغانستان طی مدت تقریباً پنج سال دورهٔ جمهوریت که همه این جریانات با یک چرخش بزرگ سیاسی توأم بوده است. از جمله رویدادهای مهم در سیاست خارجی دولت جمهوری سردی روابط با شوروی، گرمی روابط با جهان اسلام و کشورهای غربی و از همه مهمتر آب شدن یخ های سیاسی در روابط با دو کشور همسایه بود که این تحولات بر ناراحتی شوروی شدیداً افزود و در قبال این چرخش بزرگ آنها تصمیم گرفتند تا نگذارند به این سهولت سرمایه گذاریهای دیرینه سیاسی و اقتصادی آن کشور در افغانستان از بین برود. در مباحث بعدی به شرح مزید این موضوعات پرداخته می شود. (ارقام و مبالغ کمک ها و ذکر تاریخ سفرها از کتاب "دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد تا ببرک"، تألیف: داکتر نصیر حق شناس، چاپ دوم، ۱۳۶۸، از صفحات ۳۹۹ تا ۴۶۵ گرفته شده، طوری که موصوف آنرا از منابع منتشره در روزنامه های رسمی کشور بدست آورده است).

گزارش مختصر سفر محمد داؤد به لیبیا

امین الدین سعیدی زمانیکه در سال های ۱۹۹۲ میلادی بحیث مستشار وزیر مختار سفارت جمهوری افغانستان در جمهوریت عربی لیبیا اجرای وظیفه می کرد، از قول مدیر شعبه افغانستان در آن کشور دربارهٔ سفر محمد داؤد رئیس جمهور افغانستان به لیبیا و چگونگی سوء تفاهم وعدم پذیرائی مناسب از او چنین شرح می دهد:

«در آن زمان من عضویت دفتر تشریفات (اداره مراسم) را در وزارت امور خارجه [لیبیا] به دوش داشتم و مسئولیت بخش افغانستان را در اداره تشریفات نیز به پیش می بردم. اداره ما پلان منظم تشریفات را برای سفر محمد داوؤد خان رئیس جمهور افغانستان به طرابلس طرح وبه تمام مسؤولین ذیربط در این مورد اطلاع دادیم وکاپی پلان تشریفات واز اینکه قاعد معمرالقذافی درمیدان هوایی بین المللی تریپولی لیبیا از جلالتماب

محمد داوؤد و تعداد معین از مسؤولین کشور ما، پذیرایی بعمل می آورد، به بخش اداره تشریفات جناب قاید معمر القذافی مطرح و ساعت وصول طیاره حامل جانب افغانی را نیز اطلاع داده بودیم.

طیاره حامل رئیس جمهور افغانستان به وقت معین در فضای میدان هوایی تریبولی ظاهر شد و مسؤولین میدان هوایی از وصول طیاره بما که در میدان هوایی یکجا با مسؤولین کشور ما منتظر بودیم، اطلاع دادند ولی قاعد معمر القذافی تا هنوز به میدان هوایی تشریف نیاورده بود. وزیر امور خارجه ما به مسؤولین میدان هوایی هدایت فرمود تا طیاره حامل چند دور اضافی بر فراز میدان هوایی تا رسیدن معمر قذافی به میدان هوایی بزند و چند لحظه در نشست بر روی زمین تاخیر بعمل آورد. شاید در این فاصله محترم معمر القذافی مواصلت کند. دقایق می گذشت ولی قاعد معمر القذافی تشریف نیاورد و تشریفات مجبور شد موضوع را به عبد السلام جلود به اصطلاح معاون محترم قذافی برای پذیرایی به میدان هوایی اطلاع دهد، تا وی از هیئت افغانی و رئیس جمهور افغانستان پذیرایی بعمل آورد. در این فاصله تقریباً ۴۰ الی ۴۵ دقیقه تاخیر در مراسم پذیرایی بعمل آمد. زمانیکه جناب رئیس جمهور افغانستان از طیاره پایان شد و مراسم تشریفات آغاز یافت، شخص محمد داوؤد رئیس جمهور افغانستان، چندان خوشحال به نظر نمی رسید و طوری دیده میشد که ناراحت است.

بعد از پذیرایی هیئت افغانی توسط عبدالسلام جلود، کاروان تشریفاتی مهمانان با معیتی مسؤولین جانب لیبایی از میدان هوایی به مهمانخانه در شهر طرابلس تشریف بردند. زمانیکه مهمانان در محل سکونت خویش جابه جا شدند، ما موضوع و نوعی از تأثر جناب محمد داوؤد رئیس جمهور افغانستان را به اداره تشریفات جناب قاعد قذافی اطلاع دادیم. دفتر تشریفات علت عدم حضور جناب قاعد معمر قذافی را چنین حکایه نمود: قاعد معمر القذافی غرض گرفتن دوش به حمام رفت و مدت زیادی در زیر

دوش بود و هیچ کس از ما جرات نمی کرد که برایش بگویم که وقت رفتن به میدان هوایی ناوقت شده در اخیر مسؤولین مراسم قاعد معمر القذافی گفت که بهتر است برای عبد السلام جلود اطلاع فرماید تا به میدان هوایی رفته و از هیات افغانی استقبال بعمل آورد.



محمد داؤد با معمر قذافی در طرابلس نفر وسط نشسته: پوهاند وفی الله سمیعی وزیر عدلیه افغانستان

زمانیکه رئیس جمهور افغانستان به مهمانخانه خویش به شهر طرابلس رسیده بود، معمر القذافی راساً به محل مهمانخانه تشریف برد که با تاسف مشکل سوء تفاهم تشریفاتی و پروتوکول تشریفاتی نزد سردار محمد داؤد خان رئیس جمهور افغانستان لا ینحل ماند، و توسط داؤد خان معامله بالمثل صورت گرفت.»

اینکه "عمل بالمثل" محمد داؤد در برابر بی اعتنائی معمر القذافی چگونه بود، محمد قاسم باز از قول برادر خود عبدالمجید باز - سرپاور محمد داؤد که جز هیئت معیتی سفر بود، چنین بیان می دارد که گفته بود: «زمانیکه ما از طیاره در میدان هوایی طرابلس پایان شدیم، دیدیم که معمر القذافی حضور

ندارد، وی عوض خود معاون خویش را بنام عبدالسلام جالود روان کرده، وقتیکه محمد داوؤدخان این صحنه را دید متاثر شد هنگامیکه عبدالسلام جالود در موتر همراهی محمد داوؤدخان و بنده یکجا نشست، و وی مایان را تا اقامتگاه ما، مشایعت کرد، به مجرد داخل شدن ما در اقامتگاه آنها ترتیبات یک عصریه و چای را گرفته بودند.

بعد از صرف چای و عصریه که تقریباً پانزده دقیقه را دربر گرفت بعد از آن برای چند دقیقه هیئت افغانی باید دست و روی خود را تازه می‌کردیم؛ عبدالسلام جالود از داوؤدخان اجازه گرفت و گفت که بعد از پانزده دقیقه معمرالقذافی رئیس حکومت لیبیا به دیدن شما می‌آید، وقتیکه عبدالسلام جالود از سالون خارج شد، داوؤدخان به سید وحید عبدالله معاون وزارت امور خارجه هدایت داد هر وقتیکه معمرالقذافی به دیدن من آمد، برایشان بگوید که من سر درد هستم و نمی‌توانم وی را ببینم و شما برای فردا سفر لیبی را کنسل نمائید و به سفارت افغانی در ترکیه در تماس شوید تا آنها ترتیبات سفر سه روز غیر رسمی را بگیرند. بعد از پانزده دقیقه قذافی به اقامتگاه آمد وحیدعبدالله به وزیر مهماندار لیبیایی خاطر نشان ساخت که فعلاً وضع صحی رئیس جمهور ما خوب نیست وی رهبر شما را دیده نمی‌تواند وی همچنان به وزیر مهماندار لیبی خاطر نشان ساخت وقتیکه وزیر مهماندار لیبی تصمیم داوؤدخان را به معمرالقذافی ابلاغ نمود وی برای پانزده دقیقه خود را این طرف و آنطرف همراهی هیئت افغانی سپری ساخته بعد از پانزده دقیقه ناگزیر سالون را ترک کرد. فردا به وقت معینه پرواز ما بطرف ترکیه آماده شد. وقتیکه ما بطرف میدان طرابلس حرکت می‌کردیم، دیدم که معمرالقذافی خود را به میدان هوایی رسانید و از نه آمدن خود به پیش روی داوؤدخان در میدان هوایی طرابلس از محمد داوؤدخان معذرت خواست، ولی شهید محمد داوؤدخان به غرور افغانی که داشت به قذافی چنین گفت، تشکر از مهمان نوازی تان. ما افغان‌ها در مهمان نوازی شهرت بین‌المللی داریم. همان بود که بعد از صرف یک چای مختصر در لای

صالون (VIP) میدان طرابلس محمد داؤدخان بطرف طیاره خود روان و با قذافی وداع کرد.»

اینکه چرا قذافی به استقبال مهمان رسمی خود نرفت و تعلل کرد، بر می‌گردد به رویدادی که هنگام تدویر کنفرانس کشورهای اسلامی در پاکستان به تاریخ ۲۱ فیبروری ۱۹۷۴ در شهر لاهور دائر گردید و محمد داؤد به دلیل مشکلات جاری بین دو کشور نخواست خودش در آن کنفرانس اشتراک و به جای خود عبدالرحمن پژواک را به حیث نماینده خاص خود اعزام نمود و پژواک در بیانیه خود موضوع بلوچستان را مطرح نمود و این کار با عکس‌العمل پاکستان مواجه شد. تا آنکه معمر قذافی شب هنگام از اسلام آباد به محمد داؤد تلفون کرد و با لهجه نسبتاً جدی از محمد داؤد خواست تا فوری به اسلام آباد بیاید و برای این سفر می‌خواهد طیاره مخصوص خود را در اختیار محمد داؤد قرار دهد. محمد داؤد این پیشنهاد او را قبول نکرد و گفت که نماینده خاص او در زمینه ذیصلاح است.

ممکن است به همین دلیل معمر قذافی برای پذیرائی از مهمان رسمی خود در میدان هوایی طرابلس حضور نیافت و تعلل ورزید و محمد داؤد که در رعایت عزت النفس خود و نیز حرمت به اصول دیپلماتیک و شیوه‌های پذیرائی حساس بود و در همچو موارد بی‌اعتنائی در برابر خود را معادل به بی‌اعتنائی در برابر افغانستان میدانست، همچو رویه قذافی را تحمل نکرده و در برابر او که شخص بسیار مغرور بود، عکس‌العمل بالمثل نشان داد.

محمد داؤد در طول ماموریت خود در هر مقام همیشه به احترام متقابل ارزش قایل بود، چنانچه در چند سفر رسمی دیگر وقتی در برابر همچو وضعی از طرف یکی از سران کشورهای دیگر قرار گرفته است، آن را تحمل نکرده و در مقابل عکس‌العمل نشان داده است. (برگرفته از صفحه فیسبوک امین الدین سعیدی - سعید افغانی، مورخ ۶ جنوری ۲۰۱۹ و صفحه فیسبوک محمد قاسم باز، مورخ ۵ آگست ۲۰۱۷)

فصل دوم

روابط با ایران

نگاهی مختصر به روابط دو کشور در دهه دموکراسی

بعد از آنکه در سال ۱۳۳۲ محمد داؤد به صدارت رسید و به خصوص پس از برقراری مناسبات نزدیک افغانستان با اتحاد شوروی، پادشاه ایران بنابر شامل بودن کشورش در پیمان نظامی با ایالات متحده امریکا و دوستی با آن کشور چندان روابط دوستانه با محمد داؤد نداشت؛ اما سلسله مناسبات معمول بین دو کشور همچنان در فضای آرام پیش میرفت. وقتی روابط افغانستان و پاکستان در ماه ثور ۱۳۴۰ (می ۱۹۶۱) برهم خورد و به تاریخ ۱۵ سنبله (۶ سپتمبر) آن سال منجر به قطع روابط سیاسی بین دو کشور گردید و مذاکرات برای بهبود روابط در مجمع عمومی ملل متحد بین وزرای خارجه دو کشور نیز به نتیجه نرسید و رو به تیره شدن گذاشت، دولت ایران خواست برای رفع معضله میانجیگری کند. در همین موقع محمد داؤد از مقام صدارت

استعفا داد و به جای او داکتر محمد یوسف به آن مقام توظیف شد و در قدم اول کوشید تا روابط افغانستان و پاکستان را به حالت عادی برگرداند و در این راستا به میانجیگری دولت ایران در حل معضله توافق نمود. پادشاه افغانستان از مساعی جمیله پادشاه ایران ضمن ارسال یک نامه (مورخ ۲۹ ثور ۱۳۴۲) و معرفی هیئت مذاکره کننده افغان تحت ریاست سید قاسم رشتیا با هیئت پاکستانی (تحت ریاست ذوالفقار علی بوتو وزیر خارجه پاکستان) ابراز قدردانی کرد. در اثر تلاش حسن نیت پادشاه ایران که شخصاً در مذاکرات حضور داشت، این معضله حل گردید و مناسبات معمول سیاسی بین افغانستان و پاکستان دوباره برقرار شد.

در قبال این رویداد فضای دوستانه بین افغانستان و ایران نیز استحکام یافت، چنانچه در ماه اسد همان سال وقتی مارشال شاه ولی خان با سردار عبدالولی پسرش از پاریس روانه وطن بودند، برای سه روز در تهران توقف کردند و از طرف اسدالله علم نخست وزیر و عباس آرام وزیر خارجه ایران استقبال شدند. با استفاده از این فرصت نخست وزیر ایران ضمن یک صحبت خصوصی نکات مهمی را درباره نزدیکی دو کشور با مهمانان خود در میان گذاشت و گفت: «ما و شما باهم نزدیک و اشتراکات عنعنوی و تاریخی داریم که خواهی نخواهی سرنوشت کشورهای ما و شما را باهم مربوط می سازد. با ایجاد قراردادهای دوستی و حتی معاهدات نظامی میتوانیم اتحادیه یی تشکیل دهیم. ما در این راه آماده می باشیم که با شما قرارداد نظامی ببندیم و امکانات این مطلب را در نظر داشته باشیم که اتحادیه یی از نژادهای ما یعنی آریائی های ایران و افغانستان و پاکستان تشکیل شود و بهتر است که این مطلب را کاملاً نزد خود داشته باشیم و پس از اینکه مقدمات اساسی آن کار فراهم شد، جهانیان را در برابر کار انجام شده قرار دهیم.» (وحید مژده: "روابط سیاسی ایران و افغانستان در قرن بیستم"، چاپ اول، کابل ۱۳۸۹، صفحه ۸۹)

شاه ایران نیز دومهمان افغان را با سفیر افغانستان (عثمان امیر) به شمول وزیر خارجه آن کشور در کاخ سعد آباد بحضور پذیرفت و ضمن یادآوری روابط دوستانه دیرینه بین دو کشور به طور ملموس به نکاتی اشاره کرد که قبلاً نخست وزیر ایران با مارشال شاه ولی خان و پسرش سردار عبدالولی در میان گذاشته بود. شاه ایران ضمن فراهم آوری تسهیلات لازمه در ساحه ترانزیت و استفاده افغانستان از بنادر ایرانی گفت: «راه ترانزیتی که به افغانستان از خرمشهر تا مرز مشهد داده ایم، بحال خودش برقرار خواهد بود. ساختن بندر عباس هم در دست اجراء است که از آن نقطه تا مرز افغانستان در چخانسور راه بسیار کوتاهی است. من حاضرم آن راه ترانزیتی را هم در اختیار افغانستان بگذارم. خوب است افغانستان از دو راه ایران و یک راه ترانزیت همیشگی خود یعنی پاکستان استفاده نماید. استفاده افغانی یعنی استفاده خود ما است.» شاه ایران طی این ضیافت خطاب به دو مهمان خود علاوه کرد: «آرزوی من اینست که بین من و اعلیحضرت محمد ظاهرشاه علاقه و دوستی خصوصی و فامیلی برقرار شود و بدون ملاحظه رسمیات به موجب یک پروگرام قبلی یکی در مملکت دیگر خود مثل دو برادر مسافرت کنیم.... بین این دو مملکت دوری و جدائی نباشد، آن به مفاد هر دو کشور است و زبانی ندارد. خیلی مایلیم که اعلیحضرت در موقع مسافرت خود به امریکا و یا در مراجعت دو سه روزی به تهران تشریف داشته باشند.» (مأخذ بالا... صفحه ۹۰ و ۹۱)

بدون شک این طرز بیانات شاه ایران که در واقع سخنان قبلی اسدالله علم را با عبارت دیگر در محتوی داشت، با دومهمان منسوب به خانواده سلطنتی افغانستان که هیچ یک آن دارای موقف رسمی نبودند، بر مبنای همان هدف استوار بود که ایران می خواست تا زیر عنوان وحدت نژادی میان سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان یک اتحادیه یی را در منطقه بوجود آورد. پادشاه افغانستان از عمق این پلان آگاه بود که مقصد ایران از این نظرها مانا یک نوع

تسلط فرهنگی در منطقه بود تا ایران هویت فرهنگی افغانستان و قسماً پاکستان را زیر تأثیر خود قرار دهد، لذا نخواست به ایران سفر کند، حتی وقتی از محمد ظاهرشاه و ملکه حمیرا برای اشتراک در جشن دوهزار و پنجصدمین سالگرد شاهنشاهی ایران دعوت رسمی بعمل آمد، پادشاه افغانستان از قبول آن طفره رفت و به جای خود سردار بدالولی و خانمش شاهدخت بلقیس را فرستاد.

با همین شیوه‌های "کج دار و مریز" روابط افغانستان و ایران در طول ده سال مشروطیت انکشاف کرد، طوری که پس از مذاکرات و مفاهات پر از نشیب و فراز که یک قرن طول کشید، بالاخره در یک فضای مساعد منتج به امضای موافقتنامه آب دریای هلمند بین دو کشور گردید. اگرچه متن مسوده این موافقتنامه در زمان صدارت نوراحمد اعتمادی نهائی شده بود؛ اما اعتمادی به دلیل مشکلاتیکه با ولسی جرگه داشت، جرأت نکرد تا آنرا برای تأیید به آن جرگه ارسال دارد. تا آنکه محمد موسی شفیق توانست موافقتنامه مذکور را به تاریخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ (۱۳ مارچ ۱۹۷۳) با امیرعباس هویدا نخست وزیر ایران در کابل امضاء کند. برطبق این موافقتنامه افغانستان در سال‌های نورمال تعهد کرد که به مقدار ۲۶ متر مکعب آب در ثانیه از آب دریای هلمند به ایران بدهد.

این موافقتنامه در ۱۲ ماده و دو پروتکول منضمه که همه دارای عین اعتبار می‌باشند، با وجود مظاهرات دامنه دار جریانهای سیاسی مخالف آن در شهر کابل، با درایت خاص صدراعظم شفیق به تاریخ ۹ جوزای ۱۳۵۲ (۳۰ می ۱۹۷۳) مورد تأیید شورای ملی افغانستان قرار گرفت و به تاریخ ۱۳ جوزای همان سال از طرف پادشاه توشیح گردید، ولی تبادل اسناد مصدقه آن بین دو کشور هنوز رسماً مبادله نشده بود که کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بوقوع پیوست.

نگرانی شاه ایران پس از سقوط سلطنت در افغانستان

شاه ایران پس از موفقیت کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ از دو ناحیه نگران بود: یکی اینکه سقوط سلطنت را برای خود فال نیک نمی پنداشت؛ زیرا ایران نیز در آستانه تحولات عمیق سیاسی قرار داشت و خطر سقوط سلطنت به وسیله جناح‌های راست و چپ افراطی با گذشت هر روز بیشتر محسوس میگردید؛ و دیگر اینکه با درک روابط نزدیک محمد داؤد چه در دوران صدارت و چه در همان روزهای اول که شایعات دست داشتن یک عده وابستگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان در کودتا و در کمیته مرکزی جمهوری در همه جا سرزبانها بود و در محافل بیرونی چنان پنداشته می شد که گویا افغانستان از این به بعد جزء اقمار شوروی خواهد شد، نگرانی ایران را از لحاظ موقف جیوپولتیک و خطرات احتمالی آینده بیشتر از پیش ساخت.

پادشاه ایران به این فکر بود که محمد داؤد دیر در قدرت دوام نخواهد کرد و جای او را گماشتگان شوروی در افغانستان خواهند گرفت. او با این روحیه در این فکر بود که چگونه می تواند از وقوع بعدی این رویداد جلوگیری کند. نخست چشم انتظار به محمد ظاهر شاه دوخت که اگر بتواند او را برای اعاده مجدد سلطنت تشویق و کمک نماید؛ اما وقتی از ارسال استعفا نامه او به نفع جمهوریت اطلاع یافت، از پادشاه افغانستان نا امید شد و در فکر دوست قدیمی خود یعنی سردار عبدالولی افتاد که سال‌ها قبل با او و پدرش صمیمیت پیدا کرده بود.

انتشار کتاب خاطرات اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی ایران (بعد از سقوط سلطنت محمدرضا شاه) بیانگر بعضی مطالبی است که در باره حمایت های مالی پادشاه ایران برای محمد ظاهر شاه و خانواده او که در ایتالیا مسکون شده بودند و نیز اقداماتی برای نجات عبدالولی از زندان در کابل

و استفاده از او به حیث دوست ایران جلب توجه می‌کند که در اینجا به ذکر مختصر آن پرداخته می‌شود، از اینقرار:

به دلیل علاقمندی شخص شاه ایران و نیز نظر به تقاضای پادشاه سابق افغانستان در مورد اینکه سفارت ایران در کابل در مورد وضع سردار عبدالولی اطلاعاتی حاصل کند، شاه ایران از طریق اسدالله علم به سفیر ایران در کابل (جهانگیر تفضلی) هدایت داد تا با احتیاط در مورد سرنوشت و وضع عبدالولی معلومات کند. تفضلی ضمن ارسال یک گزارش به اسدالله علم در یک قسمت آن چنین نوشت: «خود بنده کمتر و سرهنگ آصف [وابسته نظامی ایران در سفارت آن کشور در کابل] بیشتر با ژنرال فاروق [مقصد دگر جنرال فاروق خان رئیس محکمه نظامی افغانستان است - کاظم] آشنایی داریم؛ اما او را نمی‌شود دید... با شخصی که دیشب آصف ملاقات کرده گفته است که مصلحت نیست کمترین تظاهری از طرف ایران در شرایط کنونی به سود سردار عبدالولی بشود که برای وی خطرناک خواهد بود.» تفضلی در گزارش بعدی خود چنین معلومات می‌دهد: «در هفته های اول سردار عبدالولی در زندان عمومی بود. در ماه دوم وی را به قصر باغچه بردند و در یکی از اتاقهای طبقه پائین این قصر سلطنتی بازداشت بود. پس از مدتی تمام قصر باین صورت در اختیار وی قرار گرفته است که درباغ قدم می‌زنند؛ اما ملاقات با وی ممنوع است.... سردار داؤدخان همه روزه از سلامتی و وضع خوراک وی جويا می‌شود... برای کسب اطلاع بیشتر دیشب یک ملاقات خیلی سری با گیلانی [پیر سید احمد] کردم.... از وی پرسیدم که چه کمکی میتوان برای رهائی و حتی فرار سردار کرد و او هربار و دیشب نیز می‌گفت: هرگونه جانبداری از طرف ایران از عبدالولی، در شرایط کنونی بزیان اوست. گیلانی اظهار اطلاع می‌کرد که: داؤدخان نخواهد گذاشت که عبدالولی از کابل خارج شود؛ زیرا می‌ترسد بکمک ایران برای او زحمت بزرگی درست کند. اما بسیار احتمال دارد که روز بروز بیشتر مراعات او را

بکند و شاید تا تیر ماه [ماه سرطان] که سال جمهوری است، او را آزاد کند که در منزل خودش تحت نظر باشد...» (متن مکمل گزارش دیده شود - وحید مژده: "روابط سیاسی ایران..."، صفحه ۱۶۳ تا ۱۶۶)

تفضلی در گزارش دیگر خود (مورخ ۲۸ حمل ۱۳۵۳) عنوانی اسدالله علم می نویسد: «از همان روز های اول بعد از کودتا اعضای چپ و افراطی شورای انقلاب [مقصد کمیته مرکزی جمهوری است] اظهار نظر و اصرار و پافشاری می کرده اند که سردار عبدالولی اعدام شود. در چند ماه اخیر هم افسران افراطی که هنوز در شورا [کمیته مرکزی] هستند، اظهار عقیده میکنند که: تنها عنصری که وجود وی برای رژیم کنونی خطرناک است، سردار عبدالولی است که باید به هرطریقی که شده از بین برود. از آغاز کار هروقت این موضوع را در حضور داؤدخان اظهار کرده اند، داؤدخان کاملاً سکوت کرده است و هیچگونه نظری نداده است.... به نظر بنده با همه خشونت ها و حتی توهین هایی که سردار عبدالولی در حضور جمع و خود داؤدخان به وی می کرده است، داؤدخان و به خصوص سردار نعیم که مقتدرتر از این هستند که بگذارند چند افسری که از کودتا باقی مانده اند یا افسرانی که نسبت به عبدالولی کینه شدید داشتند، صدمه جانی به سردار عبدالولی بزنند، به خصوص که همسران سردار نعیم و داؤدخان خواهران پادشاه سابق اند و عمه والا حضرت بلقیس و به بلقیس برعلاوه عمه هایش خود داؤدخان نیز بسیار علاقمند است.» (متن مکمل گزارش دیده شود: مأخذ بالا، صفحه ۱۶۸ و ۱۶۹)

سرانجام محمد داؤد رقیب قدیمی خود عبدالولی را از زندان آزاد ساخت و به او اجازه داد تا با فامیل خود در ایتالیا ملحق شود. عبدالولی از آنجا نامه به زبان فرانسوی به اسدالله علم نوشت و از لطف شاه ایران و شخص علم ابراز امتنان کرد که متن این نامه در کتاب خاطرات علم به چاپ رسیده است.

تماس خلیل الله خلیلی با مقامات ایرانی

استاد خلیلی که در وقت کودتای ۲۶ سرطان سفیر افغانستان در بغداد بود و با محمد داؤد از مدت‌ها قبل چندان میانه خوب نداشت، در اواخر سال ۱۳۵۴ با سفیر ایران در بغداد به تماس شده و از وضع افغانستان ابراز نگرانی می‌کرد. سفیر ایران (حسین شهیدزاده) موضوع را به تاریخ ۲۷ دلو ۱۳۵۴ به اطلاع اسدالله علم رسانیده و در زمینه چنین نوشته بود: «محترماً با استحضار عالی می‌رساند، شب گذشته استاد خلیل الله خلیلی سفیر افغانستان در بغداد به دیدار اینجانب آمد، صحبت از وضع افغانستان و موقعیت رژیم فعلی پیش آمد. سفیر با لحنی که حاکی از کمال تأثر بود، اظهار داشت متأسفانه آینده افغانستان بسیار تاریک و نگران کننده است و اگر دیر یا زود پای سردار داؤدخان از میان برود، هیچ شکی نیست که کشور به چنگ عناصر کمونیست خواهد افتاد و کار یکسره خواهد شد. گفت یگانه راه نجات افغانستان در دست اعلیحضرت شاهنشاه ایران است. مردم وطن پرست و شاه دوست افغانستان چشم به کمک و یاری شاهنشاه ایران که او را شاهنشاه خود می‌دانند، دوخته اند....»

سفیر شهید زاده در گزارش خود علاوه کرده است: «چون ظرف این دو ماه این دومین بار بود که سفیر افغانستان بدیدار اینجانب آمد و این مطلب را اظهار میداشت، برای اینجانب یقین حاصل شد که مایل است موضوع به شرف عرض مبارک ملوکانه رسانیده شود.» او در پایان گزارش خود از قول خلیلی گفت: «اکنون هر روز تعداد زیادی از افغانه جهت پیدا کردن کار و امرار معاش بصورت های مختلف به ایران می‌آیند و اینها مترصد آن هستند که کسانی با آنها تماس پیدا کرده آنها را متشکل نمایند تا احیاناً مسائلی را علیه حکومت فعلی افغانستان بوجود آورند....» (متن مکمل گزارش دیده شود: مأخذ بالا، صفحه ۱۷۹ تا ۱۸۱)

از گزارش فوق معلوم می‌شود که استاد خلیلی از اینطریق می‌خواست پای دولت ایران را در آنوقت به اقدامات علیه رژیم جمهوری بکشاند و بخواهد تا آنها از موجودیت کارگران افغان در ایران به حیث وسیله استفاده نمایند و تأکید او بر اینکه مردم شاه دوست افغانستان چشم امید به اقدامات شاه ایران که "او را شاهنشاه خود می‌دانند" [۹] دوخته اند. استاد خلیلی بعداً همچو نظر را در وصف جنرال ضیاء الحق نیز به عبارات متفاوت بیان کرده بود که به گفته عوام ذهنیت "از خودکش، بیگانه پرست" را تداعی می‌کند.

یکی دو برخورد کوچک در حواشی سرحد دو کشور

بازهم به گزارشی از خاطرات اسدالله علم که به تاریخ ۳ عقرب ۱۳۵۲ درج یادداشتهای خود کرده چنین می‌نگارد: «رئیس ستاد وارد و گزارش به شاهنشاه عرض کرد. شاهنشاه به دقت خواند و فرمودند: فوری به علم بده بخواند. من که آنرا خواندم، دیدم که خبر زد و خورد بین ژاندارمری ما و افغان‌ها می‌باشد که یک افسر افغانی و دو سرباز در نزدیکی "دوست محمد" [نام یک قریه سرحدی است] کشته شده اند. قضیه چنانکه من سابقه داشتم، از این قرار بود که در کنار دریای پریان چند میله [پلر یا علامه] سرحدی خراب شده و افغان‌ها می‌خواهند به این طرف رودخانه بیایند و زمین‌هایی را تصرف کنند که البته شدیداً جواب آنها داده می‌شود، با آنکه مکرر به آنها گفته اند باید از طریق گفتگو باشد، قبول نکردند و بازهم این طرف آمده است و او را زده اند [کشته اند]. بعد معلوم شد، فوری افغان‌ها عکس العمل شدید نشان داده قوای نظامی آورده و فوری افغان‌های مرز را مسلح ساخته اند. [شاهنشاه] به من فرمودند: فوری شما هم آنجا اسلحه توزیع کنید. عرض کردم هر اقدامی لازم باشد، میکنم...»

علم در خاطرات خود به تاریخ ۴ عقرب ۱۳۵۲ در زمینه می‌نویسد: «سحر از خواب برخاستم، فوری به شهر رفته رئیس ستاد، رئیس ژاندارمری و

تمیسار نصیری رئیس ساواک را خواستم. تصمیمات در مورد آمادگی یک گردان [قطعه نظامی] برای احتیاط در مشهد و همچنان مسلح ساختن عشایر مرز گرفتم. شاهنشاه ساعت ۸:۳۰ برای سلام تشریف آوردند. جریان را عرض کردم تصویب فرمودند... نقشه های مربوط به آمادگی برای اغتشاش راه انداختن در افغانستان به عرض رساندم که از طریق هرات شروع کنیم. عرض کردم اجازه بفرمائید ارتشبد نصیری رئیس ساواک را برای شناختن مردمی که باید پول بدهیم به مشهد و به مرز بفرستیم. فرمودند: فوری انجام دهید.» (مأخذ بالا، صفحه ۱۵۲-۱۵۴)

قابل ذکر است که محمد داؤد با شنیدن این خبر به قول اردوی قندهار هدایت داد تا آمادگی فوری برای انتقال قوا بطرف سرحد اتخاذ گردد. این اقدام موجب شد تا حکومت ایران سعی کند موضوع را از طریق مذاکره به نحوی حل کند و از برخورد نظامی جلوگیری بعمل آید. ایرانی ها از همان سابق فکر می کردند که مردم را باید به جای قوای نظامی در همچو قضایا مسلح کرد و با توزیع پول آنها را تشویق به اشتراک در ایجاد نا آرامی ها کرد، ولی آنها فراموش کرده بودند که این حربه آنها در طول سال ها برضد خود شان استعمال گردیده بود و افغان ها از عمق همچو توطئه ها آگاه بودند. در اینجا باید به دو نکته اشاره کرد: یکی اینکه موجودیت یک زعیم مصمم و جدی مثل محمد داؤد که فوری در پی دفاع از حق مردم خود برآمد و امر آماده باش قوا را صادر کرد، در همچو مواقع یک نعمت است و دیگر اینکه تحریک مردم به وسیله پول و ایجاد درز های قومی، زبانی و مذهبی هنوز هم یکی از وسایل ایجاد آشوب گری به وسیله همسایگان ما در کشور محسوب می شود و این کار یک پدیده جدید نیست؛ بلکه سابقه طولانی دارد؛ اما نتیجه چندان دلخواه برای توطئه گران بار نیاورده است.

حادثه دوم که موجب بروز مشکلات بین دو کشور گردید همانا مفقود شدن یک علامه سرحدی در منطقه اسلام قلعه بود که بر سر نصب دوباره آن

منازعه شدید بین مقامات دو کشور به وجود آمد و آن موضوع یک قطعه زمینی در آن منطقه بود که فهمیده نمیشد مربوط افغانستان یا ایران است. برای حل مشکل قرار شد که ترکها در زمینه میانجیگری نمایند؛ اما حکومت های افغانستان و ایران با استفاده از فضای مناسب دوستانه تصمیم گرفتند تا خود شان معضله را به تفاهم حل نمایند که برای هر دو طرف قابل قبول باشد. کار هیئت های دو کشور ادامه داشت که کودتای کمونیستی ۷ ثور ۱۳۵۷ بوقوع پیوست و کار ناتمام باقی ماند. (عبدالصمد غوث: "سقوط افغانستان"، مترجم به دری: یونس طغیان ساکایی، پشاور، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صفحه ۱۹۹-۲۰۰)

سفر محمد نعیم به ایران - بهبود روابط بین دو کشور

طوری که قبلاً ذکر شد، سردار محمد نعیم به حیث گرداننده اصلی سیاست خارجی افغانستان در دوره جمهوری و نماینده خاص رئیس دولت محمد داؤد از آغاز کار دولت جمهوری تا انجام آن طی سفرهای متعدد زمینه های اولیه برقراری مناسبات دوستانه را با کشورهای متحابه پی ریزی نموده و فرصت های مساعد را برای سفرهای بعدی محمد داؤد به آن کشورها جهت اخذ کمک های اقتصادی و غیره فراهم می کرد. به تاسی از این تلاشها، محمد نعیم در ماه جولای ۱۹۷۴ (سرطان ۱۳۵۳) به عراق، لیبیا، مصر، عربستان سعودی و کویت سفر کرد و در پایان از ایران دیدن نمود و پیام کتبی محمد داؤد رئیس دولت افغانستان را به پادشاه ایران تسلیم داد. اگرچه متن این نامه در دسترس نیست؛ اما جوابیه آنرا که پادشاه ایران عنوانی محمد داؤد ارسال داشته است، میتوان از لابلای کتاب خاطرات اسدالله علم - وزیر دربار ایران از نظر گذشتاند و از فحوای آن به آغاز سیاست حسن نیت بین دو کشور آگاهی یافت که اینک متن آن جوابیه عیناً نقل می گردد:

«حضرت محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان

برادر گرامی!

پیام مورخ ۱۶ اردیبهشت [ثور] ماه ۱۳۵۳ آنحضرت را که حاکی از احساسات مودت آمیز و صمیمانه بود، به وسیله نماینده مخصوص خود تان جناب محمد نعیم برادر گرامی آنحضرت ارسال فرموده بودید، باکمال امتنان دریافت داشتم. متقابلاً بهترین آرزوهای قلبی خود را برای سلامت، سعادت، رفاه و تعالی ملت نجیب افغانستان ابراز می‌دارم.

از ملاقات با جناب محمد نعیم و انجام مذاکرات سودمند با ایشان درباره مسائل مورد علاقه فیما بین بسیار خوشوقت شدم. ایشان مرا از نظریات آنحضرت در مورد تحکیم بیش از پیش روابط میان ایران و افغانستان آگاه ساختند. در تبادل نظری که با جناب محمد نعیم داشتم، علاقه قلبی خویش را نسبت به تقویت هرچه بیشتر مناسبات دوستی و همکاری بین دو کشورمان و نقشی که میتوانیم مشترکاً در پیشرفت این منطقه حساس و تأمین ثبات و امنیت آن ایفا کنیم، به اطلاع ایشان رسانیدم.

ماهواره نسبت مشکلات کشورهای درحال توسعه توجه خاصی مبذول میداریم و به طوری که استحضار دارید پیشنهادی درباره صندوق بین المللی بیطرف با شرکت کشورهای صادر کننده نفت و کشورهای صنعتی جهان جهت کمک به کشورهای درحال رشد ارائه داده ام و امیدوارم که بتوان از این راه، کشورهای جهان سوم را در پیشرفت خود به طور مؤثر یاری دهیم. در مورد کشور برادر و همسایه افغانستان دستورات لازم بمقامات ذیصلاحیت دولت خود صادر کرده ام تا آنچه را که درباره کمک‌های دوجانبه مورد علاقه دولت آنحضرت باشد، با نظر دوستانه و نهایت سرعت مورد بررسی مثبت قرار دهند و آمادگی هر نوع همکاری داشته باشند.

از مساعی دوستانه و حسن نیت آنحضرت و دولت افغانستان در مورد راه حل اختلافات میان ایران و عراق کمال تشکر دارم. جناب محمد نعیم را در

آخرین تحولات در روابط ایران و عراق گذارده ام که به استحضار آنحضرت خواهند رسانید. من مطمئن هستم که نتایج دیدار جناب محمد نعیم از ایران به تحکیم و توسعه هرچه بیشتر مبانی و داد و همکاری میان دو کشور برادر ایران و افغانستان سهم بسزائی خواهد داشت و دولت شاهنشاهی ایران از هرگونه کوشش جهت تأمین این هدف دریغ نخواهد کرد. بدینوسیله آرزوهای خالصانه و داعیه دوستانه خویش را به آن برادر گرامی ابراز می‌دارم. (امضاء: محمد رضا پهلوی) (متن فوق از کتاب: "روابط سیاسی ایران و افغانستان.."، تألیف: وحید مژده اقتباس شده است، صفحه ۱۷۳ - ۱۷۴)

از متن جوابیه فوق بر می‌آید که محمد داؤد در نامه خود احتمالاً به دو موضوع کلی تماس گرفته بود: یکی ابراز نظر در مورد تشدید روابط دوستانه با دولت ایران و دیگر ادامه انکشاف اقتصادی افغانستان که مستلزم جلب کمک‌های مالی از کشورهای دوست می‌باشد و هم بعید از امکان نخواهد بود که محمد نعیم با استفاده از فرصت به طور خصوصی به این نکته نیز اشاره کرده باشد که دولت جمهوری آرزومند است تا با ایجاد دوستی با همسایگان و کشورهای اسلامی از نیازمندی افغانستان از کمک‌های اقتصادی شوروی تاحدی بکاهد.

تبادلہ اسناد مصدقہ موافقتنامہ آب دریای ہلمند

گفته می‌شود که محمد نعیم در دیدار خود از ایران از تصمیم دولت جمهوری مبنی بر طی مراحل نهائی موافقتنامہ آب دریای ہلمند که ایجاب تبادلہ اسناد مصدقہ را می‌کرد، به مقامات ایرانی اطمینان داده بود که دولت ایران آنرا به حیث یک نشانه مثبت در روابط دو کشور محسوب کرد. اگرچه بعضی‌ها محمد داؤد را در جملہ مخالفان امضای آن موافقتنامہ می‌شمارند، ولی هیچ سند رسمی که مخالفت او را به اثبات برساند (چه قبل از کودتا و چه بعد از آن)، در دست نیست. اما اینکه محمد داؤد متعاقب کودتای ۲۶

سرطان در برابر سؤال یک خبرنگار گفته بود که: «من در مورد معاهده هلمند معلومات ندارم!»، این گفته او به یقین یک سخن تکتیکی بود تا با تأیید آن در یک موقع مساعد حسن نیت خود را به طرف ایرانی نشان دهد. اما غیر مستقیم وقتی او بیانیه "خطاب به مردم" را ایراد کرد، در آن تصریح داشت که: «ما تمام معاهدات بین المللی را که افغانستان قبلاً منعقد کرده، محترم می شماریم.»

به تاریخ ۱۱ سنبله ۱۳۵۲ سفارت ایران در کابل از وزارت امور خارجه افغانستان در مورد سرنوشت این موافقتنامه جوپای نظر گردید، وزارت خارجه در زمینه خاموشی اختیار کرد. این سکوت مدتی بطول انجامید، تا آنکه در یک موقع مناسب که نظام جمهوری تاحدی زیاد استحکام یافته بود و لزوم جلب همکاری با همسایگان احساس می شد، محمد داؤد با صدور یک فرمان به تاریخ ۴ جوزای ۱۳۵۶ امر تبادله اسناد مصدقه موافقتنامه متذکره را بین دولتین صادر کرد.

«من محمد داؤد رئیس جمهور

معاهده رود هلمند(هیرمند) میان افغانستان و ایران و دو پروتوکول ضمیمه آنرا که در ۲۲ حوت ۱۳۵۱ مطابق ۱۳ مارچ ۱۹۷۳ از طرف نماینده های با صلاحیت دوطرف در کابل به امضاء رسیده و شورای ملی افغانستان آنرا در نهم جوزای ۱۳۵۱ هـ ش مطابق ۳۰ می ۱۹۷۳ میلادی تصدیق نموده و پادشاه وقت افغانستان آنرا در ۱۳ جولای سال ۱۳۵۲ مطابق سوم جون ۱۹۷۳ توشیح نموده است، برطبق ماده دوازدهم قرارداد مذکور در مورد تبادله اسناد مصدقه آن هدایت داده از طرف دولت جمهوری افغانستان به اجرای مندرجات آن حکم میدهم.»

کابل - قصر ریاست جمهوری - مورخ ۴ جوزای ۱۳۵۶

درعین روز رئیس جمهور محمد داؤد با صدور یک فرمان به زلمی محمود

غازی سفیر کبیر افغانستان در تهران تفویض صلاحیت کرد تا اسناد معاهده هلمند را به نمایندگی دولت جمهوری افغانستان رسماً با نماینده با صلاحیت دولت شاهنشاهی ایران تبادل نماید. این کار پس از تقدیم اعتبارنامه های طرفین به تاریخ ۱۵ جوزای ۱۳۵۶ مطابق ۵ جون ۱۹۷۷ بین زلمی محمود غازی و عباس خلعتبری وزیر امور خارجه ایران در تهران تبادل گردید و بدینوسیله معاهده آب دریای هلمند رسمیت و ماهیت حقوقی کسب کرد.

اینکه چرا محمد داؤد مدت تقریباً چهار سال اكمال مراحل نهائی معاهده را به تعویق انداخت، یکی هم شاید این بوده باشد که او پس از آنکه در لویه جرگه ۱۳۵۵ به حیث رئیس جمهور کشور اخذ مقام کرد، خواست با این ترتیب به مشروعیت حقوقی معاهده بیشتر بیفزاید تا بعداً طرف ایران در زمینه بهانه گیری نکند.

سفر محمد داؤد به ایران

در اپریل ۱۹۷۵ محمد داؤد به ایران مسافرت کرد. در جریان این سفر دولت ایران به اعطای ۲ میلیارد دالر طور قرضه به افغانستان موافقت کرد که ۱.۷ میلیارد برای تمديد خط آهن هرات - قندهار - کابل و اتصال آن با شبکه خطوط آهن ایران و ۳۰۰ میلیون آن برای پروژه های مختلف پلان انکشافی هفت ساله افغانستان اختصاص داشت. اگر پروژه تمديد خط آهن عملی میگردید و در اثر آن امکان دسترسی به سه بندر بحری ایران میسر می شد، به یقین که یک تحول عمده را نه تنها برای افغانستان؛ بلکه برای همه کشورهای محاط به خشکه در آسیای میانه بار می آورد. انکشاف روابط افغانستان و ایران و حتی تأثیر آن بر تغییرات احتمالی در جمهوریت های آسیایی اتحاد شوروی بدون شک مایه نگرانی شدید شوروی گردید که باز تاب آنرا در مباحث بعدی به تفصیل بیان خواهیم کرد.

محمد داؤد در پایان دیدار خود از ایران از پادشاه آن کشور رسماً دعوت

بعمل آورد تا در یک موقع مساعد به افغانستان سفر نماید که این دعوت از طرف شاه ایران به خوشی قبول گردید و قرار بود سفرایشان در جولای ۱۹۷۸ صورت گیرد که وقوع کودتای ثور این مجال را از بین برد، همانطوری که در نظر بود تا کنفرانس وزرای خارجه کشورهای غیر منسلک در ماه می آن سال در کابل دائر گردد، بازهم به دلیل وقوع کودتا این فرصت نیز به هدر رفت.

قابل ذکر است که روابط دوستانه افغانستان و ایران و مساعی آن کشور در راستای بهبود روابط افغانستان با پاکستان یک قدم مثبت دیگر بود که بازهم با سیاست های دیرینه شوروی همسوئی نداشت؛ زیرا شوروی همیشه کوشش می کرد تا روابط افغانستان با دو کشور همسایه و مسلمان آن در حالت سردی و کشمکش های سیاسی و سرحدی قرار داشته باشد. در این ارتباط مخالفت بعضی از حلقات مسکورا در داخل نظام جمهوری در رابطه با نزدیکی ایران میتوان به وضاحت مشاهده کرد، چنانچه داکتر شرق که تا آنوقت مرد شماره دوم نظام جمهوری بود، صراحتاً نارضایتی خود را از نزدیکی دو کشور بیان کرد، طوری که این موضوع را بعضی ها یکی از مهمترین اختلاف نظر ها بین محمد داؤد و حسن شرق می شمارند.

حسن شرق در کتاب "کودتای پنجم - سرخ یا سیاه" نخست به سفر محمد داؤد به ایران با نگاه مملو از "شک و تردید" می نگرد و می نویسد: «رئیس دولت جمهوری به دعوت شاه ایران به ثور ۱۳۵۴ ه.ش. عازم تهران شدند. آنهم به روزگاری که جمهوری شدن افغانستان تأثیرات خوش آیندی برای بقای سلطنت ایران نداشت و طرفداری دربار در سقوط جمهوری و بازگشت سلطنت در افغانستان قابل فهم بود. اما بازهم داشتن روابط نیک و تفاهم بین دو کشور همسایه و مسلمان برای تحکیم دولت جمهوری ارزش والا داشت و نمی شد آنرا نادیده گرفت. چنانچه رئیس دولت در بازگشت از ایران و ملاقات با شاه و دیگر سران آن کشور در کمیته مرکزی جمهوریت سفرش را ارزنده خواند و از دیدارش با شاه ایران نهایت خورسند و رضامند بوده

گفتند: در اثر هدایت شاه ایران قرارداد های قروض طویل المدت بیش از دو میلیارد دالر امریکایی برای تکمیل پروژه های انکشافی به شمول احداث خط آهن در افغانستان بین وزرای پلان و تجارت افغانستان و دولت ایران به امضاء رسید.»

حسن شرق در رابطه با نزدیکی و تفاهم دولت افغانستان با ایران موضوع بیطرفی افغانستان را پیش کشیده و استدلال می کند که گویا روابط نزدیک افغانستان با آن کشور بر ماهیت بیطرفی افغانستان صدمه وارد می کند، در حالیکه حسن شرق از روابط نزدیک افغانستان با شوروی و موقف بیطرفی افغانستان حمایت می کند که این قضاوت او را میتوان به گفته عوام به "یک بام و دو هوا" تعبیر کرد به این زعم که نزدیکی با هم پیمانان امریکا مغایر با سیاست بیطرفی است و اما نزدیکی و دوستی با شوروی فرقی ندارد و حتی لازمی است. حسن شرق در این باره می نویسد: «با داشتن سیاست بیطرفی فعال، و ایران دارای سیاست یکدنده و یک جانبه و همبسته با ایالات متحده امریکا، برایم نه تنها سوال برانگیز شده بود بلکه در متجارب دست و پا می زدم که قدرت تفکر و تصمیم یکی پشت دیگری از من فرار می کرد، و نمی شد باور کرد مردی که در داغ ترین روزهای جنگ سرد ابر قدرت ها بین سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۱ ه.ش. با چند کشور محدود سنگ تهداب اولین کشورهای بیطرف را رو به روی ابر قدرت ها گذاشته بود، چگونه امکان دارد قرضه های ایران که هنوز به اصطلاح به شاخ آهو بسته بود او را از راه کشیده باشد.»

داکتر شرق می افزاید: «حکومت ما به حیث یک مملکت بیطرف با اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستانه داشت و در حالیکه دربار ایران در پیمان های نظامی برخلاف شوروی با ایالات متحده امریکا متحد و هم نظر بود از طرف دیگر تردستی و مهارت و اختیارات مالی ساواکی ها و بیچاره گی ما در ناتوانی مالی و دانش استخباراتی، ما را به جایی می برد که سیاست بیطرفی ما

را نقض و از کشورهای بیطرف و متحد ما، ما را تجرید کند.»

(حسن شرق: "کودتا پنجم سرخ یا سیاه"، افغان جرمن آنلاین، قسمت چهارم، صفحه ۷)

در مورد نقش شاه ایران و وساطت بین افغانستان و پاکستان باید خاطرنشان ساخت که شاه ایران برای بار دوم کوشید تا در حل منازعه بین افغانستان و پاکستان که در سال دوم و سوم جمهوری به وخامت گرائیده بود، با حسن نیت و روابطی نزدیک که با بوتو و نیز محمد داؤد داشت، به میانجیگری بپردازد. او از بوتو وعده گرفت تا قبل از انتخابات آینده پاکستان محبوسین سیاسی (نیشنل عوامی پارتی) را از حبس رها کند و بدینوسیله به درخواست افغانستان در این زمینه تمکین نماید. این وساطت شاه ایران در ایجاد فضای تفاهم بین افغانستان و پاکستان اثر مثبت بخشید و بوتو موافقه کرد تا برای یک دیدار دوستانه و ملاقات با محمد داؤد در ماه جون ۱۹۷۷ به کابل سفر کند.

از امکان بعید نیست که در پشت پرده دست‌های ایالات متحده امریکا در تشویق ایران جهت بهبود روابط با افغانستان و اعطای قرضه و کمک‌های مالی و همچنین در نقش ایران به حیث "ثالث بالخیر" در رفع اختلافات بین افغانستان و پاکستان و ایجاد فضای تفاهم و همکاری بین آنها دخیل بوده باشد، چنانچه بعداً در مذاکرات اخیر محمد داؤد و هنری کیسنجر اشاراتی در زمینه به چشم می‌خورد که البته بعداً روی آن صحبت خواهیم کرد.

تشئید روابط اقتصادی و وعده کمک‌های مالی

محمد داؤد نظر به تجارب تلخی که ناشی از برهم خوردن مناسبات با پاکستان در سال‌های قبل داشت، می‌کوشید با برقراری روابط دوستانه با ایران بر علاوه دریافت کمک‌های مالی، یک بدیل دیگر ترانزیت را برای صادرات و واردات کشور از طریق آن کشور باز کند. به تأسی از این هدف در سال اول

جمهوری موافقتنامه ترانزیت که در ماه عقرب ۱۳۴۲ بین دو کشور به امضاء رسیده بود، به تاریخ ۲۷ دلو ۱۳۵۲ مورد تجدید نظر قرار گرفت و در فهرست صادرات و واردات دو کشور تغییراتی بوجود آمد. به ادامه آن در ۱۴ سنبله ۱۳۵۳ (سپتمبر ۱۹۷۴) موافقتنامه ترانزیت جهت برقراری تسهیلات در انتقال مسافر و امتعه تجارتی شامل ۲۱ ماده و سه پروتوکل که برای پنج سال قابلیت اجراء داشت، در کابل به امضاء رسید که پروتوکل شماره اول آن در مورد ترانزیت، شماره دوم آن درباره تسهیلات مراسم گمرکی و شماره سوم آن در ارتباط با وسایل حمل و نقل بود. به تاریخ ۳۰ میزان همان سال قرارداد اعطای قرضه بدون ربح بین وزیر اقتصاد و دارائی ایران و سفیر کبیر افغانستان در تهران منعقد شد.

به همین ترتیب در ۹ ثور ۱۳۵۴ تفاهم نامه همکاریهای اقتصادی بین دو کشور انعقاد یافت و در ۲۳ میزان همان سال دومین اجلاس کمیسیون مشترک ایران و افغانستان برای همکاریهای اقتصادی و تجارتی بین وزیر بازرگانی ایران و وزیر پلان افغانستان امضاء شد که ساحات مختلف تجارتی و صنعتی را احتوا می کرد. جلسات بعدی این کمیسیون مشترک در جوزای ۱۳۵۶ و آخرین آن در نیمه اول سال ۱۳۵۷ در کابل برگزار گردید که برطبق این توافقات بین دو کشور در ساحات ذیل همکاری ادامه یافت: همکاری در ساحه صنایع نساجی، شکر، کاغذ و استفاده از مصنوعات دو کشور؛ پروژه انکشاف مالداري و اعمار مسلخ در هرات؛ راه آهن؛ تمدید راه "یخچال دیشو" و ادامه آن تا سرحد هرات؛ پروژه مخابراتی مایکرو - ویف؛ تدویر نمایشگاه های تولیدات هردو کشور؛ همکاری با بانک انکشاف صادرات افغانستان و اعطای یک قرضه ۱۰ ملیون دالری برای تأسیس آن بانک. (برای شرح مزید دیده شود - وحید مژده: "روابط سیاسی ایران و افغانستان.."، صفحه ۱۸۵ تا ۱۸۹)

علاوئاً برطبق توافقات قبلی زمینه اعزام یک تعداد کارگران غیرماهر و نیمه

ماهر افغان به ایران جهت کار در پروژه‌های مختلف آن کشور نیز فراهم گردید که به اساس آن تعدادی همه ساله به آن کشور به کار مصروف شدند و از این طریق دو نتیجه مثبت بار آمد: یکی از ناحیه عاید که از یک طرف برای تأمین مایحتاج فامیل کارگران در وطن و از طرف دیگر بر قوت نرخ تبادل افغانی در مقابل اسعار به خصوص دالر اثر قابل ملاحظه به جا گذاشت؛ و دیگری آنکه: کارگران نیمه ماهر افغان توانستند حین اجرای وظایف از حالت غیرماهر و یا نیمه ماهر تدریجاً به کارگران ماهر ارتقا نمایند و تجارب عملی مفید را در ساحات مختلف کسب نمایند.

بروز تشنجات در ایران - مانع ایفای تعهدات با افغانستان

سال ۱۹۷۷ سرآغاز یک سلسله ناراحتی‌ها در ایران بود و به تدریج تحركات ضد سلطنت به رهبری علمای مذهبی شیعه برای شاه ایران به یک درد سر مبدل گردیده و سیاست اعتدال و اصلاحات او را چه در امور داخلی و خارجی به تأخیر انداخته بود. شاه ایران فکر می‌کرد که بار دیگر ایالات متحده به کمکش خواهد شتافت و پایه‌های سلطنت او را تحکیم خواهد بخشید. اما این بار اوضاع متفاوت بود و امریکا فکر می‌کرد که دیر یا زود دو جریان مختلف یعنی جناح چپ (حزب توده) و یا جناح راست (روحانیون شیعه) نظام سلطنتی را سقوط خواهند داد و به نظر آنها چانس بیشتر را حزب توده به حمایت شوروی داشت. لذا امریکا بر طبق دکترین مسمی به "برژنسکی" (مشاور امنیت ملی رئیس جمهور امریکا) تصمیم گرفت بر حمایت از جناح راست مذهبی در ایران بشتابد تا بدانوسیله جلو نفوذ کمونیست‌های "توده‌یی" را بگیرد. برژنسکی معتقد بود که: با تضاد عمیقی که بین دین اسلام و کمونیسم وجود دارد، به قدرت رسیدن روحانیون خود به خود مانع گسترش قدرت شوروی در ایران خواهد شد. به همین دلیل ایالات

متحدہ چندان از شاه ایران حمایت نکرد و در پشت پرده خواست با حمایت از جناح راست افراطی زمینه شکست حزب توده را فراهم کند. با این روحیه پادشاه ایران در یک موقف ضعیف قرار گرفت و با گذشت هر روز بر مشکلات او افزوده می شد.

محمد داؤد و محمد نعیم اوضاع ایران را به دقت در نظر داشتند و نیز متوجه تحریکات و تبلیغات گماشتگان شوروی در کابل بودند که در آنوقت سفارت شوروی مجدانه میکوشید وحدت حزبی را بین خلق و پرچم بوجود آورد. محمد داؤد نگران بود که در صورت مداخله امریکا برای حمایت از شاه ایران، تبر شوروی مبنی بر مداخله آشکار در امور افغانستان بیشتر دسته یابد. چنانچه سفیر شوروی پوزانف یکبار با صمدغوث معین وزارت خارجه افغانستان نگرانی شوروی را در رابطه با حوادث ایران در میان گذاشت و علاوه کرد که: اگر وضع ایران بعد بین المللی پیدا کند یعنی موجب مداخله امریکا گردد، در آنصورت کشورش بی تفاوت نخواهد ماند.

با این ترتیب امیدواری برای حصول کمک های ایران بسیار کم و حتی به یأس مبدل گردید. در چنین موقع حساس محمد داؤد خواست برای جلب کمک های مالی جهت تمویل پروژه های پلان هفت ساله به کشورهای لیبیا، یوگوسلاویا، هند، پاکستان، کویت، عربستان سعودی و مصر سفر کند. همچنان او به دلیل کمبود منابع مالی ناشی از مشکلات ایران ناگزیر شد بر یک تعداد پروژه های پلان هفت ساله نیز تجدید نظر نماید. حین دیدار محمد داؤد از مصر انورالسادات حین ملاقات دوستانه با او باب شکایات خود را از روس ها باز کرد و گفت که با آغاز سال ۱۹۷۰ روسها خود را بادران مصر میدانستند و در تمام امور ملکی و نظامی مصر فرمان می دادند و به همین دلیل او تصمیم گرفت تا مصر را از حضور پر نفوذ شوروی پاک سازد. محمد داؤد در این ارتباط به او گفت: "مصر با شوروی هم سرحد نیست..."

به این اساس سال ۱۹۷۸ یکی از دشوارترین مرحله برای محمد داؤد بود: از یک طرف برهم خوردن اوضاع در ایران و از طرف دیگر تلاش شوروی در جهت تأمین وحدت حزبی بین جناح خلق و پرچم که هدف آن بسیار واضح بود. در عین زمان پدیدار شدن اختلافات در بین یک تعداد از شخصیت‌های مؤثر در داخل نظام جمهوری و ایجاد درز بین دوستان محمد داؤد. سردی فزاینده‌ای روابط با شوروی برسنگینی این مشکلات و دشواری‌های آن می‌افزود. محمد داؤد در این موقع از حکومت امریکا خواستار حمایت‌های سیاسی گردد و از کیسجنر وزیر خارجه امریکا دعوت کرد تا به افغانستان سفر کند.

فصل سوم

روابط با پاکستان

پاکستان در صدد تخریب نظام جمهوری

صبح روز ۲۶ سرطان پس از موفقیت کودتا، محمد داؤد به رادیو افغانستان رفت و اولین بیانیه خود را به طور زنده ایراد کرد. او ضمن مطالب دیگر در مورد سیاست خارجی رژیم جدید به نکات عمده آن اشاره کرد و اما در مورد روابط با پاکستان چنین گفت: «ما با پاکستان که یگانه کشوری است، روی قضیه پشتونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم و تاکنون بحل آن موفق نگردیده ایم. سعی دائمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد.»

واضح است که این تذکر مختصر برای حکومت پاکستان که به مجرد اطلاع از موفقیت کودتا، بیان همچو موقف را از طرف محمد داؤد انتظار داشت، از همان روزهای اول موجب شد تا خاموشانه در صدد آن برآید

که به هرنحوی ممکن در برابر رژیم جدید در افغانستان و جلوگیری از استحکام آن دست به کار شود. در روز اول سنبله ۱۳۵۲ محمد داؤد در بیانیه مبسوط خود "خطاب به مردم" بار دیگر در زمینه چنین گفت: «در مورد مناسبات ما با پاکستان باید گفت که متأسفانه این یگانه کشوری است که روی مسئله پشتونستان و حقوق حقۀ برادران پشتون و بلوچ خود با آن اختلاف نظر داریم. دولت جمهوری افغانستان با حوصله و خون سردی کامل در راه پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه مسئلۀ ملی پشتونستان مجدانه سعی خواهد کرد. ما عقیده داریم که مناسبات افغانستان و پاکستان با منافع دو کشور و با منافع ترقی و تحکیم صلح در منطقه مطابقت دارد و امیدواریم سر انجام به این امر توفیق خواهیم یافت.»

رژیم جدید جمهوری پس از گذشت کمتر از یک ماه از ایراد بیانیه فوق به تاریخ ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ دو ابلاغیه را به پشتو و دری از طریق رادیو و جراید دولتی با متن ذیل به نشر سپرد:

«ابلاغیه اول: از مدتی به اینطرف حکومت پاکستان غیرعادلانه و یکجانبه ادعا می کند که افغانستان در امور داخلی پاکستان مداخله می کند. حالانکه دسیسۀ در افغانستان کشف می گردد که نظر به دلایل قوی تحرکات پاکستان در آن دخیل است. بحیث حکومت یک مملکت صلح دوست که غیر از صلح در وطن خویش و در منطقه و در جهان چیزی نمیخواهد، جداً خواهش می کند تا حکومت پاکستان بار دوم به این گونه اعمالیکه منجر به برهم خوردن صلح منطقه و بالاخره صلح جهانی می گردد، اقدام ننماید.»

«ابلاغیه دوم: از چندی باینطرف دستۀ ارتجاعیون به ضد نظام جمهوری برای برهم زدن امنیت و از بین بردن نهضت انقلابی وطن پرستان تشکیل جلسه می دادند. دوستان انقلاب با تمام برده باری و حوصله متوجه اوضاع این خائنین بودند. خوشبختانه و موفقانه اوشان را با تمام اسناد و شواهد دستگیر نمودند. با اینکه تمام مردم افغانستان وقتیکه از حامیان ارتجاع نام

برده می‌شود، چهره‌های این اشخاص در مقابل چشم‌های شان نمودار می‌گردد. اما برای اینکه خوبتر از حقیقت واقف گردند، اینها عبارت‌اند از: محمد هاشم میوندوال، خان محمد والی اسبق ننگرهار، دگر جنرال متقاعد عبدالرزاق با یکتعداد اشخاص دیگر که روز پنجشنبه گذشته به امر حکومت گرفتار شدند.» (برگرفته از روزنامه جمهوریت، سال اول، شماره ۴۱، مورخ شنبه ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ ش)

در بحبوحه اختلافات رو به تزاید بین افغانستان و پاکستان از همان آغاز نظام جمهوری از یک طرف و نزدیکی افغانستان با هند از طرف دیگر، بوتر صدر اعظم پاکستان برای جلب نظر کشورهای عربی و اینکه کشورش پاسدار اسلام و همبسته با کشورهای اسلامی است، خواست تا اجلاسی را به اشتراک سران کشورهای اسلامی برای بار دوم به تاریخ ۲۱ فبروری ۱۹۷۴ (۲۱ حوت ۱۳۵۲) در لاهور دائر نماید. به همین مناسبت در اواسط جنوری عزیز احمد وزیر خارجه پاکستان به کابل آمد تا دعوتنامه رسمی حکومتش را برای اشتراک محمد داؤد در این کنفرانس تقدیم دارد. محمد داؤد با ابراز تشکر برایش گفت سعی خواهد کرد که در کنفرانس شخصاً اشتراک نماید، ولی ممکن است مصروفیت‌های امور دولتی مانع این سفر شود. صمد غوث در کتاب "سقوط افغانستان" در زمینه می‌نویسد: «در روشنائی ارتباط با پاکستان و بر مبنای جنگ بلوچستان محمد داؤد اشتراک خود را در گرهمائی رهبران کشورهای اسلامی در لاهور مناسب ندانست و دیپلمات معتبر افغان عبدالرحمن پژواک برگزیده شد که به حیث نماینده خاص رئیس دولت افغانستان در آن مجلس اشتراک کند.» صمد غوث که خود نیز عضو این هیئت بود، در رابطه با بیانیه پژواک در این مجلس می‌افزاید: پژواک با خطاب خاص خویش به جهان اسلام بصورت عمومی در باره مسایل پیش آمده پس از توضیح موقف و خط مشی حکومت خویش توجه اشتراک کنندگان را به قیام بلوچستان معطوف کرد و با اندکی تفصیل نزاع سیاسی بین

افغانستان و پاکستان را توضیح نمود و طوری که در سایر کنفرانس های بین المللی افغانستان این موضوع را مطرح کرده بود، بازهم از اشتراک کنندگان خواست تا بخاطر حل صلح آمیز آن مسئله کمک نمایند. بعد از بیانیه پژوهشگران و نهادهای اشتراک کنندگان اجلاس از طرح این موضوع چندان خوشنود نبودند و نمی خواستند ادامه بحث به جنجال بین دو کشور منتهی شود، چنانکه بوتو در بیانیه خود موقف افغانستان را مداخله در امور کشور خواند و با این گفته او فضای مباحثات تغییر کرد و عکس العمل های پدید آمد.

دلچسپ موضوع آنست که دفعتهاً معمر قذافی رئیس جمهور لیبیا در نیمه شب تصمیم گرفت تا شخصاً به محمد داؤد در کابل تلفون کند و برایش بگوید که فوراً به لاهور بیاید و برای این سفر حاضر است طیاره شخصی خود را در اختیارش قرار دهد. در این نیمه شب سخنانی بین آنها در تلفون تبادل شد که محمد داؤد از قبول پیشنهاد او برای سفر فوری به لاهور و اشتراک در کنفرانس ضمن ابراز تشکر معذرت خواست و محتوای گفتار نماینده خاص خود در مورد مشکل تأیید کرد. بهر حال کنفرانس به پایان رسید؛ اما علاقه معمر قذافی در موضوع پایان نیافت و بازهم او چندی بعد معاون خود عبدالسلام جالود را به کابل فرستاد تا در رفع مشکل بین افغانستان و پاکستان وساطت کند؛ اما حمایت قذافی در همان آغاز از پاکستان مانع به ثمر رسیدن این وساطت گردید و نتیجه ای بار نیاورد. (برای شرح مزید دیده شود - غوث، عبدالصمد: "سقوط افغانستان، ترجمه دری، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صفحه ۱۵۴ تا ۱۵۸)

از این تاریخ به بعد بار دیگر مناسبات افغانستان با پاکستان روبه تیره شدن گذاشت و محمد داؤد بار دیگر لحن جدی تر در برابر مظالم حکومت پاکستان بر مردم بلوچ و پشتون اتخاذ کرد و از اینکه حکومت بوتو علیه جنبش های جدائی طلب بلوچ با حملات بیرحمانه و زندانی ساختن سران بلوچ و پشتون به شدت اقدام می کرد و رژیم جمهوری افغانستان صدای

اعتراض خود را علیه آن به حیث یک سیاست عنعنوی بلند میداشت، روابط به سرعت رو به خرابی گذاشت که در اثر آن محمد داؤد به تاریخ ۱۶ سنبله ۱۳۵۳ (۷ سپتمبر ۱۹۷۴) یعنی یک سال بعد از کودتا نامه به دکتور کورت والدهایم سرمنشی ملل متحد نوشت و توجه آن مؤسسه در عملیات بیرحمانه حکومت پاکستان بر مردم بلوچ تقاضا نمود. بوتو بالمقابل نامه جوابیه خود را با لحن شدید به سرمنشی ملل متحد ارسال کرد که در آن افغانستان را به مداخله در امور آن کشور متهم ساخته بود. محمد داؤد رئیس دولت افغانستان نامه مفصل دومی را به تاریخ ۶ قوس همان سال به شرح ذیل به کورت والدهایم نوشت که متن مکمل آنرا با وجود طوالت اما به دلیل اهمیت آن و برای روشن شدن مزید موضوع عیناً اقتباس می‌دارم:

**دومین نامه محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم عنوانی
سرمنشی ملل متحد: (عیناً نقل نامه)**

جلالتمآبا!

من توسط نامه مورخه ۷ سپتمبر ۱۹۷۴ خود عنوانی جلالتمآب شما توجه کشورهای عضو ملل متحد را به حالت اضطرار آور صلح و امنیت را در منطقه ای که افغانستان به آن تعلق دارد، سخت به خطر انداخته است، جلب نمودم. نامه مذکور طوری که تقاضا گردیده بود، طی سند رسمی پ - ۲۴، مورخ ۲۵ سپتمبر ۱۹۷۴ از طرف دارالانشای ملل متحد به کشورهای عضو آن سازمان توزیع شد.

افغانستان به حیث یکی از کشورهای عضو ملل متحد وظیفه خود دانست تا جلالتمآب شما و توسط شما کشورهای عضو ملل متحد و تمام جامعه بین المللی را ازین تهدید به صلح و امنیت مستحضر گردانند. افغانستان عقیده دارد که تمام دول عضو مکلف اند که سازمان ملل متحد را از همه حالات مطلع سازند و از وقوع حوادثی که منجر به اخلال صلح می‌گردد، جلوگیری نمایند.

اندیشه افغانستان که طی نامه فوق‌الذکر به اطلاع رسانیده شده، نسبت به عواقبی وخیمی می‌باشد که شاید در نتیجه سیاست حکومت پاکستان علیه آزادیخواهان بلوچ بروز نماید. این نگرانی بعد از استعمال سیستماتیک قوه، بشمول بمباردمان هوایی از طرف پاکستان بمقابل آزادیخواهان بلوچ که علیه پامال گردیدن تقاضاهای مشروع سیاسی و آرزوهای حقه خویش به مقاومت خود دوام میدهند، اظهار گردید.

بعد از آنکه پاکستان قوه نظامی را استعمال کرد و مرتکب عمل مردم کشی و امحای دسته جمعی هزاران نفر بشمول اطفال، زنان و سالخوردگان گردید، آزادیخواهان بلوچ به مواضع غیرمسکون در کوه‌ها پناه بردند، تا از آنجا برای بدست آوردن حقوق حقه خویش مجادله نمایند.

این وضع از طرف احزاب مخالف پاکستان و رهبران سیاسی بلوچ به توجه مؤسسات بین‌المللی مانند کمسیون حقوق بشر ملل متحد، دارالانشای کنفرانس اسلامی، مؤسسه بین‌المللی صلیب سرخ و هلال احمر و مؤسسه بخشش [عفو] عمومی بین‌المللی (امنستی انترنیشنل) رسانیده شد که توسط وسایط نشراتی و اطلاعاتی بین‌المللی، با وجود سانسور شدیدی که از طرف حکومت پاکستان وضع شده بود، جهان از آن آگاه گردیدند. درین وقت بود که صدراعظم پاکستان اولین اولتیماتوم خود را برای آزادیخواهان بلوچ صادر کرده و اعلام داشت که: هرگاه ایشان الی ۱۵ اکتوبر ۱۹۷۴ تسلیم نگردند، علیه ایشان عملیات شدید و وسیع نظامی اتخاذ خواهد گردید.

دراثر این بود که حکومت افغانستان که از عواقب وخیم سیاست تهدید و استعمال مزید قوه آگاه است، مجبور شد این تخلف آشکار را از اصول منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های حقوق بشر به توجه جلالتمآب شما و کشورهای عضو ملل متحد برساند.

حکومت پاکستان توسط نامه مورخه اول اکتوبر ۱۹۷۴ خویش که از طرف صدراعظم پاکستان عنوانی جلالتمآب شما صادر گردیده، نظریات

خود را اظهار کرده است. حکومت افغانستان بار دیگر وظیفه خود می‌داند تا نظر خود را در مورد وضع موجود تقدیم نماید.

حکومت پاکستان پیشنهاد مبنی بر تحقیقات بین المللی را برای دریافت حقایق، مداخله در امور داخلی پاکستان قلمداد نموده است. اگر طلب تحقیقات بین المللی به منظور جستجوی حقایق بحیث مداخله در امور داخلی یک کشور محسوب گردد، پس این امر برابر به تسلیم بلا شرط به سیاست بعضی حکومتی خواهد بود که حقوق بشر را نقض مینمایند. درخواست تحقیق حقایق توسط جامعه بین المللی در آغاز از طرف آزادیخواهان بلوچ و رهبران سیاسی آنها صورت گرفته است که این تقاضا از پشتیبانی کامل حکومت افغانستان برخوردار می‌باشد. لذا مضحک است طوری که در نامه پاکستان اظهار گردیده که حمایت مردم بلوچ از طرف حکومت افغانستان یک طرح علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی پاکستان می‌باشد.

در مکتوب شاغلی بوتو ادعا گردیده که حکومت افغانستان بالای قسمت های بزرگ خاک پاکستان دعوای ارضی پیش نموده است. این طور اعلام هرگز و به هیچ سویه توسط حکومت افغانستان صورت نگرفته و توسط هیچ منبعی ثابت شده نمی‌تواند.

حکومت پاکستان افغانستان را متهم براین می‌سازد که: بصورت سیستماتیک عملیات خرابه کاری و دهشت افگنی را در داخل پاکستان ترتیب، مساعد و تشویق مینماید. این البته حقیقت دارد که آزادیخواهان توسط همه وسایلی که بدسترس شان است با حکومت پاکستان جنگیده اند، ولی این حقیقت ندارد که حکومت افغانستان در آن کدام سهمی داشته است. اگر اجازه داده شود مجادله آزادیخواهان بلوچ بحیث دهشت افگنی تعبیر گردد، پس همچنان گفته شده می‌تواند که همه آزادیخواهان در نقاط مختلف جهان دهشت افگنان می‌باشند. به همین منوال درست نیست که به رهبران

سیاسی یک داعیه ملی، روسای فیودال خطاب کردند. تنها تحقیقات بین المللی به منظور دریافت حقایق می تواند حقیقت را واضح سازد. تقاضا از جامعه بین المللی برای اینکه حقایق بمیان آید، به هیچ وجه یک طرز العمل فیودالی محسوب شده نمی تواند. رهبری مردم بلوچ بدست منورین و جوانان بلوچ می باشد.

طی نامه خود حکومت پاکستان تذکر می دهد که حقوق و آزادیهای سیاسی همه مردمان پاکستان توسط قانون اساسی که بصورت دموکراتیک ترتیب و از جانب نمایندگانی که از طرف همه ایالات پاکستان مستقیماً انتخاب شده اند، به اتفاق آراء تصویب گردیده، تضمین شده است و بلوچستان دارای یک حکومت منتخب از مردم نمایندگی می کند، می باشد و مردمان آنجا مانند مردم دیگر ایالات از تمام حقوق اساسی که قانون اساسی آنرا تضمین نموده، برخوردار اند. ولی در اینجا یک حقیقت غیرقابل انکار را باید متذکر شد و آن اینست که نمایندگان منتخب بلوچ ها و پشتون ها بصورت غیرقانونی برطرف گردیدند و اکثریت آنها فعلاً در زندان بسر می برند.

درنامه پاکستان به افغانستان بچیث یک (دولت قرون وسطی) اشاره شده که: "در آنجا امحای جسمانی مخالفین سیاسی یک قاعده است، نه یک استثناء. در سال گذشته یک تعداد افغان های برجسته به این سرنوشت مبتلا گردیدند و بسیاری ازین ها در سیاه چال ها بدون محاکمه در درد و رنج بسر می برند." این گفتار تحریف فاحش حقایق است. من یقین دارم که جلالتمآب شما آگاه هستید که بعد از انقلاب جمهوریت در افغانستان کوشش های به تحریک پاکستان برای از بین بردن رژیم مترقی جمهوریت بعمل آمد که خائنین گرفتار و مجازات گردیدند، ولی مجازات بدون محاکمه صورت نگرفته است. افغانستان در مقابل مداخله پاکستان در امور داخلی کشور همیشه از صبر و تحمل کار گرفته است. مداخلات پاکستان در امور

داخلی افغانستان توسط اسنادی که در دست حکومت افغانستان موجود است، به اثبات رسانیده شده می‌تواند.

صدراعظم پاکستان افغانستان را یک (دولت قرون وسطائی) خوانده است. این حقیقتاً مضحک می‌باشد. من فکر می‌کنم هیچ کشوری در آسیا بهتر از خود پاکستان واجد شرایط خوبتر برای همچو لقبی نباشد، جائیکه حکومت به صورت سیستماتیک حقوق بشر و آزادی‌های فردی مردم را پامال کرده، جائیکه مؤسسات دموکراتیک تنها به نام موجود اند و جائیکه بیرحمی عسکر و پولیس یک حقیقت وحشتناک حیات روزمره گردیده است. جنگ نابود کننده که فعلاً بمقابل مردم بی دفاع بلوچ جریان دارد، گواه کافی رویه اهانت آمیز حکومت پاکستان در برابر کرامت بشری و حقوق اساسی مردم بوده و بصورت واضح ثابت می‌سازد که اقدامات آن حکومت به هیچ وجه اعمال یک حکومت عصری و دموکراتیک محسوب شده نمی‌تواند.

در پیام صدراعظم پاکستان عنوانی جلالتمآب شما همچنان تذکر رفته که: "یکصد و پنجاه هزار اتباع افغانی در سال گذشته به پاکستان پناه برده اند." این هم تحریف حقایق است، حقیقت موضوع این است که این اتباع افغانی کوچیهای افغان هستند که هر سال هنگام فرا رسیدن موسم سرما به وادیهای گرم سواحل رود سند مهاجرت مینمایند. ایشان این رسم و عنعنه را از زمانیکه این مناطق جزء افغانستان بود، تعقیب کرده اند. هنگامیکه بادهای گرم تابستان شروع به وزیدن می‌کند، این کوچیها به سطوح مرتفع برمیگردند. طرز زندگی کوچیها کاملاً به زمامداران پاکستان معلوم است، طوری که به اسلاف شان و مقامات برتانوی در دهه های گذشته معلوم بود. لهذا حکومت پاکستان بخوبی می‌داند که اگر محدودیت های از طرف مقامات مربوطه پاکستان وضع نمی‌شد و مزاحمت های از طرف شان برای آن مردم تولید نمیگردید، تعداد کوچیها بصورت عادی خیلی بیشتر از آنچه در مکتوب صدراعظم پاکستان نشان داده شده است، می‌بود.

گرچه حکومت پاکستان اخیراً کتاب سفیدی نشر کرده و در آن ادعا نموده است که اوضاع بلوچستان آرام شده و مردمی که علیه حکومت پاکستان مبارزه می‌کردند، تسلیم گردیده اند. می‌خواهم دو انکشاف عمده ای که این ادعای کتاب سفید را کاملاً رد می‌کند، به توجه شما برسانم: اولاً - حکومت پاکستان موعد قبلی اولتیماتوم را که ۱۵ اکتوبر تعیین کرده بود، برای دومه ماه تمدید کرده است که تمدید این موعد به خوبی نشان می‌دهد که تهدید توسیع عملیات نظامی و بمباردمان هوایی هیچ گونه تغییری را در مقاومت آزادی خواهان برای حصول حقوق حقه شان وارد ننموده و حکومت پاکستان که در داخل میعاد آن اولتیماتوم موفق به پیشبرد مرام خود شده توانست، مجبور گردید برای نیل به اهداف نظامی خود در بلوچستان موعد جدیدی را برای اولتیماتوم خود تعیین کند. ثانیاً - به تعداد ۳۴۴ نفر مردم بلوچ شامل زنان و اطفال در این هفته های اخیر به خاک افغانستان پناه آورده اند. رجوع این مردم به افغانستان شدت و وسعت ظلم و تشدد حکومت پاکستان مخصوصاً قوای نظامی آنکشور را بر مردم بلوچ که مجبور ساخته شده اند، مزارع و خانمان خویش را ترک بگویند، نشان می‌دهد.

از یک طرف حکومت پاکستان عفو عمومی را برای مجاهدین بلوچ اعلان کرده و با توزیع کتاب سفید خویش اوضاع را در بلوچستان به کلی عادی وانمود می‌کند و از طرف دیگر میعاد اولتیماتوم خود را برای دو ماه تمدید مینماید. این تضاد واضح در ابلاغیه های حکومت پاکستان، این امر را تائید می‌کند که برخلاف ادعای پاکستان در مقاومت مجاهدین بلوچ علیه نظامیان پاکستان هیچگونه تقلیلی رخ نداده است. تمدید اولتیماتوم و مهاجرت پناه گزینان بلوچ به افغانستان کاملاً درست بودن ادعای افغانستان را در این مورد ثابت ساخته و اندیشه افغانستان را درباره دوام جنگ بین مردم بلوچ و حکومت پاکستان تصدیق مینماید. همچنین بصورت آشکار این حقیقت را تائید مینماید که تطبیق سیاست خشن و بیرحمانه، مردم کشی و

امحای دسته جمعی آن حکومت علیه مردم بیگناه بلوچ منجر به آشفته‌گی روز افزون اوضاع گردیده، حقوق بشری و سیاسی مردم بلوچ را پامال و خطری را برای صلح و امنیت در منطقه ما به وجود آورده است.

این واقعات نشان می‌دهد که افغانستان باید وضعیت وخیم را در بلوچستان به اطلاع شما و از طریق شما به کشورهای عضو ملل متحد و جامعه بین‌المللی میرسانید و نمی‌گذاشت پرده ضخیم پروپاگند سوء پاکستان، حقایق را از انظار بپوشاند. بناً مندرجات نامه گذشته مورخ ۷ سپتمبر خود را بار دیگر تأیید مینمایم و امیدوارم که حکومت پاکستان از استعمال قوه علیه آزادیخواهان بلوچ که توسط اولتیماتوم تهدید گردیده اند، خودداری نماید. امیدوارم جلالتمآب شما احترامات فایقه مرا بپذیرید.

امضاء: محمد داؤد

(پایان نامه ارسالی محمد داؤد عنوانی سرمنشی ملل متحد - برگرفته از کتاب "جمهوریت افغانستان - بیانات، پیامها و مصاحبه های مطبوعاتی شاعلی رئیس دولت و صدراعظم" از ۲۶ سرطان ۱۳۵۳ تا ۲۶ سرطان ۱۳۵۴، نشریه اطلاعات عامه وزارت اطلاعات و کلتور، صفحه ۱۲ تا ۱۸)

افزایش کشیدگی‌ها بین دو کشور

با مطالعه دومین نامه ارسالی محمد داؤد عنوانی سرمنشی ملل متحد میتوان به عمق کشیدگی‌ها بین افغانستان و پاکستان بعد از اعلام نظام جمهوری در کشور پی برد و اما این روابط به جای بهبود بازهم در اثر تلاشهای ممتد جهت سقوط نظام جدید در کشور که گفته می شد دست پاکستان در آن دخیل است، بازهم بیش از پیش رو به تشنج میرفت. چنانکه محمد داؤد در برابر یک سؤال نماینده روزنامه "تایمز آف اندیا" در زمینه گفت: «البته روابط ما با پاکستان کاملاً روشن است؛ پاکستان همیشه مخصوصاً بعد از تأسیس نظام جمهوری در افغانستان کوشش نموده است تا در افغانستان نا

آرامی ایجاد کند و پروپاگند آنها دوام دارد که هدف پروپاگند پاکستان دو چیز است: یکی آنکه میخواهد ذهنیت دنیا را نسبت به افغانستان مغشوش سازند و از طرف دیگر بدینوسیله میخواهند نا آرامی ها و بدبختی های داخل کشور خود را از نظرها پوشانند....» (متن مکمل مصاحبه در کتاب: "بیانات، پیامها... شاغلی رئیس دولت و صدراعظم از ۲۶ سرطان ۱۳۵۳ تا ۲۶ سرطان ۱۳۵۴"، موضوع شماره ۹، صفحه ۵)

آنچه بر مغلقت شدن روابط بین دو کشور بیشتر اثر منفی گذاشت، همانا ادعای دولت افغانستان مبنی بر دست داشتن پاکستان در راه اندازی به اصطلاح "کودتاها" جهت براندازی نظام جدید بود، چنانکه در ابلاغیه مورخ ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ به ارتباط پلان کودتای که بنام شهید میوندوال شهرت یافت، منعکس گردید. از آن به بعد تلاشهای متواتر از طرف اشخاص و گروههای دیگر نیز در این راستا صورت گرفت که ریشه های عمیق آنرا میتوان در تحریکات و حتی اقدامات آشکار مراجع پاکستانی سراغ کرد. (دیده شود - فصل اول - بخش نهم: "توطئه ها علیه نظام"، از صفحه ۶۱۱ تا ۶۴۴ این کتاب)

در سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) بحران تازه بر روابط افغانستان و پاکستان سایه افکند که قریب بود بار دیگر به قطع مناسبات سیاسی منجر شود. آنهم به دلیلی که در پیوند با حادثه قتل شیرپاو (یکی از وزرای کابینه پاکستان) که به تاریخ ۸ فبروری ۱۹۷۵ بوقوع پیوست، خان عبدالغفار خان و پسرش عبدالولی خان و تعداد دیگر از روسای حزب عوامی ملی زندانی شدند. این کار موجب ناراحتی محمد داؤد گردید و بر شدت تبلیغات بین دو کشور افزود و نیز جنگ بلوچ ها را علیه قوای پاکستانی بیشتر تحریک کرد.

شاه ایران که در سرکوب بلوچ ها با پاکستان همکاری تسلیحاتی می کرد، با استفاده از حسن روابط که اخیراً بین افغانستان و ایران ایجاد شده بود، سرعت داخل اقدامات دیپلماتیک گردید و شخصاً به پاکستان رفت تا طرفین

را به خویشتن داری تشویق نموده و نگذارد که روابط بین افغانستان و پاکستان به وخامت گراید و از بوتو وعده گرفت که بزودی سران حزب عوامی ملی را قبل از انتخابات آینده آن کشور از بند آزاد سازد.

در زمستان ۱۳۵۴ (اوایل ۱۹۷۶) حکومت پاکستان به زلزله زدگان در شمال افغانستان کمک ارسال کرد که این اقدام نشانه آمادگی برای حسن تفاهم بود و قدم اول در راه بهبود روابط محسوب می شد. با استفاده از این پیش آمد، محمد داؤد از بوتو دعوت کرد تا به افغانستان سفر کند. بوتو با قبول این دعوت به تاریخ ۷ جون ۱۹۷۶ (جوزا ۱۳۵۵) با یک هیئت عالیرتبه به کابل آمد و مدت چهار روز را در کابل گذشتاند. جای تعجب است که چرا و چگونه پس از سالها کشمکش و تبلیغات سوء علیه یکدیگر بر سر معضله پشتونستان، در اعلامیه مشترک هر دو طرف از پشتونستان به طور مشخص نام برده نشد؛ بلکه به تذکر "حل اختلافات سیاسی و سایر اختلافات" بین طرفین برطبق "پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز" کنفرانس باندونگ (۱۹۵۵) بسنده گردید.

اگرچه هیئت افغانی به محمد داؤد از ناحیه تذکر "پنج اصل" فوق الذکر ابراز نگرانی کردند؛ زیرا ذکر آن معنی شناخت سرحدات ملی بین کشورها را محترم می شمرد، ولی محمد داؤد در جواب به هیئت گفت: «این همه تلاش برای چه؟... از یاد نبریم که ولی خان گفته بود که او پاکستانی است و پدر او هم خود را باشنده آن کشور می شمرد... با پذیرش این پیشنهاد، حسن نیت ما در برابر پاکستانیها ثابت می شود.» (غوث، عبدالصمد: "سقوط افغانستان"، ترجمه دری، چاپ پشاور، طبع دوم، ۱۳۷۸ - جنوری ۲۰۰۰، صفحه ۱۷۸)

بدین ترتیب سردی و انجماد دوامدار در مناسبات دو کشور جای خود را به نرمش و مدارا باز کرد. محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم متقابلاً دعوت صدراعظم پاکستان را جهت یک سفر رسمی به آن کشور پذیرفت و قرار شد که بعد از اشتراک در کنفرانس کشورهای غیرمنسلک منعقد کولمبو، به

تاریخ ۲۹ اسد ۱۳۵۶ (جون ۱۹۷۷) رسماً به پاکستان سفر کند.

باید اذعان داشت که این چرخش بزرگ کار ساده نبود که رشته های قدیمی را به یک بارگی پنبه سازد؛ بلکه ایجاب می کرد تا با تأنی و دقت زیاد در این راه قدم گذاشته شود. کلید حل این مشکل در گام نخست همانا باز کردن گره با پاکستان بود که محمد داؤد باید در مورد ادعا های قبلی خود در رابطه به حقوق مردم پشتون و بلوچ تغییری وارد می کرد تا با پاکستان در این زمینه به نحوی به تفاهم برسد، طوری که به اصطلاح "هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد". با آنکه از سفر بوتو به کابل (مورخ ۷ تا ۱۲ جون ۱۹۷۶) تا سفر محمد داؤد به پاکستان که متعاقب اشتراک او در کنفرانس سران کشورهای غیرمنسلک منعقد کولمبو (سیرلانکا) صورت گرفت، تقریباً ۷۰ روز گذشته بود و در این مدت کوتاه شرایط و فضای سیاسی چندان تغییر نکرده و پاکستان گام مهم در حل مسائل نگذاشته بود که از این سفر انتظار دست آورد قابل ملاحظه را داشت، ولی بازهم محمد داؤد با این حسن نیت تصمیم گرفت به دعوت بوتو به پاکستان سفر کند تا تحرک آغاز شده در کابل را ادامه دهد.

تبادل نظر با کیسنجر در کابل پیرامون روابط با پاکستان

پس از گذشت دوماه از سفر اول بوتو به کابل، "هنری کیسنجر" — وزیر خارجه ایالات متحده امریکا برای یک توقف کوتاه به تاریخ ۸ آگست ۱۹۷۶ بار دوم به کابل آمد و موضوعات بسیار مهم از طرف محمد داؤد در ارگ ریاست جمهوری با او در میان گذاشته شد، از جمله یکی هم موضوع بهبود روابط با پاکستان بود.

کیسنجر با ابراز این مطلب که برای امریکا رابطه با افغانستان و استقلال و تمامیت ارضی آن بسیار مهم است، مذاکره را آغاز نمود که به تعقیب آن محمد داؤد با یادآوری مختصر از آنچه در دیدار محمد نعیم با کیسنجر در امریکا قبلاً مطرح شده بود و آنچه در اولین دیدار کیسنجر به افغانستان راجع

به اهداف "انقلاب" به وی توسط خودش گزارش داده شده بود، به روابط با پاکستان اشاره کرد و گفت که حکومت پاکستان پس از وقوع زلزله درکشور ما به ارسال کمک‌های بشر دوستانه به افغانستان پرداخت که ما این عمل را ناشی از یک حسن نیت آن حکومت دانسته و با استفاده از فرصت از صدراعظم پاکستان دعوت کردیم به افغانستان سفر کند. در ضمن این سفر توانستیم فضای مساعد دوستانه را ایجاد کنیم. محمد داؤد ابراز امیدواری کرد که: «ما معتقد هستیم که اگر این مذاکرات و تماس‌ها ادامه یابد، ما خواهیم توانست که اختلافات سیاسی در بین ما در مورد پشتونستان و روابط ما بهتر خواهد شد.»

در این ارتباط کیسنجر از محمد داؤد پرسید: مشکل را چگونه حل خواهید کرد؟

محمد داؤد در جواب چنین گفت: «ما این مشکل را آبرومندانه و با واقعینی حل میکنیم. ما امیدواریم که پاکستانی‌ها موافقت کنند همان حقوقی را به مردم پشتون و بلوچ اعطا کند که به دیگر مردم پاکستانی داده شده است، حقوقی که در قانون اساسی پاکستان به همه اعطا شده است. البته این مربوط به قبولی همچو راه حل توسط مردم بلوچ و پشتون خواهد بود. ما امیدواری زیاد داریم که اگر دولت پاکستان یک رویه دوستانه را در مقابل آنها اتخاذ کند، این موضوع به یک ترتیب با قناعت مردم پشتون و بلوچ حل خواهد شد. این پیش از وقت است که من در مورد نتایج مذاکرات و تماس‌های ما پیشگوئی نمایم، مگر من امیدوار هستم که اگر این فضا ادامه پیدا کند، ما خواهیم توانست که این موضوع را به شکل آبرومندانه حل کنیم.»

کیسنجر گفت: «من اطلاع دارم که جناب شما رئیس جمهور بعد از سهمگیری در کنفرانس ممالک غیرمنسلک به پاکستان سفر خواهید کرد»؛ محمد داؤد بعد از آنکه برنامه سفرش را در راه برگشت از کنفرانس کولمبو به پاکستان تأیید کرد، علاوه نمود که: «به شما می‌گویم به حیث یک دوست

پاکستان که اگر یک اشاره دوستانه از طرف دولت پاکستان به جانب مردم پشتون و بلوچ صورت بگیرد، این حرکت فضای خوبتری را به وجود خواهد آورد؛ کیسنجر باز سؤال کرد که: «این اشاره دوستانه چه بوده می‌تواند؟»، محمد داؤد گفت که: در چنین وضعی که اعضای حزب عوامی ملی که به نظر ما جزء آزادیخواهان می‌باشند، در پاکستان محبوس اند و پاکستان دولت افغانستان را متهم به همکاری به اعضای این حزب می‌سازد، رسیدن به نتایج مطلوب در این سفر مشکل است. کیسنجر افزود: «نباید توقع داشته باشید که طی این سفر به یک راه حل دست یابید»؛ محمد داؤد با تأیید گفته کیسنجر اذعان داشت که مشکل بین ما و پاکستان مغلق است و ما امیدوار هستیم که اگر مشکل حل نشود، حد اقل قدمی مثبت به پیش برداشته ایم. کیسنجر در حالیکه بهترشدن روابط بین افغانستان و پاکستان را خیر مقدم گفت، ابراز آرزومندی کرد تا یک راه حل مناسب پیدا شود.

بدین ترتیب بحث روی روابط با پاکستان به پایان رسید و اما هدف طرح این موضوع از جانب محمد داؤد از یک طرف ارائه اطمینان به امریکا بود که افغانستان می‌خواهد در حل مشکلات با همسایگان خود و از جمله پاکستان با حسن نیت اقدام نماید و نیز غیرمستقیم از کیسنجر توقع داشت که برای مقامات پاکستانی توصیه کند که در رفع معضلات بین دو کشور مجدانه و صادقانه بکوشد.

سفر محمد داؤد به پاکستان

بوتو صدراعظم پاکستان حین سفر خود به کابل از محمد داؤد دعوت رسمی بعمل آورد تا به آن کشور سفر نماید و با قبول این دعوت محمد داؤد تصمیم گرفت در راه برگشت از کولمبو از تاریخ ۲۰ تا ۲۴ آگست ۱۹۷۶ از پاکستان دیدن کند. در حالیکه کابل حین سفر بوتو چندان مراسم پرشوک و شأن برای صدراعظم پاکستان تدارک ندیده بود؛ اما پاکستان از محمد داؤد برای اقامت چهار روزه در اسلام آباد، لاهور و مری استقبال شایان کرد و در

میدان هوائی راولپندی رئیس جمهور "فضل الهی چودری" و نیز بوتو صدراعظم پاکستان از مهمان و هیئت معیتی او پذیرائی نمودند. پاکستانی ها در باغ معروف "شالیمار" لاهور دعوتی ترتیب دادند که در آن هزاران تن از مردم آنجا به استقبال رئیس دولت افغانستان آمده بودند. محمد داؤد در این فرصت خطاب به مردم آنجا گفت: «افغان ها شما را برادران خود می شمارند... این برادری صرف برادری دنیایی نیست که از همسایگی پدید آمده باشد یا پدیده زمان آنرا به وجود آورده باشد؛ بلکه این برادری ریشه در روحانیت دارد که از برادری اسلامی و تعالیم پاک اسلامی الهام می گیرد... حکومت افغانستان و من خود آرزو دارم که مشکل سیاسی ما رفع گردد و ارتباط ما براساس برادری و دوستی و حسن نیت استوار باشد... حکومت افغانستان و پاکستان برای حل این اختلافات تلاش مینمایند... بخاطر رفع این اختلافات ما بجز از طرق صلح آمیز و مذاکرات رو در رو راهی دیگر نداریم... من یقین دارم که در این راه مهربانی خداوند همراه ما است... تمام اختلافات در یک یا چند مجلس حل نمی شوند، مگر حسن نیت و جدیت در هر گفتگو این امید را بار می آورد که ما یک گام به سوی هدف خویش نزدیک شویم.» (غوث، عبدالصمد: "سقوط افغانستان"، چاپ دوم، پشاور، صفحه ۱۸۰ - ۱۸۱)

نکته مهم در این بیانات محمد داؤد چرخش موضوع از برادری بروی اسلامیت بین مردمان دوطرف بود و گفت که این برادری ریشه در روحانیت دارد و از برادری اسلامی و تعالیم پاک اسلامی الهام می گیرد و ذکری از برادری به اساس قومیت "پشتون" را مطرح نکرد.

بوتو حین مذاکرات در مورد رهائی سران پشتون و بلوچ از زندان، مشکلات موجود حکومت خود را در قبال معضله "جنرالها" تشریح کرد و علاوه نمود که نظر محکمه می تواند برنظر جنرالها فوقیت داشته و هرگاه موضوع رهبران زندانی به محکمه رویت داده شود، کار رهائی آنها ساده تر

پیش می‌رود. محمد داؤد به بوتو گفت: «این کار خود شما است، مگر من برآنچه که تأکید دارم، یک موافقه قابل قبول است و ختم حالات موجود که [دوام آن] به سود هیچ طرف نیست. عدم اعتماد پشتونها و بلوچ‌ها برحکومت پاکستان یک چیز خیالی نیست. برای حکومت ضرور است که به سوی کسب اعتبار گام بردارد... حکومت شما به عنوان نشان دادن حسن نیت، رهبران پشتون و بلوچ را موقع بدهند تا با آنها بصورت آزاد و برابر مذاکره نمایند»؛ بوتو در جواب ابراز امیدواری کرد که: «این مشکلات جانبی است و با آمدن امنیت در بلوچستان تاحد زیاد حل می‌گردد» و علاوه نمود که: «برای من روزی، روز خوشحالیست که از یک صلح روشن و بی ابهام با آنها افغانستان را آگاه سازم»؛ محمد داؤد در برابر او گفت: «افغانستان به همه گروه‌های ذیدخل خیرخواه است، پشتونها و بلوچ‌ها که بخواهند صلح کنند، افغانستان بصورت آشکار آنرا می‌پذیرد، یا اگر آنها بخواهند، او در یک اعلان سه جانبه می‌تواند اشتراک کند.» (مأخذ بالا... صفحه ۱۸۱ - ۱۸۲)

موضوع مهم در مذاکرات هیئت‌ها همانا مطرح ساختن خط دیورند به حیث سرحد بین المللی بود که هیئت پاکستانی می‌خواست آنرا در اجندای مذاکرات قرار دهد، ولی هیئت افغانی با این دلیل که همچو موضوع مهم و بزرگ را نمی‌توان در همچو مجلس کوچک زیر بحث گرفت، از صحبت پیرامون آن طفره رفت. در ختم سفر وقتی اعلامیه مشترک نشر شد، در آن هردو طرف بدان اصولی تأکید کردند که قبلاً در اعلامیه کابل نشر شده بود و وعده دادند که برای رسیدن به یک راه حل مذاکرات خویش را مطابق روحیه کابل ادامه بدهند.

صمد غوث در کتابش می‌نویسد: «در مراجعت به کابل من از محمد داؤد سؤال کردم که بوتو چه فکری داشت؟ او بدون تأمل جواب داد: "در این شکی نیست که بوتو یک سیاستمدار و بسیار شخص زیرک است، مگر من نمی‌دانم که به او چقدر می‌شود باور کرد"» (مأخذ بالا... صفحه ۱۸۷)

با آنکه این سفر طوری که پیشبینی می شد، دست آورد مهم نداشت؛ اما روابط میان دو کشور را بازهم بهتر ساخت و به تجارت ترانزیت سهولت مزید فراهم گردید، چنانکه به ورود گندم از هند از طریق پاکستان اجازه داده شد و خدمات هوایی که از سال ۱۹۷۴ بین دو کشور متوقف شده بود، دوباره آغاز گردید. این دیدار امیدواری های زیاد را برای رسیدن به یک تفاهم بین سران دو کشور بار آورد.

آخرین دیدار بوتو با محمد داؤد

آخرین دیدار بسیار کوتاه و عاجل و آن وقتی بود که اوضاع در داخل پاکستان در بحبوحه انتخابات بسیار متشنج و برای بوتو که تلاش داشت حزب او برنده انتخابات شود، دشواریهای زیاد را بار آورده بود. صمدغوث که آنوقت به حیث معین وزارت خارجه ارتقا یافته بود، می نویسد: «ما باردیگر بوتو را در نهم جون ۱۹۷۷ دیدیم، در برگشت از تهران او برای دیدن داؤد یک شب معطل شده بود. بوتو در انتخابات عمومی ۱۹۷۷ نیرنگی به کار برده بود و درعرصه سیاسی عمیقاً مصروف بود. با داؤد بگونه غیررسمی در هنگام صرف غذای شب ضمن گفتگوها تلاش داشت مظاهرات و نا آرامی هایی را که از اثر مداخله او در مسائل انتخاباتی در پاکستان جریان داشت، کوچک نشان دهد. او گفت که مخالفین آن به اصطلاح فریب کاری را بسیار بسط داده اند. او اظهار تأسف کرد که با پدید آمدن حالت غیرعادی در پاکستان نتوانسته است در رهائی زندانیان سیاسی موفق شود. داؤد به او گوش داده بود و در اخیر برای او تأکید کرد که در رهائی رهبران پشتون و بلوچ تأخیر نکند. بوتو جواب داد که او این مهمترین موضوع را فراموش نمی کند و هنگامیکه آن حالت نا آرام عادی شود، نخستین اقدام او حل این مسئله خواهد بود.» (غوث، مأخذ بالا... صفحه ۱۸۷ - ۱۸۸)

هیچکس نمی داند که فردا چه رخ خواهد داد و بوتو نیز نمی دانست که سرنوشت او و حکومتش بدست جنرالان نظامی - اغلب دست پرورده و

گماشته خودش چگونه تغییر می‌کند. قوای مسلح پاکستان در شب پنجم جولای ۱۹۷۷ حکومت بوتو را سرنگون کرد و جنرال ضیاء الحق لوی درستیز قوای مسلح پاکستان قدرت را در دست گرفت و حکومت نظامی را اعلان نمود. برکناری بوتو از قدرت با آنکه برای محمد داؤد خبر خوش نبود؛ اما محمد داؤد سلسله تماس های خود را در مسیری که جدیداً در پاکستان آغاز یافته بود، ادامه داد؛ اما با تأسف که دست روزگار نگذاشت و فضا به طور غیر مترقب تغییر نمود.

محمد داؤد و ادامه تلاشها با جنرال ضیاء

پس از موفقیت کودتا و استقرار حکومت نظامی در پاکستان جنرال ضیاء الحق رهبر نظامی پاکستان به محمد داؤد اطمینان داد که حکومت او اعلامیه مشترک افغانستان و پاکستان را پذیرفته و به تأسی از آن اقدامات حسن نیت خود را نه تنها ادامه؛ بلکه توسعه می‌دهد و از محمد داؤد تقاضای دیدار نمود. محمد داؤد با این پیام جنرال ضیاء دلگرم شد و از جنرال ضیاء دعوت کرد هرچه زودتر به کابل سفر کند. ضیاء در اکتوبر ۱۹۷۷ به کابل آمد و بین آنها دوبار دیدار خصوصی صورت گرفت. صمد غوث که یگانه شخص حاضر در این دیدارها بود، می‌نویسد که: پس از اظهارات هردو جانب درباره اهمیت روابط نیک بین دو کشور و تجارب تلخ گذشته، جنرال ضیاء دور کردن موانع را از راه صلح عاجل افغانستان و پاکستان وعده داد و گفت: «این نکته بسیار ضرور است که هردو کشور مسلمان و همسایه برای زندگی برادرانه تلاش کنند. دشمنی فعلی میان افغانستان و پاکستان هر دو کشور را به خطرات زیادی مواجه کرده است.» هر دو زعيم موافقه کردند تا در آغاز سال آینده مذاکرات خویش را در پاکستان ادامه دهند.

به اساس این توافق رئیس جمهور محمد داؤد پس از سفرهای رسمی به چند کشور به تاریخ پنجم مارچ ۱۹۷۸ از دهلی به راولپندی آمد و بین هردو زعيم مذاکرات به طور خصوصی صورت گرفت. جنرال ضیاء از انکشاف

اوضاع در پاکستان معلومات مفصل ارائه کرد و محمد داؤد از اینکه رهبران پشتون و بلوچ از زندان رها شده اند، ابراز امتنان نمود و گفت که: «آینده پشتونها و بلوچها بصورت مکمل در دست خود آنها است، در این ارتباط افغانستان با فیصله آنها موافق خواهد بود» و بدون آنکه نام از کشوری ببرد که واضحاً مقصدش از شوروی بود، علاوه کرد که: «چنان کشورهای وجود دارند که از ارتباط نیک میان افغانستان و پاکستان خوش نیستند و از نظر نظامی در این منطقه نوار خطرناک چپ است که می‌تواند استحکام هر دو کشور را صدمه بزند.»

محمد داؤد ضمن گزارشی که چگونه و روی کدام انگیزه‌ها مناسبات بین دو کشور طی سال‌های گذشته به تشنج گرائیده بود، توضیحات داد و در اخیر تصریح کرد: «فعلاً که افغانستان و پاکستان حساسیت‌های خویش را کنار گذاشته و در حل مسائل خویش حسن نیت دارند، این حتمی است که آنها چنین یک شگافی را دیگر ایجاد نمی‌کنند که بار دیگر آنها را اذهم جدا کند. ولی راه حل نهائی خالی از مشکلات نیست، مگر مطمئن است که هر دو کشور با فعالیت‌های مشترک همه این موانع را مرفوع می‌سازند.» جنرال ضیاء با اظهار ممنونیت به تائید گفتار محمد داؤد پرداخت و افزود که: هر دو حکومت باید نشیب و فراز راه حل نهائی را خوب ملاحظه کرده با احتیاط و بیداری به پیش گام بگذارند و حل نهائی را در شرایط بهتر و وقت مناسب می‌گذارند. (غوٹ، مأخذ بالا.. صفحه ۱۸۸ تا ۱۹۱)

محمد داؤد در دومین سفر خود به پاکستان ضمن آنکه با بعضی از رهبران پشتون و بلوچ از جمله عبدالولی خان، غوث بخش بزنجو، عطا الله منگل، خیر بخش مری و دیگران طی یک گردهمائی دیدار کرد، بار دیگر در باغ شالیمار لاهور در حضور جم غفیری از مردم آنجا بیانیه مختصر ایراد نمود. او در ختم بیانیه خود شعر مشهور اقبال را در وصف موقعیت افغانستان به حق "دل" در آسیا قرائت کرد:

آسیا یک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکر دل است
از فساد او فساد آسیا
از گشاد او گشاد آسیا

چرا محمد داؤد در موضوع پشتونستان نرمش اختیار کرد؟

در تغییر روابط سیاست خارجی بین دو کشور معمولاً دو موضوع - یکی "منافع متقابل" mutual interests و دیگر "اختلاف منافع" conflict of interests نقش دارند. اینکه چگونه منافع متقابل یا اشتراک منافع موجب همکاری بین دو فرد، دو جمعیت و دو کشور می‌گردد و برعکس برخورد و یا اختلاف منافع دوست‌ها را از هم دور و حتی به خصم یکدیگر تبدیل می‌کند، یک واقعیت غیر قابل انکار است. این پیش‌آمد در سیاست که می‌گویند "دوست و دشمن نمی‌شناسد"، یک اصل قبول شده به خصوص در روابط بین دو کشور محسوب می‌شود. نکته ای مهم دیگر در این ارتباط تفکیک بین "هدف" و "وسیله" است که بسا مواقع ناظران رویدادهای سیاسی را در شک و تردید واداشته و بازی سیاسی با چنان مهارت آغاز می‌شود که تفکیک بین آن‌دورا در ذهن دیگران مشکل می‌سازد.

وقتی محمد داؤد به صدارت رسید، یکی از اهداف مهم او کشاندن افغانستان به سوی تحول و ترقی بود و او به این نظر بود که با موجودیت یک حکومت ضعیف و دچار بحران سیاسی و درعین زمان با ناتوانی اقتصادی که افغانستان گرفتار آن بود، هرگز قادر نخواهد بود این آرمان بزرگ و این هدف مهم و اساسی را تحقق بخشد، به خصوص که حکومت جدید تشکیل پاکستان قدم به قدم در تخریب نظام افغانستان به شیوه‌های مختلف دست به کار بود. حکومت افغانستان تا آنوقت از نظر نظامی در وضع بسیار ابتر قرار داشت که حتی برای فرو نشاندن بعضی نا آرامی‌های سرحدی ناشی از

تحریکات پاکستان فاقد توان لازم بود، چنانکه در سال ۱۳۲۹ رویدادهای مهم در ارتباط با قضیه پشتونستان موجب بروز یک بحران جدی در روابط دو کشور گردید. محمد داؤد با ملاحظه اوضاع وقتی به مقام صدارت رسید، مجبور بود برای تحقق تحولات اجتماعی و اقتصادی در کشور که هدف اساسی و مهم او محسوب می شد، نخست به تقویه بنیه نظامی کشور بپردازد تا از آن طریق زمینه عملی ساختن تحولات بعدی مورد نظر خود را تدریجاً فراهم سازد. او در این کار از تجربه تلخ دوره امانی آموخته بود که چگونه عدم توجه لازم به تقویه بنیه نظامی سرنوشت کشور را بدست عقبگرایان سپرد و تحول را سرنگون کرد.

در تشدید روابط افغانستان با شوروی در آن سالها که مناسبات بین افغانستان و پاکستان حسنه نبود و شوروی می خواست در پاکستان که شامل پیمان نظامی با امریکا بود، با حمایت از ناراضیان پشتون و بلوچ نا آرامی و درد سر ایجاد کند. افغانستان با استفاده از وضع ناشی از جنگ سرد بین دو قطب قدرت شرق و غرب، منافع خود را از یک طرف در وارد کردن فشار بر پاکستان می دید و از طرف دیگر با این وسیله تلاش می کرد تا از طریق نزدیکی با شوروی بر تقویت بنیه نظامی خود که تا آنوقت در سطح بسیار ابتدائی قرار داشت، بیفزاید و در عین زمان با دسترسی به کمکهای اقتصادی هدف کلی خود را جهت اعمار زیربناهای اقتصادی به خصوص در ساحه سرکسازی، انرژی برق و اعمار بند و انهار و انکشاف معارف بپردازد. نتیجه این سیاست همانا تحول بزرگی بود که افغانستان را از وضع قرون وسطائی به سمت دگرگونیهای جدید در ساحات مختلف طی دوره ده ساله صدارت محمد داؤد کشانید که یک واقعیت غیرقابل انکار است.

با شرح دو پراگراف بالا امید است منافع مشترک بین حکومت افغانستان و حکومت شوروی در قضیه پشتونستان که تقریباً تا دو و نیم دهه ادامه یافت، روشن شده باشد؛ اما وقتی اوضاع طوری انکشاف کرد که روابط شوروی و

افغانستان در دوره جمهوریت با گذشت هرروز به سمت تقابل منافع تغییر مسیر داد و فضای اعتماد بین دو کشور متقابلاً برهم خورد، طوری که در این نوشته به تفصیل بیان گردید، لزوم ادامه جدال با پاکستان نیز جای خود را به لزوم دوستی و تفاهم با آن کشور داد.

از روز ایجاد پاکستان تا امروز کمترین موردی را میتوان پیدا کرد که حکومت مختلف افغانستان طی دوره شاهی و جمهوری داعیه پشتونستان را با ادعای ارضی یعنی الحاق سرزمین پشتونها و بلوچ های آنطرف خط دیورند به خاک افغانستان مطرح کرده باشند؛ بلکه در اوایل ادعا بر سرحق تعیین سرنوشت برای آنها بود که به تدریج لحن آن به ادعای اینکه باید به آنها عین حق در چارچوب قانون اساسی پاکستان داده شود که برای مردم سند و پنجاب داده شده است، تغییر کرد. در این راستا شعار های مثل اینکه "ما خط مرده دیورند را نمی شناسیم" که در مظاهرات سال های پرتشنج در روابط دو کشور بیشتر معمول بود و هنوز هم است، به طور نامحسوس به حاشیه رفت. از این معلوم می شود که معضله بنام "پشتونستان" در واقعیت امر کمتر به حیث هدف؛ بلکه در طول سال های پرتشنج بیشتر به حیث وسیله فشار متقابل علیه پاکستان به کار گرفته شده است، فشاری که هم افغانستان می خواست در برابر فشارهای وارده از جانب پاکستان از آن استفاده نماید و هم شوروی می خواست با حمایت از افغانستان این داعیه را به خصوص به وسیله شخصیت های وابسته به خود در بین پشتونها و بلوچ ها آنطرف خط دیورند که نفوذ شان در آنجا قابل ملاحظه بود و همیشه از طرف مسکو حمایت می شدند، زنده نگهدارد و تقویه کند. گفته می شود که حتی یک قسمت زیاد مصارف ذهنیت سازیه برضد حکومت پاکستان از طرف شوروی غیر مستقیم پرداخته می شد.

از آنجایی که داعیه پشتونستان در اصل یک "وسیله" بود برای افغانستان به هدف تولید فشار متقابل علیه پاکستان و برای شوروی به هدف پیشبرد مقاصد

رقابتی در جنگ سرد و گسترش نفوذ آن کشور به نقاط مورد نظر، لذا وقتی هدف تغییر کند و دیگر لزوم حرکت موازی در قضیه پشتونستان بین حکومت افغانستان و شوروی مطرح نباشد و حتی منافع شوروی و افغانستان در تقابل هم قرار گیرند، واضح است که با تغییر هدف، وسیله نیز تغییر می‌کند.

چرخش بزرگ محمد داؤد یک ضرورت حیاتی برای افغانستان بود که در موقع مناسب به آن اقدام گردید. ایجاد فضای دوستانه با پاکستان و کوشش برای پیدا کردن راه حلهای آرامش دهنده که یکی از نقاط مهم این چرخش بود، نیز یک اقدام تاریخی و به نفع مردم هردو کشور محسوب می‌شد. حتی احتمال داشت در صورت مساعدت زمان در مورد خط دیورند به حیث سرحد بین دو کشور نیز اقدامات مقتضی روی دست گرفته شود.

اگرچه این چرخش بزرگ و در قبال آن تعقیب یک سیاست دوستانه با پاکستان بر تعداد مخالفان محمد داؤد (علاوه بر جناح راست و چپ افراطی) در داخل کشور افزود و هواداران حزب "افغان ملت" و یک تعداد دیگر از طرفداران داعیه ارضی در جمع مخالفان محمد داؤد پیوستند و عده ای دیگر با یکی از پشتونهای آنطرف خط بنام اجمل ختک که از مدتی در کابل به حیث مهمان حکومت در کابل اقامت داشت و با خلقی ها و پرچمی ها همساز و هم آواز بود و اقامتگاه او در کارته سه کابل به مرکز فعالیت های مخفی ضد داؤدی تبدیل شده بود، همنا شدند. اجمل ختک پس از سفر بوتو به کابل و ایجاد فضای دوستانه با پاکستان می کوشید تا ذهنیت مردم را در برابر چرخش محمد داؤد به طور منفی تحریک نماید. اما تغییرات بزرگ و مهم دیگری که در منطقه بسرعت طی چند سال رخ دادند، اوضاع را از روال عادی آن بیرون کرد و به سمت یک حالت دگرگونه سوق داد، چنانچه کودتا نظامی در پاکستان و بعداً محکومیت بوتو به اعدام، سقوط جمهوری در اثر کودتای ثور در افغانستان و چندی بعد انقلاب اسلامی در ایران و سقوط نظام سلطنتی در آن کشور - همه حوادثی بودند که در اثر آن چهره های جدید

سیاسی با کارنامه‌های متفاوت در منطقه ظهور کردند و با از بین رفتن اشخاص داخل عرصه سیاسی در سه کشور همسایه، همه امیدها برای رسیدن به یک تفاهم، حل مشکلات و ایجاد فضای همکاری بین آنها نیز از بین رفت و جای آنرا بار دیگر فضای پر مشقت اشغال نمود.

بازو
فرز
و
بر

فصل چهارم

روابط با ایالات متحده امریکا

نگاهی مختصر به سوابق تاریخی

در جلد اول کتاب (بخش چهارم - فصل سوم) متن مکمل مقاله مشهور "لیون پولادا" را زیر عنوان "افغانستان و ایالات متحده - سال‌های دشوار" گنجانیدیم که چگونه اگماض امریکا افغانستان را به دامن شوروی انداخت. پولادا در آن مقاله روابط بین دو کشور را تحت سه دوره بررسی کرده است: دوره مقدماتی از سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۲، سال‌های امید بخش از ۱۹۴۲ تا ۱۹۵۳ و سال‌های دشوار از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶ که حکومت افغانستان به دلیل بی توجهی حکومت امریکا به درخواست های مکرر خود مجبور شد روی به سوی مسکو کند. در این ارتباط برای تداعی خاطر بیمورد نخواهد بود که چند پراگراف نوشته پولادا را در اینجا اقتباس نمایم تا عمق روابط بین افغانستان و ایالات متحده کمی روشن شود:

پولادا می‌نویسد: «در طول سال‌های (۱۹۴۵ - ۱۹۵۳) امریکا با ارائه بسیاری از کمک‌های مناسب و برخورد دوستانه می‌توانست افغانستان را در آینده با غرب پیوند استوار دهد و در اثر آن یک مانع قوی را در برابر نفوذ شوروی در شرق میانه با مصارف بسیار کم ایجاد نماید. چرا اینطور نشد؟ دلیل آن پیچیده است، ولی میتوان آنرا به سه نکته خلاصه کرد: بیتفاوتی، اغماض و سکوت.

اول - بیتفاوتی در برابر پیشنهادات افغان‌ها یک پدیده ای ناشی از دوری فاصله و یک دیدگاه تنگ رهبران سیاسی امریکا بود که از اهمیت ستراتیژیک افغانستان نا آگاه بودند. آنها بیشتر توجه را به ساحاتی معطوف داشتند که علایق فوری امریکا را به خود جلب می‌کرد.

دوم - اغماض دیپلمات‌های امریکائی از آگاهی زبان، فرهنگ و اهمیت افغانستان موجب بیتفاوتی پالیسی سازان امریکائی گردید. شعب خدمات خارجی امریکا با کمبود پرسونل ناشی از کوتاه نظری در تخصیص پولی برای تربیه و رهنمائی سبب شد تا آنها نتوانند تیم‌های مسلکی را بر مقتضای ضرورت‌های بعد از جنگ امریکا تدارک نمایند.... در طول همه این مدت و سپس در سال‌های دشوار (۱۹۵۳ - ۱۹۵۶) دیپلمات‌های مسلکی امریکائی که درکابل توظیف شدند یا کسانیکه امور افغانستان را در واشنگتن اداره می‌کردند، دارای آرزومندی و دانش قلیل در باره افغانستان بودند و حتی به بسیار مشکل می‌توانستند جز چند کلمه بازاری به دری صحبت کنند.

سوم - سومین مانع در دیپلماسی مؤثر امریکا در افغانستان همانا سکوت و خاموشی ناشی از ترسی بود که مبادا نفوذ امریکا در افغانستان موجب عکس‌العمل کشور همجوار شوروی کشور گردد.... این کار توأم با توهمی بود که فکر می‌شد اگر امریکا خود را از افغانستان به دور نگهدارد، شوروی از عکس‌العمل اجتناب خواهد کرد و این کار موجب شد تا امریکا درباره

اهمیت جیوپولیتیک افغانستان دچار اشتباه شود. با دلایل نامعلوم ترس از تحریک شوروی در مورد سائر کشورهای حساس همجوار افغانستان مثل ترکیه، ایران و پاکستان در نظر گرفته نشد. این تبعیض افغانستان را بیشتر ناراحت ساخت. بیتفاوتی، اغماض و سکوت موجب شد تا فرصت های مناسب برای رسیدگی به تقاضا های افغانستان در سال های امید بخش به هدر بروند.»

پولادا اذعان می دارد که: «افغانستان در پالیسی حقوق پشتونها حمایت سیاسی امریکا را نه تقاضا کرد و نه توقع آنرا داشت، اما آنها امیدوار بودند تا یک بررسی آفاقی در موضوع صورت گیرد و عمیقاً از اینکه امریکائی ها ادعای شان را تردید کردند، ناراضی شدند. به طور مثال، به تاریخ ۲۸ اپریل ۱۹۵۳ هنگامیکه معاون رئیس جمهور "نکسن" (Nixon) از کابل دیدار کرد، او به داؤد دربارهٔ موقف نادرست موضوع پشتونستان لکچر داد. به اساس گفته یک شاهد عینی، نکسن به طور آمرانه، با الفاظ شدید و تهاجمی موقف افغان ها را یک عمل بیخردانه وانمود کرد. در ادامه همین سفر نکسن به پاکستان رفت و پالیسی افغانستان را در مورد پشتونها شدیداً مورد انتقاد قرار داد. دیپلمات های امریکائی از این توضیحات یک طرفه نکسن درقبال تلاش شان جهت قناعت دادن رهبران افغان از بیطرفی امریکا ناراحت شدند و این تلاشها وقتی مورد شک و تردید قرار گرفت که اضلاع متحده رسماً متحد نظامی با پاکستان شد.»

پولادا به صراحت بیان می دارد که: «ما [مقامات امریکائی] باید از خواسته هائیکه نعیم [برادر محمد داؤد] هنگام دیدار خود با دالس برای جلب کمک نظامی کرده بود و ما آنرا رد کرده و برعکس به پاکستان دادیم، در آنوقت تجدید نظر می کردیم. در آنوقت یک حالت هیجان انگیز و متشتت در باره حمایت امریکا از افغانستان وجود داشت که افغان ها ناگزیر به قبول کمک های اقتصادی، سیاسی و نظامی شوروی گردیدند.»

پولادا می‌افزاید: «شوروی هنرمندانه از آسیب‌پذیری افغان‌ها و رنجیدن آنها از بی‌تفاوتی امریکا و لاجواب گذاشتن آرزومندی‌ها و علایق حیاتی‌شان استفاده اعظمی کرد. قضیه پشتونستان که امریکا به آن توجه نکرد و آنرا به نظر کم دید، مبدل به یک وسیله مهم برای موفقیت شوروی شد. این کار موجب اهانت، انزجار و انتقام‌جویی افغان‌ها گردید و چشم بصیرت رهبران افغان را در قبولی کمک‌های نظامی که شوروی می‌خواست از آن به مقصد آماده سازی زیر بنائی تهاجم استفاده کند، کور کرد. در طول این سال‌های دشوار دیپلماسی امریکا با تعلل، ابهام و ناتوانی در متوقف ساختن نفوذ شوروی عمل کرد. پروگرام امداد امریکا بسیار بطی، غیر مؤثر و فاقد ثبات و قاطعیت بود و نتوانست جلو امتیازاتی را بگیرد که کمک نظامی و سیاسی در حمایت از پشتونستان به طور ماهرانه و منظم به شوروی امتیاز بخشیده بود....»

اشتباه اساسی دیپلماسی امریکا در این سال‌های دشوار نتیجه مستقیم از نا مناسب بودن خدمات خارجی آن بود که از فقدان تجربه در درک و تحلیل صحیح انگیزه‌های افغانی و ارزش‌های فرهنگی آن نشأت کرد. همچنان فقدان حیثیت و نفوذ لازم برای آگاهی رهبران سیاسی امریکا درباره اهمیت ستراتیژیک افغانستان و نتایج نامطلوب سقوط آن کشور زیر نفوذ کامل شوروی عامل دیگر بود. پالیسی سازان آنوقت امریکا گرفتار تخیلات ترکیه، ایران و پاکستان شدند و باید همیشه به تقویه استحکامات خود علیه توسعه جویی کمونیست‌ها ادامه می‌دادند. از نظر آنها این کار در مورد افغانستان یک عامل اغماض در امنیت منطقه بود. آنها در سال ۱۹۸۰ دفعته متوجه اشتباه خود شدند که بسیار دیر بود.»

از توضیحات فوق پولادا بر می‌آید که مسئله پشتونستان که در سابق مایه کشیدگی بین دو کشور همسایه افغانستان و پاکستان بود، در قبال شرایط جنگ سرد به مجادله بین المللی بین دو ابر قدرت تبدیل گردید، طوری که امریکا به جانبداری از متحد خود پاکستان از تهیه کمک‌های نظامی به

افغانستان طفره رفت و شوروی با استفاده از اوضاع به حمایت از سیاست پشتونستان حاضر به تقویه نیروی نظامی افغانستان شد و در نتیجه این کشمکش که بیشتر ناشی از اغماض امریکا در اهمیت ستراتیژیک افغانستان بود، زمینه را برای تحقق آرزومندی دیرینه شوروی بر پخش نفوذ بر افغانستان مهیا کرد و پای شوروی را تدریجی و اما عمیق به افغانستان کشانید که عاقبت آنرا پس از کودتای ثور و متعاقب آن تهاجم قوای سرخ شوروی در ۲۶ دسمبر ۱۹۷۹ همه شاهد بوده ایم و در نتیجه آن مصیبت های جاری از آنروز تا حال در کشور ما یکی پس از دیگر رونما گردیده است.

از دسمبر ۲۰۰۱ بدینسو که امریکا پس از سقوط طالبان با تدویر کنفرانس "بن" شالوده نظام جدید را در افغانستان گذاشت و از آن تاریخ تا امروز بیش از ۲۵۰۰ جوان خود را در جنگ های افغانستان از دست داد و ملیارد ها دالر را به مصرف رسانید، همه و همه نتیجه همان کوتاه نظری و ناعاقبت اندیشی مجریان امور اضلاع متحده بود که افغانستان را گذاشت تا به دام شوروی افتد. اکنون بار دیگر شرایط طوری پیش آمده که اگر امریکا سهو سابق را تکرار کند و افغانستان را از الویت سیاست منطقوی خود خارج سازد و باز به جانب پاکستان میلان پیدا کند، به یقین که تاریخ باردیگر به ضرر آنها تکرار خواهد شد و این بار افغانستان بصورت قطعی در دست تروریست ها و افراطیون قرار خواهد گرفت و به مرکز تروریسم بین المللی مبدل خواهد شد. امریکا باید بداند که اتکا به پاکستان و گوش دادن به حرفهای فریبنده دولتمردان آن کشور و اعتماد به وعده های آنها مثل "سرمه آزموده" است که نباید باز آزمود. پاکستان از امریکا همیشه به قسم یک "گاو شیری" استفاده کرده و هنوز هم می کند و سالانه مبالغ گزاف را بنام "مبارزه علیه تروریسم" می گیرد، در حالیکه ریشه اصلی تروریسم در آن کشور بوده و تروریست ها در هزارها مدرسه آنجا به وسیله آنها و به پول کمکی امریکا و عرب ها پرورش می یابند.

با این بررسی مختصر تاریخی اکنون توجه را به روابط افغانستان و ایالات متحده بعد از وقوع کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ معطوف می‌دارم.

صحبت محمد نعیم خان با سفیر امریکا روز بعد کودتا

روز بعد از برقراری رژیم جمهوری افغانستان به تاریخ ۲۰ جولای ۱۹۷۳، سفیر امریکا رابرت نیومن با محمد نعیم برادر محمد داؤد رئیس دولت جدید افغانستان در خانه شخصی محمد نعیم ملاقات گرم و دوستانه ای داشت. بنا به راپور سفیر امریکا رابرت نیومن: نعیم خان از وی دعوت به ملاقات کرده و از وی پذیرائی گرم و دوستانه کرده بود. نعیم خان به سفیر امریکا - رابرت نیومن اطمینان داد که هر موقعی که سفیر بخواهد می‌تواند با وی ملاقات کند و به وی اظهار داشته بود که یک چینل مستقیم را برای این ملاقات‌ها مؤظف کرده است. نعیم خان به سفیر امریکا گفته بود که هر موقعی که خواهش ملاقات با وی را دارد با داکتر واحد کریم در وزارت خارجه افغانستان تماس بگیرد و وی این درخواست را مستقیماً به نعیم خان خواهد آورد. قسمت‌های از این راپور طولانی که در ذیل به دری ترجمه شده چنین است:

سفیر امریکا در بند اول راپور چنین نوشته است: "نعیم خان بعد از صحبت و مصافحه شروع کرد به یک شرح مختصر تاریخی که تا شرایط مشخص امروز افغانستان ختم شد. این سخنان نعیم خان به آخرین ملاقاتی که ما یک سال قبل با هم داشتیم ارتباط می‌گرفت. نعیم خان به من یادآوری کرد که در ملاقات آخری که یکسال قبل ما با هم داشتیم گفته بود که: "پادشاه یک شخص بی مسؤولیت است، شورای ملی به این ترتیب که شکل گرفته و وظیفه اجراء می‌کند، یک تشکل مسخره است، پادشاه با جدیت کار نمی‌کند و به این شکلی که پادشاه روان است، دولت افغانستان را به زودی به صوب افلاس روانه می‌کند". نعیم خان به من یادآوری کرد که چگونه وی یکسال

قبل از من خواهش کرده بود که پادشاه را تشویق کنم که زودتر بجنبند. نعیم خان گفت: "ما باخبر هستیم که شما این کار را کردید و با پادشاه در این مورد صحبت کردید و اما شما صرف آنقدر توانستید که مجبورش کنید که به شکلی از اشکال با بحران عاجل خشکسالی دوساله جوابی عرضه کند؛" نعیم خان گفت: "قانون اساسی سال ۱۹۶۴ در حقیقت برای پادشاه حکومت مطلقه را ایجاد کرده بود، وی قدرت را به دیگران تفویض نمی کرد و پادشاه در حقیقت مملکت را مستقیماً اداره می کرد، در حالیکه نشان می داد که وی در اداره دست ندارد؛" نعیم خان ادامه داد: "در این دوره ده ساله وزارت ها بی کفایت بودند و صرف منحیث یک آله ای دست در اختیار یک پادشاه دمدمی مزاج قرار داشتند؛" نعیم خان اظهار داشت: "پادشاه به عوض تکیه بر موفقیت های که باید بدست می آورد و یا بدون تکیه بر احساسات مردم در حقیقت بر حمایت قوای عسکری تکیه داشت؛" نعیم خان ادامه داد: "یک چنین وضعیتی در ممالک فقیری مثل افغانستان زیاد دوام آورده نمی توانست، محبوبیت در ممالک فقیر مثل افغانستان صرف از طریق کوشش و پشتکار جدی بدست آمده می تواند.... برای من و برادرم محمد داؤد خان وطن ما افغانستان مهمتر از روابط و علایق فامیلی است."

در بند پنجم این راپور سفیر امریکا رابرت نیومن نوشته است که نعیم خان چنین ادامه داده است: "دولت جمهوری افغانستان متعهد است تا پالیسی هایی را وضع کند که به نفع مردم افغانستان باشد و البته این کار ساده ای نیست. با آنکه رژیم جدید از طرف مردم عام استقبال خوب شده است اما افراطی های چپ و راست دولت جمهوری افغانستان را قبول نکرده اند. چپی ها از طرف مردم افغانستان قابل قبول نیستند. راستی ها بسیار ارتجاعی هستند و اصلاً در فکر حل مشکلات مردم افغانستان نیستند. رژیم جدید افغانستان اقداماتی را بدست خواهد گرفت که از افراطی طلبی جلوگیری شود. مگر مشکل اصلی که باید در افغانستان از بین برده شود، فقر و بیچاره

گی است که چپی ها از آن سوء استفاده میکنند و باعث نادانی و ضرورت ها می گردد. در این قسمت است که افغانستان شدیداً به فهمیدن موقف افغانستان توسط امریکا و به کمک امریکا ضرورت دارد. این آخرین چانسی است که امریکا به کمک افغانستان آمده می تواند و با دادن کمک هنگفت اقتصادی افغانستان را کمک نماید، نه برای این که افغانستان متمول شود؛ بلکه برای این که افغانستان بتواند داخل یک مرحله رفاه معقول شود؛ "نعیم خان گفت: "از تجربه گرانی که بدست آورده ام، من می دانم که اگر کمک اقتصادی به طریق درست تطبیق شوند، تا اندازه زیادی برای بهتر شدن اوضاع کمک خواهد کرد.... این را باید به یاد داشت که در هر مملکت دردنیای این به مراتب بهتر و آسانتر است که در اول کمک مناسب اقتصادی صورت بگیرد، به جای این که سال ها بعد مقادیر عظیم پول برای کمک عسکری مصرف شود. ما باید برای مردم خود حاصلات و نتایج مشهودی نشان بدهیم و در این مورد ما از امریکا تقاضای کمک داریم، آن نوع کمکی که در زندگی مردم عادی وطن ما فرق قاطعانه بیاورد." (برای شرح مزید دیده شود: "سخنان شهید محمد نعیم خان سه روز بعد از اعلام جمهوری..."، مترجم از متن انگلیسی: احمد فواد ارسلا، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ ۱۰ مارچ ۲۰۱۶)

موقف ایالات متحده در برابر نظام جمهوری

در روز های اول کودتای ۲۶ سرطان و اشتراک یک تعداد عناصر چپ در آن، یک تعداد کشورهای غربی را نگران ساخت و آنها تصور می کردند که افغانستان زیر نفوذ قطعی شوروی در خواهد آمد؛ اما بزودی این نظر تغییر کرد و در اثر تبادل هیئت ها این نگرانی جای خود را به یک نوع امیدواری مثبت داد. هنوز ۲۰ روز از کودتا نگذشته بود که سناتور چارلس پرسی (Percy Charles) که اکثراً ریاست کمیته روابط خارجی سنای ایالات متحده را بعهده

داشته است، به تاریخ ۶ آگست ۱۹۷۳ (۱۵ اسد ۱۳۵۲) به طور غیررسمی به کابل آمد و با محمد داؤد رئیس دولت دیدار و مذاکره نمود. سالنامه افغانستان سال ۱۹۷۴ از قول سناتور موصوف با اختصار می نویسد که گفته بود: «جمهوریت جوان افغانستان مصمم است تا به مشکلات قدیم جواب های جدید را با جدیت سراغ نماید.» مقصد وی از مشکلات قدیم همانا اشاره به روابط افغانستان و پاکستان بر سر موضوع پشتونستان بود که بعد از دیدار با محمد داؤد در زمینه ابراز امیدواری نمود.

سپس هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا بار اول به تاریخ اول نوامبر ۱۹۷۴ (۱۷ عقرب ۱۳۵۳) و بار دوم به تاریخ ۸ آگست ۱۹۷۶ (۱۷ اسد ۱۳۵۵) به کابل سفر کرد که در محراق مذاکرات موصوف نیز بهبود روابط افغانستان با پاکستان قرار داشت، چنانچه یک قسمت متن آنرا قبلاً در فصل مربوط به پاکستان بیان داشتیم. علاوهً نکات مهم دیگر حین این دوره مذاکرات با کیسنجر مطرح شد که از اهمیت خاص برخوردار است و در مبحث بعدی به آن پرداخته می شود.

در ادامه یک تعداد مشخصیتها و هیئت های دیگر امریکائی در کابل رفت و آمد را شروع کردند، چنانچه به تاریخ ۵ سپتمبر ۱۹۷۶ مورگان مورفی Morgan Murphy عضو کانگرس آن کشور به کابل سفر کرد و سپس به تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۷۶ (۲۲ عقرب ۱۳۵۵) یک هیئت پنج نفری مجلس نمایندگان امریکا تحت ریاست لیستر ولف Lester Wolf - رئیس کمیته روابط خارجی کانگرس امریکا برای اقامت دو روزه به کابل آمد و با محمد داؤد، سردار محمد نعیم و وحید عبدالله ملاقات و به تبادل نظر پرداخت.

حینیکه دکتر واحد کریم سفیر کبیر جدید افغانستان اعتماد نامه خود را به رئیس جمهور امریکا جیمی کارتر تقدیم می کرد، رئیس جمهور از رعایت

حقوق بشر در قانون اساسی جدید افغانستان تذکر داد و علاوه نمود که از تصمیم رئیس جمهور محمد داؤد در ارتقای سطح اقتصادی افغانستان اطلاع دارد و علاوه کرد که دولت امریکا آماده است افغانستان را در این راه کمک نماید.

به تاسی از این روابط حسنه وقتی وحید عبدالله به تاریخ اول اکتوبر ۱۹۷۷ (۹ میزان ۱۳۵۶) جهت اشتراک در اجلاس عمومی ملل متحد عازم امریکا شده بود، ضمن دیدار با وزیر خارجه آن کشور سایروس وانس Cyrus Vance، جانب امریکائی دعوتنامه ای عنوانی محمد داؤد رئیس جمهور را به او سپرد که بعداً از جانب افغانی قبول گردید و قرار شد تا رئیس جمهور محمد داؤد در تابستان ۱۹۷۸ طی یک سفر رسمی عازم آن کشور گردد که متأسفانه این سفر به دلیل وقوع کودتای شور تحقق نپذیرفت. وزیر خارجه ایالات متحده ضمن صحبت با وحید عبدالله خاطر نشان ساخت که آن دولت به استقلال و تمامیت ارضی افغانستان ارزش قایل بوده و آماده است پروگرامهای انکشافی و کمکهای خود را ادامه دهد و ضمناً ابراز امیدواری کرد که حکومت افغانستان برای جلوگیری از زرع و قاچاق مواد مخدر با جدیت بیشتر اقدام نماید. این موضوع را سناتور ویلیام سکاٹ William Scott که در ماه نوامبر ۱۹۷۶ به کابل سفر کرد، با جدیت بیشتر با رئیس جمهور محمد داؤد مطرح ساخت و در نتیجه موافقه بعمل آمد تا با تشکیل یک هیئت مشترک در زمینه اقدام نمایند.

تیودور الیوت Theodore Elliott سفیر امریکا در کابل در گزارش محرم خود عنوانی وزارت خارجه کشورش در جریان سال ۱۹۷۷ نوشته است که: افغانستان با بهبود روابط خود با پاکستان و ایران و ادامه روابط فعال با شوروی در استحکام ثبات منطقوی کوشیده و این کار با اهداف استراتژیک امریکا در منطقه همخوان است و آنرا یک موفقیت قابل تمجید رئیس جمهور افغانستان دانست و روابط افغانستان را با ایالات متحده امریکا در آن سال به

طور فوق العاده توصیف کرده است. (اکرم، داکتر عاصم: "نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست محمد داؤد"، ورجینیا، ۱۳۸۰، صفحات ۲۶۲ تا ۲۶۷)

دومین سفر کیسنجر به کابل

پس از گذشت دوماه از سفر اول بوتو به کابل، "هنری کیسنجر" - وزیر خارجه ایالات متحده امریکا برای یک توقف کوتاه به تاریخ ۸ آگست ۱۹۷۶ (۱۷ اسد ۱۳۵۵) بار دوم به کابل آمد و موضوعات بسیار مهم از طرف محمد داؤد در ارگ ریاست جمهوری با او در میان گذاشته شد که در آن از طرف افغانستان وحید عبدالله و صمد غوث و از طرف امریکا "ال اترتون" - معین امور افغانستان در وزارت خارجه امریکا، "رادمن" - عضو شورای امنیت ملی امریکا و "ایلیوت" - سفیر آن کشور در کابل اشتراک داشتند.

متأسفانه تا چندی قبل هیچ یک از محققان افغانی از محتوای دقیق جریان این مذاکرات اطلاع نداشتند. فواد ارسلا اکنون یک سند یادداشت محاوره مکمل این مذاکره را از منابع امریکائی بدست آورده و از انگلیسی به دری ترجمه و در پورتال افغان جرمن آنلاین به تاریخ ۱۰ دسمبر ۲۰۱۶ به نشر رسانیده است. محتوای این سند را میتوان به طورکل در سه موضوع خلاصه کرد: یکی روابط با پاکستان که قبلاً در مبحث قبلی به شرح آن پرداخته شد، دیگر در جریان گذاشتن افغانستان از تحولات مهم منطقه که بیشتر به ارتباط اطلاعات استخباراتی مختص می شود و بالاخره جلب کمک های اقتصادی و تخنیکی امریکا برای پروژه های روی دست در افغانستان.

درباره کمک های استخباراتی امریکا با افغانستان باید گفت که این موضوع از حساس ترین و در نوع خود پیچیده ترین نکته مذاکرات بود که با احتیاط بسیار و بیشتر به شکل تلویحی و غیرمستقیم مطرح گردید. در اینجا

نظر به اهمیت موضوع لازم می افتد تا جریان مذاکرات آنچه در متن گزارش مربوطه ذکر شده است، عیناً نقل گردد - از اینقرار:

محمد داؤد: «موضوع دیگری که من می خواهم در مورد آن صحبت کنم، روابط بین افغانستان و مملکت شما است. ما میدانیم که اضلاع متحده امریکا یک قدرت بزرگ است و توانائی بین المللی دراستخبارات و معلومات دارد، و در ارتباط با آن جنبه روابط ذات البینی، ما خوشنود خواهیم بود، اگر شما ما را از آن تحولات در منطقه با خبر بسازید که تأثیرات منفی در امنیت ممالک منطقه خواهد داشت.»

کیسنجر: «شما این درخواست را صرفاً در این ملاقات دارید یا میخواهید که این همکاری به صورت منظم و دوامدار باشد؟»

داؤد: «نه ما از شما خواهشمندیم که اگر امکان داشته باشد، براساس روابط دوستانه با ما، هر وقتی که یک چنین معلوماتی در اختیار شما قرار گرفت و برای شما مناسب است، ما را از آن معلومات مطلع بسازید.»

کیسنجر: «جناب نعیم این درخواست شما را در واشنگتن مطرح کرد و ما اساساً برای همکاری در این مورد آماده هستیم. ما علاقه داریم که اگر جناب رئیس جمهور یک اندازه زیادتر و دقیقاً آن چیزی را که به آن علاقه دارند، توضیح فرمایند.»

محمد داؤد: «همانطوری که جناب عالی مطلع هستید، افغانستان یک موقعیت جغرافیائی خاص دارد و در طول تاریخ به دلیل همین موقعیت جغرافیائی خاص با مشکلات مختلف دست و پنجه نرم کرده است.»

کیسنجر: «تا آنجایی که من از تاریخ افغانستان اطلاع دارم، این شما بوده اید که هرکسی که به اینجا آمده است با مشکلات زیادی مواجه ساخته اید!»

محمد داؤد: «درحقیقت آنها برای ما مشکلات خلق کردند! دیگران به خانه ما آمدند، نه اینکه ما به خانه آنها رفته باشیم.»

کیسنجر: «مگر شما آنها را نگذاشتید که راحت باشند!» (حاضرین خندیدند)

محمد داؤد: «من می‌خواهم اضافه کنم که در منطقه ای ما انواع مختلف منافع و ایدئولوژی‌ها با یکدیگر در اختلاف هستند، و زمانی که این منافع و ایدئولوژی‌های مختلف با یکدیگر در تماس می‌شوند، مشکلات بوجود می‌آید. بناً من فکر می‌کنم توانائی‌های که شما در اختیار دارید به مراتب بزرگتر و کاملتر است از وسایل و توانائی‌های که ممالک کوچک در اختیار دارند.»

کیسنجر: «از آنجایی که بهتر است در مورد این موضوع در موقعی بحث کنیم که من خودم اینجا هستم، به عوض اینکه از طریق تلگرام و غیره، شما از همه زیاده‌تر در مورد کدام خطر مشخص پریشان هستید - تهاجم و حمله به خاک شما؟»

محمد داؤد: «من فکر نمی‌کنم تجاوز از خارج کدام چیزی باشد که به وقوع پیوندد. ما ترسی در آن مورد نداریم، مگر در مورد چیزی که پریشان هستیم خرابه کاری از داخل می‌باشد. ما با همسایگان خود روابط خوب داریم و در این موقع کدام ترس از تجاوز همسایه‌ها نداریم. اما در پالیسی‌های خود - داخلی و خارجی ما خطی را تعقیب می‌کنیم که صفت ممیزه طرز زندگی ما است و برای ما با ارزش است. این یک خط افغانی است براساس روحیه مردم ما و رسم و رسوم ما. بنابراین یک چنین طرز فکر و روش مستقل و خط مستقل شاید متناسب به علاقه چپی‌ها و راستی‌ها نباشد. بنا برآن ما در شرایطی قرار داریم که در معرض هر نوع تأثیرات قرار بگیریم، و در ظرف ده سال گذشته شرایط طوری بوده که مملکت ما در مقابل هر نوع تأثیرات و

هر نوع ایدئولوژی باز بود است. براین اساس ما بسیار خوشنود خواهیم بود و سپاسگذار خواهیم بود که اگر دوستان امریکائی ما با ظرفیت های بین المللی که دارند، اگر خطری را برای مملکت ما احساس کردند و یا دیدند لطفاً به زودترین فرصت ممکن به ما اطلاع بدهند.»

کیسنجر: «ما اساساً برای همکاری در این مورد آماده هستیم و اگر من تذکرات جناب رئیس جمهور را درست فهمیده باشم، هر دو خطرات امنیتی داخلی و خارجی را در بر می گیرد.»

محمد داؤد: «بلی هر دو خارجی و داخلی.»

کیسنجر: «به چه کسی ما این معلومات را تحویل دهیم؟»

محمد داؤد: «البته ما توقع نداریم که این معلومات به شکل یک نوت و یا یک یادداشت و یا یک مکتوب به ما داده شود، مگر به یک شخصی داده شود که ما انتخاب کرده و به شما معرفی خواهیم کرد و نیز یک شخصی که شما مؤظف خواهید ساخت.»

کیسنجر: «ما هم این ترتیب را میخواهیم، بخاطری که هر چیزی که در واشنگتن به روی کاغذ باشد، بالاخره به روی صفحات اخبار واشنگتن پوست می انجامد (حاضرین خندیدند)...، در سفارت ما بغیر از سفیر صرف یک شخص دیگر از این موضوع مطلع خواهد بود و شما به هیچ شخص دیگر بغیر از این شخصی که سفیر مؤظف میسازد، مراجعه نکنید.»

محمد داؤد: «درست است، تشکر.»

از اینجا به بعد روی صحبت به سوی مطالب ضمنی دیگر و نیز راجع به کمک های اقتصادی و تکنیکی امریکا به افغانستان چرخید که بحث روی آن در اینجا لزومی ندارد. (برای شرح مزید دیده شود: http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/Arsala_ShaidDaoud_Kissinger.pdf)

آنچه از ورای مذاکرات فوق در رابطه با همکاری در ساحه اطلاعات استخباراتی برمی‌آید، ولو که در آن بصورت مشخص از هیچ کشوری نام برده نشده؛ اما به وضاحت معلوم می‌شود که محمد داؤد از ناحیه اقدامات نامرئی مراجع شوروی مبنی بر تخریب نظام جمهوری سخت نگران بود و همچنان با طرح این موضوع و جلب همکاری امریکا در زمینه، می‌خواست گوش پاکستان را نیز باز کند که از حمایت عیان و نهان عناصر راست افراطی دوری جوید. توجه به این نکته در متن مذاکرات حایز اهمیت است که کیسنجر گفت: «برداشت من اینست که شما علاقه دارید به موجودیت مشهود امریکا در افغانستان!» و محمد داؤد به تائید آن تصریح کرد: «بلی! این یک حقیقت است. ما موجودیت دوستانه اضلاع متحده امریکا را در افغانستان می‌خواهیم، با در نظر داشت موقعیت جغرافیائی ما.»

درعین زمان محمد داؤد خواست ضمن ابراز دوستی و ایجاد فضای اعتماد با امریکا از موقف سیاست خارجی خود به حیث یک عضو فعال جنبش عدم انسلاک اطمینان دهد و اما کیسنجر موقع را مناسب دید و روی صحبت را به حضور کیوبا در قطار کشورهای غیرمنسلک برگردانید و گفت: «برای من روشن نیست که براساس کدام تعبیر کیوبا یک مملکت غیر منسلک است» و به طور مطایبه علاوه کرد که: «درغیر آن ما هم شاید علاقه داشته باشیم که حداقل به حیث ناظر عضو ممالک غیرمنسلک شویم.»

این همان مطلبی بود که موضوع حضور کیوبا به حیث یک کشور غیرمنسلک قبلاً توجه محمد داؤد را به خود جلب کرده بود، ولی از بیان آن خودداری می‌کرد، تا آنکه این موضوع در اجندای کنفرانس وزرای خارجه ممالک غیرمنسلک که قرار بود در ماه جوزای ۱۳۵۷ در کابل دائر شود، شامل گردید. به نظر بعضی‌ها یکی از دلایلی که مراجع شوروی در راه اندازی کودتا ثور ۱۳۵۷ عجلانه دست به کار شدند، برای جلوگیری از تدویر این

کنفرانس مهم در کابل بود و نیز شوروی اطلاع داشت که پس از تدویر کنفرانس مذکور محمد داؤد در نظر دارد تا تغییرات جدی را در کابینه و نحوه اقدامات خود به وجود آورد.

بازو
فرمانده
وزارت
داخله

فصل پنجم

نظام جمهوری و پیروی از جنبش عدم انسلاک

در جلد اول کتاب طی یک فصل جداگانه در باره "جنبش عدم انسلاک" و چگونگی تشکیل و اهداف آن به طور مفصل توضیحات ارائه گردید و اینکه چگونه افغانستان با اشتراک در اولین اجلاس آن در سال ۱۹۵۵ به عضویت آن پذیرفته شد و جزء اعضای مؤسس قرار گرفت و سپس محمد داؤد صدراعظم افغانستان نقش خود را بحیث یکی از حامیان و پایه گذاران این جنبش به خصوص در دومین اجلاس بزرگ آن در سپتمبر ۱۹۶۱ منعقد بلگراد تبارز داد، نیز مطالبی به عرض رسید.

در دهمه دموکراسی داکتر محمد یوسف صدراعظم وقت در کنفرانس قاهره (اکتوبر ۱۹۶۴) و بعداً نوراحمد اعتمادی صدراعظم در کنفرانس لوساکا - زمبیا (سپتمبر ۱۹۷۰) اشتراک نمود. اما پس از کودتای ۲۶ سرطان بار دیگر محمد داؤد در دو کنفرانس این جنبش سهم گرفت که یکی در الجزایر و

دیگر در کولمبو دائر گردید و در این قسمت به گزارش مختصر در زمینه پرداخته می شود؛ اما در پایان بیمورد نخواهد بود که راجع به کنفرانس هاوانا - کیوبا نیز مطالبی بیان شود که پس از کودتای ۷ ثور در آن نورمحمد تره کی اشتراک کرد.

کنفرانس "الجزایر" (از ۵ تا ۹ سپتمبر ۱۹۷۳)

در این کنفرانس که به تعقیب کنفرانس چهارم منعقدۀ قاهره دائرگردید و در آن برعلاوه ۷۵ عضودائمی، ۱۶ سازمان آزادی بخش و ۴ مؤسسۀ بین المللی به حیث ناظر اشتراک داشتند، یک قدم مهم برداشته شد که در قبال آن عدم انسلاک به حیث یک مؤسسۀ رسمی دارای تشکیل منظم ودائمی تبارز نمود، طوری که تعداد اعضای آن سریعاً در حال افزایش بود و برطبق فیصله کنفرانس قاهره تصمیم گرفته شد که از آن به بعد کنفرانس سران کشورهای عضو در هر سه سال به طور منظم دائر گردد.

کنفرانس الجزایر به تاریخ ۵ تا ۹ سپتمبر ۱۹۷۳ موقعی برگزار شد که از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۷ جولای ۱۹۷۳) در افغانستان تحت زعامت محمد داؤد تقریباً شش هفته گذشته بود و در اثر آن نظام سلطنتی سقوط و به جایش نظام جمهوری اعلام گردید. این تحول بزرگ در افغانستان که به کودتای "سفید" شهرت یافت، بزودی از طرف کشورهای جهان به رسمیت شناخته شد. محمد داؤد در اولین بیانیه خود پس از موفقیت کودتا گفت: «سیاست خارجی افغانستان به اساس بیطرفی، عدم انسلاک در پیمان های نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان، استوار خواهد بود.... هیچ کشوری جزء در پرتو صلح گیتی نمی تواند به آرزوهای ملی خود موفق بدر آید. چون ما بیشتر از هرکس خود را نیازمند سعی در راه انکشاف مملکت خود میدانیم، بیشتر از هرکس خواهان صلح و سلم جهان میباشیم. ازاین رو پایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل

جهان است. در این آرزومندی هیچگونه تبعیض در مورد هیچ کشور یا مردم چه خورد و چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک در نزد ما وجود ندارد. این از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه می‌گیرد. عنصری که سیاست بیطرفانه عنعنوی افغانستان را امتیاز می‌بخشد، صراحت و صمیمیت آشکار آن است که از استقلال و اراده ملی افغانستان نمایندگی می‌کند و با این اساس روابط مؤدت افغانستان با دول متحابه پایه تزلزل ناپذیر خود را استوار نگهداشته و در توسعه و تشدید مزید آن از طرق دیپلماسی، تماس های شخصی، ایجاد و جلب همکاری بین المللی سعی بعمل خواهد آمد و آرزوی ما اینست که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود. این نظام منشور ملل متحد را که اهداف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است، ملحوظ و محترم می‌شمارد.» (برگرفته از متن دست نویس بیانیه)

دراجلاس الجزایر محمد داؤد نسبت تحول در نظام کشور اشتراک نکرد و اما ریاست هیئت افغانی را به دوش دیپلمات مجرب افغان عبدالرحمن پژواک گذاشت. موصوف در بیانیه خود به ادامه سیاست بیطرفی مثبت و فعال افغانستان پس از تغییر نظام اشاره کرد و گفت که افغانستان بر تعهدات قبلی خود پابند و در تطبیق آن جدی می‌باشد. او در بیانیه خود بیشتر بر سראختلاف افغانستان و پاکستان تأکید کرد و گفت که پاکستان یگانه کشوری است که افغانستان در مسأله پشتونستان موفق به حل اختلاف با آن نشده است، مخصوصاً در این اواخر حکومت پاکستان یک تعداد سران پشتون و بلوچ را زندانی کرده است.

پژواک علاوه کرد که: مردم افغانستان با برادران پشتونستانی خود روابط قوی قومی، تاریخی و کلتوری دارد، لذا ما در این مورد بیتفاوت مانده نمی‌توانیم. همچنان او اشاره به حالات وخیم شرق میانه کرد و از کشورهای بزرگ خواست در شورای امنیت به نفع اسرائیل از حق ویتوی خود استفاده نکنند.

کنفرانس "کولمبو" (از ۱۶ تا ۱۹ آگست ۱۹۷۶)

به تاسی از تصمیم کنفرانس لوساکا که اجلاس سران کشورهای عضو جنبش باید به طور منظم در هر سه سال دایر گردد، ششمین کنفرانس سران در ماه آگست ۱۹۷۶ پس از سه سال با اشتراک ۸۴ کشور بر طبق اجندای معینه در کولمبو - سیرالانکا دایر شد. در این کنفرانس ریاست هیئت افغانی را رئیس جمهور محمد داؤد بعهدہ داشت. او حین توقف کوتاه در دهلی به جواب یک سؤال گفت: «جنبش عدم انسلاک آنوقت مفہوم واقعی پیدا می کند که به اصول آن وفاداری صورت گیرد و تصامیم آن عمل شوند و افغانستان همیشه به این اصول جدّاً وفادار مانده است.»

رئیس هیئت افغانی در بیانیه مبسوط خود در کنفرانس به یکی از مهمترین موضوع در ارتباط کشورهای محاط به خشکه تماس گرفت و گفت: کشورهای محاط به خشکه مثل افغانستان با مشکلات زیاد روبرو استند که جنبش عدم انسلاک باید برای حل این مشکل توجه جدی معطوف دارد. او علاوه کرد که: «از کنفرانس می خواهم یک موضوع مهم را که برای کشورهای محاط به خشکه اهمیت حیاتی دارد و این کشورها یا به اساس جبر طبیعی و یا در نتیجه استعمار از داشتن راه بحری محروم شده اند، باید جدّاً مورد توجه قرار دهد؛ زیرا استعمار نه تنها از طریق قدرت خود آنها را ضعیف ساخته است؛ بلکه بعد از رهایی از سلطه استعمار، این کشورها را به وضعی گرفتار کرده که انکشاف آنها را سد راه می گردد و گاهی هم آنها را به محاصره می کشاند.»

محمد داؤد از کشورهای دارای راه بحری تقاضا کرد که خود را متعهد به فیصله های کنفرانس عدم انسلاک و سائر مؤسسات بین المللی بدانند و تأکید کرد که کنفرانس سران این جنبش باید به دفاع از این موضوع برخیزند و در اسامبله عمومی ملل متحد آنرا با جدیت مطرح سازند. این اولین بار است در همچو یک اجلاس بزرگ و مهم رئیس جمهور افغانستان این موضوع مهم

و حیاتی را مطرح بحث می‌سازد و از کشورها عضو می‌خواهد تا در زمینه اقدام لازم نمایند. رئیس جمهور محمد داؤد طی بیانیه خود به موضوعات آتی نیز تماس گرفت:

- اعضای جنبش عدم انسلاک مسؤولیت دارند تا به آنچه در کنفرانس بلگراد اساس گذاشته شد، پابند باشند؛

- استعمار تا هنوز بصورت کامل از بین نرفته و استعمار نوین میکوشد تا از طریق فشارهای اقتصادی مرامهای خود را برآورده سازد که این کار به صلح و امنیت جهان صدمه میرساند؛

- دیتانت یک شیوه خوب است؛ اما نمی‌توان از این حقیقت چشم پوشی کرد: دیتانتی که به زندگی مشترک توجه دارد، با دیتانتی که ترس ایجاد می‌کند، ازهم بسیار فرق دارد. لذا باید به آن دیتانتی توجه کرد که صلح و امنیت را بار می‌آورد؛

- تفاهم و مصالحه یک اصل قابل قبول برای همه است. کسانیکه از طریق تجاوز و اشغال یک کشور و یا تبعیض نژادی، صیهونیزم، فاشیزم و یا هر پالیسی دیگر که با حقوق فردی ملت‌ها در تضاد و مغایرت است، به خصوص در برابر جهان سوم، باید بدانند که با این کارها صلح و امنیت جهانی را به خطر می‌اندازند؛ آنها نباید به هر مسأله رنگ سیاسی دهند.

کنفرانس "هاوانا" (از ۳ تا ۹ سپتامبر ۱۹۷۹)

به تأسی از فیصله قبلی که کنفرانس سران کشورهای عضو باید در فاصله هرساله سال دایر گردد، ششمین کنفرانس سران به تاریخ ۳ تا ۹ سپتامبر ۱۹۷۹ در هاوانا - کیوبا برگزار شد؛ اما قبل از آن در نظر بود تا معاونین وزارت خارجه اعضای جنبش جهت غور اجندای کنفرانس سران در ماه جون ۱۹۷۸ در کابل گردهم آیند. کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ (اپریل ۱۹۷۸) دگرگونی بزرگ سیاسی را در افغانستان به وجود آورد که در اثر آن جمهوری محمد داؤد سقوط

کرد و با شهادت او و خانواده اش، سریر قدرت در دست "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (متشکل از جناح خلق و پرچم) افتاد.

تاجانیکه معلوم است، در نظر بود تا در کنفرانس مقدماتی جنبش در کابل موقف کیوبا را بحیث یک کشور غیرمنسلک مطرح بحث سازند که البته این موضوع نزد بسیاری کشورهای عضو نیز مورد مناقشه بود؛ اما کودتا ۷ ثور صحنه را تغییر داد و کنفرانس مقدماتی نیز در کابل دائر نگردید. بعضی ها به این نظراند که احتمالاً تسریع وقت کودتا به دستور سفارت شوروی در ماه ثور به همین موضوع ربط می گیرد که از تدویر همچو کنفرانس در کابل جلوگیری بعمل آید.

البته رویدادهای مهمی که بعد از کودتای ۷ ثور در کشور بوقوع پیوست، از موضوع بحث این مقاله به دور است، ولی در رابطه با سیاست خارجی رژیم جدید آنچه مبرهن بود، همانا وابستگی ایدئولوژیک حزب دموکراتیک خلق با اتحاد شوروی از همان روز های اول برای همه مثل آفتاب روشن بود و با گذشت هر روز عیانتر گردید.

پس از حادثه قیام بزرگ ۲۴ حوت ۱۳۵۷ (مارچ ۱۵ ۱۹۷۹) هرات و سائر قیام ها در سرتاسر کشور، وضع رژیم ح.د.ا.خ در حال احتضار در آمد و خطر سقوط آن وجود داشت. این وضع رژیم را هم در داخل و هم در خارج با مشکلات زیاد مواجه ساخت و رژیم از شوروی خواهان اعزام نیروی نظامی گردید. شوروی نورمحمد تره کی رئیس شورای انقلابی را به مسکو احضار کرد و برایش وعده کمک نظامی داد؛ اما در این موقع مناسبات در داخل رژیم بین تره کی و حامیان از یک طرف و حفیظ الله امین با حامیان از طرف دیگر سخت برهم خورد. (برای مزید معلومات دیده شود: کاظم، سیدعبدالله: هرات از قیام حوت تا امروز، چاپ کالیفرنیا، اکتوبر ۲۰۱۱، از صفحه ۲۰۵ تا ۲۳۶)

هنگامیکه تره کی به حیث رئیس هیئت افغانی جهت شمول در ششمین

کنفرانس سران کشورهای غیرمنسلک در اوائل سپتمبر ۱۹۷۹ عازم هاوانا می شد، روابط بین او و امین به اوج تیره گی رسیده بود که موجب نگرانی جدی مقامات شوروی گردیده بود. امین موفق شد تا چند نفر از حامیان خود بشمول داکتر شاه ولی وزیر خارجه را با او همراه سازد و نیز قبلاً نظیف الله نهضت (مشهور به قصاب قیام هرات) - یکی از سرسپردگان خود را به حیث سفیر رژیم در هاوانا مقرر کرده بود تا گفتار و کردار و تماسهای نور محمد تره کی را زیر نظر داشته باشند. طی جلسات کنفرانس اولین برخورد تره کی با زعمای ایران و پاکستان بود؛ زیرا آن دو کشور که قبلاً عضویت پیمان نظامی امریکا را داشتند، به تازه گی از عضویت آن خارج گردیده و به عضویت جنبش عدم انسلاک پذیرفته شده بودند. مناسبات بین رژیم کابل با دو کشور مذکور رو به خرابی بود، رژیم کابل هردو کشور را متهم به مداخله در امور داخلی افغانستان و کمک به عناصر ضد رژیم می کرد و این اختلاف در کنفرانس هاوانا بین آنها بسیار علنی و محسوس بود. در عین زمان در بیانیه تره کی مطالبی گنجانیده شده بود که واضحاً حمایت رژیم کابل را از خواسته های مسکو بیان می کرد.

محمد امین واکمن بیانیه تره کی را در کنفرانس مذکور چنین ارزیابی می کند و می نویسد: «این بیانیه سرپیچی آشکار از پالیسی های گذشته جنبش عدم انسلاک بود. دیپلماسی افغانستان در ششمین کنفرانس سران در هاوانا بیشتر به منفعت بلاک شوروی خدمت کرد، تا آنکه به افغانستان خدمت کند. از آنجایی که نمایندگان افغانی در مسائل مهم جهان کدام نظر مستقل نداشتند، آنها متواتر موقف اتحاد شوروی و سائر کشورهای اروپای شرقی را در کنفرانس تکرار می کردند. به این اساس چهره ای قبلی افغانستان که به حیث یک چهره پیشتاز معرفی شده بود، به طور جدی خراب گردید.» (واکمن، محمد امین: افغانستان، ناپیلتوب...، صفحه ۲۱۵)

در این ارتباط قابل ذکر است که مقامات شوروی به تره کی در هاوانا

اطلاع دادند که در راه برگشت به کابل یکبار در مسکو توقف نماید؛ زیرا برژنف می‌خواست با او به طور خصوصی ملاقات کند. دکتر شاه ولی معاون صدراعظم و وزیر خارجه که به گروپ امین تعلق داشت و شامل هیئت افغانی بود، چنین می‌گوید: «پلانی وجود نداشت که تره کی بعد از بازگشت خود از هاوانا در مسکو توقف کند یا با کسی دیدار کند و وقتی که هیئت افغانی در هاوانا بود، در کنفرانس سران غیرمنسلک، جانب شوروی به تره کی اطلاع دادند که لازم است با برژنف در مسکو ملاقات کند. تره کی بعد از آن به من [دکتر شاه ولی] گفت ما در مسکو توقف داریم و مستقیماً به کابل نمی‌رویم. آنجا ملاقات با برژنف است. تره کی با برژنف تنها ملاقات کرد و حتی به من هم چیزی نگفت. بعد از آن ما در تلویزیون اتحاد شوروی دیدیم که گرومیکو و برژنف با تره کی در مذاکرات شرکت داشتند.» (ظاهر طنین: افغانستان در قرن بیستم، تهران، چاپ اول ۱۳۸۴، صفحه ۲۶۶)

تره کی حین اقامت در مسکو در یک دیدار با تعدادی از افغان‌های وابسته به حزب خلق از موجودیت یک "دائۀ سرطانی" در داخل رژیم یاد کرد و گفت که باید این "دانه" کشیده شود که البته مقصدش حفیظ الله امین بود. امین در کابل انتظار او را می‌کشید و ظاهراً می‌خواست هنگام ورود از او استقبال شایان کند، ولی در خفا نقشه قتل تره کی را در سر داشت. بروز ۱۴ سپتمبر هنگامیکه امین به توصیه سفیر شوروی برای دیدار با تره کی به ارگ آمد، با برخورد غیرمترقب مسلحانه مواجه شد و از آن جان به سلامت برد. روز ۱۵ سپتمبر امین خود را به حیث منشی عمومی حزب، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم اعلان نمود و تره کی را در حرمسرای ارگ زندانی کرد تا آنکه بروز ۸ اکتوبر بدستور "شاگرد وفادار!" بالشت به روی "نابغه شرق و استاد توانا!" گذاشته شد و امین او را به دیار رفتگان فرستاد. جریان حکومت صد روزه امین با تهاجم قوای شوروی به تاریخ ۲۶ دسمبر ۱۹۷۹ و رویکار آوردن ببرک کارمل، صحنه دیگر این نمایشنامه است، که فرصت بیان در

اینجا نیست.

به این اساس دیده می‌شود راهی را که محمد داؤد با پیوستن به جنبش عدم انسلاک در زمان صدارت و جمهوریت خود از کنفرانس "باندوگ" تا کنفرانس "کولمبو" در ساحه روابط خارجی کشور گشوده بود، تیره کی و حزب منسوبه اش آنرا به طور افتضاح آمیز از مسیرش منحرف کردند و زحمات خستگی ناپذیر زعمای افغانستان را از ختم جنگ عمومی دوم تا کودتای ثور ۱۳۵۷ که همه به یک راه و شیوه ادامه یافته بود، بهدر دادند و افغانستان را با مصیبت بزرگ تاریخ مواجه ساختند. (یکی از مأخذ مهم در این موضوع کتاب "افغانستان، ناپیلتوب او ستر خواکونه" است که داکتر محمد امین واکمن آنرا به انگلیسی نوشته و بعداً توسط نصرالله سوبمن منگل به پشتو ترجمه شده و در ۲۶۱ صفحه در سال ۱۳۸۲ (۲۰۰۳) در پشاور چاپ گردیده است)

فصل ششم

روابط با شوروی - از "دوستی تا دشمنی"

بررسی روابط تاریخی افغانستان و شوروی پس از انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷، به خصوص بعد از اعلام استقلال کشور در ۱۹۱۹ که شوروی اولین کشوری بود آنرا برسمیت شناخت، در طول دهه های بعدی قرن بیست پر از نشیب و فرازهای زیاد است که شرح و بیان آن در این مبحث نمی گنجد. اینکه چرا افغانستان در سال های دهه پنجاه قرن بیست (در زمان صدارت محمد داؤد) در دام شوروی افتاد، قبلاً به تفصیل در مباحث قبلی مربوط آن دوره صحبت بعمل آمد. ادامه تشدید مناسبات با شوروی در طول "دهه دموکراسی" موجب شد تا افغانستان بیشتر به دامن شوروی بلغزد، و اما در دوره جمهوری این روابط در آغاز کما فی السابق به شکل ظاهراً دوستانه ادامه یافت. با گذشت یکی دو سال مسیر روابط تغییر جهت یافت و به سردی گرائید، تاجائیکه شوروی از ترس اینکه مبدا سرمایه گذاری دیرینه آنها در افغانستان بهدر برود، تصمیم به تغییر رژیم جمهوری گرفت و این نظام را به وسیله کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ توسط گماشتگان خود سرنگون کرد. در این مبحث کوشش می شود تا

روشنی بیشتر در روابط بین دو کشور طی دوره جمهوری انداخته شود.

روابط دوستانه و گرم در آغاز

بازهم مثل گذشته اتحاد شوروی اولین کشوری بود که متعاقب کودتای ۲۶ سرطان جمهوری افغانستان را به رسمیت شناخت و رهبری مسکو به تاریخ ۲۶ جولای با ارسال یک پیام رسمی به محمد داؤد از ادامه روابط حسن همجواری و انکشاف مزید آن و از کمک‌های بیشتر اقتصادی اطمینان داد. محمد داؤد می‌دانست که در پی این وعده‌های شرین و دوستانه چه اهدافی وجود دارد؛ اما شرایط طوری بود که لزوماً باید از آن استقبال می‌کرد. صمد غوث در کتاب "سقوط افغانستان" (صفحه ۲۱۴) می‌نویسد: «در نخستین روزها که جستجو برای دریافت منابع اقتصادی و مالی جریان داشت، حکومت نمی‌توانست از پذیرفتن کمک شوروی خودداری نموده، بدون موجب باعث انگیزش حساسیت‌ها شود. لذا چنین فیصله بعمل آمد که پیشنهاد مساعدت‌های شوروی را بپذیرند و جستجو برای سایر منابع نیز ادامه یابد تا منابع کمک‌های اقتصادی برای افغانستان متنوع باشد. فیصله جستجوی سایر منابع را داؤد و گروه کوچک او کردند، در حالیکه اعضای کمیته مرکزی با این فیصله مخالف بوده و اصرار می‌کردند که برای عصری ساختن یک افغانستان مرفعی انحصار کمک‌های اتحاد شوروی کافی است.»

اختلاف نظرها بین محمد داؤد و کمیته مرکزی از همان روزهای اول محسوس و مشهود بود و محمد داؤد کوشش می‌کرد تا راه خود را در پیش گیرد و یک نوع مجادله پنهان بین آنها وجود داشت، تا آنکه با گذشت یک سال تصفیه عناصر چپ از کابینه آغاز گردید. با این کار تصور میشد که شاید این تحول موجب سردی روابط با شوروی شود؛ اما رهبران مسکو ظاهراً آنرا نادیده گرفتند و به تداوم مناسبات دوستانه در بیانات خود تأکید کردند.

در همین آوان محمد داؤد به تاریخ ۱۴ جوزای ۱۳۵۳ (۴ جون ۱۹۷۴) بار اول به مسکو سفر کرد که هدف آن تائید دوستی عنعنوی بین دو کشور بود و او

در بیانیه رسمی خود اتحاد شوروی را دوست بزرگ افغانستان خطاب کرد و از همکاریهای دوستانه آنکشور تمجید نمود و در عین زمان از سیاست بیطرفی فعال با قضاوت آزاد افغانستان یاد نمود و علاوه کرد که افغانستان برای اكمال پروژههای انکشافی خود ضرورت به کمکهای مالی و تخنیکی همه جانبه از منابع متفاوت دارد. مقامات شوروی در بیانیههای خود نیز از ادامه سیاست بیطرفی افغانستان و اهمیت آن برای اتحاد شوروی ستایش کردند و از آن به حیث بهترین مثال همزیستی مسالمت آمیز بین دولت های دارای سیستم های متفاوت اقتصادی و اجتماعی یاد نمودند؛ در عین زمان درباره تلاش افغانستان برای دریافت منابع متنوع و دوستان جدید ظاهراً ابراز نگرانی نکردند، برعکس با ایجاد یک کمیسیون مشترک موافقت نمودند تا در رفع مشکلات تخنیکی پروژههای پلان هفت ساله اقتصادی به طور منظم همکاری کنند.

شوروی طی این سفر مبلغ ۶۰۰ میلیون دالر را برای پروژههای پلان هفت ساله تخصیص داد و نیز موافقه کرد که مهلت باز پرداخت قرضه های آن کشور را تمدید نماید. آنها با پذیرائی و استقبال بسیار گرم از محمد داؤد، در رابطه با آغاز تصفیه عناصر چپ از کابینه ظاهراً خم به ابرو نیاموردند، در حالیکه این احساس را داشتند که محمد داؤد دیگر آن دوست قدیمی شان نخواهد بود. راجع به تقاضای طرف افغان در رابطه با تثبیت قیمت جدید گاز طبیعی افغانستان، مراجع شوروی موضوع را موکول به مذاکرات بعدی کردند. محمد داؤد ضمن تائید اساسات کلی "امنیت مشترک آسیا" که از طرف شوروی در مذاکرات مطرح گردید، با موضوع "تقدس سرحدات" موجود موافقت نکرد و خواهان آن شد که برای تحقق این هدف لازم است منازعات از طریق صلح آمیز حل شود و بقایای استعمار خاتمه یابد. محمد داؤد در این ارتباط به جواب پودگورنی چنین گفت: «شما جلالتمآب محترم درمورد امنیت مشترک در آسیا صحبت کردید. این نظر قابل ستایش است؛ اما به نظر افغانستان امنیت واقعی وقتی تأمین می گردد که تمام دولت ها حقوق بشر را رعایت کنند و مطابق منشور ملل متحد، روشهای استعماری را محکوم

نمایند.» (صمد غوث: مأخذ بالا، صفحه ۲۲۲).

در اکتوبر ۱۹۷۴ معاون وزارت دفاع شوروی مارشال موسکولینکو به کابل آمد و برطبق معاهده نظامی بین دو کشور در مورد نیازمندیهای اردوی افغانستان مذاکره صورت گرفت. به تعقیب آن مسافرت رسمی دوازده پودگورنی به تاریخ ۹ و ۱۰ دسمبر ۱۹۷۵ به افغانستان زمانی صورت گرفت که دولت جمهوری برای جلب کمک‌های اقتصادی با بعضی کشورهای عربی و دیگر کشورها تماس برقرار کرده بود و نیز هم‌نوایی محمد داؤد با نظر انتقادی تعدادی از کشورهای غیرمنسلک مبنی برشمولیت کیوبا در جمع آن کشورها از جمله نکاتی بود که با خواسته های شوروی منافات داشت. پودگورنی در این سفر نخواست مستقیماً با دو موضوع فوق تماس گیرد؛ اما از ابراز حمایت همیشگی شوروی از موقف افغانستان در رابطه با معضله موجود با پاکستان که در آنوقت به رو به تیره شدن بود، طفره رفت.

وقتی محمد داؤد از مسائلی که صلح و امنیت جهانی را به مخاطره می انداخت، یادآوری کرد، پودگورنی "امپریالیزم امریکا و عظمت طلبی چین" را مسؤول تمام منازعات بین المللی دانست. محمد داؤد بدون آنکه مستقیماً به این گفته پودگورنی تماس بگیرد، گفت: «قدرت های بزرگ بدون کدام امتیاز تمام مسؤولیت صلح و امنیت جهانی را بعهده دارند و سائر کشورهای که در نظام بی اثر سازمان ملل متحد گرد آمده اند، با دهان بسته نظاره گر اعمال آن قدرت های بزرگ اند که اهداف خود را دنبال میکنند.» (مأخذ بالا، صفحه ۲۲۷)

به تاریخ ۱۰ دسمبر محمد داؤد و پودگورنی پیمان عدم تعرض را که در سال ۱۹۳۱ بین دو کشور تمدید یافته بود، برای ده سال دیگر تمدید کردند. شوروی از این کار ظاهراً راضی به نظر میرسید؛ اما در واقع این کار یک نوع روش معمول آنها بود که برای پرده اندازی روی نیت اصلی خود همیشه میکوشیدند تا با این ذرایع طرف را اغفال نمایند که گویا به همچو پیمان‌ها پابند هستند. در حالیکه بعداً آشکار شد که شوروی پابند چنین تعهدات نبوده است.

از فحوای رویدادهای فوق واضح می شود که فضای دوستی بین دو کشور

فقط یک تجسیم ظاهری زود گذر بود و اما در عمق هر دو طرف میدانستند که روابط بین آنها به شکل متفاوت در حال تکوین است که نتیجه ای آن جز سردی روابط چیزی دیگر نخواهد بود. در همین حال اطلاعات استخباراتی مبنی بر فعالیت گروه های خلقی و پرچمی علیه دولت جمهوری نیز به محمد داؤد میرسید. علاوه بر تشدید مناسبات رژیم جمهوری با غرب و کشورهای اسلامی سوء ظن مسکو را بر محمد داؤد روز بروز زیاد می ساخت و این وضع بر سردی مناسبات بین افغانستان و شوروی می افزود. در قبال این رویدادها محمد داؤد تصمیم گرفت تا بار دوم به مسکو سفر کند و معضلات ذات البینی را در روابط دو کشور توضیح دهد؛ اما در خلال مذاکرات مسائلی پیش آمد که منجر به برخورد لفظی بین برژنف و محمد داؤد گردید.

سفر جنجالی محمد داؤد به مسکو و برخورد لفظی

سفر دوم محمد داؤد به مسکو به تاریخ ۱۲ تا ۱۵ اپریل ۱۹۷۷ (۲۳ تا ۲۶ حمل ۱۳۵۶) صورت گرفت که از اهمیت خاص برخوردار است. هدف این سفر بیشتر مبتنی بود بر: ابراز اطمینان برای حفظ دوستی عنعنوی به آنها و در عین زمان ابلاغ اینکه افغانستان به حیث یک کشور مستقل و غیر منسلک حق دارد با سائر کشورهای جهان روابط اقتصادی و سیاسی داشته و هیچ نوع محدودیتی را به جز منافع ملی در این روابط در نظر نمی گیرد و نیز به هیچ کشوری اجازه نمی دهد که از خاک افغانستان علیه منافع سائر کشورهای منطقه استفاده نماید.

هنگامیکه محمد داؤد در لویه جرگه ۱۳۵۵ به حیث رئیس جمهور انتخاب شد، شکایت او از فعالیتهای تخریبی گماشتگان افغانی شوروی در افغانستان یعنی خلق و پرچم علنی تر گردید و خواست تا موضوع را با برژنف حین سفردوم خود به مسکو در میان بگذارد. محمد داؤد می خواست طی این سفر توجه جدی مقامات شوروی را در راستای فعالیت های غیر معمول و فرا دیپلماتیک سفارت آن کشور در کابل جلب کند تا از مداخله در امور داخلی افغانستان اجتناب نماید. این سفر در فضایی نه چندان گرم به انجام رسید و با

پیآمدهای غیرمترقب روبرو شد که حتی به نظر بعضی هاهمین سفر موجب شد تا شوروی در راه اندازی یک تحول عمده در افغانستان قاطعانه تصمیم بگیرد.

تفاوت نظر در مورد گزارش مربوط به جریان مذاکرات

محمد داؤد بروز اول مذاکرات رسمی، رهبران شوروی را در جریان بهبود مناسبات افغانستان با پاکستان و ایران گذاشت و در مورد روابط نزدیک اقتصادی با کشورهای عربی سخن گفت، از مساعدتهای شوروی قدردانی نمود و اظهار امیدواری کرد تا مناسبات دو کشور که براساس همسایگی نیک، اعتماد متقابل و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر استوار است، بیش از پیش انکشاف نماید.

در جریان مذاکرات برژنف از محمد داؤد پرسید که آیا از سیاست تسلیحاتی ایران که به حیث نماینده ایالات متحده در منطقه وظیفه حفاظت از منافع آن کشور را دارد، برای همسایه‌های کوچک آن احساس خطر نمی‌کند؟ این نوع سؤالات در حقیقت بیانگر ناراحتی شوروی در قبال تحولات سیاست خارجی افغانستان بود که در روز دوم مذاکرات شکل جدی و غیرقابل پیشبینی را به خود گرفت.

صمد غوث مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه که شامل هیئت معیتی محمد داؤد در این سفر بود، جریان مذاکرات را به تفصیل در کتاب سقوط افغانستان بیان کرده که قسمت حساس و مهم آن در اینجا تقدیم می‌گردد:

«روز دیگر نوبت سخنرانی کشور میزبان بود. صحبت را رئیس هیئت شوروی برژنف آغاز کرد.... از کنفرانس هلسنکی بخاطر امنیت و همکاری متقابل اروپا اظهار خوشنودی کرد، از ایالات متحده بخاطر ساختن پیمان‌های نظامی و از چین بخاطر شونیزم آن یاد کرد و آرزومندی کشورش را بخاطر سعادت افغانستان ابراز نمود و اظهار کرد که نهضت عدم انسلاک نباید شکار دسایس امپریالیزم گردد.»

صمد غوث می‌نویسد که برژنف خطاب به محمد داؤد مطالبی گفت که

ترجمان را ناراحت ساخت و بعد از یک مکث کوتاه ترجمان گفته او را چنین ترجمه کرد:

«برژنف شکایت کرد که در افغانستان فعالیت های دوجانبه در پروژه های ملل متحد و دیگر پروژه های چند جانبه شمار متخصصین کشورهای عضو ناتو بسیار زیاد شده است، درگذشته حکومت افغانستان از متخصصین کشورهای عضو ناتو حداقل در مناطق شمالی آن کشور دعوت نمی کرد؛ اما اکنون دیگر با آن شیوه عمل نمی شود. او گفت: «اتحاد شوروی به این انکشافات با نظر بد مینگرد و از حکومت افغانستان تقاضا می کند (میخواهد) [در متن انگلیسی کلمه want به کار رفته است] تا خود را از تسلط آنها رهائی بخشد. آنها چیز دیگری جز جواسیس نیستند و روی مقاصد امپریالیستی کار میکنند.»

صمد غوث درباره عکس العمل محمد داؤد در برابر این اظهارات برژنف که شکل تحکم واضح را داشت، چنین می نویسد: «فضای سالون تیره شد، برخی از روسها ناراحت معلوم شدند و افغانها بسیار آزرده بودند؛ من بطرف سردار محمد داؤد نگرستم، رنگش دود کرده بود. برژنف سخنان خود را قطع کرد، مثل اینکه منتظر جواب رئیس جمهور است.»

صمد غوث می نگارد: «داؤدخان به آواز بلند احساسات جواب داد: آنچه شما گفتید، افغانها آنرا توقع نداشتند و مداخله در امور افغانستان می دانند، چنانکه قبلاً گفته شد افغانستان روابط خود را با شوروی با ارزش می داند. ما هیچ وقت بشما اجازه نخواهیم داد که به ما حکم کنید که چگونه کشور خود را اداره کنیم، چه کسی را در افغانستان استخدام نمائیم، چگونه و در کجا متخصصین را توظیف کنیم. این صرف مربوط به اداره دولت افغانستان است، اگر ضرورت باشد افغانستان غریب باقی خواهد ماند اما در فیصله های خود آزاد خواهد بود.»

صمد غوث در ادامه علاوه می کند که: «پس از این سخنان محمد داؤدخان ناگهان از جا برخاست، تمام افغانها نیز برخاستند با اشاره سر در حقیقت خدا حافظی کرد و بطرف دروازه بزرگ روان شد. برژنف به زحمت

زیاد از چوکی برخاست به همراهی پودگورنی، کاسیگین و دیگران به سرعت به دنبال داؤدخان حرکت کردند. داؤدخان به عقب برگشت دست لرزان برژنف را گرفت، او با تبسم گفت که: "جلالتماب شما میخواهید یک ملاقات خصوصی با من داشته باشید، من در اختیار شما هستم"، سردار محمد داؤد به آواز بلند گفت: "من می‌خواهم به جلالتماب شما بگویم که دیگر ضرورتی به آن ملاقات وجود ندارد. او با این جمله خداحافظی کرد." (غوٹ، عبدالصمد: "سقوط افغانستان" (به انگلیسی)، مترجم: محمد یونس طغیان ساکائی، چاپ دوم، پشاور، ۱۳۷۸، صفحه ۲۳۸ و ۲۳۹؛ در متن انگلیسی: صفحه ۱۷۹ دیده شود)

قابل ذکر است که عبدالجلیل جمیلی - سابق دیپلمات افغان و عضو آن هیئت در ارتباط با جریان مذاکرات رسمی دوزعیم در یک مقاله مبسوط خود به محتوای قسمتی از بیاناتی که بین محمد داؤد و برژنف طی مجلس رسمی تبادل گردید، تماس گرفته و آنرا با عبارات متفاوت با آنچه صمد غوٹ قبلاً نوشته بود، بیان کرده است.

به قول جمیلی برژنف خطاب به محمد داؤد چنین گفته بود: «شما بخوبی میدانید که کشور ما همیشه نزدیکترین دوست افغانستان بوده و هر وقت و مرحله دست دوستی را بطرف افغانستان پیش کرده و از هیچ نوع کمکی دریغ نکرده است. حال هم ما به خوشی حاضریم که برای اجرای پلان جدید اقتصادی افغانستان کمک کنیم، ولی طوری که اطلاع دارید دشمنان ما میخواهند که در این دوستی ما رخنه و آنرا خراب سازند، بدین لحاظ عمال خود را زیر عنوان پیسکور و رضا کار و غیره به افغانستان اعزام می‌دارند که آنها زیر عنوان کمک و همکاری، اساساً در تخریب روابط ذات البینی ما می‌کوشند. باید حکومت افغانستان تمام این اشخاص را از افغانستان خارج کند.»



یک عکس تاریخی از آخرین دیدار محمد داؤدخان با برژنف در مسکو از تاریخ ۱۲ تا ۱۵ اپریل ۱۹۷۷

اعضای هیئت افغانی: بالترب از بالای میز به پایان: عبدالاحد ناصر ضیا، داکتر فرید رشید، داکتر محبوبه سراج رفیق، داکتر علی احمد پوپل، محمد خان جلالر، محمد داؤد، علی احمد خرم، انجنیر جمعه محمد محمدی، وحید عبدالله و در اخیر عبدالجمیل جمیلی (درعکس به طور مکمل دیده نمی شود)

در متن جمیلی جواب محمد داؤد به این عبارت ذکر شده است: «ما همیشه از کمک های کشورهای دوست منجمله اتحاد شوروی صمیمانه تشکر میکنیم، بنا همیشه خواهشمندیم تا کشورهای دوست با ما کمک های اقتصادی و با اعزام متخصصین خود به افغانستان با ما کمک کنند، ولی اگر این کمک ها و اعزام متخصصین به منزله مداخله در امور داخلی ما به حساب برود، ما از بازوی این ها گرفته و تمام شان را از افغانستان بیرون می اندازیم.» داؤدخان بعد از تکرار این جمله به سخنان خود ادامه داد و گفت: «البته افغانستان یک کشور غریب است، ولی یک کشور مستقل و آزاد است و به هیچ کشور اجازه نمی دهد که بنام کمک در امور داخلی آن مداخله کند. تعیین

سرنوشت افغانستان تنها بدست ملت افغان بوده و تنها مردم افغانستان حق دارند که در آن باره تصمیم بگیرند.» (دیده شود: مقاله عبدالجلیل جمیلی درباره «جریان واقعی سفرتاریخی ۱۹۷۷ مرحوم محمد داؤدخان به مسکو»، منتشره پورتال «افغان جرمن آنالین»، ۲۰۰۷)

مقایسه دو متن

از آنجایی که در «عبارات و الفاظ» و نیز شیوه بیان تفاوت عمده بین دو متنی که از طرف دو شخصیت افغانی حاضر در آن مجلس هم در بیانات برژنف و هم در جوابیه محمد داؤد وجود دارد، لازم است با استناد دو نقل قول فوق فقط توجه را به تفاوت بین آنها معطوف کرد:

از نظر محتوا دو نکته متفاوت در گفتار برژنف در متن فوق از همه بیشتر جلب توجه می‌کند: یکی در متن صمد غوث ذکر «متخصصین کشورهای عضو ناتو» که دوبار تکرار شده و دیگر «اتحاد شوروی به این انکشافات با نظر بد مینگرد و از حکومت افغانستان تقاضا می‌کند تا خود را از تسلط آنها رهائی بخشد...» در حالیکه در متن جمیلی آمده است که برژنف گفت: «دشمنان ما... عمال خود را زیر عنوان پیسکور و رضا کار و غیره به افغانستان اعزام میدارند که آنها... اساساً در تخریب روابط ذات البینی ما می‌کوشند. باید حکومت افغانستان تمام این اشخاص را از افغانستان خارج کند.»

در مقایسه دو متن فوق «متخصصین کشورهای ناتو» با «پیسکور» دو مطلب جداگانه را افاده می‌کند و نیز در متن اول ذکر کلمه «تقاضا و یا میخواهد» به مفهوم «خواهش» و در جمله اخیر متن دوم کلمه «باید» حالت امر را معنی می‌دهد که این دو موضوع روحیه دو متن منتشره را بسیار از هم متفاوت می‌سازد.

به همین طور وقتی متن جوابیه محمد داؤد را در دو متن فوق با هم مقایسه کنیم، باز هم با تفاوت های لفظی بر میخوریم. به قول صمد غوث، محمد داؤد به برژنف گفت: «آنچه شما گفتید، افغان‌ها آن را توقع نداشتند و مداخله در

امور افغانستان می‌دانند، چنانکه قبلاً گفته شد، افغانستان روابط خویش را با اتحاد شوروی با ارزش می‌داند.» صمد غوث می‌نویسد: آنچه را محمد داؤد در این هنگام گفت، اکنون هم کاملاً بخاطر دارم. او گفت: «ما هیچ وقت بشما اجازه نخواهیم داد که به ما حکم کنید چگونه کشور خود را اداره کنیم، چه کسی را در افغانستان استخدام کنیم، چگونه و در کجا متخصصین را توظیف نمائیم. این صرف مربوط به اداره دولت افغانستان است. اگر ضرورت باشد افغانستان غریب باقی خواهد ماند؛ اما در فیصله‌های خود آزاد خواهد بود.» (دیده شود: کتاب «سقوط افغانستان»، متن انگلیسی، صفحه ۱۷۹؛ متن دری صفحه ۲۳۸ و ۲۳۹)

در متن جمیلی جواب محمد داؤد به این عبارت ذکر شده است: «ما همیشه از کمک‌های کشورهای دوست منجمله اتحاد شوروی صمیمانه تشکر میکنیم، بناً همیشه خواهشمندیم تا کشورهای دوست با ما کمک‌های اقتصادی و با اعزام متخصصین خود به افغانستان با ما کمک کنند، ولی اگر این کمک‌ها و اعزام متخصصین به منزله مداخله در امور داخلی ما به حساب برود، ما از بازوی این‌ها گرفته و تمام شان را از افغانستان بیرون می‌اندازیم.» محمد داؤد بعد از تکرار این جمله به سخنان خود ادامه داد و گفت: «البته افغانستان یک کشور غریب است، ولی یک کشور مستقل و آزاد است و به هیچ کشور اجازه نمی‌دهد که بنام کمک در امور داخلی اش مداخله کند. تعیین سرنوشت افغانستان تنها بدست ملت افغان بوده و تنها مردم افغانستان حق دارند که در آن باره تصمیم بگیرند.»

هرگاه در جوابیه محمد داؤد از تفاوت «کلمات و جملات» در دو متن فوق بگذریم، محتوای جواب از نظر «روحیه» در هر دو متن باهم بسیار نزدیک و شبیه می‌باشد، در هر دو از کمک‌های کشورهای دوست ابراز امتنان شده و اما در مورد «مداخله در امور افغانستان» و اینکه «تصمیم به مردم افغانستان» مربوط است، شباهت تام وجود دارد.

کدام متن از نظر لفظی قابل اعتبار است؟

به این سؤال نمی‌توان جواب دقیق ارائه کرد؛ زیرا هردو متن مبتنی به یک سند تحریری یا یک کلیپ صوتی و یا تصویری نیست که در آنوقت از جریان مجلس تهیه شده باشد. متأسفانه در افغانستان معمول نبود که جریان مذاکرات رسمی به طوردقیق درج یادداشت‌ها و یا پروتوکل شده و در آرشیف رسمی نگهداری گردد. چون مذاکرات در کرم‌لین صورت گرفته بود، احتمال دارد طرف شوروی طبق معمول بصورت خصوصی از جریان مذاکرات اسنادی تهیه کرده و در آرشیف داشته باشند که گمان نمی‌رود همچو اسناد را اکنون از قید محرمیت آزاد سازند. لذا دسترسی به اسناد موثق در این موضوع مشکل و حتی ناممکن خواهد بود تا به اساس آن حقیقت معلوم گردد که کدام متن قابل اعتبار بوده می‌تواند.

آنچه صمد غوث در کتاب "سقوط افغانستان" ذکر کرده و آنچه جمیلی آنرا طی مقالات خود بیان کرده هردو بعد از گذشت سال‌ها و به اتکای حافظه نوشته شده است. اتکا به حافظه برای بررسی یک مسئله مهم سیاسی توأم با مشکلاتی است که نظیر آن در همین موضوع به وضاحت مشاهده می‌شود و کسانی که به روی الفاظ و عبارات در چنین حالت به مباحثه می‌پردازند، نیز دچار سردرگمی‌ها می‌شوند.

متن انگلیسی کتاب "سقوط افغانستان" به تشویق و زمینه‌سازی تیودور ایلیت (Theodore Eliott) سفیر سابق ایالات متحده امریکا در افغانستان وقتی تهیه گردید که صمد غوث در شروع دهه هشتاد به امریکا مهاجر شد و به گفته ایلیت نوشتن همچو کتاب برای مؤلف «کار آسانی نیست؛ زیرا او از افغانستان یک دوسیه هم با خود نیاورده است. او از خاطرات خویش استفاده کرده و هر جا سندی یافته، آنرا انطباق داده است...» (دیده شود: پیشگفتار ت. ایلیت در شروع کتاب، ترجمه دری، صفحه د)؛ همچنان نوشته جمیلی نیز بعد از سال‌ها مهاجرت به یاری حافظه تهیه شده است.

لذا اگر از تفاوت‌های لفظی و عبارات بگذریم و توجه را به روحیه مطالب

متذکره معطوف داریم، دیده می‌شود که هردو نویسنده عین روحیه را بیان داشته‌اند که واقعیت موضوع را مبنی بر نگرانی‌های هردو طرف از جریان‌ات سیاسی منطقه و افغانستان انعکاس می‌دهد، نشانه از ایجاد فضای بی‌اعتمادی بین زعمای هردو کشور حساب می‌شود.

درباره جریان ختم مجلس تا جائیکه از زبان یکی از اراکین وزارت خارجه چند روز بعد از برگشت محمد داؤد از سفر مسکو - دکتر فرید رشید مدیر عمومی اقتصادی وزارت خارجه و عضو هیئت شنیده شد، او می‌گفت که: به تعقیب جوابیه داؤدخان فضا قدری تغییر کرد ولی کاسیگین با طرح یک سؤال خواست جویای نظر داؤدخان شود و صحنه را تغییر دهد. داؤدخان نیز به آرامی و متانت به شکل دوستانه به جواب پرداخت و بعد از آن مجلس طور معمول به پایان رسید. اما هنگام وداع برژنف روی به داؤدخان کرد و گفت که شما تقاضای صحبت خصوصی با من داشتید، من حاضریم. داؤدخان به آرامش جواب داد که اکنون ضرورتی به آن نیست.

همچنان از جمله هیئت افغانی یکی هم محمد خان جلالر وزیر تجارت آنوقت بود که اخیراً کتاب خاطرات خود را تحت عنوان "بادنجان رومی" (Rumi Tomato) به انگلیسی چاپ کرده و در ارتباط با این رویداد خیلی محتاطانه می‌نویسد: «ریاست هیئت شوروی را برژنف داشت. او رئیس جمهور ما را با صدای لرزان مخاطب قرار داد و گفت: "رفیق داؤد! ما اطلاع داریم که استادان و پروفیسوران امریکائی در پوهنتون کابل بر علیه کشور ما فعالیت دارند، آیا شما میدانید؟"، این چیزی بود که برژنف گفت. بعداً رئیس جمهور ما فوراً در جواب او گفت: "ما در کشور خود نه تنها متخصصین امریکائی داریم؛ بلکه ما همچنان متخصصین و مشاورین از کشورهای دیگر نیز داریم. لاکن آنها نمی‌توانند کاری بیشتر از وظایف خود انجام دهند و ما به آنها اجازه نمیدهیم." در این موقع گرومیکو داخل صحبت شد و موضوع را تغییر داد و با این ترتیب تبادُل گفتار بین برژنف و رئیس جمهور به پایان رسید.» جلالر می‌افزاید که از آن به بعد برژنف هیچ سخن نگفت و با سگریتی که دردست

داشت، خود را مصروف ساخته بود و یگانه سخنی که به محمد داود در اثنای مذاکره گفت، این بود که: «من سگرت را ترک کرده ام.»

جلال‌ر راجع به پایان مجلس می‌نویسد: وقتی مجلس خاتمه یافت، همه از جاها بلند شدند و رئیس جمهور فوراً از جا برخاست و می‌خواست مجلس را ترک کند و پنج شش قدمی نرفته بود که برژنف دفعه‌تاً گفت: "رفیق داود!" و بطرف او رفت و رئیس جمهور به عقب گشت و هردو باهم دست دادند و مجلس پایان یافت و همه اتاق را ترک کردند. جلال‌ر می‌افزاید: «بهرصورت فضای مجلس مثل مجالس قبلی چندان گرم نبود و حتی سرد بود. در ختم مجالس قبلی معمولاً برژنف و رئیس جمهور به یک ملاقات شخصی می‌رفتند، در این موقع هیچ ملاقات خصوصی صورت نگرفت.» (جلال‌ر، محمد خان: خاطرات یک وزیر- "بادنجان رومی" (به انگلیسی)، کالیفرنیا، ۲۰۱۵، صفحه ۱۸۸ و ۱۸۹)

آیا این برخورد لفظی یک "انتحار سیاسی" بود؟

بعضی‌ها این برخورد و شدت کلام محمد داود را طی این مجلس یک "انتحار سیاسی" و یا "به اندازه پرتاب دو بمب چندهزار کیلوئی برکاخ کرملین از سوی رئیس جمهور افغانستان" تلقی و یا تعبیر میکنند و آنرا انگیزه سقوط جمهوری یک سال بعد از این ملاقات می‌پندارند. این استدلال بسیار موجه به نظر نمی‌رسد، به این دلیل که روابط افغانستان و شوروی از مدت پیش از یکسال از این سفر دچار سردی محسوس گردیده بود و یکی از اهداف این سفر نیز روشن ساختن اوضاع و اطمینان از موقف طرفین بود و محمد داود می‌خواست جانب شوروی را مطمئن سازد که تشدید روابط افغانستان با غرب، با کشورهای اسلامی و ایجاد فضای حسن تفاهم و همکاری با پاکستان و به خصوص ایران از دوستی عنعنوی با اتحاد شوروی نمی‌کاهد. اما زعمای شوروی برعکس اعتماد خود را به محمد داود تاحد زیاد از دست داده بودند و تغییر سیاست داخلی و خارجی او را یک تخطی از آنچه به «دکتورین برژنف» شهرت داشت، می‌پنداشتند و همانطوری که در اواخر

سلطنت تحولات وارده از طرف موسی شفیق را تحمل کرده نتوانستند، به تحولات محمد داؤد به عین شکل نگاه می‌کردند. آنها ناراحت بودند که مبادا سرمایه‌گذاری سیاسی دراز مدت شوروی در افغانستان دفعتهاً به‌در رود و افغانستان از نفوذ شوروی بیرون شود. (برای شرح مزید دیده شود مقاله: "آیا پاسخ داؤدخان به برژنف یک انتحار سیاسی بود؟"، از این قلم، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ اول می ۲۰۱۵)

اکنون باید قضاوت کرد که سخنان برژنف موجب این وضع گردید و یا جواب محمد داؤد؟

اگر از نظر تعامل جاری در نحوه مذاکرات رسمی بین دو کشور دیده شود، واضح می‌گردد که سخن تهدید آمیز و آمرانه برژنف شکل یک تحکم را داشت و آغازگر این برخورد بود. برژنف اینکه از مریضی دوامدار و کهولت سن رنج می‌برد و به وسیله انواع ادویه سرپا می‌ایستاد، مغایر به روشهای دیپلماتیک برای یک افغان مغرور و وطن دوست دستور داد تا «متخصصین ناتو؟» را از افغانستان خارج کند. اکنون باید از هر افغان با احساس پرسیده می‌شود که در برابر همچو یک دستور آمرانه بایست خاموشی اختیار میشد و یا با کرنش جواب ارائه میگردید؟ آیا خاموشی و یا نا شنیده گرفتن، مشکل عمیق در روابط دو کشور را که تدریجاً از چند سال تراکم کرده بود، حل می‌کرد؟ آیا خاموشی معنی انصراف همه اقداماتی را که در راه انکشاف روابط با کشورهای غربی، اسلامی و همسایه روی دست گرفته شده بود، نمی‌داد؟ آیا با خاموشی و یا اطاعت از تحکم برژنف افغانستان برای همیشه در قید اطاعت از دستور شوروی باقی نمی‌ماند؟ اینها همه سؤال هائی اند که باید به آن جواب گفت.

(پایان جلد دوم کتاب)

ضمایم جلد دوم

ضمیمه اول

اعترافات متهمان به کودتای مسمی به "میوندوال"

الف - اعترافات شفاهی مستند به ثبت صوتی (آدیوئی)

(این قسمت حاوی جریان تحقیقات پولیس از متهمان است که از روی کست ثبت شده (منتشره رادیو افغانستان در آنوقت، به قید قلم آورده شده است که قسمت های پشتوی آن توسط محترم محمد قاسم باز به دری ترجمه شده و به نشر رسیده است)

آغاز سخن در کست:

سیف الرحمان از جاسوسی به یکی از کشورهای همسایه پرده را برداشت،

مستنطق: حاجی فقیر محمد می گوید، که من بخانه مرستیال رفتم، من

برایش گفتم به خدا قوه و قدرت من دارم، در عسکری هم دارم در ملکی هم دارم. زرغون شاه گفت، میوندوال را گفت، همین زرغون شاه را گفت، کوهات، میوندوال، و دیگر بعضی دگروالها را نامهای شان را گرفت، آنقدر یادی من نیست.

تبصره مبصر رادیو:

فقیر محمد دوبار با خان محمد مرستیال ملاقات کرده که مرحله اول از زبان خودشان شنیدید، و مرحله دوم عبارت است، از یک مجلس بود که بر علاوه خان محمد خان و فقیر محمد و زرغون شاه با چند نفر دیگر حاضر بودند، که شرح مجلس دوم را از زبان زرغون شاه میشنوید.

زرغون شاه در مرحله اول به کلی از موضوع انکار می کرد، بعد از اینکه دلایل و مدارک اثباتیه در مقابلش ارایه می شود. شهود می دهد. و حاجی فقیر محمد حاضر می شود بالای او شهادت می دهد.

زرغون شاه: اینها بودند که، حاجی ها گفتند که، خان محمد خان، عبدالرزاق، کوهات، خودی همین سیف الرحمان (بلا) چی میگه، حاجی امین الله، اونها در ان مجلس بودند گپ میزدند. همین چیزها را گفتند که اهسته اهسته دیگر چیزها را پیش میبریم، هر وقتیکه وقت شان امد. از قوه هوایی عبدالرزاق خان مسؤول است، و دیگر من در اردو دست داریم. و سه نفر خو از داکترها و خویشاوندان من هم است، اونها هم میطید.

مستنطق: مجلس را کی اداره می کرد؟

زرغون شاه: خودی خان محمد خان.

مستنطق: چی وقت این کار را میکنیم؟

زرغون شاه: از درک چی، از درک ولسی نام دیگر را گرفت. گل شاه علی که او بما کمک می کند.

مستنطق: مصرف و پیسه و این گپ را کی؟

زرغون شاه: خو خانه یک نان بود دیگر چیزی نبود.
مستنطق: نی نی مصرف تان به اون وقتها، این نفر پیدا کردن و.
زرغون شاه: او خودش می کرد، او پیسه دار است. (دیوس).

مستنطق: خان محمد.

زرغون شاه: اه. گفت که این را ما پیش میبریم.

مستنطق: در اردو و قطعات کدام کدام نفرها بودند؟

زرغون شاه: نی. دیگران نبودند، حتی ما مردم را قلم داد کرده نمی توانم.

تبصره نطاق و مبصر رادیو:

چون در ترتیب کودتها معمولاً صرف اشخاصی که مربوط یک گروپ شاملان گروپ خود را می شناسد. اما دسیسه سازان از حلقه متعدد تشکیل شده می باشد که به این صورت شاملان یک گروپ، شاملان گروپ دیگر را نمی شناسد؛ اما صرف انها یک گردانندگان توطئه می باشد با همه حلقه های مربوط معرفت دارد. لذا معنی این گفته زرغون شاه که از اشخاص دیگر شامل این توطئه خبر ندارد اینست، که او صرف اشخاص مربوط گروپ خود را می شناسد.

زرغون شاه: ما گفتیم که این چیزها است، و این پیش می رود. در هوایی او ادم هم کار می کند. در ملکی همین گل شاه علی دست و پا میزند، دگروال متقاعد است، از دوست هایش بود. و همین ضابط های خورد خورد، خود دو سه نفر از خودگی اش بود. گفت که احمد، محمود نامش و الله، کی از خودگی خان محمد است. از ما کدام وظیفه نه خواست برایم گفت که هر وقت سرت صدا کردم، من هم برایش گفتم، که خو صدا کن.

مستنطق: دیگه کی کی را وظیفه داد. اعضاییکه در ان مجلس بودند، او به سیف الرحمان هم گفت، کوهات هم گفت، که در چیز است در احتیاط، بعضی نفرهایکه همراهیت است همراهیش گپ میزنم.

مستنطق: این صاحب منصبانی که در دیگر قطعات بودند؟

زرغون شاه: نه به او جای نرسیده بودند، چتیات می گوید.

مستنطق: در آن مجلس چی فیصله کردید.

زرغون شاه: خو فیصله اش این بود که، که این فیصله شد که از هوایی عبدالرزاق خان نفر پیدا می کند. و از مردم ولسی این دو نفر وکیل می کند، گل شاه علی یک دگروال متقاعد است. از جمله دوستان شان بود.

مستنطق: گل شاه علی از کجا است ؟

زرغون شاه: از مومند کامه.

مستنطق: گل شاه علی.

زرغون شاه: گل شاه علی.

مستنطق: دگروال است همین ؟

زرغون شاه: بلی.

مستنطق: خو جلسه آینده در کجا کنیم ؟

زرغون شاه: جلسه آینده را گپ نزد، گفت که باز همه را خبر میکنم، همه یکجا میشویم، جای شانرا نه گفته بود. تا همین جا خودش بود. دیگر.

مستنطق: خو در این جلسه دیگر چی یاد کرد؟ ما چطور خود را ترتیب

کنیم، ببخشید. این خو یک چیز نیست که ما بازار برویم و یک چیزی را بخریم. موضوع کودتا یک موضوع سیاسی است. پلان چطور طرح شود؟

زرغون شاه: او را خو خود گفت که ما دوسیه را من ترتیب میکنم چی میکنم، چی میکنم. اشخاصی را که پیدا میکنم از کل شان تعهد میگیریم باز گپ میزنیم سر شان.

مستنطق: چطور تعهد میگیرید. چی قسم؟

زرغون شاه: والله در این مجلس همینقدر شد.

مستنطق: باز شما چطور رفتید در این مجلس. در حالیکه شما پیشتر گفتید که شما همرايش مخالفت دارید. شما چطور باز در خانه شان رفتید. چطور باز نشستید؟

زرغون شاه: او گفت که ممکن میوندوال هم به این گروپ به پیوند، نی . دروغ گفته نمی توانم، نی چیزی را گفته بودند، او گفت که تعهد می کند که من نفرها را پیدا میکنم.

مستنطق: امین الله خان، اه اه. والله اگر الفاظ شان به یادم باشد. نی عرض من را خوب شنوید. بخدا اگر الفاظ شان به یادی من باشد که چی می گفتند، چی نمی گفتند . گفته خوا از تقریر شان زیاد است. از یک طرف شروع می کند، بطرف دیگر میبرد. او اگر پیش شما گپ بزند از گپ زندانشان معلوم می شود.

مستنطق: کی؟

زرغون شاه: از کوهات او را بیخی از.

مستنطق: یک گپ و سخن اش خویاد شما باشد. که چی گفت راجع به این موضوع نی گفت نی گفت؟

زرغون شاه: والله ان خو گفته باشد.

مستنطق: وقتیکه ان گفت که این کار را ما میکنیم به تنهایی خود که ما اینقدر قوه داریم، قدرت داریم این را بما تشریح دهید.

زرغون شاه: او خو اینقدر گفت که ما در احتیاط رفقا را میپالیم اینقدر به یادی من است.

مستنطق: از رفقا نام نگرفت؟

زرغون شاه: نی نی.

مستنطق: کی و کی . ممکن گرفته باشد؟

زرغون شاه: نه والله اگر ما شنیده باشیم به یاد ما نیست.

مستنطق: عبدالرزاق خان کی را نام گرفت ؟

پشتو

زرغون شاه: نه نه هیچ به یادم نیست، و هیچ به یادم نه مانده.

اکنون توجه شما را معطوف میداریم به اعترافات خان محمد مشهور به مرستیال که از پلان توطئه و همکاران خود در این دسیسه توضیحات می دهد.

مستنطق: مرستیال صاحب. نسبت به دلایل و مدارک اثباتیه که ما بشما پیشکش کردیم شما سند برائت خود را و گفتید که دلایل شما و به کودتای بعدی من فعالیت می کردم، در مجالس شان اشتراک می کردم همان موضوع که ما از شما سوال کردیم، اشخاصیکه در این کودتا شامل بود. برای ما توضیح دهید. که بما وقت بدهید ما فکر میکنیم تا موضوع را به شما تشریح بدهم.

خان محمد خان مرستیال: در پلان که بما متصور بود، چرا به پلان در عمل شروع کردیم، چرا در قسمت پلان به عمل شروع کردیم. و نه به عمل شروع کردیم، و نه به عمل گذاشتیم، و نه به عمل رژیم مجلس اول شان دایر شد. یک پلان حرکتی بود که در این پلان همو قوتهای که می خواستند بعد ایتلاف کردند. در این قوتها مختلف عناصری بود، مثلاً ملا بودند، عسکری بودند، یک تعداد عناصر کلانها، ریش سفیدها بودند. به این صورت این مردم اورگانیزه شود، و بعد از او به انها اصول پلان اینطور بود.

مستنطق: راجع به روحانیون گپ زدید، نقش روحانیون چی بود، که اینها چی کار بکنند؟

خان محمد مرستیال: پیش ما متصور بود که روحانیون، ملاها کارهای که دولت می کند باید به ضد دولت پرو پاگندها کند.

مستنطق: یعنی روحانیون باید مردم را بر ضد دولت تبلیغ کند و بدبین سازد، تشویق کند.

تبصره نطق رادیو.....

مستنطق: بعد از اینکه روحانیون این تبلیغات را شروع کند و یا کردند بعد در آن وقت چه پلان داشتید؟

خان محمد مرستیال: وقتیکه آنها این کار را می کردند. مردم قومی که پیش ما موجود بود و اکثریت شان وکیلا سابق که تشکیل می داد یا (اینها) در مناطق خود به شکل های مختلف حرکت کند، وقتیکه مردم حرکت می کرد دولت مجبور بود به سرکوبی آنها قوت را میفرستاد.

خان محمد مرستیال: بشما تشریح میکنم. مثلاً شما امروز منطقه شینوار شما یک حرکت عملی را در نظر بیگیرید. مثلاً، یکسال دوسال پیش یک حرکت شد در مقابل حرکت (نازیان) شینوار یک بلوک که در انجا بود مردم اسلحه شان را گرفتند و چور کرد، حکومت مجبور شد دیگر قوه عسکری را روان کردند از مرکز. این قوه رفت در انجا متمرکز شد، شما خود فکر کنید که به همین ترتیب در یک ساحه وسیع (بزرگ یا کلان) افغانستان، چار نقطه یا یک ساحه وسیع این حرکت شود. شما در مرکز اصولاً چیزیکه که دارید. این قوتها تسهیل کشف می شود. مرکز خالی میماند، اگر شما در آن وقت در کابل هم یک قوه خاص میداشته باشید، میتوانید یک حرکت هم بکنید که این قوه جلو شانرا بگیرد. یعنی پلان عسکری اش، روش این بود.

مستنطق: خوب فرض کنید این حرکت هم شود باز هم در مرکز قوتهای دیگر مانند قوه هوایی زمینی و دیگر قوه می باشد.

خان محمد خان مرستیال: وقتی قوه در مرکز کم می شود در این قوه ما باید نفر خود داشته باشیم. باید کوشش میشد، تمام حرکت های عسکری خوا از طرف وزارت دفاع می شود.

مستنطق: شما چطور می‌توانستید که وزارت دفاع دلخواه شما حرکت کند.

خان محمد مرستیال: وقتی که ما هسته هسته یعنی پیش میرفتیم و دست پیدا می‌کردیم و همین صاحب‌منصبان که در اردو بود که بما دوست هستند، هسته هسته می‌توانستیم که به یکدیگر ببینیم، بنشینیم، ما کوشش می‌کردیم که در بین قطعات نفر خود را پیدا می‌کردیم، و اگر این کار را نمی‌توانستیم، اقلًا ما باید مفکوره خود را در آنها تزریق می‌کردیم. بهر صورت امید وار بودیم.

مستنطق: از کجا شروع می‌کردید؟

خان محمد خان مرستیال: قوتهای ماندگی در کابل، بشما عرض کردم، کوشش می‌کردیم که طرفداران به خود پیدا کنیم. آن کسانی که حاضر میشدند، تمام مناطق که تحت نظر بود، اول باید یک جا شهر اشغال میشد. مثلاً کابل. مردم می‌خیست (قیام می‌کرد).

مستنطق: خوب شما در حصه مخابرات پلان داشتید، در اینجاها خو قوت دیگر زیاد است مثلاً قطعه تانک، کماندو، علیحده (جدا) است. آیا شما در باره این مسایل فکر کرده بودید.

خان محمد خان مرستیال: وقتی که یک اندازه کار ما پیش می‌رود. در قسمت پالیتیشن (سیاست) جدا، زره‌دار جدا ما هم در این مورد خوب فکر کرده بودیم. در دنیای امروز همین روحانیون اسلامی مردم را به رژیم، او عبارت از این است فکر میکنم همین رژیم که آمده پول و دارایی شما را ضبط می‌کند وقتی این تبلیغ به مردم می‌کردیم مردم از این گگنه مسایل بسیار بد شان می‌آید.

تبصره نطق رادیو

مستنطق: اولین بار این نظریه را همراهی کی طرح کردی. او چی نظریه

برایت داد، و به کدام تاریخ این انگیزه بشما پیدا شد؟

خان محمد خان مرستیال: تاریخ ثابت شان و روز شان به یادم نیست، لکن اولین طرح به یادم است که ما همراهی عبدالرزاق خان قوماندان هوایی کردم، در خانه خود بود. من خانه شان رفتم و ونجا (انجا) گفتیم، که ترتیب که این کار پیش می‌رود خدا خیر کند. چی می‌شود که ما و شما پیش‌بینی چیزی کنیم.

مستنطق: غیر شما دیگر کسانی بودند و عبدالرزاق خان بشما چی گفتند؟

خان محمد خان مرستیال: عبدالرزاق خان، او این مسئله همان نظریه من را وسعت داده اولین دفعه که یاد خودی ما است همین چیز است. بعد از او به اشخاص مختلف تماس گرفته شدند. مردم بخانه من می‌آمدند، به دیدن من هم همراهشان گپ می‌زدم می‌دیدم که کدام شان بما مساعد است. البته اشخاصیکه بسیار مهم می‌بود به آنها مجلس دیگر هم می‌کردیم. بعد از او سلسه تاریخ از یاد من رفته. من بشما گفته نمی‌توانم بکدام تاریخ.

مستنطق: همراهی می‌وندوال چطور تماس برقرار ساختید؟

خان محمد خان مرستیال: سیف الرحمان یکبار به خانه ما آمد ما جریان کودتا را برایش گفتم وی در جوابم گفت که سر و مال من قربان شما. اگر می‌گوید که قوم بروم و یا همینجا چی کار باشیم.

مستنطق: اگر از این نفر ها یک یک مقابل شما حاضر شود شما می‌گوید برایش؟

مستنطق: این را می‌شناسید صاحب؟

خان محمد خان مرستیال: بلی می‌شناسم، نورمحمد خان هستند، از کامه هستند، از جمله شاگردان من بودند، همراهیم مدت‌ها کار کردند، و خانه ما آمدند در همین چند روزیکه تاسیس شده این دوره.

پشتو، خان محمد خان به دری ترجمه شده:

خان محمد خان مرستیال: شما به خانه من آمدید، چند وقت قبل به منزل من نیامده بودید؟

نور محمد: نی.

خان محمد خان مرستیال: من چی بگویم، در زیر تاک انگور. در زیر تاک انگور که دو دانه چوکی پهلوی به پهلوی مانده بودم در آنجا نشستیم، باز بگو من چی گفتم.

نور محمد: شما گفتید که داود جمهوریت را آورده شما باید به ما همکار شوید. بخاطریکه یک تحول نو دیگر آمدنی است.

خان محمد خان مرستیال: حالا چپ شو. بس کو، پیشتر میگفتید که من شما را ندیده ام. حالا یک سلسله کنفرانس را نمی گوید، اگر من را ندیده ایا این را من در تلفون برایش گفتم، یا خط برایش نوشتم، این چیزها این می گوید، من یکی از اینها برایش نگفتم، این را از شکم خود می سازد. من برایش گفتم که بچه این کارها اهسته اهسته رو به خرابی می رود. ما و شما باید پیش بین باشیم من همینطور یک نقشه دارم تو چی میگی. او گفت که من حاضر هستم.

مستنطق: چی نقشه؟

خان محمد خان مرستیال: یک نقشه یعنی آماده گی برای یک قیام دیگر داریم و انقلاب می کنیم.

اینک شهادت خان محمد مرستیال بالای یک متهم دیگر شیرافضل دگروال:

خان محمد مرستیال: اینجا بیا شیر افضل خان. چطور هستی خوب هستی. شما به منزل من آمدید جمهوریت که چطور شد، شما به خانه من

آمدید.

شیرافضل دگروال: به تاریخ ۲۹ بود که من به منزل شما آمدم.

خان محمد مرستیال: وقتیکه به خانه من آمدی به کجا نشستی؟

شیرافضل دگروال: باری اول که آمدم شما در منزل نبودید، من باز آمدم. بلی

خان محمد مرستیال: دروغ نگو. من از منزل بالا پایین آمدم در زیر تاک

ها چوکی ها بود پهلوی به پهلوی نشستیم من برایت گفتم شیرافضل خان کار و بار

چطور است، وزارت دفاع چطور است؟ خودیت گفتم گدود است، خراب

است، باز یک فیه جمهوری را چالان کردی.

شیرافضل: بلی راستی.

خان محمد: باز شما چی گفتید، انشالله به عرض من ملتفت شدید.

شیرافضل: بلی صاحب.

خان محمد مرستیال: اول گفتمی که من به خانه امدم تو نبود.

شیرافضل: دیگر ما به منزل شما امدم شما در خانه نبودید. فردا من شما را در

وزارت دفاع دیدم به همراهی شما مبارکی کردم باز ما و شما در کجا دیدیم؟

خان محمد مرستیال: شما بار دوم بخانه من آمدید، آن دیگر که شما

آمده بودید من به آن روز آمدن شما خبر نیستم از تاریخ ۲۷-۲۹

خان محمد مرستیال: من در باره تاریخ ۲۷ و ۲۹ هیچ نمی گویم، من از

شما سوال کردم که کارها چطور است، شما گفتید که گدود است، من برایت

گفتم که ترفیع شما چطور شد، شما گفتید که ترفیع من سوخت بخاطریکه

حالا جمهوریت شد. من برایت گفتم که بیا با هم دست یکی کنیم، و یک

کاری را کنیم. یک چیزی نو بوجود بیاوریم، شما گفتید که من همراهی شما

استاده ام. شما گفتید هر وقتیکه امر کنید. این چیزها را شما گفتید.

شیرافضل دگروال: نه نه، این من و تورو به رو هستیم من هیچ قول بشما

ندادم.

خان محمد مرستیال: ایستاده شو. یک گپ دیگر برایت می‌گویم شیرافضل خان. من برایت گفتم این طور میکنم، شما برایم نگفتید. شیرافضل: خو ما خو نه گفتیم.

خان محمد مرستیال: شما خو نه گفتید، این گناه را من کردم حاجت به انکار نیست.

در مجالسی که محمد هاشم میوندوال، خان محمد مرستیال، و عبدالرزاق خان اشتراک داشتند.

اینک اعترافات تورن محمد اکرم پیلوت، سیدامیر قوماندان عمومی قوه هوایی و مدافع هوایی و دگر جنرال متقاعد قوه هوایی عبدالرزاق سابق قومندان قوه هوایی را بشنویم. مستنطق: اکرم خان.

تورن اکرم پیلوت: صاحب.

مستنطق: شما در میدان هوایی بگرام در کدام پست وظیفه اجرا می‌کردید؟

اکرم پیلوت: من صاحب در میدان هوایی بگرام در غند سو در کندک اول کار می‌کردم صاحب.

مستنطق: بعد از اعلان جمهوریت که در ذهن شما فکر کودتا پیدا شد این مفکوره کودتا برای خودت پیدا شد یا کدام کسی دیگر شما را به این کار تشویق کرده بودند؟

اکرم پیلوت: صاحب. این مفکوره قطعاً برای خودم پیدا نشده بود، این صاحب اینطور قصه بود. که من را سیدامیرخان و ممتازخان مرا به منزل خود برد و آنها مرا تشویق کردند و هاشم خان، و اینها برایم گفتند که از طرف میوندوال کودتا می‌شود.

مستنطق: این دو نفر ممتاز و سیدامیرخان وقتیکه شما را به کودتا همراهی شان شما را تشویق کردند، بشما چی گفتند که این کودتا به سرکردگی کی می شود؟ و رفقا شان کیه هستند؟ و تعداد اعضای این کودتا کم است یا زیاد؟ شما به چی عقیده هستید؟

اکرم پیلوت: - آنها گفتند که این کودتا به اینطور می شود. به سرکردگی میوندوال می شود، که در قوه هوایی عبدالرزاق خان است و خودم قومندان مدافع برحال فعلی هستم، و در قوه زمینی خان محمد خان است.

مستنطق: وقتیکه شما این تصمیمی کودتا را گرفتید بعد از آن شما در کجا و همراهی کی جلسه دیگر نمودید، همراهی کی جلسه نمودید. در کجا؟

اکرم پیلوت: یک بار جلسه را در منزل عبدالرزاق خان نمودیم در آن جلسه که در منزل عبدالرزاق خان صورت گرفت این پیلوت ها اشتراک داشتند. یکی من بودم، سیدامیرخان بود، ممتازخان بود، دواجان خان بود. دواجان خان بعد تر آمد، باز رفته بود من ندیدم شان، سیدامیر را دیدم و هاشم خان بود.

مستنطق: شما را کی به منزل عبدالرزاق برد؟

اکرم پیلوت: ممتاز خان برایم گفت که در آنجا تمام ما جمع می شویم بیا همراهی من برو.

مستنطق: دیگر کیه آمده بودند؟

اکرم پیلوت: سیدامیرخان آمده بود مردم های کلان کلان آمده بودند.

مستنطق: وقتیکه شما بمنزل عبدالرزاق خان رفتید، در آنجا عبدالرزاق خان بشما چه گفتند، و چی هدایت داد؟

اکرم پیلوت: عبدالرزاق خان گفت که من یک کلان شما در قوه هوایی هستم در سابق خدمات زیادی را انجام دادم. و می خواهیم که حالا یک کودتا نمایم که خیر مملکت ما در آن باشد، و تعداد فعلی ما کم است شما کوشش

کنید افراد دیگر را پیدا کنید. باز ما از منزل شان برآمدیم. باز وی همراهی ممتازخان صحبت می کرد، هرچه که برایش گفته باشد با او گفته.

مستنطق: وقتیکه آنها شما را به کودتا تشویق نمود شما هم به آنها هم عقیده شدید. و گپ آنها را قبول کردید؟

اکرم پیلوت: ما اینطور همراهیش قبول نمودیم صاحب.

مستنطق: چقدر وقت شما در منزل عبدالرزاق خان به این مباحثه ادامه دادید؟

اکرم پیلوت: تقریباً یک ساعت کم و بیش.

مستنطق: بعد از اینکه شما از منزل عبدالرزاق خان برآمدید، باز کی همراهیشان در منزل شان باقی ماندند؟

اکرم پیلوت: بعد از اینکه ما از منزل شان برآمدیم، ممتازخان گفت که من به منزل خسر خود میروم. که منزل شان در خیرخانه موقعیت داشت.

مستنطق: مجلس دیگر که شما در منزل میوندوال نموده بودید چه وقت و شما را کی به منزل میوندوال برده بود و در کدام مسایل صحبت نمودید.

اکرم پیلوت: مجلس دوم ما در منزل میوندوال بود، وقتیکه به منزل میوندوال رفتیم مردم ملکی و عسکری در آن گدود بود صاحب. نفرهای عسکری را من نمی شناختم و مردم و صاحب منصبان هوایی را میشناختم.

مستنطق: از رفقای هوایی تان نام ببرید که کیها بودند؟

اکرم پیلوت: یک سیدامیر بود صاحب، این سرکرده شان بود، ممتاز بود صاحب، و اگر دواجان در درون در اطاق نشسته بود ولی ما خودم ندیدم شان. مردمهای کلان کلان در درون در اطاق دیگر نشسته بودند، سیدامیرخان بود صاحب.

مستنطق: سید امیر همراهی شما رفته بود یا پیش از شما؟

اکرم پیلوت: سیدامیر پیش از ما به منزل میوندوال رفته بود صاحب.
مستنطق: وقتیکه شما به منزل میوندوال رفتید، سیدامیر در منزل میوندوال بود؟

اکرم پیلوت: بلی صاحب. در درون خانه میوندوال بود.
مستنطق: شما وی را به چشم دیدید؟
اکرم پیلوت: بلی صاحب. من به چشم خود وی را در آن وقت در منزل میوندوال دیدم. ما پیش از آنها از منزل میوندوال برآمدیم. آنها در آنجا بودند، هر چه که می‌کرد.

مستنطق: به غیر از صاحب‌نصبان عسکری دیگر کدام اشخاص بودند.
اکرم پیلوت: به غیر از عسکری مردم ملکی نیز در منزل میوندوال بودند، ما نمی‌شناختم. اشخاص مختلف بودند.
مستنطق: از بزرگان کی بودند؟

اکرم پیلوت: خان محمدخان بود، عبدالرزاق خان بود، میوندوال خور بود.
مستنطق: وقتیکه شما به منزل میوندوال رفتید چی هدایت بشما داده شد؟
اکرم پیلوت: این هدایت به عبدالرزاق خان داده شده بود، به خان محمد خان، و سیدامیر. خان محمدخان از قوه زمینی برایش کاندید بود که من می‌دانم و قوه زمینی اردو، و از قوه هوایی بگرام برایش سیدامیر گفته بود که من قوماندان عمومی هوایی هستم.

مستنطق: منزل میوندوال در کجا موقعیت داشت؟
اکرم پیلوت: منزل میوندوال در شهر نو موقعیت داشت.
مستنطق: شما پیش از منزل میوندوال برآمدید یا آنهایکه که در منزل میوندوال پیش رفته بودند؟

اکرم پیلوت: ما پیش برآمدیم، ما آمدیم، وقتیکه بیرون برآمدیم من از

ممتاز پرسیدم که ممتازخان تعداد ما خو بسیار کم بود فکر میکنم که چی شود؟ ممتازخان برایم گفت که به تمام معنی قوه واقعی می‌دهد. من از وی پرسیدم که این قوه از کجا برایش می‌دهد.

مستنطق: برای خودت چی وظیفه داده شده بود؟

اکرم پیلوت: این وظیفه برایم داده شده بود که هر وقتیکه کودتا می‌شود. اگر قوه زمینی نتوانست یا در کدام قطعه جنگ رخ داد، قوه هوایی باید انجا رفته و وظیفه خود را اجرا می‌کند. اهداف برایشان تعیین می‌شود یا به راکت یا به مرمی و یا به پرتاب بم باید جانب مقابل از بین برده شود.

مستنطق: نظر زیاد و مهم تان در کجا متمرکز بود؟

اکرم پیلوت: هر کس که شور می‌خورد. از قبیل، قوه زره‌دار زیاد نفر نداشتیم. گفته شده بود اگر قوه زره‌دار مقاومت کند اهداف هوایی باید آنها را مهار سازد، و اگر شور نخورد خو خیر. قوه زره‌دار یا از راه زمینی اداره شود یا از راه هوایی.

مستنطق: به غیر از قطعات زره‌دار پلچرخی دیگر قطعات نیز در شهر کابل است، نظر شما در باره این قطعات چی بود؟

اکرم پیلوت: در این مورد من کدام معلومات ندارم اگر به آنها داده باشد من معلومات درست ندارم، بخاطریکه من یک ادم آنقدر کلان نبودم. آنها آنقدر اعتماد بالایم نداشتند.

یک قسمتی از توضیحات دگرمن ممتاز

دگرمن ممتاز: من ممتاز دگرمن میدان هوایی خواجه رواش هستم. مستنطق: لطفاً به چند سوال من جواب بگوید. شما چند بار راجع به عمل پیاده نمودن کودتا جلسه کردید و این جلسه را در کدام تاریخ و در کجا نموده اید؟

ممتاز: جلسات کودتا در خانه شخص میوندوال صورت می‌گرفت.

مستنطق: چند مرتبه اشتراک کردید؟

ممتاز: من سه بار در آن جلسات کودتا اشتراک کردم.

مستنطق: سه دفعه، سه دفعه. خو این جلسات در کجا بود؟

ممتاز: جلسه اخیری در منزل شخصی میوندوال بود، جلسه اول و تمام جلسه سوم نیز در منزل وی میوندوال بود.

مستنطق: در این جلسات که در منزل میوندوال صورت گرفت چند نفر بودند کیه بودند؟

ممتاز: در این جلسات تنها بزرگان کودتا بودند که آنها عبارت بودند از این کلانها. میوندوال خودش بود، خان محمدخان بود، عبدالرزاق خان بود، یک نفر گلبهارخان بود، من بودم سیدامیر بود، اکرم خان پیلوت بود.

مستنطق: سیدامیر کی بود؟

ممتاز: قوماندان عمومی قوه هوایی.

مستنطق: اکرم کی بود؟

ممتاز: اکرم شینواری

مستنطق: رتبه اش چی بود؟

ممتاز: تورن بود.

مستنطق: در این جلسه که شما تصمیم کودتا را می گرفتید رهبر شما کی بود؟

ممتاز: رهبر خود میوندوال بود. پالیسی یا سیاست خارجی تمام به میوندوال مربوط بود. زیاده تر خان محمد خان و عبدالرزاق خان همرايش کمک می کرد. آنها میگفتند اگر موسی شفیق هم از زندان خلاص شود وی نیز شاید بما همکاری نماید. اینها در باره تشکیلات دولت میگفتند که اول ما باید افراد کلان که در کودتا سهیم هستند آنها را توظیف میسازیم، پست های پایین انقدر نمیگردیم.

اینک اعترافات سید امیر قوماندان سابق عمومی هوایی و مدافع

هوایی

سیدامیر: من همراهی دوستانم به لباس ملکی و در موتر تکسی همراهی اکرم خان به خانه میوندوال رفتم. آنجا که رفتم دیدم که چند نفر دیگر نیز در آنجا نشسته بود. خان محمد مرستیال، عبدالرزاق خان بود، گلبهارخان بود. به خیالم یک دو سه نفر دیگر نیز بودند که نامهای شانرا نمی شناسم. ملاقات اولی ما جنبه تعارفی داشت در ملاقات خود گفته شد که آماده گی ما بیشتر شده، ما به اهداف خود نزدیک شدیم. شما باید مواظب باشید و آماده باشید، باز در این مورد صحبت شد که رئیس جمهور محمد داود توسط قوه زمینی اختطاف شود، از قطعه نظامی که رئیس جمهور را اختطاف می کند آنرا نگفتند، که کدام قطعه این وظیفه را اجرا می کند، مسول این عملیات خود خان محمد خان مرستیال بود.

مستنطق: ایا فکر نمی کردید که این یک جنایت بزرگ بود.؟ چون مردم از نظام جمهوری خوش هستند. و از ان به اکثریت پشتیبانی کرده. شما پول مصرف کودتا را از کجا میگیرید؟

سیدامیر قوماندان عمومی قوه هوایی: وقتیکه بار دوم به منزل میوندوال رفتیم برای ما گفت که من بخاطر مصرف تان ده هزار دالر میدهم.

مستنطق: این را شخصاً به خودت گفت.

سیدامیر: بلی. سه هزار را پیشتر داد. دیگرش را نمی فهمم برادر. **مستنطق:** شما که بحیث قوماندان عمومی مدافع هوایی قرار داشتید و در آینده کودتا می کردید باز هم قوماندان عمومی و مدافع عمومی هوایی میبودید، اینکه موفق میشدید یا نه، لطفاً بگویند چی انگیزه شما را به این کار وادار ساخته بود؟

سیدامیر: پیسه بود صاحب. سه هزار شان را پیش داده بود.

اینک شمه ای از جریان تحقیق عبدالرزاق خان سابق قوماندان عمومی هوایی و مدافع هوایی

مستشرق: خوب بالاخره نتیجه مجلس اولی تان چی شد؟

عبدالرزاق خان سابق قوماندان عمومی قوه هوایی: تصمیم این شد که در مجلس دیگر آینده که صورت می گیرد در آنجا به تفصیل انها شنیدیم. و در مجلس دوم گپ زدیم که باید کودتا صورت بیگیرد، در این کودتا هر نفر مثل خان محمدخان در قسمت عسکری بود که من کوشش میکنم نفر را پیدا میکنم. از قوه بحث نشده.

مستشرق: شما چه وظیفه داده شد؟

عبدالرزاق: بما گفتند که شما در شق هوایی کمک کنید، باز ما چی کردم که ما بسیار وقت از هوایی دور هستیم. باز میوندوال برایم گفت که همراهی شما نفر اول قوه هوایی گپ میزند. عبدالرزاق می افزاید، که من به سهو و خطا خود اعتراف میکنم. من حاضر هستم صاحب در بدبختی خود هیچ اعتراض ندارم.

مستشرق: خوب یک سوال دیگر. شما میدانید که مردم افغانستان واقعاً چی در اطراف و چی در داخل شهر کابل از نظام جمهوری که شما شاهدان هستید پشتیبانی نموده چنانچه دیدید استقبال بسیار گرم کردند. در مقابل مقاومت چی فکر می کردید که چه خواهد شد. از خون ریزی که در کشور صورت می گرفت پیر و جوان کشته میشدند. چی احساس می کردیند. شما بالای این مسایل در این مورد صحبت ها نکردید. چرا؟

عبدالرزاق: بلی بحث شد که آنها از رژیم بد نگفتند. رژیم را رژیم خود گفتند، من شخصاً صاحب به رژیم کدام مخالفت نکردم. من زیر تاثیر رفتم اگر نه رژیم مقدس رژیم است. آرزوهای انسان برای بهبود یک چیز است. خوب از اینکه من لغزش کردم بلکه من سهو کردم به سهو خود نادم هستم.

مستشرق: تبلیغ و تخریب که به ضد جمهوریت میشد تا کدام اندازه نزد

شما درست بود؟

عبدالرزاق: و الله صاحب من بگویم که یکی صحیح نیست، چرا که دلیل اش اینست که ادم نمی داند. گفتم صاحب که همان آرزوهای بشر است. آرزو جاه طلبی، خودخواهی اینها اگر رژیم را از بین میبریم. ختم

ب - اعترافات تحریری

انقلاب جاویدان ما

همیشه نمیتوان اینچنین استوار و جاده ای میسازند تا اعتماد همبستگی جمع آوری گردد و وقت دسیسه های و وحشت افلا بون را برهم زنند و به اینگونه کشف نمیشود مگر آنکه انقلابیون نزدیک میوند. وعده های انسانی شریف بعد از اینکه انقلاب میکنند و دسیسه ها میسازند - می بینیم که تا که زنده اند انقلابی میمانند. از اینکه بین انقلاب و وطن فروش دوستان انقلاب در افشا نستان فاصله ایست که با پول و جاه و مقام سر شت میزنند و جاویدی برای باستانی و حفاظت انقلاب میا شد داد و دمه و خائنین وطنی که میخوانند انقلاب را و از گون سازند و وطن پرستان را نیست و نابود نمایند

چاره ای میسازند تا اعتماد همبستگی جمع آوری گردد و وقت دسیسه های و وحشت افلا بون را برهم زنند و به اینگونه کشف نمیشود مگر آنکه انقلابیون نزدیک میوند. وعده های انسانی شریف بعد از اینکه انقلاب میکنند و دسیسه ها میسازند - می بینیم که تا که زنده اند انقلابی میمانند. از اینکه بین انقلاب و وطن فروش دوستان انقلاب در افشا نستان فاصله ایست که با پول و جاه و مقام سر شت میزنند و جاویدی برای باستانی و حفاظت انقلاب میا شد داد و دمه و خائنین وطنی که میخوانند انقلاب را و از گون سازند و وطن پرستان را نیست و نابود نمایند

نموده دیگر از اعتراضات این خائنین در این صالحه بهائیس سرور و دسیسه باست از اصراف نامه میوند وال و افشار نامه خان همد سابق والی لشکرها و ادع میکرده که در این وال تخت میزاده اواز همکارانش را بنشیند می شوند. سپس میخوانند آسیا را بینه و می بیند و در این مردوحت وی می نویسد که در مقابل شهادت اعراف نادام .

طریق اطلاع نماینده باختر ازبک متبع وزارت داخله هیأت تعلیق موسوع روز نامه ها وعده داده اند تا آنجا بیکه بالسی ایشان اجازه میدهد بعضی از اوراق و قلمه های تپ شده این دار و دسته را بشنوی می سیارند .

سوال :
بیاضی خان محمد خان :
شما در جوابات قبلی خود یس تحریر کردید که این کوونا واکه ما برای انداختن بودیم دران محفل هاتم میوند وال ، عبد الرزاق خان و کیره اشغابی سیم بود و در راس ها معاد هاتم میوند وال قرار داشت. که یکی که از معبد هاتم میوند وال انتظار داشتید عبارت از چه چیزها بودا .

جواب :
محرمانه

در مجلس که باشمول میوندوال صا حید منعقد شد و بود افسای معبد هاتم میوندوال گفت که یک دولت خارجی حاضر است بهما کمک بولی واسلحه از قبیل اسلحه خفیف یعنی تفکوه ، تفنگ ، صا شیندار. راکت انداز و قواون خفیف میکند ریدست رس ما باذراع میکه گذاشته میشود والیه بعد از آنکه همه چیز بدست رس آمد در آنوقت کوتاوا تبار می افلا جوییم . مراد و ما باین دولت افلا جوییم .

افشاء خان معبد

خان محمد اعتراف میکند که میوندوال که یک پاك كنسور خارجی را به آبنا وعده داده است .

شما علی جان محمد خان ؟
در جواب بیاضی خان محمد خان :
ما را از انداختن دران محفل هاتم میوند وال خبر دادید که دران محفل هاتم میوند وال قرار داشت. که یکی که از معبد هاتم میوند وال انتظار داشتید عبارت از چه چیزها بودا .

جواب :
محرمانه

متن سوال و جواب

جواب:

محتوای

چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادتی علیه من موجود است
بشنوید آن را بمن بشنوید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت
راضی ندارم .

راضی ندارم .

و در محکمه اعراض ندارم .

و اینکه خواهش خود من بوده است

(امضاء محمد عاظم)

۸ عزیزان

محاکمه جنرال عبدالولی شروع شد

قاع ۱۳ منہا (ب) :

معا که جنرال عبدالولی سابق قوماندان قوای مرکز پس از اینکه
 وسیه های نسبتی وی تکمیل و به دیوان حرب سپرده شده بود
 طرف دیوان حرب شروع گردید. (ب)

مکتب دیوان سرب شروع کر دیتا۔

از اعتراف تا انتحار

می‌آید و دیگر جزء اعتراف چاره‌ی یابی نمی‌ماند. یکی بعد از دیگری افراد می‌کشتند. و یکی بالای دیگری شهادت می‌دهند. محمد هاشم میندول می‌خواهد صدای همدیگر خود را بشنود و می‌شود. می‌خواهد او شانزدهمین می‌بیند. دیگر چه بایست می‌کرد. قلم می‌خواهد. و کاغذ. خود را می‌نویسد. (متن آنچه او نوشت در همین صفحه چنان کلیشه شده و تقدیم خواننده‌گان می‌گردد.) سوال اینجاست که چرا خودکشی کرد ؟

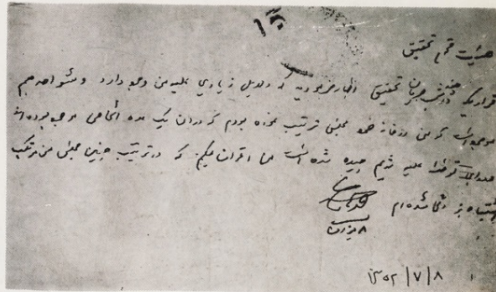
هیات از وی می پرسد ... سوال : بنامی می‌بوند وال ناژه رژیم شاه می سرنگون شده و روز های اول انقلاب ۱ ست. مردم امداد دارند که دوساله سلاح و سام برای رفع بدبختی های خویش در فکر جاره جویی شوند. ز مهینه بیشتر برای وطن پرستان باز و آینده روشن استراتیست‌چوبی و اعضای حکومت. دیگر به انتخاب مردم افغانستان مطابق قانون اساسی

می‌بود. یک تابه هم نیرو های ضد ملی را از خاطر دور نمی داشت و همیست پیروان خویش را منو چه حرکات مردم وطن فروش میگرداند. درسی او بود که چندی ما را باز و گو شپای ما را منو چه به نشین زنگ های خطر آ سازه میباشست. هنوز روزی چند نگذشته وهنوز ناژه میخواستیم چاره یوضع ییچاوی ما و بدبختی های بیگانه مردم خویش جستجو کنیم که گروهی از دانشمندان مردم آتیا تکه زندگی و ۱ سروی خویش را در ویرانی وطن عزیز ما سالی سراج کرده بودند دستنزد به نو طه می زنند. میخواستند نیرو های وطن پرست را قتل عام کنند. میخواستند اطفال معصوم و دامین های بی گناه انقلابیون را با براب نمودن بمباری د ستیابی خود را نابود کنند. در وازه های علم و روزنه های روشنی را بروی مردم ما ناپید میباشند. خوشبختانه ییشتی ازنگه باین عمل بی شر مانه موفق گردانگشت میباشند. استاد ایشان بد ست

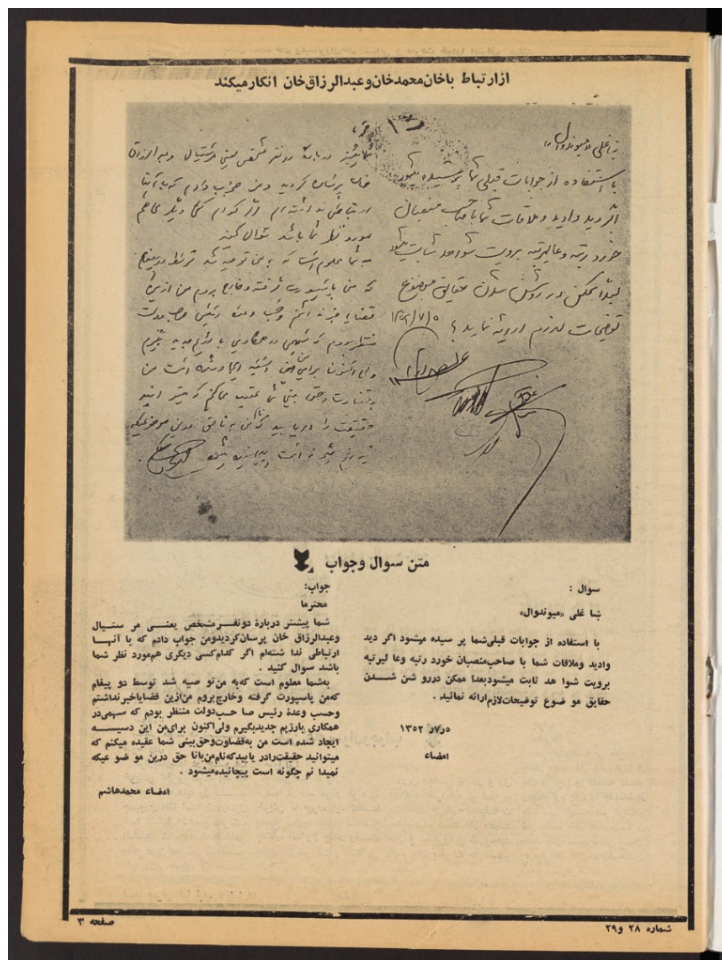
دراکثر ممالک جهان نیرو های وطن پرست پس از پیروزی انقلاب از طرف قدرتهای درجهانی غافلگیر میباشند. سر نوشت وطن شانرا دگی کون میسازند و ملو نیا انسان بیگانه بیرحمانه قتل عام میگردند. این توکران اجنبی و این گو نه وطن فروشان از کشتار اطفال بیگناه معصوم از بین بردن هزاران محصل وطن پرست و معلم بیچاره از بی خاندان سا ختر ملیونیا هم وطن خویش به ابر وهمدایت با دا را ن خود به تنیا شرم نمی دارند بلکه لذت میبرند. دروطن بی چیز وبالی مر دمان فقره مان هم این عمل را میخواستند گروهی از وطن فروشان بی عا طفه ویی رحم در بدل کشتار عام و بی سر نوشت ماندن وطن عزیز ما عملی نمایند. ممالک دیگری که بعد از ۱ انقلاب پالین س رنوشت شوم وحشی تجزیه گرفتار شده اند بسیار اند از همان مراحل اولی که د هیر مدیر و معلم انقلابیما در فکر بی ریزی نظام نوین

متن اعتراف میوند وال هیات محترم تعلیق فراوان که در چند شب جریان تحقیق اظهار فرمودید که دواول زبانی علیه من از جسد داود من و شواهد هم مو جود است که من در خانه خود مجلسی تر نیب نموده بودم که در آن یکصد اشخاص مو جود بوده اند و در آنجا تو طه علیه و زیر چیده شده است من اعتراف می‌کنم که در ترتیب چنین مجلسی حسن اشخاص محله ها شم

۸ میزان ۱۳۲۷هـ



بدون سوال خودش قلم و کاغذ خواست و این اعتراف نامه را نوشت



متن سوال و جواب

سوال :

پنا غلی ،میونواله

جواب :

محترما

شما پیشتر دربارهٔ دولتمردان بعضی بعضی مر ستمکار
وعبدالرزاق خان پرسان کردید و جواب دادیم که با آنها
اولیای انا شتمان اگر کلام کسی دیگری هم بود نظر شما
باشد سوال کنید .
بعثتاً معلوم است که به من تو صیه شد توسط دو پیغام
کهن پاسبان و فرقه و خارج بوم من ازین قضایا خبر نگاشتم
و حسب وعده رئیس صا حسب دولت منتظر بودم که سبب در
همکاری یارزم جدید بگیری ولی اکنون برای من این دسیسه
ایجاد شده است من به قضاوت و حق یقی شما عقیده میکنم که
میوانید حقیقت را در پاینده که نام با حق درین مو ضو عیکه
نمودا نو چگونه است پیچانیده میشود .

انشاء محمدخانم

در ۱۳۵۲

انشاء

: جواب :

معرفت‌آواشی خود را
باخان محمد خان و عبدالرزاق
خان در اورا ق گلدسته گفته‌ام
و محمداکرم خان را جدیاً از
چند شب گذشته معرفت
خان محمد خان همان‌خان
محمد خان مشهوره فرستاد
و عبدالرزاق خان فرماندهان
عربانی سابقه است .

متن های سوال و جواب

: جواب :

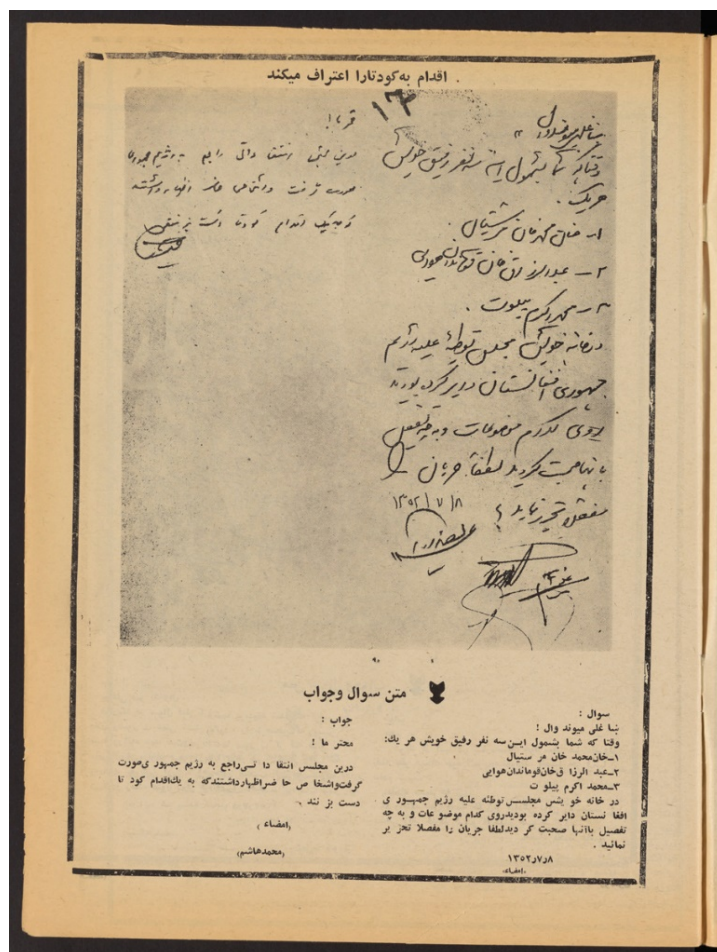
جواب :
 درین مجلس که در روز
 اگانه اعتراضیه نوشته
 آنچه در جریان تحقیقات
 موم شده است خان محمد
 و عبدالرزاق خان و محمد
 خان پیلوت حاضرند.

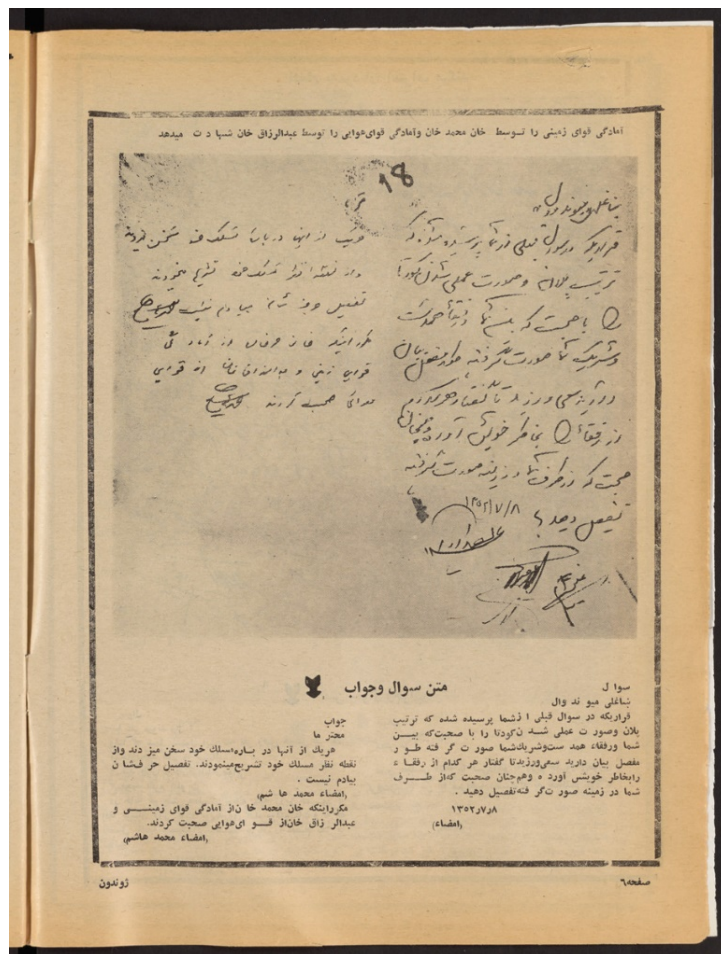
سوال :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قراقرم که شما در جو اب
خویش تحریر نموده اید که
در مجلس علیه روز یکم
جمهوری افغانستان در دست
شما تشکیل شده بود در متکب
شبهای شده بود در اشغالی
که درین مجلس تو غله
علیه روز جمعه ی تحت
عربی شما تشکیل شده بود
که معری تو غله (افغان)

1. 424.





ضمیمه دوم

متن مکمل: بیانیه محمد داؤد به مناسبت افتتاح لویه

جرگه ۱۳۵۵

بسم الله الرحمن الرحيم

د لوی او توانا خدای په نامه

د افغانستان د ملت محترمو نمایندگانو! زموږ د ملت په عنعنو کښې دیموکراسی ژوری ریښی لری، او لکه چه تاسو ټولو ته معلومه ده، لویه جرگه زموږ د دې ملی خصوصیت یوه څرگنده نمونه ده.

په دې مهم او تاریخی وخت کښې چه تاسی محترم هیوادوال د ملت په وکالت سره د افغانستان د جمهوري دوری د لومړنی جرگی د نماینده گانو په حیث نن ورځ په دی تالار کښې را ټول شوی یاست، او د هیواد د نوی جمهوري نظام د اساسی قانون په مسوده باندی د غور کولو وروسته تصمیم نیسی، خپله وظیفه بولم، چه له ځان او خپلو ملگرو او همکارانو له خوا کابل ته ستاسی تشریف راوړلو ته د زړه له کومی ښه راغلاست ووايم. او په مسوده باندی د پوره غور کولو لپاره چه د گران افغانستان په سرنوشت او راتلونکی نیکمرغی کښې به ښکاره اغیزه ولری، د خدای له درباره ستاسی د موفقیت هیله کوم.

نماینده گان محترم!

ملت ها و جوامع در تلاش ها و جستجوی آرزو های تازه و مقاصد نو هستند و تاریخ در حقیقت عبارت از داستان ارتقای بشر از یک مرحله به مرحله دیگر می باشد. بنا بر آن طبیعت، نیرو، ظرفیت و استعداد بشر به حیث یک موجود تاریخی با طرح های ثابت و ساکن سازگار نیست، و بشر تحول پسند و ارتقا پذیر است.

وقتی پدیده ای مواجه به رکود و در نتیجه متوقف می گردد، قهراً

عکس‌العملی را بار می‌آورد که شدت انعکاس آن مربوط به درجه فساد، فقر و بی‌عدالتی اجتماعی و اقتصادی جامعه، وضع نابسامان مردم و بسا عوامل دیگر در کشور می‌باشد.

انقلاب عملیه تغییر، اصلاح و تحول در اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه است، به نحوی که منافع اکثریت مردم را به شیوه‌های مثبت، و متریقی، مطابق به شرایط و قانون تکامل جامعه علم‌ا و عملاً تأمین نماید.

۲۶ سرطان ۱۳۵۳ این تاریخ بزرگ و فراموش ناشدنی نقطه حرکت ما به سوی پیروزی نقطه درست و اصولی حرکت ما و تاریخ شکوهمند انقلاب ما بود.

انقلاب در هر جامعه مولود شرایط و عوامل نا همگون و غیر عادلانه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌باشند، که استمرار، دوام و بقای آن ملت را به اجبار، انحطاط و چنان خطرات جبران ناپذیری میکشاند که بی‌علاقه‌گی عناصر ملی، وطنپرست را در برابر آن میتوان گناه عظیم شمرد.

راجع به جامعه قبل از انقلاب سال ۲۶ سرطان، در بیانیه‌های سابق‌های خود توضیحاتی به اطلاع عموم هموطنان عزیز رسانیده‌ام که دوباره توضیح مفصل آنرا تکرار می‌دانم و به خلاصه آن اکتفا میکنم.

اورگان‌های دولت استفاده‌های ناجایز را مسابقه‌کنان از مال بیت‌المال و جیب مردم حق مسلم خود میدانستند، استفاده از نفوذ مقام رسمی شکل قانون را به خود اختیار نموده بود. پاکی، تقوا و احساس وطنپرستی مورد استهزاء و تمسخر قرار میگرفت. اکثر مواد و احکام قانون اساسی نافذ وقت، و دیگر قوانین متعلق به آن عملاً به تعویق و الغا درآمده بود، و اجراآت خود سرانه و بیباکانه زیر عنوان دیموکراسی قلابی صورت میگرفت که حقایق آن البته از خاطره‌های هموطنان فراموش نگردیده است.

از لحاظ اقتصادی وضع کشور به حالت آشفته و رقت بار و قابل تأسف درآمده بود. رشد و توسعه اقتصادی که با تطبیق دو پلان پنج‌ساله اول و دوم

نسبتاً سر و صورتی گرفته بود، به رکود و قهقرا مواجه شد و پلان گذاری کشور تابع انارشی و مربوط تصامیم آنی و عاجل قرار گرفت و در نتیجه این وضع، در عاید ملی کشور افزایش قابل ملاحظه ای به وجود نیامد، و از آن هم قسمت عمده آن همه سالانه به عوض اینکه سرمایه گذاری گردد به راه های غیر مثمر حیف و میل گردید. خلاصه اینکه طی آن چند سال نابسامانی ها و بی بند و باری های عام و تام از لحاظ اقتصاد در جامعه ما حکم فرما بود و این امر اقتصاد کشور را در آستانه ورشکست قرار داد و موجب کندی کامل رشد اقتصادی و اجتماعی مملکت گردید.

از لحاظ اجتماعی، علاوه از فقر و بیسواد و بیماری که متأسفانه نصیب اکثر کشورهای در حال رشد می باشد، بیکاری و عدالت ناشی از عدم هماهنگی در سکتور های مختلف دولت یاس و نا امیدی را بیش از پیش، در دل و دماغ مردم خاصاً جوانان به شدت جا گزین ساخت. اندیشه ها، نظریات و افکار افراطی و تفریطی کورکورانه به نسل جوان استیلا یافت. تناقضات و تضاد ها در فکر و عمل ریشه دواند.

قوه مقننه، کشور خصلت و ماهیت اصلی خود را از دست داده بود و به عوض دفاع از منافع حقوق واقعی مردم و احترام به قانون عده آنها خود قانون شکن گشتند و به اعمال ضد مردمی آغشته و آلوده شدند، و به منتهای بیباکی از همه انواع فساد، بی نظمی ها و اخلاص گری ها یا پیشتیبانی نمودند یا چشم پوشیدند.

فقر، تنگدستی و فشار نصیب اکثریت محروم جامعه بود و مانند مال و متاع موروئی، همواره از اطراف به اخلاق آنها منتقل می شد. برعکس دارایی، نفوذ، راحت و اسباب تنعم مادی نصیب عده محدودی بود که در واقعیت امر میتوانستند همه اجراءات و مقررات دولت را به سود و دفاع از منافع شخصی خود چرخ دهند و به اشکال مرئی و نامرئی، در سایر تشکیلات دولت نفوذ خود را تقویه، بسط و توسعه بخشند.

قوه قضا یعنی رکن مهم دیگر دولت، در تحت چنین شرایط و فضا ممکن

نبود تحت تاثیر قرار نگیرد و برآستی بتواند طوری که شاید و باید عدالت را به مفهوم حقیقی آن در کشور برقرار نگهدارد.

شگاف عمیق در شیرازه وحدت ملت، شخصیت و تلاش های فکر و عمل، ایجاد و ازدیاد تضاد ها و عقده ها، قانون شکنی و لجام گسیختگی، انارشی و فقدان نظم و دسپلین ملی، جامعه ما را به درجه علیل، مریض و ناتوان ساخته بود که به اندک ترین نا مبالاتی و بی تفاوتی دیگر، قریب بود محکوم به سقوط و نیستی گردد.

چنین محیط تیره و تاریک و فضای آشفته و رقت بار موجب و علل عمده ای را فراهم نمود تا به منظور دفاع از هستی و بقای جامعه و به منظور نجات کشور از فساد و اجبار و حکم ضمیر و نزاع وجدان عملی را انجام دهیم که غایه و هدف اصلی آن جز سعادت و اعتلای حقیقی وطن و خدمت به اکثریت مردم نجیب افغانستان چیزی دیگری نباشد.

نتایج تلخ و ناگوار آن دوره امروز نصیب ما گردید و سالیانی به کار است تا این همه انارشی و تفرقه، فساد اجتماعی و اداری، رکود اقتصادی و بی عدالتی های اجتماعی یکی بعد دیگر اصلاح گردد و وضع اقتصادی و اجتماعی کشور به منفعت اکثریت مردم بهبود یابد، که این عملیه به ذات خود تغیر ذهنی افراد این کشور را از سوابق کهنه و فاسد گذشته، ایجاب می کند و آنرا موافق با روحیه ملی، اصول اخلاقی و انسانی یک جامعه مترقی موافق به عصر و زمان حتمی و لازمی می سازد.

متکی به شرح مقصد فوق انقلاب ۲۶ سرطان یک ضرورت حیاتی و رسالت تاریخی و ملی بود. این انقلاب در واقعیت و حقیقت دفاع از مصالح و منافع ملی و ترجمان راستین از افکار و نظریات مردم نجیب افغانستان بود.

منظور دیگر آن تنها تغیر رژیم به رژیم دیگر و یا انتقال قدرت از دست به دستی نبود؛ بلکه پاسخ راستین به نیاز های مبرم داخلی، خواسته های عصر و زمان ما است و از آغاز خود به اعاده حیثیت برای ملت و احیای مجدد نیرو

های مردم که در اثر دسیسه های استعماری، مفسد و نارسائی های داخلی، در هم و برهم شده بود. مساعی دامنه دار و همه جانبه خود را به راه انداخت و از همان آغاز از یک طرف پلان های بنیادی و اصلاحات اساسی را در زمینه اقتصاد و نیروی تولید سر دست گرفت و از جهتی هم در بخش قوانین و ریفورم های که محتوی و ماهیت آن بر اساس ایدئالوژی ملی متری که مطابق و با موازین ملی و اسلامی هماهنگ و با شرایط عینی و ذهنی جامعه و متناسب به واقعیت های تاریخ است، نافذ ساخت.

سوسیالیزی را که ما به حیث روش اقتصادی به منظور سازمان دهی جامعه نوین افغانی برگزیده ایم، در حقیقت امر راه توصل به عدالت اجتماعی و از بین بردن تفاوت و تضاد طبقاتی به شیوه های مثبت و متری به طرق مصالحت آمیز آن است. و این همان روش و راهی است که منافع آنرا واقعیت های تاریخ، فرهنگ ملی و شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه ما، و روحیه حقیقی و واقعی اسلام تشکیل می دهد و از اصول عمده و اساسات متری آن در جهت تامین حق و عدالت، آزادی و مساوات، برادری و برابری و محکوم نمودن تبعیض و ریشه کن ساختن استثمار و از بین بردن هر نوع بهره کشی انسان از انسان استفاده می کند.

نمایندگان محترم!

در این دوره حساس و تاریخی کشور و در این فرصتی که همه وطن پرستان واقعی و شیفته اعتلای این خاک با تمام امکانات بشری خود، به امید ساختمان یک افغانستان نوین، نیرومند و سرفراز و به منظور خدمت به اکثریت مردم خود، از صمیم قلب می کوشند و می طینند، یک اقلیت مرتجع، ضد ملی و ضد انقلاب وجود دارد که زیر افکار و عناوین مختلف و شعارهای ظاهراً متری؛ اما کاذب و فریبنده می خواهند بین طبقات مختلف ملت از یک طرف، و بین ملت و دولت از طرف دیگر، بدبینی، تفرقه و نفاق تولید نمایند و در نتیجه از مقاصد شوم خود بهره برداری ناجایز نمایند؛ اما به شهادت تاریخ اطمینان کامل دارم که در برابر شعور طبیعی ملت افغانستان و

تجارب آنها، اغراض شوم ضد مردمی و ضد ملی همچو عناصر، مثل همیشه به شکست مواجه خواهد شد.

درین مدت سه و نیم سال دولت جمهوری با دل فراخ و با کمال حوصله و خونسردی پروپاگند و اتهامات غرض آلودی را بر ما بستند، شنیدیم و می شنویم، از اهداف شوم و مقاصد شوم آنها آگاه هستیم، تخریشات و تخریباتی که بر ضد انقلاب و سلامت ملی به عمل آورند و یا بیاورند، بی اطلاع نیستیم و نخواهیم بود. لذا به آنها خاطر نشان میسازیم که هیچگونه تبلیغات سوء، تخریشات و تخریبات آنها مانع حرکت ما به سوی پیشرفت و به ثمر رساندن هدف انقلاب ملی ما که خدمت به اکثریت مردم افغانستان است، نخواهد گردید. و به لطف خداوند بزرگ و باپشتیبانی قاطبه ملت افغانستان به این راه حق، مترقی و مردمی یکجا دست به دست ملت خویش به پیش خواهیم رفت.

تحلیل و ارزیابی وضع اقتصادی و اجتماعی کشور مخصوصاً بعد از ختم دوره اول و دوم پلان پنج ساله الی آغاز انقلاب ۲۶ سرطان اجراءات و مساعی ایکه در ظرف سه سال جمهوریت یعنی الی ختم سال ۱۳۵۴ بعمل آمده و همچنان تطبق اولین پلان هفت ساله جمهوریت که از حمل هذا سنه شروع گردیده با تحلیل و ارزیابی آن در وضع اقتصادی و اجتماعی کشور در ختم پلان از طرف من و وزرای محترم وقتاً فوقتاً توسط رادیو و جراید به اطلاع عموم هموطنان رسانیده شده و روشنی کافی در موضوعات فوق انداخته است که نمی خواهم وقت وکلای محترم را با تکرار دوباره آن صرف کنم. آنچه می خواهم به صورت مختصر تذکر دهم، خطوط عمده ایست که با تطبیق اهداف، پروگرام و معیارهای سیاست اقتصادی در ختم پلان هفت ساله چه تغیراتی در ساحات اقتصادی و اجتماعی کشور به میان می آید.

رشد عواید داخلی ۱۴۴.۶ فیصد، رشد مصارف سرمایه گذاری ۴۹۷ فیصد و رشد مصارف عادی به اندازه ۱۰۶ فیصد تخمین شده است که این امر منتج به تشکیل بیشتر سرمایه جهت تمویل مصارف انکشافی می گردد. ارزش صادرات به اندازه ۷۳.۸ فیصد ازدیاد، و ارزش واردات در حدود

۵۵ فیصد پیش‌بینی شده است. ارزش خالص تولیدات صنعتی از ۵۰۶.۵ میلیارد به ۱۰۲۰ میلیارد افغانی افزایش می‌یابد که رشد ۸۳.۲۰ فیصد را احتوا می‌کند. ارزش تولیدات زراعتی از ۵۳.۸ میلیارد افغانی به ۷۳.۹ میلیارد افغانی یا ۳۷ فیصد افزایش خواهد یافت. تولید مجموعی انرژی برق از ۷۰۰ میلیون کیلووات ساعت به ۱۶۰۰ میلیون کیلووات ساعت بلند خواهد رفت، یعنی ۱۲۸.۶ فیصد.

وضع آبیاری زمین‌های فاقد آب کافی ساحه ۱۶۷۵۰۰۰ جریب زمین، و زمین‌های بایر که جدیداً تحت آبیاری می‌ایند، عبارت از ۳۱۰ هزار جریب زمین خواهد بود.

طول مجموعی سرک‌های موتر رو، از ۹۲۰۰ کیلومتر به ۱۱۰۰۶ کیلومتر یا ۱۹.۶ فیصد افزایش خواهد یافت.

طی پلان هفت ساله منجمله طول مجموعی یک هزار هشتصد و ده کیلو متر خط آهن ۱۱۸۶ کیلومتر آن تحت ساختمان گرفته خواهد شد.

طول عمومی لین‌های چنل سیستم از ۲۷۰۰ کیلومتر به ۴۷۰۰ کیلومتر یعنی ۷۳.۱ فیصد و تعداد تیلیفون از ۲۱ هزار پایه به ۴۰ هزار پایه افزایش می‌یابد، یعنی ۹۰.۵ فیصد، و سیستم مایکروویو به ظرفیت ۳۰۰ کانال مخابراته تیلیفونی و تلویزیونی تکمیل خواهد گردید.

تعداد مکاتب ابتدای اساسی از ۱۳۴۵ باب به ۲۳۵۵ باب و تعداد مکاتب مسلکی از ۲۹ باب به ۸۴ باب، یعنی بالترتیب از ۷۵ فیصد به ۱۲۸ فیصد افزون خواهد شد. فیصدی جذب شاگردان دارای سن شمول به مکتب از ۴۴ فیصد به بیش از ۷۰ فیصد بلند خواهد رفت و تعداد شاگردان دوره ابتدایی از ۷۱۰ هزار به یک میلیون سه صد هزار نفر یا به ۶۴.۶ فیصد، در اخیر پلان خواهد رسید.

تعداد بستر در شفاخانه‌های ملکی از ۳۶۰۰ به ۵۲۰۰ بستر یعنی ۵۸ فیصد افزون خواهد گردید و در اخیر پلان به تعداد داکتر ۸۹ فیصد افزایش

به عمل خواهد آمد.

در نتیجه این همه تحولات در ساحات اقتصادی و اجتماعی اوسط رشد سالانه عاید غیر خالص ملی از ۲.۴ فیصد به ۶.۳ فیصد ارتقاء و همچنان رشد وسطی سالانه عاید فی نفر در پلان هفت ساله از ۰.۰۱ فیصد به ۴ فیصد نسبت به سال گذشته بلند برده خواهد شد. با تطبیق پروگرام های انکشافی و توسعه فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و اداری در پلان هفت ساله برای ۲۰۸ هزار نفر به سویه عالی، متوسط و کارگر ماهر زمینه استخدام فراهم خواهد شد.

باید دانست که تطبیق اهداف فوق و تامین انکشاف اقتصادی تنها و تنها وابسته به حجم سرمایه گذاری و منابع مالی نبوده، ایجاب می کند همزمان قدم های استواری در راه ایجاد یک اداره سالم اقتصادی، طرح اساسات قانون و تربیه کدر های فنی برداشته شود.

برای آنکه عملیه پلان گذاری بصورت منسجم ادامه یابد، دولت به طرح پلان های طویل المدت در بعضی سکتور های مهم اقدام خواهد نمود و واحد های پلان گذاری و تطبیق پلان را در ترتیب تمام سطوح تقویه خواهد نمود. انکشاف سالم اقتصادی بدون تردید ایجاب می کند تا اصول اداری کشور با نیازمندی ها هماهنگ گردد.

در پلان هفت ساله دولت جمهوری سعی خواهد نمود بعد از تشخیص پرابلم ها، روش های اداری را مرحله به مرحله اصلاح و تشکیلات لازمه برای تطبیق ریفورم اداری ایجاد کند. طی مدت ۷ سال ممکن در بعضی از پیش بینی ها تغییراتی وارد گردد و نوسانات اقتصادی بین المللی مخصوصا اهداف پلان را متأثر سازد. بنابراین تحولات ناشی از تحولات اقتصادی و اجتماعی در چوکات پلان های سالانه رعایت گردد.

نظر اندازی به تاریخ کشور ما این واقیعت را ثابت می سازد، هر وقتیکه ارزوهای مشترک ملت و زعامت ملی افغانستان برای حفظ هویت ملی،

استقلال کشور، ترقی و تعالی افغانستان متجلی بود، به همان درجه ما بر مشکلات فایق میشدیم. و راه خود را برای رسیدن به هدف می یافتیم؛ اما تاریخ این راهم نشان داده که بی تصمیمی و بی اتفاقی و پراکنده گی آرزوهای ما را کشته و ما را از راه ما برای نیل به هدف دور کرده و سیر پیشرفت ما را بعضاً بطی و گاهی متوقف ساخته است. امروز نیز از همان لحظات تاریخ افغانستان است که ملت با یک مشکل بزرگ مواجه می باشد. این مشکل عبارت از مشکل پسمانده گی است. در جهان امروز هیچ مشکل، مشکل تر از مشکل پسمانده گی نیست.

نماینده گان محترم!

حقایق و واقعیات ها هر قدر تلخ و ناگوار هم باشد، نمی توان به هیچ صورت آنها را نادیده گرفت و یا از ان انکار نمود. با قبول این حقیقت باید کاملاً ملتفت باشیم که یک ملتی در حال رشد با هزاران مشکلات و پرابلم های متعدد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، داخلی و خارجی با امکانات محدودی دست داشته خود، بدون حوصله و قبول محرومیت ها و زحمات دوامدار و خسته گی ناپذیر اقلاً یک نسل، امید رسیدن به فردای بهتر خیلی مشکل به نظر میرسد. آنهائیکه تنها به سخنان و کلمات میان خالی بخواهند خود و مردم خود را فریب دهند، در حقیقت در برابر تاریخ و مردم خود مرتکب گناه عظیم شده خواهند بود. انقلاب جمهوریت ما باید هیجان ملت ما را برای جبران این مشکل برانگیزد.

ضرورت این مرحله تاریخ بما حکم می کند که باید همه افراد ملت ما کلیه اختلافات و منافع شخصی را از بین خود دور کنند و برادروار جهت منفعت بزرگ ملی حرکت نمایند.

نماینده گان محترم ملت!

تهداب و اساس سیاست خارجی دولت جمهوری افغانستان به دو اصل عمده و مهم ذیل استوار است:

اولاً بر حفظ استقلال منافع و حاکمیت ملی که بر اساس روحیه ناسیونالیسم و آزاد منشی مردم ما که مقدس ترین میراث پر افتخار و حماسه های درخشان و خاطره های ملی ما می باشد، استوار است و خواهد بود.

ثانیاً بر بنای بیطرفی مثبت و بر اساس عدم انسلاک، قضاوت آزاد در مسایل بین المللی، همزیستی مسالمت آمیز و احترام متقابل با همه مردم و ملل صلح دوست جهان و احترام به منشور ملل متحد.

در این آرزومندی هیچگونه تبعیض در مورد هیچ کشور صلح دوست جهان چه خورد و چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک نزد ما وجود ندارد و این آرزومندی از تمنیات نیک و صلح جویانه مردم افغانستان الهام و سر چشمه می گیرد.

به منظور تحقق بخشیدن این سیاست خارجی کشور از آغاز تاسیس رژیم نوین کشور به منظور معرفی بهترافغانستان و توضیح اهداف انقلاب و نظام جمهوری ما مسافرت های رسمی و دوستانه که در بسا کشورهای دوست صورت گرفت، که نتایج بسیار مفید و مؤثری از همه این مسافرت ها و تماس ها حاصل شده و منتج به تحکیم بیشتر روابط دوستانه و توسعه همکاری های اقتصادی و تکنیکی ما با کشورهای مذکور گردیده است.

با توضیح مختصر فوق می خواهم راجع به انکشاف روابط افغانستان با بعضی از کشورهای جهان و منطقه به صورت خاص تذکراتی بدهم.

روابط دوستانه جمهوریت افغانستان با کشور دوست و همسایه بزرگ ما اتحاد جماهیر شوروی به صورت خلل نا پذیر ادامه دارد. این دو کشور، بر اساس همزیستی مسالمت آمیز، همسایگی نیک، و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر همکاری های مثمر و متقابل خود را یک بار دیگر با امضای پروتوکول تمدید معاهده عدم تجاوز متقابل تقویت مزید بخشیدند.

مناسبات جمهوریت افغانستان با کشور همسایه ما ایران، متکی بر علایق دیرین دوستی و برادری استوار است. یگانه اختلاف تخیکی، سر موضوع

دلتای آب هلمند که چندین سال تا حدی سبب سردی روابط دوستانه ما گردیده بود، با قراردادی که پس از طی مراحل قانونی خود به پیشنهاد حکومت، تصویب شورای ملی و توشیح پادشاه وقت بین مملکتین منعقد گردید، با تبادله اسناد مصدقه ان دلیل دیگری بین کشورهای ما وجود ندارد که مانع گسترش و توسعه بیشتر روابط دوستانه ما گردد.

علاق ما با همسایه بزرگ دیگر ما جمهوریت مردم چین همیشه دوستانه بوده و این دوستی بر اصول همزیستی مسالمت آمیز و حسن همجواری استوار می باشد. امیدوارم این علایق دوستانه که به منفعت ملت های ما است، هر چه بیشتر گسترش و تقویت یابد.

راجع به مناسبات افغانستان با پاکستان باید گفت که افغانستان به حیث یک کشور صلح دوست همواره طرفدار حل شرافتمندانه یگانه اختلاف سیاسی خود با پاکستان به اساس مذاکرات مستقیم و مسالمت آمیز بوده است. مسافرت شاغلی ذوالفقار علی بوتو، صدراعظم پاکستان به افغانستان و مسافرت این جانب به پاکستان در سال جاری به طرفین موقع داد تا روی موضوع اختلاف سیاسی که از سالیان دراز بین دو کشور موجود بوده و است مذاکره و تبادل نظر بعمل آید.

در نتیجه این تماس های مستقیم و تبادل افکار که در یک فضای صمیمیت و تفاهم صورت گرفت، فضای پدید آمده که ما را امیدوار می سازد که اختلاف سیاسی ما در آینده راه حل شرافتمندانه را بیابد و نتیجتاً دو کشور بتوانند مانند دوستان باهم زندگی کنند.

تا کنون قدم مثبتی که در نتیجه این تماس های مستقیم و مسافرت های زعمای هر دو کشور و ممالک یکدیگر شان برداشته شده، تا رسیدن یا نه رسیدن به یک حد نهایی و شرافتمندانه قضیه پشتونستان که عبارت از موافقه طرفین و خود داری از تبلیغات مخاصمانه علیه یکدیگر شان می باشد، که این قدم بذات خود نمایانگر آرزومندی جانین برای رفع این اختلاف اصلی

شمرده شده بتواند.

افغانستان همیشه و به طور مداوم از احقاق حقوق برادران پشتون و بلوچ خود پشتیبانی نموده و می نماید. نقطه اساسی ایکه اختلاف سیاسی دو کشور را طی سالیان متمادی بوجود آورده، تنها و تنها همین پرابلم بوده که امیدوارم جوانب ذیعلاقه بتوانند روزی به حل شرافتمندانه این اختلاف سیاسی خود نایل گردند.

مناسبات دوستانه و عنعنوی افغانستان و هند با روی کار آمدن رژیم جمهوری در کشور وارد مرحله جدیدی گردیده و زمینه همکاری های وسیعتری را بین دو کشور دوست و غیرمنسلک منطقه فراهم کرده است. امیدوارم با توسعه مزید روابط دوستی و همکاری بین کشورهای ما برای تأمین صلح و ثبات در منطقه مفید و مؤثر باشد.

روابط افغانستان با ایالات متحده امریکا از شروع تاسیس خود بر بنای دوستی و حسن تفاهم بر قرار بوده و از آغاز استقرار نظام جمهوری در کشور توسعه و تشدید مزید یافته است. مسافرت های دوستانه رجال طرفین در کشورهای همدیگر شان موجبات دوستی و تفاهم بیشتری را بین کشورهای ما به میان آورده است.

در این موقع وجداناً خود را مکلف می دانم تا از طرف مردم و حکومت افغانستان و شخص خودم نسبت به کمک های دوستانه اقتصادی و تخریکی جمله کشورهای دوست و سایر موسسات بین المللی که در پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور ما سهم بارز و موثری گرفته اند، از صمیم قلب اظهار شکران و سپاس گذاری نمایم.

نماینده گان محترم ملت !

افغانستان از جمله کشورهای غیرمنسلک و منسوب به جهان سوم می باشد. جهانی که سالیان دراز تحت تاثیر استعمار و امپریالیزم جهانی صدمات و خسارات بزرگی را متحمل گردیده، امروز از خواب غفلت بیدار

شده است. احتیاج مبرم و حتمی این جهان به غرض تحول و انکشاف، آنها را به جنبش و حرکت جدید دینامیکی واداشته که در این عصر نمی توان آنرا بی تأثیر و نادیده تلقی کرد، و شکی نیست که این مرحله مهم تاریخ است. موفقیت این جنبش عظیم از همه بیشتر بسته به وضیعت فکر و عمل کامل آنها خواهد بود. باید شرایط عینی و ذهنی هر یک از این کشورها دقیقاً تحلیل شود، تا در روشنی آن به شکل یک جبهه واحد، حرکت به سوی ارتقاء مؤثر تسریع گردد.

آرمان های جهان سوم به منظور ترقی اجتماعی و ایجاد یک جامعه متوازن و مرفه، متکی بر عدالت اجتماعی از طریق ایثار و زحمات فراوان به نتیجه مطلوب خواهد رسید.

افغانستان به حیث یک کشور اسلامی با اعتقاد خاصی که به ارزش های عالی و ارشادات مقدس اسلامی دارد و تامین آنرا متضمن سعادت جامعه اسلامی می داند، مساعی صادقانه خود را در راه تامین نزدیکی و همبستگی بیشتر و همکاری های وسیعتر بین کشورهای اسلامی ادامه داده است.

افغانستان همواره خواهان اعاده کامل حقوق مشروع مردم فلسطین بوده و با پشتیبانی همیشگی خود از مجادلات قهرمانانه ملت دلیر فلسطین ادامه می دهد و عقیده دارد تا زمانی که اراضی اشغالی عربی از تسلط قوای اشغالگر اسرائیل تخلیه نگردد و حقوق حقه فلسطین برای تاسیس یک دولت فلسطین تحقق نیابد، معطله شرق میانه حل نگردیده و صلح عادلانه و دوامدار در این منطقه حساس و مهم جهانی تامین شده نمی تواند.

سیاست ما سیاست صلح و دوستی و احترام به حقوق و منافع دیگران است. در عین زمان باید بگویم که ملت افغانستان تحت هیچگونه شرایطی به عدم مراعات منافع ملی خود وادار نخواهد شد و بر پرنسیپ های اساسی خود معامله و سازش نخواهد کرد.

وکلائی محترم لویه جرگه!

با کسب گزارشات مختصر فوق از این سه و نیم سالی که از انقلاب ملی و نظام فرخنده جمهوری ما گذشت، حال اجازه می‌خواهم تا سر موضوعی که امروز به آن منظور در این جا یعنی در مرکز کشورخویش دور هم گرد آمده ایم، چند کلمه ای به عرض برسانم.

به تاسی از احساس مسئولیت بزرگ در برابر مردم که افتخار خدمتگذاری آنها را به عهده دارم و وفا به پرنسپ های انقلاب ما، خود را مکلف می‌دانم تا وجایب خویش را با کمال امانت داری، در حدود توان در برابر ملت حق‌دار و نجیب افغانستان ایفاء نمائیم.

با پیروی از همین احساس صادقانه و با در نظر داشت این واقعیت مسلمی که در طول تاریخ معاصر وطن خود ما و بسا از کشورهای دیگر، آنچه تجارب تلخ نشان داده و به همگان آشکاراست، نه استبداد و مطلق‌العنانی و نه لجام گسیختگی و انارشی، هیچکدام نتوانسته و نمی‌تواند دردهای حقیقی یک ملت رو به انکشاف را مداوا سازد. من متعقد هستم، مردم افغانستان در وضع کنونی هر چه بیشتر به همبستگی کامل وحدت فکر عمل، کار و زحمت خستگی ناپذیر در محیط برابری و برادری و آمیخته با یک احساس قوی دسپلین ملی ضرورت دارد. لذا از تجارب گذشته باید آموخت و برای سعادت آینده وطن خود در جهت رشد طبیعی راهی را باید جستجو کرد که در شرایط فعلی و ملی، خالی از افراط و تفریط و تقلید نا آگاهانه بوده برای انکشاف سریع و سالم کشور مفید و موثر واقع گردد.

طوری که سال‌ها قبل گفته بودم و این عقیده خود را تکرار می‌کنم: هدف نهایی هر تحول جز قایم ساختن یک دیموکراسی واقعی و معقول، که بنای آن بر تاسیس حقوق اکثریت مردم و اصل حاکمیت ملی استوار باشد، چیزی دیگری بوده نمی‌تواند. به تاسی از این مفکوره بعد از تحقق ثبات انقلاب به توفیق خداوندی و با همکاری کمیسیون‌های که به این منظور تعیین شده بودند، مسوده قانون اساسی جمهوریت افغانستان ترتیب و اینک آنرا حسب وعده به حضور شما وکلای محترم لویه جرگه افغانستان تقدیم می‌کنم. صرف آنچه را

من از اعضای محترم این مجلس بزرگ ملی آرزو و تمنا دارم، اینست که مسوده قانون اساسی به شیوه کاملاً دیموکراتیک و آزاد مورد غور و مذاقه قرار گیرد.

امیدوارم قانون اساسی دولت جمهوری بحیث مشعل فروزان انقلاب ۲۶ سرطان، راهنما و دستورالعمل شایسته ای برای دولت به شمار آید و در پرتو هدایات آن ملت نجیب افغان بتوانند شالوده ای یک افغانستان قوی و مستحکم، مترقی و آبرومند را بنیان گذاری کند.

ملت غیور و با شهامت افغانستان!

دیگر فرصت آن نیست تا نیروی های ملی در برابر مصالح ملی و اهداف انقلاب شکل انزوا و بیتفاوتی را اختیار نماید و به شکل عناصر پسیف و غیرفعال جامعه، بصورت اعضای طفیلی به حیث یک قشر مستهلک و فاقد رسالت باقی بماند؛ زیرا انقلاب ملی به همه نیروهای وطن پرست و وظیفه می دهد تا اصول و اساسات انقلاب را از سطح به عمق و از عمق به سطح تامین و گسترش دهند و در راه به سر رسانیدن اهداف انقلاب نیروی های خویش را در خدمت و راهنمایی مردم خود از شهر به شهر و از قریه به قریه به مصرف رسانند و به وحدت فکر و عمل در مزرعه و کارگاه، در دفتر و پشت جبهه یکسان و هماهنگ در راه پیشبرد اهداف انقلاب که جز اعتلای وطن و سر بلندی ملت افغانستان چیزی دیگری بوده نمی تواند، از صمیم قلب بکوشند.

این رسالت تاریخی و انسانی انقلاب عظیم جمهوریت ما است و این هم وجدان های خبیر و آگاه نیروی های ملی که باید به آن لبیک بگویند. اینها محض حماسه و مجرد شعار نیست، واقعیت است، تاریخ است، رسالت است و بالاخره آینده روشن و تا بناک و راه نجات است و بدون یک تعهد انقلابی مجهز به آیدئولوژی ملی مترقی، تحقق بخشیدن هر نوع عدالت اجتماعی در کشور از حدود یک شعار تجاوز نخواهد کرد.

ای ملتی که در سخت ترین پیکارهای تاریخ پر افتخار خود همت عالی و غرور ملی خود را از دست ندادید، چرا امروز به خود احساس ضعف و ناتوانی مینمائید؟

قباي زندگاني چاك تاكي؟

چو موران زيستن در خاك تاكي؟

بيرواز آ و شاهيني بياموز

تلاش دانه در خاشاك تاكي؟

تل دي وي افغانستان

پاينده باد ملت

ژوندي دي وي جمهوريت

نماینده گان محترم ملت! به اجازه شما برای انتخاب رئیس این لویه جرگه ملی ما، من از جناب استاد محترم که شاگردان زیادی را از جوانان این مملکت به پوهنتون افغانستان تربیه کردند، از استاد حقانی خواهش میکنم که چوکی موقت ریاست را برای تعیین رئیس اصلی این لویه جرگه اشغال بفرمایند.

(پایان بیانیه محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم حین افتتاح لویه جرگه ۱۳۵۵ - برگرفته از سالنامه ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶، وزارت اطلاعات و کلتور، مطبعه دولتی، کابل، صفحات ۱۲ تا ۲۲)

ضمیمه سوم

قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان

(منتشره جریده رسمی شماره ۳۶۰ - مورخ دوشنبه ۱۵ حمل ۱۳۵۶ ش مطابق ۴ اپریل ۱۹۷۷)

توشیح رئیس جمهور افغانستان

بنام خداوند بزرگ و به آرزوی سعادت مردم نجیب افغانستان، من محمد داود رئیس جمهور افغانستان به تاسی از وظیفه نیکه نمایندگان نخستین لویه جرگه دولت جمهوری به استناد مصوبه تاریخی ۲۵ دلو ۱۳۵۵ هجری شمسی به اتفاق آراء بمن سپرده است، این قانون اساسی را الیوم پنجشنبه ۵ حوت ۱۳۵۵ هجری شمسی در کابل مرکز افغانستان توشیح و انفاذ آنرا اعلام مینمایم.

محمد داود اولین رئیس جمهور دولت جمهوری افغانستان

پنجم حوت ۱۳۵۵

دیباچه

از آنجایی که ملل و جوامع پیوسته در مسیر تاریخ در حال تکامل می باشند و از آنجایی که این واقعیت در زندگی تاریخی ما بحیث یک ملت و جزء جامعه بشری پدیدار گشته، بناً:

جهت تأمین یک زندگی آبرومند، استوار بر پایه های متین عدالت و کفایت و مملو از سعادت، رفاه و اطمینان،

جهت تأمین آرمانهای مقدس ملی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی انقلاب ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲،

جهت تقویه و استحکام روزافزون وحدت ملی، تضامن و تساند، تأمین عدالت اجتماعی، امحای تضادها به شیوه مثبت و متری مطابق به واقعیتهای تاریخ، فرهنگ ملی و شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه ما بمنظور احترام عمیق به تاریخ باشکوه و گذشته پر عظمت مردم کشور ما و مبارزات مستدام شان در راه حفظ هویت ملی و استقلال کشور و ایفای رسالت تاریخی و انسانی آنها، با ایمان به خداوند بزرگ (جل و جلاله) و پیروی از اساسات دین مقدس اسلام و بالاخره جهت تحقق اینهمه مقاصد و غایه ها، ما مردم افغانستان با درک شرایط و ایجابات عصر تصمیم گرفته ایم تا زندگی ملی خود را بر اساس آزادی، ترقی، حق، عدالت و صلح روی اصول برادری و برابری استقرار بخشیم و فلسفه حیات و سرنوشت نسل های امروز و فردای کشور را مطابق به اهداف اساسی و اقتصادی انقلاب ملی و متری ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ افغانستان بنیان گذاری نمائیم.

با درک این حقایق، این وثیقه ملی را به حیث قانون اساسی دولت جمهوری جهت تأمین سعادت و رفاه و ارتقای مادی و معنوی مردم نجیب افغانستان برای خود و رهنمائی نسل های آینده وضع نمودیم.

فهرست

فصل اول: هدفهای اساسی

فصل دوم: اساسات اقتصادی

فصل سوم: دولت

فصل چهارم: حقوق و جایب مردم

فصل پنجم: ملی جرگه

فصل ششم: لویه جرگه

فصل هفتم: رئیس جمهور

فصل هشتم: حکومت

فصل نهم: قضاء

فصل دهم: اضطرار

فصل یازدهم: تعدیل

فصل دوازدهم: احکام انتقالی

فصل سیزدهم: احکام عمومی

فصل اول: اهداف اساسی

ماده اول: دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی.

ماده دوم: اجرای قدرت توسط مردم که اکثریت آنرا دهقانان، کارگران، منورین و جوانان تشکیل میدهند.

ماده سوم: تحکیم فکر و عمل بمنظور سهم گرفتن کامل مردم برای ساختمان و انکشاف مادی و معنوی کشور.

ماده چهارم: تأمین دموکراسی متکی بر عدالت اجتماعی و منافع مردم.

ماده پنجم: احترام به آزادی و کرامت انسانی و از بین بردن هرگونه تعذیب و تبعیض.

ماده ششم: استقرار و استحکام روز افزون نظام جمهوری.

ماده هفتم: ایجاد تحولات دوامدار، عمیق و بنیادی اقتصادی و اجتماعی متکی بر اساسات و ارزشهای مندرج این قانون اساسی بمنظور تأمین منافع اکثریت مردم افغانستان.

ماده هشتم: از بین بردن استثمار بهر نوع و شکلی که باشد.

ماده نهم: تضمین حق کار.

ماده دهم: تأمین و تعمیم تعلیمات ابتدائی اجباری، توسعه و رشد

تعلیمات ثانوی عمومی، مسلکی و عالی بصورت مجانی بمنظور پرورش و اکمال کادرهای علمی و فنی جهت خدمت به مردم.

ماده یازدهم: بسط و توسعه طب وقایوی و معالجوی بمنظور حفظ و بهبود صحت عامه.

ماده دوازدهم: احترام به اساسات منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و پشتیبانی از صلح عادلانه.

در نهایت تشکیل یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس برادری، برابری، تعاون و حفظ کرامت انسانی.

فصل دوم: اساسات اقتصادی

ماده سیزدهم: منابع از قبیل معادن، جنگلات و انرژی، صنایع بزرگ، مخابرات، تأسیسات مهم ترانسپورته هوایی و زمینی، بندر، بانکها، بیمهها، تأسیسات مهم تهیه ارزاق، آثار باستانی و تاریخی، مطابق به احکام قانون جزء دارائی ملت و اداره آن متعلق به دولت است.

ماده چهاردهم: حدنهایی ملکیت زراعتی توسط قانون اصلاحات ارضی تعیین و تثبیت می گردد.

ماده پانزدهم: ملکیت و تشبثات خصوصی متکی به اصل عدم استثمار توسط قانون تنظیم می شود.

ماده شانزدهم: کوپراتیف ها و شرکت های تعاونی تولید و مصرف با اشتراک مردم بمنظور تأمین منافع اکثریت مردم مطابق با حکم قانون از طرف حکومت تشویق، حمایت و رهنمائی می شود.

ماده هفدهم: سرمایه گذاریها و تشبثات خصوصی در ساحه صنایع متوسط، کوچک و دستی مطابق به احکام قانون تشویق، حمایت و رهنمائی می شود.

ماده هژدهم: تجارت کشور به اساس تجارت رهبری شده بروی منافع

اکثریت مردم مطابق با حکم قانون تنظیم می شود.

ماده نهم: مالیات براساس عدالت اجتماعی مطابق به احکام قانون اخذ می گردد.

فصل سوم: دولت

ماده بیستم: افغانستان دولت جمهوری دیموکراتیک مستقل، واحد و غیرقابل تجزیه می باشد.

ماده بیست و یکم: حاکمیت ملی در افغانستان بمردم تعلق دارد. ملت افغانستان عبارتست از: تمام افرادی که تابعیت دولت افغانستان را مطابق باحکام قانون دارا باشند.

برهر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می شود.

ماده بیست و دوم: دین افغانستان دین مقدس اسلام است. آن افراد ملت که پیرو دین اسلام نیستند، در اجرای مراسم مذهبی خود در داخل حدودیکه قوانین مربوط به آداب و آسایش عامه تعیین می کند، آزاد می باشند.

ماده بیست و سوم: از جمله زبانهای افغانستان پشتو و دری زبان های رسمی می باشند.

ماده بیست و چهارم: بیرق افغانستان دارای رنگ های سیاه و سرخ و سبز می باشد که بصورت افقی به اندازه های معین از بالا به پائین واقع شده و در قسمت چپ بالائی آن نشان ملی دولت نصب می باشد.

تعریف و اندازه بیرق و نشان ملی توسط قانون تنظیم می گردد.

ماده بیست و پنجم: قوای مسلح دولت جمهوری افغانستان بههدف های انقلاب ملی وفادار و به عنعنات ملی خود پابند می باشد و در خدمت مردم تحت اوامر حکومت قرار دارد.

قوای مسلح دفاع قلمرو افغانستان را بعهده داشته از طریق شورای عالی قوای مسلح در فعالیت های ملی سهم می گیرد.

ماده بیست و ششم: اداره افغانستان بر اصل مرکزیت مطابق باحکام قانون استوار است.

مرکز افغانستان شهر کابل می باشد.

فصل چهارم: حقوق و وجایب مردم

ماده بیست و هفتم: تمام مردم افغانستان اعم از زن و مرد بدون تبعیض و امتیاز در برابر قانون حقوق و وجایب مساوی دارند.

ماده بیست و هشتم: آزادی حق طبیعی انسان است، مگر اینکه به آزادی و شرافت دیگران یا به منفعت و امنیت عامه و مصالح ملی صدمه یا لطمه وارد نکند. این حق توسط قانون تنظیم می گردد.

ماده بیست و نهم: هر افغان که سن هژده سالگی را تکمیل کند، مطابق باحکام قانون حق رأی دادن را دارد.

ماده سی ام: برائت ذمه حالت اصلی است. متهم تا وقتی که به حکم قطعی محکمه با صلاحیت محکوم علیه قرار نگیرد، بیگناه شناخته می شود.

هیچ عملی را نمی توان جرم شمرد، مگر بموجب قانون.

هیچ کس را نمی توان مجازات نمود، مگر بر طبق حکم محکمه با صلاحیت.

هیچ کس را نمی توان مجازات نمود، مگر مطابق به احکام قانونیکه قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد.

هیچ کس را نمی توان تعقیب، گرفتار یا توقیف نمود، مگر مطابق باحکام قانون.

ماده سی و یکم: جرم یک امر شخصی است. تعقیب، گرفتاری یا

توقیف متهم و تطبیق جزاء بر او به شخص دیگری سرایت نمی‌کند.
تعذیب و تعیین جزائیکه مخالف کرامت انسانی باشد، جواز ندارد.
هر شخص حق دارد برای دفع اتهامیکه قانوناً علیه او وارد گردیده، وکیل مدافع تعیین کند.

ماده سی و دوم: مدیون بودن شخص در برابر شخص دیگر موجب سلب یا محدود شدن آزادی وی شده نمی‌تواند.

طرز و وسایل تحصیل دین توسط قانون تنظیم می‌گردد.
ماده سی و سوم: هر افغان حق دارد در هر نقطه از ساحه کشور خود سفر نماید و مسکن اختیار کند، مگر در مناطقیکه قانون ممنوع قرار داده است.
همچنین هر افغان حق دارد مطابق باحکام قانون بخارج سفر نماید و بوطن عودت کند.

ماده سی و چهارم: هیچ افغان به تبعید در داخل و یا خارج افغانستان محکوم شده نمی‌تواند.

هیچ شخص به منع اقامت در محل معین یا انتقال از آن محکوم شده نمی‌تواند، مگر درحالاتیکه قانون بمنظور تأمین امنیت و منافع عامه اجازه داده باشد.

هیچ افغان بعلت اتهام جرم به دولت خارجی سپرده نمی‌شود.

ماده سی و پنجم: مسکن شخص از تعرض مصئون است. هیچ شخص بشمول دولت نمی‌تواند بدون اجازه ساکن یا حکم محکمه با صلاحیت و بغیر از حالات و طریزیکه در قانون تصریح شده، به مسکن کسی داخل شود یا آنرا تفتیش کند.

در مورد جرم مشهود مامور مسؤول می‌تواند به مسکن شخص بدون اجازه او یا اجازه قبلی محکمه به مسؤولیت خود داخل شود و یا آنرا تفتیش کند.

مامور مکلف است بعد از داخل شدن یا اجرای تفتیش در خلال مدتی که قانون تعیین می کند، حکم محکمه را حاصل نماید.

ماده سی و ششم: ملکیت از تعرض مصئون است.

ملکیت هیچ شخص بدون حکم محکمه با صلاحیت مصادره نمی شود. استملاک ملکیت خصوصی تنها به مقصد تأمین منافع عامه در بدل تعویض عادلانه بموجب قانون مجاز می باشد.

هیچ شخص از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمی شود، مگر در حدود قانون.

طرز استعمال ملکیت بمنظور تأمین منافع عامه توسط قانون تنظیم و رهنمائی می شود.

ماده سی و هفتم: آزادی و محرمانه بودن اخبارات اشخاص چه بصورت مکتوبی و چه به وسیله تلیفون و تلگراف و یا وسایل دیگر باشد، از تعرض مصئون است.

دولت حق تفتیش اخبارات اشخاص را ندارد، مگر بموجب حکم قانون. در حالات عاجل که در قانون تعریف می گردد، مامور مسؤول می تواند بدون اجازه قبلی محکمه به مسؤولیت خود به تفتیش اخبارات اقدام کند.

مامور مکلف است بعد از اجرای تفتیش در خلال مدتی که قانون تعیین می کند، حکم محکمه را حاصل نماید.

ماده سی و هشتم: آزادی فکر و بیان از تعرض مصئون است.

هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر یا امثال آن مطابق باحکام قانون اظهار کند.

اجازه و امتیاز تأسیس مطابع و نشر مطبوعات تنها به اتباع افغانستان مطابق باحکام قانون داده می شود.

تأسیس مطابع بزرگ و تأسیس و تدویر دستگاه عامه فرستنده رادیو و تلویزیون مختص بدولت است.

ماده سی و نهم: اتباع افغانستان حق دارند برای تأمین مقاصد جایز و صلح آمیز بدون حمل سلاح مطابق باحکام قانون اجتماع نمایند.

ماده چهلیم: برای انعکاس خواسته های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تا زمانیکه این آرزو برآورده گردد و به رشد طبیعی خود برسد، سیستم یک حزبی در کشور برهبری حزب انقلاب ملی که بانی و پیشاهنگ انقلاب مردمی و مترقی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ مردم افغانستان است، برقرار خواهد بود.

ماده چهل و یکم: کار حق، شرف و فریضه هر افغان است که قدرت اجرای آنرا داشته باشد.

هدف عمده قوانینی که برای تنظیم کار وضع می گردد، رسیدن بمرحله ایست که در آن حقوق و منافع تمام زحمتکشان، دهقانان، کارگران و اصناف حمایت شود، شرایط مساعد کار فراهم گردد، روابط بین کارگر و کارفرما بصورت عادلانه و مترقی تنظیم گردد.

انتخاب شغل و حرفه در داخل شرایطی که قانون تعیین مینماید، آزاد می باشد.

ماده چهل و دوم: اتباع افغانستان به اساس اهلیت و بموجب قانون بخدمت دولت پذیرفته می شوند.

ماده چهل و سوم: تحمیل کار اجباری اگر چه دولت باشد، جواز ندارد. تحریم کار اجباری مانع تطبیق قوانینی نمی شود که بمنظور تنظیم فعالیت دسته جمعی برای تأمین منافع عامه وضع می گردد.

ماده چهل و چهارم: هر افغان ملکف است بدولت مالیه و محصول تادیه کند.

هیچ محصول و مالیه بدون حکم قانون وضع نمی‌شود.

اندازه مالیه و محصول و طرز تادیه آن با رعایت عدالت اجتماعی توسط قانون تعیین می‌گردد. این حکم در مورد اشخاص خارجی نیز تطبیق می‌شود.

ماده چهل و پنجم: دفاع از وطن وظیفه مقدس تمام اتباع افغانستان است.

کافه اتباع افغانستان به اجرای خدمت زیر بیرق مطابق باحکام قانون مکلف می‌باشند.

ماده چهل و ششم: پیروی از احکام قانون اساسی، وفا داری به اهداف انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و نظام جمهوری، احترام به رئیس جمهور، اطاعت به قوانین، رعایت نظم و امن عامه، صیانت منافع وطن و اشتراک در حیات ملی وظیفه تمام مردم افغانستان است.

ماده چهل و هفتم: هیچ کس نمی‌تواند با استفاده از حقوق و آزادی‌های مندرج این قانون اساسی به استقلال ملی، تمامیت ارضی، وحدت ملی و به خواسته‌های منافع اکثریت مردم و یا به هدف‌های انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ صدمه وارد کند.

فصل پنجم: ملی جرگه

ماده چهل و هشتم: ملی جرگه افغانستان مظهر اراده مردم آنست و از قاطبه ملت نمایندگی می‌کند.

ماده چهل و نهم: اعضای ملی جرگه که پنجاه فیصد آنرا دهقانان و کارگران تشکیل می‌دهد، از جانب حزب پیشنهاد و از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم مطابق باحکام قانون برای مدت چهار سال از طرف مردم انتخاب می‌شوند.

باین منظور افغانستان به حوزه‌های انتخاباتی تقسیم می‌گردد.

تعداد و ساحه حوزه ها توسط قانون تعیین می شود.

ماده پنجاهم: طرز و شرایط انتخاب وکلای ملی جرگه و وظایف شان مطابق باحکام قانون تنظیم می گردد.

طرز تدقیق وثایق و رسیدگی به اعتراض بر قانونی بودن انتخاب یک وکیل مطابق به اصول وظایف داخلی ملی جرگه صورت می گیرد.

ماده پنجاه و یکم: سلب امتیاز وکالت از وکیل تنها به موافقه دو ثلث اعضای ملی جرگه صورت می گیرد.

ماده پنجاه و دوم: شرایط انتخاب کنندگان در قانون انتخابات تعیین می گردد.

شخصیکه به عضویت ملی جرگه انتخاب می شود، باید علاوه بر تکمیل شرایط انتخاب کنندگان واجد اوصاف آتی باشد:

۱ - اقلاً ده سال قبل از تاریخ انتخاب تابعیت دولت افغانستان را کسب کرده باشد.

۲ - از طرف محکمه به حرمان از حقوق سیاسی محکوم نشده باشد.

۳ - سن بیست و پنج سالگی را در موقع انتخاب تکمیل کرده باشد.

ماده پنجاه و سوم: هر عضو ملی جرگه حق دارد داخل جرگه در موضوع مورد مباحثه نظریه خود را مطابق به اصول وظایف داخلی اظهار نماید.

ماده پنجاه و چهارم: هیچ عضو ملی جرگه بعلت رأی یا نظریه ایکه هنگام اجرای وظیفه ابراز می دارد، مورد تعقیب عدلی قرار نمی گیرد.

هرگاه یک عضو ملی جرگه بجرمی متهم شود، مامور مسؤول از موضوع به ملی جرگه اطلاع می دهد و بعد از آنکه جرگه مذکور با اکثریت آراء اجازه بدهد، متهم تحت تعقیب عدلی قرار می گیرد.

در موارد جرم مشهود مامور مسؤول می تواند متهم را بدون اجازه جرگه

تحت تعقیب عدلی قرار دهد و گرفتار نماید.

هرگاه تعقیب عدلی قانوناً توقیف را ایجاب کند، مامور مسؤول مکلف است موضوع را بلافاصله به اطلاع جرگه و در هنگام تعطیل به اطلاع هیئت اداری جرگه برساند.

هیئت اداری مکلف است موضوع را به اطلاع اولین جلسه ملی جرگه که بعد از تعطیل صورت می گیرد، برساند.

ماده پنجاه و پنجم: حکومت می تواند در جلسات ملی جرگه اشتراک ورزد.

جرگه می تواند حضور اعضای حکومت را در جلسه مطالبه و از آنها استیضاح نماید.

مباحثات جلسات ملی جرگه علنی می باشد، مگر اینکه رئیس جمهور سری بودن جلسه را اعلام بدارد.

همچنان رئیس ملی جرگه، هر عضو حکومت و یا اقلا ده نفر از اعضای ملی جرگه میتوانند سری بودن آنرا درخواست نمایند و جرگه این درخواست را بپذیرد.

هیچ کس نمی تواند عتفاً به مقر ملی جرگه داخل شود. متخلفین مطابق با احکام قانون مجازات می شوند.

ماده پنجاه و ششم: جز در مواردیکه حکم آن صریحاً در این قانون اساسی ذکر گردیده، تصمیم ملی جرگه با اکثریت آرای اعضای حاضر اتخاذ می گردد.

ماده پنجاه و هفتم: ملی جرگه در هر سال یک اجلاس عادی برای مدت چهار ماه مسلسل که به تاریخ اول قوس آغاز می شود، دایر می کند.

ماده پنجاه و هشتم: ملی جرگه در آغاز دوره تقنینیه از بین اعضای خود یک نفر را بحیث رئیس انتخاب می کند.

جرگه از بین اعضای خود دو نفر را بحیث نائب اول و دوم رئیس و دو نفر دیگر را بحیث منشی و نائب منشی در آغاز اجلاس سالانه برای مدت یک سال انتخاب می‌کند.

اشخاص فوق هیئت اداری ملی جرگه را تشکیل می‌دهند و در ظرف مدت اعظمی پانزده روز از آغاز اجلاس باید انتخاب گردند.

ماده پنجاه و نهم: ملی جرگه برای مطالعه دقیق و مفصل موضوعات مورد بحث بر طبق احکام اصول وظایف داخلی، انجمن ها تعیین می‌کند.

ماده شصتم: ملی جرگه اصول وظایف داخلی خود را وضع مینماید.

ماده شصت و یکم: برای اعضای ملی جرگه معاش مناسب مطابق باحکام قانون تعیین می‌گردد.

ماده شصت و دوم: ملی جرگه برای تنظیم امور حیاتی افغانستان مطابق باحکام این قانون اساسی بر مسوده قوانینی که از طرف حکومت و قوه قضائیه پیشنهاد می‌گردد، بعد از مطالعه و غور تصمیم لازم اتخاذ مینماید.

اتخاذ تصمیم بر بودجه، تصدیق معاهدات بین المللی، فرستادن قطعات قوای مسلح دولت جمهوری افغانستان به خارج از صلاحیت های ملی جرگه می‌باشد.

در هنگام تعطیل یا انحلال ملی جرگه حکومت می‌تواند برای تنظیم امور عاجل فرامین تقنینی تسوید و ترتیب کند. این فرامین بعد از توشیح و اعلام رئیس جمهور نافذ می‌گردد.

این فرامین تقنینی جهت اتخاذ تصمیم به ملی جرگه در خلال مدت سی روز از تاریخ انعقاد اولین جلسه آن ارائه می‌شود.

ماده شصت و سوم: هیچ قانون نمی‌تواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام، نظام جمهوری و دیگر ارزش های مندرج این قانون اساسی باشد.

فصل ششم: لویه جرگه

ماده شصت و پنجم: در افغانستان لویه جرگه عالیتین مظهر قدرت و اراده مردم انست.

لویه جرگه مرکب است از:

- اعضای ملی جرگه.

- اعضای شورای مرکزی حزب.

- اعضای حکومت و شورایعالی قوای مسلح.

اعضای ستره محکمه.

- پنج الی هشت نفر نماینده از هر ولایت.

- سی نفر اعضاء که به وسیله فرمان از طرف رئیس جمهور تعیین می شود.

ماده شصت و ششم: لویه جرگه مطابق به احکام این قانون اساسی توسط فرمان رئیس جمهور دایر می شود.

رئیس جمهور، رئیس لویه جرگه می باشد.

در صورت وفات یا استعفای رئیس جمهور در خلال مدت بیست روز از تاریخ وفات یا استعفاء لویه جرگه از طرف مقام ریاست جمهوری دایر می گردد.

ماده شصت و هفتم: لویه جرگه در حالات آتی تحت ریاست رئیس جمهور و یا نائب رئیس لویه جرگه دایر می گردد:

۱ - تعدیل قانون اساسی.

۲ - انتخاب و قبول استعفا رئیس جمهور.

۳ - تصویب اعلان حرب و متارکه.

۴ - هر واقعه مهمی که تصویب لویه جرگه را ایجاب کند.

ماده شصت و هشتم: در هنگام دایر بودن لویه جرگه حکم ماده پنجاه و چهارم این قانون اساسی در مورد اعضای آن تطبیق می گردد.

ماده شصت و نهم: مباحثات لویه جرگه علنی می‌باشد، مگر اینکه بیش از دو ثلث اعضای حکومت و یا شورای مرکزی حزب و یا سی نفر از اعضا سری بودن آنرا درخواست نمایند و لویه جرگه این درخواست را بپذیرد.

ماده هفتادم: لویه جرگه بعد از افتتاح در اولین جلسه خود نائب رئیس و دو نفر منشی را از بین اعضای خود به اکثریت آراء اعضا انتخاب می‌کند.

ماده هفتاد و یکم: جز در مواردیکه احکام آن صریحاً در این قانون اساسی ذکر گردیده تصمیم لویه جرگه به اکثریت آرای اعضای حاضر اتخاذ می‌گردد.

ماده هفتاد و دوم: بارعایت احکام این قانون اساسی طرزالعمل لویه جرگه توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده هفتاد و سوم: لویه جرگه دارای صلاحیت هایی می‌باشد که در این قانون اساسی تعیین گردیده است.

ماده هفتاد و چهارم: در حالات انحلال ملی جرگه اعضای آن حیثیت خود را بصفت اعضای لویه جرگه تا دایر شدن ملی جرگه جدید حفظ میکنند.

در حالت دایر بودن اجلاس لویه جرگه همه اعضای آن بدون درنظر داشت مقام، رتبه و وظیفه حق مساوی دارند.

فصل هفتم: رئیس جمهور

ماده هفتاد و پنجم: رئیس جمهور در راس دولت افغانستان قرار داشته وظایف قوه اجرائیه و حزبی را که مطابق باحکام این قانون اساسی و اساسنامه حزب مستقیماً بعهده دارد توسط اورگانهای مربوط اداره و رهنمائی می‌کند.

ماده هفتاد و ششم: رئیس جمهور پس از نامزد شدن از طرف حزب ازطریق لویه جرگه بااکثریت آراء اعضای برای مدت شش سال انتخاب می‌گردد.

ماده هفتاد و هفتم: رئیس جمهور باید تبعه افغانستان و مسلمان بوده خود و همسر وی از والدین افغان متولد و از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار و سن وی از چهل سال کم نباشد.

ماده هفتاد و هشتم: رئیس جمهور دارای صلاحیتها و وظایف آتی می باشد:

- ۱ - قیادت اعلی قوای مسلح کشور.
- ۲ - با مشوره لویه جرگه اعلان حرب و متارکه.
- در صورت خطر فوری و آشکاری که استقلال و تمامیت ارضی را تهدید کند و یا در حالات عاجل دیگر، رئیس جمهور می تواند تصمیمات استثنائی اتخاذ نماید و لویه جرگه را دایر کند.
- ۳ - اعلان حالت اضطرار و خاتمه دادن به آن.
- ۴ - دایر کردن و افتتاح لویه جرگه.
- ۵ - افتتاح اجلاس عادی ملی جرگه و دایر نمودن و افتتاح اجلاس فوق العاده آن.
- ۶ - منحل ساختن ملی جرگه و اصدار فرمان انتخابات مجدد. انتخابات مجدد در خلال مدت سه ماه از تاریخ انحلال ملی جرگه صورت می گیرد.
- ۷ - تحکیم وحدت ملی و پشتیبانی از منافع مردم افغانستان.
- ۸ - رهبری و هماهنگ ساختن سیاست داخلی و خارجی کشور مطابق باحکام این قانون اساسی.
- ۹ - تخفیف و عفو مجازات.
- ۱۰ - اعطای نشان مطابق باحکام قانون.
- ۱۱ - تعیین معاون و یا معاونین ریاست جمهوری از جمله اعضای حزب و همچنان تعیین وزراء از داخل و خارج حزب، عزل و قبول استعفای آنها.

۱۲ - تعیین اعضای ستره محکمه و قاضی القضاة.

۱۳ - تعیین، تقاعد، قبول استعفا و عزل قضات، صاحب منصبان قوای مسلح و مامورین عالیرتبه مطابق باحکام قانون.

۱۴ - تعیین سران نمایندگی های سیاسی افغانستان نزد دول خارجی، تعیین نمایندگان دائمی افغانستان نزد موسسات بین المللی و قبول اعتماد نامه های نمایندگان سیاسی خارجی.

۱۵ - توشیح قوانین و فرامین تقنینی و اعلام انفاذ آنها، اعطای اعتبار نامه بغرض عقد معاهدات بین الدول مطابق باحکام قانون و توشیح معاهدات بین الدول.

ماده هفتاد و نهم: رئیس جمهور می تواند در موضوعات مهم ملی به آراء عمومی مردم افغانستان مراجعه نماید.

ماده هشتادم: رئیس جمهور قبل از اشغال وظیفه در محضر اعضای لویه جرگه حلف آتی را به جا می آورد:

«بحضور شما نمایندگان ملت افغانستان من بنام خداوند بزرگ سوگند یاد میکنم که اساسات دین مقدس اسلام را حمایت کنم، قانون اساسی و دیگر قوانین افغانستان را محترم و از آنها پیروی کنم، از استقلال ملی و تمامیت ساحه حراست و تمام نیروی خود را وقف دفاع از حقوق و منافع مردم و اهداف انقلاب ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ و جمهوریت افغانستان نمایم.»

ماده هشتاد و یکم: به استثنای حالاتیکه در ماده سی و ششم این قانون اساسی تصریح گردیده، رئیس جمهور در مدت تصدی وظیفه هیچ معامله انتفاعی را با دولت انجام نمی دهد.

ماده هشتاد و دوم: رئیس جمهور در حالت مریضی و یا سفر معاون یا معاونین ریاست جمهوری را مؤظف میسازد تا طبق هدیایاتیکه صادر می کند،

عوض وی کار نماید.

ماده هشتاد و سوم: معاش و مصارف رئیس جمهور توسط قانون تعیین می‌گردد.

ماده هشتاد و چهارم: برای انتخاب رئیس جمهور باید چهل و پنج روز قبل از ختم دوره ریاست جمهوری مطابق به احکام این قانون اساسی و اساسنامه حزب اقدامات لازمه بعمل آید.

ماده هشتاد و پنجم: هرگاه رئیس جمهور اراده استعفا نماید، لویه جرگه را دایر و استعفانامه خود را مستقیماً به لویه جرگه تقدیم می‌دارد.

در صورتیکه لویه جرگه این استعفاء را قبول نماید، انتخاب رئیس جمهور جدید مطابق ماده هشتاد و ششم این قانون اساسی صورت می‌گیرد.

ماده هشتاد و ششم: هرگاه رئیس جمهور وفات نماید یا استعفا دهد، وظیفه ریاست جمهوری مؤقتاً به رئیس ملی جرگه سپرده می‌شود. در این حالت رئیس ملی جرگه بحیث نامزد ریاست جمهوری در انتخابات تعیین شده نمی‌تواند.

در زمان تصدی رئیس ملی جرگه بحیث رئیس جمهور مؤقت، این قانون اساسی تعدیل شده نمی‌تواند.

رئیس جمهور جدید باید در ظرف سی روز بعد از تاریخ خالی شدن کرسی ریاست جمهوری مطابق با احکام این قانون اساسی انتخاب گردد. در صورت بروز حالات عاجل و مهم ملی ایکه رئیس جمهور مؤقت را به اعمال صلاحیت های مندرج ماده هفتاد و هشتم این قانون اساسی مجبور سازد، رئیس جمهور مؤقت می‌تواند با موافقه اعضای حکومت و شورای مرکزی حزب با رعایت احکام مندرج این ماده از صلاحیتهای متذکره ماده هفتاد و هشتم این قانون اساسی استفاده نماید.

ماده هشتاد و هفتم: اتهام به جرم خیانت ملی علیه رئیس جمهور از

طرف دوثلث اعضای ملی جرگه تقاضا شده می‌تواند. این تقاضا بعد از موافقه دو ثلث آراء اعضای شورای مرکزی حزب به لویه جرگه ارائه می‌شود.

در این حالت رئیس جمهور مکلف است لویه جرگه را دایر نماید.

رئیس ملی جرگه از جلسات لویه جرگه ریاست مینماید.

هرگاه لویه جرگه اتهام منسوب را با دلایل ارائه شده آن به اکثریت دو ثلث آراء اعضای خود تصویب نماید، رئیس جمهور از وظیفه سبکدوش می‌گردد. ترکیب محکمه و طرز العمل محاکمه طور جداگانه توسط قانون خاص تنظیم می‌شود.

در این حالت وظیفه ریاست جمهوری مؤقتاً به رئیس ملی جرگه سپرده می‌شود.

رئیس جمهور مؤقت تابع احکام مندرج ماده هشتاد و ششم این قانون اساسی می‌باشد.

فصل هشتم: حکومت

ماده هشتاد و هشتم: حکومت اورگان عالی اجرائیوی و اداری دولت و متشکل از معاون یا معاونین ریاست جمهوری و وزراء می‌باشد که تحت رهبری رئیس جمهور ایفای وظیفه مینماید.

ماده هشتاد و نهم: معاون یا معاونین رئیس جمهور و وزراء باید تبعه افغانستان بوده خود و همسران شان از والدین افغان متولد و واجد تمام حقوق مدنی و سیاسی باشند.

ماده نودم: معاون یا معاونین رئیس جمهور و وزراء قبل از اشغال وظیفه حلف آتی را بحضور رئیس جمهور به جا می‌آورند:

«بنام خداوند بزرگ (ج) سوگند یاد میکنم که قانون اساسی و دیگر قوانین افغانستان را محترم شمرده و از آن پیروی کنم و تمام نیروی خود را وقف دفاع از حقوق و منافع ملی نموده از اهداف انقلاب ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ و

جمهوریت افغانستان حمایت نمایم.»

ماده نود و یکم: حکومت دارای وظایف و صلاحیت های ذیل می باشد:

- ۱ - تطبیق سیاست داخلی و خارجی کشور مطابق به احکام قانون و اساسات حزب.
 - ۲ - اداره، انسجام و مراقبت امور وزارت ها و سایر دوائر و مؤسسات عامه.
 - ۳ - صدور تصامیم اجرائیوی و اداری طبق قوانین و فرامین صادره و نظارت بر تطبیق آنها.
 - ۴ - تسوید قوانین و وضع مقررات.
 - ۵ - ترتیب و تنظیم بودجه دولت و اتخاذ تدابیر برای استحکام وضع اقتصادی و سیستم پولی و مالی.
 - ۶ - طرح پلان های انکشافی دولت و اتخاذ تدابیر برای تطبیق و اجرای آن.
 - ۷ - مفاهمه و مذاکره راجع به گرفتن و دادن قرض داخلی و خارجی.
 - ۸ - اتخاذ تدابیر برای تأمین نظم و امن عامه.
 - ۹ - اتخاذ تدابیر لازم و مؤثر جهت از بین بردن هر نوع فساد اداری مطابق به احکام قانون.
 - ۱۰ - عقد قرارداد ها با ممالک و مؤسسات خارجی مطابق به احکام قانون.
 - ۱۱ - اجرای سایر وظایفیکه این قانون اساسی و قوانین به حکومت سپرده باشد.
- ماده نود و دوم:** حکومت برای تنظیم امور براساس قوانین، مقررات وضع می کند.

این مقررات مناقض نص و یا روح قانون بوده نمی‌تواند.

ماده نود و سوم: به استثنای حالاتیکه در ماده سی و ششم این قانون اساسی تصریح گردیده، معاون یا معاونین رئیس جمهور و وزراء در مدت تصدی وظیفه هیچ معامله انتفاعی را با دولت انجام داده نمی‌توانند.

ماده نود و چهارم: معاون یا معاونین رئیس جمهور و وزراء در برابر رئیس جمهور، شورای مرکزی حزب و ملی جرگه در قسمت اجراءات خود مسؤول می‌باشند.

ماده نود و پنجم: اتهام جرم علیه معاون یا معاونین رئیس جمهور یا هریکی از وزراء از طرف یک ثلث اعضای ملی جرگه تقاضا شده می‌تواند. این تقاضا صرف به اکثریت دو ثلث آرای اعضای ملی جرگه تصویب می‌گردد.

متهم پس از تصویب از وظیفه منفصل می‌شود.

محاکمه متهم در محضر محکمه خاص دایر می‌شود.

ترکیب محکمه و طرز العمل محاکمه آن و همچنان مجازات طور جداگانه توسط قانون خاص تنظیم می‌گردد.

فصل نهم: قضاء

ماده نود و ششم: قوه قضائیه یک رکن دولت و مرکب است از ستره محکمه و محاکم دیگری که تعداد آن توسط قانون تعیین می‌گردد.

هدف عمده این قوانین توحید مرافق قضائی و تنظیم تشکیلات صلاحیت محاکم و طرز العمل محاکمه می‌باشد.

ماده نود و هفتم: صلاحیت قضاء شامل رسیدگی به تمام دعاوی ایست که در آن اشخاص حقیقی یا حکمی بشمول دولت بصفت مدعی علیه قرار گرفته و به پیشگاه آن مطابق به احکام قانون اقامه شود.

ماده نود و هشتم: در هیچ حالت به استثنای حرب نمی‌توان قضیه یا

ساحه ای را از دایره صلاحیت قوه قضائیه دولت به نحویکه در این فصل
تحدید شده خارج ساحت و به مقام دیگری تفویض نمود.

این حکم مانع تشکیل محاکم عسکری نمی گردد، ولی ساحه این نوع
محاکم به جرایم مربوط به قوای مسلح افغانستان منحصر می باشد.

تشکیل و صلاحیت محاکم عسکری توسط قانون تنظیم می گردد.

ماده نود و نهم: محاکم در قضایای مورد رسیدگی خود احکام این قانون
اساسی و قوانین دولت را تطبیق میکنند.

هرگاه برای قضیه ای از قضایای مورد رسیدگی حکمی موجود نباشد،
محاکم به پیروی از اساسات کلی فقه حنفی شریعت اسلام در داخل
حدودی که این قانون اساسی وضع نموده در چنین احوال حکمی صادر
میکند که در نظر شان عدالت را به بهترین صورت ممکن تأمین نماید.

ماده صدم: قضات به پیشنهاد قاضی القضاات و منظور رئیس جمهور
تعیین میگردند.

ماده یکصد و یکم: عزل قضات به اثر ارتکاب جرم به پیشنهاد ستره
محکمه و منظوری رئیس جمهور صورت می گیرد. هرگاه قاضی به ارتکاب
جرمی متهم شود، ستره محکمه مطابق به احکام قانون بحالت قاضی
رسیدگی نموده پس از استماع دفاع او در صورتیکه ستره محکمه اتهام را وارد
بداند، پیشنهاد عزلش را به رئیس جمهور تقدیم و با منظوری آن از طرف
رئیس جمهور قاضی از وظیفه عزل و مطابق به احکام قانون مجازات می شود.

ماده یکصد و دوم: تبدیل، ترفیع، تقاعد، قبول استعفا و مؤاخذه قضات
توسط ستره محکمه مطابق باحکام قانون صورت می گیرد.

ماده یکصد و سوم: برای قضات معاش مناسب توسط قانون تعیین
می گردد.

ماده یکصد و چهارم: به استثنای حالاتیکه در ماده سی و ششم این

قانون اساسی تصریح گردیده اعضای ستره محکمه و قاضی القضاة در مدت تصدی وظیفه هیچ هیچ معامله انتفاعی را با دولت انجام داده نمی توانند.

ماده یکصد و پنجم: در محاکم افغانستان محاکمه بصورت علنی اجراء می شود و هرکس حق حضور را در آن مطابق باحکام قانون دارد.

فیصله های محاکم واجب التعمیل است، مگر در حالت حکم به مرگ شخص که تعمیم حکم محکمه نهائی مشروط به توشیح رئیس جمهور می باشد.

محکمه می تواند در حالت استثنائی که در قانون تصریح گردیده باشد، جلسات سری دایر کند ولی اعلام حکم باید بهر حال علناً صورت بگیرد. محاکم مکلف اند اسباب حکمی را که صادر میکنند در فیصله خود ذکر نمایند.

ماده یکصد و ششم: کشف جرایم از طرف پولیس تحقیق، تعقیب و اقامه دعوی آن از طرف سارنوالی که جزء قوه اجرائیه هستند، مطابق باحکام قانون صورت می گیرد.

کشف و تحقیق جرایم مربوط به قوای مسلح افغانستان توسط قانون خاص تنظیم می گردد.

ماده یکصد و هفتم: ستره محکمه مرکب است از (۹) عضو که از طرف رئیس جمهور تعیین می شوند.

عضو ستره محکمه باید دارای اوصاف ذیل باشد:

۱ - سن سی و پنج سالگی را تکمیل نموده باشد.

۲ - اقلاً ده سال قبل از تاریخ تعیین تابعیت دولت افغانستان را کسب کرده باشد.

۳ - از طرف محکمه بحرمان حقوق سیاسی محکوم نشده باشد.

۴ - از اهداف ملی، علم حقوق و نظام حقوق افغانستان آگاهی کافی داشته باشد.

رئیس جمهور یک نفر از جمله اعضای ستره محکمه را که سن او از چهل سال کمتر نباشد، به حیث قاضی القضاات تعیین مینماید.

رئیس جمهور می تواند بر تعیین اعضای ستره محکمه و قاضی القضاات بعد از مرور هر پنج سال از تاریخ تعیین شان به وظایف مذکور تجدید نظر نماید.

با رعایت این حکم اعضای ستره محکمه و قاضی القضاات به هیچ وسیله دیگر به استثنای حالت مندرج ماده (۱۱۱) این قانون اساسی از وظایف شان برطرف نمی شوند.

ماده یکصد و هشتم: اعضای ستره محکمه و قاضی القضاات قبل از اشغال وظیفه حلف آتی را بحضور رئیس جمهور به جا می آورند:

«بنام خداوند بزرگ (ج) سوگند یاد میکنم که وظیفه قضاء را با کمال امانت و شرافت اجراء نموده حق و عدالت را با رعایت اساسات دین مقدس اسلام و قوانین دولت جمهوری افغانستان تأمین نمایم و در همه اجراءات خود خداوند جل جلاله را حاضر دانسته حقوق مردم و وطن را به نفع عدالت حمایت نمایم.»

ماده یکصد و نهم: به استثنای حالت مندرج ماده (۱۱۱) این قانون اساسی اعضای ستره محکمه و قاضی القضاات بعد از ختم قانونی دوره خدمت برای بقیه مدت حیات از تمام امتیازات مالی دوره خدمت شان مستفید می شوند. اعضای ستره محکمه و قاضی القضاات نمی توانند بعد از ختم دوره خدمت عضو حکومت، عضو ملی جرگه و یا مامور دولت باشند.

ماده یکصد و دهم: هر عضو ستره محکمه و قاضی القضاات می تواند طبق احکام قانون استعفا بدهد، استعفای اعضای ستره محکمه و قاضی

القضات از تاریخ منظوری آن از طرف رئیس جمهور نافذ می گردد. قاضی القضات و عضو مستعفی از امتیازات مالی مندرج ماده یکصد و نهم این قانون اساسی مستفید شده نمی تواند.

قیود متذکره فقره اخیر ماده یکصد و نهم بالای هر عضو مستعفی و قاضی القضات قابل تطبیق می باشد.

ماده یکصد و یازدهم: هرگاه یک ثلث اعضای ملی جرگه محاکمه قاضی القضات یا یک یا چند عضو ستره محکمه را براساس اتهام بجرم ناشی از اجرای وظیفه تقاضا نمایند و ملی جرگه این تقاضا را به اکثریت دو ثلث اعضاء تصویب کند، متهم از وظیفه سبکدوش می شود.

ملی جرگه از بین اعضاء یک نفر را جهت اقامه دعوی و هیئتی را مرکب از هشت نفر برای اجرای محاکمه تعیین می کند.

این هیئت تحت ریاست رئیس ملی جرگه متهم را مطابق به طرزالعمل محکمه جزائی محاکمه مینماید و در صورتیکه جرم متهم ثابت شود، او را از وظیفه عزل و بجزا محکوم میسازد.

ماده یکصد و دوازدهم: ستره محکمه تشکیلات و اجراء محاکم و امور قضائی دولت را مطابق باحکام این قانون اساسی و قوانین تنظیم مینماید. جز در مواردیکه درین قانون اساسی تصریح گردیده، صلاحیت های قضائی و اداری ستره محکمه توسط قانون تنظیم می شود.

ستره محکمه تدابیر لازم را جهت تنظیم امور اداری محاکم اتخاذ می کند بودجه قوه قضائیه از طرف قاضی القضات به مشوره حکومت ترتیب گردیده بحیث یک جزء بودجه دولت توسط حکومت به ملی جرگه تقدیم می شود، تطبیق بودجه قضاء از صلاحیت ستره محکمه می باشد.

ستره محکمه می تواند در ساحه تنظیم امور قضائی قوانین را تسوید و آنرا مطابق بحکم مندرج ماده شصت و دوم این قانون اساسی به ملی جرگه

پیشنهاد نماید.

ماده یکصد و سیزدهم: در مورد مامورین و سایر کارکنان اداری قوه قضائیه، احکام قوانین مربوط به مامورین و سایر کارکنان اداری دولت نافذ می‌باشد ولی تعیین، ترفیع، قبول استعفاء، مؤاخذه و تقاعد شان توسط ستره محکمه بروفق قانون صورت می‌گیرد.

فصل دهم: اضطرار

ماده یکصد و چهاردهم: هرگاه حرب، خطر حرب، اغتشاش یا حالت مماثلیکه کشور را با خطر مواجه سازد، حفظ استقلال و حیات ملی یا امنیت را برهم زند، به نحویکه تأمین آن از مجرائیکه در این قانون اساسی تعیین شده ناممکن گردد، حالت اضطرار از طرف رئیس جمهور اعلان می‌شود. هرگاه حالت اضطرار بیش از چهار ماه دوام نماید، برای تمدید آن موافقت ملی جرگه شرط است.

ماده یکصد و پانزدهم: در حالت اضطرار رئیس جمهور می‌تواند تمام یا بعضی صلاحیت های ملی جرگه را بحکومت انتقال دهد.

ماده یکصد و شانزدهم: درحالت اضطرار رئیس جمهور می‌تواند با رعایت حکم مندرج ماده نود و هشتم این قانون اساسی قسمتی از صلاحیت قضاء را به محاکم عسکری انتقال دهد.

ماده یکصد و هفدهم: در حالت اضطرار حکومت می‌تواند با موافقه ستره محکمه احکام ذیل این قانون اساسی را توسط فرامین جمهوری معطل بسازد و یا برآن قیودی وضع نماید:

۱ - حکم فقره پنجم ماده سی ام.

۲ - حکم فقره اول ماده سی و پنجم.

۳ - حکم فقرات سوم و چهارم ماده سی و ششم.

۴ - حکم فقره دوم ماده سی و هفتم.

۵ - حکم ماده سی و نهم.

ماده یکصد و هژدهم: در حالت اضطرار رئیس جمهور می تواند مرکز افغانستان را بمحل دیگری غیر از شهرکابل انتقال دهد.

ماده یکصد و نوزدهم: هرگاه دوره وکالت اعضای ملی جرگه در اثنای حالت اضطرار ختم شود، رئیس جمهور می تواند اجرای انتخابات جدید را ملتوی بسازد و دوره وکالت اعضای ملی جرگه را تاختم اضطرار تمدید نماید. بعد از ختم دوره اضطرار بلافاصله انتخابات اجراء می گردد.

ماده یکصد و بیستم: در حالت اضطرار قانون اساسی تعدیل نمی شود.

فصل یازدهم: تعدیل

ماده یکصد و بیست و یکم: اصل پیروی از اساسات اسلام و نظام جمهوری مطابق باحکام این قانون اساسی تعدیل نمی شود.

تعدیل دیگر محتویات قانون اساسی نظر به تجارب و ایجابات عصر به پیشنهاد حکومت و یا شورای مرکزی حزب و یا یک ثلث اعضای ملی جرگه مطابق به احکام این فصل صورت می گیرد.

ماده یکصد و بیست و دوم: پیشنهاد تعدیل را لویه جرگه غور نموده در صورتیکه اکثریت اعضای آن ضرورت تعدیل را تصویب کند، هیئتی را از بین اعضاء جهت تهیه طرح تعدیل تعیین می نماید.

این هیئت طرح تعدیل را به مشوره حکومت و ستره محکمه تهیه نموده به لویه جرگه تقدیم می کند.

هرگاه لویه جرگه به اکثریت اعضاء طرح تعدیل را تصویب کند، بعد از توشیح و اعلام رئیس جمهور نافذ می گردد.

فصل دوازدهم: احکام انتقالی

ماده یکصد بیست و سوم: با انفاذ این قانون اساسی رئیس جمهور فرمان انحلال حکومت را صادر می‌کند و حکومت جدید را برطبق روحیه این قانون اساسی دولت جمهوری تشکیل مینماید.

ماده یکصد و بیست و چهارم: رئیس جمهور مطابق به احکام این قانون اساسی ملی جرگه را به تاریخ اول قوس سال ۱۳۵۸ هجری شمسی دایر مینماید.

مدت بین انفاذ این قانون اساسی و افتتاح ملی جرگه دوره انتقال شمرده می‌شود.

در دوره انتقال صلاحیت های ملی جرگه به حکومت تعلق می‌گیرد.

ماده یکصد و بیست و پنجم: هرگاه در دوره انتقال حالتی از حالات ظهور نماید که مطابق حکم ماده (۵۷) این قانون اساسی وجود لویه جرگه را ایجاب کند، رئیس جمهور اعلامیه ای مبنی بر دایر شدن لویه جرگه را صادر می‌کند. در چنین حالات تا زمان دایر شدن لویه جرگه رئیس جمهور تمام صلاحیت های لویه جرگه را دارا می‌باشد. رئیس جمهور بلافاصله بعد از افتتاح لویه جرگه اجرائتی را که مطابق بحکم این ماده بعمل آورده، به استحضار لویه جرگه می‌رساند و لویه جرگه در مورد آن تصمیم اتخاذ می‌کند.

هرگاه در موقع ظهور یکی از حالات مذکور هنوز شورای مرکزی حزب و یا شورای عالی قوای مسلح و یا ستره محکمه مطابق احکام این قانون اساسی تشکیل نشده باشد، لویه جرگه بدون موجودیت آن به شکل عنعنوی دایر می‌گردد.

ماده یکصد و بیست و ششم: رئیس جمهور بحکم مندرج ماده یکصد و هفتم این قانون اساسی تشکیل ستره محکمه را به تاریخ اول سرطان ۱۳۵۷ هجری شمسی اعلام مینماید.

رئیس جمهور از تاریخ انفاذ این قانون اساسی الی زمان تشکیل ستره محکمه بمنظور تأمین اجرای وظایف آن تدابیر لازم را اتخاذ مینماید.

ماده یکصد و بیست و هفتم: فرامین تقنینی که در دوره انتقال نافذ می‌گردد، بعد از دایر شدن ملی جرگه در اولین اجلاس آن در ظرف سی روز به ملی جرگه جهت اخذ تصمیم تقدیم می‌شود.

ماده یکصد و بیست و هشتم: در دوره انتقال، حکومت مؤظف است که:

فرامین تقنینی مربوط به انتخابات ملی جرگه، مطبوعات، اجتماعات و تشکیلات اساسی دولت را ترتیب نموده و به توشیح رئیس جمهور برساند.

ماده یکصد و بیست و نهم: در دوره انتقال، حکومت تدابیر لازم را جهت هم آهنگ ساختن اجراءات تطبیق و عملی نمودن پروگرامهای دولت برطبق احکام این قانون اساسی اتخاذ مینماید.

ماده یکصد و سی ام: در دوره انتقال، مطابق بحکم ماده چهلیم این قانون اساسی اساسنامه حزب انقلاب ملی بحیث اولین حزب که بانی و پیشاهنگ انقلاب ملی و مترقی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ مردم افغانستان است، از طرف رئیس جمهور نافذ و اعلام می‌گردد.

ماده یکصد و سی و یکم: در دوره انتقال رئیس جمهور شورایعالی قوای مسلح را تأسیس و اعلام مینماید.

ماده یکصد و سی و دوم: در دوره انتقال رئیس جمهور صلاحیت دارد تا به منظور اجرای وظایف مقام ریاست جمهوری درحالت وفات وی شورای مؤقت ریاست جمهوری را باسناد فرمانیکه در مورد صادر مینماید، پیشینی کند.

شورای مؤقت ریاست جمهوری مکلف است که در ظرف ده روز از تاریخ وفات، لویه جرگه را برای انتخاب رئیس جمهور جدید به شکل عنعنوی

دایر نماید.

فصل سیزدهم: احکام عمومی

ماده یکصد و سی و سوم: نخستین لویه جرگه ایکه در نظام جمهوری به تاریخ دهم دلو ۱۳۵۵ هجری شمسی در کابل مرکز افغانستان دایر می شود، اولین رئیس جمهور دولت جمهوری افغانستان را با اکثریت دو ثلث آراء اعضای برای مدت شش سال انتخاب مینماید.

ماده یکصد و سی و چهارم: صاحب منصبان قوای مسلح، پولیس و مامورین وزارت امور خارجه باید خود و همسر شان از والدین افغان متولد باشند.

ماده یکصد و سی و پنجم: مرجع با صلاحیت تفسیر این قانون اساسی ستره محکمه می باشد.

ماده یکصد و سی و ششم: با انفاذ این قانون اساسی، قانون اساسی سابق و فرامین جمهوری شماره اول و دوم و سوم مورخ چهارم اسد سال ۱۳۵۲ ملغی شناخته می شود.

احکام قوانینی که قبل از انفاذ این قانون اساسی صادر گردیده به شرطی نافذ شمرده می شود که مناقض احکام و ارزشهای این قانون اساسی نباشد.

ضمیمه چهارم

اساسنامه حزب انقلاب ملی

(برگرفته از روزنامه جمهوریت، سال پنجم، شماره دهم -

مورخه ۲۵ اسد ۱۳۵۶)

اساسنامه حزب انقلاب ملی که به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۶ از طرف رهبر انقلاب شاغلی محمد داؤد مطابق حکم ماده یکصد و سی ام قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان نافذ و اعلام گردید. اینک محتویات آنرا جهت آگاهی هموطنان به نشر می سپاریم - [اداره روزنامه جمهوریت]

فصل اول: عضویت در حزب

ماده یک: حزب انقلاب ملی که بانی و پیش آهنگ انقلاب ملی و متمدنی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مردم افغانستان است، مطابق به این اساسنامه از شمولیت و ورود تمام قدرت های مردم مخصوصاً زحمت کشان، دهقانان، کارگران، منورین، جوانان در صورتیکه واجد شرایط پیش بینی شده باشند و پیروی از اساسات و مقررات حزب را تعهد نمایند، استقبال می کند.

ماده ۲: اتباع افغانستان که واجد شرایط آتی باشند، مطابق به مندرجات این اساسنامه به عضویت حزب پذیرفته می شوند:

الف - تبعه افغانستان باشند؛

ب - از والدین افغان متولد و سن هجده سالگی را تکمیل نموده باشند؛

ج - به ارتکاب جرم منافی حیثیت و جرم علیه منفعت عامه محکوم نشده باشند؛

د - درخواست تحریری مبنی بر کسب عضویت حزب و قبول همه مکلفیت های مندرج این اساسنامه را به مرجع مربوط سپرده باشند.

ماده ۳: اعضای حزب به پرداخت حق العضویت مکلف می‌باشند.

ماده ۴: درخواست عضویت به کمیته‌های کلی [قریه]، محلی، ولایت و شهر و تأسیسات عامه و معادل آنها و شورای مرکزی حزب داده شده می‌تواند.

ماده ۵: درخواست دهنده وقتی صفت عضویت حزب را کسب نموده می‌تواند که مراتب نامزدی وی از طریق کمیته‌های مربوطه و با کمیته تدقیق تکمیل و طرف تائید و تصویب شورای مرکزی حزب قرار گرفته باشد.

ماده ۶: قبل از آنکه شخص به عضویت حزب پذیرفته شود، باید مدت دو سال را به حیث نامزد حزب سپری نماید. در دوره نامزدی سازمان‌های مربوطه برای بلند بردن سویه سیاسی و معنوی نامزد به وی کمک مقتضی نموده و کلیه خصوصیت‌های نامزد را تحت آزمایش و ارزیابی قرار می‌دهد. در دوره نامزدی شخص نمی‌تواند به صفت عضو حزب در جلسات و سمینارهای حزبی اشتراک ورزد.

ماده ۷: شورای مرکزی حزب عندالضرورت کمیته را بنام کمیته تدقیق از بین اعضای خود یا سایر اعضای حزب جهت تثبیت اوصاف شمولیت عضو جدید، تشکیل و تعیین مینماید. این کمیته در اطراف شخصیت، کفایت و اهلیت حزبی درخواست دهنده غور و مذاقه لازمه بعمل می‌آورد.

ماده ۸: اشخاصیکه بنا بر علل و معاذیری از عضویت حزب انقلاب ملی مستعفی گردد و بعد درخواست شمول مجدد را به کمیته‌های مربوطه حزب تقدیم نمایند، قبول مجدد شان موافق به مقررات مربوطه، تائید و تصویب شورای مرکزی حزب صورت می‌گیرد.

فصل دوم: وظایف و مسؤولیت‌های حزبی

ماده ۹: آموختن و آموختاندن و عملی نمودن اساساتیکه در بیانیه اول سنبله سال ۱۳۵۲ رهبر انقلاب منعکس گردیده و سایر اصول و اساسات حزبی با درک عمیقانه علمی آن و با رعایت ارزشهای مندرج قانون اساسی، استحکام مزید وحدت و اتفاق بین اعضای حزب و گسترش هرچه بیشتر صفوف آن به

اساس اهداف انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و تقویه روحیه، وفاداری، برادری بین اعضای حزب از وظایف عمده اعضای حزب انقلاب ملی بشمار می‌رود.

ماده ۱۰: برای تقویه قدرت سیاسی و ملی حزب جلب اعتماد مردم از طریق داشتن تقوی به معنی وسیع آن و اجرای اعمالیکه این اعتماد را پرورش و گسترش دهد و تماس و ارتباط صمیمانه و مستقیم را با مردم افغانستان برقرار و استوار نگهدارد، مهمترین وسیله شمرده می‌شود.

ماده ۱۱: اصول و اساسات انقلاب را از سطح به عمق و از عمق به سطح تعمیم و گسترش دادن و در راه بسر رسانیدن اهداف انقلاب نیروهای ملی را در خدمت و رهنمکائی مردم خود از شهر به شهر و از قریه به قریه بمصرف رسانیدن و با وحدت فکر و عمل در مزرعه و کارگاه دفتر و پشت جبهه یکسان و هماهنگ در راه پیشبرد اهداف حزب انقلاب ملی که جز اعتلای وطن و سربلندی ملت نجیب افغانستان چیزی دیگری بوده نمی‌تواند، از صمیم قلب کوشیدن، از جمله مسؤولیت های اساسی اعضای حزب بشمار می‌رود.

ماده ۱۲: عضو حزب انقلاب ملی مکلف است تا با همه توان و قدرت در برابر نیروهای ارتجاع و ضد انقلاب ملی و مترقی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و تمام دشمنان آزادی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی مبارزه نموده، جمیع نیروهای خود را برای دفاع از هدف های انقلاب ملی و ارزش های قانون اساسی به کار اندازد.

ماده ۱۳: عضو انقلاب ملی مکلف است شرایط عینی و ذهنی محیط و جامعه خود را به شیوه های ... آن درک نماید و بمنظور توسعه و رشد سیاسی و فرهنگی مبادی و اصول حزب انقلاب ملی بین افراد، حزب و جامعه به طرق مثبت و مؤثر اقدام نماید.

ماده ۱۴: اعضای حزب مکلف اند تا بمنظور جلوگیری از انحراف و فساد اداری کارکنان و ارگانهای مختلفه دولتی در حدود و مطابق به مقررات داخلی حزب انتقادات، ملاحظات و نظریات خود را به ... مسؤول حزبی وقتاً فوقتاً ارائه نمایند و از طریق اینگونه مواظبت حزبی بمردم ثابت بسازند که حزب و نظام

جمهوری جز تحقق بخشیدن یک دموکراسی متکی بر عدالت اجتماعی و منافع مردم، از بین بردن فساد و بوجود آوردن یک جامعه که براساس تسامد، تعاون، برابری و برادری استوار باشد، منظور دیگری ندارد.

ماده ۱۵: هر عضو حزب مکلف است تا در اثر مسامی و مطالعه مسلمکی، خود را به تیوری های حزب کاملاً مجهز سازد تا در برابر اندیشه های افراطی و تفریطی مبارزه علمی، منطقی و مؤثر نموده بتواند.

ماده ۱۶: اعضای حزب باید در حیات سیاسی، امور مربوط به امنیت ملی و تقویه اقتصاد کشور سهیم بوده و عملاً در تحکیم اساسات حزب مجاهدت ورزند و طور دایم بمنظور نیرومند ساختن ایدیالوژی حزب انقلاب ملی فعالیت نموده و نگذارند عناصر ضد انقلاب ملی در صفوف همبستگی حزب رخنه وارد نمایند.

ماده ۱۷: اعضای حزب باید تصامیم حزب را همیشه مطالعه و عملی نموده و مزایای آنرا بمردم تشریح نمایند و علایق و منافع حزبی را بر مصالح شخصی همواره مقدم و راجح بدانند و از قبول هر نوع امتیاز برای خود و مربوطین خود اجتناب ورزند.

ماده ۱۸: هریک از اعضای حزب می تواند در جلسات حزبی مربوطه قبل از اتخاذ تصمیم، راجع به پالیسی حزب آزادانه بحث و اظهار نظر کند و اما تصامیمی که به اکثریت اتخاذ گردیده باشد، هریک از اعضا به تطبیق و اجرای آن از خلوص نیت مکلف می باشد.

ماده ۱۹: پخش و اعلان نظر و عقیده درباره مسایل مهم ملی و حزبی از طرف سازمان های حزبی و اشخاص مسؤول آن قبل از ابراز نظر و اخذ تصامیم شورای مرکزی حزب جواز ندارد. اما این امر مانع اجرای مذاکرات خصوصی روی مسایل مذکور در جلسات و سمینارهای حزبی و با ارائه پیشنهادات در زمینه به شورای مرکزی حزب شناخته نمی شود.

ماده ۲۰: انضباط حزبی نباید طوری کور کورانه بوده؛ بلکه براساس دیموکراسی بر روی اهداف ملی و منافع اکثریت مردم و عقیده حزبی استوار

باشد. همچنین نباید دیموکراسی واقعی به خود سری تعبیر و به انارشی تبدیل گردد.

ماده ۲۱: تمام اعضای حزب باید دسپلین و سلسله مراتب حزبی را با جمله مقررات آن همیشه محترم دانسته و آنرا رعایت کنند و کسانی که از دسپلین حزب تخلف می ورزند، مطابق به مندرجات این اساسنامه با ایشان رفتار می شود.

ماده ۲۲: اعضای حزب باید همواره با مردم حوزه مربوطه خویش در تماس باشند و نیازمندی، توقعات و شکایات آنها را درک و در راه معاونت و چاره جوئی و رفع نیازمندی و توقعات شان در حدود امکان و مجوزات قانون، نظریات خود را در این مورد به سازمان های مربوطه حزبی تقدیم نمایند.

ماده ۲۳: اعضای حزب در تشخیص و جستجوی عناصر وطن پرست واقعی که به نهضت های کشور عمیقانه علاقمند و به اهداف انقلاب ملی صمیمانه وفادار باشند، تلاش نموده و زمینه جذب چنین اشخاص را در حزب مساعد سازند.

ماده ۲۴: حزب بمنظور اجرای وظایف در دستگاه و کدرهای دولت، اشخاص لایق، کار فهم، با ایمان را حتی الامکان با انتهای دقت به جهات مربوطه معرفی می دارد.

ماده ۲۵: اعضای حزب باید بمنظور اصلاح، طریق انتقاد و انتقاد از خود را به شیوه انقلابی طرح و این روش را روحیه و اخلاق خود بسازند.

ماده ۲۶: اعضای حزب باید بمقابل استثمارگران، بهره کشان و استفاده جویان و آنانی که علیه طبقات محروم کشور فعالیت مینمایند، مبارزه پیگیر و مستدام داشته باشند.

ماده ۲۷: اعضای حزب و نامزدها مکلف اند مطابق به مقررات داخلی حزب بسازمان های مربوطه حزبی خویش از طرز فعالیت و مشکلات امور شکایات مردم، وجایب حزبی و وظیفه و محل اقامت خود معلومات بدهند.

ماده ۲۸: عضوی که بنا بر علل غیر معقول و یا عدم علاقه سه ماه از فعالیت های حزبی کنار مانده و در آن سهم نمی گیرد و در عین حال تقاضای خروج را از حزب نمی کند، سازمان مربوطه نامبرده را به سازمان بالاتر معرفی می دارد و سازمان بالاتر درباره رسیدگی نموده، بعد از ابراز نظر جهت اخذ تصمیم نهائی به شورای مرکزی حزب موضوع را ارجاع مینماید. شورای مرکزی حزب در مورد تصمیم اتخاذ مینماید.

فصل سوم: حقوق اعضای حزب

ماده ۲۹: تمام اعضای حزب حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را در سازمان های حزبی طبق مقررات داخلی حزب دارا می باشند.

ماده ۳۰: هر عضو می تواند در جلسات مربوطه حزبی بشکل ازاد و دیموکراتیک اشتراک کند و عقیده و نظر خود را اظهار نماید.

ماده ۳۱: اعضای حزب میتوانند پیشنهادات خود را به منظور بهبود کار و فعالیت های حزبی به تمام سازمان های حزبی بشمول شورای مرکزی حزب ارائه نمایند. سازمان های مربوطه مکلف اند نظریات و پیشنهادات معقول متذکره را شامل آجندا نموده و در مورد تجاوزیز لازم اتخاذ نمایند.

ماده ۳۲: اعضای حزب حق دارند به اجراءات مامورین و کارکنان دولت و اعضای حزب در جلسات حزبی انتقاد نمایند. انتقاد خارج از جلسات حزبی جواز ندارد.

ماده ۳۳: هر عضو حزب تنها در یک سازمان حزبی داخل شده می تواند. در صورتیکه یکی از اعضای حزب از یک سازمان به سازمان دیگری مطابق به مقررات داخلی حزب تعیین شود، عضویت خود را در سازمان اول از دست می دهد.

ماده ۳۴: ارتقای عضو حزب به سازمان بالاتر حزبی مربوط به فهم و درک و عقیده راسخ به اهداف انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و مرامنامه حزب و انجام وظایف مربوطه به نحو شایسته آن در ساحات مختلف می باشد.

ماده ۳۵: هریک از اعضای حزب می‌تواند از عضویت حزب استعفا نماید.

فصل چهارم: تشکیلات حزبی

ماده ۳۶: اول - سازمان‌های حزب از جرگه‌ها و کمیته‌های ذیل متشکل می‌باشد: ۱ - کانگره حزب؛ ۲ - ولایتی جرگه؛ ۳ - شهری جرگه و مؤسسات عامه (معادل آنها)؛ ۴ - محلی جرگه (معادل آن)؛ ۵ - کلی جرگه [جرگه قریه] (معادل آن).

دوم - کلی جرگه‌ها تهداب و هسته سیاسی حزب انقلاب ملی را تشکیل می‌دهد و در قریه و معادل آن در تأسیسات عامه، کارگاه‌ها و سایر مواضع دیگر مطابق مقررات داخلی حزب که از طرف شورای مرکزی حزب وضع می‌گردد، تأسیس می‌شود.

ماده ۳۷: کانگره حزب دارای شورای مرکزی و هر جرگه که دارای کمیته می‌باشد که مقام رهبری را بعهدده دارد، تعیین کمیته‌ها در تمام درجات آن بااساس انتخاب صورت می‌گیرد. انتصاب از طرف یک سازمان حزبی مافوق تنها در حالاتی خاص روی دلایل معقول و مستند به تأیید و تصویب شورای مرکزی حزب مجاز است.

ماده ۳۸: انتخاب کمیته‌های حزبی و اعضای احتیاط آن در تمام درجات به آراء سری یا علنی از میان فهرست نامزدان بعمل می‌آید. رأی دهندگان حق دارند به اکثریت آراء هریک از کاندیدها را رد و یا انتخاب نمایند.

ماده ۳۹: انسجام بین سازمان‌های حزبی براساس رهنمائی و تصاویب کانگره از طریق شورای مرکزی حزب تأمین می‌شود.

ماده ۴۰: شورای مرکزی حزب بحیث عالیترین سازمان اداری تمام فعالیت‌های حزب را تنظیم نموده، معنویات و دسپلین حزبی را دقیقانه و جدی تحت کنترل دائمی داشته و همواره آنرا ارزیابی و بررسی می‌کند. به این اساس سازمان سازمان‌های تحتانی تابع سازمان‌های فوقانی بوده و تمام سازمان‌های

متشکله حزب از هدايات و رهنمائي شوراي مركزي حزب پيروي و اطاعت ميكنند.

ماده ۴۱: نظر به ايجاب اوضاع، بمنظور تسهيل در اداره امور سازمان‌هاي حزبي، ولايتي شوراي مركزي حزب مي‌تواند يك يا چند اداره مركزي دايمي يا موقتي تاسيس نمايد. اين اداره‌ها حق كنترول، تنظيم و هم‌آهنگ ساختن فعاليت‌هاي حزبي چند ولايت را مطابق به مقررات داخلي حزب دارا مي‌باشد. كاركنان اداره‌هاي مذكور نزد شوراي مركزي حزب از وظائف محوله خود مسؤليت دارند.

ماده ۴۲: انتخاب بداخل حزب از سازمان‌هاي پائين بطرف سازمان‌هاي بالا مطابق به مقررات داخلي حزب صورت مي‌گيرد.

ماده ۴۳: كلي جرگه‌ها و معادل آن كه هسته اساسي حزب را تشكيل مي‌دهد، متناسب به كثرت نفوس، ساحه و قوه بشري و توليدي، به تصويب شوراي مركزي حزب تشكيل مي‌گردد. هر جرگه يا جرگه بالاتر بروفق اين اساسنامه و مقررات داخلي حزب ارتباط قايم مي‌كند.

ماده ۴۴: تشكيل، ادغام و انحلال كلي جرگه‌ها و معادل آن مربوط به تصويب مستقيم شوراي مركزي حزب و يا به پيشنهاد جرگه‌هاي مافوق و تصويب شوراي مذكور مي‌باشد.

ماده ۴۵: درصورتيكه فعاليت حزبي كلي جرگه و معادل آن مطابق به صوابديد و يا سياست حزب نباشد، از طرف شوراي مركزي حزب منحل و اعضاي آن طور انفرادي به سازمان‌هاي حزبي ديگر شامل ساخته مي‌شوند.

ماده ۴۶: روابط حزب با قواي مسلح از طريق شوراي عالي اردو طبق مقررات جداگانه حزب مستقيماً از طرف شوراي مركزي حزب تثبيت، ترتيب و اجراء مي‌گردد. در باره روابط حزب با اتحاديه جوانان، اصناف، دهقانان، كارگران، سازمان زنان و راجع به تشكيلات حزب در ارگانهاي دولتي، مؤسسات فابريكه‌ها و سازمان‌هاي كوپراتيوي، كلوپ كلتوري، هنري و سپورتي و غيره طبق مقررات حزبي جداگانه كه از طرف شوراي مركزي حزب تثبيت و ترتيب

می‌گردد، اجراآت می‌شود.

ماده ۴۷: لیاقت و وفاداری هریک از اعضای حزب نه از روی مقام و رتبه؛ بلکه با در نظر داشت تمام فعالیت های مثبت که بمنظور حفظ حیثیت ملی و حیات سیاسی حزب ضرور می‌باشد، ارزیابی می‌گردد.

کانگره حزب:

ماده ۴۸: کانگره عالیترین مقام حزب می‌باشد. اعضای این کانگره مطابق به مقررات داخلی حزب در هر شش سال انتخاب می‌گردند و در هر سه سال حداقل یکبار تشکیل جلسه عادی می‌دهند. جلسات فوق العاده کانگره بنا به درخواست رئیس شورای مرکزی حزب و یا ثلث اعضای کانگره صورت گرفته می‌تواند.

ماده ۴۹: وظایف عمده کانگره عبارتست از: ۱ - استماع، تحلیل، بررسی و ارزیابی راپور اجراآت شورای مرکزی حزب؛ ۲ - مطالعه، طرح و تثبیت پالیسی مرکزی حزب، ۳ - تجدید نظر و یا تعدیل اساسنامه؛ ۴ - انتخاب و سبکدوش ساختن اعضای شورای مرکزی حزب.

شورای مرکزی حزب:

ماده ۵۰: شورای مرکزی حزب در فواصل جلسات کانگره عالیترین مقام اداره حزب می‌باشد. تعداد اعضای این شورا از طرف کانگره تعیین و مطابق مقررات داخلی حزب برای شش سال از طرف کانگره انتخاب می‌شوند.

ماده ۵۱: رئیس جمهور که در راس دولت افغانستان قرار دارد، وظایف حزبی را که مطابق این اساسنامه بحیث رئیس حزب عهده دارد، توسط سازمان‌های مربوطه حزبی اداره و رهنمونی می‌کند.

ماده ۵۲: شورای مرکزی حزب، نظارت و رهنمائی کامل حزب را بعهده داشته و تماس دایمی بر طبق مقررات داخلی حزب با مردم و تمام سازمان‌های حزبی تحتانی برقرار می‌سازد.

ماده ۵۳: شورای مرکزی حزب می تواند بعضی موضوعات را در مقابل آراء عمومی حزب قرار دهد.

ماده ۵۴: شورای مرکزی حزب تعداد نمایندگان کانگره را به تناسب تعداد اعضا و سازمان های مربوطه تشخیص و تعیین مینماید. جلسات عادی شورای مرکزی حزب در هر ماه یک مرتبه دایر می گردد. جلسات فوق العاده بنا بر درخواست رئیس حزب و یا یک ثلث اعضای شورای مرکزی حزب و موافقه رئیس صورت گرفته می تواند.

ماده ۵۵: شورای مرکزی حزب هنگام اجتماع تمام مسائل مربوطه را بررسی نموده، تصمیم مقتضی را در زمینه اتخاذ می دارد. وظایف این شورا عبارت است از:

۱ - اجرای فیصله ها و تصمیم کانگره و مراقبت پروگرامهای مطروحه حکومت و ملی جرگه در حدود احکام این اساسنامه؛

۲ - رهنمائی سیاسی حزب؛

۳ - انکشاف بهتر مسایل مربوط به سیاست داخلی و خارجی؛

۴ - کنترل فعالیت های اورگانهای حکومت در حدود مجوزات قانونی؛

۵ - تحلیل و بررسی فعالیت های اعضای حزب و سازمان های حزبی؛

۶ - تعیین و تأسیس هسته های سیاسی حزب مطابق به مندرجات این اساسنامه؛

۷ - تأیید و یا رد درخواست شمول عضویت اشخاصیکه مطابق به مقررات داخلی حزب پذیرفتن آنها طور مستقیم از صلاحیت شورای مرکزی حزب تلقی شده باشد و همچنین رد یا قبول درخواست عضویت که از طرف افراد و یا سازمان ها به شورای مرکزی حزب فرستاده می شود؛

۸ - بمنظور کمک در فعالیت های حزبی، شورای مرکزی حزب می تواند از بین اعضای اصلی و یا اعضای احتیاطی خود در صورت لزوم به اشتراک یکعده از اعضای کانگره، کمیته های فرعی تشکیل دهد. همچنان شورای مرکزی

حزب برای بررسی و گرفتن مشوره و معلومات تخنیک می تواند کمیته های فرعی را از اشخاص فنی خارج حزب نیز تعیین نماید.

ماده ۵۶: شورای مرکزی حزب می تواند با رعایت حکم ماده ۷ این اساسنامه عندالضرورت اشخاص واجد شرایط را مستقیماً به سازمان های مربوطه حزبی بدون در نظر گرفتن دوره آزمایشی معرفی و تعیین نماید.

ماده ۵۷: شورای مرکزی حزب مطابق بحکم ماده چهل و نهم قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان فهرست مکمل نامزد های ملی جرگه را ترتیب و به حوزه های مربوطه ارسال مینماید تا بر طبق احکام قانون انتخابات در مورد اجراءات صورت بگیرد.

ماده ۵۸: شورای مرکزی حزب مطابق به حکم ماده ۸ قانون اساسی، از بین اعضای حزب یک نفر را بحیث نامزد حزب بغرض احراز عهده ریاست جمهوری تعیین و بمنظور انتخاب به لویه جرگه پیشنهاد مینماید.

ماده ۵۹: در صورتیکه به کاندید حزب به منظور احراز کرسی ریاست جمهوری بین اعضای شورای مرکزی توافق نظر موجود نباشد و به اکثریت دو ثلث اعضای آن چنین شخصی تعیین شده نتواند، فهرست نامزدان کرسی ریاست جمهوری جهت غور و تدقیق به کانگه تقدیم می شود. کانگه از بین ذوات مندرج فهرست یک نفر را به اکثریت آرای اعضا منظور و بغرض احراز کرسی ریاست جمهوری به لویه جرگه پیشنهاد مینماید.

ماده ۶۰: معاون و یا معاونین رئیس جمهور و یا هریک از اعضای حکومت از اعمال خود نزد شورای مرکزی حزب مسؤول می باشند. سایر مسایل مربوط به آن توسط مقررات داخلی حزب تنظیم می گردد.

ولایتی جرگه:

ماده ۶۱: ولایتی جرگه عالترین سازمان حزب در داخل حدود ولایت مربوطه بوده و متشکل از نمایندگان کلی جرگه ها و محلی جرگه ها و معادل آن در داخل حوزه ولایت است که مطابق به مقررات داخلی حزب که از طرف

شورای مرکزی حزب وضع می شود، تشکیل می گردد.

ماده ۶۲: ولایتی جرگه اعضای اصلی و احتیاطی کمیته را از میان اعضای خود برای مدت چهار سال مطابق به مقررات داخلی حزب انتخاب مینماید.

ماده ۶۳: اعضای کمیته یک نفر رئیس یک نفر معاون رئیس و یک نفر منشی را از بین اعضای خود بمنظور واریسی از کلیه فعالیت های حزبی و اداری شامل حوزه ولایت مطابق به مقررات داخلی حزب برای مدت ۴ سال انتخاب مینماید. جلسات عادی کمیته حداقل ماه یک مرتبه دایر می گردد. جلسات فوق العاده بنا به درخواست رئیس و یا ثلث اعضای کمیته صورت می گیرد.

ماده ۶۴: کمیته ولایتی قیادت حزب را در حوزه مربوطه خود بعهده داشته و تماس دایمی را با مردم و سازمان های حزبی تحتانی و مافوق برقرار میسازد.

ماده ۶۵: ولایتی جرگه در هر شش ماه یکبار تشکیل جلسه عادی مینماید. جلسات فوق العاده بنا به درخواست کمیته و یا ثلث اعضای ولایتی جرگه صورت می گیرد.

ماده ۶۶: کمیته ولایتی می تواند از بین اعضای اصلی و احتیاطی خود و یا به اشتراک اعضای ولایتی جرگه برای تنظیم و واریسی بهتر امور حزبی کمیته های فرعی تشکیل دهد.

شهری جرگه و جرگه های مؤسسات عامه

ماده ۶۷: شهری جرگه و جرگه های مؤسسات عامه عالیترین سازمان حزب در حدود ساحه شهری و یا مؤسسات عامه مربوطه شان می باشد.

ماده ۶۸: جرگه های موصوف طبق مقررات داخلی حزب برای یک دوره ۴ ساله انتخاب و بصورت عادی هر شش ماه یکبار تشکیل جلسه می دهد. جلسات فوق العاده بنا به درخواست کمیته شهری و یا کمیته مؤسسات عامه و یا ثلث اعضای جرگه های موصوف صورت گرفته می تواند.

ماده ۶۹: شهری جرگه و جرگه های مؤسسات عامه اعضای اصلی و احتیاطی کمیته را از میان اعضای خود برای مدت دو سال طبق مقررات داخلی

حزب انتخاب می‌کند و بصورت عادی هر سه ماه یکبار تشکیل جلسه مینماید. جلسات فوق العاده بنا به درخواست کمیته و یا ثلث اعضای جرگه های متذکره دایر می‌گردد. مدت جلسات عادی حسب ضرورت کم و بیش شده می‌تواند.

ماده ۷۰: تعداد اعضای کمیته های شهری و مؤسسات عامه مطابق به مقررات داخلی حزب از طرف شورای مرکزی حزب تعیین و تثبیت می‌شود.

ماده ۷۱: کمیته های شهری و مؤسسات عامه قیادت حزب را در حوزه های مربوطه خویش بعهدہ دارد و تماس دایمی را با مردم و سازمان های حزبی مافوق و ماتحت برقرار می‌سازد.

ماده ۷۲: اعضای کمیته های موصوف یک نفر رئیس، یک نفر معاون و یک نفر منشی را از بین خود انتخاب میکنند. جلسات عادی کمیته اقلأً ماه یکبار دایر می‌گردد. جلسات فوق العاده آن بنا به درخواست رئیس و یا ثلث اعضای کمیته دایر می‌گردد.

ماده ۷۳: کمیته های شهری و مؤسسات عامه میتوانند از بین اعضای اصلی و احتیاطی خود و به اشتراک اعضای شهری جرگه و جرگه های مؤسسات عامه بمنظور تنظیم و واریسی بهتر امور حزبی کمیته های فرعی تشکیل دهند.

محلی جرگه

ماده ۷۴: محلی جرگه بزرگترین سازمان حزب به سویه محل یا معادل آن بوده و متشکل از نمایندگان کلی جرگه های مربوطه و معادل آن می‌باشد.

ماده ۷۵: محلی جرگه طبق مقررات داخلی حزب برای یک دوره دو سال انتخاب و بصورت عادی هر سه ماه یکبار جلسه مینماید. جلسات فوق العاده آن بنا به درخواست کمیته محلی یا یک ثلث اعضای محلی جرگه دایر می‌گردد. اما این مدت حسب ضرورت کم و بیش شده می‌تواند.

ماده ۷۶: تعداد اعضای کمیته محلی جرگه و اعضای احتیاطی آن در هر دو سال از طرف اعضای محلی جرگه طبق مقررات داخلی حزب تعیین و

انتخاب میگردند.

ماده ۷۷: کمیته محلی در حوزه مربوطه خود قیادت حزب را بعهدہ دارد و تماس دائمی را با مردم و سازمان‌های حزبی تحتانی و فوقانی برقرار میسازد.

ماده ۷۸: اعضای کمیته یک نفر رئیس و یک نفر معاون را از بین خود انتخاب میکنند. جلسات عادی کمیته اقلاً ماه دو مرتبہ باید دایر شود. جلسات فوق العاده بنا به درخواست کمیته و یا ثلث اعضای محلی جرگہ صورت گرفته می‌تواند.

ماده ۷۹: به منظور کمک در فعالیت‌های حزبی، کمیته محلی می‌تواند از بین اعضای اصلی و احتیاطی و یا به اشتراک اعضای محلی جرگہ کمیته‌های فرعی تشکیل دهد.

کلی جرگہ

ماده ۸۰: کلی جرگہ که عالیت‌ترین مقام حزب به سویه قریه و معادل آن می‌باشد، در حقیقت هسته اساسی حزب را تشکیل می‌دهد و مرکب از تمام اعضای حزبی قریه و معادل آن می‌باشد. کلی جرگہ بصورت عادی ہرماه یکبار جلسہ مینماید. این مدت نظر به ضرورت کم و بیش شدہ می‌تواند. جلسات فوق العاده بنا به درخواست کمیته و یا ثلث اعضای کلی جرگہ صورت گرفته می‌تواند.

ماده ۸۱: تعداد اعضای کمیته کلی جرگہ و اعضای احتیاطی آن در ہر سال از طرف اعضای کلی جرگہ طبق مقررات داخلی حزب انتخاب میگردند.

ماده ۸۲: کمیته قریه قیادت حزب را در حوزه مربوطہ به عہدہ داشته و تماس دائمی را با مردم و سازمان‌های حزبی فوقانی برقرار میسازد.

ماده ۸۳: اعضای کمیته یک نفر رئیس و یک نفر معاون را از بین خود انتخاب میکنند. جلسات کمیته اقلاً ماه دوبار دایر می‌گردد.

ماده ۸۴: بمنظور کمک در فعالیت‌های حزبی کمیته قریه و معادل آن می‌تواند از بین اعضای اصلی و احتیاطی خود و یا به اشتراک اعضای کلی

جرگه کمیته های فرعی تشکیل دهد.

ماده ۸۵: در قریه که اعضای حزب از سه نفر بیشتر نباشد، باید اشخاص مذکور به نزدیک ترین سازمان حزبی دیگر ملحق گردند.

وظایف کمیته های ولایتی، شهری، محلی و کلی

ماده ۸۶: کمیته های ولایتی، شهری، محلی و کلی اداره فعالیت های روزمره حزب را در داخل حدود خویش به عهده دارند. اوامر و هدایاتی را که از طرف سازمان های حزبی مافوق دریافت میدارند، به معرض اجراء گذاشته و راپور اجراآت ماهانه خود را به ارگانهای مافوق می فرستند.

ماده ۸۷: تفهیم و تنویر مردم در اجرای وظایف و وجایب شان در فعالیت های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و سعی در توسعه و انکشاف معلومات آنها در موضوعات فوق و بلند نگهداشتن معنویات اعضای حزب بصورت مداوم از وظایف عمده کمیته های موصوف محسوب می گردد.

ماده ۸۸: بررسی مشکلات و پروبلم های حوزه مربوطه و جستجوی راه حل آن و فرستادن چنین معلومات بمنظور اصلاح آن به مقامات حزبی مافوق.

ماده ۸۹: تشویق و ترغیب مردم به تزئید تولید در تمام رشته های تولیدی که در ساحه مربوطه شان وجود دارد.

ماده ۹۰: موقع دادن بمردم و آگاه ساختن به حقوق شان طوری که در قوانین و مقررات مملکت تصریح گردیده است، کذا نشان دادن راه های دفاع از حقوق شان. در تمام درجات عملی نمودن فیصله هایی که توسط جرگه های مربوط و شورای مرکزی حزب بعمل آمده است.

ماده ۹۱: کمیته های ولایتی و شهری علاوه بروظایف فوق مطابق به رهنمائی شورای مرکزی حزب مکلف به مطالعه امور سیاسی و همچنان تمام مسائلی که مربوط به پلان گذاری در داخل حدود شان است، می باشند. همچنان انتخاب کدرهای رهبری برای حزب و تهیه کورس های تربیوی مخصوص برای شان و مراقبت فعالیت های شعبات حزبی در تمام حصص

مربوطه شان. تبلیغ و پخش اساسات و اهداف حزب از جمله وظایف این کمیته ها بشمار می رود.

فصل پنجم: تفتیش در حزب

ماده ۹۲: برای کنترل بهتر سازمان های حزبی، شورای مرکزی حزب می تواند نظر به ایجاد یک کمیسیون تفتیش مرکزی و کمیسیون های دیگر تحت اثر کمیسیون مرکزی تشکیل نماید.

ماده ۹۳: انتخاب کمیسیون تفتیش مرکزی مستقیماً از طرف شورای مرکزی حزب و کمیسیون های پایانتز به انتخاب کمیته های ولایتی و شهری و به تصویب شورای مرکزی حزب صورت می گیرد.

ماده ۹۴: در تمام درجات کمیسیون های تفتیش وظیفه خویش را تحت نظر کمیته های مربوط اجراء می نمایند.

ماده ۹۵: وظایف عمده و اساسی کمیسیون تفتیش مرکزی و دیگر کمیسیون های تفتیش اینست که تمام اجراءات و فعالیت های مثبت و منفی اعضای حزب و سازمان های حزبی را در هر کجا و درجه که هستند، مراقبت و در صورت لزوم بررسی نمایند و نتیجه معلومات و مطالعات خود را به سلسله کمیته های مربوط به کمیسیون تفتیش مرکزی بفرستند.

ماده ۹۶: کمیسیون تفتیش مرکزی مکلف است مرتباً توحید راپور های خود را به دفتر شورای مرکزی حزب تقدیم دارد.

فصل ششم: انضباط در حزب

ماده ۹۷: انضباط در حزب نه تنها جنبه تنبیهی؛ بلکه دارای جنبه تشویقی نیز می باشد.

ماده ۹۸: سازمان های حزبی و آئنده از اعضای حزب قابل تشویق و تقدیر شمرده می شوند که:

الف - وفاداری شان به حزب و خدمت شان بمردم ثابت گردد؛

ب - در هرگونه شرایط و وظایف پابندی خاص شان در رعایت از اساسنامه و منشور حزب و قوانین دولت به ظهور رسیده باشد؛

ج - ابراز ابتکار خاص شان در تطبیق پروگرامهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حزب در تمام درجات به مشاهده رسیده باشد؛

د - به منظور سهمگیری فعالانه در پروگرامهای دولت در تفهیم و تنویر مردم بصورت خاص فعالیت نموده و در انجام ماموریت حزبی موفقیت های برجسته حاصل نموده باشد.

ماده ۹۹: هرعضویکه به تخلفات انضباطی متهم می گردد، حق دارد در موقع بازپرس از طرف سازمان های مربوط حزب از خود دفاع نماید. مقررات و جزئیات طرزالعمل انضباطی از طرف شورای مرکزی حزب طرح و تنظیم می گردد.

ماده ۱۰۰: اعضا در موارد آتی مورد بازپرس قرار میگیرند:

الف - انحراف و یا عدم توجه به اساسنامه حزب؛

ب - غفلت در اجرای وظایف و تصامیم شورای مرکزی حزب؛

ج - سعی برای از بین بردن وحدت حزب و تشکیلات آن؛

د - ارتکاب جرمی که بشرف شخص لطمه و به حیثیت حزب صدمه وارد کند؛

هـ - اجرای اعمالی که مردم را از حزب و رهبری آن مشکوک و متنفّر سازد.

ماده ۱۰۱: اعضای متهم قرار ذیل تنبیه می شوند: الف - نصیحت یا تذکر خصوصی یا علنی؛ ب - اخطار؛ ج - دوباره فرستادن به دوره آزمایشی؛ د - انفصال مؤقت از ارگانهای حزبی؛ هـ - طرد از عضویت حزب.

ماده ۱۰۲: هرگاه یکی از اعضای شورای مرکزی حزب خلاف اساسنامه و منشور حزب نظم و انضباط حزب را مختل سازد یا به شئون و حیثیت حزب صدمه وارد کند، شورای مرکزی حزب حق دارد او را از شورای مرکزی برکنار و یا از حزب خارج نماید.

ماده ۱۰۳: اجراءات خلاف مرامنامه از طرف اعضای حزب به اساس راپور، نظریه و نتیجه تفتیش قابل اخطار، اخراج مؤقت و دایمی از عضویت حزب به تناسب شدت و خفت آن می باشد. مجازات به کارت عضویت حزبی شخص درج می گردد.

ماده ۱۰۴: اگر شخصی از اعضای حزب یا کدام سازمان حزبی مورد تنبیه قرار می گیرد، باید علت به تنبیه شوندگان تبلیغ گردد و اگر شخص یا سازمان مذکور همچو تصمیمی را غیر عادلانه بدانند، میتوانند بسلسله سازمان های حزبی مافوق، عدم قناعت خود را به شورای مرکزی حزب بفرستند. شورای مرکزی حزب مکلف است هرچه زودتر در اطراف آن غور و تصمیم نهایی خود را صادر نماید.

ماده ۱۰۵: چون اخراج از عضویت حزب شدید ترین جزای انضباطی پنداشته می شود، لذا قبل از اتخاذ هرگونه تصمیمی در مورد باید انتهای دقت و غور بعمل آید و به شخصیکه مورد تنبیه قرار گرفته موقع داده شود تا شکایت و دفاعیه خود را آزادانه اظهار دارد.

ماده ۱۰۶: از آنجا که هدف اصلی از تشویق و تنبیه طبق مرام اساسی حزب تأمین انضباط و رهنمائی اعضای حزب به منظور خدمت صادقانه به اکثریت مردم و کشور می باشد، بنابر آن باید خیلی دقیقانه و عادلانه تطبیق گردد و از هر گونه قدرت نمائی و اغراض شخصی بری باشد.

احکام عمومی

ماده ۱۰۷: اعضای نخستین شورای مرکزی حزب انقلاب ملی از طرف اولین رئیس جمهور افغانستان که رئیس و بنیان گذار حزب پیش آهنگ و مترقی انقلاب ملی می باشد، بعد از اعلام این اساسنامه تعیین میگردند. تعداد اعضای نخستین شورای مرکزی از طرف اولین رئیس جمهور تثبیت می شود.

ماده ۱۰۸: در صورت خالی بودن جای یکی از اعضای کمیته ها در سازمان های مربوطه حزبی عضو دیگری از اعضای احتیاط انتصاب می گردد.

در صورتیکه این کار عملاً دشوار باشد، برحسب تصویب شورای مرکزی حزب انتخاب صورت می‌گیرد.

ماده ۱۰۹: شورای مرکزی حزب کمیته های فرعی تبلیغات، امور مالی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و غیره را مطابق به مقررات داخلی حزب تعیین مینماید.

ماده ۱۱۰: تناسب زحمت کشان، دهقانان و کارگران حداقل پنجاه فیصد از مجموع اعضای حزب انقلاب ملی در آغاز تشکیل آن در کلیه واحد های مربوطه می‌باشد، تا کانگره که عالیترین مقام حزب است، مطابق به تناسب فوق به منظور تأمین اهداف ملی و متری حزب انقلاب ملی تشکیل شده بتواند. واحدهای اصلی جرگه های حزبی شهری و مؤسسات عامه از رعایت تناسب بالا از این حکم مستثنی می باشند. همچنین واحدهای مؤسسات تعلیمی و علمی کشور تابع رعایت این تناسب نمی باشند.

ماده ۱۱۱: شورای مرکزی حزب در غیر از حالات انعقاد کانگره حزب صلاحیت تعدیل اساسنامه و حق ویتو هر فیصله از فیصله های ارگانهای حزب انقلاب ملی را در سطوح تحتانی آن دارا می‌باشد. حق ویتو و الغای فیصله های سازمان های پائین وقتی اعمال شده می‌تواند که در آن از سیاست تثبیت شده و اهداف و مرام های حزب تخلف و تخطی صریح صورت گرفته باشد.

ماده ۱۱۲: شورای مرکزی حزب در غیر از حالات انعقاد کانگره می‌تواند هر سازمان از سازمان های حزب انقلاب ملی را در صورتیکه وظایف و وجایب حزبی را اخلال و نظم و دسپلین حزبی را بدرجه مختل نماید که اعاده مجدد آن بغیر از انحلال ممکن نباشد، منحل سازد. انحلال سازمان حزبی به اکثریت دو ثلث آراء اعضای شورای مرکزی صورت می‌گیرد.

ماده ۱۱۳: هر عضو حزب که حق العضویت خود را تا مدت سه ماه بدون اسباب و دلایل معقول که مورد قبول سازمان های مربوطه واقع شود، نپردازد، برحسب پیشنهاد کمیته های مربوطه و منظوری شورای مرکزی حزب از

عضویت طور مؤقت یا دایمی مطابق مقررات داخلی حزب محروم شده می‌تواند.

ماده ۱۱۴: حق العضویت حزب انقلاب ملی توسط مقررات داخلی حزب از طرف شورای مرکزی تثبیت و تنظیم می‌گردد.

ماده ۱۱۵: به جز از مواردیکه در این اساسنامه تصریح گردیده، فیصله های سازمان های حزبی به اکثریت آراء صورت می‌گیرد.

ماده ۱۱۶: هرگاه یکی از اعضای حزب نظر به بعضی عوامل تغییر مکان دهد، مکلف است به سازمان های مربوطه حزبی خود کتباً اطلاع بدهد. سازمان مربوطه اول مکلف است او را به نزدیک ترین سازمان حزبی محل سکونت جدید او معرفی نماید. (ختم اساسنامه حزب انقلاب ملی)

ضمیمه پنجم

کاپی بانکنوتهای دوره جمهوری (از ده تا یک هزار افغانیگی)



۱۰۱۴ □ زندگی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا انجام



۱۰۱۵ □ زندگی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا انجام



ضمیمه ششم

بیرق و نشان دولت جمهوری افغانستان



فهرست مآخذ

جلد دوم

کتاب و رساله ها

- آریا، محمد نجیم: "محمد هاشم میوندوال"، چاپ چهارم
اسد، داکتر محمد نعیم و شبان، داکتر محمد انور: "امکانات استفاده از تیوری و سیاست پولی و بانکداری در افغانستان"، ۱۹۹۴،
ازهر، عبدالصمد: "خودکشی یا قتل - گفتنی های نگفته درباره مرگ میوندوال"، مطبعه دانش - کابل، سنبله ۱۳۹۰
اکرم، داکتر محمد عاصم: "سردار محمد داؤد"، ویرجینیا، ۲۰۰۱،
اندیشمند، محمد اکرام: "ما و پاکستان" ...
اندیشمند، محمد اکرام: "حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کودتا، حاکمیت و فروپاشی - ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱ خورشیدی"، کابل مطبعه میوند، ۱۳۸۸
پنجشیری، دستگیر: "ظهور و زوال حزب ح.د.خ.ا"، چاپ سوم، ۱۳۷۷،
(جلالر، محمد خان: خاطرات یک وزیر - "بادنجان رومی" (به انگلیسی)، کالیفورنیا، ۲۰۱۵،
حقشناس، داکتر نصیر: "دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد تا ببرک"، چاپ دوم، ۱۳۶۸،
دریخ، امین الله: "افغانستان در قرن بیستم"، (نشرات کتابخانه دانش)، پشاور، ۲۰۰۱ (۱۳۷۹)
سعید، خان آقا: "رازی را که فایق افشاء نکرد؟"، پشاور، ۱۳۷۹
سیستانی، کاندید اکادمیسین محمد اعظم: "مسئله اصلاحات ارضی در افغانستان در دهه هشتاد" چاپ ۱۳۹۰،
شرق، داکتر محمد حسن: "کرباس پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، سرطان

۱۳۷۰ (جولای ۱۹۹۱)

شرق، داکتر محمد حسن: "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان"، پشاور، چاپ دوم، ۱۳۸۴ (به اهتمام خان آقا سعید)

شرق، داکتر محمد حسن: "کودتای پنجم سرخ و سیاه"، ۱۳۹۴ (این کتاب به سلسله در ویسایت "افغان جرمن آنالین" در ۱۵ قسمت سر از تاریخ ۵ جون ۲۰۱۶ به نشر رسیده است.)

صیقل، داکتر محمد امین: "افغانستان معاصر - تاریخ مبارزات و بقای یک ملت"، مترجم: محمد نعیم مجددی، چاپ اول، کالیفرنیا، ۲۰۱۴

عبدالرزاق، دگر جنرال: "افغانستان در جریان زندگی من"، عطائی، محمد ابراهیم: "نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان"، بنگاه نشراتی میوند، ۱۳۸۹

عظیمی، دگر جنرال نبی: "اردو و سیاست"، چاپ دوم، ۱۳۷۷
غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، غزنوی، ابوذر پیرزاده: "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر - کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و جمهوریت داؤد خان"، چاپ ایران، ۱۳۸۹،

غوټ، عبدالصمد: "سقوط افغانستان"، مترجم به دری: یونس طغیان ساکایی، پشاور، چاپ دوم، ۱۳۷۸

فایق، غوث الدین: "رازی را که نمی خواستم افشاء گردد!"، پشاور، ۱۳۷۹
فرهنگ، میر محمد صدیق: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم، چاپ پشاور
فیض زاد، محمد علم: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"
کشکی، صباح الدین: "دهه قانون اساسی..."، چاپ سوم، ۱۳۷۷،
کشمند، سلطانعلی: "یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی"، کابل، چاپ دوم ۲۰۰۳، جلد دوم

مژده، وحید: "روابط سیاسی ایران و افغانستان در قرن بیستم"، چاپ اول، کابل ۱۳۸۹

واکمن، داکتر محمد امین: "افغانستان، ناپیلتوب اوستر خواکونه"، مترجم از انگلیسی به پشتو: نصرالله سوبمن منگل، پشاور، ۱۳۸۲ (۲۰۰۳)

نصیر مهرین: "کودتای نام نهاد میوندوال"، ویسایت "کابل نات"، شماره های ۱۱۴ تا ۱۲۲ و شماره ۱۲۹؛

هارون، الف: "داودخان در چنگال ک.ج.ب"، چاپ دوم، ۱۳۷۹،

مقاله ها

آریا، محمدولی: "تکامل دموکراسی مترقی" - منتشره "آریانا افغانستان آنلاین" (سلسله مقالات)

ابوی، جنرال محمد زکریا: "از کودتا تا کودتا"، مجله: نامه خراسان، شماره دوم، سال اول فبروری ۱۹۹۰، صفحه ۴۵

جلیلی، عبدالجلیل جمیلی: "جریان واقعی سفر تاریخی ۱۹۷۷ مرحوم محمد داودخان به مسکو"، منتشره پورتال «افغان جرمن آنلاین»، ۲۰۰۷

خواتی، محمد آصف: "پیرامون خطاب به مردم" که بزبان پشتو در ویسایت "تول افغانستان"، ۷ می ۲۰۱۵

سیاه سنگ، صبورالله: "چشم خونین پادشاه"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ ۲ می ۲۰۱۰

عبدیانی، داکتر فضل احمد: "خاطره ای از زندان"، منتشره سالنامه انجمن سالمندان افغان در بی ایریا - کالیفرنیا شمالی، سال ۲۰۰۸، صفحه ۱۶ تا ۲۸

کاظم، داکتر سیدعبدالله: "گوشه از تاریخ: اظهارات یک شاهد عینی در باره سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در لندن برای تداوی چشم و عواقب آن"، (متن مصاحبه پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم)، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ ۱۷ جنوری ۲۰۱۵

کاظم، سیدعبدالله: "تبصره دوستانه بر دو مقاله درباره نظریات داودخان و میوندوال"، افغان جرمن آنلاین، مورخ ۲۵ اپریل ۲۰۱۵

کاظم، داکتر سیدعبدالله: "سوسیالیزم - وجه مشترک بین نظریات میوندوال و

داودخان، "منتشره پورتال افغان جرمن آنالین، مورخ ۲۵ مارچ ۲۰۱۵
کاظم، سیدعبدالله: "آیا پاسخ داودخان به برژنف یک انتحار سیاسی بود؟"،
منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ اول می ۲۰۱۵
مایار، احسان الله: "تکه تکه بهم پیوستن گزارشات تاریخی چشم خونین
پادشاه"، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ ۸ می ۲۰۱۰
نجیمی، فیاض: "مصالحه ملی، اندیشه یی در میان خیالات"، سایت دیدگاه
هاشمیان، داکترسیدخلیل الله: "تبصره مختصر بر مقاله پیرامون خطاب به
مردم"، منتشره وبسایت افغان جرمن آنالین - مورخ ۲۳ می ۲۰۱۵
یژوف، گیورکی پیتر ویچ: "پلان های محمد داود برای بازسازی افغانستان"،
مترجم: غوث جانباز، افغان جرمن آنالین، در پنج قسمت، از ماه مارچ تا ماه جون
۲۰۱۰

گزارش ها، مصاحبه ها، اسناد و بیانیه ها:

ارسلا، احمد فواد: "تلگراف مورخ ۳۱ مارچ ۱۹۷۲ (۱۱ حمل ۱۳۵۱ ش)
سفیر آنوقت امریکا در کابل رابرت نیومن - تلگراف مندرج سند شماره ۱۹۶ وزارت
خارجہ امریکا"، ترجمه از انگلیسی، افغان جرمن آنالین، ۱۳ جون ۲۰۱۵
ارسلا، احمد فواد: "تلگراف شماره ۲۰۴۲ سفیر امریکا در کابل عنوانی وزارت
خارجہ امریکا"، ترجمه از انگلیسی،، منتشره افغان جرمن آنالین، ۱۱ جولای
۲۰۱۵
ارسلا، احمد فواد: "رپور رسمی از سفر تحقیقاتی مامور وزارت خارجہ
امریکا به کابل در سال ۱۹۷۲"، ترجمه از انگلیسی، افغان جرمن آنالین، اول
آگست ۲۰۱۵
ارسلا، احمد فواد: "سخنان شهید محمد نعیم خان سه روز بعد از اعلام
جمهوری..."، رپور سفیر امریکا به وزارت خارجہ آن کشور، افغان جرمن آنالین،
مورخ ۳ نوامبر ۲۰۱۶
ارسلا، احمد فواد: "یادداشت محاوره مکمل مذاکرات دور دوم سفر

کیسنجر با محمد داؤد در کابل، ترجمه از انگلیسی به دری، افغان جرمن آنالین،
۱۰ دسمبر ۲۰۱۶

ارسلا، احمد فواد: "آینده رژیم داؤد" - گزارش شماره ۶۷۵۵، مورخ ۱۷
سپتمبر ۱۹۷۳، ترجمه از انگلیسی (متن رسمی - ارشیف اسناد وزارت خارجه
امریکا)، افغان جرمن آنالین، ۲۴ جنوری ۲۰۱۶

ارسلا، احمد فواد: "تا نباشد چیزی، مردم نگویند چیزها"، اسناد مربوط به
مذاکرات رسمی ذوالفقار علی بوتو صدراعظم طی سفرش به امریکا (به تاریخ ۱۸
و ۱۹ سپتمبر ۱۹۷۳) با رئیس جمهورنکسن و دیگر مقامات ارشد امریکائی به
خصوص در رابطه با رویدادهای افغانستان، افغان جرمن آنالین، ۶ فبروری ۲۰۱۶
حیدری، نصیبه اکرم: "آخرین بیانیه صوتی شهید محمد داؤدخان"، منتشره
پورتال افغان جرمن آنالین، مورخ ۱۴ مارچ ۲۰۱۶

شهرت ننگیال: "اسناد و نامه های تاریخی افغانستان"، پشاور، ۱۳۷۷

فروغ، عبدالعزیز: (مصاحبه با انجنیر عبدالله نوابی به تاریخ ۱۲ جولای ۲۰۱۳
در تلویزیون خلا - منتشره شمال کالیفورنیا)؛ متن مکمل این مصاحبه بعداً تحت
عنوان "انکشاف اقتصادی افغانستان در دوره شهید داؤدخان...." توسط خانم
نصیبه اکرم حیدری به قید قلم آورده شد که در پورتال افغان جرمن آنالین، مورخ
۱۷ جولای ۲۰۱۵ به نشر رسیده است.)

کاظم، داکتر سید عبدالله: "متن مکمل بیانیه خطاب به مردم افغانستان"، منتشره
افغان جرمن آنالین، مورخ ۲۳ می ۲۰۱۵

مینه بکتاش: "خاطرات محمد ظاهر شاه در گفتگوی اختصاصی با بی بی
سی"، منتشره بی بی سی فارسی، مورخ ۲ سپتمبر ۲۰۰۵

"جمهوریت افغانستان - بیانات، پیامها و مصاحبه های مطبوعاتی شاغلی
رئیس دولت و صدراعظم" از ۲۶ سرطان ۱۳۵۳ تا ۲۶ سرطان ۱۳۵۴، نشریه
اطلاعات عامه، وزارت اطلاعات و کلتور، کابل، ۱۳۵۴

دوست
میرزا
میرزا
میرزا